



چشمه در بستر

مسعود پور سید آقایی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

چشمه در بستر

نویسنده:

پورسید آقایی

ناشر چاپی:

حضور

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۵	چشمه در بستر
۱۵	مشخصات کتاب
۱۵	مطلع
۱۶	متن
۱۶	تصویر صحنه
۱۷	زهرا و زمان‌شناسی
۱۷	اشاره
۱۷	گام‌های زهرا (اثنتا عشره عینا)
۱۷	اسرا (دعوت‌های شبانه)
۱۷	حصن (دفاع)
۱۷	فدک (افشاگری)
۱۷	سکوت
۱۸	انذار (هشدار)
۱۸	اذان
۱۸	سرشک
۱۸	سایبان
۱۸	اقرار
۱۸	وصیت
۱۸	آیه
۱۸	تسلیت
۱۹	شرح
۱۹	اوضاع مدینه

۱۹	اشاره
۱۹	حیرت و نگرانی
۲۰	کمبود یاران توانمند و مخلص
۲۱	نظام قبیلگی
۲۲	کینه از علی
۲۳	نوپا بودن اسلام
۲۴	باند نفاق
۲۵	ترور ناکام
۲۵	انکار فوت رسول
۲۵	زمینه‌چینی‌ها و اقدامات رسول برای جانشینی علی
۲۶	چرا انصار در سقیفه گرد آمدند؟
۲۸	تغییر نقشه
۲۸	سخنرانی ابوبکر در سقیفه
۲۹	حیله
۲۹	کودتا
۲۹	میاندار
۲۹	اولین نفر
۲۹	سلمان و سقیفه
۳۰	اقدامات کودتاگران
۳۰	اشاره
۳۰	قدرت نظامی
۳۰	توده مردم
۳۱	مخالفان
۳۱	اشاره

۳۱	تطمیع
۳۱	تهدید
۳۲	حصر
۳۲	تزویر و دروغ
۳۲	ترور و کشتار
۳۶	خلفا و علی
۳۶	همراهی قرآن و عترت
۳۶	سفارش‌ها و تجلیل‌های رسول از زهرا
۳۸	گام‌های زهرا
۳۸	اسراء
۳۹	بیعت عقبه
۳۹	غدیر
۴۱	حدیث منزلت
۴۱	مباهله
۴۳	حدیث ثقلین
۴۳	سد ابواب
۴۳	علی در روایات اهل سنت
۴۷	چلچراغ
۴۷	حصن
۵۰	فدک
۵۶	سکوت
۵۷	انذار
۶۰	اذان
۶۱	سرشک

۶۲	سایبان
۶۲	اقرار
۶۳	وصیت
۶۴	آیه
۶۴	تسلیت
۶۶	تکیه گاه
۶۶	علم زهرا
۶۷	ایمان زهرا
۶۷	عبادت و انس زهرا با قرآن
۶۸	زهد زهرا
۷۱	ورع زهرا
۷۱	اخلاص زهرا
۷۲	عصمت زهرا
۷۲	آیات نازل در شأن زهرا
۷۲	سوره‌های نازل در شأن زهرا
۷۴	زهرا و رسول
۷۴	زهرا و مادر
۷۵	زهرا و علی
۷۶	زهرا و فرزندان
۷۷	انفاق زهرا
۷۷	ایثار زهرا
۷۹	کرامات زهرا
۸۱	انصاف زهرا
۸۲	پوشیدگی زهرا

۸۵	اشتیاق زهرا به شهادت
۸۵	راستگویی زهرا
۸۶	خشیت زهرا
۸۶	سازندگی و تربیت زهرا
۸۶	اشاره
۸۷	فضه
۸۹	ام‌ایمن
۹۰	اسماء
۹۱	شفاعت زهرا
۹۱	رضای زهرا
۹۲	ادب زهرا
۹۳	مصحف زهرا
۹۴	شکوه‌های زهرا
۹۶	خطبه‌ی زهرا
۹۶	اشاره
۹۶	خطبه هنگام هجوم به خانه‌اش
۹۷	خطبه‌ی حضرت زهرا در مسجد مدینه
۹۷	سند خطبه
۹۷	متن خطبه‌ی حضرت زهرا
۹۷	الزهراء انت انه فی المسجد
۹۸	الحمد و الثناء
۹۹	الشهادة علی التوحید و حقیقتها
۹۹	الشهادة علی رسالة الرسول الاعظم (و کیفیة اصطفائه و سر بعثته و اوضاع العالم فی عصره و هدیته)
۱۰۰	خطابها لاهل المجلس: القرآن و العتره

- ۱۰۱ حکمة احکام الالهی
- ۱۰۲ اعلّموا انی فاطمة
- ۱۰۲ استقامة الرسول فی تبلیغ الرسالة و اوضاع العرب حین البعثة
- ۱۰۴ علی اخ الرسول و مجاهداته
- ۱۰۵ فوت الرسول الاعظم و ظهور حسكة النفاق
- ۱۰۷ الارث (فقه الزهرا)
- ۱۰۸ شکواها الی رسول الله
- ۱۰۹ افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم (تکریم الانصار و توبیخهم و مصیبة فوت الرسول و اخبار القرآن عنه)
- ۱۱۰ تحریک الانصار
- ۱۱۱ و سيعلم الذين ظلموا ای منقلب ینقلبون
- ۱۱۱ اشاره
- ۱۱۲ پاسخ خلیفه (ابوبکر)
- ۱۱۲ فی جواب ابی بکر
- ۱۱۲ اشاره
- ۱۱۳ جواب ابوبکر
- ۱۱۳ افلا تتدبرون القرآن...
- ۱۱۴ خطبه‌ی حضرت زهرا در بستر بیماری در جمع زنان مهاجر و انصار
- ۱۱۴ سند خطبه
- ۱۱۴ متن خطبه
- ۱۱۴ اشاره
- ۱۱۵ قسمت ۰۱
- ۱۱۵ قسمت ۰۲
- ۱۱۶ قسمت ۰۳
- ۱۱۷ مواعظ زهرا

۱۱۹	احادیث زهرا
۱۲۳	اشعار زهرا
۱۲۵	دعاهای زهرا
۱۲۹	مجاهدت زهرا
۱۲۹	وفای زهرا
۱۳۱	ولای زهرا
۱۳۱	توسل به ساحت قدس زهرا
۱۳۱	اشاره
۱۳۴	بی کوثر طلوع را سلامی نیست
۱۳۵	پیوست‌ها
۱۳۵	اشاره
۱۳۵	پیوست ۱: حور در آتش (حدیث الباب)
۱۳۵	اشاره
۱۳۵	هجوم
۱۳۵	منابع شیعه
۱۳۸	منابع اهل سنت
۱۴۱	تهدید
۱۴۱	منابع شیعه
۱۴۷	منابع اهل سنت
۱۵۰	احراق
۱۵۰	منابع شیعه
۱۵۳	منابع اهل سنت
۱۵۳	مضروب
۱۵۳	برای پس گرفتن فدک

- ۱۵۳ منابع شیعه
- ۱۵۵ منابع اهل سنت
- ۱۵۵ برای دفاع از علی (هنگام هجوم به خانواده‌اش به آنگاه که علی را به زور برای بیعت می‌بردند)
- ۱۵۵ صورت و سینه
- ۱۵۵ منابع شیعه
- ۱۵۶ منابع اهل سنت
- ۱۵۷ دست و بازو
- ۱۵۷ منابع شیعه
- ۱۵۸ منابع اهل سنت
- ۱۵۸ شکستن پهلو
- ۱۵۸ منابع شیعه
- ۱۵۹ منابع اهل سنت
- ۱۶۰ پشت و شکم
- ۱۶۰ منابع شیعه
- ۱۶۱ منابع اهل سنت
- ۱۶۱ روایات مطلقه‌ی «ضرب»
- ۱۶۱ منابع شیعه
- ۱۶۳ منابع اهل سنت
- ۱۶۳ سقط
- ۱۶۳ منابع شیعه
- ۱۶۸ منابع اهل سنت
- ۱۷۰ مقتوله‌ی شهیده
- ۱۷۰ منابع شیعه
- ۱۷۲ منابع اهل سنت

۱۷۴	پیوست ۲: دعا
۱۷۴	اشاره
۱۷۵	حقیقت
۱۷۵	ضرورت
۱۷۵	گونه‌ها
۱۷۵	زمینه‌ها
۱۷۵	آداب
۱۷۶	موانع
۱۷۶	آثار
۱۷۶	روش بهره بردن
۱۷۶	تسلط
۱۷۶	سؤال
۱۷۷	نیاز
۱۷۷	عمل
۱۷۷	پیوست ۳: توسل
۱۷۷	اشاره
۱۷۸	مفهوم
۱۷۸	ضرورت
۱۷۸	زمینه‌ها
۱۷۸	آثار
۱۷۸	دلایل
۱۷۸	اشاره
۱۷۸	آیات
۱۷۹	احادیث

۱۷۹	اشاره
۱۷۹	شیعه
۱۸۰	اهل سنت
۱۸۰	سیره‌ی مسلمین
۱۸۰	از طریق شیعه
۱۸۰	از طریق اهل سنت
۱۸۰	ادعیه
۱۸۱	وقوع (مشاهدات)
۱۸۱	پاورقی
۲۴۵	درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

چشمه در بستر

مشخصات کتاب

سرشناسه: پورسید آقائی مسعود، ۱۳۳۸- عنوان و نام پدید آور: چشمه در بستر: تحلیلی از زمان‌شناسی حضرت زهرا علیها السلام مسعود پورسید آقایی وضعیت ویراست: [ویراست ۲]. مشخصات نشر: قم حضور ۱۳۷۵. مشخصات ظاهری: [۵۱۱] ص. شابک: ۱۱۰۰۰ ریال: ۹۶۴-۹۰۴۳۴-۱-۱ وضعیت فهرست نویسی: برون‌سپاری. یادداشت: چاپ قبلی: حضور ۱۳۸۱ (۷۰۴ ص). یادداشت: چاپ دوم. یادداشت: کتابنامه ص [۴۵۳] - ۴۶۸؛ همچنین به صورت زیرنویس. یادداشت: نمایه. موضوع: فاطمه زهرا (س)، ۸؟ قبل از هجرت - ۱۱ ق - سرگذشتنامه رده بندی کنگره: BP۲۷/۲ پ ۵ چ ۱۳۷۵ رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۷۳ شماره کتابشناسی ملی: ۲۲۵۶۸۷۱

مطلع

زهرا علیها السلام، کوثر خداست. لیلۃ‌القدر خداست. جلوه‌ی جمال خداست و تفسیر جلال خدا. زهرا علیها السلام، ادامه‌ی رسول صلی الله علیه و آله است و همتای علی علیه السلام. زهرا علیها السلام، حصن حصین ولایت است و آموزگار متین شهادت. زهرا علیها السلام، تلاوت بیداری است. سایبان شوق است. تولد بالغ تاریخ است و بهار سرشار دل‌های آشنا. زهرا علیها السلام، معرف نهایت کمال زن است و اوج عروج یک انسان. چشمه‌ی غدیر در باغ دستان پر توان او به بلوغی رسید، و غدیریان از دامان عصمت او به رویشی رسیدند. ما درباره‌ی زهرا علیها السلام بیشتر به توصیف پرداخته‌ایم و نه تبیین. و آن‌چه نیاز نسل معاصر ماست، تبیین است، نه توصیف. تطبیق است، نه توجیه. پیچیدگی برخورد و عمق نگاه زهرا علیها السلام همچون دشت نیست که نشسته تا آخرش را ببینی و کرانه‌هایش را در آغوش نگاهت بنشانی. دریایی است بی کرانه، کوهی است به بلندای تاریخ. و همین است که هر چه به قله‌اش نزدیک‌تر شوی، چشم‌انداز بیشتری می‌بینی، در حالی که بیش از یک سویش را ندیده‌ای. [صفحه ۱۲] پیچش گام‌های زهرا علیها السلام چنان منشوری است که ابعادش به عدد زاویه‌ی دیدها و حوادث روزهاست. من می‌خواهم از این بی‌کران بلند بی‌نهایت، سطری بنویسم. آیا توانی هست؟ من می‌خواهم به عشق نوشیدن قطره‌ای از جام ولایتش و برگرفتن نمی از یم صفایش، جلوه‌ای که جلوات و شمه‌ای از ملکاتش را بنگارم. آیا رخصتی هست؟ چگونه می‌توان سوزش شمع، خیزش موج، غرش رعد، ریزش ابر، صبوری سرو و ایستادگی نخل را نوشت؟ به راستی مگر می‌شود آن را که آسمان و خورشید و ماه، وسعت و نور و زیبایی را، اقاقی‌ها عطر را، کبوتران پرواز را و چشمه‌ها طهارت را از او، به عاریت گرفته‌اند، به تحلیل نشست؟ به راستی مگر می‌شود آن را که با خط خود، غزل آفتاب را بر پوست هر ستاره می‌نوشت، تحلیل کرد؟ همو که طنین فریادش، همپای ضربت خندق است. مگر می‌شود آن را که در جغرافیای خانه‌ی گلی‌اش، تاریخ رنج‌ها و رنج‌های تاریخ جا گرفته به تحلیل نشست؟ همو که دشمن در وسعت سینه‌ی سبزش، برای شمارش دسته دسته دردهایش، عمری به درازای زمان می‌خواهد. چگونه می‌شود آن را که خورشید در تابوت او غروب کرد و ملایک به عشق دیدار او، به سجده درافتادند و با اشک‌هاشان راهش را تا به خدا علامت گذاردند، تحلیل کرد؟ کسی که فرشته‌ها هم اقرار دارند که هنوز تمامی او بر آنان نیز نامکشوف مانده. [صفحه ۱۳] چگونه می‌شود آن را که در درنگ کوتاهش، به کوتاهی فرود شتابان فواره تا خاک، تمامی بار امانت خود را گذارد و رفت، به تحلیل نشست؟ کسی که پایانی به قشنگی گل داشت. چگونه می‌شود آن را که بر کف، عصای موسی و بر لب، دم مسیحا و بر دوش، ردای محمد صلی الله علیه و آله دارد، تحلیل کرد؟ کسی که کوثر و لیلۃ‌القدر خدا و سبزترین پاسخ به روح تشنه‌ی انسان‌ها در تمامی عصرها و نسل‌هاست. مگر آن که «منا» شد و از در، درآمد و آن‌گاه از دور تحلیلش کرد و از سایه‌اش اندازه‌اش گرفت و از

نشانه‌ها و علامت‌ها تخمینش زد، که دورهای نزدیک و بزرگ‌های فشرده را این‌گونه می‌توان فهمید. من از دیرباز مشتاق قلم زدن در این وادی بودم، اما، هر بار اشک‌ها راه را می‌بست و سیلاب‌ها، مشق‌ها را می‌شست و نفس‌ها را به شماره می‌انداخت. تا این بار که در روز تولد زهرا علیهاالسلام، بر سر راه این همه - با خون دل - سدی کشیدم و به عشق تولد دوباره‌ی خودم، قلم به سراغم آمد.

[صفحه ۱۷]

متن

تصویر صحنه

آسمان گرفت خورشید غروب کرد و رسول بزرگ صلی الله علیه و آله از دنیا رفت و غمی جانکاه بر سینه تمامی کسانی که به عمق حادثه و وسعت فاجعه پی برده بودند، خیمه زد! هر چه وسعت وجودی تو بیشتر، و معرفت به عجز بشر و عظمت وحی و رسول صلی الله علیه و آله افزون‌تر، این غم جانکاه‌تر. و زهرا علیهاالسلام در اوج بود و عظمت حادثه و عمق فاجعه محرمیت تمامی انسان‌ها را در این سوگ به نظاره نشست. خورشید غروب کرد. همه در حیرت، یاران اندک، نظام قبیلگی، کینه‌ها سرشار، اسلام نوپا، گلایه‌گرگ‌ها این است اوضاع. [۱]. زوزه‌ی گرگ‌ها بلند شد گرگ‌هایی گرسنه برای تقسیم غنیمتی که ثمره‌ی تمامی نسل‌ها بود و از آن همه‌ی انسان‌ها تا همیشه‌ی تاریخ حمله بردند. به عنوان آخرین حربه - پس از [صفحه ۱۸] رسوای در ترور ناکام رسول صلی الله علیه و آله در تبوک - منکر فوت رسول صلی الله علیه و آله شدند و این که او زنده است و باز می‌گردد. تا وصی او را خلع سلاح کنند، که زنده‌ی جانشین نمی‌خواهد. چرا که رسول بزرگ صلی الله علیه و آله آن قدر بر خط و صایت تاکید کرده بود، که گرگ‌ها گمان ربودنش را هم نمی‌بردند، تا شنیدند در سقیفه جماعتی برای تعیین خلیفه گرد آمده‌اند، پس می‌توان ربود!! با علامتی (انک میت و انهم میتون) نقشه را تغییر دادند، مثلثی شوم، خود را به معرکه رساند و از درگیری و حسادت بین «اوس» و «خزرج» سود برد، و علم اختلاف بین آن‌ها را برافراشت و ادعاهای مرده را زنده کرد. و با شیطنت، آن چه را که در آن هیچ سهمی نداشت، به یکدیگر حواله نمودند. آسمان تپید و رعدی غرید و ناگهان آتشی بر خرمن‌ها افتاد، پیری میانداری آتش می‌کرد، پیری دیگر گوی سبقت را ربود. کردند و نکردند و ندانند که چه کردند؟ همه در حیرت، یاران اندک، نظام قبیلگی، کینه سرشار، اسلام نوپا، گلایه‌گرگ‌ها همراه حامی شمشیر و جماعت مرعوب و ترور مخالفان تنها یکی بود، آن هم زهرا علیهاالسلام بود [صفحه ۱۹] تنها یک راه بود، راه علی علیه‌السلام بود؛ که جز در لاک تقیه فرورفتن راهی نبود؛ که با گرگ‌ها و با دستی خالی و بی‌همراه جز پیچیدگی تقیه، گریزی نیست. علی علیه‌السلام سکوت کرد، اما سکون هرگز؛ که آن عهد نبی بود و این، دور از شان ولی. آن جا که یاوری هست، باید رفت و آن جا که نیست باید یاوری ساخت ورنه دم زدن از ولایت، رسالت را هم نابود می‌کند گرگ‌های گرسنه‌تری هم، در دو طرف جزیره در کمین بودند. پس باید با استخوانی در گلو و خاری نه در پا که در چشم در این میدان گوی زد و یار گرفت. و از دل دشمنان دیروز، یاران فردا را بیرون کشید، که کشید. و در متن بحران‌ها و حادثه‌ها چلچراغی برافروخت، که افروخت. و او، اوایی که نباید امروز - به گمان منافقان - حتی نشانی هم از او باقی بماند، نامش بر تارک همیشه‌ی تاریخی می‌درخشد (والله متم نوره). دشمن می‌پنداشت: با گرفتن امکانات اقتصادی؛ و به تاراج بردن القاب؛ و تحقیر شخصیت؛ و برکناری و تبعید و کشتن یاران؛ و محصور کردن صحابه در مدینه؛ و منع کردن موالی از ورود به مدینه؛ و سوزاندن احادیث رسول صلی الله علیه و آله و نشر احادیث دروغ؛ [صفحه ۲۰] و ایجاد بدعت‌ها تبعیض‌ها؛ و تراشیدن رقیب با تشکیل شورا؛ و پرورش باندهایی پر قدرت (معاویه‌ها و عایشه‌ها)؛ ... می‌توان این قلعه‌ی بلند و وارث فرهنگ وحی را از نظرها دور داشت و می‌توان فوران سبز چشمه‌ی غدیر را از اذهان زدود و چه واهی! ... و او، او که به راه‌های آسمان آگاه‌تر بود به زمین و نخل پرداخت تا راه گم

کند و دشمن را در سطح نگه دارد. دشمن خواهید اما چشم علی بیدار بود. همه در حیرت یاران اندک، نظام قبیلگی، کینه‌ها سرشار اسلام نوپا، گله‌ی گرگ‌ها همراه حامی شمشیر و جماعت مرعوب و ترور مخالفان تنها یکی بود، آن هم زهرا علیها السلام بود. تنها یک راه بود راه علی علیه السلام بود. [صفحه ۲۱]

زهرا و زمان‌شناسی

اشاره

بالا-ترین ظلم‌ها غصب و صایت علیها السلام است و مهم‌ترین اقدام احقاق این حق که هدایت بی‌همری عترت محال است، محال. زهرا علیها السلام این اسوه‌ی همیشه بیدار و هشیار، گرچه با آن همه تاکیدها و سفارش‌های رسول صلی الله علیه و آله وجودش نشانه‌ی راه است و با علی علیه السلام بودنش علامت همه چیز اما به همین قناعت نمی‌کند، که اقدام‌ها می‌کند و گام‌ها برمی‌دارد.

گام‌های زهرا (اثننا عشره عینا)

اسرا (دعوت‌های شبانه)

«چه زود روز پرشکوه غدیر و خاطره‌ی بیعت‌تان را از یاد بردید؟!». شب‌ها با علی علیه السلام و حسنین علیهما السلام بر در خانه‌های مهاجران و انصار می‌رفت و آن‌ها را به یاد بیعت‌شان در عقبه و غدیر و دریای فضایل علی علیه السلام از واقعه‌ی تبوک و مباحله گرفته تا احادیث ثقلین و سد ابوب و... می‌انداخت تا شاید چلچراغی برافروزد. هیچ دری بر پاشنه نچرخید که از شمشیر علی علیه السلام کینه‌ها داشتند و از بدر و احد خاطره‌ها [صفحه ۲۲] هنوز هم تاریخ در انتظار لیبک می‌سوزد.

حصن (دفاع)

«آیا به راستی بیت وحی را به آتش کشی و مرا با علی و فرزندانم بسوزانی؟» زهرا علیها السلام را، زخمی به کناری افکندند و علی علیه السلام را به مسجد کشاندند با شمشیرهای آخته، درب خانه در آتش کینه‌ها می‌سوخت. زهرا علیها السلام با بالی شکسته، خود را به مسجد رساند و با تهدید نفرین، علی علیه السلام- امامش- را رهانید و دست در دست، آرام به خانه‌اش برد. هیچ کس به پا نخاست، هیچ کس آبی نریخت آه، آه چه غربتی!!

فدک (افشاگری)

«آیا در کتاب خداست که تو از پدرت ارث ببری اما من به ارث نبرم؟ چه سخن ناروایی!» به بهانه‌ی غصب فدک در مسجد به افشاگری پرداخت. خصم می‌پنداشت که او بر زمین از دست رفته می‌نالد و تو نگو تنها اشارتی به زمین است و تمامی از آسمان ولایت، تحریک و حمایت، افشا و شماتت. نزدیک بود که کار تمام شود، آه در حسرت غیرتی!

سکوت

«دیگر هرگز با شما دو تن سخن نخواهم گفت.» گاهی رساترین فریادها را از دهان سکوت باید شنید همه می‌پرسیدند: [صفحه ۲۳] کز چه روی خورشید در چنبره‌ی کسوف فرورفت؟!

انذار (هشدار)

شمشیر آخته هرج کامل استبداری هماره، ذلتی فراگیر جمعی پراکنده فتنه‌ای کور بشارتستان باد! اگر... اگر این آب رفته به جوی بازنگردد و صدف خزف ننشیند.» این‌ها انذارهای بلند منذری بیدار و فوران سبز کوثری زخمی، در بستری دردآلود بر زنانی مقهور بود.

اذان

«بلال! بار دگر اذان بگو این طنین بیدار چشمه‌ی آفتاب بود. شاید که با احیای خاطرات دوران رسول صلی الله علیه و آله، سوالی در اذهان این جماعت مفلوک شکل گیرد که: گلدسته از جلوت بلال چرا تهی ماند؟»

سرشک

«شب و روز اشک خواهم ریخت تا به ملاقات خدایم رسم و شکایت بر او برم.» آن جا که فریادها کارساز نیست، شاید اشک‌ها از دل سنگ‌ها، چشمه‌ای جاری کند و در اذهان فسرده‌ی این توده‌ی مرعوب، سوالی را به تصویر کشد. کز چه روی خورشید را خونابه می‌بارد؟»

سایبان

«چند روزی بیش مهمان شما نخواهم بود.» کشتی شکسته‌ی ما در سایبان بقیع در کناره‌ی قافله‌ها پهلو گرفت. بگذار فریاد [صفحه ۲۴] مظلومیت ولی غریب، به آفاق پر کشد. شاید همتی بیدار، ساحت رفعت او را پاسخ گوید. آیا امید لیبکی هست؟ ای تولد بالغ تاریخ! ای بلوغ بیداری!

اقرار

«همه شاهد باشید این دو تن مرا آزرده‌اند، هرگز از آنان نخواهم گذشت.» با خود می‌پنداشتند که می‌توان قبل از افول زهره، سند مظلومیت را ربود. این اوج تزویر بود. اما زهرا علیهاالسلام بیدار، روی بر دیوار، تا بگیرند اقرار. در شهر هو افتاد...

وصیت

«نماز و تشیعم بر تبار قابیل حرام.» همه جا همه‌جا شد! این هم تیری دیگر از چله‌ی بیداری!

آیه

«قبر من پنهان؛ نشانش بی نشانی است.» اگر قبرت را نشانی نیست چه باک هر سنگ نبشته‌ای حکایت تو را دارد. [صفحه ۲۵]

تسلیت

«خدا حافظ علی جان! خدایا به سوی تو و در جوار کوی تو.» مرد خبیر، مرد احزاب، تا شنید، از پای افتاد. آبی بیاورید... در کنارش می‌گفت: «ای کوثر خدا، ای دختر رسول، ای انس مهربان، این دل ریمده‌ی ما را دیگر چه کسی انیس و مونس باشد؟» آبی بیاورید... یکبار دیگر آسمان گرفت و خنجر تبار قابیل، خورشیدی دیگر را که در ابتدای طلوع خود بود، بر سجاده‌ی خون از پای انداخت. رسول صلی الله علیه و آله از تنهایی درآمد، و علی علیه السلام، غربت خود را به سوگ نشست و حرامیان سرمست، که علی علیه السلام تنها شد، چون بی‌همتا شد. می‌توان از ابعاد مختلف این منشور خدایی و اسوه‌ی الهی سخن گفت: علم، ایمان و عبادتش؛ زهد، ورع و اخلاصش؛ [صفحه ۲۶] عصمت، آیات، و سور نازله در شانش؛ برخورد با پدر، مادر، همسر و فرزندان؛ انفاق‌ها، ایثارها و کراماتش؛ انصاف، پوشیدگی و عشق به شهادتش؛ راستگویی، خشیت، سازندگی و تربیتش؛ شفاعت، رضا، ادب و مصحفش؛ شکوه‌ها، خطبه‌ها، مواعظ و احادیثش؛ شعرها، دعاها و مجاهدت‌هایش؛ وفاء، ولاء و توسل به ساحت قدسش؛ ... و... و یا از همه‌ی این‌ها گذشته از هشیاری و بیداری و زمان‌شناسی‌اش. و من تنها از همین زمان‌شناسی او - همان مدافعات او از مقام ولایت و ولی الله زمانه‌ی خود - گفتم و شمه‌ای از دقت و پیچیدگی برخوردهای او را در راه احقاق این حق عظیم - همان اصیل‌ترین و مهم‌ترین نیاز امروز و هر روزمان - آوردم تا صدق سخن صادق علیه السلام روشن شود که: (عرفان فاطمه علیها السلام ادراک شب قدر است و شناخت فاطمه نجات از یک عمر - هزار ماه - سردرگمی). [۴]. [صفحه ۲۷] و همین کمال زهرا علیها السلام است که او را محور قرار داده. [۴]. و همین بلوغ بیداری اوست که از او اسوه ساخته. [۴]. برادر! این‌ها تنها اشارتی بود به کارنامه‌ی دو ماهه‌ی زهرا علیها السلام. اکنون تو نیک بنگر در کجای راهی و در کدامین کلاس. که تا رسیدن به او، جز توسل به او راهی نیست. باید مستانه و دامن کشان هویی کشید. یا زهرا! علیها السلام. [صفحه ۳۱]

شرح

اوضاع مدینه

اشاره

وضعیت داخلی مدینه پس از فوت رسول بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله را می‌توان در شش ویژگی خلاصه کرد:

حیرت و نگرانی

حیرت به سبب بحران‌های فردی و اجتماعی برخاسته از عظمت مصیبت فقدان رسول صلی الله علیه و آله و شدت تاثر و اندوه از دست دادن آن پیام‌آور بزرگ و رهبر آگاه و توانا و نگرانی به سبب ترس از آینده و این که سرانجام چه پیش خواهد آمد و چه اتفاقی خواهد افتاد، [۱۷] و آن چه بر این نگرانی می‌افزود، علاوه بر وجود و ابرقدرت مترصد در دو سوی جزیره و سر برداشتن پیامبران دروغین، اختلاف و درگیری منافقین از صحابه با اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله و امیرالمومنین علیه السلام بود تا آن که همگان شنیدند که به [صفحه ۳۲] هنگام فوت رسول صلی الله علیه و آله و در کنار بستر او، عده‌ای در مقابل آخرین درخواست وی ایستادند و از آوردن قلم و کاغذ سر باز زدند و فریاد «دعوا الرجل فانه لیهجر، حسبنا کتاب الله» [۱۸] سر دادند. و بهترین گواه بر عظمت این مصیبت، شدن تاثر و اندوه توده‌ی مردم [۱۹]. [صفحه ۳۳] مرثیه‌های جان‌سوز علی علیه السلام و زهرا علیها السلام [۱۶] و دیگر شاعران [۱۷] است. درک عظمت این مصیبت در گرو درک عظمت رسول صلی الله علیه و آله است و بر عظمت رسول صلی الله علیه و آله همین بس که خدا او را در نوشیدن (بلی) از جام (الست)، اول قرار داد [۱۸] و به عنوان «حبيب الله» مفتخرش

ساخت و به همراه ملایکه‌اش مدام بر او درود می‌فرستد [۱۹] و مشتاق دیدار اوست. [۱۶]. آن جا که مرگ عالمی، شکافی در اسلام به وجود می‌آورد که هیچ چیز حتی وجود عالمی دیگر هم نمی‌تواند آن را جبران کند، [۱۷]. فقدان رسول بزرگ صلی الله علیه و آله را چه می‌تواند جبران کند؟ آن جا که زهرا علیهاالسلام، حجم مصیبت و عظمت حادثه را این گونه ترسیم می‌کند «مصیبتی است بزرگ و اندوهی است سترگ. شکافی که هر دم فراخ‌تر و گسستگی‌اش دامنه‌دارتر و وسعتش فزون‌تر گردد. در نبودش زمین تاریک و [صفحه ۳۴] در مصیبتش خورشید و ماه بی‌فروغ و ستاره‌ها پراکنده شد. هنگام مرگش امیدها منقطع، و کوه‌ها منهدم، حریم‌ها ضایع و حرمت‌ها زایل شد. به خدا سوگند! مرگ او فاجعه‌ای بس بزرگ و مصیبتش بس دهشتناک بود. رخدادی که بسانش همتایی و در دنیا برایش جبرانی نیست». [۱۸]. پس در سوگ و تسلیت رسول بزرگ صلی الله علیه و آله چه می‌توان گفت و به راستی، چه می‌توان گفت؟ جز همان که زهرا علیهاالسلام گفت و علی علیه‌السلام گفت و رسول صلی الله علیه و آله گفت و خدا گفت. یا ابتاه جنه الخلد یا ابتاه عند ذی العرش ماواه، یا ابتاه کان جبرائیل یغشاه، یا ابتاه لست بعد الیوم اراه. [۱۹]. و لولا انک امرت بالصبر عن الجزع لانفدنا عیلک ماء الشوون و مکان الداء مماطلا و الکمء محالفا و قلا لک. [۱۶]. [صفحه ۳۵] من اصیب بمصیبه فیلذکر مصیبه بی فانها من اعظم المصائب. [۱۷]. السلام علیکم اهل البیت و رحمه الله و برکاته، ربکم عز و جل یقرئکم السلام و یقول لکم ان فی الله خلفا من کل مصیبه و عزاء من کل هالک و درکا من کل فوت فتعزوا و بعزاء الله واعلموا ان اهل الارض یموتون و ان اهل السماء لا یموتون و الله و رحمه الله و برکاته. [۱۸]. و نکته‌ی آخر این که هر دو- حیرت و نگرانی- هم چنان که می‌توانست با توجه به راهنمایی‌های و هشدارهای مدام و اقدامات سیاسی رسول صلی الله علیه و آله، زمینه‌ی پیوند با علی علیه‌السلام و اهل‌بیت رسول صلی الله علیه و آله باشد، همچنین می‌توانست زمینه‌ساز بهره‌برداری کسانی نیز باشد که این شرایط و بحران‌های را برای رسیدن به مقاصد خویش، مطلوب می‌دانستند و از سال‌ها پیش، حتی از نخستین روزهای گرایش خود، مترصد چنین فرصتی بودند. اگر چه رسول بیدار و آگاه از پیش‌تر، هم به رسوا کردن خط نفاق و هم به این دو زمینه پرداخته بود، و فقدان خود را بارها با آیات مختلف (افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم؛ انک میت و انهم میتون) گوشزد کرده بود و آن را امری قطعی و طبیعی نشان داده بود و با تاکید و سفارش مدام و نشان دادن کفایت و شایستگی‌های او هیچ جایی برای نگرانی باقی نگذاشته بود؛ اما، به هر حال این خود مردم‌اند که می‌توانند روشن‌گری‌ها و فرامین رسول صلی الله علیه و آله را [صفحه ۳۶] بپذیرند و بهره‌مند شوند و یا پشت کنند و در محرومیت بمانند که: (من شاء اتخذ الی ربه سیلا) و (لیقوم الناس بالقسط). [۱۹].

کمبود یاران توانمند و مخلص

یاران پر توان و مخلص به شهادت رسیده‌اند و فراری‌های احد و... میان دارند. رسول صلی الله علیه و آله هر چه به پایان عمرش نزدیک می‌شد، با دو مسأله‌ی متضاد بیشتر مواجه می‌شد: «کمبود یاران توانمند و مخلص» و «وسعت قلمرو». تنها در جنگ احد بیش از هفتاد تن از بهترین یاران او به شهادت رسیدند و خلیفه‌ی اول و دوم و سوم تا آن سوی کوه‌های مدینه فرار کردند. [۲۰]. امام باقر علیه‌السلام در تحلیلی از وقایع پس از فوت رسول صلی الله علیه و آله می‌گوید: «به خدا قسم! اگر علی علیه‌السلام به جای عقیل و عباس، «جعفر» و «حمزه» را داشت، هرگز در خانه نمی‌نشست». [۲۱]. امام علی علیه‌السلام هم خود می‌فرمود. «اگر چهل یاور داشتم در خانه نمی‌نشستم»؛ «لو وجدت اربعین ذوی عزم لناهضت القوم». [۲۲] ابوهیثم نقل می‌کند. پس از آن که امام را با آن وضع به مسجد کشاندند، امام در بازگشت در سر راه خود، سی عدد گوسفند مشاهده کرد و فرمود: «والله لو ان رجالا ینحسون لله عز و جل و لرسوله بعدد هذه الشیاه لاذلت ابن اكله الذبان عن ملکه». [۲۳]. «به خدا سوگند! اگر به اندازه‌ی این گوسفندان، مردانی خیرخواه خدا و رسول صلی الله علیه و آله می‌داشتم، ابوبکر را از حکومت خلع می‌کردم». و در جای دیگر نقل است که پس از کودتای سقیفه، علی علیه‌السلام سر به آسمان بلند کرد و گفت: خدایا! تو خود می‌دانی که پیامبر به من فرمود اگر بیست یاور

داشتی جهاد کن، و این همان گفته‌ی تو در قرآن است. «اگر بیست نفر باشید و صبر کنید، بر دویست نفر غلبه می‌کنید.» بار خدایا! بیست نفر هم پیدا نشد و این را سه مرتبه تکرار کرد. آن گاه به خانه بازگشت. [۲۴]. امام خود در نهج‌البلاغه در تحلیلی از اوضاع پس از مرگ پیامبر می‌گوید: «پس در کار خود اندیشیدم و دیدم که به غیر از اهل بیت خود یآوری ندارم و راضی نشدم که آنان کشته شوند. و با تیغی در چشم و استخوانی در گلو صبر کردم». [۲۵]. می‌توان به نهایت غربت اهل بیت پی برد، آن جا که درب خانه زهرا علیهاالسلام در آتش [صفحه ۳۸] می‌سوخت و هیچ مدافعی و علی‌علیه‌السلام را با ریسمان به مسجد کشاندند و فریاد اعتراضی بلند نشد. به زهرا علیهاالسلام در مسجد اهانت‌ها شد و هیچ کس به پا نخواست، تنها «ام سلمه» بر آشت و او هم تا یک سال سهمیه‌اش از بیت‌المال قطع شد. [۲۶]. خود رسول صلی الله علیه و آله نیز پیشین‌تر به علی علیه‌السلام فرموده بود: «به زودی از قریش به سبب قیام‌هایی که علیه تو می‌کنند و ظلم‌هایی که نسبت به تو انجام می‌دهند. فشار خواهی دید. اگر یارانی پیدا کردی با آنان جهاد کن و اگر یآوری نداشته‌ی، صبر کن و دست‌نگهدار». [۲۷]. در روایت دیگر هم آمده است: «ارتد الناس بعد النبی صلی الله علیه و آله الا ثلاثه نفر:....، ثم ان الناس عرفوا ولحقوا بعد». [۲۸].

نظام قبیله‌گی

نظام حاکم، قبیله‌ای بود و افراد، تابع محض رئیس قبیله بودند و در هر راهی که او قدم می‌نهاد از او پیروی می‌کردند. این رئیس قبیله بود که الگوی مردم قبیله بود. [صفحه ۳۹] می‌توان او را تطمیع کرد و تمامی قبیله را با خود داشت، و در یک کلام نظام قبیله‌ای در اطاعت افراد قبیله از رئیس خلاصه می‌شد. و این وضعیت به همان اندازه که در پذیرش اسلام مردم تاثیر داشت، می‌توانست در جدایی آن‌ها نیز موثر باشد. این روسا بودند که مسئول تصمیم‌گیری در امور مهم قبیله، مانند استقبال از سفیران قبایل، تصمیم‌گیری در مورد جنگ و صلح و بستن پیمان با قبایل دیگر بودند [۲۹] و آنان بودند که مسئولیت حمایت از افراد قبیله را به عهده داشتند و در این میان آن چه مهم بود قبیله بود، نه حق و باطل و یا ظالم و مظلوم. معروف است که رسول صلی الله علیه و آله آن گاه که به شعب رفت، عده‌ای از بنی‌هاشم مؤمن و کافر به او پیوستند. [۳۰]. هنوز افراد قبیله در پذیرش یا رد اسلام بیشتر به رئیس یا روسای قبیله‌ی خود توجه داشتند و تا آنان در مورد مسأله‌ای نظر نمی‌دادند و یا موضعی نمی‌گرفتند، افراد عادی قبیله میلی از خود نشان نمی‌دادند. هنوز هم در میان بسیاری از قبایل، حمیت و تعصبی، عامل اصلی وحدت قبیله بود و افراد با شنیدن فریاد استغاثه یکی از افراد قبیله به حمایت او می‌شتافتند. [۳۱] و در این میان آن چه مهم نبود ظالم بودن [صفحه ۴۰] و یا مظلومیت بود. علاوه بر این‌ها در بین قبایل رقابت، شدیدی وجود داشت و همین رقابت باعث اولین گام انحراف در سقیفه شد و موجب گردید خشت بنا کج نهاده شود. بسیاری از این قبایل هیچ بهره‌ای از اسلام نداشتند [۳۲] به طوری که امیرالمومنین نقل است که روزی فرمود: «قبیله‌ی غنی و باهله- و چند قبیله‌ی دیگر که نامشان را برد- نزد من فراخوانید تا سهمیه‌ی خود را بگیرند. سوگند به آن که دانه شکافت و جانداران را آفرید! آنان هیچ بهره‌ای از اسلام ندارند و من در جایگاه خودم سر حوض کوثر و مقام محمود (مقام شفاعت) گواهی می‌دهم که اینان دشمنانی بودند در دنیا و آخرت، و چنان قبیله‌ی غنیث را کیفر دهم که قبیله‌ی باهله بر خود بهراسد و وحشت کند. و اگر حکومتم پا بگیرد همانا قبایلی را به قبایل دیگر، و قبایل دیگر را به قبایل دیگری بر هم زنم و خون شصت قبیله را هدر دهم که هیچ بهره‌ای از اسلام ندارند». [۳۳]. گرچه رسول صلی الله علیه و آله در مدت محدود عمر خود توانست بسیاری از ارزش‌های جاهلی را از میان بردارد و ملاک‌های و معیارهای جدیدی بیاورد و نیز توانست [صفحه ۴۱] دست مایه و زمینه‌های تحولی دیگر ارزش‌ها را هم فراهم کند، اما از بین رفتن تمامی ارزش‌های جاهلی و جایگزین شدن و رسوخ ارزش‌های الهی، آن هم در میان تمامی قبایل و تمامی عالم، فرصتی دراز می‌خواهد؛ فرصتی به درازای تاریخ امامت شیعه، و همین است که پس از رسول صلی الله علیه و آله، همواره باید امامی باشد، که امامت ادامه رسالت است و ضرورت آن، همان ضرورت رسالت و

ملاک انتخاب آن نیز همان ملاک انتخاب رسول است و چاره‌ای جز عصمت و تنصیب رسول صلی الله علیه و آله نیست.

کینه از علی

بدون تردید شجاعت علی علیه السلام و کشته‌های او در حمایت از پیامبر صلی الله علیه و آله اساسی‌ترین علت در کینه به دل گرفتن از آن حضرت می‌باشد. امام خود در نهج البلاغه می‌گوید: «انا وضعت فی الصغر بکلاکل العرب و کسرت نواجم قرون ربیعه و مضره». [۳۴]. «من در دوران جوانی بزرگان و شجاعان عرب را به خاک افکندم و پهلوانان قبیله‌ی ربیعه و مضر را در هم شکستم». کینه داشتن از علی علیه السلام آن هم از مردمی که هنوز اسلام در دل‌هایشان رسوخ نکرده، طبیعی است. در جنگ بدر هفتاد نفر از سپاه مشرکان کشته شدند که بیش از سی نفر از آنان را علی علیه السلام کشته و در احزاب، پهلوان بزرگ عرب؛ عمرو بن عبدود را با شمشیر دیگران در راه رسول ریخته شده باشد، انتقامش را تنها از علی می‌گرفتند چون عادت عرب‌ها بر این بود که اگر خونی از آنان ریخته می‌شد، انتقامش را از قاتل می‌گرفتند و اگر او می‌مرد و یا توان انتقام از او را نداشتند، انتقامش را از نزدیک‌ترین [صفحه ۴۲] خویش او می‌گفتند و کسی که در داستان‌ها و جنگ‌های عرب مطالعه کند، آن چه گفتیم می‌یابد. [۳۵]. این علی علیه السلام بود که در ليله المبيت به جای رسول صلی الله علیه و آله در بستر او خوابید و با یک شجاعت بی‌نظیر [۳۶] و اینار جان خود، دشمنان پیامبر و سران قریش را رسوا و مفتضح نمود. [۳۷]. زهرا علیها السلام نیز در جمع زنان مهاجر و انصار فرمود: «و ما لذی نعموا من ابی الحسن؟ نعموا منه والله نکیر سیفه و قله مبالاته بحتفه و شده و طاته و نکال وقعته و تمره فی ذات الله». [۳۸]. «چه باعث شده که با کینه‌توزی از علی علیه السلام انتقام بگیرند؟ آری، او را سرزنش کردند، چون شمشیر علی علیه السلام در راه خدا، خودی و بیگانه و شجاع و ترسو نمی‌شناخت و چون علی علیه السلام در برابر مرگ بی‌اعتنا بود و ترسی نداشت.» و نیز هم او فرمود: «و لکنها احقاد بدریبه، و تراث احدیه، کانت علیها قلوب النفاق مکتمنه لامکان الوشاه فلما استهدف الامر ارسلت علینا شایب الاثار من مخیله الشقاق» [۳۹]. «این برخورد شما با علی علیه السلام به سبب کینه‌های بدر و انتقام‌جویی احد است. این کینه‌ها در قلوب منافقان مخفی بود و جرات اظهار آن را نداشتند؛ اما، روزی که [صفحه ۴۳] حکومت را غصب کردند و ما را منزوی نمودند، تمام کینه‌ها و حسادت‌ها را بر ما فروریختند.» و باز خود علی علیه السلام می‌گوید: «و لقد کنا مع رسول الله صلی الله علیه و آله؛ نقلت آباثنا و اخواننا و اعمامنا». [۴۰]. «از موقعی که همواهی رسول صلی الله علیه و آله را پذیرفتیم هر کسی که مخالف با او بود حتی اگر پدران و فرزندان و برادران و عموهایمان بودند از دم تیغ می‌گذرانیم». و در نامه‌ای به معاویه نوشت: «و قد دعوت الی الحرب... فاننا ابوالحسن قاتل جدک و اخیک و خالک». [۴۱]. «ای معاویه! تو مرا به جنگ می‌خوانی... منم ابوالحسن، قاتل جد و برادر و دایی تو». این بغض‌ها و کینه‌ها تا آن اندازه بود که معاویه گروهی از صحابه و تابعین را گمارد تا اخبار زشتی را درباره‌ی علی علیه السلام که موجب طعن و براءت از وی می‌شد روایت کنند [۴۲] و به کارگزاران خود بخش نامه کرد که از ذمه‌ی من بری است کسی که درباره‌ی ابوتراب فضیلتی نقل کند و از آن پس خطیبان در هر شهری و بر سر هر منبری، علی علیه السلام را دشمنان می‌دادند و از او و اهل بینهش بی‌زاری می‌جستند. [۴۳]. این [صفحه ۴۴] کینه‌ها تا آن جا که هر گاه بنی‌امیه می‌شنیدند بر مولودی نام علی نهاده‌اند، او را می‌کشتند. [۴۴] و آن قدر ادامه داشت که هر روز عاشورا در جواب حسین بن علی علیه السلام که پرسید! به چه گناهی ما را می‌کشند؟ گفتند: «نقاتلک بغضا منا لایبک»؛ «به خاطر کینه‌ای که از پدرت به دل داریم». [۴۵]. و دیدیم که هم او با فرزند علی علیه السلام چه کرد و چگونه بر خود می‌بالید و می‌گفت: «ای کاش! پدرانم زنده بودند و می‌دیدند که چگونه انتقام بدر و احد را گرفتیم.» البته رسول آگاه و بیدار هم از پیش علی را بر این همه ستم آگاه ساخته و آماده‌اش نموده بود. علی علیه السلام می‌گوید: «همراه رسول صلی الله علیه و آله از کوچه باغ‌های مدینه می‌گذشتیم. به باغی رسیدیم، عرض کردم: یا رسول الله چه باغ زیبایی! فرمود: چه زیباست! در بهشت زیباتر از اینها برای توست. تا به باغ دیگری رسیدیم، گفتیم: یا رسول الله چه

باغ زیبایی است! فرمود چه زیباست! و زیباتر از این‌ها برای تو در بهشت است. تا چندین باغ امر همین گونه بود. وقتی راهمان خلوت شد، پیامبر مرا در آغوش گرفت و در حال گریه، ناله‌ای زد و فرمود: «پدرم به فدای تو باد ای شهید تنها!». عرض کردم: یا رسول‌الله چرا گریه می‌کنید؟ فرمود: از کینه‌هایی که در دل گروهی از مردم است و بعد از من آن را ظاهر می‌کنند؛ کینه‌های جنگ بدر [صفحه ۴۵] و خون خواهی‌های جنگ احد. پرسیدم: آیا دینم سلامت خواهد ماند؟ فرمود: دینت در سلامت خواهد بود. [۴۶]

. این کینه‌ها همراه با حسادت بود. حسادت به علی علیه‌السلام به سبب محبوبیت او نزد رسول صلی الله علیه و آله [۴۷] و فضایل بی حساب او، از سبقت در ایمان و اسلام گرفته تا همسری زهرا علیهاالسلام تا فتح خیبر، قرائت سوره‌ی براءت، جریان مباحله و احادیث منزلت، خلافت، وصیت، ثقلین و خلفای اثنی عشر و سد ابواب و... تا آیات «ولایت»، «تبلیغ»، «تطهیر»، «موده» و... تا سوره‌های «هل اتی»، «والعادیات» و... تا واقعه‌ی غدیر (آن هم هفتاد روز قبل از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله) و جریان قلم و دوات. بی دلیل نبودن که رسول صلی الله علیه و آله در سال آخر عمر خود برای دعوت مردم به اسلام علی علیه‌السلام را دوباره به یمن فرستاد، [۴۸] آن هم پس از خالد بن ولید، [۴۹] و آن هم برای ماه‌ها، تا اهل یمن که از علی علیه‌السلام کینه‌ای و حسادت‌ی نداشتند او را آن گونه که هست ببینند. همین است که بهترین یاران علی علیه‌السلام نیز از یمن بودند [۵۰] و گروهی از آنان بودند که [صفحه ۴۶] بعدها به کوفه آمدند و پس از شهادت امیرالمومنین علیه‌السلام و خانه‌نشینی شدن امام حسن علیه‌السلام به قم مهاجرت کردند. [۵۱]. [صفحه ۴۹]

نوپا بودن اسلام

امام علی علیه‌السلام یکی دیگر از ویژگی‌های این دوران را نوپا بودن اسلام می‌داند و می‌گوید: «والناس حدیثو عهد بالاسلام». [۵۲] حقیقت این است که اسلام هنوز در قلوب بسیاری از مردم راه نیافته بود و پس از فتح مکه، تمامی فرصت‌طلبان و محافظه‌کاران در دین داخل شدند و از دین مدخلی ساختند (یدخلون فی دین الله). به جای این که دین در آن‌ها داخل شود، آنان از دین مدخلی ساختند. آیه نمی‌گوید: «یدینون دین الحق»، [۵۳] که می‌گوید: «یدخلون»؛ دین در آن‌ها نفوذ نکرده بلکه آنان از دین مدخلی ساختند. «عمرو بن سلمه الجرمی» می‌گوید: هنگامی که خبر فتح مکه به ما رسید، همه‌ی قبایل به اسلام روی آوردند. [۵۴]. بعضی از قبایل نیز چون هجوم دیگران را به مدینه برای تسلیم شدن دیدند، [صفحه ۵۰] برای این که از قافله عقب نمانند اسلام آوردند. [۵۵]. هجوم همگانی قبایل به سوی مدینه در سال نهم و دهم هجری برای پذیرش اسلام، موجب شد قبایل اگر چه علاقه‌ای به تسلیم شدن نداشتند، اما چاره‌ای نیز جز آن نداشتند و حتی برخی برای کسب فضیلت بیشتر از یکدیگر سبقت می‌گرفتند. شناخت اندک‌شان از قرآن و اسلام و شخصیت رسول صلی الله علیه و آله، زمینه‌ای بود برای انحراف. انحرافی که اگر زمینه‌های لازم را پیدا می‌کرد، می‌توانست به خوبی وضع موجود را وارونه کند، به همین سبب بسیاری از آنان که ادعای پیامبری کردند، هوادارانی یافتند؛ مانند: «اسود عنسی» در یمن، «مسيلمه» در یمامه، «سجاح» در بنی تمیم، «طلیحه» در بنی اسد. و سجاح زنی است که در قبیله بنی تمیم ادعای نبوت کرد سپاه کثیری نیز فراهم کرد. در جنگ یمامه، مسلمانان نزدیک بود که از مسيلمه - که سجاح را نیز به عقده خود در آورده و همدست خویش نموده بود - شکست بخورند. حتی گروهی از مسلمانان فرار کردند و سرانجام با بیش از هزار شهید توانستند بر آنان غالب شوند. وفود یا هیات‌های نمایندگی پس از فتح مکه راهی مدینه شدند [۵۶] و پس از اسلام آوردن، به نمایندگی از قبیله‌ی خود، اسلام آنان را نیز اعلام می‌کردند. پیامبر صلی الله علیه و آله از میان خودشان یا افراد دیگری از اصحاب خود، کسی را به عنوان سرپرست آنان تعیین و ایشان را به منطقه‌ی خودشان اعزام می‌کرد. بیشتر آنانی که به نام مسلمان در سال دهم در جزیره العرب زندگی می‌کردند، پس از فتح مکه مسلمان شده بودند و این در حالی بود که اکثر قریب به اتفاق آنها در بادیه‌ها زندگی می‌کردند و بسیاری از [صفحه ۵۱] آنان حتی یک بار نیز پیامبر صلی الله علیه و آله را ندیده

بودند. گاهی در مواردی این هیات‌ها، درخواستهای جاهلی، نظیر باقی گذاشتن بت‌ها تا مدتی یا اجازت شرب خمر یا ترک نماز و... را مطرح می‌کردند. گذشته از این‌ها، مسأله‌ی ترس یکی از دلایل عمده‌ی قبایل برای تسلیم شدن بود، [۵۷]. چون با سقوط قریش در سال هشتم هجری و پس از آن، سقوط طائف، حاکمیت شرک در جزیره به پایان رسید و قبایل مختلف دریافتند که توان مقابله با اسلام را ندارند. آنان بر اساس تصورات جاهلی خود که معمولاً برای دفاع از خویش با قبیله‌ای بزرگتر هم پیمان می‌شدند (حلف) تا هم خود را از گزند او حفظ کنند و هم یک پشتوانه و حامی قوی برای خود تدارک ببینند، معمولاً وقتی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله می‌آمدند، از او می‌خواستند تا نوشته‌ای بنویسد تا آن چه از زمین‌ها و مراتع و آب‌ها در دست آنان هست از نظر پیامبر صلی الله علیه و آله به مالکیت کامل‌شان درآید. [۵۸]. واقعه‌ی تبوک نیز که در سال نهم هجری اتفاق افتاد، نشان داد که بسیاری از آنان که به اسم مسلمان هستند، ایمان واقعی ندارند؛ زیرا هر کدام سعی داشتند به بهانه‌ای از زیر بار جنگ شانه خالی کنند و پیامبر صلی الله علیه و آله را در جمع‌آوری نیرو با مشکل مواجه سازند. [۵۹]. ابن هشام در سیره‌ی خود می‌نویسد: وقتی خبر فوت رسول خدا صلی الله علیه و آله به مکه رسید، بیشتر اهل مکه تصمیم گرفتند از اسلام بازگشته و مرتد شوند، تا آن جا که والی مکه از ترس فرار کرد و سهیل بن عمرو بر در کعبه ایستاد و با فریاد همه را گرد خود جمع آورد، آن گاه مردم را برحذر داشت و آنان را به یاد سخنان رسول صلی الله علیه و آله در همان جا انداخت که فرموده بود: «در صورت مسلمان بودن به گنج‌های کسری و قیصر دست [صفحه ۵۲] می‌یابید و...» و بدین وسیله ایشان را از ارتداد بازداشت. [۶۰].

باند نفاق

و آخرین ویژگی، وجود باندهای پرقدرت و منافق است؛ نفاقی که از همان دوران مکی [۶۱] شکل گرفت. برخی از همان ابتدا به طمع قدرت آمدند، چون از اهل کتاب شنیده بودند که این پیامبر کارش بالا می‌گیرد و بر تمامی جزیره مسلط می‌شود. از امام زمان علیه‌السلام در روایتی، علت اسلام خلفا این گونه تحلیل شده که آن دو به طمع کسب قدرت اسلام آوردند، چون با یهود مجالست داشتند و از ایشان راجع به اخبار آینده که در تورات و سایر کتب آمده می‌پرسیدند... و بیعتشان با پیامبر صلی الله علیه و آله به این سبب بود که هر کدام به امارت شهری دست بیابند. [۶۲]. زید بن علی علیه‌السلام هم می‌گوید: «به خدا قسم! اگر این جماعت می‌توانستند حکومت را بدون اسلام به چنگ آورند، بدون شک این کار را می‌کردند و از نبوت رسول صلی الله علیه و آله برمی‌گشتند». [۶۳]. ابن ابی‌الحدید در شرح نهج‌البلاغه می‌گوید: کسی از علی علیه‌السلام سوال کرد: اگر [صفحه ۵۳] رسول خدا صلی الله علیه و آله پسر بالغ و رشیدی داشت آیا پس از فوت رسول صلی الله علیه و آله عرب‌ها تسلیم امر وی می‌شدند و می‌گذاشتند او به خلافت برسد؟ علی علیه‌السلام فرمود: هرگز! بلکه اگر کاری غیر از آن چه من انجام دادم می‌کرد، او را می‌کشتند. تا آن جا که می‌فرماید: اگر قریش اسم رسول صلی الله علیه و آله را وسیله‌ای برای ریاست دنیوی و نردبانی برای رسیدن به قدرت نمی‌دانستند، پس از فوتش حتی یک روز هم خدا را عبادت نمی‌کردند. [۶۴]. و باز هم از علی علیه‌السلام نقل است: «باند نفاق هم پیمان شدند و طوماری در خانه‌ی کعبه امضا کردند مبنی بر این که اگر خداوند، محمد صلی الله علیه و آله را به قتل برساند!! یا بمیرد، خلافت را از ما اهل بیت بگیرند» و علی علیه‌السلام آنان را نام می‌برد و آن گاه می‌گوید: «این را رسول صلی الله علیه و آله به من خبر داده است» و سلمان و ابوذر و مقداد را هم به شهادت می‌گیرد. این منافقان پنج نفرند و به اصحاب صحیفه معروفند همان صحیفه‌ی ملعونه‌ای که علی علیه‌السلام دوست داشت با آن خدا را ملاقات کند تا با همان بر منافقان احتجاج کند. [۶۵] امام صادق علیه‌السلام در مورد آن فرمود: (اذا کتب الکتاب قتل الحسین)؛ «هنگامی که آن [صفحه ۵۴] نوشته (صحیفه‌ی ملعونه) نوشته شد حسین علیه‌السلام به شهادت رسید». [۶۶] و اینان با هفت نفر دیگر همانانی بودند که در بازگشت از تبوک، نقشه‌ی قتل پیامبر صلی الله علیه و آله را ریختند، اما صاعقه‌ای زد و رسوا شدند. این باند در حدیبیه گرچه فریاد می‌کردند، اما

کاری از پیش نبردند و در واقعه‌ی تبوک می‌خواستند از زیر جنگ شانه خالی کنند و در همان سال - سال نهم - و سال آخر تعدادشان آن قدر زیاد شد [۶۷] که در واقعه‌ی تبوک، برخی از آنان که همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بودند، به ساختن مسجد ضرار پرداختند و بسیاری نیز در مدینه ماندند. و پیامبر صلی الله علیه و آله برای این که مبادا اینان در غیاب او دست به توطئه‌ای بزنند، علی علیه‌السلام را در مدینه باقی گذاشت. ولی می‌بینیم در روزهای آخر حیات رسول صلی الله علیه و آله آن قدر قوی شدند که در برابر خواسته و اصرار رسول صلی الله علیه و آله برای آوردن قلم و دوات می‌ایستند و در برابر او فریاد برمی‌دارند: «دعوا الرجل فانه ليهجر، حسبنا كتاب الله». [۶۸] و رسول صلی الله علیه و آله برای افشا کردن این باند و نشان دادن بی‌کفایتی‌شان هیچ کم نگذاشت و حتی در آخرین لحظه می‌خواست مدینه را از نفاق خالی کند و آن همه اصرار می‌کرد که: «انفذوا بعث اسامه لعن الله من تخلف عنه». [۶۹] و حتی جوانی هفده ساله را بر ایشان امیر کرد؛ اما آنان [صفحه ۵۵] نرفتند و ماندند و لعنت خدا را برای همیشه بر خود خریدند. در برابر این همه اقدامات رسول صلی الله علیه و آله، دیگر این خود مردمند که باید گامی بردارند و اقدامی کنند. (ليقوم الناس بالقسط)؛ به پا دارند نه این که به پا داشته شوند «ليقام». [صفحه ۵۶]

ترور ناکام

باند نفاق در مراجعت از تبوک تصمیم گرفتند شتر پیامبر صلی الله علیه و آله را هنگام عبور از گردنه‌ای، پی کنند تا بدین وسیله پیامبر صلی الله علیه و آله را کشته و این واقعه را تصادفی جلوه دهند [۷۰] و در همان جا سقیفه‌ای به پا کنند و از سپاه برای ابوبکر بیعت بگیرند و آنگاه وارد مدینه شده علی علیه‌السلام را کنار بزنند و بر اوضاع مسلط شوند، سپاه هم که با آنها بود. اما جبریل به رسول صلی الله علیه و آله خبر داد و رسول صلی الله علیه و آله با دلی مطمئن با «حذیفه» به طرف گردنه حرکت کرد. آنگاه صاعقه‌ای زد و تمامی باند نفاق چهره‌هاشان نمایان شد و در حالی که رسول صلی الله علیه و آله آنان را صدا می‌کرد، پا به فرار نهادند، البته رسول صلی الله علیه و آله به حذیفه امر کرد آنان را تعقیب کند. تعداد اینان که به «اصحاب عقبه» معروف شدند، دوازده نفر است؛ پنج نفر «اصحاب صحیفه»، پنج نفر «اصحاب شوری»، «عمر و عاص» و «معاویه». [۷۱] در نقلی دیگر تعدادشان چهارده [۷۲] یا پانزده [۷۳] نفر ذکر شده است. [صفحه ۵۷]

انکار فوت رسول

عمر شمشیر کشیده بود و مدام فریاد می‌زد که رسول خدا صلی الله علیه و آله نمرده و هر کس مدعی مردن او باشد او را با شمشیر خواهم کشت. او زنده است و مانند موسی برمی‌گردد. [۷۴] او بدین وسیله می‌خواست منکر خلافت علی علیه‌السلام شود، چون آنجا که رسول خدا صلی الله علیه و آله زنده است و باز می‌گردد، دیگر علی علیه‌السلام چه کاره است و وصی و جانشین برای چه؟ اگر چه عده‌ای معتقدند وی بدین وسیله می‌خواست تا ابوبکر که در آن هنگام خارج از شهر بود، برسد، [۷۵] ولی من معتقدم که آنان تصمیم خود را گرفته بودند و بر [صفحه ۵۸] همین اساس بود که منکر فوت رسول صلی الله علیه و آله شدند؛ زیرا با آن همه سفارش‌ها و تأکیدهای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کمان نمی‌کردند بتوان این حق را ربود. و طبیعی جریان این گونه می‌شد که پس از جعل احادیثی، سقیفه را هم در خود مسجد مدینه تشکیل می‌دادند و آن گاه، ابوبکر به عنوان کسی که امور را در دست می‌گیرد تا خود پیامبر صلی الله علیه و آله برگردد، خلافت را به عهده می‌گرفت. اما خبر دادن دو نفر از انصار و این که عده‌ای در سقیفه گرد آمده‌اند تا خلیفه‌ای تعیین کنند، باعث تغییر نقشه شد. [صفحه ۵۹]

زمینه‌چینی‌ها و اقدامات رسول برای جانشینی علی

اگر چه اقدامات رسول صلی الله علیه و آله و جانشینی بعد از خود در نوشته‌ای دیگر به تفصیل آورده شده است، ولی اشاره‌اش خالی از فایده نیست، که گاهی نم بهتر از خشکی است. مسأله‌ی جانشینی علی علیه‌السلام از نخستین روز دعوت علنی مطرح شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله در جاهای گوناگون و به مناسبت‌های مختلف چه به صورت مستقیم و چه به صورت بیان فضایل علی علیه‌السلام، آن را مطرح می‌کرد و تذکر می‌داد. این همه احادیث، از «منزلت» گرفته تا «ثقلین» و «خلفای اثنی عشر»، «سد الابواب الا بابه»، «انا مدینه العلم»، «الحق مع علی»، «انا علیا منی»، «ترویج علی» و «کساء» و... (نزدیک به ۳۰ حدیث به نقل از اهل سنت) و هم چنین این همه سوره و آیه، از آیه‌ی (انما ولیکم الله) گرفته تا آیات «تبلیغ»، «تطهیر»، «موده»، «مباهله»، «السابقون» «من یشری نفسه»، «نجوی» و... (نزدیک به ۹۰ آیه به نقل از اهل سنت) [۷۶] و نیز این همه [صفحه ۶۰] تذکرها‌ی گوناگون از سگ‌های حوآب [۷۷] گرفته تا داستان علی علیه‌السلام [۷۸] و... همه و همه در راستای همین تذکرها و تأکید بر این حق مهم است، تا واقعه‌ی غدیر که هفتاد روز قبل از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله به وقوع پیوست و جمعیتی عظیم در زیر آفتاب نیمروز با علی علیه‌السلام بیعت کردند و دین به اکمال و اتمام رسید و دین مرضی و خداپسند، دین همراه مقام ولایت شد. در آخرین روزها نیز رسول صلی الله علیه و آله در بستر بیماری فرمود: قلم و داتی بیاورید تا چیزی بنویسم که پس از من شما را از گمراهی حفظ کند. آنانی که می‌دانستند پیامبر صلی الله علیه و آله چه می‌خواهد بنویسد، فریاد «دعوا الرجل فانه لیهجر، حسبنا کتاب الله» سر دادند. دیگر اقدام رسول، تأکید بر پیوستن به سپاه اسامه بود و این که این سپاه از مدینه خارج شود، آن هم با این تعبیر که «لعن الله من تخلف عنها» و تنها علی علیه‌السلام باید در کنار رسول صلی الله علیه و آله بماند. آنان هم به بهانه‌ی این که ما نگران رسول صلی الله علیه و آله هستیم و چگونه می‌توانیم از مدینه خارج شویم و خبر رسول صلی الله علیه و آله را از کاروانیان سر راه بگیریم، ماندند و لعنت خدا را بر خود خریدند. علاوه بر همه اینها، رسول خدا صلی الله علیه و آله برای بعد از خود نیز نشانه‌ها و علامت‌هایی باقی گذاشت. منافقان هر چند از نوشتن و کتابت او جلوگیری کنند، از نشانه‌ها و علامتهایش نمی‌توانند جلوگیری باشند. این علامتها، انسانهای گویا، فاطمه علیهاالسلام، ابوذر، عمار، و همراهی قرآن روشنگر است. [صفحه ۶۱] زهرا علیهاالسلام، برای دوره‌ی شیخین؛ ابوذر، برای زمان عثمان؛ عمار، در برابر معاویه؛ و همراهی قرآن تا امروز. رسول بارها فرموده بود فاطمه علیهاالسلام پاره‌ی تن من است. هر که او را به خشم آورد، مرا و خدا را به خشم آورده است. و فاطمه علیهاالسلام بر شیخین خشمناک بود و در هر نماز آنان را نفرین می‌کرد. پنهانی قبرش، گواه این خشم است. [۷۹]. و رسول گفته بود آسمان بر راست‌گوتر از ابوذر سایه نیانداخته است. [۸۰]. و این زبان و صادق و برنده، رویاروی عثمان بود. [۸۱]. و رسول گفته بود که عمار را، گروه ستمگر می‌کشند. [۸۲]. و عمار در کنار علی علیه‌السلام بود و شمشیرش بر سینه‌ی معاویه. [۸۳] (همین بود که با شهادت عمار، سپاه شام متزلزل شد و معاویه به دست و پا افتاد و حيله‌ها کرد). [صفحه ۶۲] و رسول در جای مختلف اعلام کرده بود که جانشینان من دوازده نفرند، [۸۴] و گفته بود من دو چیز را در میان شما می‌گذارم که چراغ راه و مانع گمراهی شما هستند. این دو از هم جدا نخواهند شد تا این که در حوض کوثر بر من وارد شوند. [۸۵]. و امروز جز شیعه کسی با این گفته همراه نیست که دیگران قرآن و عترت را از هم جدا کردند و بین قرآن و خلیفه و وصی رسول، فاصله انداختند در حالی که رسول به همراهی آنها شهادت داده بود. همان گونه که با زبان گویایش از یوم الانذار... و با دست بلندش در غدیر... و با تقاضای قلم در واپسین لحظه‌های زندگی، و با فاطمه علیهاالسلام و ابوذر و عمار در دامن تاریخ، این رهبری و ولایت و این سرپرستی را گواهی داده و راه علی را به نور بسته بود. به راستی که رسول صلی الله علیه و آله هیچ کم نگذاشت و آن قدر بر این حق تأکید و سفارش می‌کرد که بیشتر از آن متصور نبود و این حق تا آن جا پیش رفت که «مزد رسالت»، بل «مکمل و متمم دین» قرار گرفت. و دیگر این خود مردم‌اند که باید همتی کنند و گامی بردارند. [۸۶]. [صفحه ۶۳]

این که چرا انصار با آن که یاران فداکاری برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بودند، این گونه با شتاب و دور از چشم مهاجران و قریش برای تعیین خلیفه در سقیفه گرد آمدند، سؤال خوبی است که در تحلیل آن می‌توان به طور خلاصه به عواملی چند اشاره کرد: ۱. ترس از قدرت قریش و انتقام گرفتن آنان از انصار؛ زیرا که قریش که بیشترشان جزو گروه مؤلفه القلوبند، در هر حال انصار را قاتلان خویشان خود می‌دانستند و طبیعی بود که انصار از حاکمیت آنان وحشت داشته باشند. چنان که حباب بن منذر که از بزرگان انصار بود، در سقیفه گفت: ما ترس از آن داریم کسانی از شما بر سر کار آیند که ما، پدران و برادران‌شان را در جنگ کشته‌ایم؛ ترس از این که این افراد از ما انتقام بگیرند. [۸۷] هم او به انصار گفت: اگر با این افراد بیعت کردید پس از چندی خواهید دید که فرزندان شما در درب خانه‌های این افراد به گدایی سرگرم‌اند و حتی از دادن آب نیز به آنان دریغ می‌کنند. [۸۸] چنان چه بعدها حسان بن ثابت به قریش در [صفحه ۶۴] مورد فشارها و آزارهای آنان به انصار گفت: گناه ما این است که ما پدران و برادران شما را کشتیم. [۸۹]. ۲. آگاه بودن از قدرت و نفوذ باند نفاق و دسیسه‌ها و تحرکات آنان در اواخر عمر پیامبر صلی الله علیه و آله برای کنار گذاشتن علی علیه‌السلام و به قدرت رسیدن خود، [۹۰] تا آنجا که شاهد بودند که چگونه منافقان با دستورهای پیامبر صلی الله علیه و آله برای پیوستن به سپاه اسامه و یا آوردن قلم و کاغذ، مخالفت می‌کنند. ۳. از رسول صلی الله علیه و آله شنیده بودند که بعد از او به آنان صدماتی می‌رسد و باید بردبار و شکیبی باشند [۹۱] و این هشدار رسول صلی الله علیه و آله و سلم (در صورت صحت خبر) به جای آن که سبب هشیاری آنان گشته و موجب موضع‌گیری صحیح و حمایتشان از علی علیه‌السلام بشود، باعث سوء استفاده‌ی سران آنان شد. ۴. نبود امثال «سعد بن معاذ» در میان آنان؛ همان بزرگ مردی که اگر زنده بود چه بسا هرگز سقیفه‌ای پا نمی‌گرفت. ۵. سران و اشراف انصار خود نیز منافق بودند و همین‌ها توده انصار را هم به دنبال خود می‌کشاندند. حقیقت مطالب این است که نفاق مختص قریش و مهاجران نبوده بلکه در میان انصار هم رواج داشته است و سران انصار با علی علیه‌السلام دشمن بودند. و بسیاری از کسانی که پیامبر صلی الله علیه و آله آنان را در لشکر اسامه قرار داده بود از رییس و مرئوس به نظر می‌رسد که منافق بوده و با علی علیه‌السلام دشمنی داشته‌اند و به همین سبب پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خواست آنان را روانه کند تا مدینه برای علی علیه‌السلام خالی بماند. [صفحه ۶۵] تعجب نکنید که بزرگان انصار منافق شده باشند. مگر همین‌ها نبودند که در تقسیم غنایم حنین به رسول صلی الله علیه و آله اعتراض کردند؟! [۹۲] آیا اعتراض به پیامبر صلی الله علیه و آله با ایمان واقعی جمع می‌شود؟ به گفته امام باقر علیه‌السلام، انصار از همان روز، بی‌نور شدند. «فحط الله نور هم» [۹۳] همین انصار و رییس آنان «سعد» اگر چه در سقیفه شکست خوردن اما باز هم با علی بیعت نکردند. رسول صلی الله علیه و آله از قبل درباره‌ی علی علیه‌السلام گفته بود: دوست نمی‌دارد تو را مگر مؤمن، و دشمن نمی‌دارد تو را مگر منافق. سعد می‌توانست با کمک فامیل خود، علی علیه‌السلام را به حق خود برساند، چون علی علیه‌السلام می‌گفت: اگر چهل یاور داشتم در خانه نمی‌نشستم. ولی سعد در عین آنکه با قریش دشمن بود، با علی علیه‌السلام نیز دشمن بود و حاضر نبود که او به خلافت برسد، چون می‌دانست که با وجود علی علیه‌السلام جایی برای امثال او نیست. علی علیه‌السلام می‌فرمود: به جز اهل بیت برای من یآوری نبود و من نخواستم آنان را به کشتن دهم. [۹۴] از این کلام چنین برمی‌آید که مهاجر و انصار همگی با علی علیه‌السلام بد بودند و اگر جنگی می‌شد، اهل بیت او کشته می‌شدند. ابن ابی‌الحدید از کتاب سقیفه‌ی ابوبکر جوهری نقل می‌کند: پس از قضیه‌ی سقیفه «سعد بن عباد» حکایتی را نقل نمود که موجب خلافت علی علیه‌السلام بود. پسر او «قیس» گفت: تو از پیامبر این سخن را درباره‌ی علی شنیدی و با این حال در صدد گرفتن خلافت برآمدی و اصحاب تو می‌گفتند از ما امیر و از قریش امیری باشد؟! به خدا سوگند پس از این تا زنده‌ام با تو سخن نخواهم گفت. [۹۵]. [صفحه ۶۶] این عوامل باعث شد که انصار بر مهاجران و قریش پیش‌دستی کرده و جلو بیافتند. اگر انصار به جای جمع شدن در سقیفه، همراه سپاه اسامه خارج شده بودند و یا به دفن و تجهیز رسول صلی الله علیه و آله

می پرداختند، منافقان به این زودی موفق به غصب خلافت نمی شدند و باز، اگر پس از شکست در سقیفه، به دعوت‌های علی علیه‌السلام و استغاثه‌های زهرا علیها‌السلام گوش می دادند و به حمایت علی علیه‌السلام برمی خاستند، نه خود نابود می شدند و نه اهل بیت از خلافت کنار گذاشته می شدند. آنان به جای بازگشت از اشتباه خویش، در مقام توجیه و در واقع برای قطع کردن رگ غیرت و احساسات مردم می گفتند: اگر علی علیه‌السلام زودتر آمده بود، ما با او بیعت می کردیم؛ اما، اکنون دیگر بیعت خود را نمی شکنیم! [۹۶] غافل از این که این توجیهی بیش نبود، گویا از یاد برده بودند که پیشتر در غدیر با علی علیه‌السلام بیعت کرده بودند و پیش از آن هم در عقبه. [صفحه ۶۷]

تغییر نقشه

به عنوان آخرین حربه قرار بر این شد که با انکار فوت رسول خدا صلی الله علیه و آله مانع خلافت علی علیه‌السلام شوند تا این که دو نفر از انصار مخفیانه از سقیفه خارج شده و خود را به عمر و ابوبکر رسانده و آن دو را در جریان گذاشتند. [۹۷] ابوبکر که یکی از مغزهای طراح این باند بود متوجه شد که می توان خلافت را این گونه هم ربود. این بود که بلافاصله نقشه را تغییر داد و پس از دیدار از جنازه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله از خانه خارج شد و عمر را دید که شمشیر کشیده و فریاد می زد: «به خدا سوگند! پیامبر نمرده، او زنده است و برمی گردد و هر کس که بگوید او مرده، با همین شمشیر او را خواهم کشت». وی را به آرامش دعوت کرد و آنگاه ادامه داد: ای کسی که سوگند یاد می کنی، هر کس محمد صلی الله علیه و آله را می پرستد پس او مرده است و هر کس خدا را می پرستد پس او نمی میرد. خداوند فرموده: (انک میت و انهم میتون) و فرموده (افان مات او قتل انقلبتم [صفحه ۶۸] علی اعقابکم). [۹۸] و بدین وسیله او را متوجه ساخت که نقشه عوض شده و این در حالی بود که «عمر و بن زائده» همین آیات را برای عمر خوانده بود، اما او قانع نشده بود. [۹۹]. عمر تا این آیات را از زبان ابوبکر شنید خود را به غش زد، او را به بیرون جمعیت بردند. مردم به عزاداری و علی علیه‌السلام و اهل بیت نیز به دفن و تجهیز پیامبر صلی الله علیه و آله مشغول گردیدند. مثلث ابوبکر، عمر و ابو عبیده، با شتاب خود را به سقیفه رساندند و در راه قرارها را گذاشتند و اگر ابو عبیده، در زمان عمر به سبب طاعون نمرده بود بدون شک خلافت به عثمان نمی رسید، و همین گونه است «سالم مولی حدیفه» این دو نفر از اصحاب صحیفه بودند و عمر خود بارها از مرگ این دو اظهار تأسف می کرد. [صفحه ۶۹]

سخنرانی ابوبکر در سقیفه

اشاره است به سخنرانی ابوبکر در سقیفه در جمع انصار. او در قسمتی از خطبه‌ی خود چنین گفت: «اگر خزر ج داوطلب این مقام بشود، مسلم است که اوس تن در نخواهد داد و همچنین اگر اوس داوطلب شود، بدیهی است که خزر ج تن در نخواهد داد. در نتیجه زد و خورد و کشتاری در میان دو قبیله روی خواهد داد که هیچ گاه فراموش نشود و جراحات‌های علاج ناپذیری وارد خواهد آمد. و اگر کسی از میان شما برخیزد و صدایی بلند کند، مثل این است که در میان چنگال شیری گرفتار شده باشد که مهاجر او را بچود و انصار او را مجروح کند». [۱۰۰]. این سخنان به خوبی نشان می دهد که چگونه ابوبکر با مکر و شیطنت بین اوس [صفحه ۷۰] و خزر ج اختلاف می اندازد و چگونه دو دسته‌ی رقیب را به جان یکدیگر انداخته و رگه‌های تعصب جاهلی را زنده می کند و آنچه را که رسول صلی الله علیه و آله سال‌ها برای آن خون دل خورده بود بر باد می دهد و رگه‌های کهن تعصب جاهلی را از نو زنده می کند. این بود که «ابن دأب عیسی بن زید» گفت: «فرماهم بالمسکته!» یعنی ابوبکر آخرین تیری را که در ترکش داشت علیه این جمعیت به کار برد. [۱۰۱]. [صفحه ۷۱]

حبله

ابوبکر بعد از سخنرانی خطاب به انصار گفت: «ای جماعت! من انتخاب یکی از این دو نفر - عمر و ابوعبیده - را به مصلحت شما می‌دانم. با هر یک از این دو که می‌خواهید بیعت کنید». آن دو هم مطابق قرار آنچه ابوبکر به آنان حواله داده بود، به خودش پاس دادند و گفتند: «نه! به خدا قسم ما هیچ کدام با بودن تو، عهده‌دار این امر نمی‌شویم. تو یار غار پیامبری. دستت را بیش آور تا با تو بیعت کنیم» و آن گاه به طرف ابوبکر حرکت کردند. اوسی‌ها که می‌دیدند نزدیک است سعد بن عبادۀ؛ رئیس خزرج، خلیفه شود و از این امر ناراحت و نگران بود، حال که می‌دیدند خلافت از دست آنان پرید، در دل مسرور شدند. از این رو برای آن که اولین کسانی باشند که با ابوبکر بیعت کنند تا در نتیجه به پست‌های حساس تری دست یابند، کوشیدند زودتر از عمر و ابوعبیده خود را به ابوبکر رسانده و با او بیعت کنند. [۱۰۲]. [صفحه ۷۲] خزرجی‌ها نیز برای آنکه عقب نمانند، شتاب کردند و البته حسادت «بشیر بن سعد» خزرجی به پسر عموی خود «سعد» و رقابت بین آن دو بر این شتاب بی‌تأثیر نبود [۱۰۳] و چون او، خود، نیز ادعای ریاست خزرج را داشت، در این میان تنها سعد بن عبادۀ، رئیس خزرجی میان دست و پا له شد [۱۰۴] و هر چه فریاد می‌زد، کسی به دادش نمی‌رسید. اولین کسی که از قبیلۀ اوس با ابوبکر بیعت کرد، «اسید بن حضیر» بود. رای همین بود که نیازهای او را بر طرف ساختند و عمر حتی پس از مرگش، تمامی دیون او را پرداخت کرد. [۱۰۵]. کودتای سقیفه به همین سرعت شکل گرفت و به همین دلیل عمر همیشه می‌گفت: «امر ابوبکر در سقیفه ناگهانی شکل گرفت و خدا ما را از شرش حفظ کرد!!». [صفحه ۷۳]

کودتا

اشاره است به «فلتۀ» و ناگهانی بودن کودتای سقیفه و بیعت با ابوبکر. و اول کسی که به آن اعتراف کرد، خود او بود. [۱۰۶] عمر هم همیشه می‌گفت: «کانت بیعۀ ابی‌بکر فلتۀ و قی الله المسلمین شرها و من اتی (اودعاکم الی) مثلها فاقتلوه». [۱۰۷]. بیعت ابوبکر شتاب‌زده و ناگهان (بدون مشورت) بود و خداوند مسلمانان را از شر آن حفظ کرد و هر کس به این شکل در انتخاب خلیفه عمل کند، او را بکشید. این شتاب و عجله برای تصاحب خلافت تا آن جا بود که هیچ کدام از ابوبکر و عمر و عایشه در دفن رسول خدا شرکت نداشتند. [۱۰۸] عایشه می‌گوید: ما از دفن پیامبر آگاه نشدیم مگر آن گاه که صدای بیل‌ها را شنیدیم. [۱۰۹] زهرا علیها السلام نیز در سخنرانی [صفحه ۷۴] کوتاهی در هنگام هجوم به خانه‌اش فرمود: «لا عهد لی بقوم اسوأ محضرا منکم، ترکتم رسول الله جنازۀ بین ایدینا و قطعتم امرکم بینکم لم تستأمرونا و صنعتم بنا ما صنعتم و لم تروا حقنا». [۱۱۰].

میاندار

مراد «اولی» است.

اولین نفر

اشاره به اولین کسی که با ابوبکر در مسجد رسول صلی الله علیه و آله بیعت کرد که به گفته‌ی علی علیه السلام آن پیر «شیطان» بود. [۱۱۱] او هنگام بیعت با ابوبکر گفت: مدت‌ها چشم [صفحه ۷۵] انتظار خلافت تو بوده‌ام... و آن گاه پس از بیعت، آهسته زیر لب گفت: «یوم بیوم آدم». یک روز به روز آدم (که سبب گردید با سجده نکردن به او از بهشت رانده شوم. حال امروز با این کار سبب گردیدم که ابنای بشر از بهشت رانده شوند).

سلمان و سقیفه

این کلام سلمان بود به آنانی که شتابان و موفق از سقیفه باز می‌گشتند و آن را با لحنی گوشه‌دار و تعبیری پرمعنا به زبان فارسی گفت تا عمق احساس و دردش را بهتر بیان کند، او گفت: «کردید و نکردید»! [۱۱۲] و مقصودش این بود که کردید آن چه خود می‌خواستید و نکردید آن چه رسول خدا صلی الله علیه و آله از شما خواسته بود و با کنار گذاشتن علی علیه‌السلام، هنوز از عمق فاجعه و محرومیت همه انسان‌ها برای همیشه غافلید. [صفحه ۷۶]

اقدامات کودتاگران

اشاره

هر باند کودتاگری با دو گروه درگیر است: «توده» و «مخالفان سرشناس». این باند برای درگیری با آنان، احتیاج به یک حامی مسلح و پشتوانه‌ی نظامی دارد. پس می‌شود سه عنصر: ۱. قدرت نظامی ۲. توده مردم ۳. مخالفان سرشناس.

قدرت نظامی

پشتوانه و حامی مسلح باند کودتا، قبیله‌ی وحشی و بدوی «بنی‌اسلم» است. که به اقرار خود عمر در پیروزی کودتاگران نقش به‌سزایی داشت. طبری نقل می‌کند که قبیله‌ی «اسلم» پس از ورود به مدینه چنان در کوچه‌ها تجمع کردند که کوچه‌ها جای گنجایش آنان را نداشت. و عمر می‌گفت: همین که قبیله‌ی اسلم را دیدم به پیروزی یقین پیدا کردم. [۱۱۳]. ابن‌اثیر در کامل می‌نویسد: «قبیله‌ی بنی‌اسلم آمدند و بیعت کردند. پس ابوبکر [صفحه ۷۷] قوی شد و آن گاه مردم با ابوبکر بیعت کردند. [۱۱۴]. گویا تر از این دو، بیان شیخ مفید در کتاب (جمل) است. او از قول ابومخنف نقل می‌کند که. گروهی از اعراب بادیه بودند که برای تهیه‌ی آذوقه و خواربار به مدینه داخل شدند، اما مردم مدینه به علت فوت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به آنان اعتنایی نکردند. آنان نیز با خلیفه جدید بیعت کردند و امر او گردن نهادند. آن گاه عمر آنان را طلبد و به ایشان گفت: در ازای بیعت با خلیفه‌ی رسول خدا آن چه نیاز دارید از خواربار و آذوقه- بی هیچ عوضی- برگیرید و به سوی مردم درآید و آنان را گرد آرید و وادار به بیعت کنید و هر که امتناع کرد، بر سر و پیشانی‌اش بکوبید! راوی می‌گوید. به خدا قسم دیدم که آن قبیله‌ی بدوی در دم، کمربندها را محکم کردند و دستارها بر گردن حمایل نموده و با چوب‌دستی به مردم حمله کردند و با آن محکم به مردم می‌زدند و آنان را به زور وادار به بیعت می‌کردند. [۱۱۵]. از این رو بعدها برای جبران اولین اقدام بزرگ کوشیدند اینان را از ننگ اعرابی بودن (جاهلیت و بدویت) استثنا کنند؛ عایشه به پاس خدماتی که به پدرش [صفحه ۷۸] کردند، از قول پیامبر در فضیلت آنها روایتی ساخت که آثار کذب بر خواننده‌ی آگاه پوشیده نیست. [۱۱۶]. با توجه به آنچه درباره‌ی بنی‌اسلم نقل شد، و این که آنان در همان بحبوحه‌ی فوت رسول به مدینه می‌آیند دور از ذهن نخواهد بود اگر بگوییم ابوبکر از قبل با آنان تماس گرفته و با هم قرارها را گذاشته‌اند به ویژه اگر بپذیریم که در هنگام فوت پیامبر، ابوبکر در خارج از مدینه به سر می‌برده است.

توده مردم

باند کودتا در برابر توده‌ی مردم این اقدامات را انجام دادند. ۱. ایجاد رعب و وحشت با استقرار قبیله مسلح و وحشی بنی‌اسلم در کوچه پس کوچه‌های مدینه و ترور یا ضرب و شتم برخی از سران و مخالفان. به همین سبب بود که خانه‌ی زهرا علیهاالسلام را به آتش کشیدند، سر «مالک بن نویره» را از تن جدا کردند و «فجائه» را در مدینه، زنده زنده در آتش سوزاندند. ۲. ایجاد تزلزل با پخش شایعات و احادیث جعلی و بی‌اساس؛ مانند آنچه ابوبکر می‌گفت، «ما از پیامبر شنیدیم که فرمود: خلافت و نبوت برای ما

اهل بیت جمع نمی‌شود». علی علیه‌السلام در مقابل پرسید، «آیا کسی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله در آنجا با تو بود که شهادت بدهد؟» عمر برخاست و با اشاره به ابوبکر گفت: «خلیفه‌ی رسول خدا راست می‌گوید، من این کلام را همان گونه که ابوبکر گفت، از پیامبر شنیدم». بعد از عمر، «ابوعبیده»، «سالم» - مولی ابی‌حذیفه - و «معاذ بن جبل» گفتند، ما [صفحه ۷۹] نیز همین کلام را از پیامبر شنیدیم. [۱۱۷]. ۳. قرار دادن مردم در برابر اهل‌بیت، با جعل حدیث، «انا معاشر الانبیاء لا نورث درهما و لا دینارا»، که تنها عمر و عایشه شهادت دادند و گفتند: ما از پیامبر شنیدیم که این گونه می‌فرمود. درباره‌ی همین شهادت دروغ بود که زهرا علیها‌السلام فرمود: «هذا اول شهادة زور شهدا بها فی الاسلام». این نخستین شهادت باطل در اسلام است که آن دو نفر شهادت دادند. [۱۱۸]. ابوبکر بر پایه‌ی همین حدیث جعلی، فدک را از دست زهرا علیها‌السلام درآورد و به مردم می‌گفت، «فدک از اموال عمومی است، چرا باید در دست فاطمه باشد؟» و برای تحریک بیشتر مردم در جواب حضرت زهرا علیها‌السلام می‌گفت: ما درآمد فدک را صرف سپاه اسلام برای جهاد با دشمنان می‌نماییم «یقاتل بها المسلمون و یجاهدون الکفار». [۱۱۹]. می‌بینی که چگونه هم قدرت اقتصادی را از اهل‌بیت می‌گیرند و مردم را در برابر آنها قرار می‌دهند! ۴. خریدن مردم به وسیله‌ی پول، تا آن جا که حتی بین مردم پول تقسیم می‌کرد. ابن ابی‌الحدید نقل می‌کند وقتی ابوبکر بر سر کار آمد پولی در میان مهاجر و انصار تقسیم گردید و در این میان قدری را برای زنی از انصار بردند، وقتی که زن پرسید این پول برای چیست؟ گفتند، پولی است که ابوبکر داده و سهمی نیز به تو رسیده است. زن گفت، آیا می‌خواهید در امر دین به من رشوه دهید. به خدا [صفحه ۸۰] سوگند! هرگز چیزی از آن را نخواهم پذیرفت. [۱۲۰]. ۵. در لباس دلسوزی درآمدن و برای مردم دایه‌های مهربان‌تر از مادر شدن. وقتی به ابوبکر اعتراض می‌شد که با وجود علی علیه‌السلام چرا خلافت را عهده‌دار شدی؟ می‌گفت، «از فتنه ترسیدم» [۱۲۱] و دیگران نیز فریاد می‌زدند اگر با ابوبکر بیعت نشود، فتنه‌ها ایجاد می‌گردد.

مخالفان

اشاره

مخالفت‌ها گاهی از جانب افراد به صورت فردی و گاهی از جانب قبایل به صورت دسته جمعی صورت می‌گرفت و در رابطه با هر یک از اینها از جانب باند کودتا اقدامات متعدد و مزورانه‌ای صورت گرفت.

تطمیع

۱. تطمیع: آن هم با وعده‌ی قدرت و شرکت در حکومت و یا با پول و درهم و دینار. عده‌ای را با وعده‌ی قدرت و حکومت به طمع انداختند و خریدند، و مانند «عثمان». در راستای همین سیاست به نزد «عباس»، عموی علی علیه‌السلام رفتند و به او پیشنهاد شرکت در خلافت را دادند، اما او دست رد به سینه ایشان زد. [۱۲۲]. [صفحه ۸۱] عده‌ای دیگر را نیز با درهم و دینار و بخشش مال و منال، رام ساختند هم چون «ابوسفیان»، «طلحه»، «اسید بن حضیر» و... به ابوسفیان که مأمور جمع‌آوری زکات‌های شهر بزرگ طائف بود، تمامی آنچه را جمع کرده بود به عنوان حق السکوت بخشیدند [۱۲۳] و بعدها هم - پس از فتح شام - حکومت آنجا را به فرزندان وی واگذار کردند.

تهدید

۲. تهدید: عده‌ای را با تهدید به قتل و ضرب و شتم از صحنه خارج کردند و در برابر برخی دیگر، پا را از تهدید فراتر گذاشته، به ضرب و شتم‌شان پرداختند. شمشیر «زبیر» را شکسته و بر سینه‌اش نشستند، [۱۲۴] «ابوذر» و «سلمان» و «مقداد» را آن گونه زدند که سلمان می‌گوید، گردنم هم چون غده‌ای ورم کرد و بالا آمد [۱۲۵] و اگر علی علیه‌السلام به فریادش نرسیده بود، او را کشته بود. «بریده‌ی اسلمی» را به دستور عمر با ضرب و جرح از مسجد بیرون کردند، به سبب این که در مسجد به ابوبکر می‌گفت، این حدیثی که تو از پیامبر نقل می‌کنی که نبوت و خلافت در یک نسل جمع نشود، دروغ است و شما همان دو نفری هستید که رسول خدا صلی الله علیه و آله به شما فرمود: خدمت علی بروید و به ولایت او بر مؤمنان تسلیم شوید و شما هم گفتید: آیا دستور خدا و رسول است؟ و آن حضرت هم فرمود. آری. بریده‌ی اسلمی می‌گفت: شما دروغ گوئید و به خدا قسم در شهری که تو امیر آن باشی سکونت نمی‌کنم. پس آن گاه به دستور عمر او را کتک زدند و بیرونش [صفحه ۸۲] انداختند. [۱۲۶]. «مالک بن نویره» را که به ابوبکر اعتراض می‌کرد که: از منبر رسول خدا پایین بیا؛ زیرا آنجا جایگاه علی علیه‌السلام است؛ زدند و از مسجد بیرون انداختند [۱۲۷] و همین جسارت سبب شد که ابوبکر، «خالد بن ولید» را برای کشتن او مأمور کند. [۱۲۸]. «مقداد» را آن چنان زدند که اگر علی علیه‌السلام به فریادش نرسیده بود و او را از زیر مش و لگدهای آنان نجات نمی‌داد، جان باخته بود. [۱۲۹]. «حباب بن منذر» آن بزرگ صحابی و مجاهد بدری را با آن همه سابقه درخشان به جرم این که در سقیفه در برابر ابوبکر شمشیر کشیده بود و خلافت او را قبول نکرده بود، در همان سقیفه لگدکوبش کردند و دهانش را پر از خاک نمودند. [۱۳۰]. ام‌ایمن (پرستار پیامبر صلی الله علیه و آله) را که به آنان اعتراض می‌کرد، به دستور عمر از مسجد بیرون انداختند. ام‌ایمن می‌گفت. ای ابوبکر! چه زود حسد و نفاق خود را ظاهر کردی! [۱۳۱].

حصر

۳. حصر: عمر پس از کودتای سقیفه، خروج صحابه را از مدینه ممنوع کرد، به بهانه‌ی این که می‌ترسم اصحاب رسول در میان مردم پراکنده شود و باعث گمراهی مردم شوند. [۱۳۲]. [صفحه ۸۳]

تزویر و دروغ

۴. تزویر و دروغ: این سیاست بر کسانی کارگر افتاد که در عین تقوا، احادیث دروغ و تبلیغات مسموم باند کودتا، بالاخره آنان را نیز به شک و شبهه می‌انداخت. گرچه بعضی از آنان به زودی به اشتباه خود پی برده و برگشتند، اما شد نوشداروی پس از مرگ سهراب. [۱۳۳].

ترور و کشتار

۵. ترور و کشتار: این خطرناک‌ترین اقدام باند نفاق بود. به عنوان آخرین حربه، آنانی را که قابل تطمیع و خریداری نبودند یا تهدیدهاشان کارگر نمی‌افتاد، ناجوانمردانه ترور می‌کردند یا به جرم ارتداد، به کشتار دسته جمعی آنان می‌پرداختند. آنان با این اقدام علاوه بر این که مخالفان را از سر راه برمی‌داشتند، در دل توده نیز رعب و وحشت ایجاد می‌کردند. سعد بن عباد، بزرگ قبیله خزرج بود و نه تنها با ابوبکر بیعت نکرد که عمر را هم تهدید کرد. او را شبانه در تاریکی با تیری کشتند و آن گاه اعلان کردند که جن‌ها او را کشتند! و از زبان آنها شعر هم برایش سرودند! [۱۳۴] (این است که به قتیل الجن، معروف شد!) در حالی که همگان از قبل شنیده بودند که عمر در سقیفه فریاد زده بود. «سعد را بکشید، خدا او را بکشد». [۱۳۵]. [صفحه ۸۴] سعد اگر چه از

علی علیه‌السلام طرفداری نکرد، [۱۳۶] اما با ابوبکر هم بیعت نکرد و همین باعث شد که او را تبعید کرده [۱۳۷] و آن گاه ترور کنند [۱۳۸]، ولی فرزندش «قیس» از یاران مخلص علی علیه‌السلام و تربیت شده‌ی او بود هم چون «محمد» فرزند ابوبکر (یخرج الحی من المیت). علی علیه‌السلام را نیز دو بار تصمیم به ترورش گرفتند؛ یکی در هنگام بیعت که علی علیه‌السلام چندین بار تکرار کرد: اگر بیعت نکنم چه می‌کنید؟ و هر سه بار با قاطعیت گفتند: تو را می‌کشیم. این در حالی بود که عمر و خالد و قنفذ، شمشیرها را برهنه کرده و منتظر اشاره‌ای بودند. [۱۳۹]. و دیگری، بعدها وقتی که به این نتیجه رسیدند که شخصیت و نفوذ علی علیه‌السلام مانع از اقدامات آنان است از این رو به خالد مأموریت دادند هنگام سلام آخر نماز ابوبکر، امام را ترور کند. اما ابوبکر در نماز دچار تردید شد که شاید خالد نتواند مأموریت را به درستی انجام دهد و علاوه بر رسوایی، مردم علیه آنان تحریک شوند، این بود که قبل از سلام نماز گفت: ای خالد! آن چه به تو فرمان داده‌ام، [صفحه ۸۵] اجرا نکن. علی علیه‌السلام پس از نماز، خالد را در دستان و بازوهای پر قدرت خود آن چنان فشرد، که از درد فریاد می‌کشید و با خواهش و وساطت مردم و عمومی بزرگوارش او را رها کرد. [۱۴۰]. به هر حال باید علی علیه‌السلام را از سر راه کنار زد و او را کشت. و تنها زهرا علیهاالسلام می‌توانست او را حفظ کند و کرد. همین است که زهرا علیهاالسلام «فدیه» علی علیه‌السلام است. زهرا علیهاالسلام رفت تا علی علیه‌السلام بماند. این را هم اضافه کنم که اگر علی علیه‌السلام بعدها و پس از شهادت زهرا علیهاالسلام نتوانست از سیاست ترور جان سالم به در برد و به دست جن‌ها کشته نشود!! به علت سیاست تقیه‌ی شدیدی بود که بر اساس وصیت رسول صلی الله علیه و آله، [۱۴۱] در مقابل خلفا در پیش گرفته بود تا آنجا که در راستای همان سیاست، وانمود به گوشه‌گیری و اعراض از خلافت می‌کرد و به عبادت و خواندن قرآن روی آورد، به آباد کردن زمین و کاشتن نخل پرداخت. حتی بر فرزندانش نام خلفا را نهاد و در برابر اجبار آنان، دخترش را به عقد آنان درآورد. [۱۴۲] و نیز به مصاحبت و نصیحت [۱۴۳] و یاری آنان در مشکلات و [صفحه ۸۶] مسایل قضایی، جنگی و بزنگاه‌ها، می‌پرداخت. آن هم بعد از آن که به آنان اطمینان داده بود که به علت سفارش رسول، با آنان درگیر نخواهد شد. [۱۴۴].

ابن ابی‌الحدید نیز از زنده ماندن علی علیه‌السلام و ترور نشدن او، ابراز شگفتی می‌کند و از استاد خود (ابوجعفر نقیب) می‌پرسد که: چگونه علی علیه‌السلام در مدتی طولانی (۲۵ سال) توانسته است از کشته شدن و ترور، جان سالم به در ببرد؟ استاد می‌گوید: اگر نبود که او بینی خود را بر خاک مالیده، و صورت خود را بر خاک نهاد، کشته می‌گردید. اما او، خود را از حضور بازداشت و به عبادت و نماز و قرآن روی آورد و از روش گذشته خود (در زمان رسول) دست برداشته و شمشیری را به کناری نهاده و به فراموشی سپرد،... او خود را سیاح در زمین و راهب در کوه‌ها نشان داد و حتی خلفا را اطاعت می‌کرد... آنان نیز از او دست برداشته و در مورد او سکوت کردند... و انگیزه‌ای برای کشتن نداشتند و اگر غیر از این بود، کشته می‌شد. [۱۴۵]. مالک بن نویره که از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و از طرف آن حضرت مأمور [صفحه ۸۷] جمع‌آوری زکات بود، از آنجا که سران سقیفه را غاصب می‌دانست [۱۴۶] و زکات را به آنان نداد ناجوانمردانه گردن زدند. [۱۴۷]. پیش از آن نیز به سبب اعتراض به ابوبکر در مورد غضب خلافت، به وسیله‌ی قنفذ کتک خورده و از مسجد بیرون انداخته شده بود. همین اعتراض باعث شد ابوبکر کینه‌ی او را به دل بگیرد و خالد بن ولید- فرمانده‌ی مشرکان دیروز- را برای قتل او اعزام کند. او هم در برخورد با قبیله‌ی مالک، با وجود اعتراضی که به او شد، باز هم به پیش تاخت و با این که قبیله‌ی مالک شهادت دادند، اذان گفتند، نماز خواندند، اما خالد دست از بهانه‌جویی برنداشت تا با حيله، مالک را فریب داد و هر چه مالک و دیگر اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله که همراه خالد آمده بودند، اصرار کردند تا مالک را نزد ابوبکر بفرست، خالد نپذیرفت [۱۴۸] و سرانجام برای رسیدن به همسر [صفحه ۸۸] زیبای مالک، همان شب او را به همراه چند تن دیگر گردن زد. و به همسر او تجاوز کرد. [۱۴۹] این خالد همان کسی است که ابوبکر او را (سیف الله) می‌نامد [۱۵۰] و اهل سنت او را جزو «عشره‌ی مبشره» می‌دانند!! ابوبکر در مورد این عمل خالد می‌گفت: «اجتهد و اخطا» [۱۵۱] در اجتهاد خود خطا کرده! و می‌گفت که خالد شمشیری است که خدا برافراشته و او فرو نخواهد نشانند. [۱۵۲] خالد تا

پایان خلافت ابوبکر به سمت فرماندهی سپاه اسلام باقی ماند و در خلافت عمر، به عنوان معاون (ابوعبیده) در شام فعالیت می‌کرد و وقتی که مرد، عمر دستور داد زنان قبیله‌اش (بنی مخزوم) را آورده تا برای خالد گریه کنند. یک بار نیز گفته بود که اگر خالد بن ولید زنده بود او را بر جای خود می‌نهادم. [۱۵۳]. فجائه «ایاس بن عبدالله»، صحابی رسول خدا صلی الله علیه و آله را با برچسب ارتداد در حالی که دست و پایش را بسته بودند به درون آتش انداخته و زنده زنده سوزاندند. [۱۵۴]. بیچاره فجائه هر چه فریاد می‌زد: «انا مسلم»، کسی نبود به فریاد او برسد. ابوبکر در لحظه‌های پایانی عمرش از چندین عمل خود بیش از بقیه اظهار [صفحه ۸۹] پشیمانی می‌کرد که یکی همین کشتن فجائه بود. او می‌گفت: «و ددت انی لم أحرق الفجائئ». [۱۵۵]؛ «ای کاش! فجائه را در آتش نمی‌سوزاندم». کشتار دسته جمعی بسیاری از قبایل مخالف به بهانه‌ی نپرداختن زکات یا برچسب ارتداد و قرار دادن آنان در ردیف مسیلمه‌ها و طلیحه‌ها. با وجود این که در کتاب‌های تاریخی سعی شده تا از آن چه نشان دهنده‌ی عدم ارتداد آنان است، ذکری به میان نیاید، با این حال شواهد زیادی در دست است که به یقین اثبات می‌کند آنان نه مرتد بودند و نه حتی منکر اصل زکات بلکه به علت به رسمیت نشناختن خلیفه، تنها از پرداختن زکات به شخص ابوبکر خودداری می‌ورزیدند. چنانچه برخی از تاریخ‌نگاران و پژوهش‌گران نیز به این حقیقت تصریح کرده‌اند. ابن کثیر می‌گوید: قبایل مختلف عرب گروه گروه وارد مدینه می‌شدند و به نماز اقرار می‌کردند ولی از پرداختن زکات امتناع می‌ورزیدند عده‌ای نیز از پرداختن زکات به شخص ابوبکر امتناع داشتند. بعضی از همان قبایل می‌گفتند: اطعنا رسول الله اذ کان بیننا فوا عجا ما بال ملک ابی بکر [۱۵۶]. و نیز می‌گوید: ایورثنا بکرا اذا مات بعده و تلک لعمر الله قاصمۃ الظهر [۱۵۷]. یعقوبی نیز می‌گوید: گروهی از عرب مدعی پیامبری شدند، و گروهی مرتد [صفحه ۹۰] شدند و تاج‌ها بر سر نهادند، مردمی هم از دادن زکات به ابوبکر امتناع ورزیدند. [۱۵۸] (نه این که مرتد شده باشند). ابن حزم در مسأله احکام مرتدان، تصریح می‌کند که این‌ها مسلمان بودند و هرگز از اسلام خارج نشدند و تنها از پرداخت زکات به ابوبکر امتناع داشتند و به همین دلیل کشته شدند. او می‌افزاید که حنفی‌ها و شافعی‌ها همه متفقند که اینها حکم مرتد را ندارند و نباید آن‌ها را مرتد نامید. آن‌ها همه مخالف این عمل ابوبکر هستند. [۱۵۹]. نوبختی و سعد بن عبدالله اشعری نیز تصریح می‌کند که: گروهی تنها از دادن زکات به ابوبکر ابا داشتند و می‌گفتند آن را به ابوبکر نمی‌پردازیم و بین فقرا و نیازمندان خود تقسیم می‌کنیم، تا جانشین راستین پیامبر بر ما معلوم شود. [۱۶۰]. طبری نیز از ابومخنف نقل می‌کند که دو قبیله‌ی اسد و فزاره می‌گفتند: به خدا قسم! هرگز با ابوفضیل (ابوبکر) بیعت نخواهیم کرد. [۱۶۱]. [صفحه ۹۱] عباس محمود عقاد؛ نویسنده‌ی مشهور مصری در این مورد می‌گوید. نزدیک‌ترین قبایل به مدینه و مهد اسلام نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله اظهار اخلاص و ارادت می‌نمودند ولی در برابر کسی که پس از وی زمام حکومت را به دست گرفت نافرمانی می‌کردند و می‌گفتند از رسول خدا پیروی می‌کنیم ولی ما را با ابوبکر چه کار؟! عده‌ی دیگری از آنان به اصل زکات مؤمن و معتقد بودند ولی به کسانی که باید زکات را بپردازند، ایمان و اعتقادی نداشتند. [۱۶۲]. محمد حسین هیکل دیگر نویسنده‌ی مصری می‌گوید: عده‌ی زیادی از صحابه و از جمله عمر با این اقدام ابوبکر مخالف بودند و می‌گفتند. نباید با مردمی که به خدا و پیامبر ایمان دارند جنگید. [۱۶۳] (و همین نشانگر این است که این افراد در نظر اکثریت آنان، مرتد شناخته نمی‌شدند). دکتر حسن ابراهیم حسن و دکتر سهیل زکار نیز این قبایل را مرتد به معنای بازگشت از اسلام نمی‌دانند بلکه می‌گویند آنان بر این توهم بودند که پرداخت زکات تنها به پیامبر واجب بوده [۱۶۴] و یا اعتقادی به یک حکومت مرکزی نداشتند، [۱۶۵] و در نظر مردم مدینه (!) این توهم و اعتقاد، ارتداد (!) به حساب می‌آمد. شیخ محمد حسن آل یاسین نیز در یک بررسی عالمانه، تمامی نقل‌هایی را که در تاریخ طبری در مورد ارتداد در دوره ابوبکر آمده، به نقد می‌کشد و آن‌ها را از جهت سند و دلالت مخدوش و مردود می‌داند. [۱۶۶] او می‌گوید: هیچ نص صریحی که دلالت [صفحه ۹۲] بر انکار تشریح زکات از طرف متهمان کند، در دست نیست هم چنان که هیچ دلیل شرعی نیز وجود ندارد که دلالت بر ارتداد مانع الزکاة نماید. [۱۶۷]. او همچنین در پایان تحقیق خود و به عنوان نتیجه‌گیری تصریح می‌کند که در پس این کشتارها، حقیقتی

دیگر نهفته است. حقیقت این است که برچسب ارتداد تنها وسیله‌ای بود که خلیفه با توسل به آن می‌توانست هم سرکوبی مخالفان را توجیه شرعی کرده و هم خود را بر حق جلوه دهد. [۱۶۸]. شیخ عبدالرزاق نیز با صراحت می‌گوید. هیچ تردیدی نیست در این که بیشتر آن چه که در دوره‌ی ابوبکر به نام چنگ با مرتدان نامیده شده، تنها جنبه‌ی سیاسی داشته است و هیچ ربطی به دین ندارد. آنان فقط به شخص ابوبکر معترض بودند و مانند دیگر مسلمانان زیر بار حکومت او نمی‌رفتند. او برچسب ارتداد به آنان را از نقاط سیاه و جنایت‌های تاریخ می‌داند. [۱۶۹]. علامه‌ی عسکری نیز در تحقیقی مستند در معنا و حکم ارتداد و تفاوت معنای آن از دیدگاه پیامبر صلی الله علیه و آله با ابوبکر در یک نتیجه‌گیری می‌گوید: و از آن چه گفتیم معلوم می‌شود آن کسانی که تحت عنوان مرتد در زمان ابوبکر خوانده می‌شدند، مرتد از اسلام نبودند بلکه مخالف بیعت با ابوبکر بودند و از پرداختن زکات به او امتناع داشتند. [۱۷۰]. [صفحه ۹۳] نویسنده‌ی تاریخ الردة، در مورد مالک بن نویره و قیس بن عاصم و اقرع بن حابس تصحیح می‌کند که ایشان زکات را جمع‌آوری و بین قوم خود تقسیم کردند. [۱۷۱]. این عمل قیس آن چنان جنایت بزرگی به حساب آمد که در مثال گفته‌اند جنایت کارتر از قیس بن عاصم. [۱۷۲]. و از همه این‌ها صریح‌تر گفته ابن‌اعثم [۱۷۳] و واقدی است. آنان در نقل ارتداد اهالی «حضر موت» و قبایل «کنده» در چند جا تصریح می‌کنند که برخی از همین قبایل خلافت را حق اهل بیت می‌دانستند. «حارثه بن سراقه» یکی از بزرگان کنده به «زیاد بن لیب» که برای جمع‌آوری صدقات آمده بود، گفت. ما هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در قید حیات بود او را متابعت می‌کردیم. اکنون نیز اگر کسی از اهل بیت او بر سر کار آید، باز او را متابعت خواهیم کرد. اما ابوبکر نه بر ما عهدی دارد و نه اطاعت او بر ما واجب است. سپس در ضمن اشعاری گفت: پیامبر خدا را چندان که در میان ما بود اطاعت کردیم. پس شگفتا از کسی که ابوبکر را اطاعت کند. [۱۷۴]. «اشعث بن قیس» خطاب به اهل کنده گفت: من اطمینان دارم که عرب با بودن [صفحه ۹۴] بنی‌هاشم، هرگز راضی به اطاعت از بنی‌تمیم بن مره (قبیله‌ی ابوبکر) نمی‌شود. [۱۷۵]. «حارث بن معاویه» یکی از بزرگان بنی‌تمیم به «زیاد بن زبید» که برای جمع‌آوری صدقات آمده بود گفت. تو ما را به اطاعت کسی می‌خوانی که از ما و شما نسبت به او هیچ عهد و پیمانی گرفته نشده است. زیاد گفت. راست می‌گویی، اما ما او را برای خود انتخاب کرده‌ایم. حارث گفت: به من بگو چرا خلافت را از اهل بیت پیامبر دور کردید؟ در حالی که به گفته‌ی قرآن، آنان به این امر از دیگران سزاوارتر بودند. زیاد گفت: مهاجر و انصار نسبت به امور خود از تو آگاه‌ترند. حارث گفت: نه به خدا قسم! این گونه نیست بلکه شما از روی حسادت نسبت به اهل بیت از ایشان عدول کردید و من هرگز نمی‌پذیرم که رسول خدا صلی الله علیه و آله از دار دنیا برود و کسی را به عنوان جانشین خود منصوب نکند. ای زیاد! برخیز و از این جا دور شو که تو ما را به غیر رضای حق می‌خوانی. در این هنگام «عرفجه بن عبدالله الذهلی» گفت: به خدا قسم! حارث راست می‌گوید. این مرد (زیاد) را از میان خود برانید که رفیق او ابوبکر به هیچ وجه اهلیت خلافت را ندارد و مهاجر و انصار نیز بینا تر از خود پیامبر بر امت خودش نیستند. (این جمله نیز هم چون جملات قبلی می‌تواند اشاره به تعیین شخصی خاص هم چون علی علیه‌السلام از جانب پیامبر داشته باشد). آن گاه زیاد را در حالی که تصمیم به قتل او داشتند از آن جا بیرون راندند، و زیاد [صفحه ۹۵] بر هیچ قبیله‌ای از قبایل کنده نگذشت مگر آن که آنان را به اطاعت از ابوبکر می‌خواند ولی ایشان او را با جواب‌هایی که خوش نداشت از خود می‌رانند. تا بالاخره به مدینه رسید و ابوبکر را در جریان آن چه پیش آمده بود، گذاشت. ابوبکر به شدت ناراحت شد و زیاد را با سپاهی چهار هزار نفری به سوی آنان فرستاد. [۱۷۶]. زیاد با سپاه خود قبایل بنی‌هند، بنی‌عاقل، بنی‌حجر، بنی‌حمیر را قتل عام کرد. [۱۷۷] سپس به دیگر قبایل کنده رو آورد و پس از درگیری‌های زیاد و ریختن خون‌های فراوان و آمدن سپاه «عکرمه بن ابی‌جهل» به کمک او، توانست قبایل کنده را در سرزمین حضر موت سرکوب کند. [۱۷۸]. از این‌ها که بگذریم از دیگر قبایلی که مردانشان قتل عام شدند و اموالشان به غارت رفت و کودکان و نوامیس‌شان به اسارت درآمدند، یکی اهل «یمامه» است که وقتی خلافت ابوبکر را شنید، آن را انکار کردند و از بردن زکات به مدینه امتناع [صفحه ۹۶] ورزیدند. ابوبکر نیز سپاهی را به طرف آنان فرستاد

و به بهانه‌ی ارتداد، همه را از دم تیغ گذرانند. [۱۷۹] شاعر در مخالفت اهل یمامه با ابوبکر به این حقیقت که آنان تنها شخص ابوبکر را به رسمیت نمی‌شناختند، تصریح می‌کند: اطعنا رسول الله ما كان بيننا فيا عجباً ما كان ملك ابى بكر انوثى ابابكر اذا قام بعده فتلك لعمر الله قاصم الظهر [۱۸۰]. قبیله‌ی «بنی سلیم» نیز از این اتهام و قتل و غارت‌ها در امان نماند و خالد به دستور ابوبکر، مردان آنان را زنده زنده در آتش سوزاند تا آن جا که حتی عمر را به اعتراض علیه ابوبکر واداشت و ابوبکر هم در جواب می‌گفت خالد شمشیر خداست!! [۱۸۱]. اهل دباء- منطقه‌ای بین عمان و بحرین- نیز به وسیله‌ی «عکرمه بن ابی جهل» و به فرمان ابوبکر به خاک و خون کشیده شد و اموالشان به غارت رفت و زندان و کودکان‌شان به اسیری برده شدند. تعدادی از اسرا با اعتراض و وساطت عمر از مرگ رهیدند ولی هم چنان در زندان به سر می‌بردند تا سرانجام در خلافت عمر آزاد شدند. [۱۸۲]. از قبایل و گروه‌هایی دیگر نیز به عنوان مرتد نام برده شده است. طبری در تاریخ خود [۱۸۳] فهرستی مفصل از قبایلی که پس از رحلت پیامبر مرتد شدند ارائه می‌دهد. [صفحه ۹۷] قبایل طی، اسد، غطفان، هوازن، بنی سلیم و بنی عامر و اهالی یمامه، نجد، بحرین، عمان، تهمامه، یمن، حضرموت و بنی تمیم. با توجه به آن چه ذکر شد و این نکته که طبری بیشتر این اخبار از «سیف بن عمر» [۱۸۴] دروغ پرداز بزرگ تاریخ نقل می‌کند و مصدر مهم و اساسی در نزد او، دروغ‌های سیف بوده است [۱۸۵] و نیز به دلیل روشن نبودن معنا و حدود ارتداد در کتاب‌های تاریخی و توضیح ندادن علت ارتداد بسیاری از آنها، در بیشتر این ارتدادها (اگر نگوییم همه) [۱۸۶] جای شک و تردید، بلکه انکار [۱۸۷] است.

خلفا و علی

آن چه اینجا از تاریخ علی علیه‌السلام به مناسبت و به اشاره یاد شده، در نوشته‌ای دیگر «تحلیلی از تاریخ اسلام» فصل اقدامات خلفا علیه علی علیه‌السلام به تفصیل گفت و گو شده است. [صفحه ۹۸]

همراهی قرآن و عترت

به دلیل حدیث ثقلین: «انی تارک فیکم ما ان تمسکتکم به لن تضلوا بعدی احدهما اعظم من الآخر، کتاب الله جبل ممدود من السماء الی الارض، و عترتی اهل بیتی و لن یفترقا حتی یردا علی الحوض، فانظروا کیف تخلفونی فیهما». نکته مهم این است که همراهی این دو با هم مانع از ضلالت است «ما ان تمسکتکم به لن تضلوا بعدی» و این دو تا روز قیامت با همند، و هرگز از یکدیگر جدا نمی‌شوند «و لن یفترقا حتی یردا علی الحوض» [۱۸۸] جدا کردن این دو از یکدیگر همان انحراف و انحطاطی را پیش می‌آورد که امروزه به غیر از ایران شیعی در تمامی کشورهای اسلامی شاهد آن هستیم و می‌بینیم که چگونه هنوز هم غرامت سنگین این جدایی را می‌پردازند. و تا به سرچشمه‌های اسلام اصیل که چیزی جز تشیع نیست [۱۸۹] باز [صفحه ۹۹] نگردد و با مقام ولایت [۱۹۰]. پیوند نخواند، به عزت و اقتدار دست نخوانند یافت. این است رمز پیروزی ملت بزرگ ایران شیعی. و همین است مستکبرین و مخالفان این ملت بزرگ تمامی همت خود را با ایجاد شایعات و شبهات مصروف جدایی مردم از مقام ولایت کرده‌اند. چون نیک دریافته‌اند که تنها سد مقاومت در برابر تمامی مستکبرین و ابرقدرت‌ها، و رمز وحدت و مقاومت مردم، پیوند با مقام ولایت و حمایت از این جایگاه رفیع است. که دین بی‌ولایت، دین ناقص است و شیر بی‌یال و دم و اشکم، و از دل آن عثمان‌ها و شاه حسن‌ها و سادات‌ها و صدام‌ها می‌دوید. [صفحه ۱۰۰]

سفارش‌ها و تجلیل‌های رسول از زهرا

با این همه سفارش‌ها و تأکیدها و تجلیل‌هایی که رسول صلی الله علیه و آله از زهرا علیهاالسلام داشت، همین بود زهرا علیهاالسلام

در کنار علی علیه‌السلام خود نشانه‌ای است بر بطلان خلفا و بر حق بودن علی علیه‌السلام. به راستی اگر زهرا علیها‌السلام هیچ اقدامی هم نمی‌کرد، باز هم بر مردم حجت تمام بود؛ چرا که تنها حضور او در کنار علی علیه‌السلام روشن‌گر همه مسایل بود. این سفارش‌ها قبل از تولد زهرا علیها‌السلام و از همان دوران حمل خدیجه علیها‌السلام شروع می‌شد و تا آخرین ساعات عمر رسول صلی الله علیه و آله هم چنان ادامه داشت. از آیات تطهیر، [۱۹۱] موده، امانت، مباحله و... و سوره‌های «هل اتی» و «کوثر» گرفته تا احادیث [۱۹۲] ثقلین، کساء، سفینه و «فاطمه خیره الله»، «انا الفاطر و هذه فاطمه»، «من افتقد القمر فلیتمسک بالزهره»، «فاهتدوا (فاقتدوا) بالزهره»، «انا حرب لمن حاربکم و سلم لمن سالمکم»، «هذا رکن الثانی الذی قال رسول الله»، «غضوا ابصارکم حتی تجوز فاطمه بنت [صفحه ۱۰۱] محمد صلی الله علیه و آله و «لان الله عز و جل فطمها و فطم من احبها من النار»، «اول شخص یدخل علی الجنة فاطمه بنت محمد صلی الله علیه و آله»، «من آذاها فقد آذانی و من آذانی فقد آذی الله»، «فاطمه بضعة منی من اغضبها اغضبنی» [۱۹۳]، «ان الله تبارک و تعالی یغضب لغضب فاطمه و یرضی لرضائها»، «فاختار فاطمه علی نساء العالمین»، «هی نور عینی و ثمره فؤادی»، «فمن عرف فاطمه حق معرفتها فقد ادرك لیلۃ القدر»، «خلقها الله من نوره قبل ان یخلق آدم»، «من صلی علیک یا فاطمه غفر الله له و الحقہ حیث کنت من الجنة»، «یا خدیجه هذا جبرئیل یخبرنی انها انثی و انها النسلة الطاهرة المیمونة و ان الله تبارک و تعالی سيجعل نسلي منها و سيجعل من نسلها ائمة و يجعلهم خلفاء فی ارضه بعد انقضاء و حیه»، «انا و فاطمه و علی و الحسن و الحسین فی مکان واحد یوم القیامة»، «ان رسول الله صلی الله علیه و آله کان جالسا ذات یوم و عنده علی و فاطمه و الحسن و الحسین فقال: اللهم انک تعلم ان هؤلاء اهل بیتی و اکرم الناس علی فاحب من احبهم، و ابغض من ابغضهم، و وال من والهم و عاد من عادهم و اعن من اعنهم و اجعلهم مطهرین من کل دنس، معصومین من کل ذنب، و ایدهم بروح القدس منک»، «اللهم انها منی و انا منها»، «فاطمه ام ابیها»، «کان رسول الله لا ینام حتی یضع وجهه الکریم بین ثدی فاطمه»، «کان النبی لا ینام حتی یقبل عرض و جنه فاطمه او بین ثدیها»، «فان تزویجها نزل من السماء»، «انا اشم منها رائحة الجنة»، «فاذا اشتقت الی الجنة شممت رائحة فاطمه»، «ان فاطمه خلقت حوریة فی صورة انسیة»، «لولاک یا علی لما کان لفاطمه کفو علی وجه الارض» و... [۱۹۴]. [صفحه ۱۰۲] به راستی رسول صلی الله علیه و آله چه مقصودی دارد که دست زهرا علیها‌السلام را گرفته به مردم این گونه معرفی‌اش می‌کند. هر که او را می‌شناسد که می‌شناسد و هر که نمی‌شناسد بداند او فاطمه دختر من است و پاره‌ی تن من و قلب من است، هر کس او را بیازارد مرا آزرده و هر که مرا بیازارد خدا را آزرده است. «خرج رسول الله و قد اخذ بید فاطمه و قال: من عرف هذه فقد عرفها و من لم یعرفها فهی فاطمه بنت محمد و هی بضعة منی، و هی قلبی الذی بین جنبی، فمن آذاها فقد آذانی و من [صفحه ۱۰۳] آذانی فقد آذی الله». [۱۹۵].

چقدر پر معناست که رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نزول آیه‌ی تطهیر تا آخرین روزهای حیاتش صبح‌ها برای اقامه‌ی نماز صبح بر در خانه‌ی زهرا علیها‌السلام بایستد و این آیه را با صدای بلند بخواند. (نه نفر از صحابه این جریان را نقل کرده‌اند. یک راوی می‌گوید: من شش ماه در مدینه بودم و این جریان را هر روز مشاهده کردم. راوی دیگری می‌گوید: من نه ماه هر روز ناظر این صحنه بودم). [۱۹۶]. و پرمعناتر احترام و اکرام شگفت‌آور رسول صلی الله علیه و آله است به زهرا علیها‌السلام، تا آن حد که در برابر او می‌ایستد و دست و سینه‌ی او را می‌بوسد و آنگاه می‌گوید: «من از زهرا بوی بهشت استشمام می‌کنم، پدرش فدایش باد». تا آن جا که آخرین خانه‌ای که برای سفر و جنگ از آن خارج می‌شود و نیز نخستین خانه‌ای که پس از مراجعت داخل می‌شود، خانه‌ی زهرا علیها‌السلام است. تعابیری مثل: محبت زهرا علیها‌السلام باعث جدایی از آتش است. زهرا علیها‌السلام ملاک حق و باطل و میزان سلم و حرب است؛ اگر زهرا علیها‌السلام نبود برای علی علیه‌السلام مانندی نبود؛ زهرا علیها‌السلام از نور عظمت خدا آفریده شده است؛ نخستین کسی که در بهشت بر پیامبر وارد می‌شود زهرا علیها‌السلام است زهرا علیها‌السلام سواره بر محشر می‌آید. وجوب اقتدا به او برای هدایت [۱۹۷] فاطمه علیها‌السلام برگزیده‌ی خداست. من از زهرا علیها‌السلام هستم و او از من است؛ خشنودی فاطمه خشنودی من، و خشم او [صفحه ۱۰۴] خشم من است، هر که او را بیازارد مرا آزرده و هر که مرا بیازارد خدا را

آزرده است. به راستی این همه ستایش چرا؟ چرا رسول این همه اسرار دارد که از دختر کوچکش ستایش کند؟ و در برابر مردم او را بستاید و همه را از محبت استثنایی‌اش به وی آگاه کند؟ این گونه تعابیر و ستایش‌ها عادی و معمولی نیست. این گونه رفتار بیش از محبت و نوازش دختری از جانب پدر مهربانش معنی دارد. این که پدری دست دخترش را ببوسد آن هم دست دختر کوچکش را، چنین رفتاری در چنان محیطی، چشم‌های کم سوز بزرگان و سیاست مداران و توده‌ی مردم مسلمان پیرامون پیامبر را به عظمت شگفت پیامبر می‌گشاید. گویی پیامبر نه تنها به نشانه‌ی محبت پدری بلکه هم چون یک وظیفه‌ی خطیر از فاطمه تجلیل می‌کند و این گونه از او سخن می‌گوید تا هم او را بشناساند و اوج عروج یک زن را بنمایاند و هم برای مردم، نشانه‌ی هدایت و حجتی بگذارد و هم برای علی علیه‌السلام، پشتوانه و یآوری بسازد. همین است که تا علی علیه‌السلام - فاتح خیر و احزاب - خبر شهادت زهرا علیهاالسلام را می‌شنود، از پا می‌افتد و تا آبی به صورتش نمی‌زنند به خود نمی‌آید [۱۹۸] و همین است که بعد از شهادت زهرا علیهاالسلام می‌گوید: «هذا الركن الثاني الذي قال رسول الله» در حالی که رکن و تکیه‌گاه اول او خود رسول صلی الله علیه و آله بود. [۱۹۹]. به هر حال زهرایی که تنها وجودش نشانه است، به همین مقدار قناعت نمی‌کند و دل خوش نمی‌دارد که اقدام‌ها می‌کند و گام‌ها برمی‌دارد و نکته‌ی مهم این که اگر دشمن علی علیه‌السلام ده گام بردارد، او برای اتمام حجت یازده گام برمی‌دارد و اگر یازده [صفحه ۱۰۵] گام بردارد، او برای دفاع دوازده گام برمی‌دارد؛ همیشه چند گام جلوتر از دشمن است. به راستی که زهرا علیهاالسلام «اسوه» است و به راستی که ما از زهرا علیهاالسلام هیچ نیاموختیم. من در جواب آن بی‌خبری که گفته بود فلان زن بیشتر از زهرا علیهاالسلام برای من الگوست، گفته بودم فلانی را خوب شناخته ولی زهرا علیهاالسلام را هیچ و به راستی هیچ نشناخته و به ابعاد عظیم حرکت و عمق لطافت زهرا علیهاالسلام هیچ پی نبرده است. رمز عشق تو به ارباب هوس نتوان گفت سخن از تاب و تب شعله به خس نتوان گفت [۲۰۰]. زهرا علیهاالسلام فدیه‌ی علی علیه‌السلام است. او رفت تا علی علیه‌السلام بماند، آن هم چقدر آگاهانه و بیدار. درد زهرا علیهاالسلام درد خودش و زخم‌هایش نیست. درد محرومیت همه انسان‌ها از وجود علی علیه‌السلام و فقدان ولی الله است. عمق این معانی را هنوز زود است که آن بی‌خبرها بفهمند. بی‌دلیل نیست که معرفت زهرا علیهاالسلام هم چون شب قدر ناشناخته و مجهول است. [صفحه ۱۰۶]

کام‌های زهرا

برداشت شده از آیه‌ی قرآن (و اذا استسقى موسى لقومه فقلنا اضرب بعصاك الحجر فانفجرت منه اثنتا عشرة عينا قد علم كل اناس مشربهم...). [۲۰۱]. خداوند به موسی می‌فرماید: عصایت را به سنگ بزن و او می‌زند و دوازده چشمه جاری می‌شود هم برای بنی‌اسرائیل حجت است و نیز هر کدامش برای جماعتی از آنان کافی. زهرا علیهاالسلام یک تنه دوازده گام به تعداد تمامی ائمه علیهم‌السلام برداشت و با گام‌های پر صلابتش زمینه را برای همه‌ی آنان فراهم ساخت. هر کدام از اقدامات او مثل یک چشمه است، تا انسان‌های آزاده‌ای که به دور از تعصب‌اند، بتوانند در آن خود را به طهارت و تطهیری برسانند «السلام علیها یوم ولدت و یوم استشهدت و یوم تبعث حیا». [۲۰۲]. [صفحه ۱۰۷]

اسراء

مقصودم دعوت‌های شبانه‌ی زهرا علیهاالسلام است. او پس از کودتای سقیفه، شبها دست حسنین را گرفته و با علی علیه‌السلام بر در خانه‌های مهاجر و انصار [۲۰۳]. می‌برد و از آنان [صفحه ۱۰۸] برای حمایت از علی علیه‌السلام یاری می‌طلبد [۲۰۴] و آن خفتگان را به یاد بیعت‌شان در عقبه و غدیر و دیگر سفارش‌های رسول در حق علی علیه‌السلام و دریای فضایل او می‌انداخت تا شاید بتواند برای علی علیه‌السلام چهل یاور فراهم کند، زیرا از علی علیه‌السلام شنیده بود اگر چهل یاور داشته‌م در خانه نمی‌نشستم. و آن

نامردمان یا در را باز نمی کردند و جواب نمی دادند یا وعده می دادند اما حاضر نمی شدند. زهرا علیها السلام تا چندین شب این گونه [صفحه ۱۰۹] عمل کرد، اما تنها چهار نفر بر سر قرار می آمدند. اگر می بینی که به جای علی علیه السلام زهرا علیها السلام درها را می کوبد و به یاری علی علیه السلام می خواند، گذشته از پیمان عقبه به خاطر این است که علی علیه السلام کینه های بدر و احد و احزاب و... را به دل دارند، ولی از او کینه ای به دل ندارند. اگر علی علیه السلام، او را سوار بر استر می نمود- با این که خانه ها به یکدیگر نزدیک بوده و مدینه هم وسعتی نداشته- شاید به سبب کسالت و رنجوری او از مصیبت هایی بود که بر او وارد آمده است، به گونه ای که ناگزیر باید سواره برود. و اما این که چرا حسنین علیهما السلام را به همراه خود می برد، نه به این خاطر که ترحم آنان را برانگیزد، بلکه به خاطر زمینه هایی است که رسول صلی الله علیه و آله بیدار و آگاه از پیش برای آن دو فراهم کرده است. تا شاید با حضور این و یادآوری آن زمینه ها، احتمال برخاستن اینان از خواب غفلت بیشتر می شود. زیرا همه می دانستند که این دو در آیات مباحله و تطهیر و آیه ی (یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیمان و اسیرا) داخلند. رسول صلی الله علیه و آله گذشته از احادیث «ثقلین» و «سفینه» و «خلفاء اثنی عشر» و... در مورد این دو مکرر می فرمود. «هذا ابنای و ابنا ابنتی اللهم انی احبهما و احب من یحبهما»، «الحسن و الحسین امامان قما او قعدا»، «الحسن و الحسین سید شباب اهل الجنه»، انا سلم لمن سالمتم و حرب لمن حاربتم» و «احب اهل بیتی الی الحسن و الحسین». و شهادت آنان را در حالی که خردسال بودند، پذیرفت، و نیز در بیعت رضوان (شجره) با آن که هنوز خردسال بودند با آنان بیعت کرد و در هنگام نماز آن قدر در سجده می ماند تا آنان خود از شانه های رسول صلی الله علیه و آله کنار می رفتند و هنوز هم می توان جای بوسه های رسول صلی الله علیه و آله را که بر گونه های آن دو نقش بسته، دید و گرمی آن را [صفحه ۱۱۰] حس کرد. [۲۰۵]. به هر حال این ها و جز این ها سبب می شد که زهرا علیها السلام دست حسن علیه السلام و حسین علیه السلام را بگیرد و به همراه خود ببرد. اما گویا آنان، آن چنان خود را به خواب زده و بلکه مرده اند که مسیح که هیچ، حتی دم خدایی فاطمه علیها السلام هم نمی توانست آنان را زنده کند. (ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوه). [صفحه ۱۱۱]

بیعت عقبه

در عقبه ی ثانی انصار با رسول خدا صلی الله علیه و آله بیعت کردند، مبنی بر این که همان گونه که از فرزندان و اهل بیت و جان خود دفاع می کنند، از رسول صلی الله علیه و آله و فرزندان او نیز دفاع کنند و همواره یاور، مطیع و منقادشان باشند [۲۰۶] و در امر خلافت با اهل رسول صلی الله علیه و آله منازعه نکنند [۲۰۷] و... از این رو زهرا علیها السلام شب ها بر در خانه ی مهاجر و انصار می رفت و می فرمود: «ای گروه مهاجر و انصار! خدا را یاری کنید و دختر پیامبران را یآوری نمایید. در آن روزی که با رسول خدا صلی الله علیه و آله بیعت نمودید بیعت تان چنین بود که هم چنان که هر ناراحتی را از خود و فرزندان تان باز می دارید، از او و فرزندان او نیز باز دارید. اکنون به عهدی که با رسول خدا صلی الله علیه و آله بستید، وفا کنید». [۲۰۸]. [صفحه ۱۱۲] ولی هیچ کس جوابی به او نداد و یاریش نکرد و برخی بهانه می آوردند که با ابوبکر بیعت کرده اند و اگر علی علیه السلام زودتر آمده بود با او بیعت می کردند!! گویا فراموش کرده بودند که هفتاد روز قبل در غدیر با علی علیه السلام بیعت کرده بودند، ولی با این حال علی علیه السلام به آنان می گفت: آیا من می توانستم پیکر رسول خدا صلی الله علیه و آله را در منزلش رها کرده و با مردم بر سر حکومت نزاع کنم؟ زهرا علیها السلام هم می فرمود: علی علیه السلام آن چه شایسته بود، انجام داد و آنان نیز کارهایی کردند که تنها خدا از آنان حساب خواهد کشید. [۲۰۹]. [صفحه ۱۱۳]

واقعه‌ی غدیر یکی از مهمترین وقایع مهم جهان اسلام و زندگی رسول صلی الله علیه و آله است. خداوند در سال دهم هجری - آخرین سال عمر پیامبر صلی الله علیه و آله - رسول خود را مأمور کرد تا پیام مهمی را به مردم ابلاغ کند: (یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس ان الله لا یهدی القوم الکافرین). [۲۱۰]. [صفحه ۱۱۴] عده‌ی زیادی از مفسرین، نزول این آیه را درباره‌ی ماجرای غدیر می‌دانند. [۲۱۱]. رسول صلی الله علیه و آله هم پس از انجام اعمال آخرین حج، بر سر چند راهی [۲۱۲] به کاروان‌ها دستور می‌دهد که همه بایستند تا کسانی که نرسیده‌اند برسند و عده‌ای را می‌فرستد تا آنان که جلوتر رفته‌اند، برگردند. جمعیت عظیمی از حجاج را - که در میان آنان پیرمردان، پیرزنان و کودکان زیادی نیز یافت می‌شد - مدت‌ها زیر آفتاب سوزان نگاه می‌دارد. [۲۱۳] همه درمی‌یابند که حادثه‌ای مهم به وقوع خواهد پیوست. سرانجام منادی رسول صلی الله علیه و آله ندا سر می‌دهد: الصلاة جامعه و رسول صلی الله علیه و آله، نماز ظهر را به جماعت خواند، آن گاه در زیر تابش آفتاب و گرمای طاقت فرسا، از جهاز شترها بلندایی درست کرد و بر فراز آن ایستاد و پس از ایراد خطبه‌ای رسا، [۲۱۴] در حالی که دست علی علیه‌السلام را گرفته بود ولایت او را ابلاغ کرد و فرمود: «من کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم و آل من والاه و عاد من عاداه»، [۲۱۵] آن هم بعد از [صفحه ۱۱۷] این که از مردم اقرار گرفت که: «الست اولی بکم من انفسکم»؟ و مردم نیز در جواب گفته بودند: «بلی» و بعد از همین واقعه بود که آیه‌ی «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا» نازل شد. [۲۱۶]. [صفحه ۱۱۸] غدیر روز حیات اسلام و ادامه‌ی رسالت است. روز عصمت و حجیت خلافت عترت است. روز راندن شیطان و روشن شدن حق است. روز عهد پیمان و گشایش است. روز برهان و داوری و ارشاد و آزمون است. روز اوصیاء و انبیاء است. [۲۱۷]. در اهمیت همین روز همین بس که زهرا علیهاالسلام و همه ائمه علیهم‌السلام [۲۱۸] به آن احتجاج می‌کردند. زهرا علیهاالسلام در خطاب به مردم می‌فرمود: آیا سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله را در غدیر فراموش کردید که می‌گفت: من کنت مولاه فعلی مولاه؟ [۲۱۹] و در برابر عذرتراشی‌های رسوای آنان می‌فرمود: آیا پدرم پس از واقعه‌ی غدیر که علی علیه‌السلام را به امامت منصوب کرد، برای کسی عذری باقی گذاشته است؟ [۲۲۰] و خود علی علیه‌السلام و ائمه‌ی دیگر به همین واقعه استناد می‌کردند. [۲۲۱]. بسیاری از سیره‌نویسان نوشته‌اند که ابوبکر و عمر اولین کسانی بودند که جلو آمدند و دست علی علیه‌السلام را گرفتند و بیعت کردند و گفتند: «بخ بخ لک یا اباالحسن، لقد اصبحت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنه». [۲۲۲]. [صفحه ۱۱۹] مبارک باد بر تو ای علی علیه‌السلام که مولا و سرپرست ما و هر مرد و زن مؤمن گردیدی. حسان بن ثابت [۲۲۳] هم فرصت را مغتنم شمرد و با کسب اجازه از محضر رسول صلی الله علیه و آله اشعاری چند سرود که دو بیت آن چنین است: فقال لهم قم یا علی فاننی رضیتک من بعدی اماما و هادیا فمن کنت مولاه فهذا ولیه فکونوا له اتباع صدق موالیا [۲۲۴]. در اهمیت این روز تاریخی همین اندازه کافی است که این واقعه را یکصد و ده صحابی نقل کرده‌اند [۲۲۵] و این تعداد در این کتب اهل سنت است در قرن دوم که عصر تابعان است، ۸۹ نفر از آنان به ذکر این حدیث پرداخته‌اند. راویان احادیث غدیر در قرون بعدی از اهل سنت ۳۶۰ تن می‌باشند که این حدیث را در کتاب‌های خود گردآورده‌اند. در قرن سوم، ۹۲ تن از دانشمندان، در قرن چهارم، ۴۳ تن و در قرن پنجم ۲۴، در قرن ششم ۲۰، در قرن هشتم ۱۸، در قرن [صفحه ۱۲۰] نهم ۱۶، در قرن دهم ۱۴، در قرن یازدهم ۱۲، در قرن دوازدهم ۱۳، در قرن سیزدهم ۱۲ و در قرن چهاردهم ۲۰ دانشمند این حدیث را نقل کرده‌اند. هم چنین گروهی دیگر از دانشمندان اهل سنت کتابی مستقل پیرامون آن نوشته‌اند، هم چون «طبری» مورخ بزرگ اسلامی که کتابی به نام «الولایة فی طرق حدیث الغدیر» نوشته و این حدیث را از ۷۵ طریق از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است و نیز ابن‌عده‌ی کوفی در «رساله‌ی ولایت» این حدیث را از ۱۰۵ نفر نقل کرده و ابوبکر محمد بن عمر بغدادی معروف به «جماعی»، این حدیث را از ۲۵ نقل نموده است. از بزرگان حدیث: احمد بن حنبل به ۴۰ سند، ابن حجر عسقلانی به ۲۵ سند، جزری شافعی به ۸۰ سند، ابوسعید سجستانی به ۱۲۰ سند، امیر محمد یمنی به ۴۰ سند، نسایی به ۲۵۰ سند، ابوالعلاء همدانی به ۱۰۰ سند و ابوالعرفان حبان به ۳۰ سند

نقل کرده است. تعداد کسانی که مستقلاً پیرامون این واقعه‌ی تاریخی و بس مهم کتاب نوشته‌اند ۲۶ نفر می‌رسد و چه بسا بسیار بیش از این‌ها باشند که تاریخ نام‌شان را ضبط نکرده است دانشمندان شیعی نیز پیرامون این واقعه‌ی تاریخی و سرنوشت ساز، کتاب‌های ارزنده‌ای نوشته‌اند که جامع‌ترین و بهترین آن‌ها کتاب «الغدیر» نوشته‌ی «علامه‌ی امینی» است. [۲۲۶]. [صفحه ۱۲۱]

حدیث منزلت

در سال نهم هجرت، رسول خدا صلی الله علیه و آله با سپاه عظیمی به طرف تبوک که دورترین نقطه در طی غزوات رسول صلی الله علیه و آله بود حرکت کرد. حضرتش در این جنگ به سبب نگرانی از اوضاع مدینه به دلیل کارشکنی‌ها و نفوذ منافقان، علی علیه‌السلام را در مدینه باقی گذارد به او فرمود: تو سرپرست اهل بیت و خویشان من و گروه مهاجر هستی و برای این کار جز من و تو کس دیگری شایستگی ندارد. منافقان که با وجود علی علیه‌السلام، نقشه‌هایشان نقش بر آب شده بود، شایع کردند پیامبر دوست نداشته است علی علیه‌السلام را همراه خود ببرد. علی علیه‌السلام به خدمت رسول صلی الله علیه و آله - که هنوز فاصله‌ی زیادی دور نشده بودند- رسید و این شایعه را عرض کرد. رسول صلی الله علیه و آله برای ماندن علی علیه‌السلام در مدینه به او فرمود. برادر من مدینه برگرد؛ زیرا برای حفظ شوون و اوضاع مدینه جز من کسی شایستگی ندارد. تو نماینده‌ی من در میان اهل بیت و خویشاوندان من هستی... «اما ترضی ان تکون منی بمنزله هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی؟» آیا خشنود نمی‌شوی که بگویم مثل تو نسبت به من، مانند هارون است [صفحه ۱۲۲] نسبت به موسی، جز این که پس از من پیامبری نیست، همان طور که او وصی و جانشین بلافصل موسی بود، تو نیز جانشین و خلیفه‌ی پس از من هستی. [۲۲۷]. این گونه برخورد از کیاست و دقت فوق‌العاده‌ی رسول صلی الله علیه و آله حکایت می‌کند، چون این طبیعی است که منافقان آرام نمی‌نشینند و شایعه‌پراکنی می‌کنند، مهم این است که رسول صلی الله علیه و آله از همین شایعات به نفع خود و به ضرر خودشان بهره گیرد که گرفت. این کلام از رسول صلی الله علیه و آله آن هم در سال نهم هجری بسیار پر اهمیت است و همین برای جانشینی علی علیه‌السلام کافی است. حدیث منزلت از احادیث متواتری است که شیعه و سنی آن را نقل کرده‌اند. [۲۲۸] از همین رو زهرا علیها‌السلام به آن احتجاج می‌کرد و می‌فرمود. «انسیتم قول رسول الله یوم غدیر خم، من کنت مولاة فعلی مولاة؟ و قوله: انت منی بمنزله هارون من موسی؟» [۲۲۹]. [صفحه ۱۲۳]

مباهله

از غدیر و عقبه و منزلت که بگذریم چه بسا دیگر در مورد احتجاج زهرا علیها‌السلام به دیگر فضایل و مناقب علی علیه‌السلام نص خاصی نداشته باشیم اما طبیعی است که حضرت به آنها هم اشاره داشته گرچه در اخبار وارده به آنها تصریح نشده باشند. هم چنان که خود حضرت امیر علیه‌السلام در جاهای مختلف از سقیفه گرفته تا شورا، رجب‌ی کوفه، جمل صفین و... به مناسبت از فضایل خود و سفارش‌های رسول در حق او برمی‌شمرد تا آنجا که گفته شده در احتجاجش با ابوبکر در یک مجلس تا بیش از چهل ویژگی از فضایل و ویژگی‌های خود را بیان کرد [۲۳۰] و در مسجد پیامبر نیز در هنگام فراخواندن به بیعت، تمامی آنها را برشمرد. [۲۳۱]. از این رو مناسبت دیدم به بعضی از فضایل آن حضرت که خودش هم بسیار از [صفحه ۱۲۴] آنها نام می‌برد و احتجاج می‌کرد اشاره‌ای داشته باشم. در سال دهم هجرت در پی نامه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله به اسقف نجران - بخش خوش آب و هوا با هفتاد دهکده در مرز حجاز و یمن و تنها منطقه‌ی مسیحی‌نشین حجاز - مبنی بر پذیرش اسلام یا جزیه یا جنگ، تعدادی از مسیحیان نجران، به عنوان هیأت نمایندگی وارد مدینه شدند و پس از بحث‌های فراوان، پیامبر صلی الله علیه و آله به امر خدا به آنان پیشنهاد «مباهله» و نفرین بر یکدیگر را داد. (فمن حاجک فیه من بعد ما جائک من العلم فقل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم و نساتنا و نساتکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین). [۲۳۲]. به این گونه که دو طرف در صحرائی گرد آمده و هر

کدام علیه دیگری نفرین و از بین رفتن آن را که بر باطل است، طلب کنند. آنان پیشنهاد رسول خدا صلی الله علیه و آله را پذیرفتند و از آن جا که موضوع مباحله اثبات حقانیت دین اسلام بود، حتما ضرورت داشت افرادی در آن شرکت کنند که ارتباط شدید با خدا داشته از مقربان خاص درگاه الهی باشند و دعای آنان هم چون معجزاتی که رسول صلی الله علیه و آله ربای اثبات رسالت خود ظاهر می‌کرد، در اثبات حقانیت رسول صلی الله علیه و آله مؤثر باشد. به هر حال باید از کسانی باشند که در پیشگاه ربوبی دارای ارزشی خاص بوده و از عزیزترین افراد نزد پروردگار باشند، به طوری که هیچ احتمال رد و ردعی در دعای ایشان نرود. به راستی چه فضیلتی بالاتر از این که رسول صلی الله علیه و آله اینها را واسطه‌ی بین خود و خدا برای استجاب دعایش قرار دهد. روز موعود فرارسید و تمامی مردم برای دیدن آن امر مهم اجتماع کردند. ناگهان منظره‌ی جالب توجهی نظرها را به خود متوجه ساخت. همه دیدند که رسول صلی الله علیه و آله با [صفحه ۱۲۵] علی علیه‌السلام و دو فرزندش حسن و حسین علیهما‌السلام که دستشان در دست رسول صلی الله علیه و آله بود و نیز زهرا علیها‌السلام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله در پشت سر ایشان از منزل خارج شده و موضعی را به جهت مباحله در نظر گرفتند. به اتفاق تمام مفسرین و محدثان و سیره نویسان، رسول خدا صلی الله علیه و آله جز علی علیه‌السلام و زهرا علیها‌السلام و حسنین علیهما‌السلام، احدی را برای مباحله همراه خود نبرد و این عده همان افرادی بودند که در آیه‌ی مباحله به عنوان ابائنا (فرزندان) و نساتنا (زنان) و انفسنا (پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه‌السلام) بیان شده بودند و رسول صلی الله علیه و آله هم بر اساس فرمان الهی رفتار کرد. از آنجا که علی علیه‌السلام داخل در ابنا نیست پس تنها کسی است که به شهادت این سوره، نفس رسول خدا صلی الله علیه و آله خوانده شده است. رهبران نصارا که خیال می‌کردند رسول صلی الله علیه و آله با عده و تشکیلات زیادی برای مباحله بیرون می‌آید، چون این عده‌ی معدود را با دور پیامبر صلی الله علیه و آله مشاهده کردند، پرسیدند: اینان چه ارتباطی با محمد دارند؟ گفتند: آنان محبوب‌ترین اشخاص نزد او هستند. این در حالی بود که نصارا از قبل به یکدیگر گفته بودند اگر محمد با یاران و اصحاب خود به میدان مباحله بیاید بر باطل است و اگر با فرزندان و جگر گوشه‌هایش بیاید بر حق؛ زیرا معلوم می‌شود خیلی به خود اطمینان دارد. در این هنگام «شرحیل بن وداعه» که از دانایان روسای نجران بود، به یاران خود گفت: «به خدا قسم! من صورت‌هایی را می‌بینم که اگر از خداوند بخواهند کوه‌ها را از جای خود برکنند، حتما انجام می‌شود. بترسید و مباحله نکنید. هیچ کس با پیامبری از پیامبران مباحله نمود مگر آن که هلاک شد و اگر مباحله کنیم یک نفر از [صفحه ۱۲۶] نصارای نجران باقی نمی‌ماند، از من بشنوید و این مرتبه مرا اطاعت کنید». این بیانات همراه با هیبت رسول صلی الله علیه و آله و اهل بیت در آنان مؤثر افتاد و اضطراب عجیبی سراپای وجودشان را فراگرفت، فوراً کسی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله فرستادند و تقاضای ترک مباحله و بنای صلح و قبول جزیه را گذاردند. پس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «عذاب، سایه‌ی شوم خود را بر نمایندگان مردم نجران گسترده بود و اگر لعن و نفرین می‌کردند، مسخ می‌شدند و در آتشی که در بیابان برفروخته می‌شد، می‌سوختند و دامنه‌ی عذاب به سرزمین «نجران» کشیده می‌شد». از عایشه نقل شده که: روز مباحله، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله چهار تن همراه خود را زیر عبای مشکی رنگی وارد کرد و این آیه را تلاوت نمود: (انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا). [۲۳۳]. من این داستان را کمی مفصل آوردم چون این سرگذشت و مفاد آیه‌ی مباحله علاوه بر این که سند همیشگی حقانیت اسلام است، گواهی روشن و زنده بر فضیلت «اصحاب کساء» به ویژه امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام می‌باشد؛ زیرا در این آیه، علی علیه‌السلام نفس رسول صلی الله علیه و آله خوانده شده است. و به همین دلیل در جریان خواندن سوره‌ی براءت در حج، جبریل نازل می‌شود و به رسول صلی الله علیه و آله می‌گوید: این سوره را یا خود باید بخوانی یا کسی که از «نفس» و جان توست. و اگر هیچ فضیلتی نبود مگر همین واقعه، برای عظمت علی علیه‌السلام کافی بود. [۲۳۴].

صفحه ۱۲۷] اهمیت و فضیلت مباحله تا آنجاست که امام علی علیه‌السلام در احتجاج با ابوبکر به عنوان یکی از مهم‌ترین فضایل خود از آن یاد می‌کند. [۲۳۵] امام رضا علیه‌السلام نیز در برابر مأمون آنجا که از حضرت می‌خواهد تا بزرگترین فضیلتی را که در

قرآن برای علی علیه‌السلام آورده شده است، مطرح کند، آیه‌ی مباحثه را قرائت می‌کند. [۲۳۶]. [صفحه ۱۲۸]

حدیث ثقلین

این حدیث از احادیث متواتر و مورد اتفاق محدثان شیعه و سنی است [۲۳۷] و آن را ۳۴ نفر از اصحاب پیامبر به طرق گوناگون روایت کرده‌اند. [۲۳۸] مرحوم میر حامد حسین هندی در کتاب عظیم خود «عبارات الانوار»، بخشی را در مورد اسناد و دلالت این حدیث شریف اختصاص داده که در ۶ مجلد به چاپ رسیده است. وی این حدیث را از ۱۸۷ نفر از علمای بزرگ اهل سنت که آن را در کتاب‌های خود آورده‌اند نقل می‌کند. [۲۳۹] اخیراً نیز در «دارالتقریب بین المذاهب الاسلامیه» زیر نظر مفتی اعظم مصر و دانشگاه الانزهر، رساله‌ای درباره‌ی این حدیث و صحت سند آن منتشر شده است و بر خلاف تصور برخی، در هیچ یک از کتاب‌های معتبر اهل سنت کلمه‌ی «سنتی» وجود ندارد. [صفحه ۱۲۹] ابن حجر می‌گوید: پیامبر همواره در جاهای مختلف، نظر مردم را به همبستگی کتاب و عترت جلب می‌نمود. چه در روز «عرفه» و «غدیر» و چه پس از بازگشت از طائف و چه حتی در بستر بیماری در آخرین روزهای حیات مبارکش. [۲۴۰]. حاکم در مستدرک خود نقل می‌کند که پیامبر در روزهای آخر عمرش با حالت تب و بیماری به مسجد آمد و ضمن ایراد خطبه و هشدارهایی، یک بار دیگر حدیث ثقلین را تکرار فرمود. «انی تارک فیکم الثقلین احدهما اکبر من الآخر. کتاب الله و عترتی اهل بیتی، فانظروا کیف تخلفونی فیهما، فانهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض». [۲۴۱]. [صفحه ۱۳۰]

سد ابواب

حدیث «سد ابواب الابه» از احادیث متواتر دیگری است که در فضیلت علی علیه‌السلام است و در همان سال اول هجرت تحقق یافت و تمامی سیره نویسان داستان آن را این گونه نوشته‌اند که. پس از هجرت به مدینه و ساختن مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله و اصحاب، خانه‌های خود را در اطراف آن ساختند و هر کدام از خانه‌ها دری به مسجد داشت که از همان درها وارد مسجد می‌شدند. روزی جبریل بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد و گفت: خدایت امر کرده همگان باید درهای خصوصی به سوی مسجد را ببندند، مگر علی علیه‌السلام و فاطمه علیها‌السلام. سبط الجوزی می‌نویسد: «این عمل سر و صدایی در میان برخی پدید آورد و گمان کردند این استثنا از جنبه‌ی عاطفی است. رسول خدا صلی الله علیه و آله همه را گرد آورد. آن گاه برای روشن شدن [صفحه ۱۳۱] اذهان خطبه‌ای ایراد نموده و فرمود: من از جانب خود هرگز دستور بازماندن و بسته شدن دری را نداده‌ام، بلکه این امری بود از جانب خدا و من هم از آن پیروی کردم». [۲۴۲]. این حدیث آن چنان پر اهمیت است که عمار در مسجد پیامبر با بهره جستن از آن بر ابوبکر احتجاج کرد. او سه فضیلت از فضایل علی را برشمرد که نخستین آن همان داستان سد ابواب بود و آن دو دیگر، یکی همسری زهرا و دیگری گفته‌ی رسول «انا مدینه العلم و علی بابها فمن اراد الحکمه فلیأت من بابها». [۲۴۳]. [صفحه ۱۳۲]

علی در روایات اهل سنت

مرادم دیگر فضایل علی علیه‌السلام است از داستان یوم الانذار «هذا اخی و وصیی و خلیفتی فیکم» [۲۴۴] گرفته تا جنگ احزاب «ضربه علی یوم الخندق افضل من عبادة الثقلین» [۲۴۵] و خبیر «لا عطین الرایة غدا رجلا یحبه الله و رسوله و یحب الله و رسوله کرارا غیر فرار» [۲۴۶] تا قرائت سوره‌ی براءت «لا- ینبغی لاحد ان یبلغ هذا الامر رجل من اهلی» [۲۴۷] و آیات ولایت (انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکاة و هم راکعون)، [۲۴۸] تطهیر (انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل

البيت و يطهرکم تطهیرا)، [۲۴۹]. [صفحه ۱۳۳] تبلیغ (یا ایها الرسول بلغ ما انزل علیک من ربک) [۲۵۰] و... تا احادیث سفینه «الا ان مثل اهل بیته کمثل سفینه نوح من رکبها نجی و من تخلف عنها غرق»، [۲۵۱] مؤاخاة، [۲۵۲] وصیت، لافتی الا علی، کساء، طیر مشوی، تزویج علی، رد الشمس، اثنی عشر خلیفه و... به ناچار از توضیح این همه می گذرم که توضیح هر یک و ارایه‌ی مصادر و منابع آن‌ها نوشته‌ی مستقلی می طلبد. از این رو تنها به فهرست برخی از آیات و احادیثی که در شأن و فضایل علی علیه السلام تنها در کتب اهل سنت آمده، می پردازم چون نقل همه‌ی آن‌ها [۲۵۳] خارج از مقصود این نوشته است. ۱. آیه‌ی ولایت (انما ولیکم الله و رسوله والذین امنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکاة و هم راکعون) (مائده، ۵۵) ۲. آیه‌ی تبلیغ (یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک) (مائده، ۶۷) ۳. آیه‌ی تطهیر (انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و يطهرکم تطهیرا) (احزاب، ۳۳) [صفحه ۱۳۴] ۴. آیه‌ی موده (قل لا اسئلكم علیه اجرا الا الموده فی القربی) (شوری، ۲۳) ۵. آیه‌ی (من یشری نفسه) (و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله) (بقره، ۲۰۷) ۶. آیه‌ی مباهله (قل تعالوا ندع أبنا ونا وبنائکم و نساتنا و نساتکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین) (آل عمران، ۶۱) ۷. آیه‌ی (فتلقى آدم) (فتلقى آدم من ربه کلمات) (بقره، ۳۷) ۸. آیه‌ی (انی جاعل) (انی جاعلک للناس اماما قال و من ذریته) (بقره، ۳۷) ۹. آیه‌ی ود (ان الذین امنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا) (مریم، ۹۶) ۱۰. آیه‌ی هادی (انما انت منذر و لكل قوم هاد) (رعد، ۷) ۱۱. آیه‌ی سؤال (وقفوه هم انهم مسؤولون) (صافات، ۲۴) ۱۲. آیه‌ی (لحن القول) (محمد، ۳۰) ۱۳. آیه‌ی مسابقه (والسابقون السابقون اولئک المقربون) (واقعه، ۱۰) ۱۴. آیه‌ی (سقایة الحاج) (اجعلتم سقایة الحاج و عمارة المسجد الحرام... ان الله عند اجر عظیم) (توبه، ۱۹) [صفحه ۱۳۵] ۱۵. آیه‌ی مناجاة (یا ایها الذین آمنوا اذا ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی نجویکم صدقة ذلك خیر لکم و اطهر) (مجادله، ۱۲) ۱۶. آیه‌ی (علی ماذا بعث الانبیا) (و اسأل من ارسلنا من قبلك من رسلنا) (زخرف، ۴۵) ۱۷. آیه‌ی (اذن واعیة) (و تعیها اذن واعیة) (الحاقه، ۱۲) ۱۸. آیه‌ی صدق (والذی جاء بالصدق و صدق به) (زمر، ۳۳) ۱۹. آیه‌ی نصر (هو الذی أیدک بنصره و بالمؤمنین) (انفال، ۶۲) ۲۰. آیه‌ی (من اتبعک) (یا ایها النبی حسبک الله و من اتبعک) (انفال، ۶۴) ۲۱. آیه‌ی محبت (فسوف یأتی الله بقوم یحبهم و یحبونه) (مائده، ۵۴) ۲۲. آیه‌ی صدیقون (والذین آمنوا بالله و رسله اولئک هم الصدیقون) (حدید، ۱۹) ۲۳. آیه‌ی (الذین ینفقون) (والذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار سرا و علانیة) (بقره، ۲۷۴) ۲۴. آیه‌ی (الصلاة علی النبی صلی الله علیه و آله) (ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین امنوا صلوا علیه و...) (احزاب، ۵۶) [صفحه ۱۳۶] ۲۵. آیه‌ی (مرج البحرین) (مرج البحرین یلتقیان) (الرحمن، ۱۹) ۲۶. آیه‌ی (علم الکتاب) (و من عنده علم الکتاب) (رعد، ۴۳) ۲۷. آیه‌ی (یوم لا یخزی) (یوم لا یخزی الله النبی والذین آمنوا معه) (تحریم، ۸) ۲۸. آیه‌ی (خیر البریه) (ان الذین امنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه) (بینه، ۷) ۲۹. آیه‌ی (هو الذی خلق) (و هو الذی خلق من الماء بشرا فجعله نسبا و صهرا) (فرقان، ۵۴) ۳۰. آیه‌ی (الصادقین و الراکعین) (کونوا مع الصادقین) (توبه، ۱۱۹)، (و راکعوا مع الراکعین) (بقره، ۴۳) ۳۱. آیه‌ی (اخوانا علی سرر) (اخوانا علی سرر متقابلین) (حجر، ۴۷) ۳۲. آیه‌ی میثاق (و اذ أخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم و اشهدهم علی انفسهم) (اعراف، ۱۷۲) ۳۳. آیه‌ی (صالح المؤمنین) (و صالح المؤمنین) (تحریم، ۴) ۳۴. آیه‌ی اکمال (الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی) (مائده، ۵) ۳۵. آیه‌ی نجم (والنجم اذا هوی) (نجم، ۱) [صفحه ۱۳۷] ۳۶. آیه‌ی (افمن کان مؤمنا) (افمن کان مؤمنا کمن کان فاسقا لا یتستون) (سجده، ۱۸) ۳۷. آیه‌ی شاهد (افمن کان علی بینة من ربه و یتلوه شاهد منه) (هود، ۱۷) ۳۸. آیه‌ی (الاستواء علی السوق) (فاستوا علی سوقه) (فتح، ۲۹) ۳۹. آیه‌ی (یسقی بماء واحد) (یسقی بماء واحد) (رعد، ۴) ۴۰. آیه‌ی (من المؤمنین الرجال) (من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه) (احزاب، ۲۳) ۴۱. آیه‌ی (ثم اورثنا الکتاب) (ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا) (فاطر، ۳۲) ۴۲. آیه‌ی اتباع (انا و من اتبعنی) (یوسف، ۱۰۸) ۴۳. آیه‌ی (من العالم) (أفمن یعلم ان ما انزل الیک من ربک الحق) (رعد، ۱۹) ۴۴. آیه‌ی (احسب الناس) (الم. احسب الناس ان یترکوا یقولوا آمنا و هم لا یفتنون) (عنکبوت، ۲) ۴۵. آیه‌ی (شاقه النبی صلی الله علیه و آله) (و شاقوا الرسول من بعد ما تبین لهم

حدیث (لکل نبی وصی و وارث) «قال النبی صلی الله علیه و آله لک نبی وصی، و وارث ان وصیی و وارثی علی بن ابی طالب» ۶. حدیث (قراءة سورة براءة) «ان رسول الله صلی الله علیه و آله بعث براءة مع ابی بکر الی اهل مکة... ولكن جبرائیل جاءنی و قال: لا یؤدی عنک الا انت او رجل منک» ۷. حدیث مناجاة «ان فی کتاب الله آیه ما عمل بها احد قبلی و لا یعمل بها احد بعدی و هی (یا ایها الذین امنوا اذا ناجیتم الرسول) و بی خفف الله تعالی عن هذه الامة فلم تنزل فی احد من بعدی» ۸. حدیث مباہله «انه لما اراد المباہله لنصاری نجران احتضن الحسین و اخذ بيد الحسن و فاطمة تمشی خلفه و علی یمشی خلفها و هو یقول لهم. اذا دعوت فامنوا» [صفحه ۱۴۳] ۹. حدیث منزله «قال النبی... اما ترضی ان اکون منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی» ۱۰. حدیث (انی دافع الرایة غدا) «انی دافع الرایة غدا الی رجل یحبه الله و رسوله کرار غیر فرار لا یرجع حتی یفتح الله له» ۱۱. حدیث (برز الایمان) «لما برز علی الی عمرو بن عبدود فی غزوة الخندق و قد عجز عنه المسلمون قال النبی: برز الایمان کله الی الشریک کله» ۱۲. حدیث (سد الابواب الی بابہ) «ان النبی امر بسد الابواب الی باب علی...» ۱۳. حدیث مؤاخاة «... فقال صلی الله علیه و آله انما ترکتک لنفسی انت اخی و انا اخوک فان ذکر احد فقل: انا عبدالله و اخو رسوله لا یدعیها بعدک الا کذاب» ۱۴. حدیث (ان علیا منی) «ان علیا منی و انا منه و هو ولی کل مؤمن بعدی، لا- یؤدی عنی الا انا او علی» ۱۵. حدیث (ان فیکم مثلاً من عیسی) «ان فیکم مثلاً من عیسی، ابغضه الیهود حتی اتهموا امه، و احبه النصاری حتی انزلوه المنزل الذی لیس باهل» ۱۶. حدیث (لا یحبک الا مؤمن) «ان النبی قال: لا یحبک الا مؤمن و لا یبغضک الا منافق» ۱۷. حدیث (خاصف النعل) «ان رسول الله قال: ان منکم من یقاتل علی تاویل القرآن کما قاتلت علی تنزیله... ولكنه [صفحه ۱۴۴] خاصف النعل و کان علی یخصف نعل رسول الله صلی الله علیه و آله فی الحجره عند فاطمة» ۱۸. حدیث طائر «کان عند النبی صلی الله علیه و آله طائر قد طبخ له، فقال: اللهم اتنتی باحب الناس الیک یا کل معی، فجاء علی فاکل معه» ۱۹. حدیث (انا مدینه العلم) «قال رسول الله صلی الله علیه و آله انا مدینه العلم و علی بابها» ۲۰. حدیث ایذاء «ان النبی صلی الله علیه و آله قال: من آذی علیا فقد آذانی ایها الناس من آذی علیا بعث یوم القیامة یهودیا او نصرانیا» ۲۱. حدیث (ترویج علی صلی الله علیه و آله) «ان ابابکر و عمر خطبا الی رسول الله صلی الله علیه و آله فاطمه علیها السلام فقال انها صغیره فخطبها علی فزوجها منه» ۲۲. حدیث (اجلس یا اباتراب) «ان رسول الله صلی الله علیه و آله دخل علی ابنته فاطمة... و یقول: «اجلس یا اباتراب» مرتین» ۲۳. حدیث کساء (نهج الحق، ص ۲۲۸) ۲۴. حدیث (کسر الاصنام و رد الشمس) «ان رسول الله صلی الله علیه و آله حمل علیا حتی کسر الاصنام من فوق الکعبه» «و انه ردت له الشمس بعد ما غابت حیث کان النبی نائماً علی حجره و دعا له بردها لیصلی العصر فردت له» ۲۵. حدیث (الحق مع علی) «عن النبی صلی الله علیه و آله قال: رحم الله علیا اللهم ادر الحق معه حیث دار» «و روی عن الجمهور من [صفحه ۱۴۵] عدة طرق عن عایشة: ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال: الحق مع علی و علی مع الحق لن یفترقا حتی یردا علی الحوض» ۲۶. حدیث ثقلین «خطبنا رسول الله... و انی تارک فیکم الثقلین اولهما کتاب الله فیہ الهدی والنور فخذوا بکتاب الله واستمسکوا به، فحث علی کتاب الله و رغب فیہ ثم قال: و اهل بیتی، اذکرکم الله فی اهل بیتی، اذکرکم الله فی اهل بیتی، اذکرکم الله فی اهل بیتی» ۲۷. حدیث أمان «قال رسول الله صلی الله علیه و آله النجوم امان لاهل السماء فاذا ذهبوا و اهل بیتی امان للارض فاذا ذهب اهل بیت ذهب اهل الارض» ۲۸. حدیث (اثنی عشر خلیفه) «قال النبی صلی الله علیه و آله لا یزال امر الاسلام عزیزا الی اثنی عشر خلیفه کلهم من قریش» ۲۹. حدیث (لافتی الا علی) «ان منادیا من السماء نادى یوم احد: «لا سیف الا ذوالفقار و لا فتی الا علی» (و روی انه نادى به یوم بدر) ۳۰. حدیث (لا یزال علی هدی) «قال رسول الله صلی الله علیه و آله یا عمار ان علیا لا یزال علی هدی یا عمار ان طاعة علی من طاعتی و طاعتی من طاعة الله تعالی» و بسیاری از احادیث دیگر از شمارش خارج است و اگر به این‌ها اضافه کنیم فضایل نفسانی علی علیه السلام را از «علم»، «رجوع صحابه به او»، «اخبار از غیب»، «شجاعت»، «کرامت»، «حسن خلق»، «حلم»، «صبر»، «استجابت دعا»، «عبادت»، «جهاد» و نیز روایاتی که دلالت دارد بر «محبت علی» و این که او «صاحب حوض»، [صفحه ۱۴۶] «لواء»، «صراط» و «اذان» است، به راستی که قابل شمارش نخواهد بود. از این رو ابن عباس به کسی که از فضایل و

مناقب بی کران علی علیه‌السلام در شگفت بود و مدعی شمارش سه هزار فضیلت برای علی علیه‌السلام بود، گفت: سی هزار به حقیقت نزدیک‌تر است [۲۵۴] و عمر همواره می‌گفت: «لولا- علی لهلك عمر» [۲۵۵] و «ان علیا کما ذکرت و فوق ما وصفتم». [۲۵۶]. به هر حال «در خانه اگر کس است یک حرف بس است» [۲۵۷] چه رسد به یک دنیا حرف. (ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب او القی السمع و هو شهید). [۲۵۸]. [صفحه ۱۴۷]

چلچراغ

مقصود این است که شاید بتواند چهل یاور برای علی علیه‌السلام فراهم کند، چون از علی علیه‌السلام شنیده بود که اگر چهل یاور داشتم در خانه نمی‌نشستم و حقم را می‌گرفتم [۲۵۹]. و ملاک قیام نیز همین وجود ناصر است. «لولا حضور الحاضر و قیام الحجة بوجود الناصر...» [۲۶۰]. آن جا که یارانی هستند باید قیام کرد و به پا خاست و آن جا که نیستند باید صبر کرد و آنان را ساخت و منتظر فرصت مناسب نشست. از همین رو رسول صلی الله علیه و آله به علی علیه‌السلام وصیت کرده بود که: «اگر یارانی یافتی بجنگ و گرنه بیعت کن و جان خود را حفظ کن». [۲۶۱] و در حقیقت با ساختن یارانی، مترصد فرصت باش. [صفحه ۱۴۸] همین جا این را بگویم که اگر علی علیه‌السلام بیعت کرد، دو هدف عمده را تعقیب می‌نمود. یکی حفظ جان خودش به عنوان ولی الله حجت خدا (که قبلا به آن اشاره شد) [۲۶۲] و دیگری، حفظ وحدت مسلمانان و اساس اسلام. در این باره خودش می‌گوید: قسم به خدا! اگر نمی‌ترسیدم که شکاف عمیق میان مسلمانان ایجاد شود و کفر بازگشت کند و دین ضایع شود، من غیر از این عمل می‌کردم. [۲۶۳]. و نیز می‌گوید: خوب می‌دانید که من از همه کس به خلافت شایسته‌ترم و به خدا سوگند تا هنگامی که اوضاع مسلمانان به راه باشد و در هم نریزد و غیر از من به دیگری ستم نشود هم چنان ساکت خواهم بود. [۲۶۴]. در کلام دیگری نیز تصریح می‌کند به این که: اگر از حقم دست کشیدم به خاطر خوف از ارتداد و بازگشت مردم از دینشان بود [۲۶۵] و کسی که دستی در تاریخ اسلام داشته باشد، می‌داند که تنها صبر علی علیه‌السلام آن هم با تیغی در چشم و استخوانی در گلو، بود که توانست اسلام را حفظ کند؛ [۲۶۶] زیرا بنای منافقان این بود که به هر قیمتی [صفحه ۱۴۹] به ریاست برسند، دیگر مهم نبود که بر جماعتی مسلم یا کافر، و در این راه با هم، پیمان بسته بودند و از هیچ کاری، و به راستی از هیچ کاری دریغ نداشتند. از قتل و ترور و ضرب و شتم گرفته تا ادعای ارتداد و بازگشت به جاهلیت. آن چه مهم بود ریاست بود و بیرون بردن خلافت از نسل رسول و بیت وحی. با صبر و نرمش بزرگ علی علیه‌السلام، ریاست دینی را که سهل‌تر بود برگزیدند و هر جا که آن را مخالف با اهداف و هوس‌های خود یافتند، به بهانه‌ی اجتهاد در برابر آن می‌ایستادند. و این صبر علی علیه‌السلام چه قدر بزرگ و با شکوه است، صبر با تیغی نه در پا، که در چشم و استخوانی فرورفته در حلق، که با نبود یاور و نبود تحمل در توده و در مقابل نفاق ریشه‌دار و بانندی مسلح و خطرناک، برای حفظ رسالت چاره‌ای جز دست کشیدن ظاهری از خلافت نیست؛ زیرا گره‌های کوررانه با دندان که با حلم می‌توان باز کرد و درهای بسته را نه با مشت که با کلیدش می‌توان گشود. باید صبر کرد و حلیم بود و یار ساخت و به انتظار روز موعود نشست گرچه بیست و پنج سال به طول انجامد. [صفحه ۱۵۰]

حصن

مرادم همان حفظ جان علی علیه‌السلام و دفاع بی‌امان زهرا علیها‌السلام از او است. پس از آن که سران کودتا، علی علیه‌السلام را به بیعت فراخواندند، او خودداری کرد [۲۶۷] و فرمود: «سبحان الله! چه زود به رسول خدا دروغ بستید. ابوبکر و اطرافیانش خوب می‌دانند که خدا و رسولش غیر از من کسی را به جانشینی برنگزیدند و این عنوان تنها زینده‌ی من است». [۲۶۸] ابوبکر به اشارت عمر، [۲۶۹] فرمان هجوم به خانه‌ی زهرا علیها‌السلام- این آخرین سنگر ولایت- را داد و به عمر گفت. با جماعتی به خانه زهرا

علیه‌السلام برو و همه را برای [صفحه ۱۵۱] بیعت به این جا بخوان و چنان چه علی علیه‌السلام سر باز زد با او بجنگ [۲۷۰] و به زور و شدت هر چه تمام، نزد من بیاورش. [۲۷۱]. عمر که مدتها در انتظار چنین روزی بود و بدون کشته شدن علی علیه‌السلام کار را تمام شده نمی‌دید؛ [۲۷۲] بی درنگ با توده‌ای از آتش [۲۷۳] و جماعتی از منافقان و آزاد شده‌های قریش [۲۷۴] به طرف خانه‌ی فاطمه علیه‌السلام - همان که جبریل و رسول نیز بدون اذان داخل نمی‌شدند - هجوم [۲۷۵] برد و نعره برآورد. به خدا قسم! اگر برای بیعت بیرون نیاید، خانه را با اهلش به آتش خواهم کشید. یکی با تعجب گفت: فاطمه در خانه است! عمر جواب داد: حتی اگر او باشد. [۲۷۶]. زهرا علیه‌السلام تا صدای نعره شنید، با عجله به طرف درب خانه رفته و آن را محکم بست [۲۷۷] و از همان جا [۲۷۸] به دفاع از علی علیه‌السلام برخاست و بر آن جماعت گمراه [۲۷۹]. [صفحه ۱۵۲] برآشفت و عمر را عتاب کرد: آیا از خدا پروا نداری؟ [۲۸۰] وای بر تو! این چه جرأت و جسارتی است که به خدا و رسولش کرده‌ای؟ آیا می‌خواهی نسل رسول را نابود و نور خدا را خاموش کنی؟ [۲۸۱] به راستی آیا می‌خواهی خانه‌ی ما را به آتش بکشی [۲۸۲] و فرزندانم را بسوزانی؟ [۲۸۳]. عمر دوباره نعره برآورد: آری! مگر همان کنید که دیگران کردند. یا اطاعت یا آتش، انتخاب با شما است!! [۲۸۴]. زهرا علیه‌السلام در شگفت از آن همه خباثت و نفاق با چشمی پر اشک ناله برآورد. ای پدر! ای رسول خدا، چه مصیبت‌هایی که از پسر خطاب و پسر ابی‌قحافه به ما نمی‌رسد! [۲۸۵] آن گاه به در تکیه داد و فریاد دادخواهی سر داد. ای مردم شما را به خدا و پدرم سوگند! دست از ما بکشید. آیا کسی نیست که به یاری ما برخیزد. [۲۸۶]. عمر هراسناک از بالا گرفتن احساسات مردم بلافاصله فریاد دادخواهی [صفحه ۱۵۳] زهرا علیه‌السلام را در نعره‌های خود گم کرد و فرمان داد، هیزم بیاورند. در دم بیت وحی در محاصره‌ی آتش درآمد. [۲۸۷] تو گویی هیزم‌ها از قبل گرد آمده بود! زهرا علیه‌السلام بانگ برداشت: ای دشمن خدا، ای دشمن رسول، ای دشمن امیرالمؤمنین! [۲۸۸] اما گویا گوش‌ها کردند و چشمان کور و دل‌ها سنگ. صدای زهرا علیه‌السلام در سوزش هیزم‌ها و لهیب شراره‌ها گم شد. درب خانه در آتش کینه‌های سرشار می‌سوخت، و نزدیک بود خانه در هجوم شعله‌ها پنهان شود. دود غلیظی تمامی خانه را فراگرفت. [۲۸۹] عمر به درب نیم سوخته لگدی زد [۲۹۰] و زهرا را که سرپوش مناسبی نداشت، [۲۹۱] بین در و دیوار قرار داد [۲۹۲]. ناله‌ای آن چنان جانسوز به آسمان برخاست که عرشیان را به ضجه درآورد. یا ابتاه یا رسول‌الله! بنگر که با دخت محبوب تو چه می‌کنند!! آه ای فضا! مرا دریاب که به خدا سوگند فرزندی که در شکم داشتم کشته شد. [۲۹۳]. صحنه آن قدر درد آور و جانکاه بود که عده‌ای از مهاجمان با همه‌ی بی‌شرمی و سنگدلی‌شان، بیش از این طاقت نیاوردند و از همان جا بازگشتند. [۲۹۴] اما عمر و قنفذ [صفحه ۱۵۴] با تنی چند ماندند و به طرف علی علیه‌السلام هجوم بردند. [۲۹۵] زهرا علیه‌السلام با تمام توانش باز فریاد برآورد. ای پدر! ای رسول خدا! چه مصیبت‌هایی که از پسر خطاب. پسر ابی‌قحافه نکشیدیم. [۲۹۶] و با این که درد، توانش را برده و رمقش را گرفته بود، باز هم از پا ننشست، چون خوب می‌دانست اگر به علی علیه‌السلام دست بیابند تا خونش را نریزند آرام نمی‌نشینند و برای ریاست دو روزه‌ی دنیا از هیچ اقدامی دریغ ندارند. هنوز چند قدمی بر نداشته بود که ناگهان تازیانه‌ای فرارفت و فرو آمد و بر سینه‌ی آسمان خطی از خون کشید، و پنجه‌ای، پنجه‌ی آفتاب را به سیاهی کشاند و زمین را گلگون کرد. [۲۹۷]. دو گوشواره‌ای افتاده و یک میخ، بر آن چه گفتیم شاهدند. [۲۹۸] برخی از اصحاب اکنون راز بوسه‌های هماره‌ی رسول را بر سینه و صورت زهرا علیه‌السلام یافتند. [۲۹۹]. علی علیه‌السلام تا حال زهرا علیه‌السلام را این گونه دید، برق غیرت در چشم‌های خشمناکش [صفحه ۱۵۵] درخشید و چونان شیر غریب و خندق‌وار حمله برد. عمر را بلند کرد، بر زمین کوبید و بینی‌اش را به خاک مالید و بر سینه‌اش نشست و خواست کار را تمام کند که به یاد عهدش با رسول و سفارش او به صبر و بردباری افتاد و فرمود: ای زاده‌ی صهاک! قسم به خدایی که محمد صلی الله علیه و آله را به پیامبری گرامی داشت، اگر مأمور به صبر و سکوت نبودم، می‌فهماندم که تو را توان این جسارت‌ها و جرأت این بی‌حرمتی‌ها نیست. [۳۰۰] عمر زیر پنجه‌های مرد خیبر و خندق دست و پا می‌زد، التماس می‌کرد و کمک می‌طلبید. جماعتی به کمکش شتافتند [۳۰۱] و او را رهانیدند و علی -

این غیرت حق - را که به گفته‌ی سلمان می‌توانست با نیم‌نگاهی زمین و زمان را در هم پیچید و هستی‌شان را بگیرد، [۳۰۲] به محاصره درآوردند و ریسمان به گردنش انداخته و با شدت هر چه بیشتر می‌کشیدند. [۳۰۳]. زهرا علیهاالسلام گرچه درد، رمقش را برده و از پایش انداخته، اما او آموزگار شهادت بود، و خود به ما آموخته بود که حیات آدمی در گرو انتخاب اوست و چه انتخابی بالاتر از کشته شدن در راه ولایت؟ [صفحه ۱۵۶] پس باید همین نیم رمق را هم در پای علی ریخت و تمامی هستی خود را با خدا یک جا معامله کرد. این بود که بی‌درنگ خود را با همه جراحات و نقاهت از جا کند و بین علی و آن‌ها حائل کرد [۳۰۴].

که: به خدا قسم! نمی‌گذارم علی را ببرید. ای وای بر شما! چه زود به خدا و رسولش خیانت کردید. این است معنای محبت به اهل بیت رسول و عمل به آن همه سفارش‌های او؟! [۳۰۵]. به خدا قسم ای زاده‌ی خطاب! اگر بیم این نداشتم که بی‌گناهان گرفتار بلا‌ی الهی شوند، نفرین می‌کردم و آن گاه می‌یافتی که نفرین من تحقق می‌پذیرد. [۳۰۶]. هنوز کلامش را به آخر نرسانده بود که بار دیگر ناگهان صفیر تازیانه‌ای، سینه‌ی آسمان را شکافت و با هم بر اندام شقایق خطی از خون کشید. [۳۰۷] عرش لرزید. بچه‌ها، زینین و حسنین، را می‌گویم، نزدیک بود جان دهند. خدایا! فقط تو می‌دانی بر اهل خانه چه گذشت آن گاه که بر جای جای بوسه‌های رسول خطی از خون نشست، که هیچ زبانی را توان گفتن و هیچ گوشی را یارای شنیدن نیست. زهرا علیهاالسلام از پا افتاد، آخرین سنگر ولایت برای دقایقی فروریخت. مثنی رجاله، علی علیه‌السلام را کشان کشان به مسجد بردند. هر که می‌دید بر حال علی علیه‌السلام رقت می‌برد. [۳۰۸]. [صفحه ۱۵۷] کوچه‌ها از آدم نماها پر بود [۳۰۹] و همه برای دیدن ریسمان بر گردن خورشید و مظلومیت محض، گردن می‌کشیدند. علی در راه رو به سوی پیامبر کرد و همان گفت که هارون به برادرش موسی در مقابل یهود بنی‌اسرائیل گفت. یابن ام ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی. [۳۱۰]. برادر! این قوم بر من مسلط شدند و نزدیک است مرا بکشند. علی علیه‌السلام را به مسجد بردند. ابوبکر برای ایجاد رعب و هم محافظت از خود، در میان حلقه‌ای از مردان مسلح به سر می‌برد [۳۱۱] و عمر با شمشیر برهنه‌اش در کنار او ایستاده بود. [۳۱۲] علی علیه‌السلام تا چشمش به ابوبکر افتاد، نهبی سخت برآورد. ای ابوبکر! چه زود کینه‌ات را بر اهل بیت رسول آشکار کردی؟ اصلاً به چه حقی مردم را به بیعت با خود وادار ساختی؟ مگر همین تو نبودی که در غدیر به امر رسول با من بیعت کردی؟ گویا همین دیروز بود. [۳۱۳] به خدا قسم! اگر شمشیر در دستم بود [صفحه ۱۵۸] می‌دانستید که شما را توان این جسارت‌ها نیست و به خدا قسم! اگر چهل یاور داشتم، شما را متفرق می‌کردم. خدا لعنت کند آن جماعتی را که با من بیعت نمودند و آن گاه تنه‌ایم گذارند. [۳۱۴]. عمر فریاد برآورد از این سخنان بی‌اساس دست بردار! [۳۱۵] و به شمشیر برهنه‌اش تکیه داد و نعره زد. بیعت کن. علی علیه‌السلام فرمود: اگر نکنم؟ تو را خواهیم کشت! علی فرمود: در این صورت بنده‌ی خدا و برادر رسول را کشته‌اید. گفت: بنده‌ی خدا آری، اما برادر رسول را نه!! [۳۱۶] علی علیه‌السلام تا سه بار اقرار گرفت. [۳۱۷] عمر گفت تاییعت نکنی، رهایت نخواهیم کرد. [۳۱۸] علی علیه‌السلام فرمود: ای عمر از پستان خلافت نیک بدوش که سهمی از آن هم از آن خود تو و امروز امارت ابوبکر را محکم کن تا فردا به خودت پس دهد. [۳۱۹] آن گاه ادامه داد و با قاطعیت و صلابت فرمود. به خدا سوگند! اگر با شما غاصبان بیعت کنم. [۳۲۰]. [صفحه ۱۵۹] علی علیه‌السلام در تمامی مدت نگاهش را به در دوخته بود و کلامش را طول می‌داد، گویا منتظر است تا شاید فرشته‌ی نجاتش زهرا علیهاالسلام، در رسد و او را از چنگال آنان برهاند. زهرای زخمی، زهرای خسته و تن به تاول نشسته، همین که از فریاد بچه‌ها و اشک‌های زینب و ام‌کلثوم که به صورتش می‌ریخت برای لحظه‌ای به هوش آمد، بلافاصله پرسید: «این علی؟» فضا! علی کجاست و تا شنید که او را مسجد برده‌اند، تاب نیاورد. گرچه توان ایستادنش نبود اما علی را هم نمی‌توانست در چنگال دشمن تنها بگذارد. بی‌درنگ به طرف مسجد شتافت. نمی‌دانم کدام توان او را این گونه بر پا نگه داشته بود؟ همه‌ی فکرش علی علیه‌السلام بود، دردش هم درد خودش نبود، درد علی علیه‌السلام بود. او خوب می‌دانست که اگر دیر برسد چه بسا دیگر هرگز امامش، علی علیه‌السلام را نبیند. [۳۲۱] در راه نمی‌دانم چند بار، اما بارها از سردرد نشست! فضا و زنان بنی‌هاشم [۳۲۲]. اطرافش را گرفته بودند. ناگهان تمامی نگاه‌ها به در

دوخته شد. هان، زهرا علیهاالسلام آمد و چه به موقع. با پیراهن رسول صلی الله علیه و آله بر سر، و دست حسنین در دست، [۳۲۳] اما با بالی شکسته و چشمی پر اشک. چندین بار صیحه زد، درد توانش را برده بود و گریه امانش نمی‌داد. دیده‌ها به اشک نشست. صدای حق‌گریه، مسجد را [صفحه ۱۶۰] برداشت. همه بر معصومیت زهرا علیهاالسلام و مظلومیت علی علیه‌السلام می‌گریستند. در و دیوار هم می‌گریست. ناگهان طنینی خدایی در فضای مسجد پیچید، گویا پیامبر است که سخن می‌گوید: «خلوا ان ابن عمی فوالذی بعث محمدا بالحق لئن لم تخلوا عنه لانشرن شعری و لاضعن قمیص رسول الله علی رأسی و لاصرخن الی الله تبارک و تعالی فما ناقة صالح باکره علی الله منی و لا الفصیل باکره علی الله من ولدی». [۳۲۴]. «رها کنید پسرعمویم را، قسم به خدایی که محمد را به حق فرستاد اگر دست از وی بردارید سر خود برهنه کرده و پیراهن رسول خدا را بر سر افکنده و در برابر خدا فریاد برخوهم آورد و همه‌تان را نفرین می‌کنم. به خدا نه من از شتر صالح کم ارج‌ترم و نه کودکانم از بچه‌ی او کم قدرتر». آن‌گاه دست حسن علیه‌السلام و حسین علیه‌السلام را گرفته، به طرف قبر رسول صلی الله علیه و آله رفت تا این قوم پیمان شکن را نفرین کند. علی علیه‌السلام که در محاصره‌ی شمشیرها بود به سلمان گفت فاطمه را دریاب. گویی دو طرف مدینه را می‌نگرم که به لرزه درآمده است. به خدا قسم! اگر فاطمه علیهاالسلام سر خود برهنه کند و گریبان چاک دهد و در کنار قبر رسول علیهماالسلام نفرین و ناله کند، دیگر مهلتی برای مردم باقی نمی‌ماند و زمین همه‌ی آنان را در کام خود فرومی‌برد. سلمان سراسیمه خود را به زهرا علیهاالسلام رساند و گفت: ای دختر محمد صلی الله علیه و آله! خداوند پدرت را مایه‌ی رحمت جهانیان قرار داده است. از این مردم درگذر و [صفحه ۱۶۱] نفرین مکن. [۳۲۵]. زهرا علیهاالسلام فرمود: «یا سلمان! یزیدون قتل علی و ما علی صبر فدعنی حتی اتی قبر ابی فانشرن شعری، و اشق جیبی و اصیح الی ربی». [۳۲۶]. «سلمان! چه جای صبر است؟! الان است که علی را بکشند! مرا رها کن تا کنار قبر پدرم روم و سر برهنه کرده و گریبان چاک دهم و به درگاه خدا نفرین کنم». دل شوره‌ای همه را گرفت. هنوز هم صدای گریه از هر طرف به گوش می‌رسید. دل‌ها کمی به نرمی گرایید، عاطفه‌هایی جوانه زد، احساساتی سرکشید، می‌رفت که جرقه‌ای احساسات متراکم را به انقلابی بکشاند و هستی منافقان را بسوزاند. ناگهان یکی فریاد زد: «ما ترید الی هذا؟» [۳۲۷] ای ابوبکر، چه قصدی داری؟ آیا می‌خواهی عذاب نازل شود؟ ابوبکر زود دریافت که الان است که گردبادی برخیزد و طومارشان را درهم پیچد این بود که فوراً از در سازش درآمد و تخفیف داد و موقتا از علی علیه‌السلام درگذشت و او را رها کرد، که جزاین چاره‌ای نداشت. زهرا علیهاالسلام نگاهی به شوی مظلوم خود کرد. کودکانش را در آغوش پدر انداختند. مرد خیر و خندق ریسمان را از گردن خود درآورد و نگاهی پر معنی به آن [صفحه ۱۶۲] جماعت مفلوک انداخت. آن‌گاه به سوی حصن حصین ولایت، و یگانه منجی و فدایی خود رفت. زهرا علیهاالسلام نگاهش را به او انداخت و آهی بلند بر این همه غربت و مظلومیت کشید و در حالی که از صبر او در شگفت بود، گفت: «روحی لروحک الفدا و نفسی لنفسک الوفاء، یا اباالحسن ان کنت فی خیر کنت معک و ان کنت فی شر کنت معک». [۳۲۸]. علی جان ای امام! جانم فدایت و سپر بلایت. ای اباالحسن! همواره با توام، چه در خوشی‌ها و چه در سختی‌ها. آن‌گاه دست علی علیه‌السلام را گرفت و او را آرام به خانه برد. [۳۲۹]. «السلام علیها یوم ولدت و یوم استشهدت و یوم تبعث حیا». [صفحه ۱۶۳]

فدک

فدک [۳۳۰]. مقصود افشاگری‌های زهرا علیهاالسلام علیه ابوبکر در مسجد و در حضور مهاجران و [صفحه ۱۶۴] انصار است. اگر چه آن را «فدک» نامیدم. اما در این خطبه، فدک بهانه‌ای بیش نیست. همین است که در سراسر خطبه نامی از آن نیست و تمامیش در محکومیت و رسوایی خلفا، عظمت و رنج‌های رسول صلی الله علیه و آله، وصایت و فضایل علی علیه‌السلام، تکریم تحریک انصار و آگاهی و هشدار مردم است. بحث زهرا علیهاالسلام، بحث زمین نبود، که با توجه به پاسخ موسی بن جعفر علیه‌السلام به

مهدی عباسی، خلافت و وصایت رسول بود. [۳۳۱]. فدک؛ سند مظلومیت زهرا علیها السلام و اهل بیت و رسوایی و ننگ خلفا است. این خطبه معجزه‌ای باقی و نشانی جاوید از علم بی‌کران زهرا علیها السلام، و نمونه‌ای گویا و بی‌همتا از هشجاری و بیداری او است. فدک؛ ادعا نامه‌ای علیه همه‌ی نفاق‌ها و سیاسی‌ها و سستی‌ها و غفلت‌ها است. فدک؛ رمز قیام تاریخی شیعه است. فدک؛ درخشش نور در روز سیاهی زمین است. فدک؛ نگاهی بلند از قله‌ای ناپیدا است، آن چنان که حیات این سال‌ها، هنوز هم وام‌دار آن نگاه بلند است. فدک؛ بارش ابری سترگ از ستیغی ستر است. تو گویی سبزی این سال‌ها هنوز هم [صفحه ۱۶۵] تتمه‌ی آن جویبار بلند است. فدک؛ فریاد العطش از لب‌هایی تشنه و گلویی خسته و پایی به تاول نشسته است. فدک؛ رهایی از قناعت انجمادها و پس‌کوچه‌های حقیر خلافت‌ها است. فدک؛ آذرخش فریادی است هم پای ضربت خندق. فدک؛ پیام آور ستیز و عصیان علیه تمامی تباهی‌ها و کژی‌ها است. فدک؛ پیام آور بیداری و سرشاری است. فدک؛ راز گل یاس است، فوران سبزا است، ابی زلال است. فدک؛ راز چشمه‌ی سرخ کربلا است. فدک؛ راز ایستادگی نخل است. فدک؛ ادعایی به وسعت همه‌ی زمین و همه‌ی اعصار است. فدک؛ رمز طهارت چشمه‌ی غدیر است. چشمه‌ای که می‌رفت تا در پس هجوم‌های خشن و پلشتی‌های سرشار، مدفون شود. فدک؛ نه حرف، که پاره‌های جگر سوخته بر مظلومیتی غریب است که بی‌محابا بر زمین ریخته می‌شود. فدک؛ تبارنامه‌ی قبیله‌ای است که حرف‌شان را با خون امضا کردند. مستانه در راه ولایت از همه چیز خود گذشتند و دامن‌کشان در راه این حق عظیم، سر باختند. بر سر قرارها و میثاق‌های الهی مردانه ایستادند و رضا و رضوان خدا را بر همه چیز ترجیح دادند. زهرا علیها السلام به بهانه‌ی غضب فدک (همان که رسول صلی الله علیه و آله برای تألیف قلوب و گرایش به علی علیه السلام، در اختیار بیت عترت قرار داده بود تا مرد میدان و محراب، عدالت و شمشیر، بتواند با آن کینه‌ها را پاک و دل‌ها را شاد گرداند؛ چون هیچ خانه‌ای از [صفحه ۱۶۶] قریش نمانده بود مگر آن که علی علیه السلام در راه خدا و رسولش، از آن سری گرفته بود) آن چنان مهیج و کوبنده، و مستدل و مبرهن، و محکم و قاطع، سخن گفت و خلیفه را رسوا، مردم را هشدار و انصار را تحریک کرد و با ناله‌ها و یاد رسول صلی الله علیه و آله از دیده‌ها اشک گرفت که آه از نهادها برآمد و ولوله‌ای در گرفت. جماعتی دست بر قبضه‌ها بردند و خلیفه‌ی بردبار و حلیم!! را واداشت هم چون فرعون در مقابل موسی که پس از گرفته شدن بهانه‌هایش به هوچی‌گری پرداخت، هوچی‌گری کند و هراسان و پریشان، زبان به دشنام گشاید و از بیم قیام مردم، به تهدید و تطمیع روی آورد و سرانجام به ننگ این رسوایی تن دهد. ابوبکر هرگز گمان نمی‌کرد زهرا علیها السلام این گونه از محکومیت آنان و اثبات علی علیه السلام بگوید و این گونه انصار را تحریک کرده و بر سر غیرت آورد. او گمانش این بود که زهرا علیها السلام بر زمین از دست رفته‌اش می‌نالد و این به نفع آنان خواهد بود. زیرا از یک سو، اهل بیت را در برابر مردم قرار داده بود- چون گفته بود فدک مال همه‌ی مسلمانان است- و از سوی دیگر سبب می‌شد به خاطر دفاع از این حق اقتصادی، حق مهم‌تر- غضب ولایت و وصایت رسول صلی الله علیه و آله- تحت الشعاع قرار گیرد و این هر دو به نفع آنان بود. اما غافل از این که، زهرای بیدار و مجاهد در آن فضای اختناق و وحشت از همین فرصت اندک، نهایت استفاده را خواهد برد و در حضور آن جماعت مرعوب و مهاجر و انصار، آن گونه او را محکوم و رسوا می‌کند که گرد زمانه هنوز هم نتوانسته آن را بزدايد و از ننگ رسوایی آن بکاهد. تا آن جا که خلیفه هراسان به حربه‌ی عاجزان- دشنام و تهدید و تطمیع- متوسل می‌شود و سرانجام به شکست تن می‌دهد. اگر بنای اجمال و خوف اطناب نبود، تمامی آن خطبه را به تفصیل می‌آورد و [صفحه ۱۶۷] نشان می‌دادم که چگونه زهرا علیها السلام با نفوذ معنوی، شخصیت بزرگ انسانی، آگاهی سیاسی و شناخت عمیقی که از روح و آرمان‌های اسلام دارد و نیز قدرت منطق و استدلال استوار خویش، با اثبات حقانیت علی علیه السلام، برصحت انتخاباتی که انجام شده است، خط بطلان می‌کشد و ننگ فریب خوردگان را، آشکار می‌سازد. و با برشمردن پیامدهای این شتاب‌زدگی سطحی و غافل‌گیری سیاسی، آنان را از آینده‌ی ناپایدار و تیره‌ی اسلام، بیم می‌دهد. و نشان می‌دهد که باید برای پیروزی- هر چند با امیدی ضعیف- کوشید. باید با نظام حاکم مبارزه کرد. اگر توانست آن را مغلوب سازد و اگر نتوانست، دست

کم محکوم؛ که اگر باطل را نمی‌توان ساقط کرد، می‌توان رسوا ساخت و اگر حق را نمی‌توان استقرار بخشید، می‌توان اثبات کرد، طرح نمود، به زمان شناساند و زنده نگاهداشت. دست کم مردم بدانند آن چه بر سر کار است، ناحق است و ظلم، و آن چه مطرود و شکست خورده و زندانی است، حق است و عدالت. با این حال به اشاره بگویم که برای درک عمیق‌تر و بهره‌ی بیشتر از این خطبه‌ی بلیغ و نورانی و تحلیل آن باید به سه نکته توجه کرد. کلام، مخاطبان و فضای سیاسی. جو حاکم بر مدینه. پیش‌تر از شرایط سیاسی و فضای اختناق پس از فوت رسول صلی الله علیه و آله و توطئه‌های باند نفاق- گرچه بر جمعیتی از مردم پوشیده بود-... سخن گفتیم. اما مخاطبان چهار [۳۳۲] طیف و گروهند: ابوبکر، مهاجران، انصار و توده‌ی مردم. ابوبکر؛ و به همراه باند نفاق و قدرت. مهاجران؛ گروهی از اینان همراه باند نفاق، حسادت و کینه، گروهی حیران و [صفحه ۱۶۸] متأثر از شایعه‌ها و نیرنگ بازی‌ها و برخی ساده‌اندیش. انصار. با سابقه‌ای خوب- به همراه بعضی لغزش‌ها- و از دست دادن برخی از بزرگان خود هم چون سعد بن معاذ- که اگر بود چه بسا سقیفه‌ای نبود- اما اکنون نگران ریاست قریش و شکست‌شان در سقیفه- بنابراین زخمی و آماده‌ی انفجار- و دو دستگی- پس از خطبه‌ی ابوبکر در سقیفه- و رقابت و حسادت و سردمدارانی جاه‌طلب، و البته از همین‌ها جماعتی بی‌خبر- از ماهیت برخی مهاجرین- و متحیر- از فوت رسول صلی الله علیه و آله- و متأثر- از شایعات بی‌اساس و جعل احادیث دروغ- و مرعوب از باند کودتا و قبیله مسلح بنی‌اسلم- و با تمام این‌ها علاقه‌مند به اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله و آماده‌ی روشنگری و انفجار. از همین‌ها چند نفری در سقیفه به حمایت از علی علیه‌السلام برخاستند، اما فریادشان با تزویر کودتاگران و حسادت و دو دستگی بین خودشان در گلو خفه شد. توده مردم؛ متشکل از بقیه‌ی طیف‌ها، اکثریتی بی‌تفاوت، تماشاگر صحنه، مرعوب، متحیر و بدون احساس مسئولیت؛ و جماعتی از همین‌ها قریش و مؤلفه‌ی القلوبند به همراه حسادت و کینه‌های سرشار. زهرا علیهاالسلام، ابوبکر را رسوا و خوار و ذلیل می‌سازد سه گروه دیگر را علاوه بر آگاهی و بینش، مهاجرین را تذکر و توبیخ می‌دهد. انصار را تکریم و تحریک می‌کند و اکثریت بی‌تفاوت و خاموش و مؤلفه‌ی القلوب را تذکر، شکایت و سرزنش، در آخر هشدار می‌دهد و از غضب خدا و رسوایی آخرت برحذر می‌دارد. برای تحلیل این کلام، باید با توجه به مخاطبان و موانع و نیازهای هر یک و شرایط سیاسی، در نحوه‌ی آغاز و پایان خطبه، نوع گزینش واژگان و ارتباط فقرات آن تأمل و دقت شود. [صفحه ۱۶۹] باید اندیشید چرا زهرا علیهاالسلام طلیعه خطبه‌اش را حمد [۳۳۳]. و آن هم بر انعام [۳۳۴]. قرار می‌دهد و از نعمت‌های بی‌پایان الهی و عنایت‌های بی‌دریغ او می‌گوید و از آن چه باعث دوام و افزونی این نعمت‌ها و عنایت‌ها است- شکر- یاد می‌کند. آن هم پس از آن که از قبل با ناله‌های جان‌سوز زهرا علیهاالسلام و یاد رسول صلی الله علیه و آله هم چون ابر باریده بودند و دل‌هاشان به نرمی گراییده بود و از قساوت‌ها فاصله گرفته بودند. آن گاه شهادت بر توحید و رسالت می‌دهد که ادامه توحید رسالت، است. در توحید، از حقیقت آن و مراتبش و قرار دادن ثواب و عقاب بر طاعت و معصیتش می‌گوید. و در رسالت، از عظمت و هدایت رسول صلی الله علیه و آله و گمراهی و ضلالت مردم می‌گوید و با اشاره به جایگاه ابدی و مقام رفیع او بر وی سلام می‌فرستد. [صفحه ۱۷۰] به راستی چرا شهادتین؟ و چرا باین توضیحات؟ او چه هدف و مقصدی را در پی دارد که این گونه آغاز می‌کند و زمینه می‌چیند؟ آن گاه زهرا علیهاالسلام از ثقلین و دو امانت‌گران بهای رسول صلی الله علیه و آله (قرآن و عترت) می‌گوید که ادامه‌ی رسالت، امامت و ولایت است و از مسئولیت خطیر همگان در قبال آن دو، یاد می‌کند. (انتم عباد الله نصب امره و نهیه و حمله دینه و وحیه و...). از عترت، خلافت، امامت، اطاعت و همراهی آنان با قرآن می‌گوید و با اشاره به عهد و پیمان خدا در حمایت از آنها [۳۳۵] و توضیح بیشتر آن را به ادامه‌ی سخن در هنگام گفت و گو از رسول صلی الله علیه و آله و رنج‌های او و او می‌گذارد، چون تمامی مقصود همین است. از کتاب به عنوان پشتوانه‌ی عترت، [۳۳۶] نور هدایت، راهنمای عمل، در برگیرنده‌ی دلایل روشن، و حرام و حلال الهی یاد می‌کند. آن گاه به مواردی از آن چه در کتاب آمده، اشاره می‌کند و از پایه‌ها و بنیان‌های [۳۳۷] اسلام شروع می‌کند؛ از توحید، نماز، زکات و روزه برای رهایی از شرک، کبر، آلودگی و ریا، از حج و عدل،

برای تحکیم و استحکام دین و پیوند و ارتباط دل‌ها، از اطاعت و امامت اهل بیت برای رشته‌ی وفاق و مانع افتراق امت؛ از جهاد، صبر، امر به معروف، صلح و قصاص و... می‌گوید. و در نهایت به تقوا و خشیت و اطاعت امر و نهی پروردگار سفارش می‌کند. [صفحه ۱۷۱] تحلیل این گزینش‌های ایمان صلاۀ... به همراه حکمت‌های آن و ارتباط و پیوند این همه با هم، به همراه این هشدارها و اندازها، ما را به بهره‌های بیشتری می‌رساند. به راستی چرا زهرا علیها السلام از کتاب خدا، این‌ها را برمی‌گزیند و در ابتدا هم از پایه‌های اسلام نام می‌برد و از کلید و راهنمای این همه - ولایت - این گونه یاد می‌کند. مگر چه آفت‌ها و موانعی در این جماعت مرعوب شکل گرفته که برای درمان و علاج آنان باید این گونه گزینش کرد و نسخه پیچید و با توضیحاتی آن‌ها را به هم درآمیخت و در سینه‌های بیمارشان ریخت تا شاید شفا یابند؟ آن گاه خطاب به جمعیت به معرفی خود می‌پردازد «ایها الناس اعلموا انی فاطمة» یعنی همان که قرآن و رسول صلی الله علیه و آله بر عصمت او شهادت داده بودند. تا هم پشتوانه‌ای باشد بر آن چه گفته و آنچه خواهد گفت و هم آنان را به یاد پیمان عقبه ثانی در حمایت از رسول صلی الله علیه و آله و اهل او، [۳۳۸] بیاندازد. از علی علیه السلام به (برادر رسول صلی الله علیه و آله) یاد می‌کند، یعنی همان عنوانی که هنگام بیعت گرفتن از او منکرش بودند؛ زیرا وقتی علی علیه السلام را کشان کشان به مسجد بردند و او را وادار به بیعت کردند و گفتند: رهایت نمی‌کنیم تا بیعت کنی و او را تهدید به قتل کردند، علی علیه السلام گفت. در این صورت بنده‌ی خدا و برادر رسول صلی الله علیه و آله را کشته‌اید. آنان گفتند: بنده خدا را قبول داریم، اما برادر رسول صلی الله علیه و آله را نه. [۳۳۹] از سوئی دیگر خلفا در سقیفه با ادعای نزدیکی به رسول صلی الله علیه و آله در برابر انصار استدلال کرده بودند. اگر چنین است، علی علیه السلام برادر رسول صلی الله علیه و آله است، پس سزاوارتر از دیگران است. خود علی علیه السلام هم در رد خلفا به [صفحه ۱۷۲] همین گونه محاجه می‌کرد و می‌فرمود: «احتجوا بالشجرة و اضاعوا الثمرة». [۳۴۰]. آن گاه از تاریخ سیاه گذشته‌ی آنان و از رسالت نور رسول صلی الله علیه و آله و دستاوردهای عظیم آن می‌گوید تا زمینه‌ای باشد بر طرح وصایت و هشدار باشد بر جدایی از آن. از رسول صلی الله علیه و آله می‌گوید و از دعوت‌ها و مبارزات بی‌امانش با شرک و کفر و نفاق و درهم شکستن بت‌ها و جبهه‌های کفر و پرده‌های نفاق. از مرارت‌ها و رنج‌های رسول صلی الله علیه و آله برای رهایی و نجات این جماعت - با تاریخی پر از سیاهی‌ها و حقارت‌ها - از پرتگاه ضلالت و ذلت و اسارت می‌گوید و به حامی راستین و همراه همیشگی رسول صلی الله علیه و آله و برادر و وصی او، علی علیه السلام اشاره می‌کند که ادامه‌ی رسالت، امامت است. و در این بزنگاه به زمینه‌ای کینه و حسادت از علی علیه السلام پرداخته و از شجاعت و ایثار و پایداری و بزرگی و سخت‌کوشی و خیرخواهی او در راه خدا و نزدیکی و قربش به رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌گوید، تا پرده از راز حسادت حاسدان، و کینه‌ی کینه‌توزان، و نفاق منافقان بردارد. سپس مدعیان امروزی را مرفهین بی‌درد و راحت‌طلبان تن‌آسا، می‌خواند و به تعریض و کنایه و آشکارا می‌گوید: «تربصون بنا الدوائر، تتوکفون الاخبار، تنکصون عند النزال و تفرون من القتال» [۳۴۱]. [صفحه ۱۷۳] سپس توضیح می‌دهد که چگونه با فوت رسول صلی الله علیه و آله اظهار دشمنی و نفاق پنهان آشکار شد - نفاقی که با حضور رسول صلی الله علیه و آله توانایی ابزار آن را نداشتند - و دین‌فروشی رونق یافت و فرصت طلب گمراه و یاوه‌گویی زبون، به سخن درآمد و مدعی شد. و دست شیطان از آستین او درآمد و صدای شیطان از حنجره او به گوش رسید، و شما هم چه ساده در دام فریبش خزیدید، و چه راحت در پی او دویدید، و چه خوش به آواز او رقصیدید، و آن چه از آن شما نبود، بردید و بدعتی بزرگ پدید آوردید. در حالی که هنوز از مرگ رسول صلی الله علیه و آله دو روز نگذشته و سوز و سینه‌ی ما خاموش نگشته بود. آن گاه به توجیه پوسیده و عوام فریب آنان اشاره می‌کند و ترس از فتنه را بی‌اساس و دروغ می‌داند و خبر از افتادن در فتنه‌ای بزرگ‌تر و فرورفتن در آتش جهنم، می‌دهد و بر پشت سر انداختن قرآن و بازگشت به جاهلیت، هشدار می‌دهد و به حکمیت قرآن فرامی‌خواند. و با سؤال و خطاب به مهاجران و مسلمانان، آنان را به تأمل وامی‌دارد و برای یافتن جوابی مناسب به خودشان وامی‌گذارد. سپس بلافاصله به تحقیر و محکومیت ابوبکر می‌پردازد و در انظار همگان با «ابن ابی‌قحافه» از او

یاد می‌کند و پرده از راز نفاق و جهل او برمی‌دارد. تا هم نمونه‌ای از این همه نشان دهد و هم با هجوم به سر کرده‌ی باند نفاق و کودتاگران و شکستن حشمت او، شخصیت و روح تازه‌ای در کالبد آن جماعت مرعوب و خودباخته بدمد. و در این راه با پشتوانه‌ی قرآن، آن چنان از کتاب خدا می‌خواند که گویا محمد صلی الله علیه و آله است که از زبان جبریل می‌خواند. و آن چنان از اعلمیت علی علیه‌السلام می‌گوید که همه از جهل خود شرمند می‌شوند و آن چنان از مظلومیت خود می‌گوید که همه دل‌ها را آتش می‌زند، تا شاید به انصاف آیند و به ظالم بودن [صفحه ۱۷۴] اذعان کنند. و حال باید حکمیت و دادرسی را به قیامت و در محضر رسول صلی الله علیه و آله واگذارد تا با این تذکر شاید آنان را به خود آورد و به تفکر و تأمل و در نتیجه انصاف و اقدام وادارد، و همین کار را هم کرد. اکنون دیگر شاخ سران شکسته و با جماعت مرعوب اتمام حجت شده و از حق علی علیه‌السلام نیز در حد امکان و مناسب، دفاع و یادآوری شده است. حال با جدایی حق از باطل باید به قدرتی مسلح روی آورد که توان درگیری با باند مسلح و قبیله بنی‌اسلم و تهدید و ارباب و شایعه پراکنی خلفا را داشته باشد. قدرتی که امتحانات خود را پس داده و در پیمان عقبه بر دفاع از اهل رسول صلی الله علیه و آله میثاق بسته‌اند و چه کسی غیر از انصار. گرچه اینان در سقیفه به خطا رفتند و از چند تن مهاجر منافق شکست خوردند، اما هنوز زمینه‌های توبه و بازگشت در آنان هست. شاید برخی‌ها را اشتباه گذشته را جبران کنند، زیرا هنوز بودند کسانی که با خلیفه بیعت نکرده و یا در سقیفه از علی علیه‌السلام دم زده بودند. این است که از این پس زهرا علیهاالسلام تمامی هم خود را مصروف به تحریک انصار می‌کند. به آنان رو کرده و با شایستگی هر چه تمام‌تر از آنان یاد می‌کند. آنان را طایفه‌ای نجیب و جوانمرد و حامیان دین و محافظان اسلام می‌خواند و بدین وسیله به تکریم و تحریک و تشجیع آنان می‌پردازد و به ایستادگی در مقابل خلیفه‌ی زورگو می‌خواند و از ارتجاع فوت رسول صلی الله علیه و آله برحذر می‌دارد و با ذکر عظمت مصیبت رسول صلی الله علیه و آله باز همگان را به یاد او می‌اندازد، تا با اشک بر مصیبت فقدان رسول صلی الله علیه و آله باز هم دل‌ها به نرمی گراید و جوانه‌های همت و غیرت آبیاری شود. اکنون دیگر انتهای سخن است و هنگام برداشت محصول و دروی کاشته‌ها [صفحه ۱۷۵] است. باید از این همه سخن و تحریک و اشک ثمر گرفت و آخرین تیر را از چله‌ی بیداری رها کرد تا آنانی که می‌خواهند تا همیشه‌ی تاریخ راه را ببینند و با چشمی باز انتخاب کنند، عذری نداشته باشند. زهرا علیهاالسلام در این آخرین فراز باز هم به تنها امیدش انصار رو می‌آورد، انصاری که با خطبه‌ی ابوبکر در سقیفه دوباره به جاهلیت سابق و دو دستگی روی آوردند، پس از آنکه با هدایت رسول صلی الله علیه و آله متحد شده بودند. از این رو با جد مادری مشترک، آنان را مخاطب قرار می‌دهد و بدین وسیله چاکی که ابوبکر ایجاد کرده بود، رفو می‌کند و دوباره به تحریک و تشجیع آنان می‌پردازد و بر غیرت خفته‌ی آنان می‌نوازد و آنان دارای عده و عده و نفرات و ادوات می‌داند و فریاد استنصار خود را بلند می‌کند و آن‌ها را به یاد بیعتشان می‌اندازد. زهرای بیدار و مجاهد و هشیار و مبارز، تمامی آنچه ابوبکر و همپالگی‌های او در سقیفه و بعد از آن از انصار گرفته و آنان به دو دستگی و اختلاف کشانده بودند از حسادت و رقابت‌شان سود می‌جستند، خنثی می‌کند. وی با یادآوری تاریخ درخشان انصار در دوره‌ی رسول صلی الله علیه و آله و مبارزات و رنج‌های آنان، دو هدف را دنبال می‌کند؛ آنان را به حفظ آن دستاوردها تشویق و ترغیب می‌کند و هم درباره‌ی آینده، تذکر و هشدار می‌دهد. و با فراخوانی انصار به اتحاد و یکپارچگی، از آنان می‌خواهد که در برابر ناکشین و مهاجمان به ولایت و غاصبان خلافت، مردانه بایستند و جهاد کنند. «الا تقاتلوا قوما نکثوا ایمانهم و هموا باخراج الرسول...». آن گاه این فرزند نذیر، همگان را به عذاب شدید، هشدار می‌دهد و بر حذر می‌دارد، آن هم دو هشدار که چکیده‌ی تمامی خطبه و جمع‌بندی روح کلام، و حجتی برای تمامی اعصار است: [صفحه ۱۷۶] آگاه باشید: با دور کردن خلافت از علی علیه‌السلام این شایسته‌ترین و آگاه‌ترین - تمامی زحمات گذشته خود را بر باد داده‌اید. آگاه باشید غضب خلافت ما، ننگش ابدی است و نشان از غضب خدا دارد و سرانجامش آتشی است که هر دم افروخته‌تر گردد و دل و جان را بسوزاند. چه این شتر بی ما پشتش مجروح و پایش به تاول نشسته است و به مقصد نمی‌رسد. دیگر خود دانید. زهر علیهاالسلام

سکوت می‌کند و منتظر عکس‌العمل و اقدام مناسب انصار می‌نشیند، اما همین که صدایی بلند می‌شود بلافاصله ابوبکر بر منبر شده. با ترفند و حيله در حالی که با وحشت و عصبانیت در مانده است به جواب می‌پردازد و پیش از همه در برابر استدلال‌های محکم و بیان قاطع و کوبنده زهرا علیها السلام مجبور به عقب‌نشینی شده و به فضایل علی علیه السلام و زهرا علیها السلام اعتراف می‌کند، تا هم دلجویی [۳۴۲] کرده باشد هم با نشان دادن انصاف [۳۴۳] خود به نیرنگ تازه‌ای روی آورد. او مسئله را تنها در بعد زمین و مشکل اقتصادی خلاصه می‌کند و خدا را شاهد گرفته (اتخذوا ایمانهم جنه) و به دروغ متوسل می‌شود تا با شیطنت مردم را در مقابل زهرا علیها السلام قرار [صفحه ۱۷۷] دهد و برای عوام فریبی می‌گوید. ما آن چه را تو مطالبه می‌کنی برای تهیه اسبان و سلاح‌ها قرار داده‌ایم تا مسلمانان به وسیله آن بجنگند. و باز به فریب، آن را به اجماع مسلمانان نسبت می‌دهد. اما زهرا علیها السلام باز هم با قاطعیت به رسوایی و محکومیت هر چه بیشتر آنان می‌پردازد و در جواب، از این همه دروغ و نیرنگ تعجب می‌کند و پرده از حيله آنان و دروغ دیرینه‌ی آنان - حتی در زمان حیات رسول صلی الله علیه و آله - برمی‌دارد. و باز هم دروغ آنان را بر خدا و رسول صلی الله علیه و آله با استدلال به قرآن به اثبات می‌رساند و به منشأ این همه هوای نفس و تسلط و احاطه‌ی شیطان بر آنان تصریح می‌کند و همان را می‌گوید که بعدها علی علیه السلام در شورا، به عبدالرحمن - پس از بیعتش با عثمان - گفت و با آن خود را تسلیم داد. (فصبر جمیل والله المستعان علی ما تصفون). ابوبکر سر خورده و رسوا از این همه فضاحت، برای رهایی از این مخمصه که جان او را تهدید می‌کند و نزدیک است ریشه‌ی او و همپالکی‌هایش را بسوزاند، تنها راه چاره را سنگر گرفتن در پشت سر مردم می‌بیند. از این رو با شیطنت، مردم را حکم قرار می‌دهد، تا هم خودش را حامی مردم نشان دهد و هم آنان را در مقابل اهل بیت قرار دهد و خدا می‌داند که بر زهرا علیها السلام چه گذشت. زهرایی که آسمان‌ها زیر پای اوست و تمامی هستی زیر پایش ریخته شده، غاصب زمین و حق مسلمانان معرفی می‌شود و آنان را رو در روی خود می‌بیند. این ترفند ابوبکر چیزی نبود که بر زهرا علیها السلام مخفی باشد. او از ابوبکر غیر از این انتظاری نداشت، اما از مردم انتظار فریب خوردن نبود. با این حال همه‌ی مردم را مخاطب خود قرار داده و آنها را عتاب و توبیخ (و نه تحقیر) می‌کند و از عاقبت این کار بر حذر می‌دارد. [صفحه ۱۷۸] سپس متوجه قبر رسول صلی الله علیه و آله و سلم شده و اشعاری [۳۴۴] را زمزمه می‌کند: «قد کان بعدک انباء و هنبثه...» - رفتی و پس از تو فتنه‌ها برخاست، اگر تو بودی آن چنان بزرگ رخ نمی‌نمود. - ما تو را از کف دادیم هم چون زمینی از باران گرفته شده. ارزش هادر قومت به هم ریخت. بیا و ببین که چگونه از راه به در شده‌اند. - به راستی ما بلا دیدگان در دام مصیبتی گرفتار آمدیم که هیچ مصیبت زده‌ای در عرب و عجم بدان مبتلا نگردیده بود. و به همراه ناله‌های زهرا علیها السلام بر روی قبر پدر، مرد و زن، و بزرگ و کوچک آن قدر گریستند و اشک ریختند که هیچ روزی این چنین دیده نشده بود. [۳۴۵] و بالاخره آن کلام خدایی و اشک‌های الهی کار خود را کرد و مدینه به خروش آمد و در میان مردم همه افتاد. ابوبکر دریافت که در برابر دخت رسول صلی الله علیه و آله و زهرای اطهر چه حقیر و زبون شده و حربه‌هایش در برابر استدلال قوی و بیان نافذ زهرا علیها السلام چه عقیم و ابر مانده است. یا باید به انقلاب مدینه تن داد و از دنیا طلبی دست کشید و به پایان خط رسید، و یا باید به درشتی و تهدید و تطمیع روی آورد. و هر کدام می‌شد ابوبکر باخته بود. چه اگر به سخن می‌آمد آن چنان محکوم شده بود که به ناچار درشتی و اهانت می‌کرد و نفاقش آشکار می‌شد، و همین هم شد. ابوبکر سراسیمه و مضطرب به منبر شد و نفاقی که سال‌ها حتی از دوران مکی از مردم پنهان داشته بود، ناخواسته آشکار کرد و پرده از آن چه مدت‌ها در سینه داشت کنار زد و کینه و بغضش [صفحه ۱۷۹] را به علی علیه السلام که رسول صلی الله علیه و آله حب و بغض او را نشانه ایمان و نفاق قرار داده بود، رو نمود. خلیفه‌ی بردبار و حلیم [۳۴۶]!!! آن چنان از جوشش مردم، وحشت زده، و از محکومیت و رسوایی خود پریشان بود که نمی‌دانست چه می‌گوید و ندانسته سند کفر و نفاق خود را امضا می‌کند. او به علی علیه السلام می‌گوید: «هو ثعالبه شهیده ذنبه» و یا «کام طحال احب اهلها الیها البغی». [۳۴۷]. ابوبکر علی علیه السلام را روباهی می‌داند که شاهد او دم اوست و یا او را تشبیه نموده به زن بدکاره‌ای معروف به «ام طحال»

که هر که از فامیلش زناکار بود او را بیشتر دوست می‌داشت، و در نزد او بدکاری از همه چیز محبوب‌تر بود. و یا او را کسی می‌راند که می‌خواهد فتنه‌ی خفته را بیدار کند و از درماندگان و زنان کمک می‌گیرد. ابن ابی‌الحدید می‌گوید: «از نقیب ابویحیی بصری پرسیدم. کنایه‌ی ابوبکر با کیست؟ گفت: به کنایه نمی‌گوید، تصریح می‌کند. گفتم: اگر تصریح می‌کرد نمی‌پرسیدم. خندید و گفت: به علی می‌گوید، سخنان ابوبکر با علی است. گفتم: آیا به راستی تمام آن چه ابوبکر گفته خطاب به علی است؟ گفت: آری فرزندانم، بحث، بحث خلافت و حکومت است. گفتم: انصار چه گفتند؟ [صفحه ۱۸۰] گفت: از علی طرفداری کردند. اما او ترسید فتنه برخیزد و آنان را نهی کرد». [۳۴۸]. آری، این همان علی علیه‌السلام است که مولای هر مؤمن و مؤمنه است. این همان علی علیه‌السلام است که با حق است و حق از او جدا نیست. این همان علی علیه‌السلام است که دوستی و دشمنی با او ملاک ایمان و نفاق است. [۳۴۹]. این همان علی علیه‌السلام که رسول صلی الله علیه و آله از خدا خواسته که یاور او را یاری، و دشمن او را دشمن بدارد. این همان علی علیه‌السلام است که اسدالله و اسد رسول اوست و مرد لیلۃ‌المیت، بدر، احد، احزاب و خیبر و... است. این همان علی علیه‌السلام است که جبریل در میان آسمان و زمین ندا در داد: «لا فتی الا علی، لا سیف الا ذوالفقار». این همان علی علیه‌السلام که ضربتش در خندق از عبادت جن و انس افضل است. این همان علی علیه‌السلام است که همسر زهرا ی بتول و محرم اسرار رسول صلی الله علیه و آله است و... ابوبکر آن گاه نخست انصار را تهدید نمود و سپس تمامی مردم را تطمیع [۳۵۰] کرد و از منبر به زیر آمد. [صفحه ۱۸۱] و این جا دیگر پایان کار زهرا علیهاالسلام بود و شروع کار مردم. می‌توانند با این اتمام حجت‌ها و براهین آشکار به پا خیزند و دست بر قبضه‌ها برند و اقدامی کنند و می‌توانند به زمین بچسبند (انقلتم الی الارض) [۳۵۱] و به جای شهادت اقدام، به اشک ریختن و افسوس خوردن قناعت کنند و ذلت ابدی را بر خود بخرند. آنان انتخاب کردند و بد انتخابی کردند و هنوز هم مجازات سنگینش را می‌کشند و غرامتش را می‌پردازند. اکنون نوبت ما است تا چه انتخاب کنیم و چگونه بر سر انتخاب خود بمانیم. [۳۵۲]. من معتقدم اگر کسی می‌خواهد مقام علمی زهرا علیهاالسلام را درک کند، باید در این خطبه خوب بیاندیشد و آن را با برخی خطبه‌های امیرالمؤمنین علیه‌السلام در نهج‌البلاغه [صفحه ۱۸۲] مقایسه کند. آن گاه در می‌یابد که این هر دو از نظر فصاحت و بلاغت و عمق معانی و مضامین، عدل یکدیگرند و هم چون سیبی است که وسط دو نیم شده، به راستی که زهرا علیهاالسلام، کفو علی علیه‌السلام است. [۳۵۳] و به راستی که ما از علم زهرا علیهاالسلام و وجود و حضور زهرا علیهاالسلام محروم کردیم. آیا کسی هست که عمق فاجعه و عظمت حادثه را درک کند؟ اگر چه او در همان هجده سالگی [۳۵۴]. کارش را به اتمام رساند و حجت را بر همه تمام کرد و با حفظ جان علی علیه‌السلام، و خود را فدی‌ه‌ی او کردن و نیز دیگر اقداماتش بر [صفحه ۱۸۳] تمامی انسان‌ها تا قیامت منت نهاد، اما چه کسی می‌تواند محرومیت ما را از نگاه زهرا علیهاالسلام، دعای زهرا علیهاالسلام، تربیت و سازندگی زهرا علیهاالسلام، برکات حضور زهرا علیهاالسلام، علم زهرا علیهاالسلام، هدایت زهرا علیهاالسلام، سفینه‌ی نجات بودن زهرا علیهاالسلام و وارث فرهنگ وحی بودن زهرا علیهاالسلام و... پاسخ گوید. غم ما غم محرومیت خود ماست. اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد و آل محمد و آخر تابع له علی ذلک. اللهم العنهم جميعا. [صفحه ۱۸۴]

سکوت

دیگر اقدام زهرا علیهاالسلام برای رسوا کردن باند نفاق و اتمام حجت با مردم، همان سکوت اوست. او تصمیم گرفت دیگر هرگز با ابوبکر و عمر سخن نگوید و تا پایان حیاتش هم بر سر تصمیم خود ماند. [۳۵۵]. او به ابوبکر- در حالیکه حقش را غصب کرده بود- فرمود: «والله لا دعون الله عليك والله لا اكلمك بكلمة ما حيت» [۳۵۶] (به خدا سوگند تو را نفرین می‌کنم و به خدا سوگند تا زنده‌ام با تو کلمه‌ای سخن نخواهم گفت.) و نیز در حالی که عمر به خانه‌اش حمله برده بود و آن جا را به آتش کشانده بود به او فرمود: «والله لا اكلم عمر حتى القى الله» [۳۵۷] (به خدا سوگند تا زنده‌ام با عمر سخن نخواهم گفت.) و در هنگام عیادت از او به آن

دو فرمود: «والله لا اكلمكما من رأسی كلمة حتى القی ربی فاشكونكما الیه بما صنعتما به و ما ارتكبتما منی». [۳۵۸] و این مبارزه‌ی منفی و سکوت زهرا علیها السلام برای خلفا خیلی سنگین و رسواساز بود. او هر کجا با آنان برخورد می‌کرد از ایشان رو برمی‌گرداند. [۳۵۹]. گاهی بلندترین فریادها را از دهان سکوت باید شنید. [صفحه ۱۸۵]

انذار

مرادم همان هشدارها و اندازهای بلند زهرا علیها السلام، آن کوثر و چشمه‌ی خدا و فریادها و ناله‌های جان‌سوز و انسان‌ساز او در آخرین روزهای عمرش در بستر بیماری است. چشمه‌ای که باید فوران کند و انسان‌ها در پرتو طهارت او تا قیامت خود را به تطهیری برسانند، این گونه تیره‌اش کردند و به جای رهایی در پرتو انوار هدایتش آن را به تاریکی کشاندند، و به جای آن که از جام ولای او بنوشد و شفای سینه‌های خود را از او بگیرند، بر سینه‌اش - این گنجینه‌ی اسرار الهی و جایگاه بوسه‌ی رسول صلی الله علیه و آله - کوفتند و محبوبه‌ی خدا را بین در و دیوار گذاشتند و از کنار فریادش که عرش الهی را لرزاند و ملایکه را به ضجه انداخت، بی‌اعتنا گذشتند. زهرایی که ملایکه نامش را در آسمان می‌بردند و بر دیده‌های رسول صلی الله علیه و آله جا داشت، این گونه به زیر پا انداختند و خانه‌اش را که مهبط ملایکه و جایگه نزول جبرئیل بود، در آتش سوزاندند. به راستی چه کسی می‌تواند حتی یکی از این مصایب را تحمل کند؟ یکی از این [صفحه ۱۸۶] مصایب و ظلم‌ها که بر زهرا علیها السلام رفت، برای ایجاد ناامیدی و کاشتن روح یأس در وجود ما کافی بود. به راحتی در خانه می‌خزیدیم و با بستن درها به روی خود در لاک خویش فرومی‌رفتیم و بر همه‌ی عالم و آدم ناسزا می‌گفتم یا هزاران بهانه می‌آوردیم که بله، نمی‌شود کار کرد!! و یا تکلیف از ما ساقط است و یا مردم ما را درک نمی‌کنند و یا این که چرا سهم انقلابی ما را نمی‌دهند!! و یا از ما دعوتی نمی‌کنند؟ و یا... و یا... به راستی زهرا علیها السلام، کوثر خدا و جلوه‌ی جمال و جلال خدا و اسوه‌ی خدا است. و به راستی که هیچ حرمتش را پاس نداشتند. و این درد چه درد جانکاهی است؟ جانکاه‌تر آن که بدانی، از چه کسی و بر چه کسی؟! از کسی که خود را خلیفه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌داند!! بر کسی که بهترین زن عالم است، دختر رسول خدا است غضبش، غضب خدا و سینه‌اش لبریز از خشیت خدا است و خدا بر دوستدار او آتش را حرام کرده است کسی که خدا، خود، عقدش را در آسمان‌ها خوانده و جبرائیل و میکائیل را شاهد گرفته و علی علیه السلام را از آدم گرفته تا دیگران، تنها کفو و همتای او قرار داده است. کسی که عشق خدا بر روی زمین است و ملایک با نور او راه خود را می‌یابند. کسی که رسول صلی الله علیه و آله، مدام دست و سینه‌اش را بوسه زده و بارها گفته بود. او از من است و من از اویم. او را مادر پدر و پاره‌ی تن خود می‌داند. کسی که بهشت مشتاق اوست و... به راستی که تصورش هم کمرشکن است و تحملش تنها سینه‌ای به عظمت سینه‌ی زهرا علیها السلام می‌طلبد. شرممان باد! ادعای پیروی از زهرا علیها السلام را داریم، اما آن قدر سینه‌ها مان تنگ و [صفحه ۱۸۷] کوچک است که دشمنان که هیچ، حتی که تحمل دوستان خود را نداریم و اگر تحویلیمان نگیرند و یا به احتراممان نایستند و یا...، از انقلاب که هیچ، از دین هم جدا می‌شویم! چه شباهتی؟ چه اسوه‌ای؟ زهرا علیها السلام در سینه‌اش جز خشیت خدا و بر لبانش جز حمایت ولی چیزی نیست و تمامی هستی خود را با خدا یک جا معامله می‌کند. چه رسد به ما که در سینه‌ها مان جز محبت دنیا و بر لب‌ها مان جز تضعیف کردن و آیه‌ی یأس خواندن و نق زدن چیزی نیست و تمامی هستی خود را یک جا با شیطان معامله کرده‌ایم. برای مظلومیت زهرا علیها السلام، همین بس که مدعیانی چون ما دارد. هر کدام به دنبال کارهای خود هستیم و امر ولایت را زمین گذاشته و رها کرده‌ایم. زهرا علیها السلام اسوه و مقتدای آنانی است که هویی کشیدند و از سر هستی خود مستانه و دامن‌کشان به پا خاستند و گامی نهادند. آنانی که حتی برای یک روز خود هم خطی نکشیده‌اند و به غیر از امر ولایت - که هم سخت است و هم سختی آفرین «ان امرنا صعب مستصعب» [۳۶۰] هیچ هم و غمی ندارند. اینان از انقلاب برای خود کلاه و دستاری نیاافتند و در برابر حجم عظیم مشکلات و کمبودها، نه تضعیف که به

تکمیل روی؟ ووردند و رسالت خود را در همین می‌دانند. آن هم بی هیچ مزد و سپاسی «لا نرید منکم جزاء و لا شکورا» و حتی بالاتر که خائفند. آن هم دو خوف: (انا نخاف من ربنا یوما عبوسا قمطیرا) [۳۶۱] (و یخافون یوما کان شره مستطیرا) [۳۶۲] و این [صفحه ۱۸۸] همه را به شهادت سوره‌ی «هل اتی» از زهرا علیهاالسلام آموختند. باید دفاع از ولایت را از زهرا علیهاالسلام آموخت. زهرا علیهاالسلام کوثر خدا، در بستر بیماری آن گاه که درد تازیانه، طاقش را برده و چشمهایش را به گودی نشسته و واپسین ساعت‌های عمر خود را می‌گذرانند، زنانی چند از مهاجر و انصار به عیادتش می‌آیند و از او یک سؤال، تنها یک سؤال - یک احوال‌پرسی ساده و تکراری - می‌پرسند. حالتان چطور است؟ همین. و با حال زار او حتی توقع یک نیم نگاه را هم ندارند. اما زهرا علیهاالسلام این زنده‌دل بیدار، این تلاوت‌بیداری و آموزگار ظرافت، این ادامه‌ی رسول صلی الله علیه و آله و هم‌تای علی علیه‌السلام آن چنان می‌شورد و می‌تازد و بر غیرت‌های مرده‌ی آنان می‌نوازد و آن چنان آگاهی می‌بخشد و به آنان فقدان ولایت و روی کار نیامدن علی علیه‌السلام را هشدار می‌دهد و آن چنان زنان را تحریک می‌کند که از جا برمی‌خیزند و سراسیمه به خانه‌های خود می‌روند و از همسران خود کمک می‌طلبند و آنان را بر احقاق حق ولایت تشویق و تحریک می‌کنند، تا آن جا که مردان در اطراف خانه‌ی زهرا علیهاالسلام گرد آمده و اجتماع می‌کنند، اما کسانی آنان را به یاد بیعت‌شان انداختند و بر این آتش افروخته آبی پاشیدند. آن گاه نزد زهرا علیهاالسلام آمدند و عذر تقصیر آوردند: «که اگر علی هم زودتر آمده بود با او بیعت می‌کردیم». و زهرا علیهاالسلام آن جا که عذرهای واهی را شنید سخت برآشفت. «الیکم عنی فلا عذر بعد تعذیرکم و لا امر بعد تقصیرکم» [۳۶۳]. پی کارتان بروید، دیگر پس از این گونه عذرتراشی‌های دروغین عذری پذیرفته [صفحه ۱۸۹] نمی‌شود، و پس از کوتاهی و بی تفاوتی امری وجود نخواهد داشت. [۳۶۴]. قبل از آن هم گفته بود. «هل ترک ابی یوم غدیر خم لاحد عذرا». [۳۶۵]. آیا پدرم پس از حماسه‌ی باشکوه غدیر که علی علیه‌السلام را به امامت منصوب کرد برای کسی عذری باقی گذاشته است؟ اما افسوس و صد افسوس، در حسرت غیرت و همتی!! زهرا علیهاالسلام به ما آموخت که دفاع از ولایت حقی نیست که تعطیل بردار باشد. باید در همه حال پشتیبان ولایت بود. حتی در اوج غربت و تنهایی. باید برای پیروزی هر چند با امیدی ضعیف تلاش کرد. باید با نظام ستم پیشه‌ی حاکم مبارزه کرد. اگر توانست آن را مغلوب ساخت و اگر نتوانست دست کم محکوم نمود، که اگر باطل را نمی‌توان ساقط کرد، می‌توان رسوا ساخت. اگر حق را نمی‌توان استقرار بخشید می‌توان اثبات کرد، طرح نمود، به زبان شناساند، زنده نگاهداشت تا دست کم مردم بدانند آن چه بر سر کار است، ناحق است و ظلم، و آن چه مطرود و شکست خورده و زندانی، حق است و عدالت. زهرا علیهاالسلام با این که دردش به نهایت رسیده و آخرین ساعات عمر را می‌گذراند، اما نمی‌تواند از تکلیف خود چشم‌پوشاند. او در برابر سؤالی ساده، گویا به دنبال فرصتی است. تمامی رمق خود را جمع کرده و نفسش را در سینه حبس می‌کند. آن [صفحه ۱۹۰] گاه مثل رعد می‌گردد و مثل ابر می‌بارد. شاید بتواند غیرتی یا همتی را بیدار کند و برای علی علیه‌السلام - این زنده‌ی پا در رکاب - یار و یآوری فراهم کند او با کلامش هم چون تازیانه‌ای بر روح‌های فرسوده‌ی آنان نواخت. صلابت کلامش یادآور ضربت خندق است. این جوشش نه کلام، که خون زهرا علیهاالسلام است. پس باهم به فرازهایی از آن گوش جان می‌سپاریم. [۳۶۶] به خدا در حالی صبح کردم که از دنیای شما بیزارم و از مردان شما خشمگین. مردانتان را آزمودم، تنفرم را برانگیختند. دینداری و پایمردی‌شان را محک زد، بی دین و ناجوانمردانه از بوته‌ی آزمایش درآمدند و رو سیاهی و جاودانی را برای خود خریدند. مردان شما به شمشیرهای شکسته و تیغ‌های کند و زنگار گرفته می‌مانند و چه زشت است این سستی و مسخرگی و رخوت، بعد از آن همه تلاش و کوشش و جدیت. چه قبیح است این شکاف برداشتن نیزه‌ی مردانگی و خواری و تسلیم در برابر هر کس که بر آنان فرمانروایی کند. و چه دردآور است این لغزش در مسیر و انحراف از هدف و فساد در عقل و اندیشه... وای بر آنان! چرا نگذاشتند حق در مرکز رسالت قرار یابد؟ و چرا پایگاه خلافت نبوی را از منزل وی دور کردند؟ همان منزلی که مهبط جبرئیل روح الامین بود و پیکره‌ی رسالت بر پایه‌های آن استوار شده بود. چرا افراد مسلط به امور دنیا و آخرت را

کنار زدند و افراد نالایق را جایگزین کردند؟ این، بی تردید زبانی آشکار و بزرگ است. [صفحه ۱۹۱] چه چیز سبب شد از ابوالحسن کینه به دل بگیرند و او را کنار بگذارند؟ من به شما می‌گویم. به این دلیل که شمشیر عدالت او خویش و بیگانه نمی‌شناخت. به این دلیل که او از مرگ هراس نداشت. به این دلیل که با یک لبه‌ی شمشیرش، دقیق و خشمگین، ریشه‌ی کفر و شرک و فساد را می‌برید و با لبه‌ی دیگر، بقیه را در سر جای خود می‌نشاند. به این دلیل که در مسیر رضایت خدا از هیچ چیز باک نداشت و به هیچ کس رحم نمی‌کرد. به این دلیل که در کار خدا، اهل سازش و مدافعت و مدارا نبود. سوگند به خدا! اگر در مقابل دیگران می‌ایستادید و زمام امور خلافت را که رسول‌الله صلی الله علیه و آله به علی علیه‌السلام سپرده بود، از دستش نمی‌ربودید، او کارها را سامان می‌بخشد. امت را به سهولت در مسیر هدایت و سعادت قرار می‌داد و به مقصد می‌رساند. کمترین حقی از کسی ضایع نمی‌شد و حرکت این مرکب نیز این قدر رنج‌آور نمی‌گشت. علی علیه‌السلام در آن صورت مردم را به سرچشمه‌ی صافی و زلال و همیشه جوشانی می‌رساند که کاستی و کدورت در آن راه نداشت، آب از همه سویش سرریز می‌شد و همه سیراب می‌شدند و هیچ کس تشنه نمی‌ماند... اینک این فتنه‌ها و این قلب‌های شما. بشارت بادتان به شمشیرهای آخته و استیلا‌ی ستمگران و جباره. بشارت بادتان به هرج و مرج گسترده و نامحدود و استبدادی ظالمانه و دردآلود. اموال حقوقتان از این پس به غارت خواهد رفت و جمع‌تان پراکنده خواهد شد. [صفحه ۱۹۲] دریغ و حسرت و افسوس بر شما. کارتان به کجا خواهد کشید؟! افسوس که چشم دیدن حقیقت را ندارید و من چگونه می‌توانم شما را به کاری وادارم که از آن کراهت دارید؟. همان طور که دیدی این خطبه‌ی پر بار مقدمه‌ای دارد و متنی. مقدمه‌اش برائت بود و متش محاکمه و بشارت. محاکمه بر سوء انتخاب مردان آنان، که جای علی علیه‌السلام دیگری را برگزیدند و به جای سر، به دم قانع شدند. و پرده برداشتن از راز این انتخاب شوم به خاطر حسادت و کینه داشتن از علی، به همراه ترسیمی زیبا از مشکل حکومت و عدل و انصاف علی علیه‌السلام و در کنارش، بارش بی‌امان فضل و برکات الهی. بشارت و تحذیر از عواقب سوء و مرگ بار این انتخاب، که شمشیرهای آخته و حکومت ظالم و تاراج اموال و پراکندگی و ذلت است. آن چنان که گویی حره و کربلا و جمل و صفین و امروز عراق و مدینه و حجاج‌ها و صدام‌ها را می‌دید. برائت و بیزاری از این همه دنیاطلبی و سستی. همین است که مثل رعد و طوفان می‌غرد و می‌تازد و هم چون تازیانه‌ی بر غیرت‌های خفته‌ی آنان می‌نوازد. و در این راه از حدود ده آیه از آیات وحی، در نهایت مناسبت و ظرافت بهره می‌گیرد تا شاید به خود آیند و بیدار شوند. گرچه دم مسیحایی فاطمه علیهاالسلام هم نتوانست آنان را به خود آورد، اما مهم رسیدن نیست که مهم در راه بودن است. مهم، ادای تکلیف است و زهرا علیهاالسلام چه زیبا تکلیف خود را ادا کرد و جانش را بر سر آن گذاشت. به حق حق قسم! باید دفاع از ولایت را از زهرا آموخت. همین است که بارها گفته‌ام که تنها «تحلیل» کارگشا نیست که «تطبیق» نیاز ماست. [صفحه ۱۹۳] گفته‌ام که تنها «تحلیل» کارگشا نیست که «تطبیق» نیاز ماست. باید بر خودمان نهیب زنیم که چرا مانند گاریم و چرا راهی که علی علیه‌السلام با فرق شکافته و حسن علیه‌السلام با جگر پاره پاره و حسین علیه‌السلام با رگهای بریده و زهرا علیهاالسلام با پهلوی شکسته رفت، ما با پای‌مان هم نمی‌رویم؟! همین تطبیق‌ها و مقایسه‌ها است که هم همت‌ها را بالا می‌برد و هم بدهکارمان می‌کند و از غرورها می‌رهاند و هم ظرفیت‌ساز و توان‌ساز است. و ما را در برابر ابتلاها و بلاها آماده می‌کند و به جای دست‌های پر دیگران، از دست‌های خالی خود متوقع می‌سازد. من از آنجا که از انفاق زهرا علیهاالسلام می‌شنوم و می‌بینم که چگونه حتی با پیراهن عروسی‌اش دل‌ها را به اسلام پیوند می‌زند، می‌توانم با خود مقایسه کنم که چگونه به جای سازندگی به دلربایی پرداخته‌ام و با لباس و خانه‌ام هم دل‌هایی را سوزانده‌ام. آن جا که از ایثار زهرا علیهاالسلام می‌شنوم و این که چگونه از طعام خود با همه‌ی نیازی که به آن دارد، می‌گذرد و نه تنها مغرور نیست که خائف است و آن هم دو خوف، [۳۶۷] می‌توانم بر خودم تطبیق کنم و به استقلال الخیر و استکثار الشر [۳۶۸] برسیم. محبت زهرا علیهاالسلام همین اطاعت از زهرا علیهاالسلام است که (ان کنتم تحبون الله فاتبعونی) [۳۶۹] که تجلی محبت در اطاعت است. محبتی که اطاعت را به دنبال ندارد و تحمل در بلاها و ابتلاها را در من نیاورد، ولایت زهرا

علیها السلام نیست، که محبتی غریزی و عاطفی است. [صفحه ۱۹۴] اگر می‌شنوی که دوستدار فاطمه علیها السلام از آتش جداست، [۳۷۰] این چنین محبتی است. محبتی برخاسته از معرفت به حق ولایت‌شان که از ما به ما آگاه‌ترند- و محبتی همراه با اطاعت، عمل و تحمل بلاها و ابتلاها که «البلاء للولاء»؛ نه محبت‌های غریزی و عادت‌ی و عاطفی. من از دیرباز در ذکر مصایب اهل بیت به همین مقایسه‌ها رو می‌آوردم و آنچه سینه‌ام را می‌فشرد و آه از نهادم برمی‌آورد، همین تطبیق‌ها و مقایسه‌ها بود. می‌دیدم چگونه حسین در راه دین سر می‌دهد، ولی من از گوشه‌ی ناختم هم نمی‌گذرم. زهرا علیها السلام در راه ولایت پرپر می‌شود و تمامی هستی خود را بر سر این راه می‌گذارد اما من تحمل یک سیلی را هم ندارم. او در همان دوران کوتاه عمرش، کارش را به انجام رساند و در پیچش گام‌هایش و عمق نگاهش، امروز ما را در نظر داشت و شاهدهی برای همیشه تاریخ و فرقانی برای رسالت رسول صلی الله علیه و آله شد. با این مقایسه‌ها می‌توانستم از خودم فاصله بگیرم و از قناعت‌ها و غرورها و رکودها جدا می‌شوم و از این همه حقارت و کم ظرفیتی شرمم بیاید. و نم‌نم اشکها و زمزمه‌هایی در من شکل بگیرد. زمزمه‌هایی که گاهی نفست را می‌گرفت و شراره‌هایش تو را می‌سوزاند. از رهگذر خاک سر کوی شما بود هر ناله که در دست نسیم سحر افتا زیر شمشیر غمش رقص کنان باید رفت کانکه شد کشته‌ی او نیک سرانجام افتاد طایر گلشن قدسم چه دهم شرح فراق که در این دامگه حادثه چون افتادم [صفحه ۱۹۵] - الهی اعتذاری الیک. اعتذار من لم یستغن عن قبول عذره فاقبل عذری یا اکرم من اعتذار الیه المسیئون. - الهی کنت بئس العبد و انت نعم الرب. - الهی هب لی کمال الانقطاع الیک وانر... - الهی لا تکنی الی نفسی طرفه عین ابداء. - الهی قد تکرر وقوفی لضیافتک فلا تحرمنی ما وعدت المتعرضین لمسئلتک یا معروف العارفين... - الهی حب الی لقائک و احب لقای و اجعل لی فی لقائک الراحة والفرج والکرامه. این اشک‌ها، اشک عاطفه نبود. اشک کباب بود که از هر قطره‌اش شعله‌ای قد می‌کشید و شراره‌اش، هستی‌ات را می‌سوزاند و از خاکسترش ققنوس وار، تولدی دوباره می‌یافتی و در این تولد دوباره با احساس غربت و ضرورت حرکت، به عهدها و پیمان‌هایی روی می‌آوردی. و به سازندگی و تربیت می‌پردازی و با احساس عجز، به اعتصام و پیوند و توسلی می‌رسی. و از آن پس در هر بار از خودت حساب می‌کشی و از میثاق‌ها و پیمان‌ها سراغ می‌گیری و بازخواست می‌کنی. آن اشکی که ظرفیت‌ساز و توان‌سوز است، اشک عارفی است سوخته که در فقدان ولی محرومیت خود و همه عصرها و نسل‌ها را می‌بیند. محرومیت از مصباح، سفینه، میزان، امین، وارث، حصن و اسوه و... را. از رهگذر خاک سر کوی شما بود هر ناله که در دست نسیم سحر افتاد به راستی که ما را محروم کردند. محروم از علم و کلام زهرا علیها السلام، هدایت زهرا علیها السلام، نگاه زهرا علیها السلام، دعای زهرا علیها السلام، و... اللهم العن قاتلی فاطمة الزهراء علیها السلام. [صفحه ۱۹۶]

اذان

اقدام دیگر زهرا علیها السلام، زنده نگه داشتن خاطرات دوران رسول صلی الله علیه و آله بود. او می‌خواست با احیا و یادآوری آن دوران، در کالبد فسرده‌ی آنان بدمد و دریچه‌ای به سوی نور و نقبی به روشنایی بزند و با طرح سؤالی در اذهان و یادآوری دوران رسول، ابرهای ضخیم و سیاه را از اطراف خورشید ولایت کنار زند. شاید همتی، ساحت رفعت خورشید را لیک گوید. به راستی زهرا علیها السلام آموزگار بیداری و ظرافت است. وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت و وصی او را کنار نهادند، بلال به عنوان اعتراض دیگر اذان نگفت و هر چه به سراغش می‌آمدند، امتناع می‌کرد و عذر می‌آورد. [۳۷۱] او در ادامه‌ی اعتراض خود به شام تبعید شد. [۳۷۲]. و در آنجا پیامبر را در [صفحه ۱۹۷] خواب دید که از او شکایت می‌کند که چرا به زیارت من نمی‌آیی از این رو برای زیارت پیامبر به مدینه آمد [۳۷۳] و با ورود او به مدینه زهرا علیها السلام از او خواست که اذان بگوید، گفت: «بسیار مشتاقم که صدای مؤذن پدرم را بشنوم». بلال بر بالای بام مسجد رفت. آوای گرم بلال در مدینه پیچید. «الله اکبر». همه دست از کار کشیدند. هر کس دست دیگری را می‌کشید و با شتاب به سوی مسجد می‌آورد. همه حتی زنان و کودکان در بیرون مسجد

جمع شدند. مدینه به یکباره تعطیل شد همه به طنین روح افزای بلال گوش می‌دادند و به دهان او چشم دوخته بودند. ناگاه به یاد ایام رسول صلی الله علیه و آله افتادند. فریاد های های گریه‌ها در مدینه پیچید. مدینه کمتر این گونه روزهایی به یاد داشت. همه از یکدیگر سؤال می‌کردند، چرا بلال اذان نمی‌گفت؟ چه شده به درخواست زهرا علیها السلام اذان می‌گوید؟ چرا زهرا علیها السلام گریه می‌کند؟ به یکدیگر نگاه می‌کردند، سپس سرها را به زیر می‌انداختند و از خود و بیعت‌شان با ابوبکر شرمشان می‌آمد. زهرا علیها السلام هم همراه جماعت به اذان گوش داده و به یاد دوران پدر و غدیر و... افتاده بود و هم چون باران می‌بارید و اشک می‌ریخت. در فضای مدینه پیچید. «اشهد ان محمدا رسول الله». زهرا علیها السلام دیگر طاقت نیاورد. فریاد و ناله‌ای زد و از حال رفت. آن چنان که همه گمان کردند از دنیا رفته است. مردم فریاد برآوردند: بلال بس کن. دختر رسول الله صلی الله علیه و آله را کشتی! بلال اذان را نیمه رها کرد و ندانست که چگونه خود را بر بالین زهرا علیها السلام رساند. زهرا علیها السلام را به هوش آوردند. درخواست اتمام اذان کرد. بلال گفت: از این در گذرید که بر جان شما نگرانم. با اصرار بلال، التماس و گریه‌های مردم، زهرا علیها السلام از خواسته [صفحه ۱۹۸] خود در گذشت. [۳۷۴] یکبار دیگر نزدیک بود که کار تمام شود و غیرت‌ها بیدار شود. اما افسوس...! این گریه‌ها مرا به یاد اشک‌های آن جماعتی می‌اندازد که در کربلا در بالای بلندی جمع شده بودند و برای حسین علیه السلام و مصایب اهل بیت می‌گریستند. به آنان گفتند: «چه جای گریه است. به کمک حسین علیه السلام بشتابید» و آنان بی اعتنا تنها به گریه قناعت می‌کردند. من به واقع در شگفتم از خمودگی و سستی آن جماعت. اگر چه باند کودتا و نفاق نفس‌شان را گرفته و با تبلیغات دروغین و احادیث جعلی و ایجاد وحشت و ترور، رمق آنها را برده بود، اما اینها هیچ عذر و توجیهی برای سستی و ننگ ابدی‌شان نیست. اقدامات رسول صلی الله علیه و آله و گامهای عمیق و پیچیده‌ی زهرا علیها السلام جای هیچ عذری را باقی نمی‌گذارد. تنها این می‌ماند این که مردم به جای دست بردن بر قبضه‌های شمشیر، به گریه قناعت می‌کردند شرمشان باد! نگرانی من همیشه این بوده که نکند من نیز همین گونه‌ام و به جای دفاع از انقلاب و مکتب و ولایت، به اشکی قانع شده‌ام و به جای سازندگی و تربیت، تنها به حرف قناعت کرده‌ام. الهی تو از ما بگذر. و ما را رها نکن تو بصیرتی ده تا در جایگاه عمل، به حرف بسنده نکنیم و فرقانی ده تا جایگاه هر یک را بازشناسیم. [صفحه ۱۹۹]

سرشک

زهرا علیها السلام در فقدان علی علیه السلام، محرومیت و رنج همه‌ی انسان‌ها را تا قیامت می‌دید و همین بود که شب و روز اشک می‌ریخت و بی‌تابی می‌کرد. زهرا علیها السلام به خاطر ستم بزرگی که بر همه‌ی انسان‌ها تا قیامت رفته بود، به اندازه‌ی همه آنان می‌گریست، تا آن که سرآمد همه‌ی گریه‌کننده‌های تاریخ شد و در مقام «رأس البکائین» [۳۷۵] قرار گرفت. او آن قدر می‌گریست که آرامش را از اهل مدینه برده بود، آن چنان که تنها جبریل می‌توانست او را در فقدان نبی و ظلم بر وصی تسلیت دهد. [۳۷۶]. و تو نگو مگر می‌شود این همه گریست؟ که می‌گویم آیا گریه‌های یعقوب بر فقدان یوسف را از یاد برده‌ای؟ [۳۷۷] و آیا این دو مصیبت‌شان یکسانند؟ او در جواب ام سلمه که پرسیده بود: «کیف اصبحت؟» می‌گوید: «اصبحت بین کمد [صفحه ۲۰۰] و کرب، فقد النبی و ظلم الوصی». [۳۷۸] و نیز- همان طور که گذشت- به آنان مهاجر و انصار می‌گوید: «به جان خودم قسم! فرزندی که از این نطفه‌ی فتنه به دنیا می‌آید باید به جای شیر از پستان روزگار خون بدوشید و قدح‌ها از خون تازه و زهر کشنده پر کنید. مطمئن باشید که بلاها و فتنه‌ها بر شما خواهد بارید. بشارت باد به شمشیرهای بران و قدرت‌های جبار و متجاوز. هرج و مرج کامل بر جامعه سایه اندازد و استبداد خود سری بر مردم حکومت کند. مال‌هایتان را به غارت برند و کشته‌هاتان را به ستم برونند». رنج زهرا علیها السلام، رنج محرومیت انسان تا همیشه‌ی تاریخ است. او به راحتی می‌دید که ادامه‌ی سقیفه، نینواست. او واقعه‌ی حره را می‌دید. او صفین و جمل و خلافت معاویه و... را و خلافت عباسی و عثمانی و... را می‌دید و محرومیت امروز ما را نیز شاهد بود.

در حجم نگاه او انسان امروز نیز جا داشت. او حق داشت این گونه بگریید و ناله کند. آن جا که فریادهایش کارساز نیست. شاید اشک‌هایش بر دل‌های سنگی این جماعت مفلوک نفوذ کند و این سؤال را در اذهان مرده‌شان شکل دهد که براستی چرا زهرا علیهاالسلام، محبوبه‌ی خدا و دخت رسول صلی الله علیه و آله این گونه ضجه می‌زند و اشک می‌ریزد؟ به سبب چه چیزی و کدامین حقی؟ شاید غیرتی بیدار شود و ساحت رفیع خورشید ولایت را لبیک گوید و چهل یاور بر او گرد آیند و همه‌ی انسان‌های تاریخ را از محرومیت و رنج همیشه برهانند و رهین منت خود سازند. اما باز هم افسوس و صد افسوس در حسرت غیرتی! [صفحه ۲۰۱]

سایبان

زهرا علیهاالسلام پس از پدر آن قدر گریست که آرامش را از اهل مدینه برده بود. همسایگان که از گریه‌هایش بی‌تاب شده بودند، به خدمت علی علیه‌السلام عرضه داشتند. سلام ما را به فاطمه برسان و بگو یا شب گریه کن و روز آرام بگیر، یا روزها گریه کن و شب استراحت کن. فاطمه علیهاالسلام در جوابشان گفت: عمر من به آخر رسیده و دیگر در میان شما چندان توفقی نخواهم داشت. از آن پس روزها دست حسنین علیهم‌السلام را گرفته و بر سر قبر رسول صلی الله علیه و آله می‌رفت و می‌گریست و به آنها می‌گفت. «عزیزانم این قبر جد شماست، همو که شما را بر دوش خویش می‌نهاد و بسیار دوستتان می‌داشت». آن گاه عازم بقیع می‌شد و بر سر قبر شهدا به یاد سربازان فداکار صدر اسلام اشک می‌ریخت، علی علیه‌السلام نیز برای آسایش زهرا علیهاالسلام سایبانی در بقیع بنا کرد. [۳۷۹]. بقیع در کناره‌ی کاروان‌هاست، زهرا علیهاالسلام این زنده‌ی بیدار و آموزگار حمایت از ولایت، در آن جا مأوا گرفت. کاروانیانی که از آن جا می‌گذشتند، بر بقیع سایبانی می‌دیدند و ناله‌هایی را می‌شنیدند. با کنجکاوی نزدیک شده و جویای احوال [صفحه ۲۰۲] می‌شدند. و وقتی می‌شنیدند که این ناله‌ها، ناله‌های زهرا علیهاالسلام، یگانه دخت و بازمانده‌ی رسول صلی الله علیه و آله است، تعجب می‌کردند و برای دلجویی نزدیک‌تر می‌شدند. در این هنگام زهرا بیدار و هشیار، فرصت را مغتنم شمرده و برای آنان از ظلم بر وصی می‌گفت. او می‌خواست، اکنون که مدینه را در محاصره قرار داده و از خروج صحابه، به بهانه ایجاد فتنه مانع شده‌اند، این گونه فریاد مظلویت علی علیه‌السلام را به اطراف برساند. اگر در مدینه برای علی علیه‌السلام یآوری نیست، شاید بتوان از بیرون حامیانی گرد آورد. محمود بن لبید می‌گوید: فاطمه علیهاالسلام پس از فوت پدرش می‌آمد سر قبر حمزه گریه می‌کرد. در یکی از روزها گذرم بر شهدای احد افتاد. فاطمه علیهاالسلام را دیدم که سر قبر حمزه به شدت می‌گریست. صبر کردم تا آرام شد. پیش رفتم و سلام کردم و عرضه داشتم. ای بانوی من! از این ناله‌های جان‌سوز، رگ‌های دل من پاره می‌شود. فرمود: بر من سزاوار است که گریه و ناله کنم؛ زیرا پدری مهربان و بهترین پیامبران را از دست داده‌ام. چه قدر مشتاق دیدار اویم. گفتم: ای بانوی من! بسیار علاقه‌مندم که سؤالی از شما پرسم. فرمود: پرس. گفتم: آیا رسول صلی الله علیه و آله در زمان حیاتش به امامت علی علیه‌السلام تصریح نمود؟ فرمود: واعجاب! آیا حماسه‌ی غدیر را از یاد بردید؟ گفتم: غدیر خم را می‌دانم، ولی می‌خواهم بدانم که رسول خدا صلی الله علیه و آله به شما در این باره چه گفت؟ فرمود: خداوند را گواه می‌گیرم که رسول صلی الله علیه و آله به من فرمود: بعد از من علی علیه‌السلام خلیفه و امام است و دو فرزندم حسن و حسین و نه نفر از ذریه‌ی حسین، امام می‌باشند. اگر از آنان پیروی کنید، هدایت می‌شوید و اگر مخالفت کنید تا قیامت در میان شما اختلاف خواهد بود. [۳۸۰]. [صفحه ۲۰۳]

اقرار

زهرا علیهاالسلام در ادامه‌ی افشاگری‌های خود، دست به یک اقدام ماهرانه و غافل‌گیر کننده‌ی دیگر می‌زند که برای خلفا، رسوایی

و برای مردم، حجتی دیگر را به همراه داشت. او در ادامه‌ی سیاست مبارزه‌ی منفی خویش، با ابوبکر و عمر هیچ نمی‌گفت و حتی از آنان رو برمی‌گرداند. این سیاست رفته رفته در اذهان جا باز کرد، به گونه‌ای که مردم از یکدیگر می‌پرسیدند. چرا زهرا با این دو سخن نمی‌گوید؟ و این بر خلفا گران می‌آمد، به همین سبب برای جلوگیری بیشتر از رسوایی بنا گذاشتند این حربه را از زهرا علیهاالسلام بگیرند. این بود که چندین بار به عیادت زهرا علیهاالسلام آمدند و اجازه‌ی ورود خواستند، اما هر بار جواب منفی بود. این سیاست زهرا علیهاالسلام می‌رفت که به ثمر بنشیند و مؤثر افتد. پس باید به سرعت اقدامی می‌شد. علی علیه‌السلام را واسطه قرار دادند و او که به سبب [صفحه ۲۰۴] حفظ اساس دین و نیز جان خود، [۳۸۱] سیاست تقیه را در پیش گرفته بود می‌پذیرد. زهرا علیهاالسلام تسلیم علی علیه‌السلام است، که امام اوست. زهرا علیهاالسلام در حالی که خانه از صحابه‌ی رسول صلی الله علیه و آله و بنی‌هاشم و زنان مهاجر پر بود، به آن دو اجازه‌ی ورود می‌دهد. آن دو داخل می‌شوند و مسرورند که از رسوایی نجات یافته‌اند، غافل از این که در دام رسوایی بزرگتری افتاده‌اند. زهرا علیهاالسلام ملحفی بر رو کشیده، روی خود را به دیوار کرده و حتی جواب سلامشان را هم نمی‌دهد. [۳۸۲] آنان می‌خواهند دل‌جویی و تفقدی کنند، اما زهرا علیهاالسلام می‌گوید، تا جواب سؤالم را ندهید کلامی نخواهم گفت. می‌گویند: پیرس ای دختر رسول خدا. اتاق را سکوت عمیق فرا گرفته است. همه یک پارچه گوشند و بی‌صبرانه در انتظار پایان کار. زهرا علیهاالسلام می‌پرسد. آیا شما دو نفر شنیدید که پدرم رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمود: «فاطمه پاره‌ی تن من است، هر کس او را بیازارد مرا آزرده و هر که مرا اذیت کند، خدا را آزرده است». آن دو گفتند: چه کسی است که نشنیده باشد؟! بله ما هم به دفعات از پدرت رسول خدا صلی الله علیه و آله این را شنیده‌ایم. زهرا علیهاالسلام پس از این اقرار، دستان خود را به آسمان برداشت آن گاه بلند و قاطع آن گونه که همه بشنوند، گفت: خدایا شاهد باش که اینان مرا اذیت کردند و شکایتشان را به تو و رسولت خواهم نمود. نه! هرگز از شما راضی نخواهم شد، تا پدرم را ملاقات کنم، و از رفتار زشت شما برایش بگویم تا بین ما قضاوت کند. [۳۸۳]. [صفحه ۲۰۵] و باز افزود. من در هر نماز که بخوانم شما را نفرین می‌کنم. [۳۸۴] و این پایان مجلس بود و شروع رسوایی بزرگ‌تر. عرق رسوایی بر پیشانی آن دو نشست. فکر این را نکرده بودند. سرافکنده و خجل از منزل بیرون رفتند، در حالی که هم چون مار گزیده به خود می‌پیچیدند. صحابه و زنان نیز از خانه خارج شدند و در شهر ولوله افتاد. هر کس را می‌دید، از اقرار آن دو و نفرین زهرا علیهاالسلام سخن می‌گفت. این گونه هشیاری و بیداری از دختری جوان، مجروح، خسته و افتاده در بستر، به راستی که نشانی از عظمت خداست. یک زن و این همه بیداری و لطافت، و یک گله مرد و این همه گمراهی و ضلالت. عمیق‌ترین مکاتب تربیتی از داشتن چنین الگوهایی برای همیشه محرومند. من هر وقت در تاریخ زهرا علیهاالسلام تأمل می‌کنم، از این همه بیداری به وجد می‌آیم و بی‌اختیار بر این همه تحمل، بیداری و ظرافت، درود و سلام می‌فرستم. سلام و درود خدا و ملائکه بر زهرا علیهاالسلام، اسوه، مقتدا و آموزگار همه‌ی زنان و مردان عالم تا همیشه تاریخ. [صفحه ۲۰۶]

وصیت

زهرا علیهاالسلام از هر فرصتی بهره می‌جست تا بتواند در اذهان مردم سؤالی ایجاد کند و سندی بر مظلومیت علی علیه‌السلام و رسوایی خلفا باقی بگذارد. او در این فکر بود که شاید این جماعت مرده، حرکتی کنند و بیش از این تن به حقارت و ذلت ندهند و با دست خویش آتش دوزخ خود را فراهم نسازند. و اگر هم به پا نخواستند، دست کم به عنوان گواه و حجتی روشن در تاریخ ثبت و ضبط خواهد شد تا آیندگان آزاداندیش و طالبان حقیقت جو بتوانند «اسلام ولایت» را از «اسلام خلافت»، تمیز دهند و سره را از ناسره جدا کنند، و به شهادت «آیه‌ی اکمال» که در غدیر نازل شد، بدانند که دین مرضی و خداپسند، دین همراه ولایت است. او آن گونه زندگی کرد که رفتنش هم ادامه‌ی حیاتش بود. او می‌خواست همان گونه که حیاتش دشمن سوز و بیداری بخش بود،

مرگش نیز همین گونه باشد. از این رو مصیبت کرد. علی جان! مرا شبانه غسل بده و کفنم کن و به خاک بسپار و اجازه نده آنان که بر من ستم کردند و آزارم نمودند، در تشییع جنازه‌ام حاضر شوند و [صفحه ۲۰۷] بر من نماز گذارند، زیرا آنان دشمنان خدا و رسول صلی الله علیه و آله می‌باشند. «اذا انامت فادفنی باللیل و لا تؤذنی رجلین ذکرتهما» و «اوصت فاطمه ان لا یعلم ان اذا مات ابوبکر و لا عمر، و لا یصلیا علیها». [۳۸۵]. از علی علیه‌السلام پرسیدند. چرا زهرا علیها‌السلام را شبانه دفن کردی؟ گفت: به خاطر بیزاری و غضب زهرا علیها‌السلام بر آن جماعت. [۳۸۶]. [صفحه ۲۰۸]

آیه

بعد از وفات تربت ما از زمین مجوی در سینه‌های مردم عارف مزار ماست [۳۸۷]. به راستی قبر زهرا علیها‌السلام، این ادامه‌ی رسول صلی الله علیه و آله و کوثر خدا کجاست؟ چه کسی می‌داند؟ قبر بلال، فضه، سلمان، و... را می‌شناسیم، اما قبر زهرا علیها‌السلام پنهان است. به راستی چرا؟ پنهانی قبر زهرا علیها‌السلام نشان مظلومیت و غربت ولایت است و دلیل واضح و برهان قاطعی که شیعه می‌تواند به استناد آن خود را پیرو راستین سنت رسول صلی الله علیه و آله نشان دهد. زهرا علیها‌السلام نشانی بر حقانیت و مظلومیت شیعه، برای همه‌ی آزاد مردان در طول تاریخ به یادگاری گذاشت. [صفحه ۲۰۹] امروز شیعه می‌تواند از اهل سنت پرسد که چرا زهرا علیها‌السلام وصیت کرد خلفا در تشییع جنازه‌اش حاضر نشوند و چرا وصیت کرد تا قبرش پنهان بماند؟ [۳۸۸]. آری او نمی‌خواست تا دشمنانش - که دشمنان خدا و رسولند - بر سر مزارش با اقامه‌ی عزاء، عوام‌فریبی کنند. آن قدر این امر بر خلفا سنگین بود و از عواقبش بیم داشتند که تصمیم گرفتند نبش قبر کنند تا با یافتن قبر زهرا علیها‌السلام، بر جنازه‌اش نماز گزارند؛ [۳۸۹] اما از هیبت [۳۹۰] و تهدید علی علیه‌السلام ترسیدند، [۳۹۱] و از بیم فتنه‌ای [۳۹۲] بزرگ‌تر پا پس نهادند. زهرا علیها‌السلام می‌خواست با طرح سؤال در اذهان مردم - که چرا تنها یادگار رسول قبرش را پنهان کرده - آنان را به فکر وادارد، تا خود به دنبال پاسخ برآیند و مسبب اصلی را بیابند. همین است که می‌بینیم برخی، بعضی دیگر را ملامت می‌کردند که: دردانه‌ی پیامبر و تنها یادگار او از دنیا رفت و هیچ کدام از آنان را اجازه‌ی حضور در دفن و نماز نداد و قبرش را نیز پنهان کرد. [۳۹۳]. [صفحه ۲۱۰] او می‌اندیشید چه بسا با غوغایی که به سبب شهادتش در مدینه ایجاد می‌شود، [۳۹۴] با این اقدام بی‌سابقه و آگاهانه مردم را علیه خلفا به حرکتی وادارد یا دست کم سندی همیشگی بر محکومیت خلفا، از خود به یادگار بگذارد. از این رو حتی امامان بعدی نیز قبر او را آشکار نساختند. اگر آن روز ندای او را لیبیک گفته بودند، امروز بر فراز قبرش، چلچراغ‌ها روشن بود و حرمش جایگاه دل‌های مشتاق. به راستی این همه هوشیاری و آگاهی و بیداری از یک زن [۳۹۵]. و این همه سستی و خمودگی و فلاکت از مشتی - به اصطلاح - مرد؟! به راستی زهرا علیها‌السلام فرقان خداست که پیرو راستین سنت را از مدعیان دروغین جدا می‌کند. تنها یکی از این همه اقدامات روشن زهرا علیها‌السلام و فریادهای روشن‌گرانه‌ی او برای راهنمایی و هدایت مردم و به پا خاستن و حمایت آنان از علی علیه‌السلام کافی بود. اگر آن روز فریاد گرم زهرا علیها‌السلام را پاسخ گفته بودند، صفین، جمل، نهروان و کربلا و حره و... [صفحه ۲۱۱] رخ نمی‌داد. چنان که اگر امروز نیز ندای ولایت را لیبیک نگوییم و کوفی‌وار علی زمان را تنها گذاریم، کربلاها و حره‌هایی در پیش است. زهرا علیها‌السلام آن آموزگار شهادت به ما آموخت حیات و ممات ما باید محمدی باشد و نه تنها حیاطمان را مماتمان را نیز باید از آنان بیاموزیم. او آموخت جدایی از ولایت، ذلت تا قیامت را در پی دارد، و حمایت از ولی، عزت همیشگی را. درود و سلام خدا را و ملائیکه بر کسی که حقانیت شیعه را به اثبات رساند و به ما آموخت که رمز حیات و بقای اسلام محمدی در برابر تمامی قدرت‌های مستبد و مستکبر، تنها و تنها حمایت از مقام ولایت است. [صفحه ۲۱۲]

تسلیت

زهرای علیها السلام، انس علی علیه السلام است، تسلی و آرامش علی علیه السلام است. اگر به خانه می‌رفت و زهرای علیها السلام را نمی‌یافت، دل تنگ و بی‌قرار می‌شد. [۳۹۶]. خودش می‌گوید: نگاه به زهرا، غم‌هایم را از یاد می‌برد. [۳۹۷]. به علی علیه السلام خبر دادند. زهرا علیها السلام از دنیا رفت. علی علیه السلام - این مجاهد پا در رکاب و این مرد خیر و احزاب - تا شنید از پا افتاد. [۳۹۸]. تو گویی مرد لیلۃ الهیریر [۳۹۹] جان باخت! یکی بانگ برآورد آبی بیاورید. [صفحه ۲۱۳] علی تا به هوش آمد بر صورت خود زد و در حالی که زیر شانه‌هایش را گرفته بودند، اشک می‌ریخت و می‌گفت: «ای دختر رسول! تو تسلی بخش من بودی، حال دیگر از که تسلیت جویم؟!». [۴۰۰]. آن گاه در حالی که می‌سوخت، زیر لب زمزمه می‌کرد: لکل اجتماع من خلیلین فرقه و کل الذی دون الفراق قلیل و ان افتقادی فاطما بعد احمد دلیل علی ان لا یدوم خلیل [۴۰۱]. علی حق داشت این گونه بسوزد، که تکیه گاه دیگری را از دست داده بود. [۴۰۲] به راستی زهرا علیها السلام، کوثر خدا و ادامه‌ی رسول صلی الله علیه و آله و تسلی علی علیه السلام بود. [صفحه ۲۱۴] او حامی راستین ولایت بود. او دردهای علی علیه السلام را درمان بود. او همیشه انیس مهربان علی علیه السلام بود. او رنج‌هایش را جرعه جرعه می‌نوشید و در سینه می‌ریخت تا دل علی علیه السلام بیش از این به درد نیاید. اگر می‌شنوی زهرا علیها السلام در خانه هم از علی علیه السلام رو می‌گرفت، تعجب نکن. زهرا علیها السلام نمی‌خواهد علی علیه السلام - این غیرت حق - صورت نیلی‌اش را ببیند. آن علی علیه السلام که در سقیفه از اوج دست رسول صلی الله علیه و آله در غدیر به پایین کشیده شده، به اندازه‌ی کافی، خود درد دارد. باید آن دردها را درمان بود و آن زخم‌ها را مرهمی. و زهرا علیها السلام با همه‌ی غم‌هایش، تسلی علی علیه السلام بود. زهرا علیها السلام می‌گوید: در هنگام غسل لباس از بدنم بیرون نیاورید. [۴۰۳] بازویم را برهنه نکید [۴۰۴] و حتی وصیت می‌کند که او را شبانه غسل دهند و شبانه کفن کنند. [۴۰۵] نکند علی علیه السلام جای ضربه‌ها و جراحات [۴۰۶] را ببیند و عنان از کف بدهد. آه خدایا! این چه دلی است که نمی‌خواهد حتی داغ‌های علی علیه السلام تازه شود!! سلام و درود خدا و ملائکه بر بانویی که این گونه کمک و حامی ولی زمانه‌ی خویش بود و در راه حمایت از مقام ولایت به شهادت رسید. [صفحه ۲۱۵] او به راستی لیلۃ القدر خدا است. مرحوم کلینی در کافی از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام نقل نموده که مردی نصرانی و طالب حقیقت، به خدمت آن حضرت می‌رسد و ضمن سؤال‌های از حضرت کاظم علیه السلام چنین می‌پرسد: اخبرنی عن کتاب الله تعالی الذی انزل علی محمد و نطق به، ثم وصفه بما وصفه به، فقال حم والکتاب المبین. انا انزلناه فی لیلۃ مبارکه انا کنا منذرین. فیها یفرق کل امر حکیم). ما تفسیرها فی الباطن؟ فقال: اما (حم) فهو محمد صلی الله علیه و آله و هو فی کتاب هود الذی انزل علیه و هو منقوص الحروف و اما (الکتاب المبین) فهو امیر المؤمنین علی علیه السلام و اما (اللیلۃ) ففاطمه علیها السلام و اما قوله (فیها یفرق کل امر حکیم) یقول: یخرج منها خیر کثیر فرجل حکیم و رجل حکیم و رجل حکیم. [۴۰۷]. «به من خبر دهید از کتاب خدا که بر محمد صلی الله علیه و آله نازل شده و به آن گویا گشته و آن را به صفاتی موصوف نموده و در حقش گفته است: «حم. سوگند به کتاب روشن و آشکار به درستی که ما آن را در شب مبارکی فرفرستادیم به درستی که ما بیم دهنده. در آن شب جدا می‌شود هر امر محکمی». تفسیر آن در باطن و حقیقت چیست؟ حضرت فرمود: اما «حم» همان محمد صلی الله علیه و آله است که در کتاب هود پیامبر با حروف ناقصه آمده است. - میم اول و دال آخرش حذف شده - و اما «کتاب المبین و آشکار» همان امیر المؤمنین علی علیه السلام است و اما مقصود از «لیلۃ و شب» همان فاطمه علیها السلام می‌باشد و اما این که فرموده در آن جدا می‌شود هر امر محکمی یعنی برآید از فاطمه علیها السلام خیر بسیار و فراوان؛ مردی حکیم و مردی حکیم و مردی حکیم». مرحوم شریف لاهیجی در تفسیر خود به مناسبت این روایت در ذیل آیات [صفحه ۲۱۶] نخست سوره‌ی دخان، بیان نغز و زیبایی دارد که نقلش مناسب به نظر می‌رسد: «تسمیة سیده نساء العالمین به لیلۃ بطریق مجاز است. و می‌تواند که علاقه‌ی این مجاز این است که آن حضرت مانند شب به حجاب عصمت مستور و مخفی است... و ضمیر انزلناه، راجع است به امیر المؤمنین علیه السلام. و ظاهرا حاصل معنای آیات این باشد که قسم به محمد و به وصی او امیر المؤمنین علیه السلام که تزویج کردیم

امیرالمؤمنین را به فاطمه‌ی زهرا و به تحقیق ما انذار کننده‌ایم عباد را در باب امامانی که از سیده‌ی نساء العالمین عرصه جهان را منور می‌سازند، زیرا که هر که قبول ولایت ایشان نکند به عذاب ابد معذب خواهد گشت. و در فاطمه‌ی زهرا علیها السلام جدا کرده می‌شود هر امام حکیم دانا؛ یعنی از بطن او بیرون می‌آیند از امام حسن تا قائم آل محمد صلی الله علیه و آله. [۴۰۸]. مرحوم خاتون آبادی از علمای سده‌ی یازدهم در ساعت متعلقه‌ی به صدیقیه کبری علیها السلام سخنی مناسب با گفتار مذکور دارد: «ساعت آخر شب یعنی یک ساعت قبل از طلوع فجر که بهترین ساعات و محل استجاب است مختص آن حضرت است. و وجه اختصاص او به آن ساعت مستوری اوست از دیده‌ی نامحرم. و اشاره به این است آیه‌ی مبارکه‌ی (انا انزلناه فی لیلۃ مبارکه... فیها یفرق کل امر حکیم) پس لیلۃ مبارکه آن حضرت است و مرجع انا انزلناه، نور امامت است؛ یعنی فرورستادیم ما گوهر امامت را در درج رحم فاطمه‌ی زهرا که لیلۃ مبارکه عبارت از اوست». [۴۰۹]. پس باطن لیلۃ مبارکه، فاطمه‌ی صدیقہ علیها السلام است که حقایق قرآن در صدف [صفحه ۲۱۷] وجود او تجلی حاص پیدا کرده و جمعی که بیان گر معارف و حقایق این کتابند از نسل او به وجود آمده‌اند. [۴۱۰]. خنک آنان که اسوه و مقتداشان زهرا‌ی اطهر است. بیچاره ما که اسم پیروی از زهرا علیها السلام را یدک می‌کشیم. [صفحه ۲۱۸]

تکیه گاه

رسول صلی الله علیه و آله و زهرا علیها السلام دو تکیه گاه علی علیه السلام و دو بال پرواز او بودند. بنابراین با از دست دادن این دو، علی علیه السلام بی بال و پر و تنها شد. علی علیه السلام می‌گوید: رسول صلی الله علیه و آله این تنهایی را از قبل به من خبر داده بود. از این رو آن گاه که رسول خدا صلی الله علیه و آله از دار دنیا رفت، علی علیه السلام گفت: این یک تکیه گاه من بود که فروریخت، و آن گاه که فاطمه علیها السلام نیز از دستش رفت، گفت: این هم تکیه گاه دیگرم بود. [۴۱۱]. در میان همه‌ی جلوه‌های تابناک روح بلند فاطمه علیها السلام، این ویژگی که او تکیه گاه و هم پرواز روح بلند علی علیه السلام است از همه شگفت‌انگیزتر است. او در کنار علی علیه السلام [صفحه ۲۱۹] تنها یک همسر نبود که علی علیه السلام پس از او همسران دیگری نیز داشت. علی علیه السلام به او به دیده‌ی یک دوست و آشنای دردها و درمان‌های بزرگش و امین خلوت بی کرانه و اسرار آمیزش و سرانجام یک همدم و تنها تکیه گاهش می‌نگریست. به راستی، تنها خدا می‌داند که در فراق فاطمه علیها السلام بر علی علیه السلام چه گذشت و تنها علی علیه السلام می‌داند که چه کسی را از دست داده است. قدر این یک‌دانه گوهر را علی دانست و بس آری آری، قدر گوهر را که داند؟ گوهری [صفحه ۲۲۰]

علم زهرا

صادق آل محمد صلی الله علیه و آله گوید: «لولا ان الله تبارک و تعالی خلق امیرالمؤمنین لفاطمه ما کان لها کفوا علی ظهر الارض من آدم و من دونه»؛ [۴۱۲] اگر خدای تبارک و تعالی علی را نیافریده بود برای فاطمه هیچ همتا و نظیری نبود، از آدم گرفته تا دیگران. مطابق این حدیث صحیح از امام صادق علیه السلام نه تنها هر گونه کمال علمی، بلکه هر گونه کمال عملی نیز که برای علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام ثابت شود، [۴۱۳] حضرت فاطمه علیها السلام همسان امیرالمؤمنین علیها السلام مشمول آن مقام‌های منیع خواهد بود. علاوه بر این صحیحه - که نه تنها علم بی کران زهرا علیها السلام که جامع دیگر فضایل او نیز هست - روایات فراوان دیگری هم در خصوص علم زهرا علیها السلام وارد شده که با هم به برخی از آنها مرور می‌کنیم، شاید کمی بیشتر با عظمت‌های آن بانوی دو عالم [صفحه ۲۲۱] آشنا شویم. فاطمه علیها السلام را از آن رو فاطمه علیها السلام نامیدند که پروردگار از دانش خود آن قدر به او نوشاند که از هر استادی بی‌نیاز شد. [۴۱۴]. فاطمه علیها السلام به علی علیه السلام گفت: نزدیک یا تا تو را

از آن چه واقع شده و آن چه اکنون می‌شود و آن چه تا روز قیامت واقع خواهد شد، با خبر کنم. [۴۱۵]. فاطمه علیها السلام را بدان سبب بتول نامیدند که از نظر فضل و دین و حسب، سرآمد تمامی زنان بود. [۴۱۶]. خداوند ده چیز را به ده زن تفضل کرد و برای فاطمه علیها السلام-همسر علی علیه السلام- دانش را. [۴۱۷]. روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله از یارانش پرسید: خیر زن در چیست؟ یاران در جواب درماندند. علی علیه السلام به نزد فاطمه علیها السلام آمد و از او پرسید. وی جواب داد. خیر زن در این است که مردان او را نبینند و او هم مردان را نبیند علی علیه السلام بازگشت و جواب داد. رسول پرسید: چه کسی تو را آگاه کرد؟ علی علیه السلام گفت: فاطمه علیها السلام. رسول صلی الله علیه و آله فرمود: او پاره‌ی وجود من است. [۴۱۸]. زنی خدمت زهرا علیها السلام رسید و مسایل دینی بسیاری پرسید. زهرا علیها السلام همه را [صفحه ۲۲۲] پاسخ داد و در پایان با گشاده‌رویی گفت: هر گاه سؤالاتی داشتی بیا و پرس. همه را پاسخ خواهم گفت: [۴۱۹]. از برخی روایات استفاده می‌شود که زهرا علیها السلام از سوی پدرش مرجع پاسخ‌گویی به پرسش‌ها و مسایل زنان بوده است. اما بهترین نمونه و شاهد بر علم بی‌کران زهرا علیها السلام همان خطبه‌ها و سخنرانی‌های اوست. به ویژه خطبه‌ی آن حضرت در مسجد مدینه در مقابل مهاجر و انصار، در احتجاج با ابوبکر. این خطبه هم‌تا و هم پای برخی خطبه‌هایی است که امیرالمؤمنین بیست و پنج سال بعد برای اهل کوفه می‌خواند. می‌توان بند بند این خطبه را با فقرات برخی خطبه‌های نهج‌البلاغه مقایسه کرد تا به عمق این معنا و صحت این ادعا پی برد، [۴۲۰] هم چنان که می‌توان دعا‌های وارده از زهرا علیها السلام و مضامین بلند آن را با ادعیه‌ی وارده از علی علیه السلام و دیگر امامان معصوم مقایسه کرد تا باز هم به همین نتیجه رسید. [۴۲۱] بی‌جهت نیست که آن حضرت را «ام‌الفضایل» و «ام‌العلوم» [۴۲۲] می‌نامند. به راستی که ما را از علوم و فضایل بی‌کران زهرا علیها السلام و از هدایت و معارف بلند او محروم ساختند. [صفحه ۲۲۳]

ایمان زهرا

ایمان [۴۲۳] زهرا علیها السلام [صفحه ۲۲۵] ایمان همان عشق است و نفرت [۴۲۴]؛ عشق در راه خدا و نفرت به خاطر او. ایمان همان رهبری و جهت دادن به عشق و نفرت است. ایمان حد قلبی مذهب است. [۴۲۵]. آنان که ایمان می‌آورند از بزرگترین عشق‌ها برای خدا و از بالاترین کشش‌ها و محبت‌ها برای او برخوردار می‌شوند. [۴۲۶] و زهرا علیها السلام در اوج قله ایمان است. و بهترین گواه بر وجود سراسر ایمان او یکی تامل در زندگی و رفتار و حالات خود اوست و دیگری هم شهادت رسول صلی الله علیه و آله: ای سلیمان! دخترم فاطمه آن چنان ایمان در اعماق دل و تمامی وجودش نفوذ کرده که برای که برای عبادت خدا، خود را از همه چیز فارغ می‌سازد. [۴۲۷]. خدایا تمامی وجود دخترم فاطمه را از ایمان و یقین لبریز کرده است. [۴۲۸]. [صفحه ۲۲۶]

عبادت و انس زهرا با قرآن

زهرا علیها السلام همواره با عبادت و قرآن مأنوس بود. فرزند زهرا علیها السلام حسن مجتبی علیه السلام می‌گوید: دیدم مادرم شب جمعه در محراب به عبادت ایستاد و مدام رکوع و سجده می‌کرد تا صبح دمید. [۴۲۹]. او در همه چیز بی‌همتا و بی‌نظیر بود. در عبادت هم بی‌مانند بود. «و سمیت فاطمه بتولا لانها بتلت عن النظیر». [۴۳۰] او سرآمد بکائین و تواین و خائفین قرار داشت [۴۳۱] و خدا دعای او را بهتر از هر کسی استجاب می‌کرد. [۴۳۲] او تا بدانجا رسید که بهترین زنان جهان و سرور زنان بهشت شد. حسن بصری گوید: در دنیا عابدتر از فاطمه نیست. او آن قدر برای نماز سر پا [صفحه ۲۲۷] می‌ایستاد که پاهایش ورم می‌کرد. [۴۳۳]. رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمود: وقتی زهرا در محراب عبادت می‌ایستاد، هم چون ستاره‌ای برای ملائکه‌ی آسمان می‌درخشید. خدا به ملائکه‌ی می‌گوید: ای ملائکه! بنگرید به بهترین بنده من، فاطمه. او در مقابل من ایستاده و از خوف من تمامی وجودش می‌لرزد و با تمامی حضور قلب خویش به عبادت من روی آورده است. [۴۳۴]. او به هنگام عبادت آن چنان در عظمت

حق غرق می‌گشت و از خود بی خود می‌شد که از فکر عزیزان و فرزندان فرزندان خویش نیز با تمامی علاقه‌ای که به آنان داشت جدا می‌شد، از این رو پروردگار نیز ملایکه‌ای را می‌فرستاد تا گهواره‌ی فرزندان او را حرکت دهند. [۴۳۵] او حتی در شب ازدواج از علی علیه‌السلام می‌خواهد که با هم به نماز بایستند و در این شب خدا را عبادت کنند. [۴۳۶] آن گاه که رسول خدا صلی الله علیه و آله از او پرسید: دخترم چه درخواستی داری؟ اکنون فرشته‌ی وحی در کنار من است و از جانب خدا پیام آورده است و هر آن چه بخواهی تحقق می‌پذیرد. او در جواب گفت: «لذتی که از خدمت به خدا می‌برم مرا از هر خواهشی بازداشته است. مرا حاجتی جز این نیست که پیوسته ناظر جمال زیبا و والای حضرت حق در آخرت باشم.» [۴۳۷]. زهرا علیهاالسلام با دعا و مناجات مأنوس بود و دعاها را آورده [۴۳۸] از او گواه این معناست. و [صفحه ۲۲۸] آن جا که رسول صلی الله علیه و آله دعایی را به او می‌آموزد، می‌گوید: «این دعا از دنیا و آن چه در آن است، در نزد من محبوب‌تر است.» [۴۳۹]. زهرا علیهاالسلام با قرآن انسی دیرینه داشت. سلمان می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا برای کاری به خانه‌ی فاطمه علیهاالسلام فرستاد به خانه که رسیدم، صدای زهرا علیهاالسلام را- که در درون خانه قرآن می‌خواند- شنیدم. [۴۴۰]. باز سلمان روایت می‌کند که داخل خانه‌ی زهرا علیهاالسلام شدم دیدم در همان حالی که مشغول کار خود بود و جوها را آسیاب می‌کرد، قرآن می‌خواند. [۴۴۱]. او حتی وصیت می‌کند در شب اول قبر، علی علیه‌السلام بر سر مزارش بسیار قرآن بخواند و دعا کند. [۴۴۲]. از همین انس او با قرآن بود که فضا، خادمه‌ی او پس از شهادت وی تا بیست سال به غیر از قرآن لب‌نگشود و جز با قرآن پاسخ نداد. [۴۴۳]. باز از همین انس او با قرآن بود که در صحرای محشر هم قرآن را زمزمه می‌کند. [۴۴۴]. تا آن جا که حتی در هنگام داخل شدن به بهشت نیز آیات قرآن را می‌خواند. [۴۴۵] هنوز هم سخنان عمیق و بلند او درباره‌ی قرآن از مسجد مدینه به گوش می‌رسد. آیا گوش شنوایی هست: [صفحه ۲۲۹] قرآن کتابی گویا و راستگو و دارای نور فراوان و روشنی درخشان است. کتابی که بینش‌هایش روشن، نهفته‌ها و لطائف آشکار، ظواهرش جلوه‌گر، پیروانش مورد رشک دیگران، پیرویش راهبر به بهشت رضوان و شنودنش باعث رستن انسان است. در پرتو آن می‌توان به: دلائل روشن الهی و واجبات بیان شده‌اش و محرمات ممنوعش و روشنگری‌های تابناکش و برهان‌های کافیش و خوبی‌های متحسنش (مستحبات) و رخصت‌های بخشیده‌اش (مباحات) و قوانین واجبش؛ دست یافت. [۴۴۶]. زهرا علیهاالسلام در همین خطبه‌ی غرا و بی‌ظیرش از حدود ۶۰ آیه به صورت نقل و اقتباس و تلمیح [۴۴۷] در نهایت دقت و زیبایی و کاملاً- به جا استفاده کرده است. هم چنان که در دیگر خطبه‌اش در بستر بیماری بر زنان مهاجر و انصار به بیش از ۱۰ آیه تمسک نموده است. همین‌ها بهترین گواه و شاهد بر انس زهرا علیهاالسلام با قرآن است. [صفحه ۲۳۰]

زهد زهرا

زهده، آزادی است. آزادی از هر آن چه رنگ تعلق به خود گیرد [۴۴۸]. تا آن جا که «دادن»ها و «گرفتن»ها در وجود تو موجی ایجاد نکند. [۴۴۹]. زهد؛ از امکان کم، برداشت زیاد کردن است. زاهد کسی است که به دنیا قانع نیست، جایگاه بلندتری را طالب است، چون در چشم تیزبین او دنیا مبلغ علمی نیست. همان که قرآن می‌گوید: (فما متاع الحیوة الدنیا فی الآخرة الا قلیل). [۴۵۰] و همان که زهرا علیهاالسلام خود می‌گوید. «ذهب للدنیا و جئت للآخرة». [۴۵۱]. [صفحه ۲۳۱] زهد اسلام زهد ترک نیست، زهد اخذ است. اگر از یهودی بیشتر تلاش کند از درویش کم‌تر نگاه می‌دارد. و دیگران را در درآمد خود سهیم می‌کند. زاهد نمی‌گوید دنیا بد است. که می‌گوید کم است، باید آن را زیاد کرد. راه آن قدر طولانی است [۴۵۲] که آه علی علیه‌السلام- این مرد راه- را در آورده است. [۴۵۳] اگر در این راه دراز همه‌ی آذوقه و توشه را خودت به تنهایی برداری، از سنگینی، توان رفتن نیست و در راه می‌مانی، و اگر کم برداری، راه طولانی است و از ادامه باز می‌مانی. زاهد این تضاد را همان گونه که مولایش علی علیه‌السلام گفته حل می‌کند. بدین گونه که افرادی را اجیر می‌کند تا آذوقه و بار سفر طولانی‌اش را برایش حمل کنند. و تمامی

انفاق‌ها، اطعام‌ها، احسان‌ها تحمل سختی‌ها و سعی در حوائج مؤمنان و اصلاح ذات‌البین‌ها و... همان زاد و توشه‌هایی است که دیگران برای تو حمل می‌کنند و آن‌جا که توان رفتنت نیست و آذوقه‌ات ته کشید، به تو می‌سپارند تا ادامه‌ی راهی را که باید تا قرب خدا [۴۵۴] با درد و رنج بروی، پیمایی. برای زهد زهرا علیهاالسلام همین بس که به راحتی از دنیا می‌گذرد و برای رسیدن به قرب خدا از سر تمامی هستی خود برمی‌خیزد و برای رسیدن به خوبی‌ها- همان که به ما رشد می‌دهد- از خوشی‌ها می‌گذرد که: (لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون). [۴۵۵]. برای زهد زهرا علیهاالسلام از کجا بگویم. از خانه‌ی ساده‌اش و یا از مهر [۴۵۶] و جهیزه‌ی [۴۵۷]. [صفحه ۲۳۲] اندکش و یا از بخشش لباس عروسی [۴۵۸] و گلوبند با برکتش، همان گلوبندی که گرسنه‌ای را سیر کرد و برهنه‌ای را پوشاند و فقیری را بی‌نیاز ساخت و بنده‌ای را آزاد کرد و سرانجام دوباره به نزد صاحبش بازگشت تا باز هم به جریان افتد و خیرات و برکات ادامه یابد. [۴۵۹]. زندگی سخت زهرا علیهاالسلام گواه صادقی بر زهد اوست. علی‌علیه‌السلام آن‌جا که برای درس گرفتن و عبرت دیگران از سختی‌های زهرا علیهاالسلام در خانه می‌گوید، این‌گونه توضیح می‌دهد. «او آن قدر از چاه آب کشید که اثر آن بر سینه‌اش باقی ماند و آن قدر با آسیاب آرد کرد که دستهایش پینه بست و آن قدر خانه را رفت و روب می‌کرد که پیراهنش غبارآلود می‌گشت و آن قدر آتش زیر دیگ روشن می‌کرد که لباسش سیاه می‌شد... این کارهای دشوار به او آسیب فراوان وارد می‌کرد. [۴۶۰]. و آن‌گاه که تصمیم گرفت از پدرش خادمه‌ای بخواند، وقتی در اطراف پدرش [صفحه ۲۳۳] جماعتی را دید، منصرف شد و برگشت و خدا به وسیله‌ی رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌تسبیحات را برای او هدیه فرستاد و زهرا علیهاالسلام از این هدیت الهی آن‌چنان مسرور گشت که سه بار فرمود: «رضیت عن الله ورسوله». [۴۶۱] سلمان می‌گوید: روزی به خانه‌ی زهرا علیهاالسلام وارد شدم. دیدم آن قدر دسته‌ی آسیاب را چرخانده که دسته‌ی آن خونی است. [۴۶۲]. زهرا علیهاالسلام بارها شکمش از گرسنگی به پشتش می‌چسبید و چشم‌هایش به گودی می‌نشست و حتی فرزندانش در مقابل چشمانش از شدت گرسنگی هم چون جوجه‌ی کبوتر به خود می‌لرزیدند. [۴۶۳]. حسن بصری می‌گوید: «لم یکن فی الامه ازهد و لا اعد من فاطمه» [۴۶۴] در امت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، زاهدتر و عابدتر از زهرا علیهاالسلام نبوده است. در زیارتنامه‌ی آن حضرت نیز آمده است: او نه تنها زاهد بود، بلکه بالاتر از آن با زهد همدم و مأنوس بود. (حلیه‌الورع والزهد). [۴۶۵] او به راستی بریده و منقطع از دنیا و فانی در ذات خدا بود و راستی که بتول زیننده‌ی اوست. [۴۶۶]. در روایتی این‌گونه آمده. روزی زهرا علیهاالسلام از رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله تقاضای انگشتری کرد. رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله این مربی بیدار و هشیار، برای آن که به دخترش درسی همیشگی بدهد، در جواب این درخواست عادی او فرمود: نمی‌خواهی تو را به بهتر از انگشتر راهنمایی کنم؟ آن‌گاه ادامه داد: امشب پس از نماز شب، خواسته‌ات را از خدا [صفحه ۲۳۴] بخواه، ان‌شاءالله به آن خواهی رسید. زهرا علیهاالسلام نیز همان‌گونه که پدر گفته بود، پس از نماز شب حاجتش را از خدا طلبید. ناگهان هاتفی ندا سر داد. فاطمه! آن‌چه از من خواستی اجابت شد، سجاده‌ی خود را کنار بزن. زهرا علیهاالسلام در دم، سجاده را کنار زد، انگشتر گران‌بهای از یاقوت یافت. بسیار مسرور شد و در حالی که آن را به انگشتر خود کرده بود، خوابید. در رؤیا دید در مقابل سه قصر زیبای بهشتی ایستاده است پرسید. این قصرهای بی‌نظیر از آن کیست؟ گفتند: از برای فاطمه دختر محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله. با خوشحالی به یکی از آن قصرها وارد شد. در آن‌جا تختی دید که تنها سه پایه داشت. با تعجب پرسید: پس پایه‌ی دیگر تخت چه شده؟ گفتند: صاحبش در دنیا از خداوند انگشتری تقاضا کرد، از این رو یکی از این پایه‌ها به صورت انگشتری برای او درآمده است. و این پایان خواب بود و آغاز درسی بزرگ‌تر برای زهرا علیهاالسلام. از این رو اول صبح خود را به پدر رسانید و با حزن و نگرانی خواب‌اش را تعریف کرد. رسول هوشیار و آگاه که از پیش چنین صحنه‌ای را پیش‌بینی می‌کرد و گویا منتظر دخترش بود، فرمود: «دنیا برای شما نیست. آن‌چه برای شماست سرای دیگری است و وعده‌گاه شما بهشت است. دنیا فریبنده‌ای گذرا بیش نیست.» [۴۶۷]. آن‌گاه رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: فاطمه جان! انگشتر را در زیر سجاده بگذار. او نیز همین کار را کرد و همین که بر روی سجاده خوابش برد، در رؤیا دید که

داخل همان قصر در بهشت شده، اما این بار تخت چهار پایه دارد. در حیرت بود که ندا رسید. صاحبش انگشتی را پس فرستاد و پایه‌های تختش کامل شد. زهرا علیهاالسلام از خوشحالی از [صفحه ۲۳۵] خواب بیدار شد. [۴۶۸]. درسی که رسول به زهرا علیهاالسلام داد نه درس دانش که درس شدن است. همین است که رسول بر دخترش - این شاگرد ویژه و صحابی‌ای استثنایی خویش سخت می‌گیرد. چه او مسؤولیت خطیری در تاریخ آزادی و جهاد و انسانیت دارد. او حلقه‌ی واسطه‌ای است که تسلسل ابراهیم تا محمد صلی الله علیه و آله را به حسین علیه‌السلام تا منجی انتقام‌جوی نجات‌بخش انتهای تاریخ پیوند می‌دهد، واسطه‌ی العقد نبوت و امامت. سلمان می‌گوید: «روزی دیدم زهرا علیهاالسلام برای خروج از خانه به خود پارچه‌ای پشمی و کهنه پیچیده که دوازده جای آن وصله شده بود. من از شدت ناراحتی گریستم و گفتم: دختر کسری و قیصر در حریرند و دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله در چادر شبی پشمینه و کهنه، آن هم با این همه وصله.» آن گاه زهرا علیهاالسلام به نزد رسول صلی الله علیه و آله رفت و عرضه داشت: «پدر جان! سلمان از چادر پر وصله‌ی من درشگفت است، در حالی که به خدا سوگند پنج سال است که من در خانه‌ی علی به سر می‌برم و از مال دنیا تنها پوست گوسفندی داریم که روزها شترمان را بر آن علوفه می‌خورانیم و شب‌ها خود بر روی آن می‌خوابیم و بالش ما پوستی پر شده از لیف خرما است.» [۴۶۹] این زهرا علیهاالسلام است که این گونه قاطع و صریح می‌گوید: «انی لا احب الدنيا»؛ [۴۷۰] من دنیای «دنیاپرستان» را دوست ندارم. و باز هم اوست که طنین فریادش هنوز از گلدسته‌های مسجد مدینه، آن جا که از [صفحه ۲۳۶] سختی‌های رسول صلی الله علیه و آله در دار دنیای می‌گوید، به گوش می‌رسد: «خداوند او را با رحمت و رأفت خویش به جوار ابدیش قبض روح نمود و از مشقت و رنج و درد این دنیا و تحمل وزر و وبال آن آسوده ساخت و مشمول رضوان و خشنودی خود نمود.» [۴۷۱]. آیا گوش شنوایی هست؟ عمران بن حصین می‌گوید: روزی از روزها پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آیا میل داری با هم از فاطمه دیدار کنیم؟ گفتم: بلی. آن گاه به همراه پیامبر صلی الله علیه و آله به سوی خانه‌ی فاطمه علیهاالسلام رفتیم. پیامبر صلی الله علیه و آله چون به درب خانه‌ی فاطمه علیهاالسلام رسید برای دخول اجازه خواست. فاطمه علیهاالسلام رخصت داد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا با کسی که همراه من است وارد شوم؟ فاطمه علیهاالسلام گفت: به خدا سوگند! لباس مناسبی برای پوشش ندارم. پیامبر صلی الله علیه و آله عبا‌ی مندرس خود را به او داد و فرمود: با آن سرت را بپوشان. آنگاه با هم به درون حجره شدیم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: دخترم چگونه‌ای؟ گفت: درد می‌کشم و گرسنه هستم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خشنود نیستی که بانوی بانوان جهان باشی؟ فرمود: پدر! مگر مریم دختر عمران بانوی بانوان نیست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: او بانوی بانوان عصر خود بود، اما تو بانوی بانوان همه‌ی تمامی زنانی و شوهرت در دنیا و آخرت بزرگ است. [۴۷۲]. روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله بر زهرا علیهاالسلام وارد شد و حالش را پرسید. جواب داد: حالم این گونه است که می‌نگرید، با عبا‌ی زندگی می‌کنیم که نصف آن زیرانداز ماست [صفحه ۲۳۷] و بر روی آن می‌نشینیم و نصف دیگر آن روانداز ماست که بر روی خود می‌کشیم. [۴۷۳]. در یکی از روزهای گرم، علی علیه‌السلام داخل منزل شد و از زهرا علیهاالسلام غذایی خواست. زهرا علیهاالسلام جواب داد: «در خانه چیزی نداریم و من دو روز است که با بهانه‌های گوناگون فرزندانم - حسن و حسین - را به گونه‌ای سرگرم می‌کنم تا زیاد بی‌تابی نکنند.» [۴۷۴]. روزی دیگر فرزندان فاطمه علیهاالسلام همین که چشمشان به پیامبر صلی الله علیه و آله افتاد به سوی او شتافتند و پس از آن که روی دوش پیامبر صلی الله علیه و آله جای گرفتند، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نانی برای خوردن خواستند. پیامبر در همان حال به فاطمه علیهاالسلام فرمود: دخترم به بچه‌ها غذایی بده. زهرا علیهاالسلام گفت: در خانه‌ی ما چیزی جز برکت رسول خدا صلی الله علیه و آله وجود ندارد. [۴۷۵]. فاطمه علیهاالسلام در جای دیگر می‌گوید: «صبح کردیم در حالی که چیزی در خانه‌ی ما نبود تا رفع گرسنگی کنیم و در همه حال خدای را سپاس گزاریم.» [۴۷۶]. گاهی که پدرش وضعیت آنان را سؤال می‌کرد، می‌گفت: پدر جان! سه روز است که غذا نخورده‌ایم و فرزندانم حسن و حسین از شدت گرسنگی بی‌تاب شده و هم اکنون مانند جوجه‌های پرکنده از گرسنگی به

خواب رفته‌اند». [۴۷۷]. او در کلامی دیگر به رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌گوید: «ای رسول خدا! به خدا قسم در خانه‌ی علی پنج روز است که صبح کردم بدون غذا، و هیچ غذایی را در دهان [صفحه ۲۳۸] نگذاشته‌ایم. نه گوسفندی داریم نه شتری، نه غذایی و نه آبی». [۴۷۸] روزی علی علیه‌السلام فرمود: «فاطمه جان! آیا غذایی هست که بیاوری؟» پاسخ شنید: «سوگند به آن که حق تو را بزرگ شمرد! سه روز است که غذایی کافی در منزل نداریم و سهم خویش از همان مقدار ناچیز را به شما بخشیدم و خود گرسنگی را تحمل کردم». [۴۷۹]. علی علیه‌السلام می‌گوید: چرا به من خبر ندادی؟» زهرا علیها‌السلام می‌گوید: «رسول خدا مرا از این که چیزی از تو بخواهم نهی و به من سفارش کرد چیزی از پسر عمویت درخواست مکن. اگر چیزی برای تو آورد، بپذیر و گرنه تو درخواست چیزی نداشته باش». [۴۸۰]. و آن جا که رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌دید علی علیه‌السلام و فاطمه علیها‌السلام جز پوستی که شب‌ها بر آن بخوابند و روزها با آن شتر خود را علف دهند، چیزی دیگر ندارند، به دخترش فرمود: «دخترم! شکیبایی و تحمل داشته باش، زیرا موسی بن عمران ده سال با همسرش زندگی کرد و جز یک قطعه عبای قطنانی فرشی نداشتند». [۴۸۱]. از همه این‌ها که بگذریم فرق نکردن وضعیت زندگی زهرا علیها‌السلام در قبل و بعد از بخشش فدک به او، بهترین گواه زهد اوست. [صفحه ۲۳۹] به راستی زهرا علیها‌السلام آینه‌ی تمام نمای زهد است و هرگز بر کسی شکایت نبرد و خدا را شاکر بود و اگر به رسول صلی الله علیه و آله می‌گفت، برای تحمل دادن به زنان رسول بود، چنان که دیگران و امروز ما نیز در نظر است. السلام علیها یوم ولدت و یوم استشهدک و یوم تبعث حیا. اللهم اهل بیت الوحی کما نحب فاجعلنا کما یحبون. [صفحه ۲۴۰]

ورع زهرا

در زیارت آن حضرت آمده است. «حلیفه الوریع والزهد». [۴۸۲] او با ورع و زهد مأنوس و همدم بود. در مورد ورع باید بگویم که ورع غیر از تقوا است. اطاعت و انجام اوامر الهی [۴۸۳] و ورع؛ کناره‌گیری و پرهیز از محرمات است، همان پهلو خالی کردن از گناه و محرمات الهی. در روایات نیز این گونه آمده است. الوریع اجتناب؛ الوریع جنه؛ کف عن محارم الله تکن اورع الناس؛ الذی یتورع عن محارم الله عزوجل، لا- ورع کالکف؛ یا موسی ما تقرب الی المتقربون بمثل الوریع عن محارمی [۴۸۴]؛ و... در خطبه‌ی شعبانیه نیز آمده است. «افضل الاعمال فی هذا الشهر الوریع عن محارم الله [صفحه ۲۴۱] عزوجل» [۴۸۵] یعنی همان کناره‌گیری و اجتناب از محرمات الهی و آن چه خدا حرام کرده است. در روایتی دیگر آمده که از حضرت صادق علیه‌السلام سؤال شد: آن مکارم و سجایای اخلاقی که انبیاء دارند، کدام است؟ همان سجایایی که اگر کسی آن را داشت باید شاکر باشد و اگر نداشت باید با تضرع آن را از خدا بخواهد. حضرت در جواب ویژگی‌هایی را برشمردند و در ابتدای آن‌ها ورع را یادآور شدند. [۴۸۶]. از تفسیر و توضیح ورع که بگذریم بحث از مراحل، آثار و موانع آن از بحث‌های لطیفی است [۴۸۷] که در جای دیگر باید از آن گفت و گو کرد. [صفحه ۲۴۲]

اخلاص زهرا

بیچاره بعضی از کلمات! چه بر سرشان که نیامده! بعضی از آن‌ها آن قدر از معنای خود تهی شده‌اند که باید به حال‌شان رقت برد. این تحریف در معنا، هم در مفاهیم سیاسی و اجتماعی هم چون استعمار دموکراسی و آزادی راه پیدا کرده است و هم در مفاهیم و حقایق مذهبی. ما هر آن که صدای خود را آهسته کند، مؤمن می‌دانیم و آن که به کار کسی کاری نداشته باشد، متقی! و هر که کلاه خود کج بگذارد زاهد! و آن که بگوید من به خاطر خدا کار می‌کنم، مخلص. ما این کلمات را آن قدر ساده بکار برده‌ایم و تصورمان درباره‌ی آنها سطحی است که اگر بشنویم معنا و حقیقتی غیر از این که تا حال شنیده‌ایم دارند، باورمان نمی‌شود و چه بسا بر آشوبیم یا تصور کنیم که می‌خواهند به کلمات رنگ و لعابی تازه بخشند. بیچاره اخلاص که از اخلاص تهی شده. [صفحه

[۲۴۳] اگر بتوان از علایم، عوامل، [۴۸۸] مراحل، [۴۸۹] موانع و آثار اخلاق یا از تفاوت مخلص و مخلص به بهانه‌ی این که جای بحث آن این جا نیست، گذشت، اما از توضیح «حقیقت اخلاص» نمی‌توان در گذشت. حقیقت اخلاص، فقط خدا را در نظر داشتن است و فقط برای او کار کردن. [۴۹۰]. اخلاص، آزادی از وابستگی به مدح و ستایش دیگران است [۴۹۱] و خالی بودن از هوای نفس. [۴۹۲]. اخلاص یکی بودن ظاهر است و باطن، درون است و برون. و زهرا علیها السلام در اوج قله‌ی اخلاص بود. او در جواب پدرش که می‌فرمود: دخترم! هم اکنون جبریل در نزد من است و از جانب خدا پیام آورده که هر چه بخواهی تحقق می‌یابد، می‌گوید مرا جز ذات او هیچ تمنایی نیست. [۴۹۳]. او با این که سه روز بود خود و فرزندان‌ش هیچ نخورده بودند، پیراهنش را نزد [صفحه ۲۴۴] یک یهودی گرو می‌گذارد تا سالی را از خانه‌ی خود نراند. وقتی سلمان اصرار می‌کند کمی از نان و خرما را خود بردارد، می‌گوید: سلمان! این کار را فقط برای خدا انجام دادم، از این رو از آن هیچ برنخواهم داشت. [۴۹۴]. راوی می‌گوید: از حسین بن روح - یکی از نواب امام زمان علیه السلام - پرسیدم: رسول خدا صلی الله علیه و آله چند دختر داشت؟ او گفت: چهار دختر. پرسیدم: کدام یک از همه با فضیلت‌ترند؟ جواب داد: فاطمه علیها السلام. پرسیدم: با اینکه او از همه‌ی فرزندان‌ش کوچک‌تر بوده و کمتر مصاحبت رسول را درک کرده، چرا او با فضیلت‌تر است؟ حسین بن روح جواب داد: به سبب دو خصلت که خدای سبحان مخصوص او گردانیده بود. یکی این که وارث رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و دیگری این که نسل رسول خدا صلی الله علیه و آله از ذریه‌ی اوست و خداوند سبحان اینها را به او ارزانی نداشت مگر به دلیل اخلاص او در نیت. [۴۹۵]. پس با هم به کلام این عبد مخلص خدا گوش می‌سپاریم. «من اصدق الی الله خالص عبادته اهبط الله عزوجل الیه افضل مصلحته» [۴۹۶]. کسی که عبادت خالصانه خود را به سوی خدا فرستد، پروردگار بلند مرتبه برترین مصلحت او را به سوی او می‌فرستد. [صفحه ۲۴۵]

عصمت زهرا

عصمت در لغت به معنی مصونیت و محفوظ بودن است و معصوم کسی است که از خطا، اشتباه و گناه در امان باشد. عامل این عصمت، آگاهی و آزادی است، آگاهی از همه‌ی راه‌ها و آزادی از همه‌ی کشش‌ها. معصوم به راه‌های آسمان واردتر از راه‌های زمین است و از همه‌ی هواها و هوس‌ها آزاد است. تلفیق آگاهی و آزادی می‌شود همان عصمت و مبنای ولایت همین عصمت است. ولی معصوم از ما به ما علاقه‌مندتر است. علاقه‌ی ما به خودمان غریزی‌تر است، اما علاقه‌ی ولی به ما بر اساس سعه‌ی وجودی اوست. همین است که آنان از ما به ما مهربان‌ترند و مبنای ولایت هم همین آگاهی و آزادی و مهربانی است که: (النسی اولی بالمؤمنین من انفسهم). [۴۹۷] همین است که از ما بر خودمان اولی‌تر و سزاوارترند و بر ما ولایت دارند. برای اثبات عصمت زهرا علیها السلام می‌توان از آیات و احادیث متعددی مدد گرفت. [صفحه ۲۴۶] از آیات به آیه‌ی تطهیر، مباحله و... و از احادیث به روایاتی که غضب او را غضب خدا [۴۹۸] و رسول [۴۹۹] می‌داند، یا او را کفو علی علیه السلام می‌نامد و نیز بسیاری از احادیث دیگر. [۵۰۰].

آیات نازله در شأن زهرا

قریب ۳۰ آیه در شأن حضرت زهرا علیها السلام تأویل شده که همه در کتاب «ریاحین الشریعه» گردآوری شده. [۵۰۱] بعضی از آنها عبارتند از: آیه‌ی تطهیر، مباحله، مودت، ابرار و... [صفحه ۲۴۷]

سوره‌های نازله در شأن زهرا

از سوره‌های نازله در شأن زهرا علیها السلام می‌توان «دهر» و «کوثر» را نام برد. [۵۰۲]. من از توضیح این سوره‌های پربار و ارتباط

آیات هر کدام با یکدیگر و ارتباط آنها با صدیقه‌ی کبری علیهاالسلام می‌گذرد. اما از آنجا که در شأن نزول سوره‌ی دهر، در گذشته اشاره‌ای کوتاه شد، بی‌مناسبت نمی‌دانم در رابطه با سوره‌ی کوثر هم به دو نکته مهم اشاره‌ای داشته باشم. اول درباره‌ی شأن نزول این سوره که در روایاتی آمده است که این سوره پس از مرگ فرزندان رسول و شماتت دشمنان او نازل گشته تا تسلیتی برای رسول و جوابی از آن شماتت‌ها و اعلام بریدگی و شکست عاص بن وائل باشد. در حالی که باید توجه داشت آیا عطای سابق و بخشش قدیم، می‌تواند جواب این شماتت و تسلیت از این مصیبت باشد؟ آیا این جواب با این مصیبت و با این شماتت هماهنگ است؟ بر فرض کوثر را در گذشته به رسول داده باشند، اکنون در برابر آن چه گرفته‌اند [صفحه ۲۴۸] و مصیبتی که پیش آمده، چه جواب و تسلیتی است؟ برای تسلیت، زبان سوره‌ی انشراح و ضحی مناسب‌تر است تا کوثر چون زبان این سوره با منت‌گزاری و طلب هماهنگ‌تر است تا تسلیت و دل‌داری، زیرا برای دل‌داری رسول باید به آینده‌ی او توجه داد که (و لسوف یعطیک) نه آینده‌ی عاص بن وائل چون شکست و بریدگی و ناتمامی عاص بن وائل، ملازمه‌ای با تمامیت و ادامه‌ی دیگران ندارد. از این‌ها گذشته چون این سوره تنها در مورد شخص رسول نبوده بلکه همان گونه که در روایت نیز آمده است، این کوثر برای رسول صلی الله علیه و آله و علی علیه‌السلام و شیعیان او هم هست و تا امروز نیز جریان دارد، [۵۰۳] نمی‌توان تنها جواب شماتتی باشد از واقعه‌ای که گذشته و در سابق واقع شده است. دوم درباره‌ی مفهوم کوثر و خلطی که بین مفهوم و مصداق آن شده است. تا آنجا که عده‌ای را بر آن داشته که بگویند مفهوم کوثر همان فاطمه علیهاالسلام است در حالی که کوثر یک مفهوم دارد و یک مصداق و خلط مفهوم به مصداق بابی گسترده دارد. مفهوم آن خیر کثیر و کثیر الخیر است و مصداق‌های آن زیاد. آن چه از علم، نعمت، ذریه، یاران، نام نیک و حوض کوثر، خدیجه علیهاالسلام و فاطمه علیهاالسلام و... دیگر معانی که در روایت‌ها و یا تفسیرها آمده است، مصادیق کوثر را نشان می‌دهند و نباید در توضیح مفهوم کوثر به آنها روی آورد. همانگونه که اشاره شد مفهوم کوثر، مبالغه در کثرت، خیر کثیر و کثیر الخیر است و این مفهوم با نعمت زیاد و امکانات فراوان، تفاوت دارد. کوثر برداشت و بهره‌برداری زیاد از نعمت‌هاست. خیر کثیر با نعمت کثیر یکسان نیست. خیر [صفحه ۲۴۹] بهره‌برداری مناسب از نعمت است و درست از همین جا، مفهوم کوثر از آن چه در تفاسیر آمده، جدا می‌شود، زیرا آنها به نعمت یا مصداق‌های آن توجه داشته‌اند در حالی که خیر با نعمت تفاوت دارد. و برعکس آن چه همه در نظر دارند، موقعیت‌ها مهم نیست، موضع‌گیری‌ها مهم است. کمیت‌ها و مقدارها مهم نیست، کیفیت بهره‌برداری و کیفیت برخورد مهم است که در آن آیه آمده است: (ایحسبون انما نمدهم به من مال و بنین نسارع لهم فی الخیرات بل لا یشعرون). [۵۰۴]. آنان می‌پندارند که با امداد و امکان ثروت و فرزند در خوبی و خیرات آنان شتاب می‌کنیم. اینان نمی‌فهمند. و باز آمده است که: (فلا تعجبک اموالهم و لا اولادهم انما یرید الله لیعذبهم بها فی الحیوة الدنیا و ترهق انفسهم و هم کافرون). [۵۰۵]. موجودی و دارایی و امکانات آنان، تو را شگفت زده نکند، زیرا خدا می‌خواهد در حال یا آینده‌ی [۵۰۶] زندگی دنیا، آنان را به عذاب و شکنجه بیافکند و در هنگام کفر جان‌هاشان را بگیرد. پس باید با دقت در دو نکته به مفهوم صحیح کوثر دست یافت. یکی تفاوت مفهوم و مصداق و دیگری تفاوت خیر و نعمت. با این دید، معانی بیست و چند گانه‌ای که برای کوثر می‌شود، همه مصادیق آن هستند و کوثر مفهومی است که تمامی این وسعت را در بر می‌گیرد و تمامی [صفحه ۲۵۰] نمونه‌ها را شامل می‌شود. از نهر و حوض کوثر گرفته تا علم و رسالت و هدایت، تا یاران و شیعیان، تا خدیجه علیهاالسلام تمامی نمونه‌های کوثر، در این خیر کثیر و بهره‌برداری زیاد از نعمت‌های محدود و موضع‌گیری مناسب در موقعیت‌های سخت و راحت، خلاصه می‌شود. و تمامی مصداق‌ها در این معنی با هم جمع می‌شوند و تحلیل خود را می‌یابند و مشکلی ایجاد نمی‌شود. در حالی که میان نهر و حوض کوثر آن هم نهری برخاسته از عرش و سدره‌المنتهی، با یاران زیاد و نسل زیاد و خدیجه علیهاالسلام و فاطمه علیهاالسلام، فاصله کم نیست. [۵۰۷]. رسول از یک فرزند این همه بهره و انس و نسل به دست می‌آورد که! فاطمه ام ایها. فاطمه، مقصود و انس رسول است و در مدت کوتاه عمرش، کارش را به انجام رسانید و با گام‌های پر صلابت و محکم خود در حفظ

اساس دین و مقام ولایت، تمامی مسلمانان و شیعیان را تا قیامت وام‌دار خود کرد. به راستی که فاطمه علیها السلام مصداق کوثر است و بهترین مصداق آن. و رسول از خدیجه، همراه و مأنوسی می‌سازد آن چنان که تا پایان عمر هر گاه به یاد او می‌افتد، اشکش جاری می‌شد، و از ثروت خدیجه، آن سال‌های شعب و فقر مسلمانان را تأمین می‌کند و در برابر او کسانی هستند ثروتمند، اما بی‌برداشت و راکد و این است که ادامه ندارند. در اینجا از این سوره به همین اندازه بسنده می‌شود و توضیح بیشتر آن به بحث‌های تفسیری احاله می‌شود. [۵۰۸]. [صفحه ۲۵۱]

زهرا و رسول

اگر هیچ زنی در چشم و دل رسول صلی الله علیه و آله به اندازه‌ی زهرا علیها السلام جا نداشت، [۵۰۹] بی دلیل [صفحه ۲۵۲] نبود؛ که در چشم و دل زهرا علیها السلام هیچ کس به اندازه‌ی رسول صلی الله علیه و آله جا نداشت. آن گاه که رسول بر زهرا علیها السلام وارد می‌شد، زهرا علیها السلام تمام قد می‌ایستاد و مشتاقانه به استقبال پدر می‌شتافت و بر دست او بوسه می‌زد و عبا از دوشش گرفته و نعلین او را به کناری می‌گذارد و آن گاه او را در جای خویش می‌نشاند و خود در پیش روی او مؤدب می‌نشست و هر گاه پدر او را می‌خواند، ندایش را با «لیک، لیک» پاسخ می‌داد. [۵۱۰]. او همیشه رسول صلی الله علیه و آله را پدر جان (یا ابه) می‌خواند [۵۱۱] و همیشه او را تصدیق می‌کرد [۵۱۲] و سعی فراوانی در حفظ احادیث پدر داشت. [۵۱۳]. [صفحه ۲۵۳] او همواره رضای رسول صلی الله علیه و آله را بر رضای خود مقدم می‌داشت [۵۱۴] و بارها برای خشنودی او که همان خشنودی خداست، از غذا و لباس و پرده و گردن‌بند و حتی دست‌بند بچه‌هایش [۵۱۵] و هر آن چه داشت، به راحتی می‌گذشت و ایثار می‌کرد. [۵۱۶] او همه جا پدر را بر خود مقدم می‌داشت. خودش می‌گوید: سوگند به خدا! پیامبر را بر خود و دیگران مقدم می‌دارم. [۵۱۷]. رسول صلی الله علیه و آله، هنگام رفتن به جنگ آخرین خانه‌ای که از آن خارج می‌شد، خانه‌ی زهرا علیها السلام بود و پس از مراجعت، نیز نخستین خانه‌ای که وارد می‌شد، خانه‌ی زهرا علیها السلام بود و در منزل او زیاد توقف می‌کرد [۵۱۸] و در برابر خیل خواستگاران او تنها [صفحه ۲۵۴] علی علیه السلام را برگزید [۵۱۹] هم او بود که همیشه صورت زخمی پدر را مداوا می‌کرد [۵۲۰] و در [صفحه ۲۵۵] هنگام مسافرت، آخرین کسی که در حش سفارش می‌کرد او بود و پس از مسافرت اولین خانه‌ای که داخل می‌شد، خانه‌ی او بود. [۵۲۱]. زهرا علیها السلام آن گاه که پدرش در بستر بیماری بود، از هر کسی محزون‌تر و گریان‌تر بود و تا خبر ملحق شدن به پدر را به عنوان اولین نفر به اهل بیتش نشنید، آرام نگرفت و لبخندی از سر شوقش نزد، [۵۲۲] که در حقیقت مژده‌ی وصال را شنیده بود. او در فوت پدر آن قدر گریست [۵۲۳] که آرامش را از اهل مدینه برده بود، تا جایی که پیش او آمدند و از زیادی گریه‌اش شکایت کردند و گفتند: یا روز گریه کن یا شب. او نیز از آن پس برای گریه و ندبه بر فقدان پدر و جفا به همسر به بقیع می‌رفت. به علی علیه السلام می‌گفت. به اینان بگو چند روزی بیش میهمان‌شان نخواهم بود. [۵۲۴]. علی علیه السلام می‌گوید: زهرا علیها السلام از من پیراهنی که رسول صلی الله علیه و آله را در آن غسل داده بودم، خواست و تا چشمش بر آن افتاد، آن را در آغوش گرفت و به سختی گریست. همین که آن را بویید، غش کرد من که دیدم این گونه است، پیراهن را از او مخفی کردم. [۵۲۵]. حقیقت و عمق رابطه‌ی بین رسول صلی الله علیه و آله و زهرا علیها السلام را باید در «ام ابیها» [۵۲۶] یعنی [صفحه ۲۵۶] همان کنتی که پدر، دخترش را با آن می‌خواند یا در کلام دیگر رسول صلی الله علیه و آله. «فاطمه بضعة منی و هی نور عینی و ثمره فؤادی و روحی التي بین جنبی و هی الحوراء الانسیة» [۵۲۷] جستجو کرد. [صفحه ۲۵۷]

زهرا و مادر

او در کوچکی هنگامی که هنوز در شکم خدیجه علیها السلام بود، با مادرش مأنوس بود و همان هنگام که زنان مکه، خدیجه را به

سبب ازدواجش با محمد صلی الله علیه و آله تنها گذارده بودند، با مادر به سخن می‌نشست [۵۲۸] و او را به صبر دعوت می‌کرد. و آن گاه که در کودکی مادر را از دست داد، دامان پدر را گرفته و بر گرد او می‌چرخید و می‌پرسید. پدر جان! مادرم کجاست؟ رسول صلی الله علیه و آله مانده بود چه بگوید. جبرئیل نازل شد و گفت: «سلام خدایت را به فاطمه برسان و بگو مادرش در قصری از قصرهای بهشتی که پایه‌هایش از طلا و ستون‌هایش از یاقوت سرخ است، در میان آسیه و مریم نشسته است». زهرا علیها السلام تا شنید، آرام شد و بر خدا سلام فرستاد. [۵۲۹]. [صفحه ۲۵۸]

زهرا و علی

زیبایی گل در گرو مجموعه‌ی آن است نه وجود یک گلبرگ یا شاخه‌ی آن. شکوه و عظمت انسان کامل نیز در گرو این است که مجموعه‌ی شخصیتش متبلور شود نه یک بعد از ابعاد او. و زهرا مجموعه بود نه یک بعدی. هرگز کاری او را از کار دیگر بازنمی‌داشت؛ [۵۳۰] این طور نبود که عبادت و مراجعاتش او را از اداره‌ی منزل بازدارد و تربیت و سازندگی و مبارزاتش، او را از رسیدگی به فرزندان و همسرش مانع شود. او علی را بهترین همسر می‌دانست [۵۳۱] و همواره به تمامی وظایف همسری خود عمل می‌کرد. از تمیزی و ساده‌پوشی [۵۳۲] و آرایش و عطر زدن [۵۳۳] گرفته تا کارهای منزل [۵۳۴] و [صفحه ۲۵۹] آرد کردن [۵۳۵] و نان پختن [۵۳۶] تا قناعت به یک زندگی ساده [۵۳۷] و گفت و گو و مزاح با همسر [۵۳۸] و ایثار و فدا کردن مال [۵۳۹] و جان [۵۴۰] خود برای همسرش. و سرانجام تحمل تمامی سختی‌ها، مشقت‌ها و فقرها در کنار همسرش [۵۴۱] و شریک بودن با او در تمامی شادی‌ها و رنج‌ها. [۵۴۲]. او هرگز علی علیه‌السلام را عصبانی نکرد [۵۴۳] و هرگز بر خلاف خواسته‌ی او گامی برنداشت [۵۴۴] و همواره مطیع او بود. [۵۴۵] آن جا که علی علیه‌السلام از او خواست که اجازه دهد شیخین به عیادت او بیایند، گفت: خانه‌ی توست و من هم همسر و در اختیار تو. [۵۴۶]. زهرا علیها السلام آرامش و انس علی علیه‌السلام بود. علی علیه‌السلام با نگاه به او رنج‌هایش را از یاد [صفحه ۲۶۰] می‌برد. [۵۴۷] تا آنجا که اگر علی علیه‌السلام به خانه می‌آمد و او را نمی‌یافت، غم بر سینه‌اش سنگینی می‌کرد و بر او بسیار سخت می‌گذشت. [۵۴۸]. علی علیه‌السلام خود می‌گوید: زهرا تسلائی من بود. [۵۴۹] از این رو تا خبر شهادت او را شنید از پا افتاد و تا آبی به صورتش نزدند به هوش نیامد. [۵۵۰]. زهرا علیها السلام دردهایش را از علی علیه‌السلام پنهان می‌کرد تا او را نیازارد و او را تحریکش نکند. زهرا علیها السلام آن قدر مهربان و دقیق بود که هرگز از علی علیه‌السلام چیزی نخواست که نکند قدرت بر تهیه‌ی آن نداشته باشد. خودش می‌گوید: «پدرم مرا نهی کرد از این که از علی چیزی بخواهم و می‌فرمود: اگر چیزی به خانه آورد که هیچ و گرنه از او چیزی نخواه». [۵۵۱]. و نیز می‌فرمود: «من از خدا شرم دارم که به تو چیزی را که قدرتش را نداری، تحمیل کنم». [۵۵۲]. کارهای درون خانه را او انجام می‌داد و کارهای بیرون را علی علیه‌السلام و بسیار خوشحال بود که با این تقسیم از برخوردار با نامحرم محفوظ مانده است. [۵۵۳]. علی علیه‌السلام هیزم و آب می‌آورد و جارو می‌زد و زهرا علیها السلام آرد می‌کرد، خمیر می‌کرد [صفحه ۲۶۱] و نان می‌پخت. [۵۵۴]. راوی می‌گوید: از امام حسن عسگری علیه‌السلام پرسیدم: چرا فاطمه علیها السلام را زهرا می‌گویند؟ فرمود: زیرا (نور معنوی) چهره‌اش در سه وقت بر علی علیه‌السلام می‌درخشید. اول روز مثل خورشید و ظهر همچون بدر ماه و در هنگام غروب هم چون ستاره‌ی درخشان. [۵۵۵]. زهرا علیها السلام سعادت واقعی را در محبت علی علیه‌السلام می‌دانست. [۵۵۶] از این رو مردم را به یاد روز غدیر و حدیث منزلت می‌انداخت [۵۵۷] او هم چنین راوی بسیاری از فضایل و مناقب علی علیه‌السلام است. [۵۵۸]. زهرا علیها السلام فقط به فکر علی و رنج‌ها و دردهای او بود. او در هنگام وفات و در ساعات آخر عمرش می‌گریست. علی علیه‌السلام می‌گفت: زهرا جان! چرا گریه می‌کنی؟ [صفحه ۲۶۲] جواب داد: برای مصیبت‌ها و مرارت‌هایی که بعد از من به تو می‌رسد. [۵۵۹]. او همواره به فکر راحتی و آرامش علی علیه‌السلام بود. از این رو وصیت کرد پس از من ازدواج کن و حتی دختر خواهرش را هم معرفی کرد. او می‌گفت: مرد، زن

می‌خواهد. [۵۶۰]. به راستی که حانیه [۵۶۱] زینده‌ی اوست. یعنی کسی که بر همسر و فرزندان بسیار مهربان است. زهرا علیها السلام محبوب‌ترین افراد نزد علی علیه السلام بود. [۵۶۲]. زهرا علیها السلام همواره مایه‌ی افتخار و مباهات علی علیه السلام بود. [۵۶۳]. زهرا علیها السلام تکیه‌گاه علی علیه السلام و یکی از دو بال پرواز او بود. [۵۶۴]. زهرا علیها السلام فدایی علی علیه السلام بود. او رفت تا علی علیه السلام بماند. این فقدان آن قدر بر علی علیه السلام سنگین بود و این مصیبت آن قدر جانکاه، که زهرا علیها السلام خود از قبل او را به [صفحه ۲۶۳] صبر و آرامش دعوت کرده بود. [۵۶۵] اما با این همه علی علیه السلام ضجه می‌زد و چه پر سوز و جان‌گداز می‌خواند: لکل اجتماع من خلیلین فرقه و کل الذی دون الممات قلیل و ان افتقادی فاطما بعد احمد دلیل علی ان لا- یدوم خلیل [۵۶۶]. و هر روز به زیارت آن حضرت می‌رفت [۵۶۷] و تا پایان عمر هر گاه اسم فاطمه علیها السلام را می‌شنید محزون و غمگین می‌شد. [۵۶۸] و در دیوانی که منسوب به اوست، مرثیه‌ای طولانی در رثای زهرا علیها السلام دارد. [۵۶۹] بعضی دیگر نوشته‌اند که علی علیه السلام این ابیات را زمزمه می‌کرد. نفسی علی زفراتها محبوسه یا لیتها خرجت مع الزفرات لا خیر بعدک فی الحیاء و انما ابکی مخافه ان تطول حیاتی [۵۷۰]. اما گویاتر و پرسوزتر از همه‌ی این‌ها، همان روضه و ناله‌ی علی علیه السلام پس از دفن زهرا علیها السلام بر سر قبر اوست. همان که جان‌ها را آتش می‌زند. پس با علی علیه السلام هم ناله می‌شویم و با اشکمان همراهی‌اش می‌کنیم: [صفحه ۲۶۴] «السلام علیک یا رسول الله عنی و عن ابنتک النازله فی جوارک و السریعه الحاق بک، قل یا رسول الله عن صفیتک صبری ورق عنها تجلدی... فلقدر استرجعت الودیعه و اخذت الرهنه. اما حزنی فسرمد و اما لیلی فمسهد الی ان یختار الله لی دارک التی انت بها مقیم و ستنبئک ابنتک بتضافر امتک علی هضمها... والسلام علیکما سلام مودع لا قال و لا سئم...» [۵۷۱]. [صفحه ۲۶۵]

زهرا و فرزندان

در این قسمت اگر چه می‌توان از مهربانی زهرا علیها السلام با فرزندان خود و نوازش [۵۷۲] آنان سخن گفت. تا آنجا که حتی به علی علیه السلام وصیت می‌کند که پس از من با دختر خواهرم ازدواج کن که او بر فرزندان من مهربان‌تر است. حتی در وصیتش به علی علیه السلام او را سفارش می‌کند به مهربانی [۵۷۳] و خیر و نیکویی [۵۷۴] در حق فرزندان. و باز تا آنجا که برای شفای فرزندان نذر می‌کند [۵۷۵] و بر مصایب حسین علیه السلام می‌گرید [۵۷۶] و حسن علیه السلام را به نزد رسول صلی الله علیه و آله می‌آورد تا برای شفایش دعا کند. [۵۷۷] همین است که او را حانیه [۵۷۸] (بسیار مهربان بر همسر و فرزندان) می‌نامند. و یا می‌توان از بازی کردن او با فرزندان و داستان‌ها و شعرهایی که برای آنان [صفحه ۲۶۶] می‌خواند [۵۷۹] و یا از ایجاد رقابت و قضاوت [۵۸۰] بین آنان و... سخن گفت. بسیار می‌شد که با مناجات‌ها و گریه‌های شبانه‌ی مادر، بچه‌ها از خواب بیدار می‌شدند. حسن علیه السلام می‌گوید: در یک شب جمعه دیدم مادرم در محراب عبادت ایستاده و تا طلوع صبح در رکوع و سجده بود و همه را دعای می‌کرد. گفتم: ما در چرا برای خود چیزی نخواستی؟ گفت: پسر جانم اول همسایه بعد خودت. [۵۸۱]. زهرا علیها السلام در هنگام غروب نمی‌گذاشت بچه‌ها بخوابند و اگر در خواب بودند آنان را بیدار می‌کرد؛ [۵۸۲] زیرا آن وقت، هنگام استجابت دعاست. و هم چنین در شب‌های قدر آنان را با غذای سبک دادن بیدار نگاه می‌داشت. [۵۸۳]. او بچه‌ها را زیاد به یاد رسول صلی الله علیه و آله می‌انداخت [۵۸۴] و به سفارش پدر بچه‌ها را دسته گلی خشبو می‌دانست [۵۸۵] و آنان را برای یاد گرفتن قرآن و دعا به نزد آن [صفحه ۲۶۷] حضرت می‌فرستاد. [۵۸۶]. اما به اعتقاد من مهم‌تر از این همه، ذکر این نکته است که او توانسته خودش را وعاء و ظرف امامت [۵۸۷] قرار دهد و با اطاعت و تقوایش توانسته ادامه‌ی رسول صلی الله علیه و آله و مادر تمامی ائمه و قائم آل محمد صلی الله علیه و آله مهدی (عج) باشد. «والله ما ینال احد عندالله عزوجل الا بطاعته» [۵۸۸]. و همین است که حسین علیه السلام در صحرای تفتیده‌ی کربلا- آن گاه که بر نیزه‌ها تکیه داده فریاد می‌زند. هیهات که زیر بار ذلت بروم. من شهامت،

حریت و کرامت خود را مرهون پاکدامنی و طهارت مادرم زهرا می‌دانم. [۵۸۹]. [صفحه ۲۶۸]

انفاق زهرا

زهرا علیهاالسلام به ما آموخت که برای رسیدن به خوبی‌ها باید از خوشی‌ها گذشت. (لن تالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون). [۵۹۰]. او به ما آموخت ملائک انفاق، دارایی‌ها نیست که توانایی‌هاست: (لو انتم تملکون خزائن رحمة ربی اذا لامسکتکم خشية الانفاق) [۵۹۱]؛ اگر شما تمامی گنجینه‌های آسمان و زمین را هم داشتید، باز بخل می‌ورزیدید نه به این که ندارید- که دارید بلکه از انفاق می‌ترسید. او به ما آموخت که می‌توان با گذشتن از پیراهن عروسی [۵۹۲] یا گلوبند [۵۹۳] و حتی طعام و قرصی نان، قلوبی را تألیف کرد و آنها را با اسلام گره زد و آشتی داد. روزی زهرا علیهاالسلام دو دستبند نقره و گوشواره و پرده‌ای را که به تازگی سهم علی علیه‌السلام از غنایم شده بود، برای رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستاد و پیام داد. «تقرأ علیک ابنتک السلام» [صفحه ۲۶۹] و تقول اجعل هذا فی سبیل الله؛ دخترت به تو سلام می‌رساند و می‌گوید این‌ها را نیز در راه خدا انفاق کن. رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از مشاهده‌ی این بخشش سه بار فرمود: (فداها ابوها)؛ [۵۹۴] پدرش به فدای او. او حتی در وصیتش از علی علیه‌السلام می‌خواهد که بخشی از اموال وی را بین زنان پیامبر صلی الله علیه و آله و زنان بنی‌هاشم تقسیم کند. [۵۹۵]. از این‌ها که بگذریم انفاق در آمد فدک و اختصاص ندادن چیزی از آن را برای خود و خانواده‌اش و تغییر نکردن وضع زندگی‌اش قبل و بعد از بخشش فدک، بهترین شاهد بر وسعت بخشش‌های اوست. همان فدکی که در آمدش را از بیست و چهار هزار دینار تا هفتاد هزار دینار نوشته‌اند. [۵۹۶]. در روایت است که هر ساله حضرت تنها به اندازه‌ی قوت خود از درآمد فدک برمی‌داشت و بقیه را بین فقرا تقسیم می‌کرد و تا هنگام رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله این شیوه ادامه داشت. [۵۹۷] چشمان بسیاری از نیازمندان منتظر سر رسیدن درآمد فدک بود تا از بخشش فاطمه علیهاالسلام زندگی خود را به سامانی برسانند. [صفحه ۲۷۰]

ایثار زهرا

اگر سلمان از ایثار زهرا علیهاالسلام در شگفت است، [۵۹۸] تعجبی نیست که خدا هم بر بزرگی این ایثار، رسولش را زیر بارش بی‌امان وحی می‌گیرد. (و یؤثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصة). [۵۹۹]. (و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیمان و اسیرا). [۶۰۰]. روزی مردی گرسنه در مسجد به پا خاست و از گرسنگی به رسول صلی الله علیه و آله شکایت برد. رسول صلی الله علیه و آله به سراغ زنانش فرستاد، جواب دادند. غیر از آب چیزی نداریم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند. چه کسی او را امشب میهمانی می‌کند. علی علیه‌السلام گفت: من یا رسول‌الله! و کمی بعد وارد منزل شد و از فاطمه علیهاالسلام پرسید: آیا غذایی در منزل داریم؟ [صفحه ۲۷۱] زهرا علیهاالسلام جواب داد. «ما عندنا الا قوت الصبیة و لکننا نؤثر به ضیفنا»؛ [۶۰۱]. در خانه غذایی نیست مگر به اندازه‌ی خوراک دختر بچه، اما امشب آن را ایثار کرده و گرسنگی را تحمل می‌کنیم و همین مقدار غذا را نیز به میهمان می‌بخشیم. صبح هنگام این آیه بر رسول صلی الله علیه و آله نازل شد: (و یؤثرون علی انفسهم...) و خدا بر این همه ایثار درود فرستاد و آن را ستود. داستان شأن نزول سوره‌ی «دهر» را همه شنیده‌ایم، فرزندان که مریض‌اند و نذری که به اشاره‌ی رسول صلی الله علیه و آله برای شفای آن دو می‌شود و آن گاه بچه‌ها شفامی‌یابند و خانه‌ای که در آن- جز عشق خدا- هیچ نیست. و هنگام وفای به عهد است. با زحمت زیاد و رنج فراوان تنها قرص نانی تهیه می‌شود و در هنگام افطار- تا سه روز پیاپی- سائلی در خانه‌ی امید را می‌کوبد، نگاه‌ها به هم گره می‌خورد، همه نان‌ها را پس می‌زنند و لحظه‌ای بعد صدای پای عابری خوشحال که گویا چیزی در بغل دارد و دوان دوان و دعا گویان از کوچه می‌گذرد، به گوش می‌رسد. در خانه صدای آشنایی می‌گوید. چراغ‌ها را خاموش کنید شاید بچه‌ها به خواب روند!! خانه در سروری مسرور فرومی‌رود و عطر دل‌انگیزی فضا را پر می‌کند. ملایک بر این

همه ایشار اشک شوق می‌ریزند و خاک خانه را به تبرک برده تا توتیای چشم کنند. و خداوند از این همه ایشار آن چنان مسرور گشته که در دم فرمان چراغانی هفت آسمان را صادر می‌کند و به ملایکه خویش فخر می‌فروشد که نگفتم: من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید! و آن گاه بر اهل خانه سلام می‌فرستد و رسولش را به چنین [صفحه ۲۷۲] اهل بیتی تبریک [۶۰۲]. گفته و او را زیر بارش وحی می‌گیرد. (یوفون بالنذر و یخافون یوما کان شره مستطیرا- و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیمان و اسیرا. انما نطعمکم لوجه الله لا- نرید منکم جزاء و لا- شکورا- انما نخاف من ربنا یوما عبوسا قمطیرا...). کسانی که تا سر حد ایشار حرکت کرده‌اند و هیچ مزد و سپاسی نمی‌خواهند، با این همه نه تنها مغرور نیستند که خائفند. آن هم دو خوف؛ خوف از آن روز و خوف از رب. خوف از کوتاهی اعمال و بلندی اهداف. [۶۰۳]. همین است که خدا خود ساقی آنان می‌شود: [۶۰۴]. (و ساقهم ربهم شرابا طهورا). [۶۰۵]. - عرب تازه مسلمانی در مسجد از مردم کمک خواست، پیامبر صلی الله علیه و آله به یاران خود نگریست، سلمان برخاست تا نیاز آن سایل را بر طرف کند. هر جا رفت با دست خالی [صفحه ۲۷۳] بازگشت و به هر جایی سرکشید تا شاید از کسی کمکی بگیرد. هنگامی که با ناامیدی به طرف مسجد می‌آمد، نگاهش به خانه‌ی فاطمه علیهاالسلام افتاد. با خود گفت: خانه‌ی امید همین جاست. درب را کوبید آن گاه داستان عرب مستمند را شرح داد. فاطمه علیهاالسلام فرمود: «یا سلمان والذی بعث محمدا بالحق نیا ان لنا ثلاثا ما طعمنا و ان الحسن والحسین قد اضطربا علی من شدء الجوع، ثم رقدا کانهما فرخان متوفان ولكن لا ارد الخیر اذا نزل الخیر بیابی»؛ ای سلمان! سوگند به آن که محمد صلی الله علیه و آله را به پیامبری برگزید، سه روز است که غذا نخورده‌ایم و فرزندانم حسن و حسین از شدت گرسنگی بی‌قراری می‌کنند و خسته و مانده به خواب رفته‌اند، اما من، خیری را که درب منزل مرا کوبیده رد نمی‌کنم. آن گاه پیراهن خود را به سلمان داد تا با گرو گذاشتن در مغازه‌ی شمعون یهودی، مقداری خرما و جو قرض بگیرد. سلمان فارسی می‌گوید: پس از دریافت جو و خرما به طرف منزل فاطمه علیهاالسلام آمدم و گفتم دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله مقداری از این غذاها را برای فرزندان گرسنه‌ات بردار. پاسخ داد: «یا سلمان هذا شیء امضیناه الله عزوجل لسنا ناخذ منه شیئا»، ای سلمان! این کار را فقط برای خدای بزرگ انجام دادیم و هرگز چیزی از آن برنخواهیم داشت. [۶۰۶]. روزی پیری فرتوت با لباسی ژنده به مسجد درآمد و بانگ برآورد. ای رسول خدا! مردی هستم گرسنه، برهنه، فقیر، سیرم کن، پیوشانم بی‌نیازم کن. [صفحه ۲۷۴] رسول صلی الله علیه و آله هیچ نداشت و از طرفی هم نمی‌خواست او را ناامید بازگرداند. به او گفت: تو را به جایی راهنمایی می‌کنم که خدا و رسول را دوست دارند و خدا و رسولش نیز آنان را دوست دارند. آن گاه او را با بلال به خانه‌ی فاطمه علیهاالسلام- این خانه‌ی عشق و امید، این خانه‌ی کوچک اما به وسعت همه‌ی تاریخ- فرستاد. فاطمه علیهاالسلام تنها تکه پوستی که فرش حسن و حسین علیهماالسلام بود به پیرمرد داد. پیر گفت: این زخم مرا درمان نیست. زهرا علیهاالسلام در دم گردن‌بندی که به تازگی دختر عمویش به او هدیه کرده بود و شاید هنوز علی علیه‌السلام بر سینه‌اش ندیده بود به او داد، و گفت: آن را بفروش، ان‌شاءالله کارت سامان یابد. پیر برگشت و شرح داستان به رسول صلی الله علیه و آله گفت. هنوز تمام نشده بود که دیدگان رسول صلی الله علیه و آله به اشک نشست و گفت: آن را بفروش تا خدا به برکت فاطمه علیهاالسلام به تو گشایشی دهد. عمار که گردن‌بند زهرا علیهاالسلام را سند بهشت و خوشحالی او را برتر از آن می‌دانست تمامی هستی خود را با پیر به معامله گذارد و آن گاه گردن‌بند را معطر کرده و در پارچه‌ای یمنی پیچید و با غلامش، هر دو را به رسول صلی الله علیه و آله بخشید. حضرت هم هر دو را به فاطمه علیهاالسلام بخشید. فاطمه علیهاالسلام هم بنده را آزاد کرد و گردن‌بند را نگاه داشت تا روزی دیگر که با آن برهنه‌ای دیگر را پیوشاند و باز هم خیرات ادامه یابد. بنده در تعجب بودم که چه گلوبند پربرکتی، گرسنه‌ای را سیر و برهنه‌ای را پوشش و فقیری را بی‌نیاز و بنده‌ای را آزاد کرد و آخر هم به دست صاحبش رسید. پیر سر خود گرفت و رفت. [صفحه ۲۷۵] در شهر همه جا سخن از گلوبند پربرکت زهرا علیهاالسلام بود. [۶۰۷]. ایشارگری‌های زهرا علیهاالسلام تنها محدود به این‌ها نبود که او از جانش هم مایه می‌گذاشت. آن جا که وحشیانه به در خانه‌اش هجوم آورده و علی علیه‌السلام را کشان کشان با

ریسمانی بر گردن برای بیعت به سوی مسجد می‌بردند، تنها کسی که از حضرت علی علیه‌السلام دفاع کرد و خالصانه جانش را نثار نمود، زهرا علیها‌السلام بود. اگر چه او را به تازیانه به گوشه‌ای انداختند و فریادش را نشنیدند، اما باز هم از پای نشست و با بدن مجروح و نالان خود را کشان کشان به مسجد رسانید و تا علی علیه‌السلام را نرهند آرام نگرفت. [۶۰۸]. [صفحه ۲۷۶]

کرامات زهرا

معجزات و کرامات زهرا علیها‌السلام از هنگامی که در شکم مادر بود آغاز می‌شود. از همان هنگامی که زنان مکه مادرش را که با یتیمی بی چیز ازدواج کرده بود، تنها گذارده بودند. و در همان تنهایی و غربت مادر، مونس او بود و او را تسلی می‌داد. [۶۰۹]. آن گاه که به دنیا آمد، نوری شرق و غرب عالم را فراگرفت و تمامی خانه‌های مکه را پوشانید [۶۱۰] و در هنگام تولد لب به سخن گشود و به وحدانیت خدا و نبوت پدر و امامت شوهر و فرزندانش گواهی داد. [۶۱۱]. [صفحه ۲۷۷] زمخشری [۶۱۲] در تفسیر خود ذیل آیهی (کلما دخل علیها زکریا [۶۱۳] از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند. در یکی از روزهای قحطی مدینه که گرسنگی طاقتم را ربوده بود، زهرا علیها‌السلام برایم طبقی از غذا فرستاد. غذا را گرفته و به خانه‌ی زهرا علیها‌السلام رفته، او را صدا زدم، آمد و پارچه از روی طبق کنار زد. دیدم پر از گوشت و نان است. تعجب کردم و دانستم که این از مائده‌های آسمانی است. به زهرا علیها‌السلام گفتم. این از کجاست؟ جواب داد: از خدای سبحان. او هر که را بخواهد بی حساب روزی دهد. اشک شوق بر دیدگان رسول صلی الله علیه و آله نشست. آن گاه فرمود. حمد خدایی را که تو را شبیه مریم قرار داد. و سپس علی و حسن و حسین علیهم‌السلام و تمامی همسرانش را فراخواند و همه از آن خوردند و سیر شدند، در حالی که هنوز غذاها باقی بود. فاطمه علیها‌السلام برای تمامی همسایگانش هم از آن فرستاد. آن روز گرسنگان مدینه همه به برکت کرامت زهرا علیها‌السلام سیر شدند. در بحارالانوار [۶۱۴] این داستان به صورتهای متعدد و مختلف بیان شده و از جمع‌بندی آنها چه بسا بتوان نتیجه گرفت که این واقعه نه یک بار که چندین مرتبه و آن هم به شکل‌های گوناگون اتفاق افتاده است. بارها اصحاب رسول صلی الله علیه و آله دیدند که آسیاب سنگی خانه‌ی زهرا علیها‌السلام را می‌گردد، بدون آن که کسی را بر سر آن ببینند. از تعجب نزد رسول صلی الله علیه و آله رفته و داستان را باز می‌گفتند، اما هر بار رسول صلی الله علیه و آله تبسمی کرده و می‌فرمود. آیا نمی‌دانید که خدا [صفحه ۲۷۸] ملایکه‌ای دارد که به محمد و آل محمد علیهم‌السلام تا روز قیامت - کمک می‌کنند؟ [۶۱۵]. روزی علی علیه‌السلام از یک یهودی مقداری جو قرض گرفت و در عوض چادر زهرا علیها‌السلام را گرو گذاشت، یهودی آن را به خانه برد و در اتاقی نهاد. شب هنگام همسر یهودی به همان اتاق رفت. ناگهان دید که نوری خیره کننده تمامی اتاق را روشن کرده است. سراسیمه شوهر خود را صدا زد. شوهر آمد و داستان چادر را به زن باز گفت و آن گاه هر دو به نظاره نشستند. گویا قرص ماه در خانه‌ی این یهودی فرود آمده بود. صبح هر یک خویشان خود را خبر دادند. حدود هشتاد نفر گرد آمدند و همه در پرتو تالو چادر زهرا علیها‌السلام، لباس اسلام به تن کردند. [۶۱۶]. یهودیان مدینه می‌خواستند فاطمه علیها‌السلام دختر رسول صلی الله علیه و آله را تحقیر کنند. از این رو در یک مجلس عروسی، زنان خود را به بهترین زیورها آراستند و بر آنها فاخرترین لباس‌ها را پوشاندند. آن گاه به نزد رسول صلی الله علیه و آله آمده و با اصرار از او اجازه خواستند تا دخترش فاطمه علیها‌السلام به مجلس آنان درآید. رسول صلی الله علیه و آله فرمود: اجازه‌ی او با علی علیه‌السلام است «انها زوجة علی بن ابی طالب و هی بحکمه». از او خواستند تا نزد علی علیه‌السلام شفاعت کند، رسول صلی الله علیه و آله هم شفاعت کرد و بنا شد زهرا علیها‌السلام به مجلس درآید. جبریل در دم فرود آمد و با خود لباس و عطر و زیورهای بهشتی آورد که هیچ کس نظیرش را ندیده بود. زهرا علیها‌السلام به مجلس درآمد و ماه از شرم پنهان شد. همه‌ی زنان مجلس از بهت انگشت بر دهان گرفته و به وی خیره شدند، زیر لب می‌گفتند. گویا بدر این بار در خانه ما به چله نشسته. آن گاه در دم هم چون سحره‌ی فرعون از پا [صفحه ۲۷۹] افتادند و به سجده درآمدند. جمع زیادی در آن جشن عروسی به

برکت حضور زهرا علیهاالسلام جشن تشریف به اسلام گرفتند. [۶۱۷] ملایکه برای هم سخن شدن با زهرا علیهاالسلام بر هم سبقت می‌گرفتند تا همان گونه که با مریم علیهاالسلام سخن می‌گفتند با زهرا علیهاالسلام نیز به گفت و گو بنشینند. آنان بر زهرا علیهاالسلام فرود آمده و می‌گفتند: ای فاطمه! خدایت تو را برگزیده و مطهرت گردانده و بر همه‌ی زنان عالم برتریت داده است. ای فاطمه! قنوت و سجده و رکوعت برای پروردگار باشد. تنها به درگاه او تضرع کن و قرب او را بخواه. سپس با وی گرم صحبت می‌شدند. زهرا علیهاالسلام شبی به آنان گفت. مگر مریم برگزیده‌ی زنان عالم نیست؟ گفتند: او برگزیده زنان زمانه‌ی خود بود، اما خدا تو را برگزیده‌ی زنان زمانه‌ی خودت و او، و تمامی زنان اولین و آخرین قرار داده است. [۶۱۸]. ابوبصیر از امام باقر علیه‌السلام نقل می‌کند. در یکی از شب‌های جمعه هنگام سحر، جبرئیل و میکائیل و اسرافیل بر زهرا علیهاالسلام نازل شدند و دیدند او به نماز ایستاده [صفحه ۲۸۰] است. همگی ایستادند تا نمازش تمام شد. آن گاه دسته جمعی بر وی سلام کردند و گفتند. خدایت تو را سلام می‌رساند. آن گاه صحیفه‌ای را در خانه‌اش گذاشتند. زهرا علیهاالسلام در جواب سلام خدایش گفت: «الله السلام و منه السلام و الیه السلام و علیکم یا رسول الله السلام»؛ [۶۱۹]. سلام از آن خداست و از اوست سلام به سوی اوست سلام، و بر شما ای فرستادگان خدا سلام و درود باد. علی علیه‌السلام می‌گوید در آخرین لحظات شهادت زهرا علیهاالسلام و فراق من با او، دیدم نگاهی به اطراف خود کرد و فرمود: «السلام علیکم یابن عم قد أتانی جبرئیل مسلما و قال لی: «السلام یقرأ علیک السلام یا حبیبه حبیب الله و ثمرة فؤاده الیوم تلحقین بالرفیع الالعی و جنه‌المأوی»؛ سلام بر شما «ای ملایکه‌ی خدا و ای جبرئیل!» ای پسر عمو! جبرئیل در حالی که بر من سلام می‌کرد نازل شد و فرمود. خداوند بر تو سلام می‌رساند، ای حبیبی خدا و میوه‌ی قلب رسول خدا! امروز به ملکوت اعلی خواهی پیوست و در بهشت برین جای خواهی گرفت. آن گاه فاطمه علیهاالسلام روی از ما گرداند و به گروهی دیگر از ملایکه سلام داد و گفت: «یابن عم هذا والله میکائیل و قال لی کقول صاحبه»؛ ای پسر عمو! به خدا قسم این میکائیل است و هم چون جبرئیل بر من سلام کرد و بشارت‌های او را داد. بار دیگر به گروهی دیگر از ملایکه سلام کرد و گفت: [صفحه ۲۸۱] «یابن عم هذا والله الحق و هذا عزرائیل قد نشر جناحه بالشرق والمغرب و قد وصفه لی أبی و هذه صفته، السلام علیک یا قابض الارواح عجل بی و لا تعذبنی»؛ ای پسر عمو! به خدا قسم این حق است و این عزرائیل است گویا بال و پرش، شرق و غرب عالم را فرا گرفته. پدرم چنین اوصافی را به من خبر داده بود. سلام بر تو ای قبض کننده‌ی ارواح! در قبض روح من بشتاب (که چه مشتاقم به لقای پروردگار و دیدار رسول صلی الله علیه و آله) و مرا بیش از این در انتظار نگذار. «ثم سمعنا تقول: الیک ربی لا- الی النار»؛ در پایان همه شنیدیم که فاطمه علیهاالسلام فرمود: خدایا! به سوی تو می‌آیم نه به سوی آتش. [۶۲۰]. سلمان- این مرید و شیدای رسول صلی الله علیه و آله و پیر فدایی اهل بیت و مدافع علی علیه‌السلام، همو که به مقام والای «منا» رسید. [۶۲۱] همو که اگر روزی خانه‌ی فاطمه علیهاالسلام را طواف نمی‌کرد و بر اهل آن سلام نمی‌فرستاد، گویا طاعات خود را مقبول نمی‌دانست- می‌گوید: روزی بعد از فوت رسول صلی الله علیه و آله از خانه بیرون آمدم. علی علیه‌السلام را دیدم، به من فرمود: به خانه‌ی فاطمه برو که مشتاق دیدار توست و می‌خواهد از هدیه‌ای که از بهشت برایش آورده‌اند به تو هم بدهد. ندانستم که چگونه خود را به خانه‌ی فاطمه علیهاالسلام برسانم. سراسیمه در زدم و اذن [صفحه ۲۸۲] خواستم و با اجازه‌ی زهرا علیهاالسلام وارد خانه شده و در پیشگاهش زانوی ادب زدم. آن گاه زهرا علیهاالسلام گفت: دیروز همین جا نشسته بودم و در هم بسته بود. در این فکر بودم که با وفات پدرم وحی الهی از ما قطع شد و از رفت و آمد ملایکه دیگر خبری نیست. بسیار غمگین و محزون بودم و بر فراق رسول صلی الله علیه و آله می‌گریستم که به ناگاه درب باز شد و سه دختر وارد شدند که از نظر زیبایی و شادابی معطر بودن بی مانند بوده و هیچ چشمی به زیبایی آنان ندیده. از جایم برخاسته به سویشان شتافتم. پرسیدم از زنان مکه هستید یا مدینه؟ گفتند ای دختر رسول! ما نه از اهل مکه و مدینه‌ایم و نه از مردم روی زمین. ما از حوریان بهشتی هستیم که بسیار مشتاق و عاشق دیدار شمایم و خدا ما را برای عرض تسلیت خود خدمت شما فرستاده است. از آن یکی که بزرگتر می‌نمود پرسیدم. اسم تو

چیست؟ جواب داد: «مقدوده». گفتم: مقدوده چرا؟ گفت: خدایم مرا برای مقداد بن اسود آفریده. از دیگری پرسیدم نام تو چیست؟ گفت: «ذره». گفتم: تو در دیدگان من بزرگ و نجیب می‌نمایی، چرا ذره؟ گفت: برای همسری با ابوذر غفاری آفریده شده‌ام. از سومی پرسیدم: تو را چه می‌نامند؟ گفت: «سلمی». پرسیدم چرا به این نام؟ [صفحه ۲۸۳] جواب داد: خدا مرا برای سلمان فارسی آفریده است. آن حوریه‌ها برای من خرماهای تازه‌ای که خوشبوتر از مشک بود هدیه او کردند. سلمان می‌گوید: زهرا علیهاالسلام از آن خرماها به من هم داد و فرمود: با اینها افطار کن. خرماها را برداشته در کوچه‌های مدینه به طرف منزل می‌رفتم، به هر کس از اصحاب رسول خدا که می‌گذشتم، می‌پرسیدم چه بوی عطر دل‌نشینی؟ سلمان! آیا مشک با خود حمل می‌کنی؟ در جواب می‌گفتم: آری. در هنگام افطار با همان خرماها افطار کردم، ولی هیچ هسته‌ای در آنها ندیدم. به نزد فاطمه علیهاالسلام رفته، عرض داشتم. با همان خرماها افطار نمودم ولی هیچ هسته‌ای ندیدم. فاطمه علیهاالسلام فرمود: این رطب‌ها از نخلی است که خداوند در بهشت برای من نشانده است. آن هم در اثر دعایی که پدرم به من آموخت و هر صبح و هر شب بر آن مواظب دارم. از او درخواست کردم که این دعا را به من هم بیاموزد. فرمود: اگر می‌خواهی خدا را ملاقات کنی در حالی که از تو راضی باشد و اگر می‌خواهی تا زنده هستی درد تب تو را فرانگیزد، بر این دعا مداومت کن. «بسم الله النور، بسم الله نور النور، بسم الله نور علی نور، بسم الله الذی هو مدبر الامور، بسم الله الذی خلق النور من النور، الحمد لله الذی خلق النور من النور، و انزل النور علی الطور فی کتاب المسطور فی رق منشور، بقدر مقدور، علی نبی محبوب، الحمد لله الذی هو بالعز مذکور، و بالفخر مشهور، و علی سراء الضراء مشکور، و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین». سلمان می‌گوید: از روزی که این دعا را تعلیم گرفتم، بیشتر از هزار کس از اهل مدینه و مکه را تعلیم دادم و هر کس که تب او را فرامی‌گرفت چون این دعا را [صفحه ۲۸۴] می‌خواند، به امر خدای سبحان تب از او دور می‌گشت. [۶۲۲]. - ابو عبیده از امام صادق علیه‌السلام روایت می‌کند. بعد از فوت رسول خدا صلی الله علیه و آله، زهرا علیهاالسلام بسیار اندوهگین و بی‌تاب بود. از این رو جبرئیل هر روز تا هنگام شهادتش به نزد او می‌آمد و او را تسلیت می‌داد و از جایگاه رسول صلی الله علیه و آله و آن چه بر ذریه‌ی او خواهد گذشت و اخبار آینده او را با خبر می‌کرد. علی علیه‌السلام هم آنها را در صحیفه‌ای که به مصحف فاطمه علیهاالسلام معروف است می‌نوشت. [۶۲۳]. در انتهای این بخش دریغ آمد که کلام بلند عقاد نویسنده و متفکر مشهور مصری، در مورد حضرت زهرا علیهاالسلام را نیاورم. او می‌گوید: «و فی کل دین صورةً للانوثة الکاملة المقدسة یتخشع بتقدیسها المؤمنون کانما هی آیه الله فیما خلق من ذکر و اثنی... فاذا تقدست فی المسیحیة صورةً مریم العذراء، ففی الاسلام لا- جرم تتقدس صورةً فاطمةً البتول»، [۶۲۴] در هر دینی تصویر کامل، پاک و مطهر یک زن به عنوان آیت و نشان خداوندگار، برای همگان- اعم از زن و مرد- وجود دارد که مؤمنان با ستایش او به خضوع و خشوع می‌رسند... این زن در مسیحیت مریم عذرا و در اسلام- بدون تردید- فاطمه‌ی بتول (علیهاالسلام) است. [صفحه ۲۸۵]

انصاف زهرا

سلمان می‌گوید: فاطمه علیهاالسلام را دیدم که با آسیاب دستی گندم را آرد می‌کند، پیش رفتم و پس از سلام گفتم: ای دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله! چرا این قدر خود را به زحمت می‌اندازی، در حالی که خدمتکار منزلتان فضا در کنار شما ایستاده؟ کار منزل را به ایشان واگذارید. زهرا علیهاالسلام گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله به من سفارش کرده که کارهای خانه را با فضا تقسیم کنم. یک روز او کار کند و روز دیگر من، دیروز نوبت او بود و امروز نوبت من است. [۶۲۵] در روایتی دیگر آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی مشاهده کرد که خدمتکار منزل زهرا علیهاالسلام در حال استراحت است و فاطمه علیهاالسلام مشغول کار کردن. زهرا علیهاالسلام وقتی پدر را دید، عرضه داشت: «یا رسول الله علی یوم و علیها یوم»؛ [صفحه ۲۸۶] ای رسول خدا کار منزل را عادلانه تقسیم کردم، روزی به عهده‌ی من و روز دیگر به عهده‌ی خدمتکار است. اشک در چشمان پیامبر صلی الله

علیه و آله حلقه زد و فرمود: خدا آگاه‌تر است که رسالت را در کدام خانه قرار دهد. [۶۲۶]. زهرا علیها السلام نه تنها در رابطه با دیگران، حتی در رابطه با علی علیه السلام نیز کارها را به گونه‌ای عادلانه تقسیم کرده بود. به گونه‌ای که خمیر کردن، نان پختن، تمیز کردن و جارو زدن خانه به عهده‌ی فاطمه علیها السلام بود و کارهای بیرون منزل از قبیل جمع‌آوری هیزم و تهیه‌ی هیزم و تهیه‌ی مایحتاج زندگی بر عهده‌ی علی علیه السلام. امام صادق علیه السلام می‌گویند: این تقسیم کار با رهنمود رسول خدا صلی الله علیه و آله انجام گرفت. و آن گاه که رسول خدا این تقسیم را قرار داد و بنا شد کارهای داخل منزل را فاطمه علیها السلام و کارهای بیرون خانه را علی علیه السلام انجام دهد، زهرا علیها السلام با خوشحالی گفت. جز خدا کسی نمی‌داند که با این تقسیم کار تا چه اندازه خوشحال شدم، زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا از انجام کارهایی که مربوط به مردان است بازداشت. [۶۲۷]. [صفحه ۲۸۷]

پوشیدگی زهرا

مردی نابینا پس از اجازه گرفتن وارد منزل امام علیه السلام شد، پیامبر صلی الله علیه و آله دید که زهرا علیها السلام بلافاصله برخاسته و فاصله گرفت و خود را پوشاند. رسول صلی الله علیه و آله گفت: دخترم! این مرد نابیناست. زهرا علیها السلام گفت: اگر او مرا نمی‌بیند من او را می‌بینم و او بوی مرا استشمام می‌کند. [۶۲۸] رسول صلی الله علیه و آله با شنیدن این سخنان فرمود: شهادت می‌دهم که تو پاره‌ی تن منی. [۶۲۹]. زهرا علیها السلام در وصیتش به علی علیه السلام می‌گوید: ای پسر عمو! وصیت می‌کنم که برای من تابوتی درست کنی، همان گونه که ملایکه شکل آن را به من نشان داده‌اند [۶۳۰]. از همین رو در روایاتی دیگر آمده. اولین کسی که برای او تابوت ساخته شد [صفحه ۲۸۸] فاطمه علیها السلام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. [۶۳۱] اگر چه در بعضی دیگر از روایات داستان تابوت را به اسماء بنت عمیس نسبت می‌دهند، که پس از ابراز ناراحتی فاطمه علیها السلام از این که جنازه‌ی زنان را روی تابوتی سر باز می‌گذارند و حجم بدن‌شان معلوم می‌شود، [۶۳۲] اسماء به زهرا علیها السلام عرضه داشت که در سرزمین حبشه برای مرده‌ها تابوتی می‌سازند که بدن و حجم اندام‌شان را می‌پوشاند و آن گاه که شکل آن را برای زهرا علیها السلام ترسیم کرد، و با چوب‌های تر و شاخه‌های نازک درخت شبیه آن را ساخت، زهرا علیها السلام با خوشحالی گفت. «اصنعی لی مثله استرینی سترک الله من النار»؛ ای اسماء! برای من تابوتی مثل آن درست کن تا مرا بپوشاند. خداوند تو را از آتش جهنم حفظ کند. [۶۳۳]. آن گاه لبخندی بر چهره‌ی زهرا علیها السلام نشست. تو گویی غنچه‌ای برای لحظه‌ای شگفت. پس از فوت رسول صلی الله علیه و آله تنها لبخندی که بر لب‌های زهرا علیها السلام نشست، همین جا پس از شنیدن این خبر بود. زهرا علیها السلام خود در کلام دیگرش می‌گوید. [صفحه ۲۸۹] «خیر للنساء ان لا یرین الرجال و لا یراهن الرجال»، [۶۳۴]. خیر و خوبی زن در این است که نه او مردان را ببیند و نه مردان او را. و در جایی دیگر می‌گوید: «ادنی ما تکون من ربها ان تلزم قعر بیتها»؛ [۶۳۵]. آن لحظه‌ای که زن در خانه خود می‌ماند به خدا نزدیک‌تر است. و این می‌رساند که ملائکه همان قرب و نزدیکی به خداست. همین جا این را هم بگویم که اگر در برابر این سخنان از آن طرف می‌شنوی که زهرا علیها السلام آن گونه در مسجد علیه خلفا می‌شود و یا شبانه بر در خانه‌های مهاجر و انصار می‌رود و یا فریاد می‌زند که اگر دست از علی علیه السلام برندارید موهام را پریشان می‌کنم و گریبان چاک می‌زنم، نباید اینها را حمل بر تناقض گویی کنی، که مطابق همین روایت آخر، ملائکه، قرب و نزدیکی به خداست و این قرب در گرو اطاعت است و اطاعت در شرایط مختلف و ضرورت‌های متفاوت و با افراد گوناگون، یکسان نیست، که هر شرایطی و زمان و مکانی، حکم خاص خودش را می‌طلبد. آنجا که ضرورتی در کار نیست نمی‌توان با مردها برخوردی داشت و آنجا که حق بزرگتری هم چون حق ولایت و حفظ جان ولی در میان است، جز این گونه برخورد چاره‌ای نیست. زهرایی که می‌گوید خیر زن در این است که مردی او را نبیند و او هم مردی را نبیند یا از یک کور خود را مخفی می‌کند،

در برابر ابوذر و سلمان- که وجودهای سامان گرفته‌ای هستند- به گونه‌ای دیگر برخورد می‌کند و ظاهر می‌شود. به طوری که سلمان می‌گوید داخل خانه زهرا شدم و دیدم صورت زهرا زرد است. یا علی علیه‌السلام به [صفحه ۲۹۰] سلمان می‌گوید: سلمان به خانه‌ی فاطمه برو که فاطمه مشتاق دیدار توست [۶۳۶]!! برخورد با نفوسی سامان گرفته و به تعادل رسیده، با آن کسی که حتی بوی زن و یا حضور زن او را وسوسه و تحریک می‌کند، یکسان نیست. نمی‌توان یک چشمی به مسایل نگاه کرد و یک روایت را خواند و زود نتیجه گرفت، بلکه باید همه‌ی روایت‌ها را دید و مجموعی نگاه کرد. و شرایط و ضرورت‌ها و افراد را در نظر گرفت، و به ملاک‌ها دست یافت که: «أنتم افقه الناس اذا عرفتم معانی کلامنا»؛ [۶۳۷] فقیه‌تر کسی است که مقصود ما را بشناسد، نه «چه گفت» که «چرا گفت» را. در جمعی از رفقا سخن از کم خوردن و چند دفعه در روز غذا خوردن به میان آمد. هر کسی چیزی می‌گفت و برای خود مستندی هم می‌تراشید. یکی می‌گفت: باید دو بار غذا خورد. آن دیگری می‌گفت: خیر، یک بار کافی است. و سومی می‌گفت: «اکلهم کالمرضی» باید همچون مریض کم خورد. آن گاه مرا به قضاوت خواستند، گفتم: هیچ کدام! با تعجب پرسیدند: پس روایات را منکری؟ گفتم: اتفاقاً از همین‌ها به این جمع‌بندی رسیدم. آن گاه توضیح دادم که ملاک همین «اکلهم کالمرضی» است، زیرا مریض کم نمی‌خورد بلکه غذایش مطابق با نیاز بدنش است. سخن از کم خوردن نیست که سخن از مطابق نیاز [صفحه ۲۹۱] خوردن است. گفتم: ملاک نیاز بدن است. کسی که کار سنگینی دارد و هر روز ساعت‌ها در پای کوره عرق می‌ریزد، چه بسا چند وعده هم برایش زیاد باشد و او را به هزار بلا- چربی خون و سوء هاضمه و قند و...- گرفتار کرده و از او کلکسیون مرض بسازد. کسی که بدنش به ویتامین ث نیاز دارد، اگر بهترین کباب را هم به او بدهی، مشکلش را حل نکرده‌ای، در حالی که چند پرتقال و لیمو نیاز او را برطرف می‌کند. در روایتی آمده که یکی از یاران امام کاظم علیه‌السلام چهره‌اش زرد و مزاجش ضعیف شده بود، حضرت به او فرمود. گوشت بخور. پس از مدتی که امام او را دوباره دید او را به همان حالت سابق یافت. فرمود: فلانی مگر گوشت نخوردی؟ گفت: یابن رسول‌الله! چرا، اما خوب نشدم. حضرت فرمود: چگونه درست کردی؟ عرضه داشت: آبگوشت درست کردم. حضرت فرمود: آبگوشت نه، کباب کن. [۶۳۸]. یکی از دوستان ما سینه درد سختی گرفته بود، به او گفتند: دکتر رفتی؟ جواب داد: نه، با تعجب پرسیدند. چرا؟ گفت: مولا اجازه نداد. همه تعجب کردند که چگونه مولا اجازه نداد. گفت: علی علیه‌السلام گفته با زن‌ها مشورت کنید آنگاه برعکس عمل کنید. [۶۳۹] من هم همین کار را کردم!! دیگر از جانم چه می‌خواهید؟ گفته شد اولاً این حدیث منسوب به پیامبر است و نه امیرالمؤمنین علیه‌السلام. ثانیاً اصلاً [صفحه ۲۹۲] سند ندارد. ثالثاً بر فرض صحت معنایش این نیست که تو فهمیدی، بلکه روایت با توجه به دیگر روایات و سنت پیامبر و دیگر معصومین در صدد بیان ملاک مشورت است. و اینکه در مشورت باید از عواطف و احساسات پرهیز کرد. به راستی وقتی ملاک‌ها در دست نباشد و مقصود معصوم شناخته نشود، آدمی به چه وضعی می‌افتد. شنیدم آن بیچاره سینه دردش بالا گرفت و به سل سینه انجامید و مدت‌ها در بیمارستان ریوی بستری بود. آیا به راستی رسول صلی‌الله علیه و آله با خدیجه علیها‌السلام [۶۴۰] و علی علیه‌السلام با فاطمه علیها‌السلام [۶۴۱] و حسین علیه‌السلام با زینب علیها‌السلام مشورت نمی‌کرد و یا آن گاه که مشورت می‌کرد برعکس عمل می‌کرد؟ ملاک در مشورت دوری جستن از احساسات و عواطف است. همین است که علی علیه‌السلام آنگاه که عایشه سر به شورش گذاشته و به سبب احساس خویشاوندیش به طلحه، دریایی از خون به راه انداخته، پس از پایان جنگ جمل و فرونشاندن شورش بصره، در مسجد آن شهر در نکوهش زن‌انگونه می‌گوید، [۶۴۲] در حالی که خود با زهرا علیها‌السلام آن گونه رفتار می‌کند (فاعتبروا یا اولی‌البصار). [۶۴۳]. دوستی داشتم پرسوز و با حال که گرمی‌بخش مجالس توسل ما بود، اما بسیار ساده و خشک و سطحی. روزی با حالتی که از مباهات و فخر او حکایت داشت، می‌گفت: فلانی من نمی‌گذارم زخم حتی نان بخورد، باور کن حتی نمی‌داند نانواپی کجاست! او حتی اگر [صفحه ۲۹۳] بخواهد اسم بچه‌ها را هم در مدرسه بنویسد نمی‌داند چه بکند و کجا برود! مثلاً همین چند روز پیش بود که من مسافرت بودم و حال بچه بد می‌شود، نمی‌داند باید چه بکند و به کجا برود، ولی باز

جای شکرش باقی است که به عقلش رسیده و از پسر همسایه کمک خواسته!! او که مرا گوش خوبی می‌دید بیشتر شور برداشت و مدام از فضایل و مناقب خود برمی‌شمرد. در پایان هم گفت: مردها خیلی بی‌غیرت شده‌اند، راستی که دوره‌ی آخرالزمان است. آخر چه طور بعضی از مردها اجازه می‌دهند زنهایشان بیرون از خانه کار کنند؟ بعد برای این که از من هم تاییدی بگیرید مرا به شهادت طلبید که راستی مگر همین طور نیست؟ گفتم: با زن خود بگونه‌ای باش که اگر مردی یا مسافرت رفتی، بی تو هم بتواند روی پای خود بایستد، تا مجبور نشود به پسر همسایه و یا هر کس و ناکس دیگر رو بیاندازد. این برخورد تو چه بسا برای آن جوامعی خوب است که زن با از دست دادن مرد خود چندین حامی دارد، نه برای جامعه‌ی امروز ما که حتی اقوام از حال یکدیگر بی‌خبرند و برادرها با هم غریبه‌اند و چه بسا تو در این وضع تحمیلی باید به گونه‌ای دیگر برخورد کنی. آنگاه به او توضیح دادم که عامل تربیتی همواره در گرو محیط تربیتی است. جامعه‌ی باز و متضاد، غیر از جامعه‌ی سنتی است و این هر دو غیر از جامعه‌ی به امن رسیده است. عوامل تربیتی در جامعه‌ای که هر روز یک فکر مطرح می‌شود، با جامعه‌ای که تنها یک فکر حاکم است یکسان نیست. در مورد کار زن در بیرون از خانه هم به او توضیح دادم که من مدافع این وضع آشفته نیستم، که ملاک را نیازها [صفحه ۲۹۴] و ضرورت‌ها می‌دانم. اما جدای از این که بسیاری از کارهای مخصوص زنان را باید به خودشان واگذار نمود، از این واقعیت هم نمی‌توان چشم پوشید که امروزه در بسیاری از خانواده‌ها به ویژه در شهرهای بزرگ اگر زن و مرد هر دو کار نکنند، نمی‌توانند از زیر این خرج‌های کمرشکن زندگی شانه راست کنند. و بگذرد از این که بعضی‌ها کارشان از هوسشان مایه می‌گیرد و یا در کارهایشان حدود را رعایت نمی‌کنند. برادر! با همسرت که امانت الهی در دست توست، آن گونه باش که بی تو هم بتواند روی پای خود بایستد و گلیم خود را در این دنیای وانفسا و آشفته بازار از آب بیرون کشد. نمی‌گویم او را بی دلیل در خیابان‌ها رها کن. می‌گویم این آمادگی و توان روحی را در او ایجاد کن و ملاک‌ها را به او بیاموزد و زمینه‌های رشد استعدادهای او را فراهم کن که قوام تویی و بار مسئولیت این همه با توست. دوستی که از امکاناتی هم برخوردار بود، می‌پرسید: خوب است چند فرزند داشته باشیم؟ گفتم: نکات و جهات زیادی را باید توجه کرد، اما یک نکته‌ی عمده - که فراموش شده و بیشتر به کار دوست ما می‌آمد - این است که بتوانی تربیت کنی چند تایش هم کم است و اگر نتوانی نصفش هم زیاد است. یکی از دوستان خیلی خوب ما با این که خود هیچ امکان مالی نداشت، اما به سبب داشتن روح بلند و همت عالی همیشه در کارهای خیر دست گشاده‌ای داشت و به خاطر دیگران و تربیت و سازندگی، میلیون‌ها تومان زیر قرض می‌رفت تا آن جا که از فشار همین قرض‌ها خانه‌اش را در معرض فروش قرار داد. و آنگاه که از او سؤال می‌شد که چرا برای تربیت و سازندگی دیگران این قدر به آب و آتش می‌زنی و بیش [صفحه ۲۹۵] از امکانات مایه می‌گذاری و این گونه خود را به رنج می‌اندازی؟ می‌گفت: به شهادت آیه‌ی (لوانتم تملکون خزائن رحمة ربی اذا لأمسکتهم خشية الانفاق) ملاک در انفاق نه دارایی‌ها بلکه توانایی‌هاست. تو چه بسا تمامی گنج‌های آسمان و زمین را هم مالک باشی ولی باز هم انفاق نکنی. نه این که نداری، که داری اما به خاطر یک حالت روانی که ترس از فقر است از این کار سر باز می‌زنی و شانه خالی می‌کنی. آنگاه ادامه داد. من آن قدر توانایی دارم که نگذارند آنجا بمانم. اما دوست دیگر ما که به تازگی مشغول درس و بحث شده و یا ازدواج کرده چه بسا تحمل این فقرها و فشارها و در به دری‌ها را نداشته باشد. امر دایر است بین منی، که با این فهم از آیه و این توان روحی هستم، در فشار باشم یا آن دیگری که تازه از راه رسیده و این وسعت‌ها را تحصیل نکرده. بگذرد از این که اعتبار ما هم جزو امکانات ماست. چه بسا لازم باشد در جایی از اعتبار خود مایه بگذاری، که وجاهت و اعتبار ما هم جزو امکانات و سرمایه‌های ما است. [۶۴۴]. [صفحه ۲۹۶] از اینها گذشته اگر تو یافتی که با هر سختی و رنج و فشاری، سه راحتی می‌باشد، [۶۴۵] دیگر چه رنجی و چه فشاری؟ ما تا موقعی از پریدن می‌ترسیم و یا پروازمان یک وجود نامحدود است که نامحدودی را جزو امکانات ماست، دیگر چه باک. گفته شد به رسول صلی الله علیه و آله می‌گویند: نه دست را ببند و نه باز بگذار که (فتقعد ملوما محسورا). [صفحه ۲۹۷] جواب داد: اتفاقا این آیه هم مؤید است، چرا که ملاک همین «ملوما محسورا»

است. دوست دیگرمان گفت: آخر این کارها مزاحم درس و بحث می‌شود و اشتغال ذهنی می‌آورد. گفت: بنا نیست که ما تنها در محدوده‌ی درس و بحث رشد کنیم و در اصطلاح سر بزرگی بشویم. ما باید مجموعه باشیم. باید در تمامی ابعاد وجودمان به رشد و وسعت‌هایی برسیم. ما علاوه بر سر، از دل و دستی هم برخورداریم، می‌توان آن را به کار گل گماشت که باید آنها را هم به کار کشید. او بر همین اساس چه دل‌هایی را که احیا نکرده و چه زندگی‌هایی را که به نورها و وسعت‌ها و گشایش‌هایی نرسانده. جزاه الله خیر جزاء العلماء العالمین و کثر الله امثاله. [صفحه ۲۹۸]

اشتیاق زهرا به شهادت

آن گاه که رسول صلی الله علیه و آله در بستر بیماری بود و بی‌تابی زهرا علیها السلام را می‌دید، به او مژده‌ی شهادت و وصال را داد و زهرا علیها السلام در دم خنیدید. [۶۴۶] این آخرین لبخند او بود. [صفحه ۲۹۹] آن که با شنیدن مژده‌ی وصال و پیوستن به رسول صلی الله علیه و آله چهره‌اش به لبخند نشست، فقط زهرا علیها السلام بود. راستی چه کسی است که با شنیدن خبر درگذشت و شهادتش ذوق کند و هم چون غنچه بشکفتد؟ به راستی اگر علی علیه السلام نبود برای زهرا علیها السلام ماندنی نبود، از آدم گرفته تا دیگران. [۶۴۷] اگر علی علیه السلام می‌گوید: «والله لابن ابی طالب انس بالموت من الطفل بشدی امه» [۶۴۸] زهرا علیها السلام هم می‌گفت. «اللهم عجل وفاتی سریعا». [۶۴۹]. و اگر تو می‌بینی آن که بر مرگ زند خنده علی اکبر اوست. و اگر می‌بینی که پیروانش عاشق مرگ و شهادتند، تا آنجا که آن نوجوان بسیجی با فریاد «یا زهرا» خود را به زیر تانک‌های دشمن بعثی می‌اندازد، و آن گونه حماسه می‌آفریند؛ همه و همه از زهرا علیها السلام آموختند. آنان که در کربلا عید خون گرفتند و بر سجاده‌ی سرخ خود عاشقانه نشستند [صفحه ۳۰۰] و عنوان بهترین اصحاب [۶۵۰]. را برای همیشه بر خود خریدند، مقتدا و اسوه شان زهرا علیها السلام بود. همین است که بارها گفته ام خط سرخ کربلا تداوم خانه سبزی فاطمه علیها السلام است. [صفحه ۳۰۱]

راستگویی زهرا

زندگی زهرا علیها السلام بهترین گواه بر صداقت و راستگویی اوست. دوست و دشمن بر این معنی هم عقیده‌اند. «قالت عائشه: ما رأیت احدا کان اصدق لهجة منها الا ان یكون الذی ولدها»؛ [۶۵۱]. عایشه می‌گوید: هیچ کس را راستگوتر از زهرا نیافتیم، مگر تنها پدرش را. و هنگامی که واقعه‌ای بین عایشه و فاطمه علیها السلام پیش آمده بود خود عایشه می‌گوید: «ای رسول خدا! از فاطمه بپرس که او هرگز دروغ نمی‌گوید». [۶۵۲]. از همین روست که نامش را صدیقه نامیدند. یعنی بسیار راستگو و کسی که هرگز دروغ نگفته است. البته صدیق معنای وسیع‌تر از این دارد و به کسی که نیت و قول و عملش با هم تطابق دارند گفته می‌شود و به راستی که زهرا علیها السلام همین گونه بود و کامل‌ترین مصداق آن. رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام می‌گوید: ای علی به تو سه چیز داده شده که به هیچ کس [صفحه ۳۰۲] حتی به من هم داده نشده. پدر زنی هم چون من و همسری صدیقه و فرزندان هم چون حسن و حسین، ولی با این همه، شما از من هستید و من از شما. [۶۵۳]. امام صادق علیه السلام نیز هر گاه از فاطمه علیها السلام یاد می‌کرد با عنوان صدیقه الکبری یاد می‌کرد [۶۵۴] و می‌گفت: صدیقه را جز صدیق غسل نمی‌دهد [۶۵۵] و امام موسی بن جعفر علیه السلام هم با عنوان صدیقه‌ی شهیده از فاطمه علیها السلام یاد می‌کرد. [۶۵۶]. رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز با عنوان صادقه و صدوقه از دختر خود نام می‌برد. [۶۵۷]. خدا نیز آنجا که فاطمه علیها السلام برای لباس عید به حسنین علیهما السلام وعده‌ای می‌دهد و ان شاء الله می‌گوید تا آنها را آرام کند، به وعده‌ی او عمل می‌کند و برای حسنین علیهما السلام لباسی از بهشت می‌فرستد تا فاطمه همیشه صدیقه باشد. [۶۵۸]. [صفحه ۳۰۳] به راستی با این همه جلالت و عظمت چرا در جریان فدک، عمر و ابوبکر، سخنان او را نپذیرفتند و وقاحت را به آنجا رساندند که حتی شهود او را- که علی علیه السلام و حسنین

علیه‌السلام و ام‌ایمن بودند- تکذیب کردند؟ ام‌ایمنی که رسول صلی الله علیه و آله او را مژده بهشت می‌داد و حسینی که دو سرور جوانان بهشتند و علی علیه‌السلام که به گفته‌ی رسول او با حق است و حق با او است و خدا او را نفس رسول صلی الله علیه و آله می‌خواند. [صفحه ۳۰۴]

خشیت زهرا

خوف، ترس از عقاب و کوتاهی اعمال است و خشیت، ترس از عظمت و هیبت و در زهرا علیهاالسلام این هر دو جمع بود. - آن گاه که آیه‌ی (و ان جهنم لموعدهم اجمعین لها سبعة ابواب لكل باب منهم جزء مقسوم) [۶۵۹] بر رسول صلی الله علیه و آله نازل شد، سخت گریست و اصحاب نیز از شدت گریه‌ی او گریستند، اما نمی‌دانستند چه چیزی باعث شده که آن حضرت این گونه می‌گرید و از هیبت رسول صلی الله علیه و آله کسی را جرأت سؤال هم نبود. اصحاب می‌دانستند رسول صلی الله علیه و آله با دیدن زهرا علیهاالسلام شادمان می‌شود؛ از این رو به سراغ فاطمه علیهاالسلام رفتند تا با آوردن او رسول خدا را آرام کنند. زهرا علیهاالسلام آمد و به پدر گفت: فدایتان شوم چه شده است؟ اما همین که رسول صلی الله علیه و آله جریان را گفت و آن آیات را بر او خواند، به یکباره رنگ از رخسار زهرا علیهاالسلام پرید و به روی خود زد و ناله برآورد که «الویل ثم الویل لمن دخل النار»؛ ای وای! وای بر کسی که داخل آتش شود. و علی هم دست بر سر خود [صفحه ۳۰۵] گذاشت و با گریه می‌گفت: «و ابعد سفراه و قلۀ راده فی سفر القیامه...»، آه از راه طولانی و توشه‌ی کم. سلمان و ابوذر و مقداد نیز می‌گریستند و هر یک با خود کلماتی جانسوز زمزمه می‌کردند. [۶۶۰]. در روایتی دیگر آمده که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله به نزد زهرا علیهاالسلام آمد و او را گریان دید، پس گفت: ای نور چشم من! چه چیزی باعث گریه‌ی تو شده است؟ زهرا علیهاالسلام جواب داد: آیه‌ی (و حشرناهم فلم نغادر منهم احدا). [۶۶۱]. زهرا علیهاالسلام در خشیت خدا تا بدانجا رسید که هر گاه به نماز می‌ایستاد، از عظمت و هیبت خدای سبحان نفس‌هایش به شماره می‌افتاد؛ [۶۶۲] از همین رو رسول صلی الله علیه و آله همیشه سینه‌ی زهرا علیهاالسلام را می‌بوید و می‌بوسید و می‌گفت: بوی بهشت را استشمام می‌کنم، چون در آن سینه جز خشیت خدا چیزی نبود. سینه‌ای که خشیت خدا در آن موج می‌زند، غیر از رایحه‌ی بهشت از آن بر نمی‌خیزد. به راستی به چه جرمی این سینه را بین در و دیوار نهادند و به دیوار کوفتند؟ سینه‌ای کز معرفت گنجینه‌ی اسرار بود کی سزاوار فشار آن در و دیوار بود [۶۶۳]. ولست ادری خیر المسمار سل صدرها خزانه الاسرار [۶۶۴]. [صفحه ۳۰۶]

سازندگی و تربیت زهرا

اشاره

زهرا علیهاالسلام تمامی زندگی‌سازندگی و تربیت است و در تمامی دوران کوتاه عمر خود لحظه‌ای از آن جدا نشد. او با انفاق و احسانش، اطعام و دعوتش، سلام و ادبش، دعا و قرآنش، راستگویی و محبتش، انصاف و وفایش، فریادها و تبسمش، علم و حلمش، و... خلاصه با تمامی زندگی‌درس سرشاری و سازندگی را به ما آموخت. زهرا علیهاالسلام در زمان کوتاه عمر خود آن قدر بلند زیست که اسوه‌ی بلندای قامت ایمان و صاحب الزمان (عج) گشت. [۶۶۵] او لحظه‌ای در کار سازندگی غافل نبود، چه آن گاه که از او سؤال می‌شد و چه آن گاه به عیادتش می‌آمدند و چه آن هنگام که در مسجد علیه جور زمان و ستم خلفا می‌شورید و چه آن دم که در خانه با فضا و ام‌ایمن به سر می‌برد. [صفحه ۳۰۷] او تجلی «اعمالی و اورادی کلها وردا واحدا و حالی فی خدمتک سرمدا» [۶۶۶] بود. او به ما آموخت که درس تربیت و سازندگی تنها در کلاس درس و بحث و جلسه‌ی

سخنرانی خلاصه نمی‌شود که باید انس گرفت و از تمامی زندگی و همه‌ی وجود مایه گذاشت. و ما امروز محتاج اویم، همو که با تمامی زندگیش به سازندگی پرداخت و پس از تولد به تولید روی آورد. ما به راحتی از کنار استعدادهای سرشار می‌گذریم و با هزاران عذر و بهانه به خلوت خود پناه می‌بریم و از مهم‌ترین کارمان که تربیت و سازندگی است چشم می‌پوشیم و اگر هم شوری برداریم و غیرتی پیدا کنیم کار را تا سر حد یک سخنرانی یا نشان دادن یک فیلم و بردن یک اردو پایین می‌آوریم. [۶۶۷]. به راستی ما غافلیم از خودمان و نیازها و استعدادهایمان، از همسر و فرزندانمان و از انسان‌ها و جامعه‌ی مان. از همسر و فرزندانمان یادویی برای خود ساخته‌ایم و از دوستانمان دستار و کلاهی برای روز مبادا. شرممان باد که نه ظرفیتی داریم که با مخالفان مدارا کنیم و نه حلمی که دوستان را تحمل، و نه حتی همتی که به تولید و سازندگی رو آوریم. بگذر از این که حرفمان و زندگی مان سراسر ضد تبلیغ است و دشمن پرور. همین است که در محشر آن گاه که فاطمه داخل می‌شود همه از شرم باید سرها را پایین افکنیم، [۶۶۸] که یک زن و این همه همت و غیرت و یک دنیا مرد و این همه سستی و ضعف. [صفحه ۳۰۸] بیا با هم به خانه‌ی فاطمه علیهاالسلام- این خانه‌ی عشق و امید، این مهبط ملایکه- سری بزنیم و سراغی از سه دست پرورده و یار و مرید او- فضا و امایمن و اسماء- بگیریم تا بیاموزیم که او چگونه از دوست و کنیز خود رهرو منزل عشق ساخت و ما از فرزندان و دوستانمان پادو و دستار و کلاه. از فضا، عارفه‌ی حافظ قرآن و ایثارگر مدافع. از امایمن، محدثه‌ی پیشگام و مجاهد مهاجر. از اسماء عالمه‌ی مادر و همسر شهید و هشیار مبارز.

فضه

فضه پس از آن که مسلمانان به وسعت‌ها و گشایش‌هایی رسیدند و اصحاب صفا و فقرای مدینه از وضع سابق درآمدند، به خانه‌ی زهرا علیهاالسلام درآمد. او که از ظلم و ستم اربابان، داستان‌ها شنیده بود و بارها خود کنیزکان را از زیر مشت و لگد اربابان، نیمه جان بیرون کشیده بود، چه بسا در دل آرزوی مرگ می‌کرد. او به طرف مولای جدید خود به راه افتاد، اما هنوز هم به یاد روزهای خوش کودکی که مادرش با دستهای مهربان خود، او را روی زانوان خویش می‌نشاند و به آرامی موهایش را شانه می‌کرد، اشک می‌ریخت. او به سرنوشت محتوم خود و دردها و سختی‌هایی که در پیش رو داشت می‌اندیشید و خود را آماده‌ی همه‌گونه رنجی می‌کرد که ناگاه سلام گرمی رشته‌ی افکارش را از هم گسست. خدایا! چه [صفحه ۳۰۹] می‌شنوم کسی به من سلام کرد؟ مگر به ما کنیزکان هم کسی سلام می‌کند؟ نکند اشتباه شنیدم؟! دوباره صدای آشنا بلند شد. «سلام! من فاطمه‌ام، عزیزم به خانه‌ی خودت خوش آمدی». آن گاه دست او را با مهربانی گرفت و به درون خانه برد و در جای خود نشاند و از او با آن چه در خانه داشت به گرمی پذیرایی کرد. فضا با همان سلام گرم و همان دست‌های مهربان، تمامی ذهنیت‌هایش درهم شکست، اما هنوز متحیر و مبهوت بود و باورش نمی‌شد. ای کاش می‌شنید که ملایک می‌گویند: ای فضا! تو خواب نیستی، این جا خانه‌ی عشق و امید است، این جا خانه‌ی سرور زنان دو عالم است. خانه‌ای گلی، اما به وسعت همه‌ی تاریخ. فضا که در چهره‌ی زیبا و ملکوتی زهرا علیهاالسلام خیره شده بود، با خود می‌گفت. آه! چه نورانیتی، چه شکوه و هیبتی، چه مهربانی و صمیمیتی! گویا سال‌هاست او را می‌شناسم، صدایش چه آشناست... در این اندیشه بود که دوباره همان دست مهربان دستش را فشرد و با صمیمیت گفت: عزیزم در خانه‌ی خودت راحت باش. مرا خواهر خود بدان. چند روزی را استراحت کن، آن گاه یک روز من کارها را انجام می‌دهم و تو استراحت کن و روزی دیگر تو کارها را برعهده بگیر و من عبادت می‌کنم. فضا اولین بار بود که انصاف را تجربه می‌کرد. او بر سر سفره‌ی آنان می‌نشست و از همان غذای آنان می‌خورد. او بارها با ناله‌های شبانه‌ی زهرا علیهاالسلام از خواب بیدار می‌شد. دیری نپایید که از نفس گرم زهرا علیهاالسلام او هم برخاسته و وضو می‌ساخت و در گوشه‌ای به [صفحه ۳۱۰] عبادت می‌نشست. او درس‌های بلند معارف و انسانیت را از زهرا علیهاالسلام آموخت و در خانه‌ی او درس انفاق، ایثار و از خود گذشتگی گرفت. او

می‌دید زهرا علیهاالسلام حتی آنجا که مشغول آسیاب کردن است، زیر لب آیات قرآن را زمزمه می‌کند. همین بود که از زهرا علیهاالسلام انس با قرآن را آموخت تا آنجا که تا پایان عمر به غیر از قرآن سخن نمی‌گفت. آورده‌اند آن گاه که مردی در بیابان حجاز از قافله عقب مانده بود به فضا برخورد. از او پرسید کیستی؟ می‌گوید: (و قل سلام فسوف يعلمون) [۶۶۹] مرد دریافت که ابتدا باید سلام می‌کرد، از این رو سلام می‌کند و آن گاه دوباره می‌پرسد. این جا تک و تنها چه می‌کنی؟ آیا راه گم کرده‌ای؟ - (من یهدی الله فلا مضل له). [۶۷۰]. - آیا از جنی یا از انس؟ - (یا بنی آدم خذوا زینتکم). [۶۷۱]. - از کجا آمده‌ای؟ - (ینادون من مکان بعید). [۶۷۲]. - کجا می‌روی؟ - (ولله علی الناس حج البیت). [۶۷۳]. - چند روز است که در راهی؟ [صفحه ۳۱۱] - (و لقد خلقنا السموات والارض فی ستة ايام). [۶۷۴]. - آیا غذا می‌خوری؟ - (و ما جعلناهم جسدا لا یأکلون الطعام). [۶۷۵]. - آن گاه مرد به او غذایی می‌دهد و دوباره می‌پرسد: چرا سریع تر نمی‌روی؟ - (لا یکلف الله نفسا الا وسعها). [۶۷۶]. - آیا می‌خواهی تو را بر پشت خود بر مرکب سوار کنم؟ - (لو کان فیهما الهة الا الله لفسدتا). [۶۷۷]. مرد پایین می‌آید. او را به تنهایی سوار می‌کند و به راه می‌افتد. زن چون سوار می‌شود می‌گوید: (سبحان الذی سخر لنا هذا) [۶۷۸] مرد او را به قافله‌اش می‌رساند و از زن می‌پرسد. آیا در این قافله کسی را داری؟ زن می‌گوید: (یا داود انا جعلناک خلیفه فی الارض)، [۶۷۹] (و ما محمد الا رسول) [۶۸۰]، (یا یحیی خذ الکتاب) [۶۸۱] (یا موسی اننی انا الله). [۶۸۲]. مرد می‌فهمد این چهار نفر از آشنایان اویند، آنها را صدا می‌زند، چیزی نمی‌گذرد [صفحه ۳۱۲] که چهار جوان به طرف او می‌آیند. مرد رو به زن کرده دوباره می‌پرسد: اینها چه نسبتی با تو دارند؟ زن می‌گوید: (المال والبنون زینة الحیوة الدنیا). [۶۸۳] مرد می‌فهمد که این چهار جوان فرزندان اویند. هنگامی که فرزندانش پیش می‌آیند، زن رو به آنان می‌گوید. (یا ابت استأجره ان خیر من استأجرت القوی الامین) [۶۸۴] و به آنان می‌فهماند که اجرت آن مرد را بدهند. آنها هم اجرت آن مرد را هم می‌دهند، زن دوباره می‌گوید: (والله یضاعف لمن یشاء) [۶۸۵] و بدین وسیله به فرزندان خود فهماند که این مقدار کم است باز هم بدهید. مرد از این همه تسلط بر قرآن متحیر شده از آن جوان‌ها می‌پرسد! این زن کیست؟ می‌گویند: او مادر ما فضا، کنیز زهرا علیهاالسلام است و بیست سال است که به غیر قرآن لب نگشوده است. [۶۸۶]. مرد در حالی که غرق در تعجب بود و درس‌های زیادی در این مدت کم از فضا کنیز زهرا علیهاالسلام آموخته بود سر خود گرفت و رفت. اما با خود می‌اندیشید. به راستی مگر زهرا علیهاالسلام چگونه رفتار کرده که کنیزش این گونه شده؟ ای کاش فرزندان این گونه داشتیم. این داستان دهان به دهان می‌چرخید و همت‌هایی را سبز می‌کرد. فضا اگر از کیمیاگری دست کشید، چه باک که بیش از آن را به او دادند. او دیگر مس وجود انسان‌ها را زرمی‌کرد و اکسیر احمر همین است و همه‌ی هنر [صفحه ۳۱۳] همین جاست. [۶۸۷]. فضا از سابق علم کیمیا می‌دانست و با خود مقداری اکسیر ذخیره داشت. آن گاه که وارد خانه زهرا علیهاالسلام شد بر زندگی محقرانه و زاهدانه او رقت برد و مقداری مس در ظرفی ریخت و آن را به طلا مبدل ساخت و به مولای خود عرضه داشت. علی علیه‌السلام لبخند پر معنایی زد و گفت: اگر این جسد [۶۸۸] را آب می‌کردی رنگ آن نیکوتر و قیمتش بیشتر بود. [صفحه ۳۱۴] فضا با تعجب به علی علیه‌السلام نگاه کرد و پرسید: مگر شما را از این علم بهره‌ای است؟ علی علیه‌السلام اشاره‌ای به فرزند خردسال خود حسین علیه‌السلام کرد و گفت: کودکان ما هم اینها را می‌دانند. حسین علیه‌السلام پیش رفت و بر فضا تمامی آن علم را توضیح داد. فضا سخت در تعجب بود که با این همه علم چرا وضع زندگی آنان این قدر محقرانه است؟ او در این اندیشه بود که علی علیه‌السلام به او گفت: ما آل محمد بزرگ‌تر و بالاتر از این را هم می‌دانیم. پس اشاره‌ای کرد و پرده از دیدگان فضا به کنار رفت و او دید که همه‌ی طلاها و گنج‌های زمین از جلو دیدگان او در سیر و حرکتند. علی علیه‌السلام گفت: ای فضا! این قطعه طلا را هم روی آنها بگذار، او هم اطاعت کرد و آن را روی آنها نهاد. [۶۸۹] فضا که مدهوش مقامات اهل بیت شده بود، کم‌کم به خود آمد و شنید که علی علیه‌السلام از بی‌ارزشی دنیا و ارزش آخرت برای او می‌گوید. وی با دیده‌ی روشن بین خود دریافت که هر چه هست در نزد اهل بیت به زرناب مبدل ساخت تا آنجا که با تمسک به ثقل اکبر حافظ و حامل قرآن شد و هم به

ثقل اصغر چنگ زد و مرید و شیعه‌ی اهل بیت [صفحه ۳۱۵] گردید. او عالمه‌ای شد رسواگر باند نفاق تا بدانجا که عمر را واداشت تا در حضور دیگران اقرار کند. «یک موی از آل‌ابی طالب فقیه‌تر است از قبیله‌ی عدی». [۶۹۰]. پیشتر در شأن نزول سوره‌ی «هل اتی» آوردیم. آن گاه که حسنین علیهما السلام مریض شدند. علی علیه السلام و زهرا علیها السلام و فضه به درخواست رسول صلی الله علیه و آله نذر می‌کنند چنانچه آنان شفا یابند سه روز روزه بگیرند. پس از شفای حسنین علیهما السلام در هنگام وفای به عهد در سه روز پیایی، مسکین و یتیم و اسیری در خانه به امید قرص نانی می‌زنند و در خانه هیچ نیست جز قرصی نان و سبویی آب. همه حتی فضه نان‌ها را پس می‌زنند و با ایثار و از خود گذشتگی در این سه روز تنها با آب افطار می‌کنند و خداوند بر این همه ایثار به ملایکه‌ی خود مباحث می‌کند و به رسولش تهنیت گفته و او را زیر بارش وحی می‌گیرد و خبر ایثارشان را به همه اعلام می‌کند و به آنان مژده می‌دهد که من خود ساقی شما خواهم بود. (سقاهم ربهم شراباً طهوراً). نمی‌دانم که تا حال هیچ شاهد بوده‌ای که چگونه برخی وقتی سخن از علی علیه السلام و زهرا علیها السلام و ایثارها و انفاق‌های آنان می‌شود با قیافه‌ای حق به جانب برای توجیه خود می‌گویند. آخر آنان معصوم بودند!! آنها گمان می‌کنند که امام و معصوم از دنیای دیگر آمده‌اند و مافوق انسانند، غافل از اینکه آنان انسانی مافوق‌اند. اگر این گونه باشد که این ساده لوحان می‌پندارند، چرا باید آنان برای ما اسوه و حجت باشند و ایشان را میزان اعمال ما قرار دهند؟ من در برابر بعضی از این افراد که حوصله‌ی بحث‌های عریض و طویل را ندارند، می‌گویم: علی علیه السلام و زهرا علیها السلام نمی‌توان شد، اما مالک و فضه هم نمی‌توان؟ همین است که بارها گفته‌ام: زهرا علیها السلام شدن پیشکش، لااقل کنیز او باشیم. فضه آن قدر [صفحه ۳۱۶] مواسات دارد که اگر زهرا علیها السلام گرسنه است او هم گرسنه باشد و اگر اهل بیت روزه‌اند او هم روزه باشد و اگر آنان ایثار کردند او هم ایثار کند و در همه حالات، چه شدت و رخا و چه محنت و بلا، سهیم و شریک‌شان باشد. به راستی چه اندازه با امام زمان خود (عج) مواسات داریم و غم او را غم خود می‌دانیم و مشکلات و سختی‌های او را مشکلات و سختی‌های خودمان. نباشیم هم چون کافرانی که می‌گفتند: خدا خود اگر می‌خواست گرسنگان را سیر می‌کرد [۶۹۱] و همه‌ی تکالیف را به عهده‌ی خدا می‌گذاشتند. نباشیم هم چون یهود و اهل کتابی که رسول صلی الله علیه و آله را هم چون فرزندان خود می‌شناختند [۶۹۲] و حتی سال‌ها در انتظارش بودند، اما همین که آمد او را تکذیب کردند و در برابرش ایستادند!! [۶۹۳]. فضه، این کنیز و دست پرورده‌ی زهرا علیها السلام، این عالمه‌ی حافظ قرآن و ایثارگر و باوفا، در همه حال مدافع حریم ولایت و اهل بیت عصمت و طهارت بود. چه آن گاه که عمر بر در خانه‌ی علی علیه السلام فریاد می‌زد و علی علیه السلام را به بیعت می‌خواند، نخستین کسی که بر در خانه آمد و صدا به دفاع از علی علیه السلام بلند کرد و با عمر احتجاج کرد، فضه بود. [۶۹۴] و چه آن گاه که زهرا علیها السلام را زخمی به گوشه‌ای انداختند، کسی که مونس و همدم زهرا علیها السلام بود، فضه بود. [۶۹۵]. [صفحه ۳۱۷] و چه آن گاه که در شب دیجور وقتی که فریادها در سینه‌ها گم شده بود و مردان از پای افتاده بودند، آن که مردانه بار سنگین تبلیغ دعوت به اهل بیت و رسوایی خلفا را بر دوش می‌کشید، فضه بود. [۶۹۶] و [۶۹۷]. همین است که علی او را «فضتنا» [۶۹۸] می‌خواند و او را هم چون سلمان «منا» می‌داند. [صفحه ۳۱۸] و همین است که علی علیه السلام او را در کنار فرزندان خود می‌خواند تا بیاید و برای آخرین بار از زهرا علیها السلام توشه بگیرد. [۶۹۹]. و همین است که زهرا علیها السلام وصیت می‌کند که تنها فضه و معدودی دیگر در تشییع جنازه‌اش باشند. [۷۰۰]. و همین است که مستجاب الدعوه می‌شود [۷۰۱] و از دامان او عارفه‌ها و صاحب کراماتی سر می‌کشند. [۷۰۲]. [صفحه ۳۱۹]

ام‌امین

این پرستار [۷۰۳] مهربان [۷۰۴] هشیار [۷۰۵] محمد صلی الله علیه و آله یتیم؛ [صفحه ۳۲۰] این آزاده‌ی [۷۰۶] پیشگام [۷۰۷] مهاجر؛ [۷۰۸]. این امین [۷۰۹] وارث دو شهید [۷۱۰] مجاهد؛ [۷۱۱]. [صفحه ۳۲۱] این محدثه‌ی [۷۱۲] بهشتی [۷۱۳]. مدافع

[۷۱۴] رسول نبی صلی الله علیه و آله؛ [صفحه ۳۲۲] این همدم باوفای زهرا علیها السلام، دخت نبی و مدافع همیشه‌ی فاطمه، زوج وصی. او اگر چه شیفته [۷۱۵] و محب رسول صلی الله علیه و آله بود و رسول صلی الله علیه و آله او را مادر خود [۷۱۶] و باقی [صفحه ۳۲۳] مانده‌ی اهل بیت [۷۱۷] می‌خواند و به دیدارش می‌رفت [۷۱۸] و همواره بزرگش [۷۱۹] می‌داشت و لبخند [۷۲۰] بر لبانش می‌آورد، اما اینها به تنهایی کافی نیست، که این همه نیمی از راه است و نیم دیگر راه را باید با ولای اهل بیت رفت. که به شهادت قرآن در روز غدیر، دین [۷۲۱] مرضی خدا، دین همراه ولایت است و اکمال و اتمام دین به همین است. و آن چه مانع از گمراهی [۷۲۲] است، بودن این هر دو با هم است و آن چه باعث هدایت است، تمسک و چنگ زدن به این هر دو است و این دو تا قیامت با هم‌اند [۷۲۳] و هرگز از هم جدا نمی‌شوند. از این رو ام‌ایمن اگر چه آزاده بود، اما به خاطر آن همه [صفحه ۳۲۴] سفارش‌هایی که رسول صلی الله علیه و آله در حق زهرا علیها السلام داشت، خود به خدمت زهرا علیها السلام [۷۲۴] درآمد تا به کمالی رسد. او انصاف و ایثار و شهادت را در این خانه تجربه کرد و در نهایت، عشق و ولاء را از زهرا علیها السلام آموخت و از جام ولای او نوشید و هر چه یافت از همین یافت. [۷۲۵]. از رهگذر خاک سر کوی شما بود هر نافه که در دست نسیم سحر افتاد او درس بلند بیداری و حمایت از ولی زمانه را از زهرا علیها السلام آموخت. چه آن گاه علی علیه السلام را برای بیعت به مسجد کشاندند، آن که در مسجد در برابر همه فریاد اعتراض سر داد و بی پروا خلفا را اهل نفاق خواند، [۷۲۶] ام‌ایمن بود. [صفحه ۳۲۵] چه آن گاه که فدک را غصب کردند، آن که در برابر استبداد خلفا ایستاد و مردانه علیه آنان شهادت داد، ام‌ایمن بود. [۷۲۷]. چه آن گاه که همه، زهرا علیها السلام را تنها گذارده بودند، آن که همدم باوفای زهرا علیها السلام بود تا واپسین دم بر بالینش نشست، ام‌ایمن بود. [۷۲۸]. چه آن گاه که هیچ کس را بی اذن زهرا علیها السلام اجازه‌ی حضور در تشییع نبود، آن که [صفحه ۳۲۶] با خواست زهرا علیها السلام حضور داشت، ام‌ایمن بود. [۷۲۹]. و چه آنگاه که زهرا علیها السلام از دنیا چشم بر بست، آن که از فراق او و هم برای اعتراض به خلفا و رساندن پیام مظلومیت علی علیه السلام و زهرا علیها السلام از مدینه هجرت کرد، ام‌ایمن بود. [۷۳۰]. او آن قدر بر فراق یار و مظلومیت او سوخت که بیش از چند صباحی دوام نیاورد [۷۳۱] و خیلی زود به معشوق پیوست و از تنهایی درآمد، سلام و رضوان خدا بر او باد.

اسماء

اسماء هم سرگذشت و فضایی شنیدنی دارد. [صفحه ۳۲۷] او مهاجری [۷۳۲]. عالمه، [۷۳۳] محدثه‌ای [۷۳۴] بهشتی، [۷۳۵] همسر [۷۳۶] و مادر [۷۳۷] دو شهید، بسیار [صفحه ۳۲۸] عاقل [۷۳۸] و مدیر، [۷۳۹] و هشیار [۷۴۰] و نجیب، [۷۴۱] بود. او مطیع و محرم رسول صلی الله علیه و آله؛ مأوس و همراه زهرا علیها السلام؛ یار و مدافع علی علیه السلام بود. او به امر رسول صلی الله علیه و آله مهاجرت کرد و رسول صلی الله علیه و آله در خلوت، خبر شهادت [صفحه ۳۲۹] حسین علیه السلام را به او داد. [۷۴۲] تنها زنی که به وصیت زهرا علیها السلام در غسل او شرکت داشت، او بود. [۷۴۳] و همو بود که در واپسین لحظات بر بالین زهرا علیها السلام [۷۴۴] و در دوران بیماریش همدم او بود [۷۴۵] و باز همو بود که لبخند بر لب‌های زهرا علیها السلام آورد، پس از آن که مدت‌ها از لبانش رخت بر بسته بود. [۷۴۶] او در جریان فدک شاهد زهرا بود [۷۴۷] و علیه شوی خود- ابوبکر- شهادت داد و آن گاه که پس از فوت زهرا علیها السلام، عایشه می‌خواست به درون خانه بیاید به او اجازه نداد و در جواب اعتراض ابوبکر گفت: زهرا علیها السلام خود این گونه خواسته بود. [۷۴۸]. او همواره مدافع و یار علی علیه السلام. چه آن گاه که در خانه‌ی او بود و چه وقتی که در خانه‌ی دشمن او. آن گاه که در خانه‌ی ابوبکر بود، در جریان فدک به نفع زهرا علیها السلام و علی علیه السلام شهادت داد و به عایشه اجازه ورود به خانه‌ی زهرا علیها السلام را نداد. و نیز توطئه‌ی خلفا برای کشتن علی علیه السلام را به او خبر داد [۷۴۹] و فرزندش محمد را دشمن پدر- ابوبکر- [صفحه ۳۳۰] و محب علی علیه السلام پروراند تا آن جا که به علی علیه السلام می‌گفت:

شهادت می‌دهم که تو امام بر حقی و پدرم در آتش است. [۷۵۰]. و آن گاه که در خانه‌ی علی علیه‌السلام بود، احادیث و فضایل او را نشر می‌داد [۷۵۱] و از او فرزندی آورد به نام عون که در کربلا در رکاب حسین علیه‌السلام به شهادت رسید. [۷۵۲] در حالی که از قبل هم فرزند دیگرش، محمد در حمایت از علی علیه‌السلام به شهادت رسیده بود. [۷۵۳]. من در سازندگی و تربیت زهرا علیهاالسلام نه از فرزندانش، که از فضه و ام‌ایمن و اسماء گفتم، تا با مقایسه با اینها، شاید مردان غیرتی یابند و زنان همتی. این مقایسه‌ها، هم همت‌ها را زودتر سبزی کند و هم عذرها و بهانه‌ها را راحت‌تر می‌ریزد. امید که همتی بیدار، ساحت رفعت زهرا علیهاالسلام را لیبیک گوید و هم چون زهرا علیهاالسلام، مردانه پای در وادی تربیت و سازندگی گذارد و پس از تولد به تولید روی آورد که نیاز مهم و اصیل امروز و هر روز ما همین است. خنک آنان که به این مهم پرداختند و بیچاره ما که در کوچه پس کوچه‌های القاب و عناوین و کارهای پراکنده مانده‌ایم. [صفحه ۳۳۱]

شفاعت زهرا

روح‌های پرکشیده و بزرگ‌تر از هستی، هرگز به فکر خود و دردهای خودشان نیستند بلکه همیشه به یاد دیگران و رنج‌هایشان می‌سوزند. و زهرا علیهاالسلام این پرکشیده از تمامی این گونه بود و در اوج بود. او از همان ابتدا به فکر امت رسول صلی الله علیه و آله بود، چه در هنگام عقد و چه در هنگام حشر. در هنگام عقد به پدر می‌گوید: پدر جان همه‌ی دخترها مهریه خود را درهم و دینار قرار می‌دهند، پس چه فرقی بین من با آنهاست، من می‌خواهم مهریه‌ی خود را شفاعت از گنه‌کاران امت شما قرار دهم. این درخواست مورد قبول خدای سبحان واقع شد و جبرئیل فرود آمد و ورقه‌ای از حریر آورد که این مهریه در آن نوشته شده بود. چون هنگام مرگش فرارسید وصیت کرد آن ورقه را در کفنش روی سینه‌اش بگذارند و فرمود در هنگامه‌ی حشر این ورقه را به دست گیرم و از گنه‌کاران امت پدرم شفاعت کنم. [۷۵۴]. [صفحه ۳۳۲] در مورد شفاعت به اختصار باید بگویم که شفاعت و توبه از یک زمینه برخوردارند و در هر کدام گناهی هست و لیاقتی و طلب بازگشتی، با این تفاوت که با توبه، هر سه مرحله، همه‌اش در توست. ولی در شفاعت طلب دیگری با گناه تو و لیاقت تو جفت می‌شود و شفیع و همراه می‌گردد و این جاست که مفهوم شفاعت روشن می‌شود. مادام که لیاقتی نباشد، طلب دیگرانی که تو با آنها رابطه‌ای داری، اثری نخواهد گذاشت. با این دید دیگر شفاعت، پارتی بازی و جرأت دادن بر گناه نیست بلکه روح امید را در گنه‌کاران دمیدن است و عشق به بازگشت را در آنان نهادن تا بدین وسیله در خود لیاقتی فراهم آرند و آن را با طلب دیگران جفت کنند و شفیع گردانند و به فوزی برسند. بگذر از این که برخی از بزرگان با توجه به ظاهر بعضی روایات معتقدند شفاعت در قیامت است و چه بسا در برزخ از آن خبری نباشد. [۷۵۵]. [صفحه ۳۳۳]

رضای زهرا

در بحثی که امثال محرم با تعدادی از رفقا به مناسبت آخرین کلام حسین علیه‌السلام در مکه «رضی الله رضانا اهل البیت» [۷۵۶] داشتم که در حقیقت ترسیمی از ماهیت قیام و عصاره تمامی زندگی اوست، درباره‌ی «رضا» به تفصیل گفت و گو شد. از آن جا که در جای دیگر به توضیح مفهوم، حقیقت، ضرورت، عوامل، جایگاه، ابعاد، مراتب و آثار رضا، پرداخته‌ایم، در این جا تنها به اشارتی از مفهوم آن قناعت می‌کنم. رضا همان خشنودی است و رضای رب، از رضای نفس در آمدن و در رضای رب [صفحه ۳۳۴] داخل شدن است، همان که بابا طاهر می‌گوید: یکی درد و یکی درمان پسندد یکی وصل و یکی هجران پسندد من از درمان درد و وصال و هجران پسندم آن چه را جانان پسندد رضا غیر از رضوان است. رضا خشنودی بنده از خدا و رضوان خشنودی خدا از عبد است. و این رضا هدف سالک و غایت عارف است که در آن زیارت آمده است. «واجعل... الرضا بقضائک و قدرک اقصی

عزیمی و نهایی و ابعدهمی و غایتی». [۷۵۷]. و رسیدن به «حیات طیبه» و «بهشت حضور»، در گرو تحصیل همین رضاست. (یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیه مرضیه فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی). [۷۵۸]. و اگر بر لب‌های خشکیده‌ی حسین علیه‌السلام در صحرای تفتیده‌ی نینوا، شکوفه‌های رضا جوانه زد، تعجبی نیست که او این درس را از مادر گرفته بود. این زمزمه‌ی همیشه زهرا بود. رضیت بما رضی الله و رسوله. [۷۵۹]. رضیت بالله ربا و بک یا ابتاه نبیا و باین عمی بعلا و ولیا. [۷۶۰]. یا ابه سلمت و رضیت و توکلت علی الله. [۷۶۱]. سلمان می‌گوید: در محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم که به ناگاه زهرا علیها‌السلام با حالتی محزون و گرفته وارد شد و از حسادت و طعن‌های زنان قریش و ملاک‌های جاهلی آنان [صفحه ۳۳۵] در ازدواج، به پدر شکایت برد تا بدین وسیله با ارشاد رسول صلی الله علیه و آله آن زنان به هدایتی برسند و از معیارهای جاهلی که دنیاپرستی بود، دست بردارند. پدر حضورش را گرامی داشت و دست لطف و مهربانی بر سر او کشید. آن گاه فرمود: این عقد به امر خدا بوده و شما دو تن برگزیده‌ی خدا و همتای هم هستید. زهرا خوشحال و مسرور سر به آسمان برداشت و گفت: «رضیت ما رضی الله و رسوله». رسول صلی الله علیه و آله که شکوفه‌های خنده را بر لب‌های زهرا علیها‌السلام دید، باز هم ادامه داد و از مقام و منزلت شویش علی علیه‌السلام آن قدر گفت و گفت تا آنجا که زهرا علیها‌السلام از شوق به وجد آمد و در دم ایستاد و بی اختیار چنین بر زبان آورد. «رضیت بالله ربا و بک یا ابتاه نبیا و باین عمی بعلا و ولیا». آن گاه که علی علیه‌السلام زهرا علیها‌السلام را از رسول صلی الله علیه و آله خواستگاری کرد، پدر با دخترش به مشورت نشست. زهرا علیها‌السلام به احترام پدر می‌گوید: نظر شما چیست؟ رسول صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «اذن الله فيه من السماء»: خدا از آسمان اجازت فرمود. زهرا علیها‌السلام در حالی که تبسمی ملیح بر چهره داشت زیر لب گفت: «رضیت بما رضی الله و رسوله». روزی حسین علیه‌السلام در دامان زهرا علیها‌السلام بود، رسول صلی الله علیه و آله او را آغوش گرفت و آن گاه قاتلینش را لعن کرد. زهرا علیها‌السلام پرسید: پدر جان چه می‌گویید؟ رسول صلی الله علیه و آله گفت: از مصایب او یاد می‌کنم، گویا هم اکنون جایگاه شهادت او و یارانش و سبقت آنان در شهادت را می‌بینم. [صفحه ۳۳۶] زهرا علیها‌السلام از قاتل و مکان شهادت فرزندش پرسید. رسول صلی الله علیه و آله فرمود در کربلا و به دست بدترین افراد. آن گاه رسول صلی الله علیه و آله از عظمت و منزلت حسین علیه‌السلام می‌گوید و وقتی که «انالله» و گریه‌ی زهرا علیها‌السلام را می‌شنود، باز هم از فضایل حسین علیه‌السلام می‌گوید که دیگر زهرا علیها‌السلام طاقت نمی‌آورد و می‌گوید: «یا ابه سلمت و رضیت و توکلت علی الله». ای پدر جان! در برابر خواست خدا تسلیم و راضی‌ام و بر او توکل می‌کنم. به راستی که ورودیه‌ی «رضا» کم نبود که گذشتن از تمامی هستی بود و زهرا علیها‌السلام گذشت. و اگر میوه‌ی رضا که در صحرای تفتیده‌ی طف، آن گونه بر لبهای خشکیده‌ی حسین علیه‌السلام به چله نشست و فریاد «رضی الله رضانا اهل البیت» را ثمر داد، از آن روی بود که در خانه‌ی سبز فاطمه علیها‌السلام و با دست‌های پر توان باغبانی چون او به غرس نشسته بود. خط سرخ حسین علیه‌السلام تداوم خانه‌ی سبز فاطمه علیها‌السلام است. [صفحه ۳۳۷]

ادب زهرا

برخورد زهرا علیها‌السلام به گونه‌ای بود که همه کس در همان نگاه اول، مجذوب ادب او می‌شد. حسن برخورد و دقت در معاشرت او از همان ابتدا آن چنان محسوس بود که همه به آن اذعان داشتند. این ادب محصول تربیت خداست، که خدا خود به تربیت اینان پرداخته است. «و لکم القلوب التي تولى الله رياضتها بالخوف والرجا و جعلها اوعية للشكر والثناء و آمنها من عوارض الغفلة و صفاها من سوء الفثرة». [۷۶۲]. متصدی و عهده‌دار تربیت و تزکیه‌ی دل‌های شما- آل محمد علیهم‌السلام- به خوف و رجاء خود حضرت ربوبیت است و آن دل‌های پاک را خدا محل شکر و سپاس و حمد و ثنای خود گردانید و ایمن از عوارض غفلت ساخت و از بدی‌های سستی پاکیزه و مصفا کرد. [صفحه ۳۳۸] همین است که علی علیه‌السلام می‌گوید: «مربی ما خداست و ما هم

مربی مردمیم». [۷۶۳]. در قرآن نیز راجع به رسول صلی الله علیه و آله آمده است. (الم یجدک یتیمًا فاوی و وجدک ضالًا فهدی) [۷۶۴] و راجع به موسی آمده. (واصطنعتک لنفسی) [۷۶۵] و یا (و لتصنع علی عینی). [۷۶۶]. و در مورد آدم و یوسف و همه انبیا باز هم این خداست که آنان را برمی‌گزینند و اجتناب و دست چپین می‌کند. [۷۶۷]. ام سلمه - همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله - می‌گوید: پس از ازدواج با رسول صلی الله علیه و آله من عهده‌دار امور دخترش فاطمه علیها السلام شدم، اما به خدا قسم او با ادب‌تر و آگاه‌تر از من به همه‌ی مسایل بود. [۷۶۸]. [صفحه ۳۳۹] زهرا علیها السلام می‌گوید: من همیشه رسول خدا صلی الله علیه و آله را به عنوان «پدر جان» مخاطب قرار می‌دادم. تا آیه‌ی. (لا تجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضا) [۷۶۹] نازل شد. پس آن گاه او را «یا رسول الله» خواندم، اما دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله از من رو برگرداند و سپس فرمود: «فاطمه، دخترکم این آیه در مورد تو و اهلت نیست، «انت منی و انا منک»، من از تو و تو از منی، این آیه در مورد دیگران است. دخترکم مرا همان پدر جان صدا کن که این گونه محبوب من و مرضی خداست. [۷۷۰]. آن گاه که رسول صلی الله علیه و آله با زهرا علیها السلام در مورد ازدواجش با علی علیه السلام به مشورت نشست، او گفت: «پدر جان! رأی، رأی شماست و شما بر من سزاوارترید». [۷۷۱]. روزی زنی به نزد زهرا علیها السلام آمد و گفت: ما در پیروی دارم که در مسایل نماز سؤالاتی دارد و مرا فرستاده است تا مسایل شرعی نماز را از شما بیروم. زهرا علیها السلام گفت: بیروم. وی آن گاه مسایل فراوانی را مطرح کرد و یک یک پاسخ شنید. همین که سؤالات به ده رسید، خجالت کشید و آثار شرم و خجلت در چهره‌اش نمایان شد و گفت: ای دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله بیش از این نباید شما را به زحمت اندازم. زهرا علیها السلام گفت: «باز هم بیا و آن چه سؤال داری بیروم. آیا اگر کسی را اجیر نمایند که بار سنگینی را به بالای بام ببرد و در مقابل صد هزار دینار طلا مزد بگیرد، چنین کاری برای او دشوار است؟» [صفحه ۳۴۰] زن جواب داد: نه، هرگز! چه کسی است که در مقابل این مبلغ گزاف احساس خستگی کند. آن گاه زهرا علیها السلام افزود. «من هر مسئله‌ای را که پاسخ می‌دهم، بیش از فاصله بین زمین و عرش، گوهر و لؤلؤ پاداش و مزد می‌گیرم، پس سزاوار است که بر من سنگین نیاید» [۷۷۲] و سپس حدیثی بسیار شنیدنی از پدر خود در منزلت عالم و علم بیان می‌کند و بدین وسیله زن را غرق در سرور و ابتهاج می‌نماید. [۷۷۳]. [صفحه ۳۴۱]

مصحف زهرا

در روایتی صحیح در اصول کافی از امام صادق علیه السلام نقل است که فرمود: زهرا علیها السلام پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله، هفتاد و پنج روز بیشتر زنده نبود و به سبب فقدان رسول صلی الله علیه و آله بسیار محزون بود، از این رو جبرئیل نزد او می‌آمد و علاوه بر این که او را تسلیت می‌گفت و تسلای او بود، او را از جایگاه رسول صلی الله علیه و آله و اخبار آینده آگاه می‌کرد و از آن چه به ذریه‌ی او خواهد رسید خبر می‌داد و علی علیه السلام نیز همه آنها را می‌نوشت که آن را مصحف فاطمه نامیدند. [۷۷۴]. به راستی همین فضیلت برای زهرا علیها السلام کافی است. او آن قدر وسعت روحی و مرتبت بالا دارد که می‌تواند مقام جبرئیل را تحمل کند. به خاطر دارم در یکی از سال‌های گذشته در ایام شهادت حضرت زهرا علیها السلام که زنان فداکار و بی نظیر ایران اسلامی به خدمت و محضر مبارک امام راحل (قدس الله نفسه الزکیه) رسیده بودند، امام راحل همین روایت صحیح را بیان کردند و برای [صفحه ۳۴۲] عظمت زهرا علیها السلام به آن استشهاد نموده و بعد هم فرمودند: «مسأله‌ی آمدن جبرئیل برای کسی یک مسأله‌ی ساده نیست، خیال نشود که جبرئیل برای هر کسی می‌آید و امکان دارد بیاید. این یک تناسب لازم است بین روح آن کسی که جبرئیل می‌خواهد بیاید و مقام جبرئیل که روح اعظم است... و این تناسب بین جبرئیل که روح اعظم است و انبیاء درجه‌ی اول بوده است. بعد از این هم بین کسی دیگر نشده است، حتی درباره‌ی ائمه هم من ندیده‌ام که وارد شده باشد. این طور که جبرئیل به آنها نازل شده باشد، فقط این است که برای حضرت زهرا سلام الله علیهاست که من دیده‌ام که جبرئیل به طور مکرر در

این هفتاد و پنج روز وارد می‌شده و مسایل آتیه‌ای که بر ذریه‌ی او می‌گذشته است این مسایل را می‌گفته است و حضرت امیر هم ثبت می‌کرده است... در هر صورت من این شرافت و فضیلت را از همه فضایی که برای حضرت زهرا ذکر کرده‌اند- با این که آنها هم فضایل بزرگی است- این فضیلت را من بالاتر از همه می‌دانم که برای غیر انبیاء علیهم‌السلام و بعضی از اولیایی که در رتبه‌ی آنها هست، برای کسی دیگر حاصل نشده. و با این تعبیری که مراد داشته است جبریل در این هفتاد و چند روز، برای هیچ کس تاکنون واقع نشده و این از فضایی است که از مختصات حضرت صدیقه سلام الله علیهاست». [۷۷۵]. [صفحه ۳۴۳]

شکوه‌های زهرا

انسان‌های پرکشیده از دنیا، دردشان درد خودشان و دنیایشان نیست، که گریه و ناله‌ی عشاق ز جای دگر است. زهرا علیهاالسلام این پرکشیده از دنیا، این سر برافراشته از افلاک، شکوه و مویه‌اش همه بر فقدان نبی و ظلم بر وصی بود. بیا با هم لختی درنگ کنیم. و شکوه‌های پر مایه‌ی زهرا علیهاالسلام را با شکایه‌های بی‌رمق و بی‌مایه‌ی خود مقایسه کنیم. پس آن گاه بر این همه حقارت اشک بریزیم. شاید با این توسل راهی به زهرا علیهاالسلام بیاییم، تا بلکه او ما را هم خریدار باشد. این تو و این هم اشک‌های بی‌قرار زهرا علیهاالسلام. «اللهم الیک نشکو فقد نبیک و رسولک و صفیک و ارتداد امته و منعهم ایانا حقنا الذی جعلته لنا فی کتابک المنزل علی نبیک بلسانه»، [۷۷۶]. «خدایا به تو شکایت می‌کنم از فقدان نبی و رسول و برگزیده‌ات و به تو شکایت می‌کنم از ارتداد امت پیامبر صلی الله علیه و آله و این که حق ما را از ما بازداشتند، همان حق ولایتی [صفحه ۳۴۴] که در قرآن کریم خود بر پیامبر صلی الله علیه و آله و با زبان او نازل فرمودی». ام‌سلمه می‌گوید خدمت زهرا علیهاالسلام رسیدم و پرسیدم: ای دخت پیامبر! چگونه‌ای؟ و شب را چگونه به صبح آوردی؟ فرمود: صبح کردم در میان حزن شدید و اندوه عظیم، در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله رفته و وصی او مظلوم شده است. سوگند به خدا حشمت و عظمت آن کس دریده و نابود شد، که برخلاف حکم خدا در قرآن و سنت و سفارش خدا در تأویل و تفسیر قرآن، حق امامت او را غصب کرده و به دیگران سپردند. این گونه برخوردهای خصمانه، از کینه‌توزی جنگ بدر و خون‌خواهی کشتگان آنها در جنگ احد است که در درون قلب آکنده از نفاق و اندیشه‌ی فتنه‌انگیزشان پنهان بوده است. و تاکنون جرأت اظهار و ابراز آن را نداشتند. آری، در آن هنگام که حکومت الهی بازیچه‌ی دست قدرت طلبان گردید و امام حق، منزوی شد، آتش کینه‌های دیرینه‌ی شان زبان کشید و باران مصیبت‌ها و مشکلات را بر ما باریدند و رشته‌های ایمان را پاره کردند و به آن چه که خدا واجب کرده بود- از رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله و دفاع از مؤمنان- بسیار بد و زشت، عمل کردند اما افسوس که برای انتقام گرفتن از پدران مشرک و منافق خود که در جنگ‌های ضد اسلام کشته شده بودند، به دنیا روی آوردند و فرییش را خوردند. [۷۷۷]. فضه می‌گوید: آن گاه که رسول خدا صلی الله علیه و آله وفات یافت، خرد و کلان ضجه زدن و گریه‌ها کردند و این مصیبت بر نزدیکان و اصحاب و دوستان و یاران و خویشان رسول صلی الله علیه و آله بس شدید و تأثر او ربود و هر کس را در آن روز می‌دید گریه و ندبه می‌کرد، ولی هیچ کس از اهل زمین گریان‌تر و نالان‌تر از فاطمه علیهاالسلام نبود که هر آن، [صفحه ۳۴۵] حزن و اندوهش زیاده‌تر و گریه‌اش شدیدتر می‌گردید. مدت هفت روز از رحلت رسول می‌گذشت که وی در منزل نشسته و آنی صدای گریه و ندبه‌اش آرام نگرفته بود و هر روز گریه‌اش از روز قبل زیاده‌تر می‌شد. شب روز هشتم که شد حزن و اندوه خود را آشکار نمود، چون دیگر صبری برای او نمانده بود. پس بیرون آمد و فریادی برآورد و ضجه زد و مردم نیز ضجه می‌زدند و زن‌ها با شیون بیرون آمده و چراغ‌ها را خاموش کردند تا چهره آنان مشخص نباشد. زهرا علیهاالسلام این گونه پدر را صدا می‌زد و ناله می‌کرد: وا ابتاه! وا صفیاه! وا محمداه! وا أباالقاسماه! وا ربیع الارامل والیتامی! من لقبله والمصلی! و من لابتتک الوالهة الثکلی! ثم اقبلت تعثر فی اذیالها، و هی لا تبصر شیئا من عبرتها و من تواتر دمعتها، حتی دنت من قبر اییها رسول الله صلی الله علیه و آله فلما نظرت الی الحجره وقع طرفها علی الماذنه اغمی علیها، فتبادرت

النسوة، فضح المء علیها و علی صدرها و جبینها حتی افاقت، فقامت و هی تقول: رفعت قوتی و خاننی جلدی و شمت بی عدوی و الکمء قاتلی. یا ابتاه بقیت و الهة وحیدة، و حیرانة فریدة. فقد انخمد صوتی و انقطع ظهری و تنغض عیسی و تکدر دهری. فما اجد- یا ابتاه- بعدک انیسا لوحشتی و لاراد لدمعتی و لا معینا لضعفی. فقد فنا بعدک محکم التزیل و مهبط جبرئیل و محل میکائیل. انقلبت- بعدک- یا ابتاه الاسباب. و تغلقت دونی الابواب. [صفحه ۳۴۶] فانا للدنیا بعدک قالیة، و علیک ما ترددت انفاسی باکیة. لا ینفذ شوقی الیک، و لا حزنی علیک. ان حزنی علیک حزن جدید و فؤادی و الله صب عنید کل یوم یزید فیه شجونی و اکتیابی علیک لیس یبید جل خطبی، فبان عنی عزائی فبکائی فی کل وقت جدید ان قلبا علیک یألف صبوا أو عزاء فانه لجلید ثم نادت. یا ابتاه! انقطعت بک الدنیا بأنوارها و ذوت زهرتها و کانت بیهجتک زاهرة. یا ابتاه! لازلت آسفة علیک الی التلاق. یا ابتاه! زال غمضی منذ حق الفراق. یا ابتاه! من للارامل و المساکین؟ و من للامء الی یوم الدین؟ یا ابتاه! أمسینا بعدک من المستضعفین! یا ابتاه! اصبحت الناس عنا معرضین! و لقد کنا بک معظمین فی الناس غیر مستضعفین! فای دمعہ لفراقک لا تنهمل؟ و ای حزن بعدک لا یصل؟ و ای جفن بعدک بالنوم یکتحل؟ و انت ربیع الدین، و نور النبیین. فکیف بالجبال لا تمور؟ و للبحار بعدک لا تغور؟ و الارض کیف لم تتزلزل؟ رمیت- یا ابتاه- بالخطب الجلیل. [صفحه ۳۴۷] و لم تکن الرزیة بالقلیل. و طرقت- یا ابتاه- بالمصاف العظیم، و بالفادح المهور. بکتک- یا ابتاه- الاملاک و وقفت الافلاک فمبیرک بعدک مستوحش و محرابک خال من مناجاتک و قبرک فرح بمواراتک و الجنة مشتاقه الیک و الی دعائک و صلاتک یا ابتاه! ما اعظم ظلمة مجالسک! فوا أسفاه علیک الی ان أقدم عاجلا علیک و أثلک أبو الحسن المؤمن، أبو ولدیك الحسن و الحسین و أخوک و ولیک، و حبیبک، و من ربته صغیرا و اخیته کبیرا. و أحلی أحببک و أصحابک الیک من کان منهم سابقا و مهاجرا و ناصر و الثکل شاملنا؟ و البکاء قاتلنا! و الاسبی لازمنا. ثم زفرت، و انت أنینا یخشد القلوب ثم قالت: قل صبری و بان عنی عزائی بعد فقدی لخاتم الانبیاء... [۷۷۸]. [صفحه ۳۴۸] و ابتاه! و صغیرا! و محمداه! و ابوالقاسماه! و ربیع الارامل و الیتامی! چه کسی در قبله و نماز گاه پس از شما حاضر خواهد شد. و چه کس به فریاد دختر عزیز از دست داده‌ات خواهد رسید. آن گاه حرکت کرد به گونه‌ای که دامن پیراهنش به پای او می‌پیچید، به طوری که بر زمین می‌افتاد، از شدت گریه و ریزش اشک راه خود را نمی‌یافت تا به قبر پدر نزدیک شد، وقتی نگاهش به جایگاه اذان افتاد، بی هوش افتاد. زنان به شتاب به سوی او دویدند و آب بر صورت و سینه و پیشانیش پاشیدند تا به هوش آمد، آن گاه برخاست و چنین گفت: پدر جان! قوتم رفته و خویشتن داریم را از دست داده و دشمن سرزنشم می‌کند و حزن و اندوه مرا می‌کشد. پدر جان! یکه و تنها باقی مانده و در کار خویش حیران و سرگردانم. صدایم گرفته و پشتم شکسته و زندگیم درهم ریخته و روزگرم تیره گشته است. پدر جان! پس از تو برای وحشتم انیسی و برای گریه‌ام مانعی و برای ضعفم یآوری می‌یابم. آری پدر جان! بعد از تو نزول قرآن و محل هبوط جبرئیل و مکان میکائیل از بین رفت. پدر جان! پس از تو روابط انسان‌ها دگرگون و درها به روی من بسته شد. پدر عزیزم! من بعد از تو از دنیا بیزارم و تا زمانی که نفسم برآید بر فقدان تو اشک می‌ریزم. پدر جان! شوق من به تو، پایانی و حزن من بعد از تو انجامی ندارد. [صفحه ۳۴۹] آن گاه از سر درد چنین سرود: غم و اندوه من بر تو پیوسته تازه است و قلب من به خدا سوگند عاشقی سرسخت است. هر روز حزن و اندوهم بر پدرم در قلبم زیاده می‌شود و گرفتگی و رنج بردن من برای تو هرگز از بین نمی‌رود. فاجعه‌ی فقدان تو بر من بزرگ است و آرامش به کلی از من دور شده است، از این رو گریه‌ام در هر زمانی تازه و نو است. دلی که در عزا و مصیبت تو، صبور باشد یا تسلیت پذیرد، همانا بسیار شکیبا و پرطاعت است. آن گاه ندا در داد. پدر جان! با رفتن تو نور دنیا رفته و شکوفه‌هایش پژمرده شده است. پدر جان! در فراق تا روزی که تو را ملاقات کنم اندوه خواهم خورد. پدر جان! آرمیدن و خوابیدن من از وقتی که از هم جدا شدیم غیر ممکن است. پدر جان! پس از تو چه کس به فریاد بیوه زنان و یتیمان خواهد رسید. پدر جان! برای امت چه کسی پس از تو تا قیامت خواهد بود. پدر جان! ما بعد از تو ناتوان شدیم. پدر جان! مردم پس از تو از ما روی برگرداندند. پدر جان! وقتی تو بودی ما در میان مردم جایگاهی بلند و احترام ویژه‌ی خود داشتیم. پدر جان!

چه اشکی است که در فراق تو نریزد؟ پدر جان! چه حزنی است که پس از تو پیوسته نباشد؟ [صفحه ۳۵۰] پدر جان! چه مژده‌ای است که بعد از تو بتواند با خواب آشنا شود؟ پدر جان! تو بهار دین و نور پیامبران بودی. پدر جان! چگونه است که با مرگ تو کوه‌ها از هم نمی‌پاشند و دریاها فرو نمی‌روند؟! پدر جان! چرا زمین از مرگت به لرزه در نمی‌آید؟! پدر جان! با مرگ تو من هدف مصیبت و حادثه‌ی بزرگی واقع شدم. پدر جان! به راستی که مصیبت کوچک نبود. پدر جان! مصیبتی عظیم و کمر شکن با مرگ تو در خانه‌ی مرا کوبید. پدر جان! با مرگ تو فرشتگان خدا گریستند. پدر جان! با وفات تو افلاک از حرکت بازماندند. پدر جان! منبر تو در فراغت بسیار اندوهگین است. پدر جان! محراب تو پس از تو از مناجات خالی است. پدر جان! قبر تو از این که تو را در بر گرفته، مسرور است و به خود می‌بالد. پدر جان! بهشت مشتاق تو و دعا و نماز تو است. پدر جان! پس از تو جاهایی که می‌نشستی، چه قدر ظلمانی است. پدر جان! من همواره بر مرگ تو متأسف خواهم بود تا این که به زودی به تو ملحق گردم. پدر جان! علی که مورد اطمینان و امین تو و پدر دو فرزند تو بود، اکنون عزیزی از دست داده است، همان که علی برادر و یاور و دوست تو بود، همان کسی که او را در خردی تربیت کردی و در بزرگی برادرش خواندی، [صفحه ۳۵۱] همان علی که بهترین دوستان و نزدیکترین اصحاب بود، همان علی که اولین مؤمن و مهاجر و یاور تو بود. آری، پدر جان، عزیز از دست دادن، ما را نیز فراگرفت و گریه، قاتل ما و تأسف و اندوه، همراه ما گردید. آن گاه ناله‌ای از ته دل برآورد و چنان فریادی جگر خراش برکشید که قلب را پاره پاره می‌کرد. سپس چنین زمزمه کرد: بعد از وفات تو ای خاتم پیامبران! صبرم کم شد و آرامش از من دور گردید...». [صفحه ۳۵۲]

خطبه‌ی زهرا

اشاره

از حضرت زهرا علیها السلام در مدت کوتاه حیاتش پس از رحلت رسول صلی الله علیه و آله سه خطبه به دست ما رسیده است: ۱- هنگام هجوم به خانه‌اش. ۲- در مسجد مدینه. ۳- در جمع زنان مهاجر و انصار. بلندترین آن‌ها همان خطبه‌ی حضرت در مسجد مدینه است که در جهت رسوا کردن خلیفه و دفاع از امیرالمؤمنین علیه السلام و حق غضب شده‌اش، در برابر مهاجر و انصار ایراد فرمود. من به ناچار از توضیح و تفسیر فقره‌های این خطبه‌ی فصیح و پربار که به راستی چون معجزه‌ای جاوید بر تارک تاریخ می‌درخشد، و مقایسه‌ی آن با فرازهایی از خطبه‌های امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه، درمی‌گذرم. زیرا پرداختن به این همه، کتاب جداگانه‌ای می‌طلبد و این از مقصود این نوشته خارج است. اما نقل این خطبه‌ی عمیق و غرا و دیگر خطبه‌ها در حد ترجمه لازم است و ما را با عظمت‌های زهرا علیها السلام بیش تر آشنا می‌کند. [صفحه ۳۵۳]

خطبه هنگام هجوم به خانه‌اش

خطبه هنگام هجوم به خانه‌اش [۷۷۹]. پس از ارتحال رسول صلی الله علیه و آله و کودتای سقیفه، آن گاه که بعضی از کودتاگران به همراه جماعتی از مردم فریب خورده، برای بیعت گرفتن از حضرت علی علیه السلام به خانه‌ی او هجوم بردند و او را به آتش زدن خانه‌اش تهدید کردند، ناگهان حضرت زهرا علیها السلام به طرف آنان رفته، پشت در، [۷۸۰] ایستاد و خطاب به آنان و دیگر مردمانی که تسلیم توطئه‌ها شده، به نظاره ایستاده بودند، چنین فرمود: لا عهد لی بقوم أسوء محضرا [۷۸۱] منکم [۷۸۲] ترکتم رسول الله صلی الله علیه و آله جنازه بین ایدینا و قطعتم أمرکم فیما بینکم، لم تؤمرونا [۷۸۳] و لم تروا [۷۸۴] لنا حقا، کانکم لم تعلموا ما قال یوم غدیر خم، والله لقد عقد له یومئذ الولاة ليقطع منکم بذلک منها الرجاء ولکنکم قطعتم الاسباب بینکم و بین [صفحه ۳۵۴]

نیبکم، والله حسیب بیننا و بینکم فی الدنیا و الاخره. من جماعتی بدتر از شما ندارم. پیکر پاک رسول خدا صلی الله علیه و آله را نزد ما رها کرده، پیمان میان خودتان را بریدید. خلافت ما را نخواستید و ما را سزاوار چنین حقی ندانستید. گویا از آن چه پیامبر صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم فرمود، آگاهی ندارید؟ به خدا سوگند! پیامبر صلی الله علیه و آله در آن روز برای رهبری علی علیه السلام از مردم پیمان گرفت تا امید شما فرصت طلبان تشنه‌ی قدرت را قطع کند، ولی شما پیوند میان پیامبر صلی الله علیه و آله و خود را بریدید (اما بدانید که) خداوند در دنیا و آخرت میان ما و شما داوری خواهد کرد. [صفحه ۳۵۵]

خطبه‌ی حضرت زهرا در مسجد مدینه

سند خطبه

این خطبه، با اختلاف در رعایت کلمات و ترتیب متن، در منابع متعدد از شیعه و سنی و با اسانید مختلف نقل شده است. در برخی از آن‌ها، متن کامل خطبه نیامده، فقط قسمت‌هایی از آن نقل شده است [۷۸۵] این خطبه‌ی درخشان در منابع گوناگونی به صورت کامل ذکر شده است [۷۸۶] که در میان آن‌ها چهار نسخه‌ی مهم و قدیمی را برگزیدیم و نسخه‌ی احتجاج [۷۸۷] را متن قرار داده، اختلافات آن با سه نسخه‌ی دیگر را [صفحه ۳۵۶] (بلاغات النساء، دلائل الامامه و کشف الغمه) در پاورقی موارد آوردیم. مناسب است اشاره‌ای به این چهار منبع اصلی و راویان آن‌ها داشته باشیم. ۱. بلاغات النساء؛ [۷۸۸] ابن طیفور (۲۰۴-۲۸۰ ه، ق) (صص ۲۳-۳۲). این متن کهن‌ترین سند در دست است. راویان ابن طیفور عبارتند از: زید بن علی بن الحسین [۷۸۹] از امام سجاد علیه السلام از امام حسین علیه السلام و حسن بن علوان از عطیه‌ی عوفی از عبدالله بن الحسن [۷۹۰] از پدرش امام حسن علیه السلام و زید بن علی از عمه‌اش زینب علیها السلام [۷۹۱]. ۲. کشف الغمه، [۷۹۲] اربلی، (م ۶۹۲ ه، ق)، (ج ۲، صص ۱۰۶-۱۱۸) [صفحه ۳۵۷] محقق اربلی این خطبه را از روی نسخه‌ای قدیمی از کتاب سقیفه‌ی ابوبکر احمد بن عبدالعزیز جوهری (متوفای سال ۳۳۳ ه، ق) که در سال ۳۲۲ ه، ق بر مؤلف آن خوانده شده، نوشته است. جوهری از اعظام علمای اهل سنت و تألیفاتش مورد تأیید و استناد است. [۷۹۳] او راویان جوهری را نقل نمی‌کند، اما ابن ابی‌الحدید در شرح نهج البلاغه، راویان خطبه و طرق و اسانید آن را از جوهری ذکر می‌کند. جوهری این خطبه را به اسناد خود از چهار طریق؛ حضرت زینب علیها السلام، امام صادق علیه السلام، امام باقر علیه السلام و عبدالله بن حسن بن الحسن علیه السلام روایت می‌کند. [۷۹۴]. ۳. دلائل الامامه؛ [۷۹۵] ابوجعفر طبری (از اعلام قرن پنجم هجری)، (صص ۱۰۹-۱۲۵). راویان طبری (با حذف اسانید) عبارتند از: ابن عباس، زینب علیها السلام (از سه طریق)، عبدالله بن الحسن بن الحسن از جمعی از خویشانش، امام باقر علیه السلام، هشام بن محمد از پدرش و عوانه [۷۹۶] ابن عائشه [۷۹۷] و زید بن علی از پدرانش علیهم السلام. ۴. احتجاج؛ [۷۹۸] طبرسی (از علمای قرن ششم هجری)، (ج ۱، صص ۲۵۳-۲۷۹). [صفحه ۳۵۸] طبرسی این خطبه را از عبدالله بن الحسن (حسن مثنی) از پدرانش علیهم السلام نقل می‌کند. [۷۹۹]. اکنون به متن عربی خطبه و ترجمه‌ی آن توجه فرمایید. برای سهولت در مراجعه و درک بهتر، خطبه‌ی حضرت را به ۱۷ بخش تقسیم کرده، برای هر یک عنوانی عام و شماره‌ای در نظر گرفته‌ایم و همان گونه که اشاره شد نسخه‌ی احتجاج را متن قرار داده، در پاورقی اختلاف آن را با سه نسخه‌ی دیگر یادآور شده‌ایم. [صفحه ۳۵۹]

متن خطبه‌ی حضرت زهرا

الزهراء انت انه فی المسجد

لما أجمع ابوبکر و عمر [۸۰۰] علی منع فاطمة علیها السلام فدکا و بلغها ذلک، [۸۰۱] لاثت خماریها علی رأسها، [۸۰۲] و اشتملت بجلبایها، [۸۰۳] و أقبلت فی لمة من حفدتها و نساء قومها، [۸۰۴] تطأ ذیولها، ما تخرم مشیتها مشیة رسول الله صلی الله علیه و آله، [۸۰۵] حتی دخلت علی ابی بکر و هو فی حشد من المهاجرین [۸۰۶] و الانصار و غیرهم. [۸۰۷]. [صفحه ۳۶۰] فینط دونها ملاءة فجلست، [۸۰۸] ثم انت انه أجهش القوم لها بالبكاء فارتج المجلس، ثم أمهلت هنیئة [۸۰۹] حتی اذا سکن نشیج القوم و هدات فورتهم، افتتحت [۸۱۰] الکلام بحمد الله و الثناء علیه و الصلاة علی رسول الله صلی الله علیه و آله، فعاد القوم فی بکائهم. فلما أمسکوا عادت فی کلامها، فقالت: لغات أجمع: تصمیم نهایی را گرفت، قصد کرد. لاثت: پیچید، بست جمع کرد. خماری: پارچه‌ای که زنان با آن سر خود را می‌پوشانند، سرپوش، روسری. جلباب: پارچه‌ی بلندی که زنها بر سر می‌اندازند و سینه و پشت آن‌ها را می‌پوشاند، لباس گشاد، ردای ویژه، چادر. لمة: جماعت، دوستان، مونس و همدم. حفدة: یاران، دوستان، خدمتگزاران. تطاء: گام می‌نهاد. ذیول: لباس‌ها، پیراهن‌ها. تخرم: از الخرم به معنای ترک کردن، کاستن، روی گرداندن. ذیل: ذیل الثوب یعنی دامن لباس بلند شد تا به زمین کشید. تطأ ذیوها یعنی در هنگام [صفحه ۳۶۱] راه رفتن پایش را روی لباس‌هایش می‌گذاشت و آنها را لگدمال می‌کرد. این یا به خاطر بلند بودن لباس‌های حضرت است و یا کنایه‌ای از شدت ناراحتی و هجوم مصائب بر آن حضرت، به طوری که نمی‌تواند قامت خود را راست کند. حشد: جماعت، گروه، جمعیت. نیطت: آویخته شد. ملاءة: پرده، حجاب. ان: آه کشیدن، نالیدن. أجهش: گریه‌ی سوزآور و هیجان‌انگیز کرد. ارتج: به خروش آورد، به اضطراب و هیجان آورد. هنیئة: وقت و زمان اندک. نشیج: صدای همراه با گریه و ناله، زاری. هدأت: آرام گرفت. فورة: جوشش و اضطراب، شدت. ۱. خروش زهرا علیها السلام در مسجد آنگاه که ابوبکر و عمر تصمیم نهایی خود را در مورد غصب فدک از حضرت زهرا علیها السلام گرفتند و این خبر به آن حضرت رسید، سر خود را پوشاند و لباسی بر تن کرد، و به همراه زنانی از خویشان و یاران خود برای اعتراض به ابوبکر، راه افتاد. هنگام راه رفتن، لباس حضرت به زمین کشیده می‌شد و پایین لباس زیر پایش می‌رفت، راه رفتن وی چنان بود که گویا پیامبر صلی الله علیه و آله راه می‌رود. [صفحه ۳۶۲] ابوبکر با جمعی از مهاجران و انصار و دیگر افراد نشسته بودند که حضرت وارد شد، با آمدن وی پرده‌ای میان او و مردم آویخته شد. حضرت زهرا علیها السلام نشست و چنان ناله از سوز دل سر داد که تمامی مردم را به گریه واداشت و مجلس را به خروش آورد. آنگاه لحظه‌ای درنگ کرد تا صدای ناله‌های مردم به خاموشی گرایید و از جوش و خروش افتاد. با آرامش مجلس، حضرت صحبت خود را با حمد و ثنای الهی و درود بر پیامبر آغاز کرد. مردم (با شنیدن نام پیامبر صلی الله علیه و آله) بار دیگر شروع به گریه کردند، و حضرت برای بار دوم ساکت شد، و هنگامی که مردم آرام گرفتند، صحبت خود را از سر گرفت و چنین فرمود: [صفحه ۳۶۳]

الحمد و الثناء

الحمد لله [۸۱۱] علی ما أنعم، و له الشکر علی ما ألهم، و الثناء بما قدم، من عموم نعم ابتدأها، و سبوغ آلاء أسداها، و تمام من اولادها. [۸۱۲] جم عن الاحصاء عددها، نأی عن الجزاء أمدها، [۸۱۳] و تفاوت عن الادراک أبدها، [۸۱۴] و ندبهم لاستزادتها بالشکر لاتصالها، [۸۱۵] و استحمد [۸۱۶] الی الخلائق باجزالها، و ثنی [۸۱۷] بالندب الی أمثالها. لغات سبوغ: فراخی و فراوانی نعمت‌ها، کامل کردن نعمت‌ها، سرشار بودن. آلاء: جمع ألی (بافتح و کسر همزه)، نعمت‌ها، رزق و روزی‌ها. أسدی: بخشیدن، نیکی و احسان. اولی: نیکی و احسان کرد. منن: جمع منت، نعمت‌های گرانقدر و سنگین، نیکویی و احسان. [صفحه ۳۶۴] جم: زیاد شد، فراوان گشت. نأی: دور است. أمد: غایت و انتهای یک چیز. تفاوت: دور شدن، دور شدن چیزی از انسان به گونه‌ای که دسترسی به آن ممکن نباشد (مفردات راغب). ابد: ازلی، همیشگی، دائمی، پیوسته، روزگار. ندب: دعوت کرد، فراخواند. اجزال: عطای فراوان،

سرشار گرداندن، زیاد کردن. ثنی: ثنی بالامر یعنی آن کار را دوبار انجام داد یا کاری را انجام داد و کاری دیگر را بر آن افزود، تکرار کرد. ۲. ستایش و سپاس ستایش خدا را بر آن چه ارزانی فرمود، و شکر او را بر آن چه الهام کرد، سپاس بر آنچه از پیش عطا فرمود؛ از نعمت‌های بی‌متهایش که بر ما آغازید و عطاهای فراوانی که بخشید، و مواهب کامله‌ای که پیاپی پاشید، نعمت‌هایی که از شمار بیرون، و جبرانش از توان افزون، و درک انتهایش غیر مقدور است. بندگان برای فزونی نعمت‌ها و دوام عطا یا به شکر خویش، [۸۱۸] و بر نعمت‌هایی فراوان و سرشارش به ستایش خویش فراخواند، و درخواست پیاپی را مایه‌ی افزایش بیش‌تر نعمت‌ها قرار داد. [صفحه ۳۶۵]

الشهادة علی التوحید و حقیقتها

و أشهد أن لا اله الا الله وحده لا شریک له، [۸۱۹] کلمه جعل الاخلاص تأویلها، و ضمن القلوب موصولها، و أنار فی التفکر [۸۲۰] معقولها. الممتنع من الابصار رویته، و من الالسن صفته، و من الاوهام کیفیته. [۸۲۱]. ابتدع الاشياء لا من شیء کان قبلها، و أنشأها بلا احتذاء أمثلة امتثلها، کونها بقدرته، و ذرأها بمشیته من غیر حاجة منه الی تکوینها، و لا فائده له فی تصویرها، الا تثبیتا لحکمته، و تنبیها علی طاعته، و [۸۲۲] اظهارا لقدرته، و تعبدا لبریته، و اعزازا لدعوته. [۸۲۳]. ثم جعل الثواب علی طاعته، و وضع العقاب علی معصیتها، [۸۲۴] زیاده [۸۲۵] لعباده عن نعمته، و [صفحه ۳۶۶] حیاشة [۸۲۶] لهم الی جنته. لغات تأویل: باز گرداندن، سرانجام مال، واقعیت، حقیقت. ضمن: الشیء الوعاء: آن چیزی را در ظرف گذاشت. موصول: وصل شده، پیوند خورده، نتیجه، سرانجام. انار: روشن کرد، درخشان نمود. معقول: آنچه اندیشه شود. امثلة: نمونه‌ها. امتثلها: نمونه‌گیری کرد. تکوین: پدید آوردن. تصویر: صورت دادن به مواد. حکمت: در برابر عبث. هر کاری که داری هدف صحیح و عقلی باشد. تعبد: خضوع و تذلل. ابتدع: آفریدن، خلق کردن. احتذاء: پیروی کردن، اقتدا کردن. ذرأها: آفرید. اعزاز: گرامی داشتن، استوار و محکم ساختن. زیاده: (از ذود) راندن، طرد کردن. حیاشة: سوق دادن به طرف چیزی، کشاندن و بردن. [صفحه ۳۶۷] ۳. شهادت بر توحید و حقیقت آن و گواهی می‌دهم که معبودی نیست جز خدای یگانه‌ی بی‌انباز، کلمه‌ای که حقیقتش را اخلاص [۸۲۷] قرار داد، و شور وصلش را در دل‌ها نهاد، و عقلا نیتش (یا انتخابش) را در اندیشه گزارد. خدایی که دیدگان را توانایی دیدار، زبان‌ها را یارای گفتار، و کمان‌ها را شایستگی پندار (ذات) او نیست همو که بر نیستی لباس هستی پوشاند و بی‌هیچ نمونه‌ای آن را آفرید، آن را با قدرتش پدید آورد، و با اراده‌اش ایجاد کرد، بی‌آن که به آفرینش آنها نیازش افتد، و از این نقش زدن طرفی بندد، جز برای اثبات حکمتش، و هشیاری بر طاعتش، و آشکار کردن قدرتش، و واداشتن بر بندگی‌اش، و ارج نهادن به دعوتش. سپس پاداش را بر طاعتش و کیفر را بر عصیانش نهاد تا بندگان را از عقوبتش رها کند و به بهشتش کشاند. [صفحه ۳۶۸]

الشهادة علی رسالة الرسول الاعظم (و كيفية اصطفاؤه و سر بعثته و اوضاع العالم فی عصره و هدايته)

و أشهد أن ابی محمد عبده و رسوله، اختار قبل ان ارسله، و سماه قبل ان اجتباه، واصطفاه قبل ان ابتعثه، [۸۲۸] اذا الخلاق بالغیب [۸۲۹] مکنونه، و بستر الاهاویل مصونه، [۸۳۰] و بنهایة العدم مقرونه علما من الله تعالی بمائل الامور، [۸۳۱] و احاطة به حوادث الدهور، و معرفة بمواقع المقدور. ابتعثه الله اتماما لامره، [۸۳۲] و عزيمة علی امضاء حکمه، و انفاذ المقادیر حتمه. [۸۳۳] فرأی الامم فرقا فی أديانها، عكفا علی نيرانها، عابدة لاوثانها، منكرة لله مع عرفانها. فأنازل الله بابی محمد صلی الله علیه و آله ظلمها، و كشف [۸۳۴] عن القلوب بهمها، و جلا- عن الابصار عمهها، [۸۳۵] و قام فی الناس بالهدایة فانقذهم من الغوایة، و بصرهم من العمایة، و

هداهم الی [صفحه ۳۶۹] الدین القویم، و دعاهم الی الطريق المستقیم [۸۳۶]. ثم قبضه الله الیه قبض رافه و اختیار [۸۳۷] و رغبه و ایثار، فمحمد [۸۳۸]. من تعب هذه الدار [۸۳۹] فی راحة، قد حف بالملائكة الابرار، [۸۴۰] و رضوان الرب الغفار، و مجاوره [۸۴۱] الملك الجبار صلی الله علی ابي نبيه [۸۴۲] و أمینه علی الوحي و صفیه و خیرته من الخلق و رضیه، [۸۴۳] و السلام علیه و رحمته الله و برکاته. لغات اختار: انتخاب نمود. سماه: او را مشخص کرد، او را نشان زد، او را نامید. اصطفاه: برگزید او را. مکنون: مخفی پنهان، دور از دید، دور از دسترس، مستور. ستر: پرده. اهاویل: جمع احوال و آن جمع هول است، حوادث ترس آور، ترس و امر شدید. مصنونه: محفوظ، نگهداری شده. [صفحه ۳۷۰] نهایه: حدی که شی در آنجا تمام می شود. مائل: جمع مال، عاقبت آخر کارها، فرجامها، سرانجامها. دهور: جمع دهر، روزگاران. مواقع: جمع موقع، محل یا زمان حادثه. مقدر: مقدر شده. عزیمة: اراده‌ی حتمی غیر قابل تخلف، تصمیم جدی. امضاء: گذراندن. انفاذ: اجرا کردن، به انجام رساندن. مقادیر حتمه: مقدرات محتوم و حتمی. فرق: جمع فرقه، گروه، دسته. عکف: جمع عاکف، ماندگار، مقیم، ملازمان، سرنهادگان. نیران: جمع نار، آتشها. اوئان: جمع وثن، بتها. انار: روشن ساخت. کشف: آشکار کردن، کنار زدن، برطرف نمودن. بهم: جمع بهمه، کار مشکل و سردرگم و سخت، مسائل حیرت آور و پیچیده، دشواریها سختیها. جلی: روشن ساخت. غم: تحریر و راه رفتن، حیرت و سرگردانی، مبهم و مشتبه، سردرگم. انقذ: نجات داد. غوایه: گمراهی، ضد رشد، خسران، هلاکت. [صفحه ۳۷۱] عمایه: کوری، گمراهی، سرگردانی. ایثار: ترجیح دادن و برگزیدن دیگری بر خود. حف: فراگرفته شده، احاطه شده. ابرار: جمع بر، نیکوکاران، راستگویان و از خداترسان. رضی: مورد خشنودی. جبار: مقتدر. ۴. شهادت بر رسالت (و چگونگی برگزیدن، سر بعثت، اوضاع جهان در هنگام بعثت و هدایت پیامبر صلی الله علیه و آله) و گواهی می دهم که پدرم محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده‌ی اوست. او را پیش از فرستادنش انتخاب کرد، و قبل از انتخابش نام نهاد (یا نشان زد)، و پیش از بعثتش برگزید. این، هنگامی بود که آفریدگان در پرده‌ی غیبت محجوب و در پوشش ظلمت مستور، و به سر حد عدم، مقرون بودند. (این گزینش در آن وقت پیش از پیدایش عالم) به جهت علم خدای بزرگ بر پایان هر کار، و احاطه‌اش بر رخدادهای روزگار، و آشنایی‌اش به جایگاه مقدرات است. خداوند او را برانگیخت، برای به پایان رساندن اراده‌اش، و تصمیم قطعی بر اجرای فرمانش، و به انجام رساندن مقدرات محتومش. او (پس از بعثت) دید امتها در دین پراکنده‌اند، (برخی) کنج آتشکده‌ها [صفحه ۳۷۲] گزیده، (گروهی) بتها را پرستش کننده و (جماعتی) حتی با شناخت خدا او را منکرند. خداوند با پدرم صلی الله علیه و آله تاریکیها را روشن کرد و از دلها ابهام، و از دیده‌ها تحریر را زدود. او به هدایت مردم ایستاد، و آنان را از گمراهیها و کوریها رهاند و به دین استوار و راه مستقیم فراخواند. تا این که خداوند او را با مهربانی و اختیار و اشتیاق و ایثار (آخرت به دنیا) به سوی خود بازخواند. اکنون محمد صلی الله علیه و آله از رنج این دنیا در آسایش آرمیده، و در احاطه‌ی فرشتگان نیکوکار، خشنودی خدای آمرزگار، و همجواری سلطان با اقتدار درآمده است. درود خدا بر پدرم، پیامبرش و امین وحی، و برگزیده‌ی خلق و پسندیده‌ی حق، و سلام و رحمت و برکات خدا بر او باد. [صفحه ۳۷۳]

خطابها لاهل المجلس: القرآن و العتره

ثم التفتت الی اهل المجلس و قالت [۸۴۴] انتم عباد الله نصب امره و نهیه و حملة دینه [۸۴۵] و حیه، و امناء الله علی انفسکم، و بلغاوه الی الامم [۸۴۶]. زعیم حق له فیکم، و عهد قدمه الیکم، [۸۴۷] و بقیه [۸۴۸] استخلفها علیکم کتاب الله [۸۴۹] الناطق و القرآن الصادق و النور الساطع و الضیاء اللامع، [۸۵۰] بینة بصائر، منکشفه سرائره، [۸۵۱] منجلیه [۸۵۲] ظواهره، [۸۵۳] مغتبطه به اشیاعه، قائد الی الرضوان اتباعه، مود الی النجاه استماعه، [۸۵۴] به تنال [۸۵۵] حجج الله المنوره [۸۵۶] و [۸۵۷]، و عزائمه المفسره [۸۵۸] و [صفحه ۳۷۴] محارمه المحذره، [۸۵۹] و بیناته الجالیه، و براهینه الکافیة، [۸۶۰] و فضائله المندوبه، و رخصه الموهبه، [۸۶۱] و شرائعه

المکتوبه. [۸۶۲]. لغات نصب یا نصب: علامت‌ها، نشانه‌ها، مرجع‌ها. حمله: برداشتن اشیای سنگین. اماناء: جمع امین در مقابل خائن. بلغائه، جمع بلیغ یعنی رسانندگان پیام یا خبر. زعیم: فرمانده، رئیس، سرپرست، ضامن، کفیل، متعهد. عهد: سفارش، توصیه، پیمان، قرارداد. قدم: پیشی گرفت، جلو انداخت. بقیه: باقی مانده، مابقی، بازمانده یادگار. استخلاف: جانشین قرار دادن. ساطع: درخشنده. لامع: اسم فاعل از لمعان به معنی درخشنده، درخشش خیلی زیاد، درخشندگی فوق‌العاده. [صفحه ۳۷۵] بینة: روشن (لازم)، روشنگر، روشن کننده (متعدی). بصائر: جمع بصیرت، بینش‌ها، بیان و حجت واضح. بینة بصائر. دلیل‌های قرآن روشن و یا روشنگر است. منکشفة: ظاهر و آشکار. سرائر: جمع سریره، راز و آنچه پنهان کنند. منکشفة سرائر. رازهای قرآن ظاهر و آشکار است (در نزد اهلش و الا سر و راز نمی‌شد). منجلیة: جلوه‌گر، روشن. ظواهر: جمع ظاهره، بروز و آشکار شدن. معتبط: اسم فاعل مصدر آن اغتباط، آرزو بردن به حال کسی بدون آنکه زوال آن را از وی بخواهد. در مقابل حسد که زوال آن را آرزو می‌کند، غبطه، رشک. اشیاعه: جمع شیعه، پیروان. قائد: اسم فاعل از مصدر مقاده و قیاده به معنای کشیدن و سوق دادن. مود: اسم فاعل از ادی به معنای ایصال و رساندن. محارم: جمع محرم به معنای حرام است. ماده حرم و مشتقاتش همه به معنای منع است. محروم یعنی ممنوع. محذرة: تحذیر شده، از تحذیر به معنای ترسانیدن و پرهیز نمودن از چیزی به همراه ترس. محارمه المحذرة: آنچه در قرآن به منع تشریحی از ارتکاب آن تحذیر شده است. براهین: جمع برهان، حجت‌ها و دلایل روشن و استوار. فضائله المندوبه: اعمال خوب و پسندیده که به آن دعوت شده اما واجب نیست. به مستحب نیز مندوب گفته می‌شود زیرا در شرع به آنها دعوت شده است. [صفحه ۳۷۶] رخص: جمع رخصت، آسانی و فراخوانی در کار، اجازه. موهوبه: بخشیده شده، آنچه که خداوند از اعمال آسان گرفته و آنها را به مردم بخشیده است. شرایع: جمع شریعت. اصل آن جای ورود و درآمدن به آب و راه روشن را می‌گویند، طریقه و روش الهی، آیین خداوند. شرایع: واجب شده، حتمی شده. ۵. خطاب زهرا علیها السلام به اهل مجلس: قرآن و عترت سپس نگاهی به مجلس به مجلسیان انداخت و چنین ادامه داد: ای بندگان خدا! شمائید نمایندگان امر و نهی او، و حاملان دین و وحی او، امین خدا امین خدا بر یکدیگر، و مبلغان [۸۶۳] او به امم دیگر. عهده‌دار [۸۶۴] حق از جانب خدا در میانان، و پیمانی که پیش فرستاده [صفحه ۳۷۷] به سویتان و یادگاری که جانشین کرد برایتان؛ کتاب گویای الاهی است همان قرآن راستگو، و نور فروزان و روشنی درخشان، (همان کتابی) که بینش‌هایش روشن، نهفته‌ها و لطائفش آشکار (دو راز ابهام)، ظواهرش جلوه‌گر، پیروانش مورد رشک دیگران، پیروش راهبر به بهشت رضوان، شنودش سبب رستن انسان، در پرتو آن می‌توان به دلایل روشن الاهی، و واجبات بیان شده‌اش، و محرمات ممنوعش، و روشنگری‌های تابناکش، و برهان‌های کافیش، و خوبی‌های زیبایش (مستجاب) و رخصت‌های بخشیده‌اش (مباحات) و قوانین واجبش. [صفحه ۳۷۸]

حکمة احکام الالهی

فجعل الله [۸۶۵] الايمان تطهيرا لكم من الشرك، والصلاة تنزيها لكم عن الكبر، والزكاة تزكية للنفس و نماء في الرزق، [۸۶۶] والصيام تثبيتا [۸۶۷] للاخلاص، والحج تشييدا [۸۶۸] للدين، والعدل تنسيقا للقلوب، [۸۶۹] و طاعتنا نظاما للملة، و امامتنا امانا للفرقة، [۸۷۰] والجهد [۸۷۱] عزا للاسلام والصبر معونة على استيجاب الاجر، [۸۷۲] والامر بالمعروف مصلحة للعامة [۸۷۳] و بر الوالدين [۸۷۴] و قايه من السخط، [۸۷۵] و صلة الارحام منساة في العمر نماء للعدد، [۸۷۶] و القصاص حقنا [۸۷۷] للدماء والوفاء [صفحه ۳۷۹] بالنذر تعريضا للمغفرة، [۸۷۸] و توفية المكيال والموازين تغيير للبخس، [۸۷۹] والنهي عن شرب الخمر [۸۸۰] تنزيها عن الرجس، و اجتناب القذف حجابا عن اللعنة، [۸۸۱] و ترك [۸۸۲] والسرقه ايجابا للعة [۸۸۳] و حرم الله شرك اخلاصا بالربوبية. [۸۸۴] فاتقوا الله حق تقاته و لا تموتن الا و انتم مسلمون [۸۸۵] و اطيعوا الله [۸۸۶] فيما امركم به و نهاكم عنه، فانه (انما يخشى الله

من عبادہ العلماء). [۸۸۷]. [صفحه ۳۸۰] لغات تزییها: مصدر نزه: کسی را از کار زشت دور کردن. تثبیت: استوار ساختن. تزکیه: پاک کردن. تشدید: برافراشتن، بلند و مرتفع ساختن، محکم ساختن، استوار گرداندن. تنسیق: نظم و ترتیب دادن، پیوند دادن. نظام: ریسمانی که با آن دندانه‌های مروارید و نظایر آن به رشته می‌کشند، آن چه امری به آن قائم باشد، پیوستن، منظم شدن، سامان یافتن، به قوام و صلاح آمدن. معونه: کمک، مساعدت. استیجاب: شایسته و مستوجب و مستحق چیزی شدن. بر: اطاعت و فرمانبرداری کردن، از صمیم قلب مهربانی و نیکی و خوش رفتاری کردن، نیکی، نیکویی، مهربانی و شفقت. سخط: سخط یا سخط: خشم گرفتن، در مقابل رضا به معنای خشنودی. منساء: طولانی شدن، به تأخیر انداختن. منماء: صیغه مبالغه از نمو، وسیله‌ی رشد و نمو. حقن: نگهداری و باز نگه داشتن خون از ریختن، پاسداری، حفظ. المکاییل: جمع مکیال، پیمانها. بخش: کم دادن نقص، کم و ناقص، ناچیز. تغییرا للبخس یعنی به خاطر دگرگونی کم فروشی یا دگرگونی و تبدیل کمی و نقص به افزونی و برکت. قذف: انداختن شی، و در اصطلاح شرعی تهمت زدن مسلمانی به زنا یا لواط یا [صفحه ۳۸۱] مساحقه است. حجاب: پوشاندن، پوشش، حائل و مانع، جلوگیری کردن و مانع شدن. لعنت: دور بودن از رحمت. ایجابا: چیزی را واجب کردن یا واجب شمردن، الزام، قطعی و حتمی کردن. عفه: عقیف و پاکدامن شدن، پارسا و درستکار شدن، امتناع کردن از انجام چیزی. ۶. حکمت دستورات الاهی پس خداوند ایمان را برای پاک ساختن شما از شرک قرار داد، و نماز را برای دوری از کبر، و زکات را برای پاکی جان و فزونی رزق، و روزه را برای تحکیم اخلاص، و حج را برای رفعت دین، و عدالت را برای پیوند دل‌ها، و پیروی ما را رشته‌ی وفاق، و پیشوایی ما را مانع افتراق، و جهاد را سربلندی اسلام، و صبر را سبب جلب پاداش، و امر به معروف را برای مصلحت همگان، و نیکی به پدر و مادر را مانع از غضب (اله) [۸۸۸] و پیوند (و رسیدگی) به خویشان را فزاینده‌ی عمر و نفرات (و قدرت)، و قصاص را برای حفظ خون‌ها، و وفا به نذر را زمینه‌ی آمرزش، و پر دادن پیمانها و وزن‌ها را برای دگرگونی (از میان بردن) کم فروشی و کاهش، [۸۸۹] . و نهی از شراب خواری را برای پاکی از پلیدی، و پرهیز از تهمت و ناروا [۸۹۰] را برای [صفحه ۳۸۲] محفوظ ماندن از لعنت (الهی) [۸۹۱] و ترک دزدی را برای الزام به پاکی، و تحریم شرک را برای پرستش. بی شائبه‌ی خود قرار داد. «پس پروا پیشه کنید خدا را، آن گونه که شایسته‌ی اوست، و جز مسلمان نمیرید و خدا را در آن چه فرمانتان داده و از آن چه بازتان داشته، پیروی کنید که از میان بندگان تنها دانایان از عظمت او در هراسند». [۸۹۲].

اعلموا انی فاطمة

ثم قالت علیها السلام: أیها الناس، اعلموا انی فاطمة و ابي محمد! [۸۹۳] أقول عودا و بدا، [۸۹۴] و لا- أقول ما أقول غلطا و لا أفعال ما أفعال شططا. [۸۹۵]. [صفحه ۳۸۳] لغات عودا و بدا: یعنی: اول و آخر. أقول عودا و بدا: حرف اول و آخرم یکی است، آنچه ابتدا گویم همان را در انتها نیز می‌گویم، دوباره می‌گویم و پیش از این هم گفته‌ام، کنایه از این که سختم را مستمرا می‌گویم یا در آن تغییری راه ندارد. شطط: دوری از حق، از حد هر چیزی تجاوز کردن، ناروا، نادرست. ۷. بدانید من فاطمه‌ام سپس چنین فرمود: ای مردم، بدانید من فاطمه‌ام و پدرم محمد صلی الله علیه و آله است. [۸۹۶] این حرف را (که من فاطمه‌ام و پدرم محمد صلی الله علیه و آله است) نه یکبار که مستمرا می‌گویم، [۸۹۷] نه اشتباه در گفتارم جا دارد و نه انحراف در کردارم راه. [صفحه ۳۸۴]

استقامه الرسول فی تبلیغ الرساله و اوضاع العرب حین البعثه

(لقد جاء کم رسول من انفسکم عزیز علیہ ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رؤوف رحیم). [۸۹۸] فان تعزوه و تعرفوه، [۸۹۹] تجدوه

ابی دون نساءکم! [۹۰۰] و أخوا ابن عمی دون رجالکم! و نعم المعزی الیه صلی الله علیه و آله، [۹۰۱] فبلغ الرسالة صادعا بالندارة، [۹۰۲] مائلا- عن مدرجة المشركين [۹۰۳] ضاربا ثبجهم، [۹۰۴] آخذًا بأكظامهم، [۹۰۵] داعيا الى سبيل ربه بالحكمة والموعظة الحسنة. یکسر [۹۰۶] الاصنام و ينکت [۹۰۷] الهام، حتى انهزم [۹۰۸] الجمع ولوا الدبر، حتى تفری [۹۰۹] الليل عن صبحه و أسفر الحق عن [صفحه ۳۸۵] محضه، و نطق زعيم الدين، [۹۱۰] و خرس شقاشق الشياطين، و طاح و شيط النفاق، وانحلت عقد الكفر والشقاق، [۹۱۱] و فهتم بكلمة الاخلاص في نفر من البيض الخماص. [۹۱۲] (و كنتم على شفا حفرة من النار)، [۹۱۳] مذقة الشارب و نهزة الطامع و قبسة العجلان و موطىء الاقدام، تشربون الطرق [۹۱۴] و تفتاتون القد، [۹۱۵] أذله خاشعين [۹۱۶] تخافون أن يتخطكم الناس من حولكم. [۹۱۷]. لغات: عزيز: سخت بودن، دشوار بودن. عنت: مشقت و سختی. رافت: شدت رحمت و مهربانی. معزی الیه: اسم مفعول از عزى به معنای نسبت داده شده، منسوب. تعزو: یاد کنی نسب را. صادع: جدا سازنده، فرياد برآورنده، آشکار کردن. نذارة: به معنای انداز، و آن ابلاغ و اعلام به همراه ترس است، بیم دادن، چیزی را [صفحه ۳۸۶] خبر دادن، از عواقب آن ترساندن. مائلا- عن: منحرف بودن، مائلا- على: حمله بردن (ای قائما للرد عليهم) (بنابر نقل «بلاغات النساء»: مائلا- على مدرجة المشركين: در حالی که بر روش مشرکان حمله می‌برد) مدرجة: راه و روش، طریقه. ثبج: وسط هر چیز و عمده‌ی آن، میان پشت و کتف. اکظام: جمع کظم، گلوها، دهان‌ها، راه‌های تنفس، حلقوم‌ها. حکمت: در را بر جهل و جلالت به معنای فکر محکم و استوار و آن آگاهی به قدر و اندازه‌های وجودی و ارزش انسان است که کفی بالمرء جهلا- ان لا- يعرف قدره (نهج البلاغه، خطبه ۱۶) موعظة: سخنی است که با ترس و عشق همراه باشد و در احساس و عاطفه‌ی انسان اثر بگذارد. و عظ حسن، و عظی است که زمینه‌ای از محبت و ترس را در انسان ایجاد می‌کند. ينکت: از نکث: شکستن، به سر در افکندن. هام: جمع هامة: سرها، کنایه از بزرگان و سران مشرکین. انهزم: شکست خورد. ولوا الدبر: پشت گردانند، کنایه از شکست خوردن و گریختن. تفری الليل عن صبحه: شب شکاف صبح را (تفری الليل: انشق، شکافته شدن). اسفر: روشن شد، آشکار شد. محض: خالص. خرس: لال شد، خاموش شد. شقاشق: جمع شقشقة، کیسه‌ای است ریه مانند در گلوی شتر که هنگام مستی و [صفحه ۳۸۷] هیجان آن را از دهان بیرون می‌آورد و می‌غرد، کنایه از سخنوری است. طاح: هلا- ک شد یا در شرف مرگ و هلا- کت قرار گرفت، در زمین گم و سرگردان شد و راه را پیدا نکرد. و شیط: مردمان رذل و پست، در مقابل وسیط یعنی شریف، پیرو، دنباله‌رو، تابع، پیمان و عهد. انحلت: گشوده شد. عقد: جمع عقده، گره‌ها. شقاق: مخالفت کردن، عداوت و دشمنی ورزیدن. فهتم: به زبان آوردید، سخن گفتید، زبان گشودید. کلمة الاخلاص: کلمه توحید، کلمه لا اله الا الله. نفر: مردم (کمتر از ده نفر، به بیشتر زاده نفر گفته نمی‌شود)، گروه. بیض: به کسر با، جمع ایض. سفید پوستان، سفید رویان، آنان که صورتهای روشن و منور دارند. خماص: جمع خمیص: گرسنگان، کسانی که شکم آن‌ها بر اثر روزه از کمی طعام به پشتشان چسبیده است، مردمان عقیف. مقصود از بیض خماص یا اهل بیت عليهم السلام هستند همانطور که در نقل کشف الغمة نیز آمده است یا کسانی که از ایمان کامل راسخی برخوردارند در برابر آنانی که از ایمان ضعیفی برخوردارند. شفا: لبه، کنار، شفا حفرة: کنار گودال، لبه‌ی پرتگاه. نهزة: فرصت، گویند: «هو نهزیه المحتلس»: او شکار هر شکارچی است، دستاورد. قبسه: یک بار پاره‌ای از آتش گرفتن. قبسة العجلان: شعله‌ای از آتش که شخص با شتاب و عجله بردارد (اضافه‌ی «قبسة العجلان» شبیه کسی که آمده تا آتش ببرد، کنایه از عجله بسیار است، یعنی: به اندازه‌ای که برای بردن آتش وقت [صفحه ۳۸۸] می‌خواهد (المنجد). موطىء: لگد کوب، «وطىء الاقدام» مثل مشهوری است در مذلت و مغلوبیت و در این جا مراد، لگد کوب ملت‌هاست. جایی که بر آن پای می‌نهند. الطرق: گنداب، آب آمیخته به بول شتر. تفتاتون: از قوت به معنای غذا، یعنی آذوقه‌ی خود قرار می‌دادید. القد: پوست بز دباغی نشده (کنایه از اشیای پست است) و احتمال دارد از قدید، یعنی گوشت خشک شده در آفتاب باشد. تفتاتون القد: قوت قرار می‌دادید و از پوست دباغی نشده چارپایان (کنایه از نهایت وخامت اوضاع اقتصادی است). أذله: جمع ذلیل: خوارها و زبون‌ها. خاسئین: جمع خاسیء: سرافکنندگان، مطرودان. تخلف: ربودن

با سرعت. ۸. استقامت پیامبر صلی الله علیه و آله در تبلیغ رسالت (به همراه ترسیمی از وضعیت جزیره العرب در هنگام بعثت) شما را از خودتان رسولی آمد که رنج و محنت شما بر او گران و دشوار است. بر (هدایت تبلیغ، حفظ و...) شما بسیار مشتاق و خواهان، بر مؤمنان غمخوار و مهربان است. اگر نسبت او را بجوید و او را بشناسید، درمی یابید که او پدر من [صفحه ۳۸۹] است نه پدر زنان شما، و برادر پسرعموی من است [۹۱۸] نه برادر مردان شما. وه! چه نیکو نسبتی است نسبت با او، درود خدا بر او و خاندانش باد! او رسالت خود را (با نصب امیرالمؤمنین به مقام خلافت و وصایت) به انجام رسانید، [۹۱۹] و در حالی که رسالت خود را با انذار آغازید، [۹۲۰] و از روش مشرکان روی برتافت، شمشیر بر گردهی آنان نواخت، حلقومشان را فشرده، و آنان را با حکمت و موعظه‌ی نیکو به راه پروردگارش فراخواند. [۹۲۱] بت‌ها را درهم می شکست، و سرهای (گردنکشان) را فروریخت (به خاک مذلت فکند) تا این که جمعیشان پاشید آنان پشت کردند و گریختند، و [۹۲۲] سینه‌ی شب را شکافت و صبح به درآمد و حقیقت ناب جلوه گر شد، و زبان رهبر دین گویا شد، و عربده‌های شیاطین به خاموشی گرایید، و منافق فرومایه (پیرو نفاق) هلاک شد، و گره‌های کفر و عداوت گشوده گشت، و (سرانجام با مجاهدت‌های جان فرسای پیامبر صلی الله علیه و آله) شما همراه و هم صدا با [صفحه ۳۹۰] جماعتی اندک از سپیدرویان تهی شکم (مجاهدان شب زنده‌دار عقیف) کلمه‌ی اخلاص (لا اله الا الله) را بر زبان جاری کردید. [۹۲۳]. (اوضاع عربستان در هنگام بعثت) «شما (در آن هنگام) بر لبه‌ی پرتگاهی از آتش (و در آستانه‌ی سقوط) بودید». (در حقارت و قلت به مانند) جرعه‌ی هر نوشنده، و شکار هر طمع کننده، آتش گیرانه‌ی هر شتابنده [۹۲۴] و لگدکوب هر رونده. آب شربت‌ان گنداب و قوت‌تان پوست جانور و مردار، پیوسته مطرود و خوار، و از هجوم اطراف و اکناف (که مبادا شما را به چشم زدنی برابند و دست تجاوز بکشایند) همیشه در هول و هراس بودید. [۹۲۵]. [صفحه ۳۹۱]

علی اخ الرسول و مجاهدانه

فأنقذكم الله تبارك و تعالی بابی [۹۲۶] محمد صلی الله علیه و آله، بعد اللتیا و التی، و بعد ان منی [۹۲۷]. بیهم الرجال و ذویان العرب و مردة أهل الكتاب [۹۲۸] (كلما أو قدوا [۹۲۹] نارا للحرب أطفاها الله)، [۹۳۰] أو [۹۳۱] نجم قرن الشيطان [۹۳۲] أو [۹۳۳] فغرت فاغرة من المشركين [۹۳۴] قذف اخاه [۹۳۵] فی لهواتها، فلا ینکفیء حتی یطاء جناحها [۹۳۶]. بأخمصه، و یخمد لهبها بسیفه، [۹۳۷] مکدودا [۹۳۸] فی ذات الله، مجتهدا فی أمر الله، [۹۳۹] قریبا من رسول الله سیدا فی أولیاء الله، [۹۴۰] مشمرا ناصحا، مجدا کادحا، لا تأخذه فی الله لومة [صفحه ۳۹۲] لائم، [۹۴۱] و أنتم فی رفاهیه من العیش، و ادعون فاکهون آمنون، تتربصون بنا الدوائر، و [۹۴۲] تتوکفون الاخبار، و تنکصون عند [۹۴۳] النزال، و تفرون من القتال. [۹۴۴]. لغات أنقذ: نجات بخشید. بعد اللتیا و التی: ضرب المثل است. کنایه از حوادث و رویدادهای بزرگ و کوچک. منی: (به صیغه مجهول) گرفتار شد، مبتلا شد. بهم: جمع بهمه. شجاعان، دلیران. ذویان: جمع ذئب: گرگان، ذویان العرب: سرکردگان عرب، دزدان و راهزنان عرب. مردة: جمع مارد، طغیانگران و سرکشان، متکبران متجاوز. أطفا: خاموش کرد. نجم: آشکار شد، سر بر آورد، پیدا کرد. قرن: شاخ، قرن الشيطان: پیروان شیطان. فغرت: باز کرد، گشود. فغرت فاه: دهانش را گشود. فغرت فاغرة: گشوده شد دهانی. الفاغرة من المشركين: گروهی از مشرکان متجاوز به جهت شباهت به مار یا [صفحه ۳۹۳] حیوان درنده. (بحار الانوار، ج ۲۹، ص ۲۶۸) لهوات: جمع لهاء زبان کوچک (زبانک) بیخ دهان. (کنایه از محل احاطه و گلوگاه دشمن و وسط معرکه‌ی جنگ). لا ینکفیء: بر نمی گشت، دست بردار نبود. یطاء: از مصدر و طیء، لگدکوب می کرد یطاء جناحها (صماخها): کنایه از غلبه و پیروزی بر دشمن به بهترین وجه. أخمص: فرورفتگی کف پا که به زمین نمی رسد. یخمد: مصدران اخمداد. خاموش می کرد. لهب: شعله‌ی آتش که همراه آن دود نباشد. مکدود: اسم مفعول از کد، رنج پذیر، رنج‌بر، کسی که به او سختی و اذیت برسد. شکست خورده، مغلوب شده، ارض مکدودة: زمین لگدکوب شده با سم

ستوران. ذات الله: امر و دین خدا و هر آنچه به او متعلق باشد (بحارالانوار، ج ۲۹، ص ۲۶۹)، راه و اطاعت خدا. انه خشن فی ذات الله (قول پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد امیرالمؤمنین علیه السلام) یعنی در راه اطاعت خدا پر صلابت است. مشمرا: اسم فاعل از شمر، «شمر ازاره عن ساقه». بالا زد پیراهن خود را از ساق پا، کنایه از آمادگی کامل و مصمم بودن برای خدمتگزاری، جدیت و کوشش در کار. کادح: رنجبر، زحمتکش، تلاشگر. رفاهیة: زندگی فراخ و مرفه و پر ناز و نعمت. رفاهیة من العیش: در زندگی فراخ و پر ناز و نعمت به سر بردن. وادعون: آسوده خیالان، آرامش یافتگان، تن آسایان. [صفحه ۳۹۴] فاکهون: مزاح کنندگان، خوشگذران و شادمان، متنعم. دوائر: جمع دایره، حوادث نامطلوب، گرفتاری‌ها و مصیبت‌های روزگار، فاجعه‌ها تریصون: انتظار می کشیدید. تتوکفون: از مصدر توکف. توقع داشتید، انتظار می کشیدید، آرزو می کردید. الاخبار: خبرها، مقصود اخبار ناگوار و بد است. تنکسون: عقب نشینی می کردید، النکوص: از کاری دست بازداشتن و بازگشتن. نزال: رویارویی دو طرف در جنگ، در برابر یکدیگر ایستادن و جنگیدن. ۹. مجاهدات علی علیه السلام برادر پیامبر صلی الله علیه و آله تا آن که خدای متعالی به دست پدرم محمد صلی الله علیه و آله شما را از این همه ذلت رها کند و به رستگاری و نجات رساند، (اما نجاتی) بعد از (تحمل سختی‌های چنین و چنان، و در پی دست و پنجه نرم کردن با دلیر مردان پهلوان، و درنده خویان و ددان، و سرکشان از جهود و ترسایان. هر گاه آتش جنگی افروخته، خدا خاموشش ساخت، یا هر گاه شاخ شیطان (پیروان گمراهی) سر برمی داشت یا مشرکی برای بلعیدنتان (چون اژدها) دهان می گشاد، (پدرم) برادرش (علی علیه السلام) را در کام آنان می انداخت. او هم (از نبرد) دست بر نمی داشت تا با گام‌های پر صلابتش بر بال و پر مخالفان می نواخت، و آتش فتنه را با شمشیرش خاموش می ساخت. (علی علیه السلام همواره) تن داده به سختی و [صفحه ۳۹۵] مشقت در راه خدا، کوشا در اجرای فرمان خدا، نزدیک به رسول خدا، سرور اولیای خدا، دامن به کمر بسته‌ای خیرخواه و تلاشگری پویا بود. در راه خدا سرزنش هیچ سرزنش گری او را به خود نمی گرفت. در آن روزها شما در زندگی راحت آسوده، و در بستر آسایش و شادمانی و امنیت غنوده بودید، و همواره بر ما مترصد حوادث ناگوار و گوش به زنگ اخبار بودید، و پیوسته از نبرد عقب گرد، و از کارزار فرار می کردید. [۹۴۵]. [صفحه ۳۹۶]

فوت الرسول الاعظم و ظهور حسكة النفاق

فلما اختار الله لنبیه دار أنبیائه، و مأوی أصفیائه، [۹۴۶] ظهر فیکم حسكة النفاق [۹۴۷] و سمل [۹۴۸] جلاباب الدین، [۹۴۹] و نطق کاظم الغاوین، و نبغ حامل الاقلین، [۹۵۰] و هدر فنیق المبطلین، [۹۵۱] فخطر [۹۵۲] فی عرصاتکم، و اطلع الشیطان راسه من مغرزه، [۹۵۳] هاتفا بکم، فالفاکم لدعوته [۹۵۴] مستجیین، و للغرۃ [۹۵۵] فیه ملاحظین. ثم استنهضکم، فوجدکم خفافا، واحمشکم [۹۵۶] فالفاکم [۹۵۷] غضابا، فوسمتم [۹۵۸]. [صفحه ۳۹۷] غیر ابلکم، و وردتم [۹۵۹] غیر مشربکم. [۹۶۰] هذا والعهد قریب، والکلم رحیب، والجرح لما یندمل، والرسول لما یقبر، [۹۶۱] ابتدارا [۹۶۲] زعمتم خوف الفتنۃ! الا- فی الفتنۃ سقطوا، (و ان جهنم لمحیطۃ بالکافرین). [۹۶۳] فهیهات منکم و کیف بکم و (انی تؤفکون)؟! و کتاب الله بین اظهرکم، اموره ظاهرة، و احکامه زاهرة، و اعلامه باهرة، و زواجره لاثنة، و اوامره واضحه، قد خلفتموه وراء ظهورکم. [۹۶۴] ارغبۃ عنه تریدون [۹۶۵]؟ ام بغیره تحکمون؟ (بئس للظالمین بدلا)، [۹۶۶] (و من یتبع غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه و هو فی الآخرة من الخاسرین). [۹۶۷] ثم لم تلبثوا الا ریث [۹۶۸] ان تسکن نفرتها و یسلس قیادها، ثم اخذتم توروب و قدتها، و تهیجون جمرتها، و تستجیون لهتاف [صفحه ۳۹۸] الشیطان الغوی، و اطفاء انوار الدین الجلی، و اهمال سنن النبی الصفی، [۹۶۹] تسرون حسوا فی ارتغاء، [۹۷۰]. و تمشون لاهله و ولده فی الخمر [۹۷۱] والضراء، [۹۷۲] و نصبر [۹۷۳] منکم علی مثل حز المدی، و وخز السنن فی الحشا. [۹۷۴]. لغات اصفیاء: جمع صفی: برگزیدگان، خالصان و نابان. حسکه: کینه و دشمنی. سمل: پوسید، کهنه شد. جلاباب: روپوش. کاظم: ساکت، خاموش، مردی که خشم خود را

فرورد و از روی خشم کار نکند، حبس کننده و بازدارنده‌ی چیزی. غاوین: گمراهان، کاظم الغاوین: خاموش گمراهان، خشم فرورنده‌ی گمراهان. نبغ: ظاهر شد، پیدا و آشکار شد، جوشید، سر بر آورد. حامل: ساقط، زبون، گمنام، بی شخصیت. هدر: آواز خواندن و صدا را در سینه و گلو چرخاندن. هدر فنیق الباطل: به خروش آمدن شتر نر باطل. [صفحه ۳۹۹] فنیق: حیوان نر گرانها و نازپرورده که اذیتش نمی‌کنند و سوارش نمی‌شوند و فقط برای جفت‌گیری از آن استفاده می‌کنند، شتر فحل. فنق: فراخی در زندگی، نازپرورده. المبطلین: بیهوده‌گرایان. خطر: دم جنبانیدن حیوان و به راست و چپ زدن آن، خطر فی مشیته: هنگام راه رفتن دست‌ها را بالا و پایین آورد. الخطر: مردی که با ناز و غرور و تبختر می‌خرامد و راه می‌رود. فخطر فی عرصاتکم می‌تواند کنایه از استقلال در تصرف باشد. عرصات: جمع عرصه: حیاط خانه، عرصه‌ی خانه، ساحت‌ها. اطلع: سر زدن، طلوع کردن، بیرون آمدن. مغرزه: جای خزیدن، مخفیگاه، محل و جایگاه فرورفتن چیزی. کنایه از شخص حریصی که به کاری گردن می‌کشد. یا خارپشتی که در هنگام برطرف شدن ترس سرش را آشکار می‌کند (بحار الانوار، ج ۲۹، ص ۲۷۳). الفی: یافت. الفاکم: وجد کم. الفاه: به او انس گرفت و او را دوست داشت. هاتف: صدا زنده‌ی کسی، کسی که صدایش شنیده می‌شود و خودش دیده نمی‌شود. الغرة: فریب خوردن نیرنگ. ملاحظین: ملاحظه‌الشی: آن را زیر نظر گرفتن از او مراقبت به عمل آورد، از گوشه چشم به او گریست، او را کاملاً پایید. الملاحظه: زیر نظر گرفتن (و این در هنگام تعلق قلبی به یک چیز است. بحار الانوار، ج ۲۹، ص ۲۷۳). فیومی می‌گوید: این تعبیر نسبت به «نظرات الیه شرزا» توجه بیشتر را می‌رساند؛ ر. ک: مصباح المنیر، ماده‌ی لحظ. [صفحه ۴۰۰] خفافا: فرز و سبک و چابک در کار و راه رفتن، با سرعت به سوی کاری رفتن. احمش: به خشم آورد. احمش النار. آتش را شعله‌ور کرد. وسم: داغ کرد، علامت زد. ورد: وارد شد، داخل شد. ورد الماء: به آبشخور رفت، به سوی آب رفت. العهد: پیمان، قرارداد، کان ذلک فی (او علی) عهد فلان: آن در زمان فلانی بود، دیدار کردن، ملاقات کردن. الکلم: جراحت و زخم. رحیت: وسیع، گشاد. الجرح: زخم. اندمل: رو به بهبودی گذاشتن. لما یندمل: هنوز جراحت بهبودی نیافته. لما یقبر: هنوز دفن نشده است. هیهات: دور است (اسم فعل) شیخ رضی می‌گوید: به معنای تعجب نیز هست. (شرح الکافی، ج ۲، ص ۶۴) کیف: از اسمای استفهام به معنای چگونه است و در معنای تعجب نیز به کار می‌رود. انی: ظرف مکان به معنای کجا، برای استفهام یا تعجب و یا هر دو نیز به کار می‌رود. توفکون. فعل مجهول، از افک: از حق منحرف می‌شوید، به بیراهه می‌روید، افکه یا افکه عن الشی: او را از چیزی که داشت منصرف کرد و تغییر داد، هر کاری که از راه صحیح خود منحرف شود. اظهر: میان، وسط. زاهره: از زهر، به معنای درخشیدن، درخشان اعلام: نشانه‌ها. [صفحه ۴۰۱] باهره: نور چیره و غالب، نوافشانی کننده، تابان. زواجر: جمع زاجر، به معنای منع و قدغن کردن. یتغ: طلب کند، بجوید. لم تلبثوا: درنگ نکردید، از لبث، به معنای درنگ نمودن. ریث: به اندازه‌ی چیزی، حد و اندازه، مقداری از زمان. نفر: نفرت الدابه: حیوان رم کرد، گریخت: النفرة: یک بار رمیدن چارپا، یک بار گریختن. یسلس: نرم و آرام شود، فرمانبردار و منقاد شود. السلس: سهل، آسان، نرم، مطیع و منقاد. قیاد: ریسمانی که با آن حیوان را می‌کشند، افسار چارپا. فلان سلس القیاد: فلانی مطیع و فرمانبردار است مطابق میل انسان عمل می‌کند. تورون: آتش جنگ را روشن کردید، می‌افروزید. وقده: شعله، آتش مایه، چیزهایی که از آن شعله پدید می‌آید. تهیجون: به هیجان در آورید. جمره: قطعه‌ی شعله‌ور شده از آتش، اخگر. هتاف: بانگ، ندا دادن، فراخواندن. غوی: گمراه. اطفاء: خاموش کردن. اهمال: مهمل گذاشتن، رها کردن، بدون استفاده گذاشتن. ارتغاء: نوشیدن روی شیر. تسرون: پنهانی می‌سازید. [صفحه ۴۰۲] حسو: جرعه جرعه نوشیدن. ارتعاه: نوشیدن کره، سرشیر. تشربون (تسرون) حسوا فی ارتغاء: مثلی است در عرب. ظرف شیری را که بالای آن سرشیر است، در ظاهر نشان بدهد که سرشیر آن را می‌خورد، ولی در واقع خود شیر را بخورد. کنایه از کسی که عملی را انجام می‌دهد که در ظاهر به سود دیگری است، اما در واقع به مصلحت خویش است. (یضرب لمن یظهر امرا و یرید غیره). الخمر: نهانگاه، هر چیزی که انسان و غیره را بپوشاند و استتار کند مثل درخت و غیره. «تواری الصید عنی فی خمر الوادی» یعنی شکار در لابه‌لای درختان دره از دیدن پنهان شد. الضراء: درختان

زیاد و درهم پیچیده و درهم رفته، پنهان شدن، استتار کردن، «هو یشی الضراء» یعنی او در لابه‌لای درختان راه می‌رود و استتار می‌کند تا دیده نشود. عرب به کسی که دوست و همراه خود را فریب بدهد می‌گوید: یدب له الضراء و یشی له الخمر. جز: بریدن، قطع کردن، بدون جدا کردن. المدی: جمع مدیة: کارد تیز، کارد پهن و بزرگ، کارد سلاخی. وخز: با تیر یا نیزه زدن، اما نه به قدری که بشکافد، فروبردن. سنان: پیکان نیزه. الحشا: دل و روده، شکم، قسمتی از شکم که دنده‌ها بر روی آن قرار دارد. [صفحه ۴۰۳] ۱۰. رحلت رسول صلی الله علیه و آله و آشکار شد کینه‌ی انفاق هنگامی که خداوند بر پیامبرش منزلگاه پیام آورانش و جایگاه برگزیدگان را برگزیده و وعده‌اش را بر وی به پایان رسانید، کینه‌های نفاق آشکار و ردای دین فرسوده گردید، [۹۷۵] ساکت گمراهان گویا شد، و گمنام ذلیلان سر بر آورد، و شتر باطل پیشگان به خروش آمد و در ساحتان دم برافراشت (و بدین گونه زمینه برای شیطان فراهم شد) و شیطان سر از کمینگاه خود بر آورد و شما را فراخواند، دید که دعوتش را خوب پذیرا، و فریبش را نیک خریدارید. سپس به قیامت‌ان واداشت و دید در اطاعتش چالاکید، و شما را برافروخت و دید چه آتشین مزاجید! و سبب شد که بر غیر شتر خود داغ نهید، و در غیر آبشخور خود وارد شوید [۹۷۶]. چنین کردید با آن که هنوز از عهد [۹۷۷] و زمان رحلت پیامبر دیری [صفحه ۴۰۴] نگذشته، و چاک زخم (دل ما در فراق پیامبر صلی الله علیه و آله) درمان نگشته، و جراحت (قلب ما) التیام نیافته، و رسول به خاک نرفته بود. (برای این کار خود) [۹۷۸] به دروغ بهانه آوردید که از فتنه می‌هراسیدیم، در حالی که به گفته‌ی قرآن. «به آتش فتنه درافتادند و دروغ بر کافران احاطه دارد». چنین کارها از شما دور بود! چگونه از شما رخ نمود؟ چرا راهی جز راه حق می‌روید! با آنکه کتاب خدا در میان شماست، مطالب (موضوعاتش نمایان، و احکامش درخشان، و نشانه‌هایش تابان، و نهی‌هایش فروزان، و فرمان‌هایش هویداست، اما شما آن را پشت سر افکندید، [۹۷۹] آیا از آن گریزاید یا به غیر آن حکم می‌رانید؟ «چه جایگزین بدی است برای ستمکاران» که برگیرند حکمی مخالف قرآن، «و هر کس به جز اسلام دینی پذیرد، از او هرگز نپذیرند، و در آخرت در زمره‌ی ریاکاران نشینید». سپس درنگ نکردید مگر به مقداری که مرکب خلافت آرام یافته، مهارش سهل گشت. (هنگامی که بر آن مسلط شدید) شروع کردید به فروختن شعله‌های فتنه و برانگیختن شراره‌های هیمه، و برای اجابت ندای شیطان گمراه، و خاموش کردن انوار دین تابناک، و از میان بردن سنت‌های پیامبر پاک آماده بودید، زدودن کف از روی شیر را بهانه کرده، آن را پنهانی جرعه جرعه سرکشیدید (به ظاهر طرفداری از دین می‌کنید، در حالی که در باطن به نفع خود عمل می‌کنید)، و برای خاندان و فرزندان او به کمین نشستید، و ما بر اعمال شما که چون خنجری بر گلو خلیده و نیزه‌ای در دل نشسته است، شکیب می‌ورزیم. [۹۸۰]. [صفحه ۴۰۵]

الارث (فقه الزهرا)

و انتم الان تزعمون [۹۸۱] ان لا ارث لنا! افحكم الجاهلية تبغون؟ و من احسن من الله حكما لقوم يوقنون. [۹۸۲] افلا تعلمون؟! بلی قد تجلی لكم كالشمس الضاحية انی ابنته. [۹۸۳] ایها المسلمون! أغلب علی ارثی؟ [۹۸۴]. یابن ابی قحافة أفی کتاب الله أن ترث اباک و لا ارث ابی؟! [۹۸۵] (لقد جئت شیئا فریا)!. [۹۸۶]. افعلی عمد ترکتم کتاب الله نبذتموه وراء ظهورکم؟ [۹۸۷] اذ یقول: (و ورث سلیمان داود)، [۹۸۸] و قال فیما اقتص [۹۸۹] من خبر یحیی بن [۹۹۰] زکریا اذ قال: «فهب لی من لدنک ولیا یرثنی [صفحه ۴۰۶] و یرث من آل یعقوب»، [۹۹۱] و قال: (و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله)، [۹۹۲] و قال: (یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین)، [۹۹۳] و قال: (ان ترک خیرا الوصیة للوالدین و الاقربین بالمعروف حقا علی المتقین). [۹۹۴] و زعمتم ان لا حظوة [۹۹۵]. لی و لا ارث من ابی و لا رحم بیننا! [۹۹۶] افخصکم الله بایة اخرج ابی منها؟! ام هل تقولون ان اهل الملتین لا یتوارثان؟ [۹۹۷] او لست انا و ابی من اهل مله واحده؟ [۹۹۸] ام انتم اعلم بخصوص القرآن و عمومه من ابی [۹۹۹] و ابن عمی!؟

[۱۰۰۰] فدونکها مخطومه مرحوله [۱۰۰۱]. تلقاک يوم حشرک. فنعم حکم الله، والزعيم محمد و الموعد القيامة، [۱۰۰۲] و عند الساعة يخسر المبطلون، [۱۰۰۳] و لا ينفعکم اذ تندمون، [۱۰۰۴] (و لكل نبا مستقر) [۱۰۰۵]. (فسوف تعلمون من ياتيه عذاب يخزيه و يحل عليه عذاب مقيم). [۱۰۰۶]. [صفحه ۴۰۷] لغات ابوقحافه: پدر ابوبکر است که اسمش عثمان بن عامر بود. فری: تهمت بزرگ و عجیب. حظوة: (به ضم و کسر حاء): محبوبیت و منزلت. فدونکها: اسم فعل، به معنای امر، یعنی: بگیر (مرکب و شتر خلافت را) مخطومه: لگام زده، مهار شده، خطمت البعير: مهار را بر دماغ شتر زدم. الخطام: آنچه که در بینی شتر می نهد تا او را به راه کشند. مرحوله: زین کرده و آماده. رحل برای شتر مثل زین برای اسب است. الحکم: داور، حاکم. ۱۱. ارث (فقاہت حضرت زهرا علیها السلام) اکنون شما می پندارید که ما را ارثی نیست، آیا حکم جاهلیت را می جوئید؟ [۱۰۰۷] برای اهل یقین چه حکمی بهتر از خداست؟ آیا نمی دانید (که من دختر پیامبرم)؟ آری برایتان چون روز روشن آشکار است که من دختر اویم. ای مسلمانان، آیا باید میراث مرا به زور برابیند. ای پسر ابی قحافه (ابوبکر) آیا در کتاب خداست که تو از پدرت ارث ببری و من از پدرم ارث نبرم؟ پدیده‌ای شگفت [صفحه ۴۰۸] و بدعتی ناروا به وجود آورده‌ای. آیا به عمد، کتاب خدا را وانهاده‌اید و پشت سر انداخته‌اید؟ زیرا خداوند می گوید: «و سلیمان از داود ارث برد» و در داستان یحیی بن زکریا فرمود: «زکریا گفت: خدایا از سوی خودت به من وارثی عنایت کن که از من و دودمان یعقوب ارث ببرد» و فرمود: «در کتاب خدا برخی از خویشان (در میراث) بر برخی دیگر سزاوارترند» [۱۰۰۸] و فرمود: «خداوند در مورد فرزندانان سفارش می کند که برای پسر دو برابر بهره‌ی دختر است» و فرمود: «اگر کسی مالی به جا نهد، برای پدر و مادر و خویشان خود به گونه‌ای شایسته وصیت کند و این حقی است بر پرهیزگاران». و گمان کردید مرا هیچ منزلتی، و برایم از پدر هیچ ارث و قرابتی نیست. آیا خدا شما را به آیه‌ای مخصوص داشته که پدرم را از آن بیرون ساخته یا معتقدید که اهل دو کیش را از یکدیگر ارثی نیست یا من و پدرم را اهل یک دین و کیش نمی دانید یا شما از پدر و پسرعمویم به عام و خاص قرآن آگاه‌ترید؟ (حال که چنین است) بگیر آن (خلافت) را [۱۰۰۹] که شتری است آماده و مهار زده (و بر آن سوار شو، لیکن بدان) در روز رستاخیز و حشر تو را می بیند. (و بازخواستت می کند). چه نیکو داوری است خدا، و نیکو دادخواهی است محمد صلی الله علیه و آله، و خوش وعده گاهی است قیامت. در آن روز اهل باطل زیانکارانند. و پشیمانی سودی ندارد. «و برای هر خبری قرار گاهی (زمانی معین) است» «به زودی خواهید دانست که چه کسی عذاب خوار کننده به سراغش می آید و (سپس) عذابی پایدار بر او واقع می شود.» [صفحه ۴۰۹]

شکواها الی رسول الله

ثم عطف [۱۰۱۰] علی قبر النبی صلی الله علیه و آله و قالت: ۱. قد کان بعدک انباء و هنبئة لو کنت شاهدا لم تکثر الخطب ۲. انا فقدناک فقد الارض و ابلها و اختل قومک فاشهدهم و لا تغب [۱۰۱۱]. ۳. و کل اهل له قری و منزلة عند الاله علی الادین مقرب ۴. ابدت رجال لنا نجوی [۱۰۱۲] صدورهم لما مضیت [۱۰۱۳] و حالت دونک الترب [۱۰۱۴]. ۵. تجهمتنا [۱۰۱۵] رجال و استخف بنا لما فقدت و کل الارض مغتصب [۱۰۱۶]. ۶. و کنت بدرا و [۱۰۱۷] نورا یستضاء به علیک یزل [۱۰۱۸] من ذی العزة الکتب ۷. و کان جبریل بالآیات یونسنا فقد فقدت و کل [۱۰۱۹] الخیر محتجب [صفحه ۴۱۰] ۸. فلیت قبلک کان الموت صادفنا لما مضیت و حالت دونک الکتب [۱۰۲۰]. ۹. انا رزئنا بما لم یرز ذوشجن من البریة لا عجم و لا عرب [۱۰۲۱]. لغات هنبئة: حادثه سخت و دشوار، سخنان درهم و برهم و بی اساس. الخطب: شأن، کار، حال، کار بزرگ و بد و ناپسند. و ابل: بارانهای درشت. اختل: تباه و فاسد و خراب شد، مختل شد. اختل عقله: عقلش آشفته و درهم شد. ادنون: خویشاوندان نزدیک. ترب: خاک. تجهم: روی ترش کردن. مغتصب: مغضوب، غضب شده. کتب: جمع کتیب، به تل از شن گفته می شود. رزئنا: مصیبت زده شدیم ما، از الرزء: مصیبت

به واسطه‌ی از دست دادن عزیز. شجن: غم و اندوه. [صفحه ۴۱۱] ۱۲. شکوا به پیامبر صلی الله علیه و آله سپس صدیقیه کبری رو به سوی تربت پاک پیامبر نهاد و چنین گفت: ۱. (ای پیامبر) پس از تو خبرها و سختی بزرگی رخ داد که اگر تو بودی چندان بزرگ نمی‌نمود ۲. ما ترا از دست دادیم، همچون زمینی که باران سرشارش را از دست بدهد و قوم تو پریشان و تباه شدند، پس ایشان را بنگر و جدا مشو ۳. هر خاندانی که برای او قرب و منزلتی بود در نزد خدا، در پیش نزدیکان او محترم بودند (جز ما که) ۴. مردانی اسرار سینه‌هاشان را بر ما آشکار کردند آنگاه که تو رفتی و خاک میانمان جدایی افکند ۵. مردانی چند بر ما یورش آوردند و ما را خوار کردند پس از فقدان تو، همه‌ی زمین را غضب کردند ۶. تو ماه تمام و نوری بودی که روشنی می‌بخشیدی بر تو از جانب خدای عزیز کتاب‌ها (یا احکام و دستورالعمل‌ها) نازل می‌شد ۷. جبرئیل با آیات قرآنی پیوسته مونس ما بود و با از دست دادنت همه‌ی خیرها پوشیده شد ۸. ای کاش پیش از تو مرگ به سراغ ما آمده بود به هنگامی که رخت برستی و ریگ‌ها میانمان حائل شد ۹. ما به چنان مصیبتی گرفتار آمدیم که هیچ غم زده‌ای از انسانها در عرب و عجم به چنین مصیبتی گرفتار نیاید [صفحه ۴۱۲]

افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم (تکریم الانصار و توبیخهم و مصیبه فوت الرسول و اخبار القرآن عنه)

ثم رمت علیه السلام بطرفها نحو الانصار [۱۰۲۲] فقالت: یا معشر النقیبه، [۱۰۲۳] و اعضاء المله، [۱۰۲۴] و حضنه [۱۰۲۵]. الاسلام! ما هذه [۱۰۲۶] الغمیزه [۱۰۲۷] فی حقی السنه عن ضلامتی؟! اما کان رسول الله صلی الله علیه و آله ابی یقول «المرء یحفظ فی ولده»؟ [۱۰۲۸] سرعان ما احدثتم، [۱۰۲۹] و عجلان ذا اهاله! [۱۰۳۰] و لکم طاقه بما احاول، و [صفحه ۴۱۳] قوه علی ما اطلب و ازاول، [۱۰۳۱] اتقولون [۱۰۳۲] مات محمد؟ [۱۰۳۳] فخطب جلیل، استوسع وهنه، [۱۰۳۴] و استنهر [۱۰۳۵] فتنقه، وانفتق رتقه، [۱۰۳۶] و اظلمت الارض لغیبه، [۱۰۳۷] و کسفت الشمس والقمر وانتشرت النجوم: [۱۰۳۸] لمصیبتیه، و اکدت الآمال و خشعت الجبال، واضیع الحریم، و اذیلت الحرمه عند مماته. [۱۰۳۹] فتلك والله النازله الكبرى والمصیبه العظمی لامثلها نازله و لا باعقه عاجله، [۱۰۴۰] اعلن بها کتاب الله جل ثناوه فی افیتکم، فی [۱۰۴۱] ممساکم و مصبحکم یهتف فی افیتکم هتافا [۱۰۴۲] و صراخا و تلاوة و الحاناً، [۱۰۴۳] و لقبه ما حل [۱۰۴۴] بانبیاء الله و رسوله، حکم فصل و قضاء حتم، [۱۰۴۵] (و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم [صفحه ۴۱۴] و من ینقلب علی عقبیه فلن یضر الله شیئا و سيجزی الله الشاکرین). [۱۰۴۶]. لغات رمت: از رمی: انداختن و پرت کردن، در اینجا مراد انداختن نگاه است. طرف: چشم نگاه. معشر: جماعت، گروه. نقیبه: مونث نقیب، جمع آن نقبا. رئیس، سرپرست، طرف مشورت و رایزنی، بزرگ و سرور. اعضاء: جمع عضد: بازوان، یاران. حضنه: جمع حاضن: حافظ و نگهدارنده. غمیزه: سستی در عمل و نادانی در عقل، رجل غمز یعنی مرد ضعیف. سنه: خواب سبک، چرت، غفلت. ظلامه: به معنای مظلمه، آن چیزی که ستمگر از شما گرفته باشد و شما در پی گرفتن آن باشید، چیزی که ظلمانه از انسان گرفته شود، ظلمی که به انسان رسیده است. سرعان، عجلان: هر دو اسم فعل به معنای سرعت و عجل و در آن معنای تعجب است. یعنی چه با سرعت و با شتاب. عجلان ذا اهاله: از برای کسی که خبری می‌دهد به بودن چیزی پیش از وقت آن. خطب: امر عظیم، کار، چیز. استوسع: از وسع، گشاد شد، وسیع و جادار شد، گسترش یافت. وهن: ضعف و سستی. استنهر: گشاد شد، وسیع و گشاد شد، گسترش یافت. [صفحه ۴۱۵] فتق: شکاف. اکدت: کم شد، ناکام ماند. نازله: حادثه، فاجعه. بائقه: بلا، مصیبت، رخداد دردناک. افیبه: جمع فنا، عرصه‌ی گشاد رو به روی منزل، آستانه‌ی خانه‌ها. هتاف: آواز بلند، فریاد زدن. صراخ: صدا، صدای بلند و شدید. تلاوة: خواندن. الحان: فهماندن، الحنه القول: سخن را به او فهماند و او هم آن را فهمید. الحان: جمع لحن و صوت با آهنگ، او از با نظم و ترتیب و آهنگ مخصوص. حکم فصل: حکم قطعی. ۱۳. اگر پیامبر صلی الله علیه و آله بمیرد یا کشته شود، به گذشته‌ی

خود بازخواهید گشت (بزرگداشت و توییخ انصار، مصیبت فقدان پیامبر صلی الله علیه و آله و خبر دادن قرآن از آن) آنگاه نگاهی به انصار انداخت و فرمود: ای گروه بزرگان، و یاران دین، و نگهبانان اسلام! چیست این سستی در حقم، و خواب زدگی در مورد دادخواهی ام؟ آیا پدرم رسول خدا همواره نمی فرمود: حرمت هر کس در فرزندانش پاس داشته می شود؟ و! چه شتابان اوضاع را واژگون کردید و چه زود به آنچه زمانش نرسیده بود، اقدام کردید، با این که شما بر انجام مقصد من توانمند، و برگرفتن آنچه می خواهم [صفحه ۴۱۶] نیرومندید. (شما در مبارزه با غاصبان و گرفتن حق من صاحب عده و عده‌اید). آیا می گویند محمد صلی الله علیه و آله مرد؟ آری این مصیبتی است بزرگ و اندوهی سترگ، شکافی که هر دم فراخ تر، و گسستگی اش دامنه دارتر و وسعتش فزون تر گردد. در نبودش زمین تاریک، و در مصیبتش خورشید و ماه بی فروغ و ستاره‌ها پراکنده شد، و هنگام مرگش امیدها منقطع، کوه‌ها منهدم، حریم‌ها ضایع و حرمت‌ها [۱۰۴۷] زایل شد. به خدا قسم مرگ او فاجعه‌ای بس بزرگ و مصیبتی بس دهشتناک بود. رخدادی که بسانش همتایی و در دار دنیا برایش جبرانی نیست، (اما نه چنان است که شما این تقدیر الاهی را ندانید و از آن بی خبر مانید) کتاب خدای بزرگ که صبح و شام در خانه‌هایتان با صدای بلند و الحان گوناگون (یا با خواندن و فهماندن) خوانده می شود (قبلاً) از آن خبر داده است، و پیش از آن هم در مورد همه پیامبران اتفاق افتاده است. مرگ حکمی است قطعی و تقدیری است حتمی. «و محمد فقط فرستاده‌ی خداست و پیش از او پیامبرانی آمده‌اند، آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، شما به پیشینه‌ی خود (جاهلیت) برمی گردید؟ هر که واپس گراید، به خدا زبانی نمی‌رساند و خداوند شاگردان را پاداش خواهد داد.» [صفحه ۴۱۷]

تحریک الانصار

ایها بنی قیله! أھضم [۱۰۴۸] تراث ابی؟ [۱۰۴۹] و انتم بمرای منی [۱۰۵۰] و مسمع؟ و متندی و مجمع؟ [۱۰۵۱] تلبسکم الدعوة و تشملکم الخیره، [۱۰۵۲] و انتم ذوو العدد والعدة، [۱۰۵۳] والاداء والقوة، و عندکم السلاح والجنه، توافیکم الدعوة فلا تجیبون؟ و تاتیکم الصرخه فلا تغیثون و انتم موصوفون بالكفاح، معروفون بالخیر والصلاح، [۱۰۵۴] والنخبه التي انتخبتم، [۱۰۵۵] والخیره التي اختیرت لنا اهل البيت. قاتلم العرب، و تحملتکم الكد والتعب، [۱۰۵۶] و ناطحتم [۱۰۵۷] الامم و کافحتم البهم، لا نبرح او [صفحه ۴۱۸] تبرحون، نامرکم فتامرون، [۱۰۵۸] حتی اذا دارت لکم [۱۰۵۹] بنا رحی الاسلام و در حلب الایام، [۱۰۶۰] و خضعت ثغرة [۱۰۶۱] الشرك، و سکتت فورة الافک، [۱۰۶۲]. و خمدت نیران الکفر، [۱۰۶۳] و هدات دعوة الهرج، [۱۰۶۴] واستوسق نظام الدین. فانی حرتم [۱۰۶۵] بعد البیان؟ و اسررتم بعد الاعلان؟ و نکصتم بعد الاقدام؟ [۱۰۶۶] و اشرکتکم بعد الایمان؟، [۱۰۶۷] بوسا لقوم (نکتوا ایمانهم من بعد عهدهم و هموا باخراج الرسول و هم بدو و کم اول مرة اتخشونهم فالله احق ان تخشوه ان کنتم مومنین). [۱۰۶۸]. لغات ایها: اسم فعل است به معنای هیئات یعنی دور است. قیله: نام زنی که نسبت قبایل انصار (اوس و خزرج) به او می‌رسد. اهضم: به من ظلم می‌شود. از هضم، به معنای شکستن، ظم کردن، بازداشتن و نقص. متندی: مجلس و مجمع. [صفحه ۴۱۹] تلبسکم: فرامی‌گیرد شما را. دعوة: ندا، فریاد مظلومیت. خیره: آگاهی، اطلاع. کفاح: بدون زره و سپر به استقبال دشمن رفتن، جنگ رویارویی بی‌باکانه با دشمن. خیره: نیکان. ناطحتم: (نطح الکبش. شاخ به شاخ شدن) پ. پیکار کردید، با دشمن با نهایت کوشش و جدیت جنگیدید و آنها را دفع کردید. کافحتم: بی‌باکانه درگیر شدید. بهم: جمع بهمه: قهرمانان، دلیران. نبرح: حرکت می‌کنیم، گام برمی‌داریم. دارت: چرخید. در: زیاد و فراوان شد. حلب: دوشیدن، در اینجا کنایه از برکات. ثغرة: گودی زیر گلو. شکاف رخنه، در اینجا مقصود خضوع گردنکشان است. افک: دروغ. فورة: جوشش، خیزش. خمدت: خاموش شد. خبت: فرونشستن شعله‌های آتش. هدات: آرام گرفت، ساکن شد. الهرج: فتنه و آشوب، قتل و کشتار، به هم ریختگی و آشفتگی. استوسق:

به هم پیوست، جمع شد و گرد آمد و فرمانبردار شد، مرتب و منظم شد و [صفحه ۴۲۰] سر و سامان یافت. حرتم: متحیر و حیران شدید. حرتم: رو برگردانید. نکوص: عقب گرد. نکث: نقض کرد. ۱۴. تحریک انصار شگفتا ای فرزندان قیله! (انصار) پیش چشم شما میراث پدرم به تاراج برند، و حال آنکه دارای انجمن و اجتماعید، و فریاد دادخواهی‌ام می‌شنوید و از احوالم آگاهید، و دارای نفرت و ادوات، آلات و قوات، و سلاح و سپرید. صدایم را پاسخ نمی‌گویید و فریادم را فریادرسی نمی‌کنید. با این که به جنگاوری مشهور و به خیر و صلاح معروفید، و برای ما اهل بیت نخبگان منتخب، و خوبان برگزیده‌اید. با عرب درافتادید، و رنج کارزار به جان خریدید، و با امت‌ها به رزم برخاستید و با پهلوانان به نبرد ایستاید، ما حرکت نمی‌کردیم مگر این که شما حرکت می‌کردید، ما فرمان می‌دادیم و شما سر به فرمان ما داشتید. تا اینکه آسیای اسلام با ما به گردش درآمد، و روزگار به کام افتاد، و نعره‌ی شرک فروخفت، و لهیب دروغ فرونشست و آتش کفر بی فروغ گشت، و دعوت به آشفتگی آرام گرفت، و نظام دین سامان یافت. [صفحه ۴۲۱] چگونه پس از روشن شدن سرگردان مانده‌اید و پس از آشکار شدن (حق) آن را پوشیده می‌دارید؟ و پس از شروع به کار سر باز می‌زنید، و پس از ایمان شرک می‌ورزید؟ بدا به حال جماعتی که «پس از پیمان بستن سوگندهایشان را شکستند، و برای اخراج پیامبر کوشیدند، و اینان آغازگر (تجاوز و تعدی) بودند. آیا از اینان می‌هراسید؟ در حالی که خداوند سزاوارتر است که از او بهراسید، اگر با ایمان هستید». [صفحه ۴۲۲]

و سيعلم الذين ظلموا ای منقلب ينقلبون

اشاره

الا و قد أرى [۱۰۶۹] ان قد اخلدتم الى الخفض، و ابعدم من هو احق باليسط والقبض، [۱۰۷۰] و خلوتتم بالدعة، [۱۰۷۱] و نجوتهم بالضيق من السعة، [۱۰۷۲] فمجتهم [۱۰۷۳] ما وعيتهم، [۱۰۷۴] و دسعتهم الذی تسوغتم. [۱۰۷۵] (فان تكفروا انتم و من فى الارض جميعا فان الله لغنى حميد). [۱۰۷۶]. الا و قد قلت ما قلت هذا [۱۰۷۷] على معرفة منى بالخذلة التى خامرتكم والغدره التى استشعرتها قلوبكم [۱۰۷۸] ولكنها [۱۰۷۹]. فيضة النفس و نفثة الغيظ و خور القناه [۱۰۸۰] و بثه الصدر و [صفحه ۴۲۳] تقدمه [۱۰۸۱] الحجة، فدونكموها فاحتقبوها دبره [۱۰۸۲] الظهر، نقبه الخف [۱۰۸۳] باقية العار موسومة بغضب الجبار و [۱۰۸۴] سناار الابد، موصوله ب (نار الله الموقدة التى تطلع على الافئدة)، [۱۰۸۵] فبعين الله ما تفعلون (و سيعلم الذين ظلموا ای منقلب ينقلبون). [۱۰۸۶] و انا ابنه [۱۰۸۷]. (نذير لكم بين يدي عذاب شديد)، [۱۰۸۸] ف (اعلموا... انا عاملون وانظروا انا منتظرون). [۱۰۸۹]. لغات اری: رویت، این جا به معنای علم است. اخلدتم: مایل شدید، پای‌بند شدید. [صفحه ۴۲۴] خفض. آسایش و فراخی زندگی، زندگی راحت و بارفاه. الدعة: راحتی و آرامش، آسایش. مج: بیرون انداختن. وعیتم: از وعاء به معنای ظرف: در بر گرفتید، حفظ کردید، در خود نگاه داشتید. دسعتم: قی کردید. تسوغتم: از ساغ الشراب، به سهل و آسانی نوشیدید، به راحتی خوردید. خذلة: خوار کردن، یاری نکردن، تنها و بی کس گذاشتن. خامرتکم: با شما مخلوط شد و در آمیخت، با شما آمیخته شده است. غدره: خیانت، پیمان گسستن. استشعرتها: به تن پوشیده است. فیضة: سر ریز شد، زیاد، فراوان، مراد از فیضة النفس در اینجا عدم تاب و توانایی نفس به ضبط و نگهداری آنچه دارد. نفثة: دم، آه، یک نوع دمیدن، کنایه از آه و نفس بلندی که انسان خشمگین یا اندوهگین می‌کشد تا حرارت قلبش آرامش پیدا کند. خور: ضعف و سستی، ناتوانی. القناه: نیزه. بثه: نشر و اظهار، غمی که انسان توانایی کتمان آنان را ندارد و اظهار می‌کند، اندوه آشکار شده. فاحتقبوها: از حقب، ریسمانی است که رحل را به شکم شتر می‌بندند و آماده‌ی سوار شدن می‌شود. زین کنید، آماده سوارى سازید. [صفحه ۴۲۵] دبره: زخمی که در پشت شتر یا هر مرکبی باشد. نقبه: نازک شدن پای شتر، ساییده. العار: عیبی که در معرض زوال نباشد. الشنار: عیب و عار. المنقلب: برگشت گاه، سرنوشت. ۱۵. و به زودی

ستمکاران می‌دانند که به کجا می‌روند هوشیار باشید! می‌بینم به تن آسایی و پستی دل نهادید، و سزاوار زمامداری را از آن دور ساختید، و به آسودن در خلوت رو کردید، و از تنگی و فراخی زندگی، دل خوش داشتید. در نتیجه، آن چه به جان خریده بودید، بیرون انداختید، و هر چه را به گوارایی فروبرده بودید، بالا آورید؛ لیکن بدانید: «گر جمله‌ی کاینات کافر گردند، بر دامن کبریایش نشینند گرد». آگاه باشید! من آنچه شرط بلاغ است، با شما گفتم، با آن که می‌دانم خواری با وجودتان سرشته، و نیرنگ بر دل‌هایتان چیره گشته، لیکن این شکوه‌ها جوششی از اندوه نفس و تسکینی بر فوران خشم، و گشایشی بر آلام درون و خروشی بر تنگی دل، و در نهایت اتمام حجتی بر شماست. (تا بعدا عذری بر غفلت و بی‌خبری نیاورید). اکنون این شما و این مرکب خلافت ارزانی‌تان باد! به آن محکم درآویزید، اما بدانید پشتش زخم و پایش لنگ [۱۰۹۰] و همراهش ننگ است، و داغ خشم الاهی و نشان [صفحه ۴۲۶] عار ابدی با او همراه است، و شما را آسوده نگذارد تا به آتش افروخته دراندازد، آتشی که هر دم فروزد و دل و جان را بسوزد. آنچه می‌کنید در محضر خدا حاضر، و ستمکار را به زودی فرجام کار حاصل است. منم فرزند آن پیامبر نذیر، که بیم می‌داد شما را از آنچه پیش رو دارید از عذاب شدید، پس هر چه می‌خواهید بکنید، ما هم کار خویش کنیم، و انتظار کشید ما نیز انتظار می‌کشیم.

پاسخ خلیفه (ابوبکر)

سپس ابوبکر، عبدالله بن عثمان، در پاسخ فاطمه علیهاالسلام چنین گفت: ای دختر رسول خدا! پدرت به مؤمنان لبریز از عطوفت و کرامت و رأفت و رحمت، و بر کافران عذاب بزرگ و عقاب سترگ بود. اگر نسب او را بخواهیم، او را پدر شما و نه دیگر زنان، و برادر شوهر شما و نه دیگر دوستان می‌یابیم. شویت را بر هر دوستی ترجیح می‌داد، و علی هم بر هر کار سترگی او را مساعد بود. شما را دوست نمی‌دارد مگر خوشبخت، و دشمن نمی‌دارد مگر بدبخت. شما خاندان پاک رسول و برگزیدگان منتخب اوید، راهنمای خوبی و رهنمون بهشتید، و تو ای برگزیده‌ی زنان و دختر برترین پیامبران، در گفتار راستگو، و در عقل سرآمد همگانی. هرگز در حقت کوتاهی و در راستگویی‌ات مانعی پدید نخواهد آمد. به خدا سوگند! از رای رسول خدا فراتر نرفتم، و بدون اجازه‌اش گام برنداشتم. چون رهرو، به رهروانش دروغ نگوید. خدا را شاهد می‌گیرم و شهادت او بس است. شنیدم از رسول خدا که می‌گفت: ما طایفه‌ی پیامبران طلا- و نقره و خانه و مزرعه به ارث نمی‌گذاریم. کتاب و حکمت و دانش و نبوت را به ارث می‌گذاریم، و آنچه از مال دنیا از ما باقی می‌ماند، از آن حاکم پس از ماست، که در آن به نظر خویش حکم کند. آن چه را شما می‌خواهید، آن را برای تهیه‌ی اسب و اسلحه قرار [صفحه ۴۲۷] داریم که مسلمانان با آن به ستیز با دشمنان، و جهاد با کافران و نبرد با گردنکشان پردازند. این عمل به اجماع و اتفاق مسلمین است، و به تنهایی آن را انجام نداده‌ام و فقط به رای خود عمل نکرده‌ام. اکنون این حال من و این مال من، از آن تو و در اختیار تو. از تو دریغ نوزیم و برای دیگری ذخیره نسازیم. تو سرور بانوان امت پدرت، و درخت بارور و پاک برای فرزندان هستی. فضائل تو انکار نشود و مقام اجداد و فرزندان کم شمرده نگردد، فرمان تو در ملک من مطاع است، آیا می‌خواهی در این مورد با پدرت مخالفت کنم؟ [صفحه ۴۲۸]

فی جواب ابی‌بکر

اشاره

فقلت علیهاالسلام: [۱۰۹۱] سبحان الله! ما کان ابی‌رسول الله صلی الله علیه و آله عن کتاب الله صادفا، و ولا لاحکامه مخالفا بل کان یتبع اثره، و یفقه سوره، افتجمعون الی الغدر اعتلالا علیه بالزور؟ و هذا بعد وفاته شبیه بما بغی له من الغوائل فی حیاته، هذا کتاب الله

حکما عدلا و ناطقا فصلا یقول: [۱۰۹۲] (یرثنی و یرث من آل یعقوب)، [۱۰۹۳] و یقول: (و ورث سلیمان داود). [۱۰۹۴]. فبین عزوجل فیما وزع من الاقساط، و شرع من الفرائض والمیراث، و اباح من حظ الذکران و الاناث، ما ازاح به علة المبطین، و ازال التظنی والشبهات فی الغابین، (قال بل سؤلت لکم انفسکم امرا، فصر جمیل والله المستعان علی ما تصفون). [۱۰۹۵]. [صفحه ۴۲۹] لغات صادف: اعراض کننده، رویگردان. اثر: جای پا، نشان. یقفو: پیروی می‌کند. (لا تقف ما لیس لک به علم) (اسراء/ ۳۶) یعنی آنچه را نمی‌توانی، پیروی مکن. سور: جمع سوره است. سوره (غیر مهموز) در لغت به معنای علو و منزلت یا بارو و دیوار است. (در اصطلاح مجموعه‌ای از آیات قرآن است که با «بسملة» آغاز می‌گردد (به استثنای سوره‌ی توبه). معنای لغوی سوره با معنای اصطلاحی آن کاملا سازگار است. (ر. ک: کتاب‌های علوم قرآنی). افتجمعون: آیا تصمیم گرفته‌اید، آیا اجتماع کرده‌اید. الغدر: خیانت، ضد وفا. اعتدال: بهانه‌جویی و علت تراشیدن، عذرخواهی کردن، جنایتی را به کسی نسبت دادن که آن را نکرده است. الزور: دروغ. بغی: خواسته شد. غوائل: جمع غائله: فاجعه‌ها. حکم: قاضی و داور. ناطقا فصلا: گوینده‌ی قاطع در مباحثه و مخاصمه. وزع: از توزیع، قسمت کرد. اقساط: جمع قسط، بهره و نصیب. [صفحه ۴۳۰] فرائض: جمع فریضه، سهم میراثی که در قرآن کریم معین شده است؛ مانند نصف، سدس، ثمن، در مقابل میراثی که مطلق ارث است. اباح: تجویز کرد. ازاح: برطرف ساخت و دور کرد، از بین برد. التظنی: گمان بردن. الغابین: جمع غابر: بازماندگان. کلا: حرف ردع و انکار است، به معنای نه چنین است، چنین نیست. سولت: زینت داد، جلوه داد، آراست. ۱۶. در جواب ابوبکر حضرت در پاسخ ابوبکر چنین فرمود: عجا از این تهمت! پدرم رسول خدا هیچ گاه از کتاب خدا رویگردان نبود و با احکامش مخالفت نکرد، بلکه پیوسته پیرو قرآن، و تابع سوره‌های آن بود. آیا بر خیانت بر پدرم هم پیمان و (بدین بهانه) بر افترای بر او هم داستان شده‌اید؟ این کارتان پس از وفات او همانند توطئه‌هایی است که برای ترورش در هنگام حیاتش داشتید. [۱۰۹۶] این کتاب خدا، که قضاوتی عادلانه و بیانی قاطعانه دارد می‌گوید: «زکریا از خدا خواست که فرزندی به او [صفحه ۴۳۱] عنایت شود که از من و از فرزندان یعقوب ارث برد» و نیز می‌فرماید: «سلیمان از داود ارث برد». و خدای بزرگ و شکوهمند سهم هر یک از ورثه، و فرائض و میراثی را که معین شده، تشریح و سهم پسران و دختران را توضیح داده است، به گونه‌ای که بهانه‌ی اهل باطل از بین رود، و ریشه‌ی هر شبهه و گمان در بازماندگان برطرف شود. چنین نیست که می‌پندارید! بلکه هوای نفستان این کار را بر شما جلوه داده است. پس شکیبی شایسته پیش گیریم و در مقابل آنچه می‌گویید، از خدا مدد جویم.

جواب ابوبکر

ابوبکر در پاسخ صدیقه کبری گفت: هم خدا راست گفته، هم رسول خدا، هم دخترش. (چون) تو معدن حکمت، و کانون هدایت و رحمت، و پایه‌ی دین و عین برهان و حجت هستی. نه درستیت را رد کنم، نه گفتارت را انکار، (ولی) این مسلمانان (باید) میان من و تو داوری کنند. زیرا آنان بار خلافت را بر دوش من نهادند، و من آنچه گرفتم، به رای آنان گرفتم، بی هیچ زورگویی، و بدون استبداد و خودخواهی، و ایشان بر آنچه گفته‌ام، شاهد و گواهند. [صفحه ۴۳۲]

افلا تدبرون القرآن...

فالتفتت فاطمة علیها السلام الی الناس و قالت: [۱۰۹۷]. معاشر المسلمین المسرعة الی قیل الباطل، المغضیة علی الفعل القبیح الخاسر، (افلا یتدبرون القرآن ام علی قلوب اقفالها؟) [۱۰۹۸] کلا- بل ران علی قلوبکم ما اساتم من اعمالکم، فاخذ بسمعکم و ابصارکم، و لبس ما تاولتم و ساء ما به اشرتم و شر ما منه اعتضتم. لتجدن والله محمله ثقیلا و غبه و بیلا، اذا کشف لکم الغطاء و بان ما وراءه

الضراء و بدا لكم من ربكم ما لم تكونوا تحتسبون (و خسر هنا لك المبتلون). [۱۰۹۹]. لغات المسرعة: شتابنده. قيل الباطل: گفتار بیهوده و گزاف. المغضية: چشم پوشاننده. ران: پوشاند، پرده کشید. [صفحه ۴۳۳] تاوولتم: دگرگون کردید، مصداقش قرار دادید. اشرتم: راهنمایی کردید. اعتضتم: عوض گرفتید. محمله: بر دوش گرفتن آن. عبه: عاقبت، سرانجام، فرجام. وبیل: دارای وزر و وبال، دردناک. ضراء: سختی و بلا. ۱۷. آیا در قرآن تدبر نمی‌کنید...؟ آنگاه فاطمه علیها السلام رو به سوی مردم کرده، فرمود: ای جماعت مسلمین که به گفتار بیهوده می‌شتابید، و بر کردار زشت چشم می‌پوشید، آیا در قرآن نمی‌اندیشید یا بر دلهایتان قفل نهاده شده است؟ چنین نیست، بلکه اعمال زشتتان دل‌های شما را تیره ساخته، گوش چشمتان را گرفته است، و چه بد مصراقی برایش قرار دادید، و چه بد راهی نشان دادید، و چه بد معاوضه‌ای کردید. به خدا سوگند! باران را سنگین، و عاقبتش را ننگین خواهید یافت، آنگاه که پرده از کار شما کنار رود، و زیان‌های پس پرده برایتان آشکار گردد، و از سوی خدا آنچه را (عذابی) که گمانش نمی‌کردید، بر شما رخ نماید، باطل پیشگان زیانکار شوند. [صفحه ۴۳۴]

خطبه حضرت زهرا در بستر بیماری در جمع زنان مهاجر و انصار

سند خطبه

این خطبه در منابع مختلفی از کتب شیعه و سنی نقل شده است، مهمترین آنها عبارت است از: ۱. بلاغات النساء، ابن طیفور، صص ۳۲-۳۳، به سندش از عطیه‌ی عوفی. ۲. معانی الاخبار، شیخ صدوق، صص ۳۵۴-۳۵۶. با دو سند. یکی به سندش از عبدالله بن حسن از مادرش فاطمه، دختر امام حسین علیه السلام و دیگری به سندش از امام علی بن ابی طالب علیه السلام. ۳. الامالی، شیخ طوسی، ج ۱، ص ۳۷۴-۳۷۶، به سندش از ابن عباس. ۴. دلائل الامامة، طبری، صص ۱۲۵-۱۲۹، از دو طریق. یکی به سندش از امام صادق علیه السلام از جدش امام سجاد علیه السلام و دیگری به سندش از عبدالله فرزند امام حسن علیه السلام از مادرش فاطمه دختر امام حسین علیه السلام. ۵. الاحتجاج، طبرسی، ج ۱، صص ۲۸۶-۲۹۲، به نقل از سوید بن غفله. ۶. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۶، صص ۲۳۳-۲۳۴، به نقل از کتاب [صفحه ۴۳۵] السقیفه به سندش از عبدالله فرزند امام حسن علیه السلام از مادرش فاطمه دختر امام حسین علیه السلام. ۷. کشف الغممة، اربلی، ج ۲، صص ۱۱۸-۱۲۰، به نقل از کتاب السقیفه به سندش از عبدالله بن حسن از مادرش فاطمه دختر امام حسین علیه السلام. به هر حال این خطبه با اسناد گوناگونی نقل شده است و تفاوت‌هایی در متون آن دیده می‌شود. بدین جهت در ذکر متن خطبه چهار مأخذ اصلی (دلائل الامامة، الاحتجاج، کشف الغممة، بلاغات النساء) با یکدیگر مقایسه و اختلاف نسخ آنها بررسی شده است. از آنجا که متن احتجاج که از سوید بن غفله نقل شده است، کامل تر به نظر می‌رسد و در میان مردم از شهرت بیش تری برخوردار است، آن را متن برگزیدیم و سایر نسخ را با آن مقابله کردیم. گفتنی است که سوید بن غفله به گفته‌ی علامه‌ی حلی در «خلاصه» از دوستان امیرالمؤمنین علیه السلام بوده است و میرداماد طبق نقل مرحوم مامقانی او را از خواص امام علی علیه السلام برمی‌شمارد. ذهبی در «مختصر» می‌گوید. او مردی راستگو، عابد، زاهد و دارای مقام والایی بوده است.

متن خطبه

اشاره

سوید بن غفله می‌گوید: در همان بیماری که به شهادت حضرت فاطمه علیها السلام انجامید، جماعتی از زنان مهاجر و انصار به

عیادت او آمدند و گفتند: ای دختر رسول خدا! با این بیماری، حال شما چگونه است؟ حضرت فاطمه علیها السلام پس از حمد خداوند و درود بر پدرش، چنین فرمود: [صفحه ۴۳۶]

قسمت ۰۱

اصبحت والله عائفه لدنيا كن، [۱۱۰۰] قالیه لرجالكن، لفظتهم بعد ان [۱۱۰۱] عجمتم، و شناتهم بعد ان سبرتهم، [۱۱۰۲] فقبحا لفلول الحد، واللعب بعد الجدد، و قرع الصفاة، و صدع القناه، و ختل الراء و زلل الالهواء، [۱۱۰۳] و [بئس] [۱۱۰۴] ما قدمت لهم انفسهم ان سخط الله عليهم و في العذاب هم خالدون). [۱۱۰۵]. لا جرم لقد قلدتهم ربقتها، و حملتهم اوقتها، [۱۱۰۶] و شنتت [۱۱۰۷] عليهم غاراتها، فجدعا و عقرا [۱۱۰۸] و (بعدا للقوم الظالمين). [۱۱۰۹]. [صفحه ۴۳۷] لغات عائفه: تنفر داشتن، بیزار بودن، کسی که چیزی را خوش ندارد. قالیه: غضب کننده، غضبناک بودن. لفظت: از دهان بیرون افکندند. عجمت: دندان گرفتم، جویدم. شنتت: دشمن داشتم. سبرت: امتحان کردم، کنه آن را به دست آوردم. (السبر: التجربة و استخراج کنه الامر) (لسان العرب) قبحا: زشت. فلول: جمع فل، شکستگی یا ترک لبه‌ی شمشیر. حد: تیز کردن. الحد من السيف: لبه‌ی شمشیر. (فلول السيف: کسور فی حده) (صحاح). قرع: کوبیدن. الصفاة: صخره، سنگ خیلی بزرگ و سفت و سخت که چیزی در آن نمی‌روید. قرع الصفاة و کنایه از سستی یا تسلیم و خواری می‌تواند باشد. الصدع: شکافی در چیز سخت. قناه: نيزه. خور: ضعف، سستی. ختل الراء: خطا در نظرها، خطل: فساد و آشفته‌گی. [صفحه ۴۳۸] ربقه: دستگیره، ریسمانی که برگردن حیوانات ببندند. شن: ریختن آب. «شنتت الماء على التراب»: آب را روی خاک به صورت متفرق پاشیدم. الاوق: سنگینی. جدعا: بریدن گوش و امثال آن مثل: بینی، لب. عقرا: مجروح کردن. العقر: زدن اعضای شتر با شمشیر و مانند آن. قسمت ۱ حالم چنین است که به خدا سوگند از دنیای شما بیزار، و بر مردانتان خشمناکم، آنان را (همچون لقمه‌ای تلخ و ناگوار) پس از آزمودن به دور افکندم، و پس از کاوش در اعماق جانشان، دشمن داشتم، پس چه زشت است شمشیر سرشکسته و نابرا، و بازی و بیهودگی پس از کوشش و تلاش، و کوفتن (سر) بر سنگ خارا، و شکستگی (و از کارافتادگی) نیزه، و نادرستی آرا، و لغزش از هوا و هوس، و «چه بد است آن چه برای خود پیش فرستادند و آن خشم خداوند بر آنان و جاودانگی در عذاب است». ناچار مسئولیت و زمام کار (خلافت) را به گردنشان رها کردم، [۱۱۱۰] و وبال آن را به دوششان نهادم، و ننگ و عار آن را بر خودشان گذاشتم. [۱۱۱۱] پس نابودی و هلاک و نفرین بر گروه ستمکاران باد. [صفحه ۴۳۹]

قسمت ۰۲

ويحهم أنى [۱۱۱۲] ززعوها [۱۱۱۳] عن رواسى الرسالة و قواعد النبوة والدلالة، [۱۱۱۴] و مهبط الروح الامين، [۱۱۱۵] والطين [۱۱۱۶] بامور [۱۱۱۷] الدنيا والدين؟ الا (ذلك هو الخسران المبين) [۱۱۱۸]. و [۱۱۱۹] ما الذى نقموا من ابى الحسن عليه السلام؟! نقموا والله منه، نكير سيفه، و قله مبالاته لحتفه، و شدة و طاته، و نکال وقعته، و نمره فى ذات الله. [۱۱۲۰]. و تالله لو مالوا عن المحجة اللايحة، و زالوا عن قبول الحجة الواضحة، لردهم اليها، و حملهم عليها، [۱۱۲۱] و لساربهم سيرا سجحا، لا يكلم خشاشه، و لا يكل سائره، و لا يمل راکبه، و [صفحه ۴۴۰] لاوردهم منهلا نميرا، صافيا، رؤيا، تطفح صفتاه، و لا يترنق جانباه، و لا صدرهم بطانا، و نصح لهم سرا و اعلاتنا، و لم يكن يتحلى من الغنى بطائل، و لا يحظى من الدنيا بنائل، غير رى الناهل، و شبعة الكافل. و لبان لهم الزاهد من الراغب، و الصادق من الكاذب، (و لو ان اهل القرى امنوا و اتقوا لفتحنا عليهم بركات من السماء والارض ولكن كذبوا فاخذناهم بما

کانوا یکسبون)، [۱۱۲۲] (والذین ظلموا من هولاء سیصیبهم سیئات ما کسبوا و ما هم بمعجزین). [۱۱۲۳]. لغات ویح: کلمه‌ای است که به هنگام شگفتی یا دردمندی یا جهت ترحم گفته می‌شود. زعزعوها: حرکت داد تا آن از جا کنده شود، دور کردند آن را. رواسی: پایه‌های محکم، کوه‌های ثابت و محکم. قواعد: پایه‌ها. طیین: حاذق، ماهر، عالم به هر چیز. [صفحه ۴۴۱] نغمو: خوش نداشتند، ایراد گرفتند و عیب جویی کردند، عقوبت کردند. نکیر: خشم گرفتن، امر نکیر: کار سخت و دشوار. حصن نکیر: دژ استوار و نفوذ ناپذیر. وطاته: سخت گرفتن، جنگیدن. نکال: عقوبت و جزا، آنچه برای دیگران عبرت شود، کیفری که مجروح سازد. وقعه: ضربه و صدمه زدن در جنگ، ضربه زدن. تنمر: غضبناک می‌گردید، نمر: شدید الغضب. ذات: خود، حقیقت. سجح: نرم و آسان. کلم: زخم، جراحت. لا- یکلم: مجروح نمی‌کند. خشاش: چوبی که در بینی شتر تا رام گردد. منهل: آبراه. نمیر: سودمند تطفح: لبریز می‌شود، پر می‌شود. ضفتا: دو طرف. الضفة: اطراف جویبار. لا یترنق، از رنق: کدر نمی‌شد. بطن: جمع بطن: بزرگ شکمان. ری: سیرابی. یتحلی: زینت می‌کند. طائل: نفع و فایده. نائل: کامیاب، آن که به خواسته‌اش برسد. ناهل: عطشان. کافل: عهده‌دار امر یتیم. [صفحه ۴۴۲] قسمت ۲ وای بر آنان! چگونه خلافت و پیشوایی را از بنیان‌های استوار رسالت، پایه‌های نبوت و هدایت، محل نزول جبرئیل امین و دانای آگاه به امور دنیا و دین، دور ساختند. بی شک که این زیانی آشکار است. به چه جرمی از ابوالحسن (علی علیه‌السلام) انتقام گرفتند؟ به خدا سوگند! جرم او در تندی شمشیر، بی‌اعتنایی به مرگ، سرسختی در سرکوبی دشمن، ستیزندگی در نبرد، و خشمگینی در راه (رضای) خدا بود. به خدا سوگند (اگر رهبری او را می‌پذیرفتند) هر گاه از راه روشن منحرف می‌شدند، و از پذیرش حجت و دلیل واضح می‌لغزیدند، آنان را به راه بازمی‌گرداند، و به پذیرش آن واداشت، و ایشان را به سهولت راه می‌برد. (آن چنان) که مرکب زخمی و رنجور نشود، و رونده خسته و درمانده نگردد، و سوار آزرده و فرسوده نشود. آنان را به سرچشمه‌ای جوشان و زلال و پر آب به فرود می‌آورد که از آب گوارا لبریز بود، و هیچ ناصافی در آن وجود نداشت، و آنان را سیراب می‌ساخت، و در پنهان و آشکار خیرخواه آنان بود. و از مال دنیا شادخواری نداشت و از آن جز به قدر حاجت بر نمی‌داشت، به قدر آب اندکی که عطش را فروشانند، و طعام کمی که سد جوع نماید. و (بدین سان) زاهد از حریص، و راستگو از دروغگو باز شناخته می‌شد. «اگر اهل آبادی‌های ایمان آورده، پروا پیشه می‌کردند، برکاتی از آسمان و زمین را بر آنان می‌گشودیم، اما آنان تکذیب کردند. پس به جهت اعمالش آنان را فرو گرفتیم»، «و ستمگرانشان نتیجه‌ی اعمال زشت خویش را درمی‌یابند و خدا را نمی‌توانند عاجز سازند». [صفحه ۴۴۳]

قسمت ۰۳

الاهلم فاستمع، و ما عشت اراک الدهر عجا، (و ان تعجب فعجب قولهم) [۱۱۲۴] لیت شعری الی ای سناد استندوا. و الی ای عماد اعتمدوا، و بایة عروة تمسکوا، و علی ایه ذریة اقدموا واحتنکوا؟ [۱۱۲۵]. (لبس المولی و لبس العشیر) [۱۱۲۶]، (و لبس للظالمین بدلا). [۱۱۲۷]. استبدلوا والله الذنابی بالقوادم، والعجر و بالکاهل فرغما لما عطس قوم (یحسبون انهم یحسنون صنعا) [۱۱۲۸] (الا انهم هم المفسدون ولكن لا یشعرون). [۱۱۲۹] و یحهم [۱۱۳۰]، (افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی، فما لکم کیف تحکمون). [۱۱۳۱] اما لعمری [۱۱۳۲] لقد لقت فنظرة [۱۱۳۳] ریشما تنتج ثم احتلبوا ملا القعب [۱۱۳۴] دما عیطا، و ذعافا [صفحه ۴۴۴] میدا، [۱۱۳۵] (هنالك یخسر المبتلون) [۱۱۳۶] و یعرف [۱۱۳۷] التالون غب ما اسس الاولون، ثم طیبوا عن دنیاکم انفسا [۱۱۳۸]. واطمنوا [۱۱۳۹] للفتنة جاشا، و ابشروا بسیف صارم، و سطوة معتد غاشم، [۱۱۴۰] و بهرج [۱۱۴۱] شامل، و استبداد من الظالمین، یدع فیئکم [۱۱۴۲] زهیدا، و جمعکم حصیدا، فیا حسرة لکم، [۱۱۴۳] و انی بکم [۱۱۴۴] و قد (عمیت علیکم، انلز مکموها و انتم لها کارهون). [۱۱۴۵]. لغات هلم: بیا. سناد: تکیه گاه. عماد: تکیه گاه، ستون، پایه. احتنکه: بر او چیره شد. [صفحه

[۴۴۵] عشیر: دوست، رفیق، خویشاوند. ذنابی: دم مرغ، اذناب الناس: مردم فرومایه، پستان. قوادم: آنچه مقدم شده است. پره‌های بزرگ پرنده که قوام پرواز به آنها بستگی دارد. عجز: آخر و پایان هر چیز، دم. کاهل: میان دو کتف انسان، کاهل، قوی‌ترین محل در بدن انسان در برابر عجز که ضعیف‌ترین جاست، بزرگ، سرشناس. رغما: به خاک مالیده باد. معاطس: بینی‌ها. لا یهدی: راه نمی‌یابد. عمر: زندگی، جان. لقحت: باردار گردید. حمل کرد. نظره: تاخیر در کار، مهلت. ریث: کندی، مقدار، درنگی از زمان، اندازه. قعب: قدح بزرگ، کاسه‌ی چوبی. دم عیبط: خون تازه. ذعاف: سم، زهر. غب: عاقبت، فرجام، سرانجام. طیبوا عن دنیا کم نفسا: طاب عن الشیء نفسا: آن چیز را رها و یله کرد و نخواست. طیبوا: خوش دارید. طامنوا: آرام کنید، آماده سازید. جأش: جان و قلب. [صفحه ۴۴۶] صارم: قاطع، برنده. غشم: ظلم و غصب، غاشم: ظالم و غاصب. فیء: غنیمت و خراج، مالیات. زهید: کم، کم ارزش. هرج: فتنه، آشوب. حصید: درو شده. عمیت: مخفی شد، پوشانده شد. قسمت ۳ به هوش باش و بیا بشنو که تا زنده‌ای روزگار به تو شگفتی‌ها نشان خواهد داد، «اما سخن اینان شگفت آور است.» ای کاش می‌دانستم چه پناهگاهی جستند؟ به کدامین ستون تکیه زدند؟ به کدام ریسمان آویختند؟ بر کدامین خاندان پیشی گرفتند و چیرگی یافتند؟ «چه سرپرست بد و دوست نابابی برگزیدند» «و چه دستاورد بدی برای ستمکاران است.» به خدا سوگند! به جای شاه پر، پرچه‌ها و به جای شانه، سرین را برگزیدند. به خاک مالیده باد بینی قومی که «گمان می‌کنند کار نیکو می‌کنند» «آگاه باشید که اینان مفسدند، ولی نمی‌فهمند.» وای بر آنان! «چه کسی سزاوار پیروی است؟ کسی که به حق پیروی می‌کند یا آن کس که خود محتاج هدایت است؟ شما را چه شده است؟ چگونه حکم می‌کنید؟» به جان خودم سوگند! نطفه‌ی فساد بسته شد؛ اندکی مهلت دهید تا این بذر شوم [صفحه ۴۴۷] به ثمر بنشیند و نتایج فسادش آشکار شود. آنگاه به جای شیر، قدحی پر از خون تازه و زهر کشنده بدوشید. «و این جاست که باطل پیشگان زیان می‌کنند» و فرجام آنچه را پیشینیان پایه نهادند آیندگان درمی‌یابند. از این پس باید از دنیای خود دست بشوید و دل به نزول فتنه بسپارید و بشارت بادتان به شمشیر آخته و استیلائی متجاوز ستمگر، و هرج و مرج گسترده و استبداد جباران، که غنایم و حقوقتان را (از این پس) اندک دهند و جمعتان را پراکنده سازند. پس دریغ و اندوه بر شما! شما را چه می‌شود؟ حال آن که (امر روشن) بر شما مشتبه شده است. «آیا می‌توان شما را به کاری واداشت، در حالی که آن را خوش ندارید؟» [صفحه ۴۴۸]

مواعظ زهرا

آدمیت آدمی در گرو تحصیل دو دستاورد عظیم است. علم و ذکر. با علم از جهل‌ها جدا می‌شویم و با ذکر از غفلت‌ها. انسان در یک مرحله جاهل است. و محتاج به دانستن، اما پس از یافتن و فهمیدن، خطری دیگر بر سر راه است و آن غفلت و بی‌خبری است. در این مرحله دیگر علم کارساز نیست که ذکر و تذکر کارساز و چاره‌ی درد است. جوانه‌ی فکر آدمی اگر با آب ذکر آبیاری نشود، خشک شده و از بین خواهد رفت. از آمیختن دو دریای علم و ذکر است که لؤلؤها و مرجان‌ها پدید می‌آیند. و موعظه ذکر است، هم چنان که نماز و دعا و قرآن و زیارت ذکرند. اگر علم و خطابه‌ی غذای فکر و احساسند، موعظه‌ی غذای قلب است و نیاز روح. آدمی به مقداری که از ذکر بیشتری برخوردار شود، از توانایی‌های روحی و شرح صدر بیشتری بهره‌مند می‌شود که عامل شرح صدر و توانایی روحی همین رفعت [صفحه ۴۴۹] ذکر و بالا رفتن یاد و توجه است. [۱۱۴۶]. با هم پای چند موعظه از مواعظ روح بخش زهرا علیهاالسلام می‌نشینیم، شاید با نفع‌ی الهی او متذکر شده و از غفلت‌ها جدا شویم: [۱۱۴۷]. من اصعد الی الله خالص عبادته اهبط الله عزوجل الیه افضل مصلحته. [۱۱۴۸]. کسی که عبادت‌های خالصانه خود را به سوی خدا فرستد پروردگار بزرگ برترین مصلحت او را به سوی او خواهد فرستاد. شرح: در این کلام دقت کنید. می‌شد که خلاصه‌تر می‌فرمود: هر کس خدا را عبادت کند و یا اخلاص در عبادت داشته باشد خداوند صلاح او را، یا بهترین مصلحت را برای او مقدر می‌سازد. ولی این گونه نفرمود، چون عبادت و عبادت خالص می‌تواند که محبوس و زمین‌گیر شود و رفعت و صعودی نداشته باشد، که بعضی از گناهان

دعا را حبس می‌کنند و نمی‌گذارند که از زمین بگذرند که حسد و عجب و کبر مانع از رفعت حتی دعایی است که سالم است و مشکلی ندارد. پس عبادتی که گذشته از خلوص همراه زمینه‌ی مناسب و بدون مانع‌های متعدد نباشد، صعود می‌کند و این کوشش و تلاش، مصلحت بهتر را در دسترس می‌آورد و پایین می‌کشاند که غیرت و کرامت حق این گونه پاداش می‌دهد و یک گام را با هزار، پاسخ [صفحه ۴۵۰] می‌گوید: عمق و عظمت کلام را با این تأمل و این مقایسه‌ها بهتر می‌توانی بشناسی. [۱۱۴۹]. خیارکم الینکم مناکبۃ - مناکب - و اگر مهمم لسنائهم. [۱۱۵۰] بهترین شما کسانی هستند که در برخورد با مردم نرم‌ترند و مهربان‌ترند، و همسرانشان را اکرام کرده و بزرگ می‌دارند. شرح: آدم‌ها به خاطر راحت‌طلبی و برتری‌طلبی، دیگران را به زیر بار می‌کشند و از نقطه ضعف‌های آنها برای تسخیر آنها استفاده می‌کنند. آنها که زرنگ‌تر هستند بار خود را با منت بر شانه‌های دیگران می‌گذارند و آنها را خام می‌کنند. وقتی آدمی بیش‌تر فهمید، زرنگی را در این می‌بیند که خالی و با ظریف‌خنی حرکت نکند، اینجاست که منت می‌پذیرد و بار می‌کشد. با این مهربانی و باربرداری هم خودش دست خالی نمانده و هم درس مهربانی و عهده‌داری را به دیگران داده است. نکته‌ی مهم این است که در این عهده‌داری، تحقیر و منت گذاشتن نباشد، بل کرامت و بزرگواری، در اکرام و بزرگ‌داشت کسانی است که به خاطر ضعف آنها باران‌ها را برداشته‌ای. با تحقیر، ذلت و نفرت را در دل‌های خسته می‌نشانی. با اکرام، عزت و محبت و سبقت و مسارعت را به آنها منتقل می‌سازی و همکاران و همراهان بیشتری تکثیر و تربیت می‌نمایی و همین تولید و تکثیر علامت خوبی تو و رشد بیشتر توست. [۱۱۵۱]. [صفحه ۴۵۱] البشر فی وجه المؤمن یوجب لصاحبه الجنة، والبشر فی وجه المعادی یقی صاحبه عذاب النار. [۱۱۵۲]. خوشرویی بشاشت با مؤمن موجب می‌شود که صاحب آن را بهشت مأوا باشد، لیکن خوشرویی با دشمنان ما سبب می‌گردد که صاحبش به عذاب دوزخ گرفتار آید. شرح خوشرویی و تندرویی، گاهی در اختیار آدمی هستند و گاهی عادت او و یا حاکم بر او هستند. خوشرویی گاهی از علاقه و محبت و گاهی از حلم و ظرفیت و گاهی از تحلم و عادت و گاهی از تصنع و بازیگری ریشه می‌گیرد. مادام که از نفاق و دورویی نباشد، خوشرویی یک ارزش است. اگر در برابر مؤمن باشد برای او بهشت را می‌سازد و اگر در برابر دشمن باشد و حتی از بازی و تصنع و یا عادت و تحلم باشد، او را از انحراف و فساد و تجاوز و ظلم نجات می‌دهد. تفاوت تصنع و تحلم و نفاق در ریشه‌ها و هدف‌هاست. نفاق از منفعت‌طلبی ریشه می‌گیرد و تحلم از حسن تربیت و سازندگی. تندخویی اگر عادت و غضب نباشد، و با دل آرام و مسبوق به محبت و یا سرشار از محبت باشد یک ارزش است و گرنه جهنم را می‌سازد و رنج را می‌افزاید. در هر حال خوشرویی در برابر مؤمن بهشت را می‌سازد و در برابر دشمن از عذاب و رنج جلوگیری می‌کند. [۱۱۵۳]. [صفحه ۴۵۲] الولیل ثم الولیل لمن دخل النار. [۱۱۵۴]. وای، وای بر آنکه داخل آتش دوزخ شود. الزم رجلها فان الجنة تحت اقدامها. [۱۱۵۵]. در خدمت مادر خود باش که بهشت زیر پای مادران است. اذا مرض العبد اوحی الله الی ملائکة ان ارفعوا عن عبدی القلم مادام فی و ثاقی فانی انا حبسته حتی اقبضه او اخلی سبيله. [۱۱۵۶] فاطمه علیها السلام از رسول خدا نقل می‌کند که فرمود: زمانی که بنده‌ای مریض می‌شود خداوند به فرشتگان خود فرمان می‌دهد تا زمانی که بنده‌ام در بستر بیماری است از او قلم را بردارید. خیر لهن الا- یرین الرجال، و لا- یرونهن. [۱۱۵۷]. (انس می‌گوید: پیامبر خدا از ما پرسید که چه چیز برای زن خیر است؟ ما نمی‌دانستیم که چه پاسخی بدهیم پس به نزد فاطمه رفتیم و او را آگاه ساختیم، او فرمود به پیامبر خدا بگویند: خیر زنان در این است که نه به مرد نامحرم نگاه کنند و نه مرد نامحرم به آنان نظر بیاندازد. ایاک والبخل فانه عاهة لا تکون فی کریم، ایاک والبخل فانه شجرة فی النار و اغصانها فی [صفحه ۴۵۳] الدنيا، فمن تعلق بغصن من اغصانها ادخله النار، والسقاء شجرة فی الجنة و اغصانها فی الدنيا فمن تعلق بغصن من اغصانها ادخله الجنة. [۱۱۵۸]. فاطمه علیها السلام می‌گوید: رسول خدا فرمود: از بخل و خست بر حذر باش که آن مرضی است که در شخص کریم نمی‌باشد. از بخل دوری کن چون درختی در آتش دوزخ است که شاخ و برگش در دنیا است که هر کس به آن بیاویزد در آتش داخل می‌گردد. و بر تو باد به سخاوت وجود که سخاوت درختی از درختان بهشت است که شاخ و برگش بر دنیا گسترده است، پس هر

کس به شاخی از شاخه‌های آن آویزان شود آن شاخه او را به بهشت می‌کشاند. سته من المروءة ثلاثة منها فی الحضرة و ثلاثة منها فی سفر، فاما التي فی الحضرة فتلاوة كتاب الله عزوجل، و عمارة مساجد الله، واتخاذ الاخوان فی الله، و اما التي فی السفر، فبذل الزاد و حسن الخلق، و المزاج فی غیر المعاصی. [۱۱۵۹]. فاطمه علیها السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می‌کند. شش چیز از مروت است، سه تای آن در حضر و سه دیگر در سفر. آن سه که در حضر است تلاوت قرآن، آباد کردن مساجد و معاشرت کردن با برادران دینی برای خدا، اما آن سه که در سفر است بخشیدن توشه، حسن خلق و مزاج در غیر معصیت خداوند. شرار امتی الذین غدوا بالنعیم، الذی یا کلون الوان الطعام، و یلبسون الوان الثیاب، [صفحه ۴۵۴] و یتشققون فی الکلام. [۱۱۶۰]. فاطمه علیها السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند: بدترین امت من کسانی هستند که در ناز و نعمت و آسودگی پرورش می‌یابند، غذاهای رنگارنگ تناول می‌کنند، لباس‌های رنگارنگ بر تن می‌کنند، و در گفتار با مردم با ریشخند و با دهن کجی سخن می‌گویند. ما التقی جندان ظالمان الا تخلی الله عنهما فلم یبال ایهما غلب، و ما التقی جندان ظالمان الا كانت الدبرة علی اعتابهما. [۱۱۶۱]. فاطمه علیها السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند: دو گروه ظالم با یکدیگر درگیر نمی‌شوند، مگر آن که خداوند از آنان دست می‌کشد. پس مهم نیست که کدام یک از آنان بر دیگری ظفر یابد. هم چنین دو گروه ظالم با یکدیگر برخورد نمی‌کنند مگر آن که ستمکارترین‌شان از بین می‌رود. ما یصنع الصائم بصیامه اذا لم یصن لسانه، و سمعه، و بصره، و جوارحه. [۱۱۶۲]. روزه‌دار به روزه‌داری خود عمل نکرده است اگر زبان و گوش و چشم و جوارح خود را نگاه نداشته باشد. ان علماء شیعتنا یحشرون فیخلع علیهم من خلع الکرامات علی قدر کثرة علومهم و جد هم فی ارشاد عباد الله. [۱۱۶۳]. [صفحه ۴۵۵] زهرا علیها السلام می‌گوید از پدرم شنیدم: علمای شیعیان ما در محشر به اندازه‌ی کثرت علومشان و سعی و تلاششان در ارشاد بندگان خدا از نعمت‌ها و کرامت‌های الهی برخوردار می‌شوند. ادنی ما تكون من ربها ان تلزم قعر بیتها. [۱۱۶۴]. (پیامبر از یاران خود پرسید: در کدام لحظه زن به خدا نزدیک‌تر است؟ هیچ کدام نمی‌دانستند تا این که زهرا علیها السلام سؤال پدر را شنید و در پاسخ گفت: آن لحظه‌ای که زن در خانه‌ی خود می‌ماند (و به امور زندگی و تربیت فرزند می‌پردازد) به خدا نزدیک‌تر است. الا من مات علی حب آل محمد صلی الله علیه و آله مات شهیدا. [۱۱۶۵]. فاطمه علیها السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند: هر کس با محبت آل محمد از دنیا برود، شهید است. ان کنت تعمل بما امرناک و تنتهی عما زجرناک عنه فانت من شیعتنا و الا فلا. [۱۱۶۶]. اگر به آنچه دستور دادیم، عمل کنی و از آن چه نهی کردیم، اجتناب کنی از شیعیان ما هستی و الا هرگز!! ارضی ابوی دینک، محمدا و علیا، بسخط ابوی نسبک، و لا ترضی ابوی نسبک بسخط ابوی دینک، فان ابوی نسبک ان سخط ارضاهما محمد و علی علیه السلام بثواب جزء من الف جزء من ساعة من طاعاتهما، و ان ابوی دینک ان سخطاکم یقدر [صفحه ۴۵۶] ابوی نسبک ان یرضیاهما، لان ثواب طاعات اهل الدنیا کلهم لا یفی بسخطهما. [۱۱۶۷]. فاطمه علیها السلام به بعضی از زنان فرمود: پدران دینی‌ات - پیامبر و علی علیه السلام - را با ناراحتی پدر نسبی‌ات خشنود ساز، ولی پدر نسبی‌ات را با ناراحتی آنها خشنود مکن. چرا که پدر نسبی‌ات اگر ناراحت شود آنان او را با پاداش قسمتی از هزاران قسمت ساعتی از اطاعتشان خشنود می‌سازند، ولی اگر پدران دینی‌ات ناراحت شوند پدر نسبی‌ات قادر نیست که ایشان را خرسند سازد؛ زیرا پاداش طاعت‌های تمامی اهل دنیا با ناراحتی ایشان قابل مقایسه نیست. والله لقد عقد له یومئذ الولاة ليقطع منکم به ذلک الرجاء. [۱۱۶۸]. به خدا قسم پیامبر صلی الله علیه و آله در روز غدیر، عقد ولایت را برای علی علیه السلام محکم کرد تا بدین طریق امید شما را از آن قطع کند. [صفحه ۴۵۷]

احادیث زهرا

سرگذشت حدیث - از منع و سوزاندن در زمان خلفا گرفته تا درایت و روایت و کتابت - سرگذشتی شنیدنی و مفصل است که من از آن می‌گذرم. اما همین اندازه بگویم که زهرا علیها السلام در حفظ احادیث پدرش رسول خدا صلی الله علیه و آله سعی بلیغ و

وافری داشت، تا آنجا که به اندازه‌ی فرزندانش در حفظ آنها کوشا بود. در روایتی آمده است وقتی یکی از مؤمنان مدینه از زهرا علیها السلام روایتی درخواست کرد. حضرت فرمود: «یا جاریت هات تلك الحريرة»، ای کنیز! آن روایت را در پارچه‌ی حریری بسته شده بیاور، اما پس از جستجو روایت مورد نظر پیدا نشد. حضرت ناراحت شده و فرمود: «ویحک اطلیها تعدل عندی حسنا و حسینا»، [۱۱۶۹]. وای بر تو بگرد و پیدا کن، زیرا آن به اندازه‌ی فرزندانم برای من ارزش دارد. از این حدیث می‌توان به کوشش فراوان زهرا علیها السلام در نوشتن و حفظ و ضبط و نشر [صفحه ۴۵۸] احادیث رسول صلی الله علیه و آله پی برد و اگر امروزه از بسیاری از احادیث زهرا علیها السلام محرومیم، باید علت را در منع و سوزاندن [۱۱۷۰] احادیث به دست خلفا جستجو کرد. به هر حال اشاره به برخی از آن احادیث [۱۱۷۱] در این مجموعه باعث سازندگی و تذکر است. قالت فاطمة علیها السلام: سمعت ابي رسول الله صلی الله علیه و آله فی مرض الذی قبض فیه یقول- و قد امتلات الحجره من اصحابه-: ایها الناس یوشک ان اقبض قبضا یسیرا و قد قدمت الیکم القول معذرة الیکم، الا انی مخلف فیکم، کتاب ربی عزوجل و عترتی اهل بیتی. ثم اخذ بید علی فقال: هذا علی مع القرآن و القرآن مع علی لا- یفترقان حتی یردا علی الحوض فاسالکم، ما تخلفونی فیهما. (قال القندوزی، فی الصواعق المحرقة: روی هذا الحدیث ثلاثون صحابیا و ان كثيرا من طرقة صحیح و حسن). [۱۱۷۲]. از فاطمه‌ی زهرا علیها السلام روایت شده است که فرمود: از پدرم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مرضی که منجر به رحلتش گردید، در حالی که حجره‌ی او مملو از اصحاب بود شنیدم که فرمود: ای مردم نزدیک است که به زودی از میان شما رخت بر بندم. آگاه باشید که در میان شما کتاب پروردگار عزوجل و اهل بیتم را به یادگار می‌گذارم. آنگاه دست علی علیه السلام را گرفته و فرمودند: این علی با قرآن است و قرآن با علی است. این دو از یکدیگر جدا [صفحه ۴۵۹] نمی‌گردند تا در کنار حوض بر من وارد شوند، آنگاه است که از شما سؤال می‌کنم چرا از آن دو سربیزی کردید؟ قالت: فاطمة علیها السلام ابوا هذه الامه محمد و علی علیهما السلام یقیمان اودهم و ینقذانهم من العذاب الدائم ان اطاعوهما و یبیحانهم النعیم الدائم ان وافقوهما. [۱۱۷۳]. حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام دو پدر این امتند، کژی‌ها را راست و انحرافات را اصلاح می‌نمایند. اگر مردم آن دو را اطاعت کنند، آن‌ها از عذاب همیشگی نجاتشان می‌دهند و اگر همراه و یاورشان باشند، نعمت‌های همیشگی خداوند را ارزانی‌شان می‌دارند. قالت: فاطمة علیها السلام قال رسول الله صلی الله علیه و آله: مثل الامام مثل الکعبة اذ توتی و لا تاتی [۱۱۷۴]. زهرا علیها السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند. مثل امام مانند کعبه است. مردم باید در اطراف آن طواف کنند، نه آنکه کعبه دور مردم طواف کند. قالت فاطمة علیها السلام: و احمدا الذی لعظمته و نوره یتغی من فی السماوات و الارض الیه الوسیله، و نحن وسیلته فی خلقه و نحن خاصته و محل قدسه و نحن حجه فی غیبه و نحن ورثة انبیائه [۱۱۷۵]. حضرت فاطمه علیها السلام می‌فرماید: ستایش کنید خداوندی را که از بزرگی [صفحه ۴۶۰] و نورش هر که را در آسمان‌ها و زمین است، خواهان وسیله‌ای به سوی اوست و ما وسیله‌ی او در میان مردمیم. ما مییم از خاصان درگاه و جایگاه قدس او و ما مییم حجت و وارث پیامبران او. قالت فاطمة علیها السلام: قال ابی- و هو ذا حی- من سلم علی و علیک ثلاثة ايام فله الجنة. قلت لها: ذا فی حیاته و حیاتک او بعد موته و موتک؟ قالت: فی حیاتنا و بعد وفاتنا. [۱۱۷۶]. از فاطمه علیها السلام روایت شده است که فرمود: پدرم در حیات خود فرمود: هر که سه روز بر من و تو سلام کند، بهشت برای اوست. شخصی از حضرت پرسید. در حیات پیامبر و شما یا بعد از مرگتان؟ زهرا علیها السلام فرمود: در حیات و ممات ما. جاء رجل الی فاطمة علیها السلام فقال، یا بنت رسول الله هل ترک رسول الله صلی الله علیه و آله عندک شیئا تطرفینیه؟ فقالت: یا جاریه هات تلك الحريرة (الجریده)، فطلبتها، فلم تجدها فقالت. و یلک اطلیها فانها تعدل عندی حسنا و حسینا، فطلبتها، فاذا هی قد قممتها فی قمامتها، فاذا فیها قال محمد النبی صلی الله علیه و آله. لیس من المؤمنین من لم یامن جاره بوائقه، و من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر، فلا یؤذی جاره، و من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر، فلیقل خیرا او یسکت، ان الله تعالی یحب الخیر الحلیم المتعفف و ینقض الفاحش الضنین البذاء السائل المحلف، ان الحیاء من الایمان و الایمان فی الجنة، و ان الفحش من البذاء فی

النار. [۱۱۷۷]. شخصی به حضور فاطمه زهرا علیهاالسلام رسید و عرض کرد: ای دختر [صفحه ۴۶۱] رسول خدا! آیا پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله یادگاری نزد شما گذاشته که به عنوان هدیه و تحفه به ما عنایت فرماید؟ فاطمه زهرا علیهاالسلام؟ به کنیزکی که در حضورش بود فرمود: آن پارچه‌ی ابریشمی را بیاور. کنیزک به جستجوی آن پرداخت ولی آن را نیافت. فاطمه علیهاالسلام بسیار ناراحت شد و فرمود: وای بر تو سعی کن آن را پیدا کنی که آن از نظر من به منزله‌ی حسن حسین می‌باشد. کنیزک پس از جستجو پیدا کرد. پارچه‌ای بود که در غلاف مخصوصی قرار گرفته و در آن نوشته بود. محمد پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «از مؤمنان نیست فردی که همسایگان آزار او در امان نباشند. فردی که به خدا و روز رستاخیز ایمان داشته باشد می‌بایست سخن خوب به زبان آورد یا سکوت اختیار نماید. خداوند انسان نیکوکار بردبار عقیف را دوست می‌دارد و بد زبان و چاپلوس و اصرار کننده‌ی درخواست را دشمن. حیا بخشی از ایمان است و صاحب ایمان در بهشت است و فحش نوعی از بدگویی است و بدگو در آتش است. قالت فاطمة علیهاالسلام: سمعت النبی صلی الله علیه و آله یقول: ان فی الجمعة لساعة لا یوافقها رجل مسلم یسال الله عزوجل فیها خیرا الا اعطاه. قالت: فقلت: یارسول الله ای ساعة هی؟ قال: اذا تدلی عین الشمس للغروب. قال: و کانت فاطمة علیهاالسلام تقول لغلالمها: اسعد علی السطح، فان رأیت عین الشمس قد [صفحه ۴۶۲] تدلی للغروب فاعلمنی حتی ادعوا. [۱۱۷۸]. فاطمه علیهاالسلام فرمود: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: همانا در روز جمعه ساعتی است که ممکن نیست شخص مؤمن از خدای عزوجل امر و کار خیری را درخواست کند مگر این که به او ارزانی کند. حضرت زهرا علیهاالسلام می‌فرماید: به پدرم عرض کردم ای رسول خدا! این ساعت چه موقع است؟ فرمود: زمانی که نیمی از خورشید به سمت غروب نزدیک شود. از این رو فاطمه علیهاالسلام به فرزند خود می‌فرمود: بر بام برو و اگر دیدی که نیمی از خورشید به سمت مغرب می‌شود مرا آگاه کن تا دعا کنم. ان فاطمة علیهاالسلام سالت اباها محمدا صلی الله علیه و آله فقالت: ما لمن تهاون بصلاته من الرجال والنساء؟ قال صلی الله علیه و آله من تهاون بصلاته من الرجال والنساء ابتلاه الله بخمس عشرة خصلة: ست منها فی الدنيا، و ثلاث فی القيامة اذا خرج من قبره. فاما اللواتی فی دار الدنيا، فالاولی: یرفع الله البركة من عمره، و یرفع الله البركة من رزقه، و یمحو الله عزوجل سیماء الصالحین من وجهه، و کل عمل یعمله لا یوجر علیه و لا یرتفع دعائه الی السماء والسادسة لیس له حظ فی دعاء الصالحین. و اما اللواتی تصیبه عند موته، فاولاهن انه یموت ذلیلا و الثانية: یموت جائعا والثالثة: یموت عطشانا، فلو سقی من انهار الدنيا لم یرو عطشه. و اما اللواتی تصیبه فی قبره، فاولاهن: یوکل الله ملکا یزعجه فی قبره، والثانية: یضیق [صفحه ۴۶۳] علیه قبره، والثالثة: تكون الظلمة فی قبره. و اما اللواتی تصیبه یوم القيامة اذا خرج من قبره. فاولاهن: ان یوکل الله به ملکا یسحبه علی وجهه، والخلائق ینظرون الیه، والثانية: یحاسب حسابا شديدا والثالثة: لا ینظر الله الیه و لا یزکیه و له عذاب الیم. [۱۱۷۹]. از زهرا علیهاالسلام نقل شده است که از پدر گرامی خود رسول خدا پرسید: پدرم! چگونه است حال آن زنان و مردانی که در نمازشان سستی می‌کنند؟ حضرت فرمود: ای فاطمه! خداوند مردان و زنانی که نماز را سبک بشمارند، به پانزده چیز مبتلا می‌گرداند، شش در دنیا، سه در هنگام مرگ، سه در قبر، و سه دیگر در روز قیامت، آن گاه که از قبر خارج می‌شوند. اما شش چیزی که در این سرا به ایشان می‌رسد عبارت‌اند از این که خداوند برکت را از عمرشان دریغ می‌دارد. روزیشان را بی برکت می‌گرداند و سیمای افراد صالح را از چهره‌ی آنها برمی‌گیرد. و بر عمل شایسته‌ای که انجام می‌دهند، اجر و پاداشی محسوب نمی‌دارد. دعایشان را به آسمان بالا- نمی‌برد و ششم این که برای ایشان حظ و بهره‌ای از دعای صالحان نمی‌باشد. اما آن چیزهایی که در هنگام مرگ به ایشان رخ می‌نمایند: اول این که در حال ذلت و خواری می‌میرند. دوم این که گرسنه دار فانی را وداع می‌گویند. و سوم آن که تشنه از این سرا رخت بریندند و اگر از آب‌های این دنیا به آنها بنوشانند، تشنگی‌شان برطرف نمی‌شود. [صفحه ۴۶۴] اما آن چه در قبر به سراغ آنان می‌آید. اول این که خدا ملکی را در قبر برای آزار و اذیت آنان می‌گمارد. دوم این که قبر را برایشان تنگ می‌گرداند، سوم این که تاریکی گورشان را فرامی‌گیرد. اما آن چه هنگام خروج از قبر در روز قیامت با آن همراه می‌گردد؛ اول: خدا ملکی را مامور می‌کند تا آنان را با صورت روی زمین بکشند،

آن هم در حالی که مردم آنها را نظاره‌گرند. دوم: موقع حساب از آنان به شدت حساب پس می‌گیرد؛ سوم: خداوند نگاه خود را از آنان دریغ می‌دارد و آنان را پاک نمی‌گرداند و برای آنان عذاب دردناک است. عن عبدالعظیم الحسنی، عن محمد بن علی الرضا عن ابیه الرضا، عن آبائه عن امیرالمؤمنین صلوات الله علیهم اجمعین، قال: دخلت انا و فاطمة علی رسول الله صلی الله علیه و آله فوجدته بیکی بکائا شدیداً فقلت: فداک ابی و امی یا رسول الله صلی الله مالذی ابکاک؟ فقال: یا علی لیلۃ اسری بی الی السماء رایت نساء من امتی فی عذاب شدید، فانکرت شانهن فبکیت لما رایت من شدة عذابهن. و رایت امرأ معلقة بشعرها یغلی دماغ راسها. و رایت امرأ معلقة بلسانها و الحمیم یصب فی حلقها. و رایت امرأ معلقة بثدیها. و رایت امرأ تاكل لحم جسدها و النار توقد من تحتها. و رایت امرأ قد شد رجلها الی یدیها و قد سلط علیها الحیات و العقارب. و رایت امرأ صماء عمیاء خرساء فی تابوت من نار یخرج دماغ راسها من منخرها و بدنھا متقطع من الجذام و البرص. و رایت امرأ معلقة برجلیها فی تنور من نار. [صفحه ۴۶۵] و رایت امرأ یقطع لحم جسدها من مقدمها و موخرها بمقاریض من نار. و رایت امرأ یحرق وجهها و یدها و هی تاكل امعاءها. و رایت امرأ راسها راس خنزیر و بدنھا بدن الحمار و علیها الف الف لون من العذاب. و رایت امرأ علی صورة الکلب، و النار تدخل فی دبرها و تخرج من فیها، و الملائکة یضربون راسها و بدنھا بمقامع النار. فقالت فاطمة علیها السلام: حبیبی و قرۃ عینی اخبرنی ما کان عملهن و سیرتهن حتی وضع الله علیهن، هذا العذاب؟ فقال: یا بنتی، اما المعلقة بشعرها، فانها كانت لا تغطي شعرها من الرجال. و اما المعلقة بلسانها، فانها كانت تؤذی زوجها. و اما المعلقة بثدیها، فانها كانت تمتنع من فراش زوجها. و اما التي تاكل لحم جسدها فانها كانت تزین بدنھا للناس. و اما المعلقة برجلیها، فانها كانت تخرج عن بیتها بغیر اذن زوجها. و اما التي شدت یدها الی رجلیها، و سلط علیها الحیات و العقارب، فانها كانت قدرۃ الوضوء قدرۃ الثیاب و كانت لا تتغسل من الجنابة و الحيض و لا تتنظف و كانت تستهین بالصلاة. و اما العمیاء الصماء الخرساء، فانها كانت تلد من الزنا، فتعلقه فی عنق زوجها. و اما التي تقرض لحمها بالمقاریض، فانها كانت تعرض نفسھا علی الرجال. و اما التي كانت یحرق وجهها و بدنھا و هی تاكل امعاءها، فانها كانت قواده. و اما التي كان راسها راس خنزیر و بدنھا بدن الحمار، ففانها كانت نامامه، کذابه. و اما التي كانت علی صورة الکلب و النار تدخل فی دبرها و تخرج من فیها، فانها كانت مغنیة نواحة حاسدة. [صفحه ۴۶۶] ثم قال: ویل لامرأة اغضبت زوجها و طوبی لامرأة رضی عنها زوجها. [۱۱۸۰] امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: من و فاطمه علیها السلام نزد رسول صلی الله علیه و آله رفتیم در حالی که به شدت می‌گریست، من عرض کردم: پدر و مادرم فدای شما باد ای رسول خدا! چه باعث گریه‌ی شما شده است؟ حضرت فرمود: ای علی در شبی که مرا به آسمان (معراج) بردند، زنانی از امت خود را در عذابی شدید دیدم و آن چنان سخت و دردناک بود که از شدت عذاب آنها به گریه افتادم. زنی را دیدم که موی سرش آویزان بود و در این حال مغز سر او می‌جوشید و غلیان می‌کرد. و زنی را دیدم از زبان آویزان بود و در حلق او آب داغ و چرک آلود ریخته می‌شد. و زنی را دیدم که از سینه‌هایش آویزان بود. و زنی را دیدم که گوشت بدن خود را می‌خورد در حالی که آتش از زیرش زبانه می‌کشید. و زنی را دیدم که دو دست او به پاهایش بسته شده، مارها و عقربها بر او تسلط دارند. (و او را دم به دم نیش می‌زنند) و زنی را دیدم که کور و کر و گنگ در تابوتی از آتش بود و مغز او از سوراخ‌های بینی او بیرون می‌زند و بدنش بر اثر جذام و پیسی قطعه قطعه شده است. و زنی را دیدم که از دو پای خود در تنوری از آتش آویزان است. زنی را دیدم که گوشت بدنش از جلو و پشت با قیچی‌هایی آتشین [صفحه ۴۶۷] بریده می‌شود. و زنی را دیدم در حالی که صورت و دستان او سوزانده می‌شود، روده‌های خود را می‌خورد. و زنی را دیدم که سرش، سر خوک و بدنش بدن الاغ بود و در هزاران هزار انواع عذاب قرار داشت. و زنی را دیدم که به صورت سگ که آتش از مخرج او وارد و از دهانش خارج می‌شد و در همین حال ملائکه با گرزهایی از آتش بر سر و بدن او می‌کوبیدند. سپس فاطمه علیها السلام خطاب به رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای حبیب من و ای نور چشمانم مرا مطلع ساز که عمل و روش این زنان چه بوده که خداوند بر آنان عذابی قرار داده است؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دخترم، آن زنی که از موی سر آویزان بود، زنی بود که

موهایش را از مردان نامحرم نمی‌پوشاند. و آن زنی که زبانش آویزان بود، زنی بود که (با زبان) شوهر خود را می‌آزرد. و آن زنی که از سینه‌هایش آویزان بود، زنی بود که از همخوابگی با شوهرش امتناع می‌کرد. و آن زنی که گوشت بدنش را می‌خورد، زنی بود که بدنش را برای مردم زینت می‌کرد. و آن زنی که از پاها آویزان بود. زنی بود که بدون اجازتهی همسرش از خانه بیرون می‌رفت. و آن زنی که دست‌هایش به پاهایش بسته بود و مارها و عقرب‌ها بر او [صفحه ۴۶۸] مسلط بودند، زنی بود که در شستشوی خود و لباسش از آب ناپاک استفاده می‌کرد و از جنابت و حیض غسل نمی‌کرد و اهل نظافت و پاکیزگی نبود و نماز را سبک می‌شمرد. و آن زنی که کور و گنگ و لال در تابوتی از آتش بود، زنی بود که از زنا حامله شده و بچه‌ی نامشروع خود را بچه‌ی شوهر قلمداد کرده و بر گردن شوهرش می‌گذاشت. و آن زنی که گوشت‌هایش با قیچی‌های آتشین چیده می‌شد، زنی بود که خودش را به مردان عرضه می‌کرد. و آن زنی که صورت و دست‌هایش سوزانده می‌شد و روده‌هایش را می‌خورد، زنی بود که واسطه‌گری می‌کرد و زن و مرد نامحرمی را به حرام به هم می‌رساند. و آن زنی که سرش سرخوک و بدنش، بدن الاغ بود، زنی بود سخن‌چین و دروغ‌گو. و آن زنی که به صورت سنگ بود و آتش از مخرج او داخل و از دهانش خارج می‌شد، زنی بود که آوازه‌خوانی و نوحه‌گری به باطل می‌کرد و حسادت می‌ورزید. آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود. وای بر زنی که شوهرش را به غضب آورد و خوشا به حال زنی که شوهرش از او راضی باشد. [صفحه ۴۶۹]

اشعار زهرا

چه کسی است که قصیده‌ی «میمیه‌ی» فرزدق در ستایش امام سجاد علیه‌السلام را بخواند و شوق پرواز به سوی ممدوح، او را به طیران نیاورد؟ چه کسی از اشعار «هاشمیات» کمیت اسدی را بخواند و دلش از لبریز از دلائل حق نشود؟ چه کسی است که قصیده‌ی «عینیه‌ی» سید حمیری را ترنم کند و نداند که حق با امام علی علیه‌السلام است؟ چه کسی است که قصیده‌ی «تائیه‌ی» دعبل را بشنود و قلبش برای شکنجه حق پرستان نسوزد؟ چه کسی است که قصیده‌ی «میمیه‌ی» ابوفراس را بشنود و مو بر اندامش راست نشود؟ [۱۱۸۱]. شعر فوران فکری بلند و متعالی و روحی پر هیجان و پر درد و حسی عمیق و تجربه [صفحه ۴۷۰] شده است در قالبی از کلمات به همراه آهنگی مناسب، برای اهدافی مقدس. طبع شعر و لطافت شعور و دیعه‌ای الهی است. شعر دانی چیست؟ مرواریدی از دریای عقل شاعران افسونگری کاین طرفه مروارید سفت شعر آن باشد که خیزد از دل و جوشد ز لب باز در دل‌ها نشیند هر کجا گوشه‌ی شنفت شعر نوعی آفرینش است که در آن شعر افکار و احساسات و تلقی‌های خود را به شکل سروده می‌تراشد. «اگر شعر را بشکافیم از ذرات آن اضطراب روح، هیجان خاطر، اشک چشم خون بدست می‌آید، زیرا شعر سخن دل است. دل باید آن را بگوید و دل آن را بفهمد». [۱۱۸۲]. شعر بیانی نافذ و گفتاری مؤثر و پر جاذبه است و با روح انسان آشنای صمیمی است و همین یکی از علت‌های جاذبه و نفوذ آن است. شعر گل سرخ نیست، بلکه عطر آن است. دریا نیست، بلکه خروش آن است. من نیستم، بلکه چیزی است که مرا وادار به آن چنان دیدن و شنیدن و احساس کردن می‌کند که نثر قادر به آن نیست. شعر اسبی است با شیهه‌ای زیبا. [۱۱۸۳]. شعر خوب چیزی است که از احساسات و عواطف و انفعالات و حالات صاحب خود و از فکر پر هیجان و لمحهی گرم و تحریک شده‌ی مغزی پر جوش و خونی پر حرارت حکایت می‌کند. [صفحه ۴۷۱] شعر تجلی آن غوغاهای درون و انفجار آتش فشانی‌هایی است که در دل شاعر درد کشیده، به بند کشیده شده است. «ان من البیان لسحرا و ان من الشعر لحکمه». [۱۱۸۴]. شعر یک نوع بیان سحرآساست و اگر عنصر تعهد را دارا باشد، حکمت است. و چرا نباید از این وسیله بیانی مؤثر و نیرومند در تبلیغ مکتب تبیین ایمان و تحول بخشیدن به روحیات مردم و ایجاد تحول در جامعه استفاده شود؟ اگر شعر عمیق‌ترین و پنهانی‌ترین رابطه را با ضمیر انسان‌ها دارد، چگونه می‌توان از این عامل ارتباط و بیداری به ویژه در نشر ایمان و اندیشه غفلت کرد؟ به راستی چه کسی است که بتواند نقش شعر را در بیداری انسان‌ها و تحریک احساسات و عواطف آنان و تلطیف و

طهارت روح آدمی انکار کند؟ اگر حقیقت شعر این باشد که: بیا و حال اهل درد بشنو به لفظ اندک و معنای بسیار پس با هم پای درد دلها و شعرهای بیداری بخش و رنج آلود زهرا علیها السلام در فقدان نبی و ظلم بر وصی می‌نشینیم. اذا مات یوما میت قل ذکره و ذکر ابی مذمات والله ازید تذکرت لما فرق الموت بیننا فعزیت نفسی بالنبی محمد فقلت لها: ان الممات سیانا و من لم یمت فی یومه مات فی غد [۱۱۸۵]. زمانی که کسی می‌میرد یاد او در خاطره‌ها کم رنگ می‌شود. به خدا سوگند! یاد پدرم از هنگامی که درگذشت، افزون‌تر گشته است. [صفحه ۴۷۲] به یاد آوردم زمانی که مرگ میان ما جدایی افکند، پس نفس خود را به پیامبر خدا تسلیت دادم، و به او گفتم: مردان راه ماست و اگر کسی امروز نمیرد، در دیگر روز به یقین جان خواهد داد. قل للمغیب تحت اطباق الثری ان کنت تسمع صرختی و ندائیا صبت علی مصائب لو انها صبت علی الایام صرن لیالیا قد کنت ذات حمی بظل محمد لا اخشی من ضمیم و کان جمالیاً فالیوم اخشع للذلیل واتقی ضمیمی وادفع ظالمی بردائیا فاذا بکت قمریة فی لیلها شجنا علی غصن بکیت صباحیا فلا جعلن الحزن بعدک مونسی و لا جعلن الدمع فیک و شاحیا ماذا علی من شم تربة احمد ان لا یشم مدی الزمان غوالیا [۱۱۸۶]. به غایبی که در زیر طبقات خاک پنهان است بگو. آیا صدای ناله و فریاد مرا می‌شنوی؟ مصیبت‌هایی بر من باریدن گرفت که اگر بر روزها می‌بارید، روزها چون شب تاریک می‌شد. من در سایه‌ی حمایت محمد صلی الله علیه و آله به سر می‌برم و از هیچ دشمنی و کینه‌ای واهمه نداشتم و او جمال و جلوه‌ی من بود. اما امروز در مقابل فرومایگان خاضع و بیم آن دارم که به من تعدی شود که در این صورت ظالم را بارداری خود خواهم راند. [صفحه ۴۷۳] اگر قمری بر شاخه‌ای شب هنگام بگرید، من صبحگاهان می‌گیرم. بعد از تو حزن و اندوه را همدم خود و اشک را اسلحه‌ی خود قرار خواهم داد. چه پروا آن را که خاک مزار احمد صلی الله علیه و آله را بوییده، در تمام زندگی هیچ عطری را نبوید. اغبر افاق السماء و کورت شمس النهار و اظلم العصران والارض من بعد النبی کئیة اسفا علیه کثیرة الرجفان فلیکة شرق البلاد و غربها ولیکة مضر و کل یمان ولیکة الطور المعظم جوه والبيت ذوالاستار و الارکان یا خاتم الرسل المبارک ضوءه صلی علیک منزل القرآن افق‌های دور دست آسمان‌ها غبار آلود شد و خورشید گرفت و صبح و عصرمان هر دو تاریک گشت و زمین پس از پیامبر اندوهناک است و به نشانه تاسف بر او، سخت بر خود می‌لرزد. شرق و غرب عالم باید در غم فقدان پیامبر بگریند و قبیله‌ی مضر و تمامی اهل یمن سزاوار است که آسمان کوه سر به فلک کشیده‌ی طور و خانه‌ی خدا که دارای پرده‌ها و رکن‌هاست بر رسول خدا بگریند. ای خاتم پیامبران! که روشنایی تو مبارک است، درود خدای فرستنده‌ی قرآن، بر تو باد! ثم اخذت قبضة من تراب القبر فجعلتها علی عینها و وجهها ثم انشأت تقول: [صفحه ۴۷۴] ماذا علی من شم تربة احمد ان لا یشم مدی الزمان غوالیا صبت علی مصائب لو انها صبت علی الایام صرن لیالیا [۱۱۸۷]. آن گاه حضرت دست برده مقداری از خاک قبر را برداشته بر چشم و روی خود نهاد و این چنین سرود. چه پروا آن را که خاک مزار احمد صلی الله علیه و آله را بوییده که در تمام زندگی هیچ عطری را نبوید. مصیبت‌هایی بر من باریدن گرفت که اگر بر روزها می‌بارید، روزها چون شب تاریک می‌شد. قل صبری و بان عنی عزائی بعد فقدی لخاتم الانبیاء عین یا عین اسکبی الدمع سحا و یک لا تبخلی بفیض الدماء یا رسول‌الله یا خیرة الله و کھف الایتام والضعفاء قد بکتک الجبال والوحش جمعا والطیر والارض بعد بکی السماء و بکاک الحجون والرکن والمشعر یا سیدی مع البطحاء و بکاک محراب والدرس للقرآن فی الصبح معلنا والمساء و بکاک الاسلام اذ صار فی الناس غریبا من سائر الغرباء لو تری المنبر الذی کنت تعلقوه علاه الظلام بعد الضیاء یا الهی عجل وفاتی سریعاً فلقد تنغصت الحیاة یا مولائی [۱۱۸۸]. بعد از آن که خاتم پیامبران را از دست دادم، بردباری از کف دادم و خاطر من تسلا نمی‌یابد. [صفحه ۴۷۵] چشم، ای چشم! سرشک از دیدگان بیار. و ای بر تو اگر از خون گریستن بخل ورزی. ای رسول خدا! ای بهترین برگزیده‌ی حق! ای پناهگاه یتیمان و ضعیفان! کوه‌ها و حیوانات، پرندگان و زمین در پس گریستن آسمان‌ها بر تو گریستند. ای سرور من! حجون و رکن و مشعر و سرزمین بطحاء بر تو گریستند. محراب و محل درس قرآن، صبحگاه و شامگاه آشکارا بر تو گریستند. و اسلام آنجا که در میان مردم، غریب هم چون دیگر غریبان شد، بر تو گریست. اگر منبری را که از آن بالا می‌رفتی

نظاره کنی، خواهی دید که پس از روشنائی، تاریکی بر آن مستولی گردیده است. بارالها! سرورا! مرگم را زود برسان. همانا زندگی دنیا تیره و ناگوار شده است. [صفحه ۴۷۶]

دعاهای زهرا

ر. ک: بخش پیوست‌ها (پیوست ۲). دعا تجلی عشق است و فقر، محبت است و نیاز. دعا سرود جاری دل‌های پر کشیده از هستی است. دعا سکوت گویا و فریاد خاموش روح‌های مشتاق است. دعا زمزمه‌ی عشق است در خلوت‌نگه یار. دعا شاعرانه‌ترین پیغام است و رساترین کلام. دعا معراج روح بزرگ تشنه‌ی عاشق است به سوی ابدیت. دعا پرواز به قله‌ی مطلق است و صعود به ماورای آن چه هست. دعا درخواست خواننده‌ی مشتاق و نیازمند تشنه است. دعا مکمل معرفت و بال دیگر پرواز به افق بی کران هستی است. دعا پیام بیداری و سرشاری است. دعا عشق است، تمنی است، دعا سراسر مستی است. [صفحه ۴۷۷] دعا نور است، تجلی است، دعا سراسر هستی است. دعا عشق است و داعی، عاشق و مدعو، معشوق. در اینجا جمع عاشق است و عشق و معشوق. دعا عصاره‌ی عبودیت است و بندگی، پرستش است و ستایش. دعا اذن دخول به حریم حرم کبریایی است. دعا عروج از خاک بر افلاک است. دعا تجلی احساس عرفانی است. دعا خروج روح از بند عینیت مادی پست و ابتذال روز مرگی است. دعا انفجار روح است در ابدیت. دعا موسیقی روح است. دعا و قرآن دو سرچشمه امن و امانند. دعا درخواست روحی است که فاصله‌ی میان آن چه هست و آن چه باید را یافته. دعا پرواز روح است به مبدا هستی. دعا حضور در برابر خداست. دعا قراست عشق است در لباس فقر. دعا فریاد جدایی و بی‌اویی است. دعا تمامیت تفسیر زندگی است. روح حیات است. بی‌اوی زندگی پوچ و هیچ و سرد و یخ زده است. دعا ناله‌ی نی بریده از نیستان است. دعا ناله‌ی نی سر برافراشته بر افلاک است. دعا طلب روح‌های سترگ و بزرگتر از هستی است. همانانی که زندگیشان را در [صفحه ۴۷۸] رفتن‌ها و حرکت‌ها می‌دانند و ماندن را گنبدیدن و پوسیدن. دعا منزلگه عشق است وداعی، نزد عشق باخته‌ای رسوا و مدعو، جمال معشوق. دعا پیوند عاشق است و معشوق، رب است و مربوب، عبد است و معبود. دعا پیوند با یار است، نیاز روح است، وسیله نیست، هدف است و مقصد. دعا همنشینی با خداست. دعا حلقه‌ی بین رابطه بین دنیا و آخرت است. دعا کسب قابلیت است برای تحصیل سهم زیادتر از فیض جاری خدا. دعا دمیدن روح امید و حیات است در کالبد انسان و جامعه. دعا ضمانت حیات و رشد فرد و اجتماع است از مرگ و بی‌هویتی و فساد و زوال. دعا منبع عظیم تربیتی و اعتماد به نفس است. دعا دور کننده‌ی تیرهای بلاست. دعا ذکر است، خروج از غفلت است، نجات از عذاب است، وسیله‌ی جلب برکت و حضور ملایکه و فرار شیطان است. دعا شفای دل‌هاست، بهار روح است. دعا درمان روح‌های مضطرب و متلاطم است. دعا درمان کبر دل‌هاست. دعا تطهیر نفاق قلب‌هاست. دعا نور است، رزق روح است، نشانه‌ی عروج است و علامت حیات قلب. دعا ورد نیست، هوس نیست، بی‌کاری نیست، زمزمه است، عشق است، عمل است آن هم بهترین عمل. [صفحه ۴۷۹] دعا در چهره‌ی مردانی مثل علی علیه‌السلام زیباست، که از شمشیرش خون و از زبانش ناله و از چشمش اشک می‌بارد. نیایش آشتی با خود است روی آوردن به خویشتن خویش است. نیایش با رقه‌ی عشق است از عمق فطرت انسانی. نیایش کوبیدن در کوب رحمت الهی است. نیایش پاسخ به ندای درون است. نیایش اضطراب انسان است در مسیر خلیفه‌اللهی. نیایش قرب است، طهارت روح است، صفاست فناست. نیایش عشق و حیرت و گریز و بیتابی یک دور افتاده است برای پیوستن، برای تجدید اتصال. نیایش فریاد خاموش حنجره‌ای خسته و انسانی پا به تاول نشسته است برای قرب، وصول و فنا. نیایش متعالی خواستن نیازهای بالاتر از «زندگی هست» است. نیایش تنها دست مایه‌ی ما برای توجه خدا به ماست. نیایش رمز بین عاشق و معشوق است. نیایش پنهانی‌ترین رابطه با ضمیر انسانی است. نیایش مرز فلاح و رویش و چراغ هدایت شب‌های دیجور است. نیایش کلید خزائن رحمت الهی است. کلید هر خیر است، کلید انس است. نیایش محبوب خداست، مطلوب خداست، مقصود خداست. نیایش خواسته‌ی خداست در هنگامه‌ی هدیت تازیانه‌ی بلا

بر فرد و جامعه. نیایش پیوستن قطره به دریا، هیچ به همه چیز، بی نهایت کوچک به بی نهایت [صفحه ۴۸۰] بزرگ است. نیایش حقیقی یافتنی است نه گفتنی. جامی است که باید آن را مستانه نوشید. نیایش صلاح انبیا و شیوه‌ی اولیاست. این بابا آدم است: (ربنا ظلمنا انفسنا و ان لم تغفر لنا و ترحمنا لنكونن من الخاسرين). این ابراهیم است: (رب اجعل هذا بلد امنا و ارزق اهله من الثمرات من امن منهم بالله و الیوم الآخر). (ربنا تقبل منا انک انت السميع العليم). (ربنا و اجعلنا مسلمین لک و من ذریتنا امه مسلمه لک و ارنا مناسکنا...). (ربنا و ابعث فیهم رسولا منهم یتلوا علیهم آیاتک). (ربنا و تقبل دعاء). (ربنا اغفر لی و لوالدی و للمؤمنین یوم الحساب). این نوح شیخ الانبیاست... [۱۱۸۹]. این خضر پیر انبیاست... این موسی و این عیسا... و این هم رسول بزرگ صلی الله علیه و آله است... و این هم علی مرد میدان و محراب است... [۱۱۹۰]. این هم ناله‌ها و اشک‌های حسین علیه‌السلام شهید در بیابان عرفه و صحرای تفتیده‌ی [صفحه ۴۸۱] کربلاست... [۱۱۹۱]. این هم سجاد علیه‌السلام تجلی روح نیایش و ستایش و زبور آل محمدش... و این هم مولانا المهدی (عج) فرزند رسول صلی الله علیه و آله و زهرا علیها‌السلام و علی علیه‌السلام و حسین علیه‌السلام و سجاد علیه‌السلام... و این هم دعا‌های زهرا علیها‌السلام است. این کوثر خدا و ادامه‌ی رسول صلی الله علیه و آله و همتای علی علیه‌السلام و مادر حسین علیه‌السلام و زینب علیها‌السلام و سجاد علیه‌السلام و مهدی علیه‌السلام. پس با او زمزمه می‌کنیم: «... اللهم قد تری مکانی و تسمع کلامی و تطلع علی امری و تعلم ما فی نفسی... و انت الرب الجواد بالمغفرة، تجد من تعذب غیری و لا اجد من یغفر لی غیرک و انت غنی عن عذابی و انا فقیر الی رحمتک فاسالک بفقری الیک و غناک عنی و بقدرتک علی و قلہ امتناعی منک، ان تجعل دعایی هذا دعاء او افق منک اجابه... اللهم انزع العجب و الریاء و الکبر و البغی و الحسد و الضعف و الشک و الوهن و الضر و الاسقام و الخذلان و المکر و الخدیعه و البله و الفساد من سمعی و بصری و جمیع جوارحی، و خذ بناصیتی الی ما تحب و ترضی یا ارحم الراحمین. ... اللهم صل علی محمد و آل محمد، و اغفر ذنبی و استر عورتی و آمن روعتی و اجر مصیبتی و اغن فقری و یسر حاجتی و اقلنی عثرتی و اجمع شملی و اکفنی ما اهمنی و ما غاب عنی و ما حضرنی و ما اتخوفه منک یا ارحم الراحمین. ... اللهم اجعل ثاری علی من ظلمنی، و انصرنی علی من عادانی، اللهم لا تجعل مصیبتی فی دینی و لا تجعل الدنیا اکبر همی و لا مبلغ علمی. [صفحه ۴۸۲] ... اللهم انک عفو تحب العفو، فاعف عنی. ... اللهم عملت سوء و ظلمت نفسی، فاغفر لی، انه لا یغفر الذنوب الا انت. ... اللهم انی اسالک تعجیل عافیتک و صبرا علی بلیتک و خروجا من الدنیا الی رحمتک... اللهم و اجعل صلواتک و برکاتک و منک و مغفرتک و رحمتک و رضوانک و فضلک و سلامتک و ذکرک و نورک و شرفک و نعمتک و خیرتک علی محمد و علی آل محمد کما صلیت و بارکت و ترحمت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید. ... اللهم اعط محمدا الوسیله العظمی و کریم جزائک فی العقبی حتی نشرفه یوم القیامه یا اله الهدی. ... اللهم صل علی محمد و علی آل محمد و علی جمیع ملائکتک و رسلک، سلام علی جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و حملۀ العرش و ملائکتک و الکرام الکاتبین و الکریین و سلام علی ملائکتک اجمعین و سلام علی ابنا آدم و علی امنا حواء و سلام علی النبیین اجمعین و الصالحین و سلام علی المرسلین اجمعین و الحمد لله رب العالمین و لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم و حسبی الله و نعم الوکیل و صلی الله علی محمد و آله و سلم کثیرا» [۱۱۹۲]. ... بارالها! جایگاهم را می‌بینی و کلامم را می‌شنوی و بر تمامی کارهایم اشراف داری و بر آن چه در وجودم می‌گذارد آگاهی... و تو پروردگاری هستی که گناهان را می‌بخشی. به غیر از من کسانی را می‌یابی که عذاب کنی ولی من جز تو آمرزنده‌ای را نمی‌یابم و تو از عذاب من بی‌نیازی و من نیازمند رحمت و لطف تو هستم، پس به [صفحه ۴۸۳] سبب نیازمندیم به تو و بی‌نیازت از من و قدرت و تسلط بر من، از تو می‌خواهم که این دعایم را دعایی قرار دهی که مقرون به اجابت باشد... بارالها! خودبینی و ریا و تکبر و تجاوز و حسد و ناتوانی و شک و سستی و ناراحتی و انواع بیماری‌ها و نیز خذلان و مکر و حيله و خدعه و نیرنگ و فساد را از گوش و چشم و تمام اندام دور دار و مرا به سوی آن چه دوست می‌داری و تو را خشنود می‌سازد، راهنمایی کن، ای رحم‌کننده‌ترین رحم‌کنندگان! ... بارالها! بر محمد و خاندانش درود فرست و گناهان را ببخش و عیبم را پوشیده

دار و ترسم را ایمنی بخش و گرفتاریم را جبران فرما. فقرم را بی نیازی مبدل و حاجتم را آسان ساز، و از لغزشم در گذر و آن چه را که در پی آن هستم و نیز هر آن چه از من پنهان و آشکار است و مواردی را که از تو در هر اسم کفایت فرما، ای بهترین رحم کنندگان! ... بارالها! از کسی که بر من ستم روا می‌دارد انتقام گیر و مرا بر هر که با من دشمن است یاری فرما. ... خداوندا! مصیبت و گرفتاریم را در دینم مقرر مگردان و دنیا را مهم‌ترین مقصود و نهایت شناختم قرار مده. ... بار خدایا! تو آمرزنده‌ای و بخشایش را دوست داری، پس از من در گذر. ... بار خدایا! کار زشت انجام داده و به خود ستم کردم، پس از من [صفحه ۴۸۴] در گذر که جز تو کسی گناهان را نمی‌بخشد. ... بارالها! از تو تعجیل در سلامتی و صبر در مصایب و خروج از دنیا به سوی رحمت را خواستاریم. ... خداوندا! درودها و برکات و منت و بخشش و رحمت و خشنودی و فضل و سلامت و ذکر و نور و شرف و نعمت خود را بر محمد صلی الله علیه و آله و خاندان قرار ده، چنان که درود و برکت و رحمت خود را بر ابراهیم و خاندان او ارزانی داشتی، زیرا تو همواره ستوده و بزرگواری. ... بارالها! بالاترین مقام و بهترین پاداشت را در قیامت به محمد صلی الله علیه و آله ارزانی دار تا آن که او را در آن روز شرافت عطا فرمایی، ای خداوند هدایت کننده! ... بار پروردگارا! بر محمد و خاندان او و بر تمامی فرشتگان و پیامبران و رسولان درود فرست. و سلام بر جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و حاملان عرش و فرشتگان مقرب و فرشتگان بزرگواری، نویسنده‌ی اعمال مردم و سلام بر تمامی فرشتگان و سلام بر پدر ما آدم و مادر ما حوا و سلام بر تمامی پیامبران و راستگویان و شهیدان و صالحان و سلام بر تمامی رسولان. و تمامی سپاس‌ها و ستایش‌ها، تنها از آن خداوند جهانیان است. هیچ حول و قوه‌ای نمی‌باشد مگر از جانب خدای برتر و والاتر، و خداوند مرا کفایت می‌کند و او بهترین و کیل و کارگزار است و درود خدا بر محمد و خاندانش باد. «... سبحانک یا ذوالجلال والاکرام ما فعلت بالغریب الفقیر اذا اتاک متحیرا مستغیثا، [صفحه ۴۸۵] ما فعلت بمن اناخ بفنائک و تعرض لرضاک و غدا الیک فجثابین یدیک یشکوا الیک ما لا یخفی علیک، فلا یكونن یا رب حظی من دعایی الحرمان و لا نصیبی مما ارجو منک الخذلان. ... اللهم اذا ضاق المقام بالناس فنعوذ بک من ضیق المقام. اللهم اذا طال القيامة علی المجرمین فقصر ذلک الیوم علینا کما بین الصلوة الی الصلوة. ... رب ارحم عند فراق الاحبه صرعتی و عند سکون القبر وحدتی و فی مفاز القيامة غربتی و بین یدیک موقفا للحساب فاقتی. ... سیدی یا بر یا رحیم استجب بین المتضرعین الیک دعوتی و ارحم بین المنتجبین بالعویل عبرتی واجعل فی لقائک یوم الخروج من الدنیا راحتی، واسترین الاموات یا عظیم الرجاء عورتی واعطف علی عند التحول وحیدا الی حفرتی انک املی و موضع طلبتی والعارف بما ارید فی توجیه مسالتي. ... و یوم القيامة فیض وجهی و حسابا یسیرا فحاسبی و بسرئری فلا تفضحنی و علی بلائک فصبرنی و کما صرفت عن یوسف السوء والفحشاء فاصرفه، و ما لا طاقة لی به فلا تحملنی». [۱۱۹۳]. ... منزله باد خداوندی که دارای جلالت و کرم است. خداوندا! در مقابل غریب و نیازمندان گاه که به تو پناهنده شود و از تو یاری جوید چه می‌کنی؟ در برابر آن که به درگاه تو آمده و خشنودیت را می‌جوید و در پیشگاه تو بر خاک افتاده و از آن چه تو بدان دانایی شکایت می‌کند چه می‌کنی؟ پروردگارا! پس بهره‌ام را از دعایم [صفحه ۴۸۶] ناامیدی قرار مده و نصیبم را از آن چه از تو امید دارم بیچارگی مقرر مفرما. ... پروردگارا! آن گاه که میان مردم بودن دشوار می‌شود، از دشواری و تنگنای آن به تو پناه می‌برم. بارالها! آن گاه که روز قیامت بر گناهکاران طولانی می‌گردد، آن روز را بر ما کوتاه گردان، به کوتاهی فاصله‌ی بین دو نماز. ... بارالها! تو بر من رحم کن طاعت از کف دادنم را به هنگام مرگ دوستان و تنهاییم را هنگامی که برای حسابرسی در پیشگاهت قرار می‌گیرم. ... مولای من، ای نیکوکار، ای مهربان، در میان زاری کنندگان به درگاهت، دعای مرا نیز اجابت کن و در میان فریاد زنان، اشکم را مورد رحمت خود قرار ده و آسایشم را هنگام ملاقات در زمانی که از این دنیا خارج می‌شوم مقرر ساز. ای نهایت امید امیدواران! در میان مردگان عیسم را ببوشان و آنگاه که به تنهایی در میان قبر قرار می‌گیرم بر من لطف فرما. همانا تویی آرزوی من و جایگاه ابراز خواسته‌هایم و دانا به حاجت‌هایم. ... و در روز قیامت چهره‌ام را درخشان گردان و با محاسبه‌ای آسان مرا مورد حسابرسی قرار ده و به عیوبم شرمگین مساز و در بلاها صبورم گردان و آن گونه که از حضرت یوسف بدی و

زشتی را دور ساختی، زشتی و بدی را از من دور ساز و آنچه بدان طاقت ندارم بر من تحمیل مکن. [صفحه ۴۸۷] «اللهم اجعلنا ممن كانه يراك الى يوم القيامة الذی قيه يلقاك و لا- تمننا الا- علی رضاك. اللهم واجعلنا ممن اخلص لك بعمله و احبك في جميع خلقك. اللهم صل علی محمد و آل حمد و اغفر لنا مغفرة جز ما لا نقترف بعدها ذنب و لا نكتسب خطيئة و لا اثمًا...» [۱۱۹۴].

بارالها! ما را از کسانی قرار ده که گویا تو را تا روز قیامت که روز دیدار توست می‌بینند و ما را جز بر خشنودی خود مپیران. خداوندا! ما را از کسانی قرار ده که با عمل و اقدامشان به تو اخلاصی ورزیده و در تمامی مخلوقات، تو را دوست دارند. پروردگارا! بر محمد و خاندانش درود فرست و ما را مورد بخشایشی قرار ده که بعد از آن گناهی انجام نداده و خطا و اشتباهی را مرتکب نشویم... عن زین العابدین علیه السلام قال: ضمنی والدی علیه السلام الی صدره یوم قتل - والدعاء تغلی - و هو یقول: یا بنتی! احفظ عنی دعاء علمتیه فاطمة علیها السلام و علمها رسول الله صلی الله علیه و آله و علمه جبرئیل علیه السلام فی الحاجة و المهم و الغم و النازلة اذا نزلت و الامر العظیم الفادح، قال ادع: «بحق یس و القرآن الکریم و بحق طه و القرآن العظیم یا من یقدر علی حوائج السائلین، یا من یتعلم ما فی الضمیر یا منفسا عن المکروبین یا مفرجا عن المغموین یا راحم الشیخ الکریم یا رازق الطفل الصغیر یا من لا یتحتاج الی التفسیر صل علی محمد و آل محمد و افعل بی...» [۱۱۹۵]. (از امام زین العابدین علیه السلام روایت شده است که فرمود: پدرم در روز [صفحه ۴۸۸] شهادتش مرا به سینه‌اش فشرد و گفت: ای فرزندم! دعایی که فاطمه علیها السلام مرا تعلیم داد و او از رسول خدا صلی الله علیه و آله فراگرفت و رسول خدا هم از جبرئیل، مواظبت نما که در هنگام حاجت و وقوع امر بزرگ و به هنگام اندوه و بلا- آن را برخوانی). به حق یس و قرآن کریم و به حق طه و قرآن عظیم، ای آن که بر حاجت‌های نیازمندان قادر است. ای آن که اسرار را می‌داند، ای بر طرف کننده‌ی مشکل مشکل داران، ای گشاینده‌ی غم اندوهگینان، ای رحم کننده‌ی پیران و ای روزی دهنده‌ی طفلان، ای آن که از هر تفسیری بی‌نیازی، بر محمد و اهل بیتش درود فرست و با من آن کن که سزای توست. عن جابر بن عبدالله الانصاری: ان النبی علم علیا و فاطمة علیها السلام هذا الدعاء و قال لهما ان نزلت بکما مصیبة او خفتما جور السلطان او ضلت لکما ضالة، فاحسنا الوضوء و صلیا رکعتین و ارفعا یدیکما الی السماء و قولا: «یا عالم الغیب و السرائر یا مطاع، یا علیم یا الله، یا الله، یا هازم الاحزاب لمحمد صلی الله علیه و آله یا کائد فرعون لموسی، یا منجی عیسی من الظلمة، یا مخلص قوم نوح من الغرق، یا راحم عبده یعقوب، یا کاشف ضر ایوب، یا منجی ذی النون من الظلمات، یا فاعل کل خیر، یا هادی الی کل خیر، یا دالا علی کل خیر، یا امر بکل خیر، یا خالق الخیر یا اهل الخیرات، انت الله رغبت الیک فیما قد علمت و انت علام الغیوب اسالک ان تصلی علی محمد و آل محمد». [۱۱۹۶]. ای دانای غیب نهان! ای اطاعت شده! ای دانا! بارالها! بارالها! [صفحه ۴۸۹] بارالها! ای درهم شکننده‌ی گروه‌ها برای پیامبر! ای فریب دهنده‌ی فرعون برای موسی! ای نجات بخش عیسی از تاریکی! ای رهاننده‌ی قوم نوح از غرقاب! ای رحم کننده‌ی بنده‌اش یعقوب! ای برطرف کننده‌ی ناراحتی ایوب! ای نجات دهنده‌ی یونس از شکم ماهی! ای نیکوکار! ای هدایت‌گر به هر خیر و نیکی! ای رهنمون به کار نیک! ای امر کننده‌ی به کار نیک! ای آفریننده‌ی خیر و نیکی! ای اهل خیر! تو معبودم هستی. در آن چه می‌دانی به سوی تو مشتاق شده‌ام و تو دانای پنهانی‌ها هستی. از تو می‌خواهم که بر محمد و خاندانش درود فرستی. اللهم بعلمک الغیب و قدرتك علی الخلق احنی ما علمت الحیاء خیر الی و توفنی اذا کانت وفاة خیر الی.

اللهم انی اسالک کلمة الاخلاص و خشیتک فی الرضا و الغضب و القصد فی الغنی و الفقر و اسالک نعیمًا لا ینفذ و اسالک النظر الی وجهک و الشوق الی لقائک من غیر ضراء مضره و لا فتنه مظلمه. اللهم زینا بزینة الایمان و اجعلنا هدیة المهدیین یا رب العالمین».

[۱۱۹۷]. پروردگارا! به حق علم غیب و قدرتت بر تمامی هستی، مرا زنده بدار تا آن هنگام که می‌دانی زندگی برایم نیکوست و بمیران آن زمان که خیر و نیکم را در مرگ می‌دانی. [صفحه ۴۹۰] بارالها! اخلاص و ترس از عظمت خودت را در هنگام خشنودی و غضب، و میانه‌روی در زمان بی‌نیازی و فقر را از تو خواستارم و از تو نعمتی را می‌خواهم که پایانی ندارد و نیز از تو خواستارم آن چه مرا خشنود می‌سازد و پایان نمی‌پذیرد. بارالها! خشنودی به حکم تو را می‌خواهم و زندگی نیکو بعد از مرگ را از تو

درخواست می‌کنم و نیز دیدار رویت و شوق به دیدارت را بدون آن که پریشان حالی و رنجی در آن باشد، یا در آشوبی فراگیر قرار گیرم از تو خواهانم. بارالها! ما را به زینت ایمان آراسته ساز و ما را هدایت گرانی قرار ده که مشمول هدایت تو قرار گرفته باشیم، ای پروردگار جهانیان! [صفحه ۴۹۱]

مجاهدت زهرا

زهرا این مجاهد پا در رکاب، همیشه هوشیار بود و بیدار، چه در حجر و چه در میدان. دشمنان قسم خوردن رسول صلی الله علیه و آله در حجر اسماعیل، به بت‌ها قسم یاد کردند که هر جا محمد صلی الله علیه و آله را پیدا کردند، با کشتن وی کارش را یکسره کنند. زهرا علیها السلام تا این خبر را شنید فوراً خود را به پدر رسانید و او را با خبر ساخت تا مراقب خود باشد. [۱۱۹۸]. هر گاه دشمن خاکستر بر سر رسول صلی الله علیه و آله می‌ریخت، زهرا علیها السلام با این که کودکی بیش نبود، با شتاب خود را به پدر می‌رسانید و در حالی که چشمان کوچک و مهربانش پر از اشک بود، خاکسترها را از سر و روی پدر می‌سترد. رسول صلی الله علیه و آله نیز او را به سینه می‌چسباند و اشک‌های او را پاک می‌کرد و برای تسلی او می‌گفت: [صفحه ۴۹۲] دخترک عزیزم، گریه مکن که خدا حافظ و نگهبان پدر توست. [۱۱۹۹]. یک بار که رسول صلی الله علیه و آله در مسجدالحرام مشغول عبادت بود و به سجده رفته بود، مشتی از ارازل مکه به تحریک ابوجهل شکم گوسفند یا شتری را به سر او کشیدند و آن گاه در حالی که می‌خندیدند رسول صلی الله علیه و آله را مسخره می‌کردند و هیچ کس جرات دفاع نداشت، اما همین که این خبر به فاطمه علیها السلام رسید دوان دوان خود را به پدر رساند و آن را برداشت و سپس با دست‌های مهربانش سر و رو پدر را پاک کرد و او را نوازش نمود و به خانه باز آورد و بر آنها نفرین فرستاد. [۱۲۰۰]. آن گاه که در احد نائره‌ی جنگ تازه به خاموشی گراییده بود و نفاق پیشگان سپاه رسول صلی الله علیه و آله پا به فرار گذاشتند و یکی از همان شیطان‌ها فریاد برآورد که محمد کشته شد. زهرا با نوجوان با تنی چند از زنان دیگر شتابان به سوی معرکه به راه افتادند. او فاصله‌ی میان مدینه و احد را پیاده طی کرد و پدر را با دندانی شکسته و پیشانی مجروح در آنجا یافت، صورت پدر را شستشو داد، اما زخم پیشانی هنوز خونریزی داشت، قطعه‌ی حصیری را سوزاند و خاکسترش را بر روی زخم ریخت و بدین وسیله جراحت پدر را مداوا کرد. در همان جنگ رسول صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام شمشیر خود را به زهرا علیها السلام دادند تا خونهایش را بشوید. [۱۲۰۱]. و باز همو برای جنگی که روز بعد ممکن بود اتفاق افتاد (غزوه حمراء الاسد) اسلحه‌ی پدرش را آماده کرد. [صفحه ۴۹۳] در جنگ احزاب که مدینه در محاصره قرار داشت، هر کس به اندازه‌ی توان خود جنگ را پشتیبانی می‌کرد. زهرا علیها السلام نیز نان می‌پخت تا بخشی از نیازمندهای مجاهدان سنگرنشین را تأمین کند. در یکی از روزها که برای فرزندان خود نانی تازه آماده کرده بود نتوانست بدون پدر از آن استفاده کند. از این رو به خط مقدم جبهه نزد پدر شتافت و گفت: «قرصا خبزته و لم تطب نفسی حتی اتیتک بهذه الکسرة؛ قرص نانی پختم اما دلم آرام نگرفت. ناچار آن را برای شما آوردم». پدر نگاه مهربانش را به دخترش دوخت. آن گاه با صدایی آرام و خسته گفت. این اولین غذایی است که پس از سه روز پدرت بر دهان می‌گذارد. [۱۲۰۲]. در هنگام فتح مکه، زهرا علیها السلام برای پدر خیمه می‌زد و برای شستشو و غسل او، آب آماده می‌کرد تا گرد و غبار از تنش بشوید و رهسپار مسجد الحرام شود. [۱۲۰۳]. [صفحه ۴۹۴]

وفای زهرا

آنان که به شهادت و حضوری در خود و جامعه رسیده‌اند و از سر هستی خود مستانه به پا خاستند و عاشقانه به سوی معبود پر گشودند، حقشان نه آن چنان است که بتوان بیان کرد و یا از آن خشم پوشید، زیرا ما بر سر گسترده‌ی خوان آنان نشسته و این

درس از زهرا علیهاالسلام آموخته‌ایم. نقل است از جمله کارهایی که زهرا علیهاالسلام - این اسوه‌ی حق شناسی و وفا، سرشاری و کمال - تا پایان عمر بر آن مداومت داشت و هرگز ترک نکرد، زیارت قبور شهدای اسلام بود. او هفته‌ای دو بار - دوشنبه و پنج‌شنبه - به زیارت شهدا می‌رفت. [۱۲۰۴] و در روایتی دیگر آمده است که هر شنبه به زیارت قبر حمزه سیدالشهدا علیه‌السلام می‌رفت. [۱۲۰۵]. او دست فرزندانش را می‌گرفت و به دیدار حمزه و شهدای احد می‌برد تا [صفحه ۴۹۵] شهد شهادت را به کام آنان ریخته و درس وفا و حق شناسی را به آنان بیاموزد. همین است که گفته‌ام خط سرخ کربلا تداوم خانه‌ی سبز فاطمه علیهاالسلام است. خودش نیز در لحظات واپسین، در وصیتش به علی علیه‌السلام از او می‌خواهد پس از وفاتش همواره به زیارت او بیاید، [۱۲۰۶] و علی علیه‌السلام هم هر روز به زیارتش می‌رفت. [۱۲۰۷]. یکی از برادران می‌گفت: دوستی مورد وثوق و رزمنده، قصد ازدواج داشت و بسیار علاقه‌مند بود که در جشن ازدواجش حضرت زهرا علیهاالسلام حضور داشته باشد به همین منظور موقع ازدواج یکی از کارت‌های عروسی را برداشته و در آن نام حضرت زهرا علیهاالسلام را نوشت و آن را در حرم مطهر حضرت معصومه علیهاالسلام انداخت. موقع انداختن از آنها دعوت کرد که حتما در جشن ازدواجش شرکت کنند. بعد از اتمام مراسم خیلی دوست داشت که بداند آیا حضرت زهرا علیهاالسلام در مراسم آنها بوده یا نه؟ تا این که شبی حضرت فاطمه علیهاالسلام را در خواب می‌بیند و از ایشان می‌پرسد که آیا در جشن ما حضور داشتید یا نه؟ حضرت می‌فرماید: «ما اگر به عروسی شما نیایم پس عروسی چه کسی برویم». یکی از مادران شهدا می‌گفت: مدتی بود به خاطر بعضی از مشکلات نمی‌توانستم به مزار شهدا رفته و برای پسر شهیدم فاتحه بخوانم. شبی در خواب دیدم از من گله می‌کند که چرا به سراغم نمی‌آیی؟ گفتم فردا صبح خواهم آمد. صبح آماده رفتن شدم که صدای روضه‌ای مرا متوجه خود کرد، ذکر مصیبت حسین علیه‌السلام بود، با خود گفتم: امروز را می‌روم روضه‌ی فرزند زهرا علیهاالسلام و روز دیگر به [صفحه ۴۹۶] مزار شهدا می‌روم. بالاخره آن روز گذشت و صبح روز بعد رفتم به مزار، دیدم زنی سیاهپوش بر سر قبر پسرم فاتحه می‌خواند. با خود گفتم: شاید قبر پسر مرا با قبر دیگری اشتباه گرفته است. خوب است به او بگویم: جلو رفته از پشت به او گفتم: اشتباه نگرفته‌اید؟ برگشت و نگاهی مهربان و آشنا به من انداخت. صورتش می‌درخشید، آرام گفتم: نه همین جاست ما اشتباه نمی‌کنیم. مگر دیروز به مجلس پسر من حسین نیامدی؟ من هم امروز به دیدار پسر تو آمدم. این را گفتم و از نظر ناپدید شد و مرا در حسرت نگاه دوباره‌اش با یک دنیا خاطره تنها گذاشت. یکی از بزرگان و مسئولین که سهم مهمی در انقلاب دارد در مجلسی خصوصی در میان تنی از رفقا، با اصرار آنان داستانی را که برای خودش پیش آمده بود، چنین تعریف کرد: در میان جمعی از دوستان بودم که ناگهان زانوهایم سست شد و به زمین افتادم. محافظانم مرا به بیمارستان رساندند. در طول راه تمام بدنم سست شد به طوری که قادر به حرکت دادن آنها نبودم. در بیمارستان احساس کردم چانه‌ام هم دارد از کار می‌افتد. فرزندم را که به شدت متاثر و پریشان بود با اشاره به سوی خود خواندم و با هر جان‌کندنی بود به او فهماندم تا فرصت هست همه را خبر کند. ساعات آخر است. آن قدری نگذشت که چانه‌ام قفل شد، چشم‌هایم بسته شد و پلک‌هایم روی هم افتاد. کسانی که در اطرافم بودند صدا به شیون بلند کردند. دیگر چیزی نفهمیدم. ناگهان خود را در عالم دیگری یافتیم. فضای عجیبی و غیر قابل توصیفی بود. در آنجا از من پرسیدند فلانی برای خدا چه کردی؟ تأملی کردم و برخی اعمال را که گمان می‌کردم کارهای مهمی است برشمردم. هر کدام را که می‌گفتم در جواب می‌گفتند: ثبت نشده است. به لوحی که در دست داشتند اشاره کردند و گفتند: به آن نگاه کن. نگاه کردم دیدم [صفحه ۴۹۷] تمامی اعمال و لغزشهایم در آن ثبت است. خیلی شرمنده شدم. دیدم دستم خالی است و هیچ عذری ندارم. پرسیدند حال با تو چه کنیم؟ خیلی وحشت کرده بودم. کاملاً خیس عرق شده بودم. زدم زیر گریه. دیدم الان است که ختم دادرسی را اعلام کنند و مرا ببرند. ناگهان با هر چه در رمق داشتم فریاد زدم. همه‌ی اینها که می‌گوئید درست، اما من فاطمه را هم دوست نداشتم؟ علی را هم دوست نداشتم؟ صدای حق حق گریه‌ام همه جا را برداشته بود. و دیگر نتوانستم سخن بگویم. نگاهی کردند و گفتند راست می‌گویی. نگاهی دوباره به من انداختند

و گفتند: او را بازگردانید، فرصتی دوباره به تو داده شد. از صفر شروع کن و اساس کار خود را قرآن قرار بده. تا سخنانش تمام شد ناگهان پلک چشم تکانی خورد و باز شد. چانه‌ام هم آزاد شد. دیدم فرزندان و خویشان اطراف تخت من شیون می‌کنند. با سختی به پسر اشاره کردم که نزدیک بیاید. با صدایی به او گفتم: به برکت فاطمه نجات یافتم، نگران نباشید، فرصتی دوباره به ما دادند. اتاق که خلوت شد از پسر پرسیدم: آیا من فریاد هم کشیدم؟ گفت: فریادی نزدی، اما مدتی آن چنان تکان می‌خوردی که ما و همه‌ی دکترها دست و پای خود را گم کرده بودیم و آن چنان عرق می‌ریختی که تمام تشک خیس شده بود. دیگر امیدی نداشتیم، که ناگهان آرام شدی و لحظاتی بعد لب‌هایت تکانی خورد و گفتی: به برکت فاطمه نجات یافتم. [صفحه ۴۹۸]

ولای زهرا

از مفهوم، حقیقت، ضرورت زیر بنا و آثار ولایت در نوشته‌ای دیگر به تفصیل گفت و گو شده است. چه کسی گلبرگ‌های شقلیق و عطر گل یاس را نمی‌ستاید؟ چه کسی ترنم باران و بارش آبشاران و جوشش چشمه‌ساران را نمی‌ستاید؟ بهار را همه می‌ستایند و چشم غزال را، و آواز بلبل را و پرواز کبوتر را و صلابت کوه را و درخشش خورشید را. من در تو ای قامت خدائی، عطر و طهارت، زیبایی و لطافت، فریاد و صلابت، پیچیدگی و شهامت، و در انتها عروج سبز را با هم می‌بینم. ای هدیت خدایی [صفحه ۴۹۹]

گرچه به کوتاهی شقایق اما به بلندای همه عصرها و نسل‌ها. محبت زهرا علیهاالسلام، زهرا علیهاالسلام را دوست داشتن نیست که فقط زهرا علیهاالسلام را دوست داشتن است! که محبت زهرا علیهاالسلام حتی در دل دشمنان او هم لانه دارد. عمق حرکت زهرا علیهاالسلام و پیچش گام‌های او آن قدر پر صلابت و لطیف است که هر بیننده را مسحور و هر شنونده را مهیوت می‌کند. مگر می‌توان در دل، لطافت یاس و صلابت کوه را تحسین نکرد؟! در روایت آمده است که فاطمه علیهاالسلام را فاطمه علیهاالسلام نام نهادند؛ زیرا محبت او باعث جدائی از آتش جهنم است. [۱۲۰۸]. به راستی این کدامین محبت است؟ محبت‌های غریزی؟ یا عاطفی؟ یا محبت‌های ما که در صندوقچه‌ی دل‌مان هزاران بت سر کشیده است؟ یا محبت‌های سلمان و مالک و فضه که در قلب‌شان غیر از محبت علی علیه‌السلام [صفحه ۵۰۰] و فاطمه علیهاالسلام دیگر هیچ نبود؟ محبتی که تبعیت و اطاعت را در پی نیاورد.

[۱۲۰۹]. [صفحه ۵۰۱] محبتی که تولی و تبری و عشق به الله و کفر به طاغوت، این هر دو را با هم نداشته باشد. [۱۲۱۰]. محبتی که باعث درگیری من با بت‌های سرکشیده‌ی درونم نشود، محبتی که باعث ذبح چهار الهی من - نفس دنیا و شیطان و خلق [۱۲۱۱]. [صفحه ۵۰۲] آرزوهایم - منی [۱۲۱۲] - نشود، محبتی که در من تحمل در بلا [۱۲۱۳] را به همراه نیاورد، آن هم تا آن حد که پیمان‌های بلا را جرعه جرعه، مستانه و دامن کشان سرکشم و بر دشمن که هیچ بر دوست هم نالم و حتی از این هم فراتر، شاکر و طالب [۱۲۱۴] باشم. محبتی که نتواند مرا رقص کنان در میان آتش و جام‌های بلا ببرد، از این جدایی از آتش هیچ سهمی ندارد. خلاف حکمت باری است، راهی که زهرا علیهاالسلام با پهلوی شکسته و بازوی ورم کرده و صورت نیلی رفته، و علی با فرق شکافته [صفحه ۵۰۳] و حسن با جگر پاره پاره و حسین با رگ‌های بریده من با پایم نروم و توقع جدایی از آتش را هم داشته باشم. آن جا که زهرا علیهاالسلام در راه امام زمان خود و پاسداری از مقام ولایت جان می‌دهد، تو خود ببین در پاسداری از این امانت الهی در کجای راهی، که زهرا علیهاالسلام اسوه است. [۱۲۱۵]. هم چنان که علی علیه‌السلام و رسول صلی الله علیه و آله و حسین علیه‌السلام اسوه‌اند. به امید فلاح و رویشی. [صفحه ۵۰۴]

توسل به ساحت قدس زهرا

ر. ک: بخش پیوست‌ها (پیوست ۳). توسل، تقرب است [۱۲۱۶] و اهل بیت وسیله‌ی [۱۲۱۷] آن منکران یا جاهل است یا معاند. [صفحه ۵۰۵] اهل بیت وسیله‌ی تقرب انبیا [۱۲۱۸] هستند و زهرا علیها السلام وسیله‌ی تقرب و توسل اهل بیت. اگر ما به زهرا علیها السلام متوسل می‌شویم، تعجبی نیست که اهل بیت به زهرا علیها السلام متوسل می‌شدند. امام باقر علیه السلام هر گاه تب طاقتش را می‌ربود، آب خنکی طلب می‌کرد و وقتی آب به دستش می‌رسید و جرعه‌ای از آن را می‌نوشید، لحظه‌ای از نوشیدن بازمی‌ماند و سپس با صدای بلند تا به حدی که در بیرون خانه نیز شنیده می‌شد از ته دل مادرش زهرا علیها السلام را صدا می‌کرد و می‌فرمود: «فاطمه ای دختر رسول خدا!» و بدین گونه خود را از سوز تب تشفی می‌داد و بر خود مرهمی می‌نهاد و جان و روح خود را با یاد محبوب و توسل به او آرام و عطر آگین می‌نمود. [۱۲۱۹]. امام جواد علیه السلام هر روز هنگام زوال به مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفته و پس از اسلام و صلوات بر رسول صلی الله علیه و آله به سراغ خانه‌ی مادرش زهرا علیها السلام که در همان نزدیکی قبر پیامبر صلی الله علیه و آله است می‌رفت و کفش‌ها را در آورده و با نهایت ادب و خضوع، داخل خانه شده و در آنجا نماز و دعا می‌خواند و دقایقی طولانی به عبادت مشغول می‌شد. و هرگز دیده نشد به یارت رسول صلی الله علیه و آله برود و سراغ مادرش را نگیرد. [۱۲۲۰] هم چنین نقل است آن حضرت در چهار سالگی به شدت در غم و اندوه و غوطه‌ور شده بود، پدر بزرگوارش از سبب آن می‌پرسد. حضرت جواد علیه السلام از مصیبت‌های مادرش زهرا علیها السلام و انتقام خون محسن در عصر ظهور یاد می‌کند. [۱۲۲۱]. [صفحه ۵۰۶] از اینها که بگذریم زیارت جامعه بهترین گواه بر شدت علاقه و احترام آن حضرت به مادرش فاطمه علیها السلام است. قبل از تولد علی علیه السلام در مکه زلزله‌ی شدیدی رخ داد، به گونه‌ای که سنگ‌های بزرگ از کوه ابوقیس جدا شده و به پایین پرتاب می‌شد. حضرت ابوطالب علیه السلام بر بلندی برآمد و گفت: «الهی و سیدی استلک بالمحمدیه المحموده وباللویه العالیه و بالفاطمیه البیضاء الا تفضلت علی اهل التهامه بالرحمه والرافه». همان زمان زمین آرام گرفت و مردم آن کلمات را حفظ کرده و در شداید و بلاها می‌خواندند ولی جهت آن را نمی‌دانستند. [۱۲۲۲]. یکی از طلاب فاضل و مورد وثوق تعریف می‌کند: زمانی که در نجف اشرف مشغول تحصیل بودم، عصر یک روز رمضان، غذایی برای افطار خود تهیه کرده و در حجره گذاردم و بیرون آمده و در را قفل کردم. پس از ادای نماز مغرب و عشا و گذشتن مقداری از شب برای صرف افطار به مدرسه برگشتم. چون به در حجره رسیدم، دست به جیب کردم، اما کلید را نیافتم. داخل صحن مدرسه را خوب گشتم و از بعضی طلاب که در مدرسه بودند سؤال نمودم، اما باز هم کلید پیدا نشد. به علت گرسنگی و نیافتن راه چاره سخت پریشان شدم. از مدرسه بیرون آمده، متحیرانه به سوی حرم مطهر می‌رفتم و به زمین نگاه می‌کردم. ناگاه مرحوم حاج سید مرتضی کشمیری [۱۲۲۳] (اعلی الله مقامه) را دیدم. سبب حیرتم را پرسید، مطلب را عرض کردم. [صفحه ۵۰۷] پس با من به مدرسه آمد و نزد حجره‌ام فرمود: «معروف است که نام مادر حضرت موسی کلید قفل‌های بسته است. پس چگونه نام نامی حضرت فاطمه‌ی زهرا علیها السلام چنین اثری نکند؟» آن گاه دست روی قفل نهاد و ندا کرد: یا فاطمه! که ناگهان قفل باز شد. [۱۲۲۴]. یکی از فضلالی حوزه که مشکل بزرگی برایش پیش آمده بود برای زیارت و توسل به حضرت رضا علیه السلام عازم حرم می‌شود. از قضا به علامه‌ی طباطبایی برخورد می‌کند که ایشان هم عازم حرم است. بلافاصله به سوی رفته و با چشمی پر اشک و دلی پر سوز از ایشان می‌خواهد تا دعایی به او بیاموزد که حاجتش روا شود. علامه نگاهی مهربان به چهره و حالت او می‌کند. آن گاه می‌گوید فرزندم وقتی وارد حرم مطهر می‌شوی، یکی از مؤثرترین و بهترین دعاها این است که حضرت را به مادرش زهرا علیها السلام قسم بدهی که حاجت تو را از خدا بخواهد، زیر احضر به مادرش زهرا علیها السلام علاقه‌ی فراوانی و ارادت خاصی دارد و سوگند دادن به مادر محبوبش سخت مؤثر خواهد افتاد. او می‌گوید: با شنیدن این سخن سخت متأثر شدم و رعشه و لرزه‌ای تمامی [صفحه ۵۰۸] وجودم را در بر گرفت. این توسل و قسم دادن همان به مقصود رسیدن همان. [۱۲۲۵]. یکی از علما می‌گوید: در حدود بیست سال قبل همسرم به بیماری صعب‌العلاجی گرفتار شد و سرانجام با مراجعه به اطباء، مرض ریوی تشخیص داده شد. پس از آزمایشات دقیق و عکسبرداری، کسالت را فوق‌العاده

و صعب‌العلاج دانسته به طوری که نسخه و داروی بی اثر بود و از علاج آن به کلی مأیوس شدیم. بی اندازه مضطرب و ناراحت بودیم. ناچار دست توسل به ذیل عنایت حضرت زهرا علیهاالسلام زده و نماز حضرت فاطمه علیهاالسلام که در کتب ادعیه وارد شده را خواندم، [۱۲۲۶] پس از اتمام اذکار در حالی که متأثر و دل شکسته بودم در همان حال سجده خوابم برد. در خواب حضرت فاطمه علیهاالسلام را به بالین مریضه‌ام دیدم که به او لطف و محبت می فرمود. ناگهان از خواب بیدار و یأسم به امید مبدل شد. پس از آن روز حال مریض رو به بهبود گذاشت و پس از چند روزی سلامتی کامل خود را بازیافت. برای معاینه و اطمینان خاطر او را به نزد طبیبی بردم، او بعد از معاینه و دقت کامل با تعجب گفت: هیچ کسالتی در او نمی بینم. [۱۲۲۷] یکی از عباد صالح خدا و از یادگاران هشت سال دفاع مقدس برایم می گفت. [صفحه ۵۰۹] شب اول عملیات بدر در جزیره‌ی حورالعظیم بودیم. وضو گرفتیم و نماز خواندیم و در پناه خداوند دعا کردیم. سپس سوار بلمهایمان شدیم. بلم‌های ما ظریف چهار نفر را داشت. با نام گردان حضرت رسول صلی الله علیه و آله، جزو لشکر علی بن ابی طالب علیه‌السلام به راه افتادیم. پانزده کیلومتر را با بلم رفتیم. کمین‌های دشمن را یکی پس از دیگری پشت سر گذاشتیم که الحمدلله دشمن متوجه ما نشد تا رسیدیم به پنجاه متری دشمن، پیش از آن که دشمن متوجه ما شود به پشت سیم خاردار رسیدیم. مسئول دسته به من گفت: برادر سیم‌چین را بده تا سیم‌ها را ببرم. من گفتم: متأسفانه سیم‌چین ندارم. بعد از کمی گفتگو تصمیم گرفتیم که پایم را بگذارم روی سیم خاردار و بلم از روی من عبور کند و بگذرد. بلند شدم و ایستادم و از ته دل گفتم: یا فاطمه الزهرا علیهاالسلام و تا آمدم پایم را بگذارم روی سیم خاردار، دیدم که بلم خود به خود از روی سیم خاردار رد شده و ما به راحتی توانستیم ادامه‌ی راه را با سرعت تمام به طرف دشمن طی کنیم. یکی از رفقای بسیجی در جبهه برایم تعریف کرد. در یک عملیات شبانه علیه دشمن متجاوز بعثی هنگام پیشروی به میدانی از مین برخوردیم. این برخورد برای ما غیر منتظره و سنگین بود، چون از طرفی شناسایی نشده بود و شاید هم دشمن آنها را به تازگی کار گذاشته بود. و از طرف دیگر اگر به موقع سر قرار نمی رسیدیم، گروهی دیگر از بچه‌ها به وسیله‌ی دشمن قیچی می شدند. شرایطی بسیار سخت و جانکاه بود. زمان به کندی می گذشت. من فشار سنگینی آن لحظات را هنوز هم بر سینه‌ام حس می کنم. سرانجام بنا شد بچه‌ها داوطلبانه روی مین‌ها بروند. فرماندهی ما- که هر چه از خوبی‌ها و دلاوری‌ها و کاردانی او [صفحه ۵۱۰] و ایمان و عشقش به فاطمه زهرا علیهاالسلام بگویم، کم گفته‌ام- گفت: بچه‌ها چند دقیقه‌ای صبر کنید، شاید راه دیگری هم باشد. همه با ناباوری به او خیره شدند، چه راهی؟! او این را گفت: و سپس از بچه‌ها فاصله گرفته و کمی آن طرف‌تر به نماز ایستاد و دو رکعت نماز خواند. آن هم چه نمازی، یک پارچه سوز و عشق. رفقای او همه می دانستند او نماز توسل به فاطمه زهرا علیهاالسلام می خواند. عجب حالی داشت، مثل شمع می سوخت. پس از سلام نماز سر بر مهر گذاشته و یا فاطمه اغیثنی می گفت و با حالتی پر سوز فاطمه را به کمک می طلبید. استغاثه‌ی فاطمه، فاطمه‌ی او تمامی بیابان را پر کرده بود. گویا تمامی هستی هم با او هم نوا بود. شبی فراموش نشدنی بود هر کدام از بچه‌ها در گوشه‌ای اشک می ریخت و دعا می کرد. کم کم بچه‌ها متوجه فرمانده شدند و سعی داشتند به او نزدیک‌تر شوند. طولی نکشید که همه دور او حلقه زدند. دیگر در آن موقع شب و در سکوت و بهت بیابان همراه اشک ماه، تنها ناله‌ی یک نفر به گوش می رسید؛ ناله‌ی فرمانده که فاطمه علیهاالسلام را مدام به کمک می طلبید. کاش بودی و می دیدی که چگونه مثل ابر می بارید و چون شمع می سوخت. همه به استغاثه‌های او گوش می دادند و اشک می ریختند، من جلوتر از همه بودم. دیدم گونه‌اش را روی خاک گذاشته و آن قدر اشک ریخته تمامی صورتش غرق گل شده. آن چنان غرق در مناجات و توسل بود که حضور هیچ کس را احساس نمی کرد. تو گویی اصلاً در این دنیا نیست. کمی آرام‌تر شد. آهسته چیزهایی را زمزمه می کرد. ناگهان برای لحظاتی ساکت شد. نگران شدم که نکند از حال رفته است، اما هیبتی داشت که نتوانستم قدم جلو بگذارم. همه محو نگاه او بودیم، به دلمان افتاده بود که خبری می شود. قبلاً هم از توسلات او به حضرت زهرا علیهاالسلام و حاجت گرفتنش [صفحه ۵۱۱] زیاد شنیده بودم. همین طور هم شد. ناگهان سر از سجده برداشت و فریاد زد بچه‌ها بیاید بی‌بی راه را نشان داد!! بی‌بی راه را

نشان داد!! بغض‌هایی را که برای چند دقیقه‌ای در سینه‌ها متراکم شده بود یک دفعه ترکید، همه زدند زیر گریه. نمی‌توانم حالت خودم و بچه‌ها را در آن لحظه بیان کنم. آن قدر می‌دانم که بی‌درنگ همه به دنبالش حرکت کردیم، من پشت سر او بودم به خدا قسم او آن قدر محکم و با صلابت می‌دوید که گویی روز روشن است و جاده‌ی هموار. طولی نکشید که از میان مین‌ها گذشتیم بدون این که حتی یک نفر از ما خراشی بردارد. بعدها هر بار که از ما می‌پرسیدیم آن شب چه شد و چه دیدی؟ از جواب ظفره می‌رفت، اما می‌گفت: بچه‌ها فاطمه، فاطمه، و دیگر اشک مجالش نمی‌داد. [صفحه ۵۱۲]

بی‌کوثر طلوع را سلامی نیست

زهره‌ا علیهاالسلام ای کوثر خدا ای ادامه‌ی نبی صلی الله علیه و آله ای همتای علی علیه‌السلام ای حبیبی خدا ای شب قدر خدا ای مقصود خدا ای مشکاة خدا ای مصباح هدی ای والشمس وضحی ای معنی جمال ای تفسیر جلال ای تأویل کمال ای واژه‌ی وفا ای آیه‌ی صفا ای سوره‌ی اتی [صفحه ۵۱۳] ای خورشید رسالت ای قمر ولایت ای زهره‌ی هدایت ای با عصای موسی ای با دم مسیحا ای با صلاهی یحیی ای ایوب بلاها ای یعقوب فراق‌ها ای یوسف جفاها ای کوه پر ابهت ای جاری محبت ای چشمه‌ی طهارت ای اسوه‌ی خدایی ای جلوه‌ی الهی ای عشق کبریایی بر ما ببخشای کز تهجدت گفتیم اما از اسرای به تاول نشسته و عمق نگاه و پیچش تدبیر تو هرگز! [صفحه ۵۱۴] ای خانه‌ی گلی تو شنیدیم اما از رنج قرن‌ها و بلوغ بیداری و راز کوفتن در کوب‌هایت هرگز! وصف تو گفتمی - و چه بی‌رمق - که بلندای خورشید را در رعایت ماه تمنا کردیم اما راز گل یاس را فوران سبز را آبی زلال را چه کسی بر ما خواند؟ ای آموزگار ظرافت تو خود به ما بیاموز تلاوت بیداری بلوغ انذار و رنج قرن‌ها را که سخت محتاجیم [صفحه ۵۱۵] دشت را از تدبیر تو نشانی نیست که با نیم‌نگاهی کرانه‌هایش را در آغوش می‌نشانم پیچش تدبیر و عمق نگاه تو دریایی است، بی‌کران کوهی است همپای تاریخ که کرانه‌های بکرش آستن ارتفاع نگاه توست و آن دم که بر قلعه‌اش عروج کنی دیگر از تو در تو نشانی نیست ای آفتاب سفر کرده! من فریاد سبز تو را که از پشت دیوار قرن‌ها هنوز هم به گوش می‌رسد، شنیدم و شعله‌های کومه‌ات را که در آتش کینه‌های سرشار می‌سوخت، دیدم من سراغ خونین تو را از لاله‌ی سوخته در میان کنده‌ها و دیوارهای تاریخ گرفتم و شاهد تاریکی زمین در روز نفرین تو بر کسانی که آفتاب را به قرص نان فروختند، بودم [صفحه ۵۱۶] من از گلوی تو صدای خدا و بر لب‌های سوخته‌ات، آیه‌ی تشنگی مردم را شنیدم و رسوایی ننگ مشاطگان را در پیچش گام‌های تو یافتم من در جغرافیای خانه‌ی گلی تو تاریخ رنج‌ها و رنج‌های تاریخ را دیدم من در ناله‌های تو بر زمین از دست رفته‌ات طهارت چشمه‌ی غدیر را و در ارتفاع نگاهت، قیام توفان را دیدم من اشک‌های تو را بر در کوب‌های کوچه‌های سرد و خسته‌ی مدینه یافتم و خط تو را که بر پوست هر ستاره غزل آفتاب را می‌نوشتی، خواندم من نشان کبودین تو را از قافله‌هایی که از کناره‌ی بقیع می‌گذشتند گرفتم من در اشک‌های تو فوران چشمه‌ی غدیر را و در آذرخش فریادت ضربت خندق را دیدم من با اذان بلال تو به قیام و سلامی رسیدم این شعله‌های عشق توست که انسان خسته را به میهمانی آفتاب می‌خواند در حجم نگاه تو افق هم‌رنگ می‌باخت [صفحه ۵۱۷] سبزی این سال‌ها هنوز هم وامدار آن نگاه بلندی است که از قله‌ی ناپیدای تو سر زد من با نوای آشنای تو از قناعت انجمادها و از پس کوچه‌های حقیر خلافت‌ها رهیدم من بلوغ بیداری را آنجا که سایه‌ی ماه را در پس لایه‌های ابر به خسوف کشاندی تجربه کردم من انذار تو را ای کوثر زخمی! بر زنانی مقهور شنیدم و اوج تسلیم تو را آنجا که مرد راه را از پای انداخت، شناختم من در خاموشی قبرت تابش هزاران خورشید را دیدم اگر قبرت را نشانی نیست چه باک هر سنگ نبشته‌ای حکایت تو را دارد من فریاد سکوت بلوغ بیداری رنج قرن‌ها انس مهربانی و در آخر عروج سبز را از تو آموختم و شب قدرم را با تو به سلامی رساندم که بی‌کوثر طلوع را سلامی نیست [صفحه ۵۱۸] ای بلوغ انذار! چشمه‌ی غدیر در باغ‌دستان تو رویید و غدیری‌ها از دامان عصمت تو به بلوغی رسیدند و انسان مانده به انذار تو به رویشی رسید ای آموزگار ظرافت! آنجا که مردان از

پای فتادند چگونه رفتن را تو به من آموختی و آن جا که فریادها در سینه‌ها گم شد فریاد خسته‌ی دردم را تو به بلوغی رساندی و آنجا که حرامیان راه را بستند با اشک‌هایت راهم را تا به خدا تو علامت گذاری و در باغ شهادت مرگ را که بار زندگی آورده بود، نشانم دادی خورشید در تابوت تو غروب کرد و ملائک به عشق دیدار تو به سجده درافتادند و عروج خونینت را خدا خود به نظاره نشست تا زخم‌هایت را خود مرهمی گذارد و چشمه‌ی کوثرش را با تو به طهارتی رساند [صفحه ۵۱۹] ای تولد بالغ هستی! ما با چشم اشک و دست تمنا روز تولد تو را - گرچه این روز هم باید رنج‌هایت را شماره کنیم- به امید تولد دوباره‌ی خویش جشن می‌گیریم آیا امید تولدی هست؟ ای کوثر خدا! ای ادامه‌ی نبی! ای همتای علی! زهرا جان! شب میلاد فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام آذر ماه ۱۳۷۱ [صفحه ۵۲۱]

پیوست‌ها

اشاره

پیوست ۱: حور در آتش پیوست ۲: دعا پیوست ۳: توسل [صفحه ۵۲۳]

پیوست ۱: حور در آتش (حدیث الباب)

اشاره

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «ان ابنتی فاطمه حورا آدمیت (انسیه)»؛ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: دخترم فاطمه، فرشته‌ای است، در سیمای انسان. تاریخ بغداد، ج ۵، ص ۸۶، و ج ۱۲، ص ۳۳۱؛ کنز العمال، ج ۱۲، و ص ۱۰۹؛ فراید السمطین، ج ۲، ص ۴۸؛ مناقب ابن مغازلی، ص ۳۶۹؛ ینابیع الموده، ج ۱، ص ۲۳۰، (به نقل از نسایی)؛ ذخائر العقبی، ص ۲۶؛ نزت المجالس، ج ۲، ص ۲۲۷؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۳۵؛ بحار الانوار، ج ۴۳، صص ۴-۷؛ اسعاف الراغبین، ص ۱۷۲؛ اهل البیت ص ۱۱۳؛ مقتل خوارزمی، ص ۶۴؛ المعجم الکبیر طبرانی، ج ۲۲، ص ۴۰۱؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۰۲. حمله به خانه‌ی زهرا علیهاالسلام- بیت وحی [۱۲۲۸]- و آتش کشیدن آن و در نتیجه مجروح و بستری شدن و سرانجام و شهادت آن حضرت، موضوعی تاریخی است که باید آن را [صفحه ۵۲۴] به دور از بعضی سوء استفاده‌ها و تعصب‌ها و با توجه به منابع و ماخذ معتبر شیعی و سنی، بررسی کرد. در این زمینه چند عنوان زیر جای تحقیق و تفحص بیش‌تری دارد. [۱۲۲۹]. هجوم (به خانه‌ی زهرا علیهاالسلام) تهدید (به سوزاندن و آوردن هیزم و آتش زدن) احراق (آتش زدن خانه) مضروب: الف. برای باز پس گرفتن فدک. ب. برای دفاع از علی علیه‌السلام (هنگام هجوم به خانه‌اش و آن گاه که علی علیه‌السلام را به زور برای بیعت‌گیری به مسجد بردند). ۱. صورت و سینه. ۲. دست و بازو. ۳. شکستن پهلو. ۴. شکم و پشت. ۵. مطلق ضرب (بدون ذکر محل ضرب). سقط مقتوله‌ی شهیده [صفحه ۵۲۵]

هجوم

منابع شیعه

۱. حدیثی محمد بن عبدالله الحمیری عن ابیه عن علی محمد بن سالم عن محمد بن خالد عن عبدالله ابن حماد البصری عن عبدالله بن عبدالرحمان الاصبم عن حماد بن عثمان عن ابن عبدالله علیه‌السلام قال: لما اسرى بالنبی صلی الله علیه و آله الی السماء... اما ابتک فظلم... و یدخل علیها و علی حریمها و منزلها به غیر اذن...، امام صادق علیه‌السلام فرمودند: هنگامی که پیامبر صلی الله علیه

و آله به معراج رفت... (به او گفته شد: بر دخترت ستم خواهد شد... حرمتش شکسته می‌شود و بی اجازه وارد منزلش می‌شوند. کامل الزیارات، ص ۳۳۲. ۲.... و زنت فاطمه علیها السلام ان لا تدخل بیتها الی باذنها، فاجافت الباب و اغلقته، فلما انتهوا الی الباب، ضرب عمر الباب برجله فکسره و کان من سعف- فدخلوا علی علی علیه السلام و اخرجوه ملیبا...؛ فاطمه علیها السلام می‌پنداشت بدون اذن او وارد خانه‌اش نخواهد شد، پس در را محکم کرد و آن را بست. چون به در خانه‌اش رسیدند عمر لگدی به در زد، (در از شاخه‌ی خرما بود) و آن را شکست. پس سراغ علی علیه السلام آمدند و او را به زور برای بیعت گیری بیرون بردند. الاختصاص (منسوب به شیخ مفید)، ص ۱۸۶، تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۶۶، بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۲۲۷. ۳. فقالت (فاطمه): یا عمر، اما تتقی الله عزوجل تدخل علی بیتی و تهجم علی داری؟! [صفحه ۵۲۶] فاطمه فرمود: ای عمر از خدا پروا نمی‌کنی؟ هجوم آورده به خانه‌ام در آیی؟ کتاب سلیم بن قیس، ج ۲، ص ۸۶۴؛ بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۲۹۹، ج ۴۳، ص ۱۹۷. ۴. قلت لسلمان: ادخلوا علی فاطمه علیها السلام بغیر اذن؟ قال: ای والله و ما علیها من خمار، فنادت: وابتاه، وارسول الله، یا ابتاه فلبثی ما خلفک ابوبکر و عمر...، به سلمان گفتم: آیا بی اجازه، به خانه‌ی فاطمه علیها السلام وارد شدند؟ گفت: آری به خدا قسم، با آنکه فاطمه سرپوش مناسبی نداشت. پس فاطمه فریاد زد: آه پدرم! رسول خدا! آه پدرم! پس از تو، ابوبکر و عمر بسیار زشت و وقیحانه عمل کردند. کتاب سلیم بن قیس، ج ۲، ص ۵۸۷، بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۲۷۰. ۵. فقال ابوبکر لقفذ: ارجع فان خرج، و الا- فاقتم (فاهجم) علیه بینه... فانطلق قنفذ الملعون فاقتم هو و اصحابه بغیر اذن؛ ابوبکر به قنفذ گفت: برگرد، اگر بیرون آمد (که هیچ) و گرنه به خانه‌اش حمله کن. قنفذ ملعون هم راه افتاد و فرمان او را عملی کرد و همراه یارانش، بدون اجازه به خانه وارد شد. کتاب سلیم بن قیس، ج ۲، ص ۵۸۶؛ بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۲۶۹؛ الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۱۱. ۶. قال ابوبکر فی مرضه الذی قبض فیه: وددت انی لم اکشف بیت فاطمه. ابوبکر در هنگام مرگ می‌گفت: ای کاش به خانه‌ی فاطمه بی احترامی نکرده، در آن نگشوده بودم. الايضاح ابن شاذان، ص ۱۶۱ (ص ۸۳ چاپ بیروت)، خصال صدوق، ص ۱۷۱؛ الشافی، سید مرتضی ج ۴، ص ۱۳۷؛ کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، ص ۳۷۶-۳۷۷، اثبات الهدة، ج ۲، ص ۳۶۷-۳۶۸؛ حدیقه الشیعه، ج ۱، ص ۲۵۲؛ بحار الانوار، ج ۳۰، ص ۱۲۳ و ۱۳۶ و ۳۵۲؛ تشید المطاعن، ج ۱، ص ۳۴۰؛ الغدیر، ج ۷، ص ۱۷۰؛ النص و الاجتهاد، ص ۸۲؛ دلائل الصدق، ج ۳، ص ۳۲؛ السبعة من السلف، ص ۱۶؛ عبدالله بن سبا، ج ۱، ص ۱۰۶؛ معالم المدرستین، ج ۲، ص ۷۹. ۷. «فقال عمر: اذهبوا فان اذن لکم، و الا- فادخلوا بغیر اذن؛ عمر گفت: بروید، اگر به شما اجازه داد (که هیچ) و گرنه بی اجازه وارد شوید. کتاب سلیم بن قیس، ج ۲، ص ۵۸۴؛ بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۲۶۸. ۲۶۸. الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۱۰. [صفحه ۵۲۷] ۸. فاقام امیر المؤمنین علیه السلام و من معه من شیعه فی منزله بما احد ایبه رسول الله صلی الله علیه و آله فوجهوا الی منزله فهجموا علیه، و احرقوا بابه و استخرجوه منه کرها و وضغوا سیده النساء بالباب حتی اسقطت محسنا؛ بر پایه‌ی عهدی که پیامبر صلی الله علیه و آله با علی علیه السلام داشت، او و شیعیانش در خانه‌اش گرد آمده آنگاه (عمر و قنفذ و دیگران) به سوی منزلش روانه شدند، و به او هجوم آوردند. درش را سوزاندند و او (علی علیه السلام) را به زور بیرون کشیدند. سرور زنان عالم را پشت در فشردند به گونه‌ای که محسن‌اش را سقط کرد. اثبات الوصیه، ص ۲۳. ۹. ثم ان عمر جمع جماعه من الطلقاء و المنافقین و اتوا بهم الی منزل امیر المؤمنین علیه السلام... ثم انهم توابوا علی امیر المؤمنین علیه السلام و هو جالس علی فراشه واجتمعوا علیه حتی اخرجوه سحبا من داره، ملیبا بثوبه یجرونه الی المسجد...، عمر جماعتی از طلقاء (آزاد شدگان پیامبر) و منافقان را گرد آورد و با آنان به منزل امیر المؤمنین علیه السلام آمد... سپس به سوی وی که بر جایش نشسته بود، حمله کردند و او را در حصار خود قرار دادند و گریانش را گرفته، و به زور از خانه بیرون آوردند کشان کشان به مسجد بردند. علم الیقین، فیض کاشانی، ج ۲، ص ۶۸۶-۶۸۷ (فصل بیست از باب ۴۱، مقصد سوم). ۱۰. سید بن طاووس نقلاً من کتاب الوصیه للشیخ ایثار بن المستفاد الضریر عن موسی بن جعفر عن ابیه علیه السلام قال: بما حضرت رسول الله الوفاء، دعا الانصار و قال:... الا ان بابها بابی و بیتها بیتی. فمن هتکه فقد هتک حجاب الله. قال عیسی: فبکی ابوالحسن طویلا و قطع بقیه کلامه و قال: هتک والله حجاب الله،

هتک والله، هتک والله حجاب الله یا امه یا امه صلوات الله علیها؛ عیسی بن مستفاد ضریر از امام کاظم علیه السلام آن بزرگوار از پدرش علیه السلام روایت کرد که چون وفات پیامبر فرارسید، انصار را فراخواند و به آنان فرمود: ... آگاه باشید در خانه‌اش (فاطمه)، در منزل من و خانه‌ی او خانه‌ی من است. هر که حرمتش را بریزد، حرمت الاهی را شکسته است. عیسی می‌گوید: امام [صفحه ۵۲۸] کاظم علیه السلام (با گفتن این جمله) شدیداً گریسته و سخنش را قطع کرد و فرمود: به خدا قسم، حرمت الاهی شکسته شد، به خدا قسم حرمت الاهی شکسته شد، به خدا قسم حرمت الاهی شکسته شد. وای مادر! وای مادر! درود خدا بر او باد. الطرف، سید بن طاووس، ص ۱۸-۲۱؛ بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۴۷۷ (به نقل از منبع پیشین). ۱۱. «قال العلامة الحلی: وبعث (ابوبکر) الی بیت امیر المؤمنین علیه السلام لما امتنع من البيعة... و اخرجوا علیا کرها و کان معه الزبیر فی البیت، فکسروا سیفه و اخرجوه و من الدار...؛ چون علی علیه السلام از بیعت سر باز زد، ابوبکر، گروهی را به خانه‌اش گسیل داشت،... علی را به زور از خانه بیرون کردند. زبیر نیز با او بود. شمشیرش را شکستند و او را نیز از منزل بیرون کشیدند. کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، ص ۳۷۷. ۱۲. عن زکریا بن آدم قال: انی لعند الرضا علیه السلام اذا جیء بابی جعفر له و سنه اقل من اربع سنین، فضرب بیده الی الارض و رفع راسه الی السماء و هو یفکر فقال له الرضا علیه السلام بنفسی انت، لم طال فکرک؟ فقال: فیما صنع بامی فاطمة؛ ای والله لاخرجنهما ثم لاحرقنهما ثم لاذرنهما فی الیم نسفا، فاستندانه و قبل بین عینیه، ثم قال: بابی انت و امی، انت لها (یعنی الامامة)؛ زکریا بن آدم می‌گوید: من نزد امام رضا علیه السلام بودم که فرزندش امام جواد علیه السلام را آوردند. وی که کمتر از چهار سال داشت، دستانش را بر زمین زد و سر به آسمان بلند کرد و به فکر فرورفت. امام رضا علیه السلام فرمود: جانم فدایت، چرا اندیشیدنت به درازا کشید: برای آن چه در حق مادرم فاطمه روا داشتند، به خدا سوگند آن دو را (از قبر) بیرون می‌کشم، آتششان می‌زنم. ذره ذره‌شان کرده، ذراتشان را در دریا پراکنده می‌کنم. امام رضا علیه السلام او را به خود نزدیک کرد و میان دو چشمش را بوسید و فرمود: پدر و مادرم به فدایت، تو سزاوار (امامتی). دلائل الامامة، طبری، ص ۲۱۲ (نسخه‌ی محقق ص ۴۰۰). اثبات الوصیة، ص ۱۸۴. ۱۳. المفید عن الصدوق عن ابيه عن احمد بن ادریس عن محمد بن عبد الجبار عن ابن ابی عمیر، عن [صفحه ۵۲۹] ابان بن عثمان، عن ابان بن ثقلب عن اكرمة عن عبدالله بن العباس قال: لما حضرت رسول الله صلى الله عليه و آله الوفاة بکی حتی بلت دموعه لحيته. فقيل له: يا رسول الله ما يبكيك؟ فقال: ابكي لذريتي ما تصنع بهم شرار امتي من بعدى. كاني به فاطمة بنتي و ظلمة بعدى و هي تنادي: يا ابتاه، يا ابتاه، فلا يعينها احد من امتي...؛ عبدالله بن عباس می‌گوید: چون وفات پیامبر صلی الله علیه و آله فرارسید، چنان گریست که اشکهایش محاسنش را تر کرد، به او گفتند: ای رسول خدا! چرا می‌گریید؟ فرمود: برای فرزندان و ذریه‌ام می‌گیرم. برای آن چه ستمگران امتم پس از من بر آنان روا می‌دارند، گویا دخترم فاطمه را می‌بینم که پس از من ستم‌ها دیده، فریاد می‌زند. وای پدرم! وای پدرم! ولی یک نفر از امتم به یاریش بر نمی‌خیزد. الامالی، طوسی ج ۱ ص ۱۹۱؛ بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۴۱ و ج ۴۳، ص ۱۵۶؛ اثبات الهداة، ج ۱۲، ص ۵۷۲، ح ۲۱۷. ۱۴. عن جابر بن عبدالله انصاری قال: دخلت فاطمة عليها السلام علی رسول الله صلى الله عليه و آله و هو فی سكرات الموت فانكبت الیه تبکی، ففتح عینه و آفاق ثم قال صلى الله عليه و آله. يا نبیة، انت المظلومة بعدی و انت المستضعفة بعدی. فقد اذاك فقد اذانی و من غاظك فقد غاظنی... و من ظلمك فقد ظلمنی لانك منی و انا منك، و انت بضعة منی و روحی التي بین جنبی ثم قال: الی الله اشكو ظالميك من امتي؛ جابر بن عبدالله انصاری می‌گوید: هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله در سكرات موت بود و واپسین لحظه‌های عمرش را می‌گذرانید، فاطمه علیها السلام وارد شد و گریه کنان خودش را بر بدن رسول خدا انداخت. پیامبر صلی الله علیه و آله چشمان خویش را گشود و به هوش آمد. آن گاه فرمود: دخترم! پس از من به تو ستم می‌کنند و از حقت محروم می‌سازند؛ هر که تو را بیازارد، مرا آزرده است و هر که تو را خشمگین سازد، مرا خشمگین ساخته است... هر که به تو ظلم کند، به من ستم کرده است. چون تو از منی و من از تو، تو پاره‌ی تن من و روح من و جان منی. سپس فرمود: به خدا، شکایت می‌برم از امتم، از آنان که به تو ظلم روا دارند. کشف الغممة، ج ۲ ص ۵۸؛

بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۷۶. [صفحه ۵۳۰] ۱۵. کشف الیقین باسناده عن سلمان عن رسول الله صلی الله علیه و آله انه قال: ... انت تظلمین و عن حقهک تدفعین... یا فاطمه، انا سلم لمن سالمک و حرب لمن حاربک... پیامبر صلی الله علیه و آله (به فاطمه) فرمود... بر تو ستم شده و از حقت محروم می‌شوی... ای فاطمه، هر که با تو در صلح و صفاست، من نیز با او چنین کنم و هر که با تو بستیزد، من نیز با او بستیزم. کشف الیقین، ص ۱۸۸ و ۱۸۹؛ بحار الانوار، ج ۶۳، ص ۲۶۴ و ۲۶۵ (به نقل از کشف الیقین) ۱۶. روی السید بن الطاووس باسناده عن الکاظم عن ابيه عليه السلام قال رسول الله صلی الله علیه و آله... یا علی ما انت صانع لو قد تامر القوم علیک بعدی و تقدموا علیک و بعث الیک طاغیتهم یدعوک الی البیعۃ ثم لیت بثوبک تقاد کما یقاد الشارد من الابل مذموما و خذولا محزوننا مهموما و بعد ذلك ينزل بهذه الذل؟ قال: فلما سمعت فاطمة ما قال رسول الله صلی الله علیه و آله صرخت و بکت. فبکی رسول الله صلی الله علیه و آله لبکائها...، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:... یا علی، چه خواهی کرد زمانی که این قوم، پس از من علیه تو توطئه کنند و بر تو پیشی گیرند و طاغوت آنان، افرادی را گسیل دارد تا تو را به بیعت وادارند. سپس پیراهنت را به گردنت افکنده، تو را چون شتری مهار شده با مذمت و خواری و حزن و غم بکشند و پس از آن، به این ذلت دچار آیی؟ چون فاطمه، سخن پیامبر صلی الله علیه و آله را شنید، فریادی برآورد و گریست... بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۴۹۳ (به نقل از طرائف). ۱۷. عن ام الفضل بن العباس قالت: لما ثقل رسول الله صلی الله علیه و آله فی مرض الذی توفی فیهِ، افاق افاقه و نحن نبکی. فقال: مالذی یبکیکم؟ قلت: یا رسول الله! نبکی لغير خصلة، نبکی لفراقک ایانا انقطاع خبر السماء عنا و نبکی الامۃ بعدک. فقال علیه السلام: اما انکم المقهورون والمستضعفون من بعدی؛ مادر فضل بن عباس می‌گوید: چون بیماری پیامبر صلی الله علیه و آله شدت یافت- بیماری که بدان سبب از دنیا رفت- لحظه‌ای به هوش آمد و ما را در حال گریه دید. فرمود: چرا می‌گریید؟ گفتیم: ای رسول خدا! برای [صفحه ۵۳۱] اموری چند گریه می‌کنیم. فراق شما، قطع شدن خبر آسمانی از ما و برای امت پس از شما. فرمود: پس از من، شما مقهور و مستضعف خواهید بود. الامالی، مفید، ص ۲۱۵؛ الامالی، شیخ طوسی، ج ۱، ص ۱۲۲، بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۴۰. ۱۸. عن الرضا علیه السلام عن آبائه علیه السلام عن النبی صلی الله علیه و آله انه قال لبني هاشم: انتم المستضعفون بعدی؛ [۱۲۳۰]. امام رضا علیه السلام از پدرانش علیه السلام روایت می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله به بنی هاشم فرمود: شما پس از من، مستضعف خواهید شد. بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۵۰ (به نقل از عیون الاخبار) ۱۹. قالت فاطمة فی خطبة فدک: قد کان بعدک انباء و هنبئة لو کنت شاهدا لم یکنر الخطب... تجهمتنا رجال واستخف بنا لما فقدت و کل الارث مغتصب [۱۲۳۱]. فاطمه در خطبه‌ی فدک فرمود: (پدر جان) رفتی و پس از تو فتنه‌ها برخاست، که اگر تو می‌بودی، چنان بزرگ رخ نمی‌نمود. همین که تو رفتی، کسانی بر ما یورش آوردند و ما را کوچک شمردند و همه‌ی ارث را به یغما بردند. الامالی، شیخ مفید، ص ۴۱، الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۷۹؛ بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۹۶؛ اعیان الشیعة، ج ۱، ص ۳۱۸. [صفحه ۵۳۲]

منابع اهل سنت

۱. قال ابوبکر فی مرضه الذی قبض فیهِ. وددت انی لم اکشف بیت فاطمة [۱۲۳۲]؛ ابوبکر هنگام مرگش گفت ای کاش، حرمت خانه‌ی فاطمه را نمی‌شکستم و در خانه‌اش را نمی‌گشودم. الاموال، ص ۱۹۳؛ الامامة السیاسة [۱۲۳۳]، ج ۱، ص ۳۶ (لیتینی ترکت بیت علی)؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۳۱ (با این تفاوت که به جای «لم اکشف» آمده است «لم افتش»؛ تاریخ طبری ج ۳، ص ۴۳۰ (در ذکر وقایع سال ۱۳ هجری)؛ عقد الفرید، ج ۴، ص ۲۶۸؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۴؛ المعجم الکبیر، طبرانی ج ۱، ص ۶۲؛ السقیفة، جوهری، ص ۴۰ (تحقیق دکتر محمد هادی امینی) و در ص ۷۳ این گونه آورده است [صفحه ۵۳۳] «لیتینی لم اکشف...»؛ تاریخ دمشق (در شرح حال ابی‌بکر)، ج ۹، ص ۷۴۹ (مخلوط اردنیه)؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۲، ص ۴۶ و ج ۶، ص ۵۱ و ج ۱۷، ص ۱۶۴ و ۱۶۸ و ج ۲۰، ص ۲۴؛ تاریخ الاسلام، ذهبی، ج ۳، ص ۱۱۷-۱۱۸ (تحقیق دکتر عمر عبدالسلام)؛ میزان

الاعتدال، ج ۳، ص ۱۰۸ (تحقیق علی محمد البجاوی) در شرح حال «علوان بن داود البجلی»؛ مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۰۳؛ لسان المیزان، ج ۴، ص ۱۸۹ (در شرح حال علوان بن داود البجلی)؛ الجوامع الجامع، سیوطی، ج ۱، ص ۱۰۵۹؛ کنز العمال، ج ۵، ص ۶۳۱ و ۶۳۲ (کتاب الخلافة مع الامارة)؛ منتخب کنز العمال (چاپ شده در حاشیه‌ی مسند احمد)، ج ۲، ص ۱۷۱؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۳، ص ۱۲۲ (اختصار و تحقیق از سکینه شهابی بر منهج ابن منظور). ۲. و بلغ ابابکر و عمر ان جماعة من المهاجرين والانصار قد اجتمعوا مع علی بن ابی طالب فی منزل فاطمة بنت رسول الله. فاتوا فی جماعة حتى هجموا الدار و خرج علی و معه السیف، فلقیه عمر، فصارعه عمر، فصرعه و کسر سیفه و دخلوا الدار. فخرجت فاطمة فقالت والله لتخرجن او لا کشفن شعری والاعجن الی الله، فخرجوا و خرج من کان فی الدار و اقام القوم ایاما، ثم جعل واحد بعد الواحد یبایع؛ به ابوبکر و عمر خبر رسید که گروهی از مهاجران و انصار در منزل فاطمه علیها السلام دختر رسول خدا، گرد علی بن ابی طالب جمع شده‌اند. آن دو با گروهی به منزل (آن حضرت) هجوم آوردند. علی با شمشیرش بیرون آمد و با عمر روبرو شد. عمر با او درگیر شد و او را بر زمین افکند و شمشیرش را شکست. آنگاه به خانه‌ی او وارد شدند. فاطمه خارج شد و گفت: بیرون روید و گرنه به خدا سوگند موهام را آشکار کرده، به خدا شکوه (نفرین) می‌کنم. به ناچار همگی خارج شدند. مدتی گذشت و همه یکی پس از دیگری با خلیفه بیعت کردند. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۶. ۳. فجاء عمر فی عصابة... فاقتمها الدار، فصاحت فاطمة...!... عمر با جماعتی آمد... به خانه هجوم آوردند، فاطمه فریاد کشید... شرح ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۴۷ (به نقل از السقیفة، جوهری). [صفحه ۵۳۴] ۴. و کان خارج البیت مع خالد جمع کثیر من الناس، ارسلهم ابوبکر ردا لهما، ثم دخل عمر فقال لعلی: قم فبایع. فتلکا و احتبس فاخذ بیده و قال: قم، فابی ان یقوم فحملة و دفعه کما دفع الزبیر ثم امسکهما خالد، و ساقهما عمر و من معه سوقا عینفا واجتمع الناس ینظرون و امتلات شوارع المدينة بالرجال و رأی فاطمة، ما صنع عمر، فصرخت و ولولت... بیرون از خانه، جماعت زیادی با خالد بودند. ابوبکر آنها را فرستاده بود تا آن دو (علی و زبیر) را برگردانند. آن گاه عمر وارد شد و به علی گفت. برخیز، علی درنگ کرده، امتناع ورزید. عمر دستش را گرفت و گفت: برخیز، علی خودداری کرد. عمر او را بلند کرد و مانند زبیر بیرون کشید. خالد آن دو را بست. عمر و همراهانش آن دو را با شدت می‌کشیدند. مردم جمع شده بودند و می‌نگریستند. کوجه‌های مدینه پر از جمعیت شده بود. فاطمه چون اعمال عمر را دید فریاد برآورد و شیون سر داد. السقیفة، جوهری، ص ۷۲؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۴۹. ۵. قال ابن ابی الحدید:... و لم یتخلف الاعلی علیه السلام وحده، فانه اعتصم ببیت فاطمة علیها السلام فتحاموا اخراجه منه قسرا، ابن ابی الحدید می‌گوید:... جز علی علیه السلام کسی از بیعت خودداری نکرد و به خانه‌ی فاطمه علیها السلام پناه جست. (آنها، هم) اطرافش گرفته، به زور او را از خانه بیرون کشیدند. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۲۱. ۶. قال ابن ابی الحدید: و اما حدیث الهجوم علی بیت فاطمة علیها السلام فقد تقدم الکلام فیهِ والظاهر عندی صحه ما یرویه المرتضی والشیعة ولكن لا کل ما یرعمونه بل کل بغض ذلک، و حق لابی بکر، ان یندم و یتاسف علی ذلک و هذا يدل علی قوة دینه و خوفه من الله تعالی فهو بان یكون منقبه له اولی منکونه طعنا علیه. ابن ابی الحدید می‌گوید: اما جریان هجوم به خانه‌ی فاطمه علیها السلام قبلا گذشت و به نظر سخن «سید مرتضی» و شیعه صحیح است. لیکن نه همه‌ی گفتارشان، بلکه مقداری از آن. ابی بکر نیز حق داشت که پشیمان شده، از این کارش متاسف باشد. این مطلب قوت دین خداترسی ابوبکر را [صفحه ۵۳۵] می‌رساند. پس این پشیمانی و ندامت، به جای آن که بر او طعنی باشد، فضیلت و منقبت به شمار می‌رود. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۷، ص ۱۶۸. ۷. قال النقیب ابوجعفر فی الرد علی الجوینی... فان قلت: ان بیت فاطمة انما دخل و سترها انما کشف حفظا لنظام الاسلام، و... قیل لکم: و کذلک ستر عائشة... فاذا جاز دخول بیت فاطمة لامر لم یقع بعد، جاز کشف ستر عائشة علی ما قد وقع و تحقق، فکیف صار هتک عائشة من الکبائر التي یجب معها التخلید فی النار والبراءة من فاعله، و من او کد عری الایمان، و صار کشف بیت فاطمة، والدخول علیها منزلها و جمع حطب ببابها، و تهددها بالتحریق من او کد عری الدین؟...؛ نقیب ابوجعفر در رد سخنان جوینی می‌گوید: اگر بگوئید ورود به خانه‌ی فاطمه و هتک حرمت آن، فقط

به جهت حفظ نظام اسلامی و... بود، در جوابتان می‌گویند: این سخن درباره‌ی عایشه نیز صادق است... چون اگر (شکست حرمت) و ورود به خانه‌ی فاطمه به سبب کاری که اتفاق نیفتاد، جایز باشد، پس شکستن حرمت عایشه نیز به جهت کاری که روی داد و محقق شد، (به طریق اولی) جایز است. پس چگونه است که هتک عایشه از گناهان کبیره گشته، فاعل آن مخلد در آتش و تبری و بیزاری از عامل آن از مؤکدترین پایه‌های ایمان شمرده می‌شود، اما گشودن خانه‌ی فاطمه و وارد شدن به منزل او و جمع همیزم بر در خانه و تهدید فاطمه به آتش زدن آن از مؤکدترین پایه‌های ایمان می‌گردد؟ شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۲۰، ص ۱۶ و ۱۷ (ابن ابی‌الحدید از قول استاد خود ابو جعفر نقل می‌کند که او می‌گفت: اصل این جواب از بعضی علمای زیدیه است که من آن را بسیار متین یافته، یادداشت کردم. آن گاه نوشته‌هایش را در آورد و در آن مجلس خواند و تمامی اهل مجلس آن را ستودند). ۸. ثم ان ابابکر بعث عمر بن الخطاب الی علی و من معه لیخرجهم من بیت فاطمة (رضی‌الله‌عنها) و [صفحه ۵۳۶] قال: ان ابوا علیک فقاتلهم... ابوبکر، عمر بن خطاب را فرستاد تا علی و کسانی را که گرد او جمع شده بودند، از منزل فاطمه - رضی‌الله‌عنها - بیرون آورد و به او چنین گفت: اگر نپذیرفتند، با آنها بجنگ. تاریخ ابی‌الفداء، ص ۱۶۵ (ذکر اخبار ابی‌بکر و خلافت). ۹. ان عمر جاء الی بیت علی لیحرقه علی من فیه، فلقیته فاطمة. فقال: ادخلوا فیما دخلت فیه الامه، عمر آمد، خانه‌ی علی را با همه‌ی کسانی که در آن بودند، به آتش بکشد، فاطمه او را دید. عمر گفت: چیزی را که همه‌ی امت پذیرفته‌اند، پذیرا باشید. تاریخ ابن‌شحنه [۱۲۳۴] در حاشیه کامل، ج ۷، ص ۱۶۴. ۱۰. حدثنی بکر بن الیهثم (ابن‌هاشم) قال حدثنا عبدالرزاق عن عمر عن الکلبی عن ابی‌صالح عن ابن عباس قال: بعث ابوبکر، عمر بن الخطاب را سراغ علی علیه‌السلام فرستاد چون که از بیعت با او سر باز زده بود و به او گفت: بی هیچ ملاحظه و نرمشی و با کمال خشونت او (علی) را بیاور. چون او را آورد. میان علی علیه‌السلام و عمر مشاجره در گرفت، علی به او گفت: تا می‌توانی بدوش، تو هم سهم می‌بری. به خدا سوگند، اشتیاق تو به سرپرستی و ولایت او، فقط به سبب این است که فردا تو را امیر سازد. انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۸۷. ۱۱. قال ابن ابی‌الحدید بعد نقله کلام عبدالله بن موسی بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی‌طالب علیهما‌السلام (کانت امنا صدیقه، ابنة نبی مرسل، و ماتت و هی غضبی علی قوم، فنحن غضاب لغضبها). قد اخذ هذا المعنی بعض شعراء الطالبین من اهل الحجاز، انشدنیه النقیب جلال‌الدین عبدالحمید [صفحه ۵۳۷] بن محمد بن عبدالحمید العلوی قال: انشدنی هذا الشاعر لنفسه و ذهب عنی انا اسمہ قال یا ابا حفص الهوینی و ما کنت ملیا بذاک لولا الحمام أ تموت البتول غضبی و نرضی ما کذا یصنع البنون الکرام یخاطب عمر و یقول له: مهلا و رویدا یا عمر، ای ارفق و اتند و لا تعنف بنا. و ما کنت ملیا، ای و ما کنت اهلا لان تخاطب بهذا و تستعطف، و لا کنت قادرا علی ولوج دار فاطمة علی ذلك الوجه الذی ولجتها علیه، لولا ان اباها الذی کان بیتهما یحترم و یصان، لاجله مات فطمع فیها من لم یکن یطمع. ثم قال: اتموت امنا و هی غضبی و نرضی نحن! اذا لسننا بکرام، فان الولد الکریم یرضی لرضا ابیه و امه، و یغضب لغضبها، ابن ابی‌الحدید پس از نقل کلام عبدالله بن موسی بن حسن بن حسن بن علی بن ابی‌طالب علیهما‌السلام که (مادرمان که صدیقه بود و دختر پیامبر مرسل، در حالتی از دنیا رحلت کرد که بر قوم غضبناک بود، ما نیز به سبب غضب و خشم او، خشمگین و غضبناکیم)، گفته است: چنین مضمونی را بعضی از شاعران طالبین اهل حجاز، در اشعار خود به کار برده‌اند. نقیب جلال‌الدین عبدالحمید بن محمد بن عبدالحمید علوی می‌گوید: این شعر را شاعری که حال، نامش را فراموش کرده‌ام، برایم خوانده است. آهسته، ای ابا حفص (عمر) - تو نمی‌توانستی وارد خانه شوی، اگر کبوتر از دنیا نرفته بود. آیا بتول با ناراحتی از دنیا رفته و ما رضایت دهیم! هرگز فرزندانمانی که بزرگوارند، چنین نکنند. (در این شعر) عمر را مخاطب قرار داده و به او می‌گوید: آهسته. درنگ کن عمر یعنی مدارا کن و آسان گیر، با ما تندی مکن. تو نمی‌توانستی، یعنی تو کسی نبود که به چنین جایگاهی طمع ورزی و اگر پدر فاطمه که خانه (فاطمه) به جهت او (پدر) حرمت و مصونیت داشت، از دنیا نمی‌رفت، هرگز نمی‌توانستی بدین گونه، وارد خانه‌اش شوی. بدینسان، آن که اهلیت طمع در آن نداشت، طمع ورزید. سپس، گوید: آیا مادرمان با ناراحتی از دنیا برود و ما رضایت دهیم! آن گاه قدر و منزلتی نداریم [صفحه ۵۳۸] چون فرزند

بزرگوار به رضایت پدر و مادر راضی و با ناراحتی آن دو، ناراحت و ناراضی است شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۶، ص ۴۹-۵۰. ۱۲. تمثلت فاطمة عليها السلام في خطبة فدك بقول هند بنت ائاثة [۱۲۳۵]: قد كان بعدك انباء و هنبثة لو كنت شاهدا لم تكثر الخطب ابدت رجال لنا نجوى صدورهم لما قضيت و حالت دونك الكتب [۱۲۳۶]. تجهمتنا رجال واستخف بنا اذغبت عنا فنحن اليوم نغصب پس از تو (ای پیامبر) رخدادها و حوادثی شگفت پیش آمد که اگر بودی چنان بزرگ جلوه نمی کرد. مردانی چند از امت تو، همین رفتی و خاک میان ما و تو حائل شد، اسرار سینه‌هایشان را آشکار کردند. چون فقدان تو را دیدند به ما روترش کردند و ما را کوچک ساختند و حق ما غصب شد. السقیفه جوهری، ص ۹۹؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۱۶، ص ۲۱۲ و ۲۵۱ و ۲۵۳. [صفحه ۵۳۹]

تهدید

منابع شیعه

۱. فی حدیث عن فاطمة عليها السلام قالت فيه: فجمعوا الحطب الجزل [۱۲۳۷]. علی بابنا، واتوا بالنار لیحرقوه و یحرقونا فوقفت بعضادة الباب و ناشدتهم بالله و بابی ان یکفوا عنا و ینصرونا، حضرت فاطمه عليها السلام فرمود: بر در خانه‌ی ما، کنده‌های (هیزم‌های تنومند و بزرگ) جمع کرده، آتشی فراهم ساختند تا در آن به آتش کشیده، ما را بسوزانند. آنگاه در کنار در ایستادم و آنان را به خدا و پدرم سوگند دادم که دست از ما بردارند و ما را یاری کنند. بحارالانوار، ج ۳۰، ص ۳۴۸ (به نقل از ارشاد القلوب). ۲. فغضب عمر و قال: ما لنا و للنساء؟ ثم امر اناسا حوله فحملوا حطبا و حمل معهم عمر، فجعلوه حول منزله و فيه علی و فاطمة و ابناهما علیهم السلام. ثم نادى عمر باعلی صوته حتى اسمع علیا علیها السلام: والله لتخرجن و لتبايعن خلیفة رسول الله صلی الله علیه و آله او لا ضر من علیک بیتک ناراً؛ عمر خشمگین شد و گفت: ما را با زنان چه کار؟ آنگاه به جماعت گرد خود فرمان داد هیزم آوردند. خود نیز چنین کرد. آنها را اطراف منزلش نهادند، با آن که در آن، علی و فاطمه و فرزندان علیهم السلام بودند. سپس عمر با تمام توان فریاد زد تا علی علیه السلام بشنود: سوگند به خدا، خارج می‌شوی و با خلیفه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله بیعت می‌کنی یا آن که خانه را بر تو [صفحه ۵۴۰] آتش می‌زنم. کتاب سلیم بن قیس، ج ۲، ص ۵۸۶؛ الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۱۰؛ بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۲۸۳۲. ۳. فانطلق قنفذ فاخبر ابابکر. فوثب عمر غضبان. فنادی خالد بن الولید و قنفذاً فامرهما ان یحملا حطبا و ناراً، ثم اقبل حتى انتهى الی باب علی علیه السلام و فاطمة عليها السلام قاعدة خلف الباب، قد عصبت راسها و نحل جسمها فی وفاة رسول الله صلی الله علیه و آله. فاقبل عمر حتى ضرب الباب. ثم نادى. یابن ابی طالب افتح الباب. فقالت فاطمة عليها السلام: یا عمر، ما لنا و لک؟ لا تدعنا و ما نحن فيه. قال: افتحی الباب و الا احرقناه علیکم؛ قنفذ رفت و به ابوبکر خبر داد. عمر با عصبانیت از جا پرید و خالد بن ولید و قنفذ را خواند و به آنها فرمان بداد که هیزم و آتشی همراه آورند. آنگاه عزم خانه‌ی علی علیه السلام کرد. به در خانه رسید فاطمه عليها السلام پشت در نشسته بود، در حالی که سرش را بسته و جسمش به جهت غم وفات پیامبر صلی الله علیه و آله، ضعیف شده بود. عمر جلو آمد، در را کوبید و فریاد زد: پسر ابی طالب! در را بگشا، فاطمه عليها السلام فرمود: عمر! تو را به ما چه کار؟ چرا ما را به حال خود نمی‌گذاری؟ (عمر) گفت: در را باز کن، و گرنه آن را بر شما آتش می‌زنم! کتاب سلیم بن قیس، ج ۲، ص ۸۶۴؛ بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۲۹۹ و ج ۴۳، ص ۱۹۷؛ الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۱۰. ۴. روی ابن ابی‌شیهه بسنده عن اسلم انه حین بویع ابوبکر بعد رسول الله صلی الله علیه و آله... قال عمر:.... و ایم الله، ما ذلک بمانعی ان اجتمع هؤلاء النفر عندک ان آمر بهم ان یحرق علیهم الباب، چون پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله مردم با ابوبکر بیعت کردند... عمر گفت:.... به خدا قسم، اینها، مانع نمی‌شود که اگر این افراد، نزد تو گرد هم آیند، دستور دهم که خانه را با آنان به آتش کشند. بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۳۱۳؛ دلائل الصدق، ج

۳، ص ۸۷. ۵. قال والذی نفس عمر بیده لتخرجن او لاحرقنها علی من فیها، فقیل له: یا اباحفص ان فیها فاطمة! فقال: و ان؛ (عمر) گفت: قسم به کسی که جان عمر به دست اوست! خارج می‌شوید یا خانه را با هر که [صفحه ۵۴۱] در آن است، به آتش می‌کشم، به او گفتند: اباحفص! در آن (خانه) فاطمه هست. گفت: باشد. الغدیر، ج ۷، صص ۷۷-۷۸ (به نقل از ابن قتیبه در الامامة و السیاسة)؛ دلائل الصدق، ج ۳، ص ۸۷ (به نقل از ابن قتیبه). ۶. روی المفضل عن الصادق علیه السلام فی حدیث طویل... و اشعار النار علی باب امیر المؤمنین و فاطمة والحسن والحسین علیهم السلام لاحراقهم بها؛ امام صادق علیه السلام: (عمر) بر در خانه‌ی امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام، آتشی شعله‌ور ساخت تا آنان را بسوزاند. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۴. ۷. قوله (عمر):... فاختاری ان شئت خروجه لیعةً ابی بکر او احراقکم جمیعا؛ سخن (عمر) (خطاب به فاطمه)... اختیار با توست، با علی برای بیعت با ابوبکر خارج می‌شود یا همه‌ی شما سوزانده خواهید شد. پیشین، ص ۱۸. ۸. قال عمر: ان لم یخرج جئت بالحطب الجزل و اضرمتها ناراً علی اهل هذا البیت و احرق من فیه او یقاد علی الی البیعة، و اخذت سوط قنفذ فضربتها و قلت لخاد بن الولید: انت رجائنا، هلموا فی جمع الحطب، فقلت: انی مضرماها...؛ عمر گفت: اگر بیرون نیاید، با هیزم‌های تنومندی آمده، بر اهل این خانه آتش می‌افروزم و هر که را در آن است، می‌سوزانم، مگر این که به دنبال من برای بیعت آید. تازیانه‌ی قنفذ را گرفتیم و به او (فاطمه علیها السلام) زدیم. به خالد بن ولید گفتیم: تو و دیگر افرادمان، هیزم جمع کنید. من آتش می‌زنم. بحار الانوار، ج ۳۰، ص ۲۹۳. ۹. عن ابی الجارود عن ابی جعفر علیه السلام قال سألته متی یقوم قائمکم؟ قال... ثم یحرقهما بالحطب الذی جمعا لیحرقا به علیا و فاطمة والحسن والحسین و ذلک الحطب عندنا نتوارثه؛ ابی جارود می‌گوید: از امام باقر علیه السلام پرسیدم: چه هنگامی، قائم شما قیام می‌کند؟ فرمود... آن گاه آن دو را با هیزمی [صفحه ۵۴۲] که برای آتش زدن علی و فاطمه و حسن و حسین جمع آوری کرده بودند، آتش می‌زدند. این هیزم، نسل به نسل نزد ماست. دلائل الامامة، ص ۲۴۲ (نسخه‌ی محقق، ص ۴۵۵). ۱۰. اخبرنی ابوبکر محمد بن عمر الجعابی قال: حدثنا ابوالحسن العباس بن المغیره قال: حدثنا ابوبکر احمد بن منصور الرمادی قال: حدثنا سعید بن عفیر قال: حدثنی ابن لهیعة، عن خالد بن یزید، عن ابن ابی هلال عن مروان بن عثمان قال: لما بايع الناس ابابکر دخل علی علیه السلام والزبیر والمقداد بیت فاطمة علیها السلام و ابوا ان یخرجوا، فقال عمر بن الخطاب. اضرموا علیهم البیت ناراً، فخرج الزبیر و معه سیفه. فقال ابوبکر: علیهم بالکلب، فقصدوا نحوه، فزلت قدمه و سقط الی الارض و وقع السیف من یدیه. فقال ابوبکر: اضربوا به الحجر، فضرب بسیفه الحجر حتی انکسر و خرج علی بن ابی طالب علیه السلام نحو العالیة، فلقیه ثابت بن قیس بن شماس. فقال: ما شانک یا ابالحسن؟ فقال: ارادوا ان یحرقوا علی بیتی و ابوبکر علی المنبر یبایع له و لا یدفع عن ذلک و لا ینکره. فقال له ثابت: و لا تفارق کفی یدک حتی اقتل دونک، فانطلقا جمیعا حتی عادا الی المدینة و اذا فاطمة علیها السلام واقفه علی بابها و قد خلت دارها من احد من القوم و هی تقول: لا- عهد لی بقوم اسوا محضرا منکم، ترکتم رسول الله جنازةً بین ایدینا و قطعتم امرکم بینکم لم تستامرونا، و صنعتم بنا ما صنعتم و لم تروا لنا حقاً، مروان بن عثمان می‌گوید: چون مردم با ابوبکر بیعت کردند، علی علیه السلام و زبیر و مقداد به منزل فاطمه علیها السلام رفته، بیرون نیامدند. عمر بن خطاب گفت: خانه را بر آنان آتش کشید. زبیر با شمشیرش بیرون آمد، ابوبکر گفت: سنگ را دریابید. به سراغ زبیر رفتند. پایش لغزید و بر زمین افتاد و شمشیر از کفش رها شد. ابوبکر گفت: شمشیرش را به سنگ بزنید. پس آن قدر شمشیرش را به سنگ کوبیدند که شکست. علی بن ابی طالب علیه السلام به سوی بلندی خارج از شهر بیرون رفت. در راه ثابت بن شماس به او برخورد. گفت یا ابالحسن! تو را چه شده؟ گفت: می‌خواستند خانه را به رویم آتش زنند و ابوبکر بالای منبر بود، با او بیعت می‌کردند و او نه آنان را از این کار منع کرد، نه به این اقدام اعتراض کرد. [صفحه ۵۴۳] ثابت به او گفت: دست از تو بر نمی‌دارم تا در راهت کشته شوم. با هم به راه افتادند تا به مدینه برگشتند. فاطمه علیها السلام کنار در ایستاده بود. مهاجمان از منزلش رفته بودند و او می‌گفت: همنشینی بدتر از شما مردم ندیدم. بدن رسول خدا را نزد ما رها کرده، و میان خودتان توافق کردید و ما را به امارت برنگزیدید و با ما کردید آنچه کردید و هیچ حقی برای ما در نظر نگرفتید! الامالی،

شیخ مفید، صص ۴۹-۵۰؛ بحار الانوار، ج ۲۸، صص ۲۳۱-۲۳۲ (به نقل از امالی مفید). ۱۱. قال الشيخ المفيد: «و لما اجتمع الي دار فاطمة من بنی هاشم و غیرهم للتحيز عن ابی بکر و اظهار الخلاف عليه، انفذ عمر بن الخطاب قنفذا و قال له: اخرجهم من البيت فان خرجوا، و الا فاجمع الاحطاب على بابه و اعلمهم انهم ان لم يخرجوا للبيعة. اضرمت البيت عليهم نارا! ثم قال بنفسه في جماعة، منهم المغيرة بن شعبه الثقفي و سالم مولى ابو حذيفة حتى صاروا الي باب على عليه السلام فنادی: يا فاطمة بنت رسول الله! اخرجي من اعصم بيتك ليبيع و يدخل فيما دخل المسلمون، و الا والله اضرمت عليهم نارا، شيخ مفید می گوید: چون بنی هاشم و دیگران برای عدم بیعت با ابوبکر و اظهار مخالفت با او در خانه‌ی فاطمه علیها السلام گرد هم آمدند، عمر بن خطاب قنفذ را فرستاد و به او گفت: آنان را از خانه بیرون آر. اگر بیرون آمدند (که هیچ) و گرنه بر در خانه‌اش هیزم‌هایی جمع ساز و به آنها بگو. اگر برای بیعت خارج نشوند، خانه را با آنان آتش می‌زنم. خودش نیز به همراه جماعتی از جمله مغیره بن شعبه ثقفی و سالم، غلام ابو حذیفه حرکت کرد تا به خانه‌ی علی علیه السلام رسید. فریاد زد: ای فاطمه، دختر رسول خدا! هر که به خانه‌ات پناه آورده، از خانه بیرون کن تا بیعت کند و آنچه را همه‌ی مسلمانان پذیرفته‌اند، پذیرا شوند، و گرنه به خدا سوگند، آنان را به آتش می‌کشم. الجمل، شیخ مفید، صص ۱۱۷-۱۱۸. ۱۲.... فجاء عمر و معه قبس، فلقيته فاطمة على الباب، فقالت: يابن الخطاب! اتراك محرقا على بابي؟ قال: نعم، و ذلك اقوى فيما جاء به ابوك؛ عمر به همراه پاره‌ای آتش آمد. فاطمه علیها السلام او را نزد در دید، [صفحه ۵۴۴] فرمود: ای پسر خطاب، آیا تو را در حال آتش زدن خانه‌ام می‌بینم؟ گفت: آری. این بهترین کار برای تقویت دین پدرت می‌باشد». الشافی، سید مرتضی [۱۲۳۸] ج ۳، ص ۲۴۱؛ تلخیص الشافی، شیخ طوسی، ج ۳، ص ۷۶؛ بحار الانوار، ج ۲۸ صص ۲۶۸ و ۳۸۹ و ۴۱۱. ۱۳. عن عبدالله بن عبدالرحمان قال: ثم ان عمر... اقبل في جمع كثير الى منزل علي بن ابي طالب عليه السلام فطالبه بالخروج فابى. فدعا عمر بحطب و نار و قال: الذي نفس عمر بيده! ليخرجن او لاحرقنه على ما فيه، فقيل له: ان فيه فاطمة بنت رسول الله و ولدى رسول الله و آثار رسول الله، فانكر ذلك من قوله، فلما عرف انكارهم قال: ما بالكم اتروني فعلت ذلك؟ انما اردت التهويل...؛ عبدالله بن عبدالرحمان می گوید: سپس عمر... با جمع زیادی رو به منزل علی بن ابی طالب علیه السلام آورد و از او خواست، خارج شود. او خودداری کرد، عمر هیزم و آتشی طلب کرد و گفت: قسم به آن که جان عمر به دست اوست! خارج می‌شوند یا خانه را با آنچه در اوست، آتش می‌زنم. به او گفتند: در این خانه، فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و فرزندان او و آثار پیامبر خداست. و سخنش را ناشایست دانستند! چون اعتراض‌شان را دریافت، گفت: شما را چه شده آیا فکر می‌کنید، چنین می‌کنم. مقصودم فقط تهدید آنان بود.... الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۰۲؛ بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۲۰۴؛ النص والاجتهاد، ص ۷۹. ۱۴.... فاقبل عمر بشيء (بقبس) من نار على ان يضرم الدار، فلقيته فاطمة و قالت: الى اين يابن الخطاب، اجئت لتحرق دارنا؟ قال نعم او تدخلوا فيما دخل فيه الامة؛ عمر با پاره‌ای از آتش آمد تا در را به آتش کشد. فاطمه او را دید، گفت: کجا پسر خطاب؟ آیا آمده‌ای خانه‌ی ما را بسوزانی؟ (عمر) گفت: [صفحه ۵۴۵] آری، مگر، آنچه را مردم پذیرفته‌اند، پذیرا شوید. الطرائف، صص ۲۳۸-۲۳۹؛ نهج الحق، صص ۲۷۱-۲۷۲؛ بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۳۳۹؛ الغدير، ج ۷، ص ۱۵. ۱۵. قال زيد بن اسلم. كنت ممن حمل الحطب مع عمر الى باب فاطمة... فقال عمر لفاطمة اخرجي من في البيت و الاحرقته و من فيه...؛ زيد بن اسلم می گوید: من از کسانی بودم که به همراه عمر، هیزم‌ها را به منزل فاطمه بردند. عمر به فاطمه گفت: آنهایی را که در خانه‌اند، بیرون کن و گرنه خانه را با هر که در آن است آتش می‌زنم. بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۳۳۹؛ نهج الحق، ص ۲۷۱ (به نقل از غرر ابن خیزرانه)؛ دلائل الصدق، ج ۳، ص ۷۸ (نقل از نهج الحق). ۱۶. و حدث الواقدي: قال حدثنا ابن ابي حنيفة، عن داود بن الحصين، قال: غضب رجال من المهاجرين والانصار في بيعة ابی بکر، و قالوا: من غير مشورة و لا- رضی منا، و غضب علی والزبير و دخلا بيت فاطمة و تخلفا عن البيعة، فجاءهم عمر في عصابة، فيهم اسيد بن حضير و سلمة ابن اسلم بن جريش الاشهلي، فصاح عمر: اخرجوا او لنحرقنهم عليكم!، فابوا ان يخرجوا. فصاحت بهم فاطمة و ناشدتهم الله، فامر عمر سلمة بن اسلم، فدخل عليهما، و اخذ سيف احدهما فضرب به الجدار حتى كسره، ثم اخرج ما يسوقهما حتى

بایعاً؛ داود بن حصین می‌گوید: عده‌ای، مهاجر و انصار از ماجرای بیعت با ابوبکر خشمگین بوده، می‌گفتند: بدون مشورت و رضایت ما بوده است. علی و زبیر نیز غضبناک بودند. داخل خانه‌ی فاطمه شده، از بیعت سر باز زدند. عمر با جماعتی نزدشان آمد که اسید بن حضیر و سلمه ابن اسلم بن جریش اشهلی در میانشان بودند، عمر فریاد کشید. بیرون آید، و گرنه خانه را به رویتان آتش می‌زنیم، ولی آنان خارج نشدند. فاطمه بر آنان فریاد زد و آنان را به خدا سوگند داد. عمر به سلمه بن اسلم امر کرد (سلمه) بر آنان وارد شد، شمشیر یکی از آنان (زبیر) را گرفت آن قدر به دیوار کوبید تا آن را شکست. سپس او را [صفحه ۵۴۶] بیرون راند، آنگاه آنها را کشان کشان بردند تا بیعت کردند. المسترشد، صص ۳۷۹-۳۷۸؛ اثبات الهداء، ج ۲، ص ۳۸۳. ۱۷. ثم ان عمر جمع جماعة من الطلقاء والمنافقين، و اتى بهم الى منزل امير المؤمنين عليه السلام فوافوا بابيه معلق، فصاحوا به. اخرج يا علي، فان خليفة رسول الله يدعوك، فلم يفتح لهم الباب، فاتوا بحطب فضعوه على الباب و جاؤوا بالنار ليضرموه، فصاح عمر و قال: والله لئن لم تفتحوا لنضرمه بالنار؛ عمر گروهی از طلقاء و منافقان را جمع کرد و آنان را نزد منزل امیرالمؤمنین علیه‌السلام آورد. در بسته بود. فریاد کشیدند: ای علی! خارج شو، خلیفه‌ی پیامبر، تو را می‌خواند. در برایشان باز نشد. هیزم آوردند و در آستانه‌ی در قرار دادند، آتشی مهیا ساختند تا آن را شعله‌ور سازند. عمر فریاد کشید و گفت: به خدا سوگند، اگر در را ننگشاید، آن را به آتش می‌کشم. علم الیقین، ج ۲، صص ۶۸۶ و ۶۸۷ (فصل ۲۰). ۱۸... فصاروا الى داره و ارادوا ان يضرموها عليه و علي فاطمة عليها السلام نارا، سپس راهی خانه‌اش شدند و خواستند آن را با علی و فاطمه علیهما السلام آتش بزنند. المسترشد، صص ۳۷۳. ۱۹. هذا الدعاء رفيع الشان عظيم المنزلة و رواه عبدالله بن عباس عن علي عليه السلام انه كان يقنت به و قال: ان الداعي به كالرامي مع النبي صلى الله عليه و آله في بدر و احد و حنين بالف الف سهم. الدعاء: اللهم العن صنمى قريش و جبتها و... اللهم العنهما و انصارهما، فقد اخربا بيت النبوة و ردما بابه و نقضا سقفه... این دعا را که مرتبه‌ای رفیع و منزلتی عظیم دارد، عبدالله بن عباس از علی علیه‌السلام روایت کرده است که حضرت همواره در قنوت خویش می‌خواند و می‌فرمود: آن که چنین دعایی کند، گویا همراه پیامبر صلی الله علیه و آله در بدر و احد و حنین، هزاران هزار تیر افکنده است. دعا چنین است: خدایا دو بت و طاغوت قریش را لعنت کن. خدایا آن دو و یارانش را لعنت کن چون که خانه‌ی پیامبر را خراب کرده، در آن را بسته، سقف آن را ویران کردند. البلد الامین، صص ۵۵۱-۵۵۲؛ بحار الانوار، ج ۸۲، ص ۲۶۰؛ علم الیقین، ج ۲، ص ۷۰۱. [صفحه ۵۴۷] قال الشارح (الشیخ العالم ابوالسعادات اسعد بن عبدالقاهر فی کتابه رشح البلاء) و قوله: «فقد اخربا بيت النبوة» اشاره الى ما فعله الاول والثاني مع علي عليه السلام و فاطمة عليها السلام من الايذاء و ارادا احراق بيت علي عليه السلام بالنار و قاده قهرا كالجمل المخشوش و ضغطا فاطمة عليها السلام في بابها حتى سقطت بمحسن و امرت ان تدفن ليلا لان لا يحضر الاول والثاني جنازتها و غير ذلك من المناكير؛ شارح دانشمند- ابوالسعادات اسعد بن عبدالقاهر در کتاب خویش «رشح البلاء» می‌گوید: مراد از جمله‌ی: «خانه‌ی پیامبر را خراب کردند»؛ آزارهایی است که اولی و دومی به علی علیه‌السلام و فاطمه علیهما السلام روا داشتند و می‌خواستند خانه‌ی علی علیه‌السلام را به آتش بکشند و او را مانند شتر مهار کرده، به زور می‌کشاندند و نیز فشردن فاطمه علیها السلام در میان در به گونه‌ای که محسن را سقط کرد و سفارش کرد که شبانه دفن شود تا اولی و دومی در تشییع جنازه‌ی او حضور نیابد و اشاره است به امور منکر دیگری. بحار الانوار، ج ۸۲، ص ۲۶۲ (باب القنوت الطویله). ۲۰. قال العلامة الحلبي: «انه طلب هو (ابوبکر) و عمر احراق بيت امير المؤمنين عليه السلام و فيه امير المؤمنين عليه السلام، و فاطمة و ابناها و جماعة من بني هاشم، لاجل ترك مبايعة ابي بكر. ذكر الطبري في تاريخه قال: اتى عمر بن الخطاب منزل علي فقال: والله لاحرقن عليكم او لتخرجن للبيعة. ذكر الواقدي: ان عمر جاء الى علي في عصابة فيهم اسيد بن الحضير و سلمة بن اسلم، فقال اخرجوا او لنحرقنها عليكم. نقل ابن خيزرانة في غرره: قال زيد بن اسلم: كنت ممن حمل الحطب مع عمر الى باب فاطمة، حين امتنع علي و اصحابه، عن البيعة ان يبائعوا، فقال عمر لفاطمة: اخرجي من في البيت، و الا- احرقته و من فيه قال: و في البيت علي و فاطمة و الحسن و الحسين و جماعة من اصحاب النبي صلى الله عليه و آله فقالت فاطمة: تحرق علي ولدي؟ فقال: اي والله، او ليخرجن و

لیبا یعن. قال ابن عبدربه و هو من اعیان السنه: فاما علی و العباس، فقعدها فی بیت فاطمه، و قال له ابوبکر: ان ایبا فقاتلها، فاقبل بقیس من نار علی ان یضرم علیهما الدار، فاقیته فاطمه، فقالت: یابن الخطاب، اجئت لتحرق دارنا؟ قال نعم. [صفحه ۵۴۸] نحوه روی مصنف کتاب «المحاسن و انفس الجواهر»؛ علامه‌ی حلی می‌گوید: او (یعنی ابوبکر) و عمر خواستار سوزاندن خانه‌ی امیرالمؤمنین علیه‌السلام شدند با آن که در آن، امیرالمؤمنین علیه‌السلام و فاطمه علیها‌السلام و فرزندانشان و جماعتی از بنی‌هاشم بودند چون آنان از بیعت با ابوبکر سر باز زده بودند. طبری در تاریخ خود می‌گوید: «عمر بن خطاب به خانه‌ی علی آمد و گفت: به خدا قسم، خانه را بر شما آتش می‌کشم، مگر آنکه برای بیعت خارج شوید.» ابن خیزرانه در «غرر» خویش آورده است که زید بن اسلم گفت: من جزو کسانی بودم که چون علی و اصحابش از بیعت خودداری کردند، به منزل فاطمه هیزم بردند. عمر به فاطمه گفت: آنان را که در خانه‌اند، بیرون کن، و گرنه آن را با هر که در آن است، می‌سوزانم (زید بن اسلم) گفت: با آن که در خانه، علی و فاطمه و حسن و حسین و گروهی از صحابه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله بودند. فاطمه گفت: فرزندانم را می‌سوزانی؟ گفت: آری، سوگند به خدا، مگر آن که خارج شده، بیعت کنند. ابن عبدربه که از بزرگان اهل سنت است، می‌گوید: اما علی و عباس، در منزل فاطمه خانه‌نشین شدند. ابوبکر به او گفت: اگر قبول نکردند، با آنها بجنگ. سپس با پاره‌ی آتش آمد تا خانه را بر آنان آتش زند. فاطمه او را دید و گفت: ای پسر خطاب! آیا آمده‌ای، خانه‌ی ما را بسوزانی؟ گفت: آری. به همین صورت مؤلف کتاب «محاسن و انفس الجواهر» نیز نقل کرده است. نهج الحق، صص ۲۷۱ و ۲۷۲. ۲۱. قال السید المرتضی فی جواب القاضی عبدالجبار. قد بینا ان اخبر الاحراق قد رواه غیر الشیعۀ ممن لا یتهم علی القوم...، سید مرتضی در جواب قاضی عبدالجبار می‌گوید: گفتیم که خبر احراق را غیر شیعه نیز روایت کرده‌اند یعنی، کسانی که پیش مردم به شیعه بودن متهم نیستند. الشافی، ج ۴، صص ۱۱۹-۱۲۰. ۲۲. قال البیاضی: طلب هو و عمر احراق بیت امیرالمؤمنین علیه‌السلام لما امتنع هو و جماعه من البیعه. ذکره [صفحه ۵۴۹] الواقدی فی روایتہ والطبری فی تاریخه و نحوه ذکر ابن عبدربه، بیاضی می‌گوید: او (ابوبکر) و عمر خواستار سوزاندن خانه‌ی امیرالمؤمنین علیه‌السلام شدند چون که او و جماعتی، از بیعت با وی سر باز زده بودند. واقدی نیز چنین روایت کرده، طبری در تاریخ خویش و ابن عبدربه نیز چنین آورده‌اند. الصراط المستقیم، ج ۲، ص ۳۰۱. ۲۳. قال الشیخ الحر العاملی فی النص علی علی علیه‌السلام من طریق العامه. و منها: انه طلب هو (ابوبکر) عمر احراق بیت امیرالمؤمنین لما امتنع هو و جماعه من البیعه، ذکره الواقدی فی روایتہ والطبری فی تاریخه و نحوه ذکر ابن عبدربه و هو من اعیانهم و کذا مصنف کتاب انفس الجواهر، شیخ حر عاملی در روایتی با اسناد اهل سنت آورده است: او (ابوبکر) و عمر خواستار سوزاندن خانه‌ی امیرالمؤمنین شدند، چون او (علی) و جماعتی از بیعت با وی سر باز زدند. واقدی در روایت خویش و طبری در تاریخ خود چنین آورده‌اند. به همین صورت نیز، ابن عبدربه از بزرگان عامه و نویسنده‌ی کتاب انفس الجواهر گفته‌اند. اثبات الهداء، ج ۲، ص ۳۶۸ و نیز ر. ک: ص ۳۳۴ و ۳۶۱ و ۳۷۶ و ۳۷۷ (به نقل از ابن قتیبه در الامامه و السیاسة) و صص ۳۸۳ و ۳۸۴. ۲۴. قال السید المرتضی فی انکار صاحب المغنی، ضرب فاطمه علیها‌السلام و الهجوم علی دارها و التهذید بالاحراق و... و قوله «انا لا نصدق ذلك و لا نجوزه»: فانک لم تسند انکارک الی حجه او شبهه فتکلم علیها، والدفع لما یروی بغیر حجه لا یلتفت الیه؛ سید مرتضی در جواب صاحب مغنی (که زدن فاطمه و هجوم بر خانه‌ی او و تهدید به آتش سوزی را انکار کرده و گفته است: ما این مساله را تصدیق نکرده و نمی‌پذیریم، می‌گوید: شما، انکار خود را به هیچ دلیل یا احتمالی مستند نساخته‌اید تا بر اساس آن سخن بگوییم. رد بی دلیل، ارزشی ندارد. الشافی، ج ۴، صص ۱۱۰-۱۱۳. ۲۵. قال الشیخ الطوسی: والمشهور الذی لا خلاف فیہ بین الشیعۀ... و ما ارادوا من احراق البیت [صفحه ۵۵۰] علیها، حین التجا الیها قوم، و امتنعوا من بیعتہ و لیس لاحد ان ینکر الروایه بذلك. لانا قد بینا الروایه الوارده من جهه العامه من طریق البلاذری و غیره و روایه الشیعۀ مستفیضه به، لا یختلفون فی ذلك، شیخ طوسی می‌گوید: مشهور این است و شیعه در آن، هیچ اختلافی ندارد. چون مردم به او (فاطمه) پناه آورده، از بیعت (ابوبکر) سر باز زدند. آنان تصمیم گرفتند که خانه را به همراه او بسوزانند. هیچ کسی نمی‌تواند منکر این قضیه شود چون

این روایت از طرق اهل سنت از بلاذری و دیگران نقل شده است. شیعه هم به طور مستفیض آن را روایت کرده، ذره‌ای در آن اختلاف ندارد. تلخیص الشافی، ج ۳، ص ۱۵۶. ۲۶. قال قاضی القضاة فی المغنی: و من جمله ما ذکره (الشیعة من الطعن) ادعاؤهم ان فاطمة (علیها السلام) لغضبها علی ابی بکر و عمر اوصت ان لا یصلیا علیها، و ان تدفن سرا منهما، فدفنت لیلا و ادعوا بروایة روهما عن جعفر بن محمد (علیهما السلام) و غیره، ان عمر ضرب فاطمة (علیها السلام) بالسوط و ضرب الزبیر بالسيف و ذکروا ان عمر قصد منزلها و علی علیه السلام و الزبیر و المقداد و جماعة ممن تخلف عن بیعة ابی بکر مجتمعون هناك، فقال لها: ما احد بعد ابيک احب الینا منک، و ایم الله لئن اجتمع هؤلاء النفر عندک لنحرقن علیهم! فمنعت القوم من الاجتماع، قاضی القضاة در مغنی آورده است: از مواردی که شیعه (باب طعن و عیب) ذکر کرده، این ادعاست که فاطمه علیها السلام به سبب ناراحتی از ابوبکر و عمر، وصیت کرد که آن دو بر او نماز نگذارند و شبانه به دور از چشم آنها دفن گردد. بدین جهت، فاطمه شبانه دفن شد، و به استناد روایاتی از جعفر بن محمد و دیگران، مدعی شده‌اند که عمر، فاطمه علیها السلام را با تازیانه و زبیر را با شمشیر زد و گفته‌اند که عمر، چون علی علیه السلام و زبیر، مقداد و گروهی از بیعت با ابوبکر سر باز زده، در خانه‌ی فاطمه علیها السلام گرد هم آمدند، سراغ خانه‌ی او آمد و به او گفت: با آن که، هیچ کس پس از پدرت، نزد ما از تو محبوب تر نیست، لیکن به خدا سوگند اگر این افراد نزد تو گرد آیند، آنان را می‌سوزانیم. از این رو فاطمه علیها السلام آنان را از این اجتماع بازداشت. الشافی، ج ۴، ص ۱۱۰، شرح نهج البلاغة، ابن ابی‌الحدید، ج ۱۶، ص ۲۷۱ (به نقل از شافی). [صفحه ۵۵۱] ۲۷. قال المجلسی... اذ تبین بالمفتق علیه من اخبارهم و اخبارنا ان عمر هم باحراق بیت فاطمه علیها السلام بامر ابی بکر او برضاه و قد کان فیہ امیر المؤمنین و فاطمة و الحسنان (صلوات الله علیهم) و هدهم و اذاهم مع ان رفعة شانهم عند الله و عند رسوله صلی الله علیه و آله مما لا ینکره الا من خرج عن السلام، مجلسی می‌گوید:... زیرا با اخبار مقبول نزد ما و آنها روشن شد که عمر مطابق دستور ابی بکر و رضایت او، مصمم بود خانه‌ی فاطمه علیها السلام را بسوزاند با آن که در آن، امیر المؤمنین و فاطمه و حسنان (صلوات الله علیهم) بودند. آنان را تهدید کرد و آزارشان داد، با آن که هیچ کسی منکرشان و منزلتشان نزد خدا و رسول صلی الله علیه و آله نیست، مگر آن که از اسلام بیرون رفته باشد. بحار الانوار، ج ۲۸، صص ۴۰۸ - ۴۰۹. ۲۸. قال المحدث البحرانی فی طهارة المخالفین: ان من العجیب الذی یضحک الثکلی والبین البطلان... و لا- یحکم بنجاسة من یسب امیر المؤمنین علیه السلام و اخرجه قهرا مقادا یساق بین جملة العالمین و ادار الحطب علی بیته لیحرقه علیه و علی من فیہ و...، محدث بحرانی می‌گوید. از امور عجیب و بدیهی البطلانی که ما در جوان مرده را نیز به خنده وامی‌دارد... فتوا ندادن به نجاست کسی است که امیر المؤمنین علیه السلام را دشنام داده، او را به زور و کشان کشان از خانه بیرون کشیده، در میان مردم، به قهر و غلبه‌ی او به جلو رانده، گرداگرد خانه‌ی او هیزم فراهم کرد تا آن را با هر که در آن است، بسوزاند. الحدائق الناضرة، ج ۵، ص ۱۸۰. ۲۹. قال شبر: انه (عمر) هم باحراق بیت فاطمة علیها السلام و قد کان فیہ امیر المؤمنین علیه السلام و فاطمة علیها السلام و الحسنان و هدهم و اذاهم مع ما عرفت من تضافر الروایات من ان من اذاهم فقد اذی رسول الله صلی الله علیه و آله، شبر می‌گوید: عمر مصمم بود خانه‌ی فاطمه علیها السلام را بسوزاند با آن که امیر المؤمنین علیه السلام و فاطمه علیها السلام و حسان در آن بودند. آنها را تهدید کرد و آزارشان داد، با آن که روایات فراوانی هست که هر که آنان را بیازارد، رسول خدا صلی الله علیه و آله را آزرده است. حق الیقین، ج ۱، ص ۱۸۷ و ۱۸۸. [صفحه ۵۵۲] ۳۰. مؤلف تشیید المطاعن می‌گوید: مخفی و محتجب نماند که از اعمال شنیعه و افعال قطیعه و مطاعن قبیحه کفریات صریحه‌ی عمران است که تخویف و تهدید حضرت فاطمه (علیها الصلوة و السلام) به تحریق بیت جنابش کرده و به قصد احراق آن آستانه‌ی فیض کاشانه، اسباب آن از قبیل هیزم و نار آورده و جسارت عمر برین خسارت یعنی ایدای اهل بیت عصمت و طهارت به ترهیب و تخویف به احراق بیت به روایات ثقات اهل سنت و اعظم معتمدین و اکابر محدثین ایشان ثابت گردیده. بسیاری از اکابر و اعظم متقدمین و متاخرین اهل سنت روایت آن (تهدید عمر به احراق) کرده‌اند، مثل طبری و واقدی و عثمان بن ابی‌شیبه و ابن عبدربه و ابن خزابه و مصنف المحاسن و انفاس الجواهر و عبدالله بن

ابی شیبه و بلاذری و ابن عبدالبر صاحب استیعاب و ابوبکر جوهری صاحب کتاب السقیفة و قاضی جمال‌الدین واصل و ابوالفداء اسماعیل بن علی بن محمود صاحب کتاب المختصر و ابن قتیبه و ابراهیم بن عبدالله الیمنی الشافعی صاحب کتاب الاکتفاء و سیوطی صاحب جمع الجوامع و ملاعلی متقی صاحب کنز العمال و شاه ولی الله... (و آنگاه نص کلام تمامی آنها را در شش صفحه ۴۳۴ تا ۴۴۰ ذکر می‌کند). تشیید المطاعن، ج ۱، صص ۴۳۳-۴۳۴، سید محمد قلی موسی نیشابوری هندی (والد مؤلف عباقات الانوار). ۳۱. قال السيد شرف‌الدین: تهديدهم عليا بالتحريق ثابت بالتواتر القطعي، سید شرف‌الدین می‌گوید: به تواتر قطعی ثابت شده است که علی علیه‌السلام را به سوزاندن تهدید کرده‌اند. المراجعات، ص ۳۵۷. ۳۲. قال العلامة المظفر: وبالجملة يكفي في ثبوت قصد الاحراق رواية جملة من علمائهم له، رواية [صفحة ۵۵۳] الواحد منهم له، لا سيما مع تواتره عند الشيعة، و لا يحتاج الى رواية البخاري و مسلم و امثالهما ممن اجهدوا العناء لا محمد صلى الله عليه و آله والولاء لاعدائهم، و دوام التزلف الى ملوكهم و امرائهم، و حسن السمعة عند عوامهم، علامه‌ی مظفر می‌گوید... خلاصه این که، برای اثبات قصد سوزاندن، با توجه به تواتر نزد شیعه، روایت عده‌ای از علمای آنها (اهل سنت) بلکه روایت یک نفرشان کافی است و نیاز به روایت بخاری و مسلم و افرادی مثل این دو نیست که تمام سعی‌شان، دشمنی با خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله و دوستی با دشمنان آنهاست و پیوسته دنبال تملق‌گویی سلاطین و شاهان و حسن شهرت نزد توده‌ی عوام بوده‌اند. دلائل الصدق، ج ۳، ص ۹۱. ۳۳. قال العلامة الاميني: واقبل عمر بقبس من نار الى دار فاطمة الزهراء عليها السلام بعد ما قال عمر: لتخرجن الى البيعة او لاحرقنا على من فيها. علامه‌ی امینی می‌فرماید: عمر با پاره‌ی آتش راهی منزل فاطمه شد. پس از آن که گفته بود. برای بیعت بیرون آید یا خانه را با هر که در آن است آتش می‌کشم. الغدير، ج ۵، ص ۳۶۹. [صفحة ۵۵۴]

منابع اهل سنت

۱. المدائنی، عن مسلمة بن محارب، عن سليمان التيمي، عن ابن عون: ان ابابكر ارسل الى علي عليه السلام يريد البيعة، فلم يبايع. فجاء عمر، و معه فتيلة. فتلقته فاطمة على الباب، فقالت فاطمة يا ابن الخطاب، اتراك محرقا على بابي؟ قال نعم، و ذلك اقوى فيما جاء ابوك...! ابن عون می‌گوید: ابوبکر افرادی را سراغ علی علیه‌السلام فرستاد تا بیعت کند، ولی او بیعت نکرد. عمر با پاره‌ی آتش آمد. فاطمه او را نزد در دید. به او گفت: ای فرزند خطاب! آیا تو را در حال آتش زدن خانه‌ام می‌بینم؟ گفت: آری این بهترین کار برای تقویت دین پدر توست. انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۸۶؛ العقد الفريد، ج ۴، صص ۲۵۹ و ۲۶۰، ج ۲، ص ۲۵۰، ج ۳، ص ۶۳؛ شرح نهج البلاغة، ابن ابی‌الحديد، ج ۲۰، ص ۱۴۷؛ اعلام النساء، ج ۳، ص ۱۲۰۷. ۲. حدثنا محمد بن بشر، حدثنا عبيدالله بن عمر، حدثنا يزيد بن اسلم عن ابيه اسلم، انه حين بويع لابي بكر بعد رسول الله صلى الله عليه و آله كان علي والزبير يدخلان على فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه و آله و يشاورنها و يرتجعون في امرهم، فلما بلغ ذلك عمر بن خطاب خرج حتى دخل على فاطمة، فقال: يا بنت رسول الله صلى الله عليه و آله والله ما من احد احب الينا من ابيك و ما من احد احب الينا بعد ابيك منك، و ايم الله ما ذلك بمانعي ان اجتمع هؤلاء نفر عنك ان آمرنهم عليهم البيت. قال: فلما خرج عمر جاؤها فقالت: تعملون ان عمر قد جاءني فقد خلف بالله لئن عدتم ليحرقن عليكم البيت، و ايم الله ليمضين و ما خلف عليه، فنصرفوا راشدين فروا رايكم و لا ترجعوا الى فانصرفوا عنها فلم يرجعوا عليها بايعوا لابي بكر؛ اسلم می‌گوید: چون، پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله با ابوبکر بیعت شد، علی و زبیر نزد فاطمه علیها‌السلام، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده، با او مشورت و در کارهایشان به او رجوع می‌کردند. [صفحة ۵۵۵] وقتی عمر بن خطاب از این ماجرا با خبر شد، حرکت کرد و به خانه‌ی فاطمه علیها‌السلام رسید و گفت: ای دختر رسول خدا به خدا سوگند هیچ کس نزد ما از پدرت محبوب‌تر نبوده، پس از پدرت هیچ کس نزد ما از تو محبوب‌تر نیست. با این حال، به خدا قسم، این مطلب مرا از این بازخواهد داشت که دستور دهم خانه را بر این افرادی که نزد تو جمعند، آتش زنند. راوی می‌گوید: چون

عمر خارج شد، آنان نزد فاطمه آمدند. و فاطمه گفت: می‌دانید عمر نزد من آمد و به خدا سوگند خورد که اگر دوباره برگردید، خانه را بر شما آتش می‌زند و به خدا قسم، او طبق آن چه سوگند خورده، عمل می‌کند، پس برگردید و خود بیاندیشید و دیگر نزد من برنگردید. پس آنها باز گشتند و دیگر نزد او مراجعه نکردند تا این که با ابوبکر بیعت کردند. المصنف، ابن ابی شیبه، ج ۱۴، صص ۵۶۷ و ۵۶۸ (المغازی، ح ۱۸۸۹۱) (و نسخه ۸ جلدی، ج ۸ ص ۵۷۲)، الاستیعاب (در حاشیه الاصابه) ج ۲، صص ۲۵۴-۲۵۵، السقیفه، جوهری، ص ۳۸ (تحقیق دکتر محمد هادی امینی) با کمی تفاوت؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۴۵، الوافی بالوفیات، ج ۱۷، ص ۳۱۱ (در شرح حال عبدالله بن عثمان ابوبکر)، کنز العمال، ج ۵، ص ۶۵۱، منتخب کنز العمال، ج ۲، ص ۱۷۴.

۳. قال المسعودی: و كان عروة بن الزبير يعذر اخاه عبدالله في حصر بني هاشم في الشعيب و جمعه الحطب ليحرقهم و يقول: انما اراد ذلك الا تنتشر الكلمة و لا يختلف المسلمون و ان يدخلوا في الطاعة فتكون الكلمة واحدة كما فعل عمر بن خطاب بنی هاشم لما تاخروا عن بيعه ابی بکر، فانه احضر الحطب ليحرق عليهم الدار، مسعودی می‌گوید: عروه بن زبیر، عمل برادرش عبدالله در محاصره بنی هاشم در دره و جمع آنجا هیزم برای سوزاندن آنها را چنین توجیه می‌کرد که مقصود او، فقط وحدت کلمه و جلوگیری از اختلاف مسلمانان بود و می‌خواست آنها تحت فرمان باشند تا وحدت کلمه برقرار گردد چنان که عمر بن خطاب، چون بنی هاشم در بیعت با ابوبکر خودداری کردند، هیزمی فراهم ساخت تا خانه را به رویشان آتش زند. مروج الذهب، ج ۳، ص ۸۶ چاپ المیمینه (گفتنی است: در تمامی نسخه‌های دیگر [صفحه ۵۵۶] متاسفانه عبارت «كما فعل عمر بن خطاب... الخ» چنان که عمر بن خطاب چنین کرد...» حذف شده است)؛ انساب الاشراف (تحقیق محمودی) ج ۱، ص ۲۸۲ (پانویس)؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۱۴۷ (به نقل از مروج الذهب مسعودی). شایان ذکر است که نسخه‌های چاپ شده‌ی شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، از روی نسخه‌ای افست شده که در سال ۱۳۲۹ هجری در مصر به چاپ رسیده. این هم شاهد دیگری است بر تحریف بعضی کتاب‌ها [۱۲۳۹] (این نخستین انحراف در اسلام نبود) ۴. آن ابابکر تفقد قوما تخلفوا عن بیعه عند علی علیه السلام فبعث اليهم عمر، فجاء فناداهم و هم فی دار علی علیه السلام، فابوا ان یخرجوا فرعا بالحطب و قال والذی نفس عمر بیده لتخرجن او لاحرقنها علی من فیها. فقیل له یا اباحفص! ان فیها فاطمة. فقال و ان؛ ابوبکر، جوایب کسانی شد که از بیعت او سر باز زده، نزد علی علیه السلام بود. عمر را به سراغشان فرستاد. آنان را که در خانه‌ی علی علیه السلام بودند، عمر فراخواند و آنها از بیرون آمدن، خودداری کردند. (عمر) هیزم خواست و گفت: قسم به کسی که جان عمر دست اوست، خارج می‌شوید یا خانه را بر هر که در آن است می‌سوزانم. به او گفتند: اباحفص! فاطمه در آن است! گفت: باشد. الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۳۰؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۰۵؛ اعلام النساء، ج ۴، ص ۱۱۴؛ السقیفه والخلافة، عبدالفتاح عبدالمقصود، ص ۱۴. ۵. روی الطبری فی تاریخه باسناده عن زیاد بن کلب قال اتی عمر بن الخطاب منزل علی علیه السلام و فیه طلحة و الزبیر و رجال من المهاجرین. فقال والله لاحرقن علیکم او لتخرجن الی البیعة، فخرج علی الزبیر مصلتا بالسیف، فعثر فسقط السیف من یده. فوثبوا علیه فاخذوه، طبری از زیاد بن کلب نقل می‌کند. [صفحه ۵۵۷] عمر بن خطاب به منزل علی علیه السلام آمد، در آن خانه، طلحه و زبیر و مردانی از مهاجر بودند. عمر گفت: به خدا سوگند یا بر شما آتش می‌افکنم یا برای بیعت خارج شوید. در پاسخ او، زبیر با شمشیری کشیده، بیرون آمد. لیکن پایش لغزید، شمشیر از دستش افتاد. بر سرش ریخته، او را گرفتند. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۰۲ (وقایع سال ۱۱ باب حدیث السقیفه)؛ السقیفه والخلافة، عبدالفتاح عبدالمقصود، ص ۱۴. ۶. قال ابوبکر الجوهري حدثني ابوزيد عمر بن شبة عن رجال قال: جاء عمر الى بيت فاطمة في رجال من الانصار و نفر قليل من المهاجرین. فقال: والذی نفسی بیده لتخرجن الیس البیعة او لاحرقن البیت علیکم، عمر به همراه جماعتی از انصار و اندکی از مهاجران به خانه‌ی فاطمه آمد. گفت: قسم به آن که جانم به کف اوست، خارج می‌شوید و بیعت می‌کنید یا خانه را بر شما می‌سوزانم. السقیفه جوهری، ص ۵۰، شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۴۸. ۷. فاتاهم عمر ليحرق عليهم البيت فخرج اليه الزبير بالسيف و خرجت فاطمة عليها السلام تبكي و تصيح فنهت من الناس؛ عمر آمد تا خانه را بر

آنان آتش زند. زبیر با شمشیرش بیرون آمد. فاطمه علیها السلام گریان و فریاد کنان بیرون آمد و از مردم شکوه سر داد. السقیفة جوهری، ص ۵۱. ۸. قال ابوبکر (الجوهری)... جاء عمر الى بيت فاطمة في رجال من الانصار و نفر قليل من المهاجرين فقال: والذی نفسی بیده لتخرجن الی البیعه او لاحرقن البیت علیکم. فخرج الیه الزبیر مصلطا بالسیف، فاعتقه زیاد بن لبید الانصاری و رجل اخر، فندر السیف من یدیه فضرب به عمر الحجر فکسره. ثم اخرجهم بتلابیبهم یساقون سوقا عنیفا حتی بايعوا ابابکر، ابوبکر (جوهری) می گوید:... عمر با جماعتی از انصار و اندکی از مهاجران به خانه‌ی فاطمه آمد و گفت: قسم به آن که جانم به کف اوست، برای بیعت خارج می شوید یا خانه را بر شما آتش می کشم! زبیر با شمشیری کشیده، بیرون آمد، زیاد بن لبید انصاری و مردی دیگر، او را محکم گرفتند. شمشیر از کفش افتاد. عمر شمشیر را به سنگ زد و آن را شکست. سپس [صفحه ۵۵۸] آنها را در حالی که گریبانشان را گرفته بودند، با خشونت بیرون کشیدند تا با ابوبکر بیعت کردند. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۴۸. ۹. قال الشهرستاني فی ترجمه النظام: «... و کان یصیح: احرقوا دارها بمن فیها و ما کان فی الدار غیر علی و فاطمه و الحسن و الحسین» [۱۲۴۰]. (عمر) فریاد می زد: خانه را با هر که در آن است آتش کشید آن که در خانه، کسی جز علی و فاطمه و حسن و حسین نبود. الملل و النحل، ج ۱، ص ۵۷. ۱۰. ثم ان ابابکر بعث عمر بن خطاب الی علی و من معه لیخرجهم من بیت فاطمة (رضی الله عنها) و قال: ان ابوا علیک، فقاتلهم. فاقبل عمر بشیء من نار علی ان یضرم الدار فلقیته فاطمة (رضی الله عنها) و قالت الی این یابن الخطاب؟ اجئت لتحرق دارنا؟ قال نعم، او تدخلوا فیما دخل فیہ الامامة. فخرج علی حتی اتی ابابکر فبايعه؛ کذا نقله القاضی جمال الدین ابن وصال و اسنده الی ابن عبدربه المغربی؛ ابوبکر عمر بن خطاب را به سراغ علی و کسانی فرستاد که با او بودند، تا آنها از خانه‌ی فاطمه علیها السلام بیرون سازد و به او گفت: اگر نپذیرفتند، با آنان بجنگ. عمر با پاره‌ای آتش راهی شد که خانه را آتش زند. فاطمه (رضی الله عنها) او را دید گفت: کجا، ای پسر خطاب؟ آیا آمده‌ای خانه‌ی ما را آتش بزنی؟ گفت: آری مگر آن که با امت هماهنگ شوید و با ابوبکر بیعت کنید. پس علی نزد ابوبکر رفت و با او بیعت کرد. قاضی جمال الدین پسر واصل چنین روایت کرده است و این مطلب را به ابن عبدربه مغربی نسبت داده است. تاریخ ابی الفداء، ج ۱، ص ۱۶۵. [صفحه ۵۵۹] ۱۱. ان عمر جاء الی بیت علی لیحرقه علی من فیہ. فلقیته فاطمة فقال: ادخلوا فیما دخلت فیہ الامامة، عمر آمد، خانه‌ی علی را با هر که در آن است، آتش زند، فاطمه او را دید (به فاطمه) گفت: آنچه را امت پذیرفته‌اند، پذیرا شوید. تاریخ ابن شحنه (در حاشیه‌ی الکامل، ج ۷، ص ۱۶۴). ۱۲. قال النقیب ابی جعفر فی الرد علی الجوینی: فکیف صار هتک ستر عائشة من الکبائر التي یجب معها التخلید فی النار والبرائة من فاعله، و من او کد عری الایمان و صار کشف بیت فاطمة و الدخول علیها منزلها و جمع حطب بابها و تهددها بالتحریق من او کد عری الدین...؛ نقیب ابی جعفر در رد جوینی می گوید: پس چگونه است که هتک عایشه از گناهان کبیره گشته، فاعل آن مخلد در آتش و طبری و بیزاری از عامل آن از مؤکدترین پایه‌های ایمان شمرده می شود، ولی هتک حرمت خانه‌ی فاطمه و ورود به آن و انباشتن هیزم نزد در آن و تهدید به آتش زدنش از مؤکدترین پایه‌های ایمان! شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۲۰، صص ۱۶-۱۷ (اصل این جواب از یکی از علمای زیدیه است که ابوجعفر نقیب آن را پسندیده و آرزوی آن نوشته است). ۱۳... فهلا کان علی کابن عبادة حریا فی نظر ابن الخطاب بالقتل حتی لا تكون فتنه و لا یكون انقسام؟! کان هذا اولی بعنف عمر الی جانب غیرته علی وحده الاسلام،... و هو یسیر فی جمع من صحبه و معاونیه الی دار فاطمة،... ثم تحدث غیر هؤلاء و هؤلاء بان النار هی الوسيلة المثلی الی حفظ الوحده والرضا والاقرار!... و هل علی السنة الناس عقال یمنعها ان تروی قصة حطب امر به ابن الخطاب فاحاط بدار فاطمة و فیها علی و صحبه لیكون عدة الاقناع او عدة الايقاع؟... و راحت الزهراء و هی تستقبل المثنوی الطاهر، تستنجد بهذا الغائب الحاضر: یا ابت رسول الله... ماذا لقینا بعدک من ابن الخطاب و ابن ابی قحافة؟! فما ترکت کلماتها الا قلوبا صدعها الحزن، و عیونا جرت دمعا؛ اکنون در نظر عمر، علی چرا مانند ابن عباده [صفحه ۵۶۰] سزاوار قتل نباشد تا فتنه و اختلاف از میان برخیزد! این گونه نظر و اندیشه با سرسختی و خوی و تندروی عمر سازگارتر بود از غیرت و دلسوزی او برای وحدت اسلام... در آن روز

میان مردم شایع شد که عمر قدم پیش گذارده، با گروهی از یاران و همدستانش به سوی خانه‌ی فاطمه رهسپار گشته، اندیشه‌ی آن را دارد که عموزاده‌ی رسول خدا را - بخوهد یا نخواهد - بدانچه تا حال نپذیرفته وادار کند. مردم حدس‌ها می‌زدند، دسته‌ای می‌گفتند: تنها در برابر دم شمشیر سر اطاعت خم می‌شود!... گروهی پیش‌بینی می‌کردند که شمشیر با شمشیر روبرو می‌شود!... کسانی که از این و آن نبودند یگانه وسیله‌ی حفظ وحدت را «آتش» می‌پنداشتند!... مگر دهان مردم بسته و بر زبان‌ها بند است که داستان «هیزم» را بازگو نکنند؟ چه با این دستور زاده‌ی خطاب دور خانه فاطمه را که علی و اصحابش در آن بودند محاصره کرد تا بدین وسیله آنان را قانع سازد یا بی‌محابا بتازد!... باز زهرا نزدیک‌تر رفت و به آن تربت پاک روی آورد و همی به آن غایب حاضر استغاثه می‌کرد. «بابا ای رسول خدا... پس از تو دست زاده خطاب و ابی‌قحافه چه بر سر آمد! دیگر دلی نماند که نلرزد و چشمی نماند که اشک نریزد. [۱۲۴۱]... هنوز جنازه‌ی پیامبر را به آرامگاهش تشییع نکرده بودند که دیوانگی به سرشان زد، دستخوش هوای نفس شدند و چون پیروان و دستیاران شیطان به طرف خانه‌ی دخترش به راه افتادند! شعله‌ی آتشی با خود داشتند، با هیزم و جنگ افزار. قصدشان آتش زدن، ویران کردن... در پرتو شعله‌ای که خانه را در بر گرفته بود و افق را روشن می‌ساخت و محیط اطراف را می‌سوزانید، عمر پیدا شد که چهره‌اش از خشم دگرگون و از عرق خیس شده است، دود شعله از ریشش بیرون می‌زند و شمشیرش در دست راست او چون شعله‌ی آتش می‌درخشد... توده را تحریک و فتنه را شدیدتر می‌کرد و هیزم آماده می‌ساخت تا آتش روشن کند... امروز هم [صفحه ۵۶۱] همان انگیزه و ته مانده‌های حسد اجداد و بغض و کینه‌های پدران‌ش وی را تحریک کرده است. همان هوای نفس او را به پیش می‌کشاند و از راه راست منحرف می‌کند و وادار می‌سازد و دسته‌ای که در حمله به خانه، وی را پشتیبانی کرده‌اند، فریاد می‌زند. قسم به کسی که جان عمر در دست قدرت اوست، باید بیرون بیاید یا خانه را بر سر ساکنانش آتش می‌زنم! عده‌ای... به او گفتند اباحفص فاطمه در خانه است! بی‌پروا فریاد زد: باشد... طنین استغاثه زهرا بلند شد: پدر، ای رسول خدا... [۱۲۴۲]. امام علی علیه‌السلام، عبدالفتاح عبدالمقصود، ج ۱، ص ۲۲۵ (و نیز ر. ک: ج ۴، «واقعه صفین»، صص ۲۷۳ - ۲۷۸ که این داستان را آشکارتر ذکر کرده است). ۱۴. و قوله لعلی قالها عمر اکرم بسامعها اعظم بملقیها حرقت دارک لا ابقی علیک بها ان لم تبایع و بنت المصطفی فیها ما کان غیر ابی حفص یفوه بها امام فارس عند نان و حامیها چه سخنی است که عمر به علی گفت، شنونده را گرامی داشته، گوینده‌اش را بزرگ‌بدارد. اگر بیعت نکنی خانه‌ات را آتش می‌زنم، با آن که دختر پیامبر در آن است، و نمی‌گذارم در آن بمانی. غیر از ابوحفص (عمر) کسی نمی‌توانست این سخن را در مقابل شهسوار دودمان عدنان و مدافع آنان بگوید. دیوان محمد حافظ ابراهیم (شاعر مصری) ج ۱، ص ۷۵. [صفحه ۵۶۲]

احراق

منابع شیعه

۱. روی ابراهیم بن سعید الثقفی قال: حدثنی احمد بن عمر البجلی قال: حدثنا احمد بن حسیب العامری عن حمران بن اعین عن ایس عبدالله جعفر بن محمد علیهما السلام قال: والله، ما بایع علی حتی رای الدخان قد دخله بیته؛ ثقفی (مؤلف الغارات) به سند صحیح از امام صادق علیه‌السلام چنین روایت می‌کند: به خدا قسم! علی علیه‌السلام بیعت نکرد، مگر هنگامی که دید دود خانه‌اش را فرا گرفته است. الشافی، ج ۳، ص ۲۴۱؛ تلخیص الشافی، ج ۳، ص ۷۶؛ بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۳۹۰. ۲. فهجموا علیه واحرقوا بابه واستخرجوه منه کرها وضغطوا سیده النساء بالباب حتی اسقطت محسنا... مسعودی می‌گوید: بر علی علیه‌السلام هجوم آوردند و در خانه‌اش را سوزاندند و آن حضرت را با اجبار از خانه بیرون کشیدند و سرور زنان، فاطمه علیها السلام را میان در و دیوار فشار دادند تا محسن خود را سقط نمود. اثبات الوصیة، ص ۱۴۳؛ بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۳۰۸. ۳. و دعا عمر بالنار فاضرمها فی الباب فاحرق الباب...،

عمر آتش خواست و آن را به در خانه زد و در را سوزاند. کتاب سلیم بن قیس، ج ۲، صص ۵۸۵ و ۸۶۴؛ بحارالانوار، ج ۲۸ صص ۲۹۹ و ۲۶۹ و ج ۴۳ ص ۱۹۷. [صفحه ۵۶۳] ۴. عن هارون بن موسی عن احمد بن محمد، عم عمار العجلی الکوفی، عن عیسی الضریر، عن الکاظم علیه السلام. قلت لابی فما کان بعد خروج الملائکة من عند رسول الله صلی الله علیه و آله قال: ثم دعا علیا و... (الی ان قال) و ویل لمن هتک حرمتها، و ویل لمن احرق بابها، و ویل لمن اذی حلیلها (خلیلها) و ویل لمن شاقها و بارزها. اللهم انی منهم بریء و هم منی براء امام کاظم علیه السلام فرمود که به پدرم گفتم: پس از آن که ملائکه از نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفتند، چه اتفاقی افتاد؟ فرمود: (پیامبر) علی را خواند... (تا این که فرمود): وای بر کسی که حرمت (فاطمه) را هتک کند. وای بر کسی که در خانه‌اش بسوزاند. وای بر کسی که همسرش را بیازارد. وای بر کسی که او را به زحمت انداخته، هویدایش کند (مجبورش کند در میان مردم ظاهر شود) خدایا! من از آنها بیزار و آنها از من بیزارند. خصائص الائمة، سید رضی، ص ۴۷؛ الطرف، صص ۲۹-۳۴، بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۴۸۵. ۵. فبکی المفضل بکاء طویلا ثم قال: یابن رسول الله ان یومکم فی القصاص لاعظم من یوم محتکم. فقال الصادق علیه السلام: و لا- کیوم محتنتا بکربلاء ان کان یوم السقیفة و احراق النار علی باب امیر المؤمنین و فاطمه و الحسن و الحسین و زینب و ام کلثوم و فضة و قتل محسن بالرفسه اعظم و ادهی و امر، لانه اصل یوم العذاب؛ مفضل مدتی گریست. سپس گفت: ای فرزند رسول خدا! دوران قصاص و انتقامتان از دوران غم و محنتتان، بسی عظیم تر است. امام صادق علیه السلام فرمود: نه مثل روز محنت مادر کربلا، گرچه روز سقیفه و سوزاندن در خانه‌ی امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین و زینب و ام کلثوم و فضه و کشتن محسن با ضربه‌ی لگد، بزرگ تر و سخت تر و تلخ تر بود. چون ریشه‌ی (دردها و) روز عذاب بود. الهدایة الکبری، الحضینی (م-۳۳۴)، ص ۴۱۷ (چاپ بیروت) و ص ۲۱۲ نسخه‌ی خطی (کتابخانه‌ی آیة الله مرعشی، شماره مسلسل ۲۹۷۳).

۶.... فجمعوا الحطب الجزل علی بابنا، واتوا بالنار لیحرقوه و یحرقونا... و النار تسع و تسفع و جهی؛ هیزم‌های بزرگ و تنومندی بر در خانه‌ی ما انباشتند. آتشی آوردند تا آن را آتش [صفحه ۵۶۴] کشیده، و ما را بسوزانند... آتش زبانه می کشید و شعله‌هایش صورتم را می گداخت. بحارالانوار، ج ۳۰، صص ۳۴۸ و ۳۴۹ (به نقل از ارشاد القلوب) ۷. عن الحسین حمدان، عن محمد بن اسماعیل و علی بن عبدالله الحسنی عن ابی شعیب و محمد بن نصیر عن عمر بن فرات عن محمد بن المفضل بن عمر (فی حدیث طویل) قال سئلت سیدی الصادق علیه السلام... قال:.... و اشعال النار علی باب امیر المؤمنین و فاطمة و الحسن و الحسین (علیهم السلام) لاحراقهم بها... و جمعهم الجزل و الحطب علی الباب لاحراق بیت امیر المؤمنین و فاطمة و الحسن و الحسین و زینب و ام کلثوم و فضة و اضرامهم النار علی الباب... فاختراری ان شئت خروجه لبیعة ابی بکر او احراقکم جمیعا... و اخذت النار فی خشب الباب...؛ مفضل بن عمر می گوید: از مولایم صادق علیه السلام پرسیدم... حضرت فرمود:.... شعله‌ور ساختن آتش بر در خانه‌ی امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام برای سوزاندن آنها و انباشتن کنده و هیزم بر در آنان برای سوزاندن خانه‌ی امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین، زینب و ام کلثوم و فضه و آتش زدن در... (و این سخن به فاطمه) انتخاب کن خروج (علی) برای بیعت با ابوبکر یا همه سوزانده شوید... (عمر گفت: آتش را به چوبه‌ی در گرفتیم... بحارالانوار، ج ۵۳، صص ۱-۳۵). (آن چه به عنوان شاهد آورده شد صص ۱۴ و ۱۸ و ۱۹) ۸. قال سید بن طاووس قدس سره فی کتاب زوائد. روی ابن ابی العلاء الهمدانی الواسطی و یحیی بن محمد بن حویج البغدادی قالوا: تنازعنا فی ابن الخطاب و اشتبه علینا امر. فقصدنا جمیعا احمد بن اسحاق القمی صاحب ابی الحسن عسکری علیه السلام بمدینه قم... (فروی احمد بن اسحاق القمی عن الامام العسکری عن ابیه علیهما السلام) ان حذیفة بن الیمان دخل فی ذلك الیوم (التاسع من شهر ربیع الاول) علی جدی رسول الله و هو یتبسم فی وجوههم و یقول: لولدیة الحسن و الحسین علیهما السلام کلا هنیئا لکما برکة هذا الیوم و سعادتة. فانه الیوم الذی یهلك الله فیة عدوه و عدو جدکما... ثم قال رسول الله صلی الله علیه و آله فدخل بیت ام سلمة [صفحه ۵۶۵] (رضی الله عنها) و رجعت عنه و انا غیر شاک فی امر الثانی حتی رایت بعد وفاة رسول الله صلی الله علیه و آله و آله و اتیح الشر و عاود الکفر و ارتد عن الدین، و شمر للملک و حرف القرآن و احراق بیت الوحی... و کذب فاطمة بنت

رسول الله واغتصب فدک منها... و اسخط قره عین المصطفی و لم یرضها... و لطم وجه الزکیة...؛ سیر بن طاووس در کتاب الزوائد می گوید: ابن ابی الغلاء همدانی داسطی و یحیی بن محمد بن حویج بغدادی می گویند: جماعتی در مورد پسر خطاب اختلاف نظر داشتند. امر بر ما مشتبه شد. همه نزد احمد بن اسحاق قمی، وکیل امام حسن عسکری علیه السلام در شهر قم رفتیم. احمد بن اسحاق از امام حسن عسکری ایشان از پدرشان علیهما السلام روایت فرمود که حدیفه بن یمان در چنین روزی (۹ ربیع الاول) بر جدم رسول خدا وارد شد، در حالی که پیامبر به رویشان لبخند زده، به فرزندانش حسن و حسین علیهما السلام می فرمود: بخورید گوارایتان باد برکت و سعادت این روز. چون در چنین روزی خداوند دشمن خویش و دشمن جد شما را نابود می سازد... تا این امام فرمود: سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله برخاست داخل خانه‌ی ام سلمه (رضی الله عنها) شد و بازگشت. من در امر دومی شکی نداشتم تا این که (دیدم) پس از رسول خدا بدی‌ها پدید آورد. کفر را برگرداند و از دین برگشت. مهیای حکومت گشت، قرآن را تحریف کرده، خانه‌ی وحی را سوزاند... فاطمه دختر رسول خدا را دروغگو خواند و فدک را غاصبانه از او گرفت... نور چشم مصطفی را خشمگین ساخته، از او رضایت نگرفت... و بر چهره‌ی پاکش سیلی زد. بحار الانوار، ج ۹۵، صص ۳۵۱-۳۵۵. ۹. عن المحقق الطوسی (ره) فی کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد [۱۲۴۳]: و بعث (ابوبکر) الی بیت امیر المؤمنین علیه السلام لما امتنع من البیعة فاضرم فیہ النار و فیہ فاطمة والحسن والحسین و جماعه من بنی هاشم... محقق طوسی می گوید: چون امیر المؤمنین علیه السلام از بیعت با ابوبکر خودداری کرد، (ابوبکر) [صفحه ۵۶۶] فرستاد تا خانه‌اش را با آن که فاطمه و حسن و حسین و جماعتی از بنی هاشم در آن بودند، آتش زنند. آنگاه علامه الحلّی در شرحش می گوید: و بعث (ابوبکر) الی بیت امیر المؤمنین علیه السلام لما امتنع من البیعة فاضرم فیہ النار و فیہ فاطمة والحسن والحسین و جماعه من بنی هاشم و اخرجوا علیا علیه السلام کرها و کان معه الزبیر فی البیت فکسروا سیفه و اخرجوه من الدار و ضربت فاطمة علیها السلام فالقت جنینا اسمہ محسن...؛ علامه‌ی حلّی می گوید: چون امیر المؤمنین علیه السلام از بیعت سر باز زد، ابوبکر فرستاد تا خانه‌ی او را آتش زنند، با آن که در آن فاطمه و حسن و حسین و جماعتی از بنی هاشم بودند. علی علیه السلام را به زور بیرون آوردند، زبیر هم که با او در خانه بود، شمشیرش را شکسته، او را نیز از آنجا بیرون راندند. فاطمه علیها السلام کتک خورد و جینی که نامش محسن بود، سقط شد. کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، ص ۳۷۶ و ۳۷۷. ۱۰. مؤلف تشیید المطاعن می گوید: وقوع احراق خانه‌ی حضرت فاطمه علیها السلام در روایات وارد گشته، امارات و قرائن صادقه‌ی آن در کتاب اهل سنت هم یافت می شود. تشیید المطاعن، سید محمد قلی موسوی (والد صاحب عباقات الانوار)، ج ۱، ص ۴۷۴. ۱۱. قال العلامة المظفر: و من سیره عمر و غلضته مع رسول الله صلی الله علیه و آله قولاً و فعلاً، لا یستبعد منه وقع الاحراق فضلاً عن مقدماته علی ان الاحراق لو وقع لیس باعظم من غضب الخلفه و مخالفة نص الغدیر و غیره، علامه‌ی مظفر می گوید: هر کس سیره عمر و برخورد تند او در گفتار و رفتار با رسول خدا صلی الله علیه و آله را بداند، آتش زدن خانه‌ی فاطمه علیها السلام توسط او را بعید نخواهد داشت، چه رسد به فراهم کردن مقدمات آن، همچنین اگر آتش زدن واقعا صورت گرفته باشد، مهم تر از غضب خلافت و مخالفت با روایت صریح غدیر و دیگر موارد نیست. دلائل الصدق، ج ۳، صص ۸۹ و ۹۰. [صفحه ۵۶۷] ۱۲. قال البرقی [۱۲۴۴]. و کللا النار من نبت و من حطب والمضمرمان لمن فیہ یسبان ولیس فی البیت الاکل طاهره من الناس و صدیق و سبطان فلم اقل غدرا بل قلت قد کفرا و الکفر ایسر من تحریق ولدان و کل ما کان من جور و من فتن ففی رقابهما فی النار طوقان آن دو نفر را در محاصره‌ی آتش قرار دادند و آن را به آتش کشیدند و اهل خانه را دشنام می دادند. با آن که در خانه نبود جز فاطمه و علی و حسنین که پاک و طاهرند. آن دو نفر ظلم نکردند بلکه کفر ورزیدند و کفر از سوزاندن طفلان آسان تر است. و آن چه از ستم و فتنه بود، به گردن آن دو نفر است و در گردن آن دو طوق‌هایی از آتش است. الصراط المستقیم، ج ۳، ص ۱۳. ۱۳. قال علاءالدین حلّی [۱۲۴۵]. و اجمعوا الامر فیما بینهم و غوت لهم امانیهم والجهل والامل ان یحرقوا منزل الزهرا فاطمة فیا له حادث مستصعب جلیل بیت به خمسه جبریل سادسهم من غیر ما سبب بالنار یشتعل امید و آرزو و نادانی گمراهشان کرد تا متفق شدند که خانه زهرا را

آتش بزنند! چه بزرگ کاری و چه دشواری کردی! خانه‌ای که پنج تن در آنند و جبرئیل ششمین آنان است، چرا باید بسوزد به آتش سوزان! الغدیر ج ۶، ص ۳۹۱ (قصیده‌ی پنجم). [صفحه ۵۶۸]

منابع اهل سنت

۱. اما حدیث التحریق و ما جرى مجراه من الامور الفطیعة، و قول من قال: انهم اخذو علیا علیه السلام یقاد بعمامته والناس حوله، فامر بعید، والشیعة تنفرد به علی ان جماعه من اهل الحدیث قد رووا نحوه؛ اما قضیه‌ی سوزاندن و کارهای فجیع دیگر و این سخن که آنان، علی را گرفته، عمامه را به گردنش انداخته، در میان مردم می کشیدند، امری بعید است و تنها شیعه چنین می گوید، گرچه عده‌ای از اهل حدیث مانند آن را روایت کرده‌اند. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۲۱. ۲. آن ابابکر بعد ما اخذ البیعة لنفسه من الناس بالارهاب والسيف والقوة، ارسل عمر و قنفذ او جماعه الی دار علی و فاطمه (علیها السلام) و جمع عمر الحطب علی دار فاطمه و احرق باب الدار و لما جائت فاطمه خلف الباب لترد عمر و اصحابه، عصر عمر فاطمه خلف الباب حتی اسقطت جنینها و نبت مسمار الباب فی صدرها و سقطت مریضه حتی ماتت، پس از آن که ابوبکر با زور و تهدید برای خودش بیعت از مردم گرفت، عمر و قنفذ و جماعتی را به منزل علی و فاطمه علیهما السلام فرستاد. عمر نزد در خانه‌ی فاطمه هیزم‌هایی گرد آورد و در را سوزاند. چون فاطمه پشت در آمد تا عمر و یارانش را برگرداند، وی فاطمه را پشت در چنان فشرد که جنین او سقط شد. میخ، در سینه‌اش فرونشست و او مجروح بر زمین افتاد و همواره چنین بود تا از دنیا رفت. الامامة والخلافة، مقاتل بن عطیة، ص ۱۶۰ و ۱۶۱. [صفحه ۵۶۹]

مضروبه

برای پس گرفتن فدک

منابع شیعه

۱. ابن قولویه بسنده عن ابی عبدالله علیه السلام قال: لما اسرى بالنبی صلی الله علیه و آله الی السماء... و اما ابتک فتنظلم و تحرم و یوخذ حقها غضبا الذی تجعله لها و تضرب و هی حامل و یدخل علیها و علی حریمها و منزلها بغیر اذن، ثم یمسها هوان و ذل لا تجد مانعا و تطرح ما فی بطنها من الضروب و تموت من ذلک الضرب... [۱۲۴۶]؛ امام صادق علیه السلام فرمود: چون پیامبر صلی الله علیه و آله به سفر آسمانی رفت... (به او گفتند) به دخترت ستم شود. از آن چه تو برای او قرار دادی، محروم شده، حقش غاصبانه گرفته می شود و او را در حال بارداری می زنند و به حریم و منزلش بدون اذن وارد می شوند. آنگاه وی را خواری و ذلتی رسد که راه گریزی از آن نباشد. آنچه را در شکم دارد، به سبب ضربه‌ها می افکند و بدین سان از دنیا می رود. کامل الزیارات، صص ۳۳۲-۳۳۳، بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۶۱. ۲. عبدالله بن سنان عن ابی عبدالله علیه السلام: ان ابابکر قد کتب لفاطمة کتابا برد فدک، فخرجت والکتاب معها فلقیها عمر، فقال: یا بنت محمد! ما هذا الکتاب الذی معک؟ فقالت: کتاب کتب لی [صفحه ۵۷۰] ابوبکر برد فدک، فقال هلمیه الی، فابت ان تدفعه الیه، فرفسها برجله و کانت علیهما السلام حامله یابن اسمه «المحسن». فاسقطت المحسن من بطنها ثم لطمها، فکانی انظر الی قرط فی اذنها حین نقفت ثم اخذ الکتاب فخرقه. فمضت و مکثت خمسة و سبعین یوما مریضه مما ضربها عمر، ثم قبضت، امام صادق علیه السلام فرمود: ابوبکر برای فاطمه متنی نوشت تا فدک برگردانده شود. فاطمه در حالی که نوشته را همراه داشت از پیش او بیرون رفت. عمر او را دید و پرسید: ای دختر محمد این نوشته چیست؟ گفت: متنی است ابوبکر برایم نوشته

تا فدک برگردد. (عمر) گفت: به من بده، فاطمه خودداری کرد. عمر با لگدی به سینه‌اش زد و او را بر زمین انداخت با آن که باردار پسری به نام محسن بود. و او محسن را سقط کرد. آن گاه (عمر) به صورت فاطمه، سیلی زد- گویا گوشواره‌ی او را می‌بینم که از گوشش کنده شده بود- سپس نوشته را گرفته، پاره کرد و رفت. بر اثر ضربه‌ای که عمر به فاطمه زد، او هفتاد و پنج روز بیمار شد و بدان سبب از دنیا رفت. الاختصاص، ص ۱۸۳-۱۸۵؛ بحارالانوار، ج ۲۹، ص ۱۹۲. ۳. قال العلامة المقوم: و دعا (ابوبکر) بكتاب كتب فيه بارجاع فدك الى الزهرا عليها السلام فخرجت من عنده والكتاب معها، فصادفها عمر في الطريق و عرف انها كانت عند ابي بكر، فسالها عن شانها فاخبرته بكتابه ابي بكر برد فدك عليها، و طلب الكتاب منها، فامتنعت، فرفسها برجله و اخذ الكتاب منها قهرا، و بصق فيه و خرقة، و قال هذا فيي للمسلمين يشهد بذلك عائشة و حفصة و اوس بن الحدان، فقالت عليها السلام: بقرت كتابي بقر الله بطنك. علامه‌ی مقوم می‌گوید: ابوبکر، متنی به فاطمه داد که در آن نوشته شده بود، فدک به زهرا عليها السلام برگردد. فاطمه با این نوشته از نزد او بیرون آمد. عمر در راه با او برخورد کرد و فهمید که پیش ابوبکر بوده است، مطلب را پرسید. (فاطمه) از نوشته‌ی ابوبکر درباره‌ی برگرداندن فدک به خود خبر داد. عمر نوشته را خواست و فاطمه خودداری کرد. عمر با لگدی به سینه‌اش زد و او را بر زمین انداخت و به زور نوشته را گرفت. در آن آب دهان افکند و پاره پاره‌اش کرد و گفت: این (فدک) فی (متعلق به همه‌ی) مسلمانان است. عایشه و حفصه و اوس بن الحدان به این ماجرا شهادت می‌دهند. [صفحه ۵۷۱] فاطمه عليها السلام فرمود: نوشته‌ام را دیدی، خدا شکمت را بدرد. وفاة الصديقة الزهرا عليها السلام، علامه‌ی مقوم، ص ۷۸. ۴. و اما ما يرويه رجال الشيعة والاحبار ون منهم في كتبهم من قولهم. انهما اهانها و اسمعها كلاما غليظا، و ان ابابكر رق لها حيث لم يكن عمر حاضرا، فكتب لها بفدك كتابا، فلما خرجت به وجدها عمر، فمد يده اليه لياخذ مغالبه، فممنعه، فدفع بيده في صدرها و اخذ الصحيفة فخرقها بعد ان تفل فيها فمحاها، و انها دعت عليه فقالت: بقر الله بطنك كما بقرت صحيفتي، فشيء لا يرويه اصحاب الحديث و لا ينقلونه، و قدر الصحابة يجمل عنه، و كان عمر اتقى الله، و اعرف لحقوق الله من ذلك، اما آن چه رجال شيعه و راويان آن در كتاب‌های خویش آورده‌اند که آن دو (عمر و ابوبکر) به او (فاطمه) اهانت کرده، سخنان تندی به او گفتند و ابوبکر زمانی که عمر حاضر نبود، به نفع فاطمه متنی نوشت و برایش در مورد فدک نوشته‌ای داد و چون فاطمه از نزد ابوبکر بیرون رفت، عمر او را دید، دستش را دراز کرد تا به زور آن را بگیرد، فاطمه مانع شد و عمر با دست خود به سینه‌ی زهرا زد و نوشته را گرفت و پس از آن که در آن آب دهان افکند، آن را پاره کرد و فاطمه بر او نفرین کرد و فرمود: خدا شکمت را پاره سازد، همان گونه که نوشته‌ام را دریدی؛ این مطالب را اصحاب حدیث نقل کرده‌اند. شان صحابه برتر از این است! عمر باتقواتر بود و بهتر حقوق خدا را می‌دانست که چنین کاری کند. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۶، صص ۲۳۴ و ۲۳۵. ۵. اما الاخباريون من الشيعة فقد ذكروا ان ابابكر و عمر اسمعها فاطمة كلاما غليظا و ان ابابكر رق لها حيث لم يكن عمر حاضرا، فكتب لها بفدك كتابا فلما خرجت به وجدها عمر، فمد يده اليه لياخذ مغالبه، فممنعه، فدفع بيده في صدرها و اخذ الصحيفة فخرقها بعد ان تفل فيها فمحانا و انها دعت عليه. فقالت: بقر الله بطنك، كما بقرت صحيفتي، اما راويان شيعه گفته‌اند که ابوبکر و عمر سخن تندی به فاطمه گفتند و ابوبکر موقعی که عمر نبود، متنی به نفع فاطمه نوشت؛ یعنی برایش در مورد فدک نوشته‌ای داد و چون فاطمه از نزد ابوبکر بیرون رفت، عمر او را دید و دستش را دراز کرد تا آن را به زور بگیرد، [صفحه ۵۷۲] فاطمه مانع شد، (عمر) با دست به سینه‌ی زهرا زده، نوشته را گرفت و پس از آن که در آن آب دهان افکند، آن را سوزاند و نابود ساخت و فاطمه بر او چنین نفرین کرد. «خدا شکمت را پاره سازد همان گونه که نوشته‌ام را دریدی». اعلام النساء، ج ۴، ص ۱۲۴. ۶. مهيار ديلى [۱۲۴۷] شاعر شيعى قرن چهارم در ضمن قصيده‌ای طعن و مذمت غاصبانه فدک را چنین بیان می‌کند. كيف لم تقطع يد مد اليك ابن صهاك [۱۲۴۸]. فرحوا يوم اهانوك بما ساء اباك چگونه بریده نباشد دستی که فرزند صهاک به سوی تو دراز دارد. خوشحال شدند روزی که به تو اهانت کردند، اهانتی که پدرت را آزد. شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۳۵، دیوان مهیار دیلمی، ج ۲، صص ۳۶۷ و ۳۶۸. [صفحه ۵۷۳]

منابع اهل سنت

۱. اخبرنی علی بن محمود قال كان البلخی الواعظ كثيرا مايد من فی مجالس سب الصحابه. فحضرت مره مجلسه فقال: بکت فاطمه يوما فقال لها علی: یا فاطمه، لم تبکین علی؟ ءاخذت منك فیئک (فدک) اغصبتک حقک، افعلت کذا، افعلت کذا، وعد الاشياء مما یزعم الروافض ان الشیخین فعلاها فی حق فاطمه قال: فضج المجلس بالبکاء من الرافضه الحاضرين. توفی فی صفر سنه ست و تسعین و خمس مائه (۵۹۶ هـ) [۱۲۴۹]؛ بلخی واعظ، همواره در مجلس خود به صحابه ناسزا می گفت. یکبار در جلسه‌ی او حاضر بودند که گفت: روزی فاطمه گریست. علی به او گفت: چرا به من گریه و گلایه می کنی؟ آیا من مال تو (فدک) را گرفتم؟ آیا من حق تو را غضب کردم؟ آیا من چنین کردم؟ آیا من چنان کردم؟ امری را شمرد که شیعیان می پندارند شیخین در حق فاطمه روا داشته‌اند، مجلس از گریه‌ی شیعیانی که حاضر بودند، غرق ضجه شد. او (بلخی واعظ) در صفر سال پانصد و نود و شش از دنیا رفت (۵۹۶ هـ). لسان المیزان، ج ۵، ص ۲۱۸ (در شرح حال محمد بن عبدالله بن عمر بن محمد بن الحسن الفارس ابوالحیاء الواعظ البلخی)؛ الوافی بالوفیات، ج ۳، ص ۳۴۴. ۲ و ۳. ر. ک: منابع شیعه، شماره‌های ۴ و ۵. [صفحه ۵۷۴]

برای دفاع از علی (هنگام هجوم به خانواده‌اش به آنگاه که علی را به زور برای بیعت می بردند)

صورت و سینه

منابع شیعه

۱. حدثنا محمد بن الحسن بن احمد بن الولید قال: حدثنا احمد بن ادريس و محمد بن یحیی العطار جمعا، عن محمد بن احمد بن یحیی بن عمران الأشعری قال: حدثنا ابو عبد الله الرازی عن الحسن بن علی بن ابی حمزه عن سیف بن عمیره عن محمد بن عتبیه بن محمد بن عبد الرحمن عن ابيه عن علی بن ابی طالب قال: بینا انا و فاطمه و الحسن و الحسین عند رسول الله صلی الله علیه و آله اذا التفت الینا فبکی! فقلت: ما بیکیک یا رسول الله؟ فقال: ابکی مما یصنع بکم بعدی. فقلت: و ما ذاک یا رسول الله؟ قال: ابکی من ضربتک علی القرن، و لطم فاطمه خدها، و طعنه الحسن فی الفخذ و السم الذی یسقی، و قتل الحسین...؛ حضرت علی علیه السلام می گوید: زمانی من و فاطمه حسن و حسین نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم که حضرت به ما نگاهی فرموده گریست! گفتیم: ای رسول خدا! برای چه می گریید! حضرت فرمود: برای آنچه نسبت به شما روا می دارند. گفتیم: چه چیزی! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: می گریم به سبب ضربه‌ای که بر فرق تو وارد سازند و سیلی که به صورت فاطمه (زنند) و اهانت به حسن با ضربه‌ای که به رانش وارد آرند و سمی که به او می نوبشانند کشتن حسین... الامالی، صدوق، صص ۱۱۵-۱۱۶؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۲۰۹، اثبات الهداه، ج ۱، ص ۲۸۱؛ بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۵۱ و ج ۴۴، ص ۱۴۹. [صفحه ۵۷۵] ۲. روی المفضل عن الصادق علیه السلام... و صفقه خدها حتی بدا قرطها تحت خمارها...؛ امام صادق علیه السلام فرمود: سیلی ای به صورتش (خورد) به حدی که گوشواره‌های زیر مقنعه‌اش، هویدا شد. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۹. ۳.... فصفقت صفقه علی خدیها من ظاهر الخمار فانقطع قرطها و تناثرت الی الارض!... از روی مقنعه، سیلی ای به صورتش خورد که گوشواره‌اش (از گوش) کنده شد و بر زمین افتاد. ۴.... فضر بنی بیده حتی انتثر قرطی من اذنی؛ مرا با دستش چنان زد که گوشواره از گوش‌هایم افتاد. بحار الانوار، ج ۳۰، ص ۳۴۹ (به نقل از ارشاد القلوب). ۵. روی حذیفه عن النبی صلی الله علیه و آله فی اخباره الظلم علی اهل البیت... و لطم وجه

الزکیه علیها السلام، حدیفه از پیامبر صلی الله علیه و آله در روایات ظلم بر اهل بیت آورده است... چهره‌ی پاکش سیلی می خورد. بحار الانوار، ج ۹۵، ص ۳۵۴. ۶. عن الباقر و الصادق علیهم السلام: انه (النبی) کان لا ینام حتی یقبل عرض وجه فاطمة و یضع وجهه بین ثدی فاطمة و یدعوا لها (فی روایة حتی یقبل عرض و جنبه فاطمة او بین ثدیها)؛ امام باقر و امام صادق علیهما السلام فرمودند: پیامبر نمی خوابید مگر پس از آن که تمام صورت فاطمه را می بوسید و صورتش را روی سینه فاطمه می گذاشت و به او دعا می کرد. در روایت دیگری آمده است: تا این که تمام گونه‌ی فاطمه را یا سینه‌ی او را می بوسید. المناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۳۴. ۷. عن حدیفه قال: کان رسول الله صلی الله علیه و آله لا ینام حتی یقبل عرض و جنبه فاطمة علیها السلام او بین ثدیها! حدیفه می گوید: پیامبر نمی خوابید مگر آن که تمام گونه‌ی فاطمه علیها السلام یا سینه‌ی او را می بوسید. عن جعفر بن محمد علیهما السلام: کان النبی صلی الله علیه و آله لا ینام لیلۃ حتی یضع وجهه بین ثدی فاطمة، امام [صفحه ۵۷۶] صادق علیهما السلام فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله هیچ شبی نمی خوابید مگر آن که صورت بر سینه‌ی فاطمه می گذارد. کشف الغمۃ، ج ۲، ص ۹۳؛ بحار الانوار، ج ۴۳، صص ۷۸ و ۴۲. (به راستی چرا رسول خدا صلی الله علیه و آله همواره بر بوسیدن عرض صورت (از بنا گوش تا چانه) زهرا علیها السلام و سینه‌ی او اصرار داشت تا آنجا که هرگز آن را ترک نمی کند؟ چه سری در کار است؟ شاید با این روایت یکی از اسرار روشن شود: کان رسول الله صلی الله علیه و آله اذا دخل الحسین اجتذبه الیه ثم یقول امیر المؤمنین علیهما السلام: امسکه، ثم یقع علیه فیقبله و یمیکی، فیقول: یا ابه، لم تبکی؟ فیقول: یا بنی اقبل موضع السیوف منک و ابکی...؛ هر گاه که حسین علیهما السلام بر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد می شد، پیامبر او را به سوی خود می کشید و به امیر المؤمنین علیهما السلام می فرمود: حسین را نگه دار. سپس او را در آغوش می کشید و می بوسید و می گریست حسین علیهما السلام می پرسید: پدر جان چرا می گریید؟ پیامبر صلی الله علیه و آله می فرمود: پسر کم! جایگاه اصابت شمشیرها را می بوسم و می گریم. (بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۶۱ به نقل از کامل الزیارات، ص ۷۰) همین روایت‌ها برای مجروح شدن سینه‌ی زهرا علیها السلام کافی است، گرچه مقاتل بن عطیة در «الامامة و الخلافة» نیز همین حقیقت را ذکر کرده، آشکارا نشان از میخ در سخن می گوید. ۸. قال: صاحب الحدائق فی الطهارة المخالفین: و ضرب الزهرا (علیها السلام) حتی اسقطها جنبها و لطمها حتی خرت لوجهها و جنبها و خرجت لوعتها و جنبها؛ صاحب حدائق می گوید: به زهرا چنان ضربتی وارد ساخت که چنین او را انداخت و سیلی‌ای به او زد که به روی پیشانی به زمین افتاد و فریادش بلند شد. الحدائق الناضرة، ج ۵، ص ۱۸۰. ۹. وفی روایة اخی. انهم لما ارادوا الدخول الی بیتها و اخراج علی منه، ارادت ان تحول بینهم و بین ذلک، ضربها قنذ علی وجهها و اصاب عینها؛ آنان چون می خواستند وارد خانه‌اش شوند و علی را بیرون کشند، خواست مانع شود که قنذ به صورتش زد و چشمش آسیب دید. سیره الائمة الاثنی عشر، ج ۱، ص ۱۳۲. [صفحه ۵۷۷]

منابع اهل سنت

۱. قال الذهبی فی ترجمه احمد بن محمد بن السری بن یحیی بن ابی دارم [۱۲۵۰] المحدث... و قال محمد بن احمد بن حماد الکوفی الحافظ بعد ان ارخ موته: کان مستقیم الامر عامه دهره، ثم فی اخر ایامه کان اکثر ما یقرا علیه المثالب، حضرت و رجل یقرا علیه. «ان عمر رفس فاطمة حتی اسقطت بمحسن، ذهبی در شرح حال احمد بن محمد بن السری بن یحیی بن ابی دارم محدث...» (آورده است.) محمد بن احمد بن حماد کوفی حافظ پس از آن که تاریخ وفات او را ذکر می کند، چنین گوید: او در همواره در راه است قدم برمی داشت، لیکن در اواخر عمرش، بیشترین چیزی که بر او خوانده می شد، مثالب روایاتی در طعن و قدح خلفا بود. روزی نزد او بودم که مردی برایش روایتی چنین می خواند: عمر چنان الاعتدال، ج ۱، ص ۱۳۹؛ لسان المیزان، ج ۱، ص ۲۶۸؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۵، ص ۵۷۸. ۲. و لما جائت فاطمة خلف الباب لترد عمر و اصحابه، عصر عمر فاطمة خاف الباب حتی اسقطت جنبها و بنت مسمار الباب فی صدرها، چون فاطمه پشت در آمد تا عمر و یارانش را برگرداند. عمر فاطمه را پشت در چنان فشرد

که جنینش سقط شد و میخ در به سینه‌اش نشست. الامامة و الخلافة، مقاتل بن عطية، ص ۱۶۰. [صفحه ۵۷۸]

دست و بازو

منابع شیعه

۱... فضربت کفیها بالسوط، فالمها فسمعت لها زفیرا و بکاء...، تازیانه به دستانش خورد، درد شدیدی به جانش نشست و ناله و گریه‌اش به گوش رسید. بحار الانوار، ج ۳۰، ص ۲۹۳. ۲. فاستقبلته فاطمة علیها السلام و صاحت یا ابتاه، یا رسول الله! فرغ عمر السیف و هی فی غمده فوجا به جنبها، فصرخت یا ابتاه، فرغ السوط فضرب به ذارعها، فنادت یا رسول الله! لبئس ما خلفک ابوبکر و عمر؛ فاطمه علیها السلام با او روبرو شد و فریاد برآورد: پدرم! ای رسول خدا! عمر شمشیر را که در غلاف بود، بلند کرد و به پهلوی فاطمه زد (فاطمه) ناله در داد: پدرم! عمر، تازیانه را بلند کرد و بر بازوان او زد. فاطمه ندا داد. ای رسول خدا پس از تو، ابوبکر و عمر چه وقیحانه رفتار کردند. کتاب سلیم بن قیس، ج ۲، ص ۵۸۵؛ بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۲۶۹. ۳. روی ابان عن سلیم انه قال: انتهیت الی حلقة فی مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله لیس فیها الا- هاشمی، غیر سلمان و ابی ذر و حمد بن ابی بکر و عمر بن ابی سلمة و قیس بن سعد بن عبادة. فقال العباس لعلی علیه السلام: ما تری عمر منعه من ان یغرم قنفذا کما اغرم (غرم) جمیع عماله؟ فنظر علی علیه السلام الی من حوله ثم اغرو رقت عیناه بالدموع ثم قال: شکر له ضربة ضربها فاطمة (علیها السلام) بالسوط، فماتت و فی عضدها اثره کانه الدملاج، در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله به جمعی رسیدم که هاشمی بودند، جز سلمان، ابوذر و محمد بن ابوبکر و عمر بن ابوسلمه و قیس بن سعد بن عبادة. عباس بن علی علیه السلام گفت: به نظر [صفحه ۵۷۹] شما، چرا عمر با این که تمام عمال خود، مالیات گرفت، از قنفذ چیزی مطالبه نکرد؟ علی علیه السلام به اطرافش نگاهی کرد. چشمانش پر از اشک شد، فرمود: به سبب تشکر از ضربه‌ای که او با تازیانه به فاطمه علیها السلام زده بود. فاطمه در حالی که از دنیا رفت. بر بازویش اثر آن مثل بازوبندی مانده بود. کتاب سلیم بن قیس، ج ۲، ص ۶۷۵؛ بحار الانوار، ج ۳۰، ص ۳۰۳. ۴. روی ابان عن سلیم انه قال: فلقت علیا (صلوات الله علیه) فسألته عما صنع عمر فقال: هل تدری لم کف عن قنفذ و لم یغرمه شیئا؟ قلت: لا. قال: لانه هو الذی ضرب فاطمه علیها السلام بالسوط حین جائت لتحول بینی و بینهم، فماتت (صلوات الله علیها) و ان اثر السوط لفی عضدها مثل الدملاج؛ سلیم می گوید: علی (صلوات الله علیها) را دیدم و از کار عمر پرسیدم، حضرت فرمود: آیا می دانی چرا عمر از قنفذ دست برداشت و از او چیزی مطالبه نکرد؟ گفتیم: نه. وی فرمود: چون وقتی فاطمه آمد میان من و آنان حائل شود، با تازیانه به او زد. فاطمه (صلوات الله علیها) هم در حالی از دنیا رفت که اثر تازیانه مانند بازوبندی بر بازویش بودم. ۵. روی سلیم عن سلمان: و حالت بینهم و بینه فاطمة علیها السلام عند باب البیت، فضربها قنفذ الملعون بالسوط، فماتت حین ماتت و ان فی عضدها کمثل الدملاج من ضربته لعنه الله، سلمان می گوید: فاطمه علیها السلام کنار در خانه، میان آنان و (علی) حائل شد، قنفذ ملعون با تازیانه بر او زد. فاطمه در حالی از دنیا رفت که به سبب ضربه‌ی او- لعنت الله علیه- بر بازویش اثری مانند بازوبند مانده بود. کتاب سلیم بن قیس، ج ۲، ص ۵۸۶؛ الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۱۲؛ بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۲۷۰. ۶. روی مفضل بن عمر عن الصادق علیه السلام. «... و ضرب ید الصدیقة الكبرى فاطمة بالسوط... و ضرب عمر لها بالسوط علی عضدها حتی صار کالدملاج الاسود؛ دست صدیقه‌ی کبرا، فاطمه را با تازیانه زد... و عمر با تازیانه چنان بر بازویش زد که مانند بازوبندی سیاه شد.» بحار الانوار، ج ۵۳، صص ۱۴ و ۱۹. [صفحه ۵۸۰]

۷... فالتوی السوط علی عضدی حتی صار کالدملاج، چنان تازیانه بر رستم زد که چون بازوبندی به دور بازویم حلقه زد. بحار الانوار، ج ۳۰، ص ۳۴۹ (به نقل از ارشاد القلوب). ۸. و فی روایة ثانیة. ان عمر بن الخطاب ضربها بالسوط فآثر ذلک فی عضدها کالدملاج علی حد تعبیر الراوی، در روایت دوم آمده است که عمر بن خطاب او را با تازیانه زد و بر بازویش اثری مانند بازوبند

گذارد. (طبق تعبیر راوی) سیره الائمه الاثني عشر، ج ۱، صص ۱۳۲ و ۱۳۳. ۹. عن عائشة قالت: «... و كانت اذا دخلت عليه اخذ بيدها فقبلها و اجلسها في مجلسه» [۱۲۵۱]... عایشه می گوید: فاطمه به گونه‌ای بود که چون بر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد می شد، پیامبر دستان او را می گرفت، او را می بوسد و در جای خود می نشاند. کشف الغمّه، ج ۲، ص ۷۹ (به نقل از کتب اهل سنت)، بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۵ (به نقل از امالی شیخ طوسی). [صفحه ۵۸۱]

منابع اهل سنت

۱. اخبرنا يزيد بن هارون، اخبرنا ابراهيم بن سعد عن محمد بن اسحاق عن علي بن فلان بن ابي رافع عن ابيه عن سلمى قالت: مرضت فاطمة بنت رسول الله عندنا، فلما كان اليوم الذي توفيت خرج علي، قالت لي: يا امه، اسكبي لي غسلا. فسكبت لها فاغتسلت كاحسن ما كانت تغتسل. ثم قالت ائيتني يثيبي الجدد، فاتيتها بها فلبستها. ثم قالت: اجعلي فراشي وسطا ليبت. فجعلته فاضطجعت عليه واستقبلت القبلة ثم قالت لي. يا امه، اني مقبوضة الساعة و قد اغتسلت فلا يكشفن احد لي كنتا. قالت: فماتت، فجاء علي فاخبرته فقال لا والله، لا يكشف لها احد كنتا. فاحتملها فدفنها بغسلها ذلك؛ سلمى می گوید: فاطمه دختر رسول خدا، نزد ما در آن بیماری خود را گذراند. چون روز وفاتش فرارسید، نزد من آمد. به من فرمود: ای مادر! آب بریز تا غسل کنم من آب ریختم، ایشان به بهترین وجه او را غسل داد سپس گفت: لباسی دیگری برایم بیاور، آوردم آنها را پوشید. آن گاه فرمود: بسترم را در وسط خانه بگذار. آن گاه رو به قبله بر روی آن به پشت آرמיד و فرمود. ای مادر! من اکنون جان می دهم، غسل کرده‌ام، مبادا کسی شانهم را هویدا سازد. سلمی می گوید: او از دنیا رفت. علی آمد. به او خبر داد. وی فرمود: به خدا سوگند! کسی شانهاش را هویدا نخواهد کرد. پس عهده‌دار (مراسم) او شد و با همان غسل (فاطمه) را دفن کرد. الطبقات الكبرى، ابن سعد، ج ۸، ص ۲۷ (ط صادر) و ص ۱۸ (ط لیدن). ۲. الرياشي عن عثمان بن عمر، ابن اسرائيل عن ميسرة بن حبيب، عن المنهال بن عمر، عن عائشة بنت طلحة، عن عائشة ام مؤمنين انها قالت: ما رایت احد من خلق الله اشبه حدیثا کلاما برسول الله صلی الله علیه و آله من فاطمة و كانت اذا دخلت عليه اخذ بيدها فقبلها و رحب بها و اجلسها في مجلسه... عایشه می گوید: من کسی از بندگان خدا را از نظر گفتار، شبیه تر از فاطمه علیها السلام به پیامبر ندیدم. فاطمه هر گاه بر پیامبر وارد می شد، پیامبر دستش را می گرفت، او را می بوسید و به او خوش آمد می گفت و او را در جای خود می نشاند. العقد الفريد، ج ۳، صص ۲۳۰-۲۳۱، ینابیع المودة، ج ۱، ص ۲۰۳؛ مقتل خوارزمی، ص ۵۴؛ فاطمة الزهراء، عباس محمود العقاد، ص ۳۸. [صفحه ۵۸۲]

شکستن پهلو

منابع شیعه

۱. روی الصدوق باسناده عن ابن عباس فی خبر طویل فی ما اخبر النبی صلی الله علیه و آله بظلم اهل البيت، انه قال صلی الله علیه و آله: و اما ابنتی فاطمة فانها سیده نساء العالمین من الاولین والاخرین... و انی لما رایتها ذکرک ما یصنع بها بعدی، کانی بها و قد دخل الذل بیتها... کسرت جنبتها... اللهم العن من ظلمها... و خلد فی نارک من ضرب جنبیها...؛ صدوق با سندش از ابن عباس در روایتی طولانی که در آن پیامبر خبر از ظلم به اهل بیت می دهند، آورده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اما دخترم فاطمه، سرور تمامی زنان جهان است چون او را می بینم، گویا او را می نگریم که ذلت و خواری به خانه‌اش وارد شده... پهلویش شکسته شده است. خدایا هر که به او ظلم کند لعنت نما و هر که به پهلویش زدند، در آتش عذابت جاودان ساز. الامالی، شیخ صدوق، صص ۱۰۰-۱۰۱، بشارة المصطفی، صص ۱۹۷-۲۰۰، الفضائل، ابن شاذان، صص ۸-۱۱. ارشاد القلوب، ص ۲۹۵، اثبات الهداء، ج ۱،

صص ۲۸۰-۲۸۱؛ بحارالانوار، ج ۲۸، صص ۳۷-۴۰ و ج ۴۳، صص ۱۷۲ و ۱۷۳. ۲.... فحالت فاطمه علیها السلام بینهم و بین بعلها... فامر عمر قنفذ بن عمران یضربها بسوطه. فضربها قنفذ بالسوط علی ظهرها و جنبیها الی عن أن انهکها و اثر فی جسمها الشریف، و کان ذلک الضرب اقوی ضرر فی اسقاط جنینها، فاطمه علیها السلام میان آنها و همسرش حائل شد. عمر، قنفذ عمران را فرمان داد تا او را با تازیانه‌اش بزند قنفذ با تازیانه به پشت و پهلو او چنان زد که او را شدید بیمار ساخت و اثرش در جسم شریفش باقی ماند. همین ضربت علت اصلی سقط جنین او شد. علم الیقین، ج ۲، ص ۶۸۷. [صفحه ۵۸۳] ۳. روی انه دخل النبی صلی الله علیه و آله یوما الی فاطمه (علیها السلام)... فهبط جبرائیل علیه السلام یقول: سجدت شکرا لفرحک باهلک؟ فقلت: نعم. فقال: الا اخبرک بما یجری علیهم بعدک؟ فقلت: بلی یا اخی، یا جبرئیل! فقال: اما ابتک فهی الاول اهلک لحاقا بک بعد ان تظلم و یؤخذ حقها و تمنع ارثها و یظلم بعلها و یکسر ضلعها...؛ روایت شده که روزی پیامبر صلی الله علیه و آله نزد فاطمه علیها السلام آمد... جبرائیل علیه السلام در حالی که چنین می گفت، نازل شد: به شکر شادمانی اهلت، سجده کردی؟ (پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود): گفتم: آری (جبرئیل) گفت: آیا بگویم، پس از تو بر آنان چه روی می دهی! گفتند: آری، جبرئیل! (جبرئیل) گفت: دخترت نخستین کسی است از اهلت که به تو می پیوندد، پس از آن که ظلم شده به یغما رفته، از ارث منع شود. به شوهرش ظلم روا شده، پهلویش شکسته گردد. بحارالانوار، ج ۹۸، ص ۴۴. ۴. قال سید بن طاووس: و زیاده مولاتنا فاطمه (صلوات الله علیها) تقول: وصل علی البتول الطاهره، الصدیقه المعصومه... المسکور ضلعها...؛ سید بن طاووس در زیارت سرور ما فاطمه (صلوات الله علیها) آورده است. ... و بر بتول طاهره، صدیقه معصومه... آن که پهلویش شکسته شد... درود فرست. اقبال الاعمال، سید بن طاووس، ص ۶۲۵؛ بحارالانوار، ج ۹۷، ص ۲۰۰. ۵. ثم اقبل (رسول الله) علی ابنته فقال:... و سترین بعدی ظلما و غیظا حتی تضربی و یکسر ضلع من اضلاعک؛ پیامبر رو به دخترش فرمود:... به زودی پس از من کینه‌ها و ستمها بینی تا آنجا که کتک می خوری و استخوان پهلویت می شکند. کتاب سلیم بن قیس، ج ۲، ص ۹۰۷. ۶. فالحاها قنفذ الی عضاده بیتها و دفعها فکسر ضلعا من جنبها...؛ قنفذ او (زهرا) را واداشت به چوبه‌ی در خانه‌اش پناه ببرد. آن گاه در راه درون راند استخوان پهلویش را شکست. کتاب سلیم بن قیس، ج ۲، ص ۵۸۸، الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۱۲، بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۲۷۰. ۷.... فرغ عمر السیف و هو فی غمده فوجابه جنبها...؛ عمر شمشیر را که در غلاف بود، بلند کرد و به پهلویش زد. [صفحه ۵۸۴] کتاب سلیم بن قیس، ج ۲، ص ۵۸۵؛ بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۲۶۹. ۸. در این میانه عمر با اصحاب عناد و نفاق سر رسید و گفت: یابن ابی طالب در را بگشا و گرنه در خانه بر سر تو سوزانم. فاطمه گفت: یا عمر اتق الله فی حرم رسول الله تدخل فان علیک حرام؛ گفت ای عمر، از خدا بترس و در حرم رسول خدا داخل مشو که بر تو حرام است. عمر عناد کرد و با منافقان وارد خانه شد. فاطمه فریاد برآورد. «یا ابتاه! ما لقینا من ابی بکر و عمر بعدک؛ ای، پدرم! پس از تو از ابوبکر و عمر بد مصیبتی به ما رسید. آنگاه عمر شمشیر برآورد و با غلاف پهلو مبارک فاطمه زد قنفذ تازیانه بر دوش فاطمه فریاد برآورد. «یا ابتاه! ما لقی اهل بیتک من ابی بکر و عمر من بعدک؛ وای پدرم، از آنچه اهل بیت پس از تو، از عمر و ابوبکر دیده‌اند. کامل بهایی، ج ۱، ص ۳۰۶. مقداد برابر ایشان ایستاد و گفت: دختر رسول خدا از دنیا رفت و خون از پشت و پهلو او می رفت، به سبب ضربت شمشیر و تازیانه که شما بر او زدید. پیشین، ص ۳۱۲ (برای اطلاع از تمامی این بخش از کامل بهایی ر. ک: به بخش «پشت و شکم» [صفحه ۵۸۵]

منابع اهل سنت

۱. عن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه و آله قال:... کانی بها فقد دخل الذل بیتها... و کسر جنبها... اللهم العن من ظلمها... و خلد فی نارک من ضرب جنبها...؛ ابن عباس از پیامبر صلی الله علیه و آله چنین روایت می کند. گویا او را می بینم در حالی که ذلت به خانه‌اش وارد شده... پهلویش شکسته شده است... خدایا هر که به او ستم روا داشت، لعنت نما... و هر که به پهلویش زد، در آتش

(عذابت) جاودان ساز. فرائد المسمطین، ج ۱، صص ۳۴-۳۶ (تمامی حدیث با ذکر روات آن در بخش پایانی «شهیده» خواهد آمد). [صفحه ۵۸۶]

پشت و شکم

منابع شیعه

۱. و قد انهم ضربوا بالسیاط والمشهور الذی لا خلاف فیہ بین الشیعه: ان عمر ضرب علی بطنها...؛ روایت شده، آنها او را با تازیانه زدند و بدون هیچ اختلافی در میان شیعه مشهور است که عمر به شکم فاطمه زد. تلخیص الشافی، ج ۳، ص ۱۵۶. ۲. قال الامام الحسن علیه السلام للمغیره:.... و انت والذی ضربت فاطمه بنت رسول الله حتی آدميتها والقت ما فی بطنها...؛ امام حسن علیه السلام به مغیره فرمود: تو همانی که فاطمه دختر رسول خدا، را چنان زدی که خونریزی کرد و آن چه را در شکم داشت، افکند. الاحتجاج [۱۲۵۲] ج ۲، ص ۴۰؛ بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۹۷ (به نقل از احتجاج). ۳. و ضغطوا سیده النساء بالباب حتی اسقطت...؛ سرور زنان را چنان به در فشردند که بچه اش را سقط نمود. اثبات الوصیة، ص ۱۱۶؛ بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۳۰۸. ۴.... فامر عمر، قنفذ بن عمران یضربها بسوطه، فضربها قنفذ بالسوط علی ظهرها...؛ عمر به قنفذ بن عمران دستور داد که او (فاطمه) را با تازیانه اش بزند. پس قنفذ با تازیانه به پشت فاطمه زد... علم الیقین، ج ۲، ص ۶۸۷. [صفحه ۵۸۷] ۵. چون خلق بازگشتند و پاره‌ای از شب رفت و مردم به خواب رفتند، جنازه‌ی فاطمه را حاضر کردند. علی علیه السلام و حسن و حسین علیهما السلام و س لمان و ابوذر. و مقداد و عباس و پسران او، عبدالله و فضل، و عقیل بن ابی طالب و عبدالله بن جعفر و بریده و عمار و زبیر و اسامه و دختران علی علیه السلام و زنان قریش از حاضران بر جنازه‌ی او نماز کردند و او را پیش رسول الله صلی الله علیه و آله از جانب منبر دفن کردند. چون روز شد مردم برای نماز میت روی به خانه فاطمه نهادند. مقداد ابوبکر را دید و گفت: ما دوش او را به خاک سپردیم. عمر گفت: ای ابابکر، من به تو نگفتم که ایشان چنین خواهند کرد؟ مقداد گفت: فاطمه چنین وصیت کرد تا شما بر جنازه‌ی او نماز نگذارید. عم ر دست بر آورد و بر سر و صورت مقداد زد. او را چندان زد که خسته شد و مردم که حاضر بودند، او را خلاص کردند. مقداد برابر ایشان ایستاد و گفت: دختر رسول الله از دنیا رفت و خون از پشت و پهلوئی او می‌رفت، به سبب ضرب شمشیر و تازیانه که شما بر او زدید و من پیش شما حقیرترم از علی و فاطمه. چون این کلام شنیدند، گفتند: والله لاحق الناس بالضرب والعقوبه علی بن ابی طالب؛ به خدا سوگند علی بن ابی طالب از همه‌ی مردم به مجازات و تنبیه سزاوارتر است. آنان نزد علی علیه السلام آمدند و او بر در خانه نشسته بود. اصحاب او گرد او درآمدند. عمر گفت: ای فرزند ابوطالب! این حسد قدیم را ترک خواهی کرد؟ رسول الله را بی حضور ما غسل دادی و بر جنازه‌ی فاطمه بی ما نماز کردی! عقیل به جواب شروع کرد و گفت: و انتم والله لاشد الناس حسدا و اقدم عداوة لرسول الله و اهل بینه ضربتموها بالامس و خرجت من الدنيا و ظهرها بدم و هی غیر راضیه عنکما؛ شما بید به خدا حسودترین مردم و دشمن‌ترین مردم با رسول خدا و اهل بیت او. شما دیروز او را زدید و بیرون رفت از دنیا و پشت و پهلوئی او به خون آلوده و از شما ناراضی بود. کامل بهائی، ج ۱، صص ۳۱۲-۳۱۳. [صفحه ۵۸۸] ۶. از مطاعن او (عمر) که با همه‌ی طعن‌ها برابر است، این که چون به حکم او آتش بردند که خانه‌ی فاطمه زهرا را بسوزانند، دیدند و دانستند که فاطمه علیها السلام در پشت در نشسته است. حکم به زدن او کرد و عمر در را به شکمش زد و غلام تازیانه بر کتفش زد که از آن جهت فرزندش ساقط شد و اثر آن مدتی ماند و به همان سبب بیمار شده، رحلت یافت و این همه به حکم او بود و هیچ یک از اهل سنت منکر مطاعن مذکور نیستند، لکن بعضی درصدد جواب برآمده‌اند، مانند ملاعلی قوشچی که جواب‌های بی مزه و پوچ گفته است [۱۲۵۳]. خدا انصافشان دهد. حدیقه الشیعه، صص ۲۶۵ و ۲۶۶. همچنین ر. ک: منابع «سقط محسن» [صفحه ۵۸۹]

منابع اهل سنت

۱. قال الملك: انك ايها العلوي: قلت في اول الكلام: ان ابابكر اساء الى فاطمة الزهرا بنت رسول الله صلى الله عليه و آله فما هي اساءته الى فاطمة؟ قال العلوي: ان ابابكر بعد ما اخذنا لبيعة لنفسه من الناس بالارهاب والسيوف والتهديد والقوة، ارسل عمر و قنقذا و خالد بن الوليد و اباعبيدة الجراح و جماعة اخرى من المنافقين الى دار علي و فاطمة (عليها السلام) و جمع عمر الحطب علي باب فاطمة (ذلك الباب الذي طالما وقف عليه رسول الله و قال: السلام عليكم يا اهل بيت النبوة، و ما كان يدخله الا بعد الاستئذان) و احرق الباب النار. و لما جاءت فاطمة خلف الباب لترد عمر و حزبه، عصر عمر فاطمة بين الحائط و الباب عصرة شديدة قاسية حتى اسقطت جنيها و نبت مسمار الباب في صدرها و صاحت فاطمة: ابتاه، يا رسول الله! انظر ماذا لقينا بعدك من ابن الخطاب و ابن ابي قحافة! فالتفت عمر الى من حوله و قال: اضربوا فاطمة، فانها لالسياط علي حبيبة رسول الله و بضعته حتى ادموا جسمها، و بقيت آثار العصرة القاسية و الصدمة المريرة تنحرف في جسم فاطمة، فاصبحت مريضة عليلة حزينة فارقت الحياء بعد ابيها بايام، ففاطمة شهيدة بيت النبوة، فاطمة قتلت بسبب عمر بن الخطاب. قال الملك للوزير: هل ما يذكر العلوي صحيح؟ قال الوزير: نعم اني رايت في التواريخ ما يذكر العلوي، پادشاه گفت: ای علوی، تو در آغاز سخن، گفתי که ابوبکر به فاطمه‌ی زهرا، دختر رسول خدا، بدی‌های روا داشته است بدی‌های او نسبت به فاطمه چه بود؟ علویه گفت: پس از آن که ابوبکر با تهدید و زور از مردم برای خود بیعت گرفت. عمر، قنقذ و خالد بن ولید را با عبیده‌ی جراح و جماعتی دیگر از منافقان، به خانه‌ی علی و فاطمه علیها السلام فرستاد عمر نزد در خانه‌ی فاطمه هیزم جمع کرد (همان دری که پیوسته رسول خدا صلی الله علیه و آله، نزد آن می‌ایستاد و می‌فرمود: السلام علیکم یا اهل بیت النبوة و هیچ گاه بدون اجازه وارد آن نمی‌گشت). در را آتش زد. و چون فاطمه پشت در آمده بود تا عمر و باند او را منصرف سازد، او را میان در و دیوار چنان [صفحه ۵۹۰] بیرحمانه فشرد که جنینش را انداخت. میخ در، در سینه‌اش جا گرفت. فاطمه ناله سر داد. پدرم ای رسول خدا!!! بنگر پس از تو ما از ابن خطاب و ابن قحافه چه‌ها دیدیم. آنگاه عمر به اطرافیانش گفت: فاطمه را بزنید: پس تازیانه‌ها بر حیب رسول خدا و پاره‌ای تن او، باریدن گرفت به احدی که بدنش را خونین کرد آثار این فشار بیرحمانه و صدمات تلخ، بر جسم فاطمه چنان باقی ماند که بیمار، زمین‌گریه و غرق غم گشت. چند روزی نگذشت که از دنیا رفت. بنابراین، فاطمه شهید خانه‌ی نبوت است، و فاطمه به دست عمر بن خطاب کشته شد. پادشاه به وزیر گفت: آیا سخنان علویه صحیح است؟ وزیر گفت: آری، به همین صورت که علویه می‌گوید، من (نیز) در کتاب‌های تاریخی دیده‌ام. مؤتمر علماء البغداد [۱۲۵۴]. مقاتل بن عطیة، صص ۶۳ و ۶۴. الامامة و الخلافة، مقاتل ابن عطیة (م ۵۰۵ هـ)، صص ۱۶۰ و ۱۶۱. نیز ر. ک: منابع «سقط محسن». [صفحه ۵۹۱]

روایات مطلقه‌ی «ضرب»

منابع شیعه

۱. روی مفضل بن عمر عن الصادق علیه السلام فی حدیث طویل: قال الصادق علیه السلام: تقوم فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه و آله فتقول: اللهم: انجز وعدك و موعدك فيمن ظلمني و عصبني و ضربني و جزعني بكل اولادي؛ امام صادق علیه السلام در روایتی مفصل چنین فرمود: فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله (در روز قیامت) برخاسته، می‌گوید: خدایا وعده‌ی (عذابت) را عملی ساز دربارهی کسی که به من ظلم و حقم را غصب کرد، مرا زد و باستم بر فرزندانم مرا آزرده. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۲۳. ۲. قال الصادق علیه السلام:.... و كان سبب وفاتها ان قنقذ امولى الرجل لكزها بنعل السيف بامرہ؛ امام صادق علیه السلام فرمود:.... سبب

وفات او (فاطمه) این بود که قنفذ غلام آن مرد (عمر)، به دستور اربابش، فاطمه را با غلاف شمشیر زد. دلایل امامه، ص ۴۵ (نسخه‌ی محقق، ص ۱۳۴)، بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۷۰ (گفتنی است که این حدیث صحیح است و جمعی راویان آن از اعظم و ثقات علمای شیعه هستند) ۳. قال الصادق علیه السلام: لما اسرى بالنبی... و اما ابتک... و تضرب...؛ امام صادق علیه السلام فرمود: چون پیامبر به معراج رفت... (به او گفته شد...) دخترت... مضروب می‌شود... کامل زیاره، ص ۳۳۲. ۴. فارسل الیه الثالثه عمر رجلا، یقال له قنفذ فقامت فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله تحول بینة و بین علی علیه السلام فضربها، فانطلق قنفذ و...؛ با رسوم عمر مردی را فرستاد به او قنفذ گفته می‌شد، فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله میان او و علی علیه السلام حائل گشت، او (فاطمه) را زد، قنفذ رفت و... تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۰۷-۳۰۸؛ بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۲۳۱. [صفحه ۵۹۲] ۵. قال السید المرتضی فی جواب صاحب المغنی و قوله ان روایات ضرب فاطمه... و کر وایات الحلول: الست تعلم ان هذا المذهب یذهب الیه اصحابه الحلول، والعقل دال علی بطلان قولهم؟ فهل العقل دال علی استحالة ما روی من ضرب فاطمه (علیها السلام) فان قال هماسیان، قیل له: فبین استحالة ذلك فی العقل كما بینت استحالة الحول و قد ثبت مرادك و معلوم عجزك عن ذلك. سید مرتضی در پاسخ صاحب مغنی و (رد) این کلام او که روایت ضرب و جرح فاطمه و... مانند روایت حلول (محال) است، چنین می‌گوید: آیا نمی‌دانی عقل بر بطلان عقیده‌ی اصحاب حلول دلالت دارد؟ آیا عقل، روایت زدن فاطمه علیها السلام را محال می‌داند؟ آیا اگر بگویند (حلول و زدن فاطمه) هر دو مساوی است، پاسخ این است که استحاله‌ی عقلی چنین امری (زدن فاطمه را) مانند محال بودن حلول، بیان کند در این صورت، به مقصود خود رسیده‌ای (و حق با توست) لیکن بدیهی است که نمی‌توانیم. الشافی، ج ۴، ص ۱۱۷. و بعد، فلا فرق بین ان یهدد بالاحراق للعلة التي ذكرها و بین ضرب فاطمة لمثل هذه العلة، فان احراق المنازل اعظم من ضربة بالسوط... فلا- وجه لا متعاض صاحب الكتاب من ضربة سوط و تكذيب ناقلها؛ ضمنا نسبت به دلیلی که ذکر کرد، فرقی نمی‌کند صرفا تهدید به احراق باشد یا فاطمه به همین دلیل زده شده باشد چون سوزاندن منازل، از زدن تازیانه، بدتر است. پس وجهی ندارد که بر صاحب کتاب، زدن با تازیانه سنگین آمده، آن را نپذیرفته، ناقلش را دروغگو می‌شمارد. الشافی، ج ۴، ص ۱۲۰. ۶. و مما انكر عليه ضربهم لفاطمة عليها السلام و قد روی انهم ضربوها بالسياط؛ از اموری که نپذیرفته (و بروی گران آمده) زدن فاطمه علیها السلام توسط آنهاست، با آن که روایت شده، آنان با تازیانه او (فاطمه) را زدند. تلخیص الشافی، ج ۳، ص ۱۵۶. [صفحه ۵۹۳] ۷. قال القاضي عبد الجبار بن احمد الهمدانی [۱۲۵۵]. فی کتابه (المغنی): ان الشیعه ادعوا رواية روهها عن جعفر بن محمد علیه السلام و غیره ان عمر سبب فاطمة بالسوط. قاضی عبد الجبار فرزند احمد همدانی در کتابش «مغنی» می‌گوید: شیعه مدعی روایتی است که آن را از جعفر بن محمد (علیه السلام) و دیگران نقل کرده‌اند که عمر، فاطمه را با تازیانه زد. الشافی، ج ۴، ص ۱۱۹؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۶۱، ص ۲۷۱. ۸. قال العلامة الحلی:... و ضربت فاطمة علیها السلام...؛ فاطمة علیها السلام زده شد... کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، ص ۳۷۷. ۹. علی بن محمد عن ابی جمهور، عن ابیه، عن فضالة بن ایوب، عن السکونی قال: دخلت علی ابی عبدالله علیه السلام و انا مغموم مکروب، فقال لی: یا سکونی فما غمک؟ قلت: ولدت لی ابنة. فقال لی: یا سکونی علی الارض ثقلها و علی الله رزقها تعیش فی غیر اجلک و تاکل من غیر رزقک. فسری والله عنی. فقال لی: ما سميتها؟ قلت: فاطمة. قال: آه آه ثم وضع یده علی جبهة فقال:... اما اذا سميتها فاطمة فلا تسبها و لا تلعنها و لا تضربها؛ سکونی می‌گوید: خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم. با آن که غمگین بودم. به من فرمود: ای سکونی! چرا غمگینی؟ گفتم: دختر دار شده‌ام فرمود: سکونی، سنگینی‌اش بر زمین است، رزقش بر عهده‌ی خداست، از عمر تو نمی‌کاهد، خود رزقی دارد (رزق تو را نمی‌خورد). (با این سخن) به خدا سوگند خیال مرا آسوده ساخت. آن گاه به من فرمود: نامش را چه گذاردی؟ گفتم: فاطمه. فرمود: آه آه، سپس دستش را پیشانی خویش نهاد و فرمود:... حال که نامش فاطمه گذاردی، دشنامش نده، نفرینش نکن و او را نزن. الکافی، ج ۶، صص ۴۸-۴۹؛ تهذیب، ج ۸، ص ۱۱۲. [صفحه ۵۹۴] ۱۰. سید حمیری [۱۲۵۶]. شاعر شیعی معاصر امام صادق علیه السلام چنین

سروده است: ضربت و اهتضمت من حقها و اذیقت بعده طعم السلع قطع الله یدی ضاربها و ید الراضی بذاک المتبع لا عفا الله له عنه و لا کف عنه هول یوم المطلع زهرا را زدند و حقش را ربودند و پس از آن، طعم جراحت و زخم را به او چشانند. بریده باد دست زنده‌ی او و کسی که راضی و پیرو او باشد. خدا از او نگذرد و او را از هول روز قیامت باز ندارد. [صفحه ۵۹۵]

منابع اهل سنت

۱. قال الاسفرائینی فی کتابه عند ما تکلم عن النظام: و طعن فی الفاروق عمر و زعم انه شک یوم الحدیبه فی دینه و شک وفاء النبی صلی الله علیه و آله و انه کان فیمن نفر بالنبی صلی الله علیه و آله لیلۃ العقبه و انه ضرب فاطمه و منع میراث العتره و انکر علیه تغریب نصر بن الحجاج من المدینه الی البصره و زعم انه ابتدع صلاه التراویح و نهی عن متعه الحج و حرم نکاح الموالی للعربیات؛ اسفرائینی در کتاب خود، چون از نظام سخن می‌آورد، چنین می‌گوید: (نظام) به عمر طعنه زده، پنداشته است که او روز صلح حدیبیه در دین شک کرد. روز وفات پیامبر نیز به خود تردید راه داد و از کسانی بود که هنگام بازگشت از تبوک در عقبه شتر پیامبر را رم دادند. فاطمه را زد و عترت را از ارث منع کرد (نظام) به تبعید نصر بن حجاج از مدینه به بصره به او (عمر) معترض بود و می‌پنداشت او نماز تراویح را بدعت نهاده، متعه‌ی حج را نهی از دواج موالی (غیر عرب) را با زنان عرب حرام اعلام کرده است. الفرق بین الفرق، ابی منصور عبدالقاهر بن طاهر البغدادی الاسفرائینی (م ۴۲۹ هـ)، صص ۱۴۷-۱۴۸ (در بعضی نسخ ۱۰۷). [صفحه ۵۹۶]

سقط

منابع شیعه

۱. روی ابن قولویه بسنده [۱۲۵۷] عن ابی عبدالله علیه السلام: «لما اسرى بالنبی صلی الله علیه و آله الی السماء قیل له ان الله تبارک و تعالی یختبرک (مختبرک) فی ثلاث لینظر کیف صبرک. قال لامرک یا رب و لا- قوه لی علی الصبر الای بک... و اما ابتک فتظلم تحرم یوخذ حقها غصبا الذی نجعله لها و تضرب و هی حامل و... و تطرح ما فی بطنها من الضرب و تموت من ذلک الضرب... و اول من یحکم فی محسن بن علی علیه السلام فی قاتله ثم قنفذ فیؤتیان هو و صاحبه فیضربان بسیاط من نار، لو وقع سوط منها علی البحار، لغلت من مشرقها الی مغربها و لو وضعت علی الجبال الدنیا لذابت حتی تصیر رمادا فیضربان بها، امام صادق علیه السلام فرمود: چون پیامبر صلی الله علیه و آله به سفر آسمانی رفت، به او گفته شد: خداوند بزرگ در سه چیز تو را می‌آزماید تا بنگرد صبرت چگونه است. (پیامبر) فرمود: پروردگارا تسلیم امر توام. مرا جز به (مدد) تو، قوتی بر صبر نیست... دخترت ستم می‌بیند از حقی که برای او می‌نهی، مرحوم شده، حقش غاصبانه گرفته می‌شود با آن که باردار است، کتک می‌خورد... بچه‌اش را می‌اندازند و بر اثر ضربه از دنیا می‌رود... نخستین قضاوتی که (در قیامت) می‌شود، مساله‌ی محسن بن علی و قاتل اوست آن گاه قنفذ همراهش را می‌آورد. با تازیانه‌هایی از آتش بر آن [صفحه ۵۹۷] دو می‌نوازند، تازیانه‌هایی که اگر یکی از آنها در دریاها افتد، تماما (از مشرق تا مغرب آن) به جوش آید و اگر بر کوه‌های دنیا نهند، (کوه‌ها) ذوب شده، خاکستر گردد، چنین تازیانه‌ای بر آن دو می‌نوازند. کامل الزیارة، صص ۳۳۲-۳۳۵؛ بحار الانوار، ج ۲۸، صص ۶۱-۶۴. ۲. روی الصدوق فی امالیہ بسند کالموثق فی خبر طویل عن النبی صلی الله علیه و آله و قد اخبر بما یجری علی اهل بیته (علیهم السلام) من الظلم: و اما ابنتی فاطمه... و انی لما رایتها ذکرت ما یصنع بها بعدی کانی بها و قد دخل الذل بیته و انتهکت حرمتها و غصبت حقها، و منعت ارثها و کسر جنبها و اسقطت جنبها و هی تنادی: یا محمداه، فلا تجاب و تستغیث فلا تغاث... فاقول عند ذلک: اللهم العن من ظلمها... و خلد فی نارک من ضرب جنبها حتی القت ولدها، فتقول الملائکه عند ذلک، آمین؛ صدوق در امالی خویش به سندی چون موثق، روایتی طولانی از پیامبر

صلی الله علیه و آله آورده است و در آن از ستم‌هایی که بر اهل بیت می‌شود خبر داده است... دختر فاطمه... چون او را می‌بینم، آن چه پس از من در حقش روا می‌دارند، به نظر می‌آورم گویا او را می‌بینم که ذلت به خانه‌اش وارد شده، حرمتش شکسته، حقش غضب شود، از ارث منع شده، پهلویش می‌شکند. جنین‌اش سقط می‌گردد. با آن که ندا درمی‌دهد. یا محمداه، لیکن جوانی داده نمی‌شود و کمک می‌طلبد، یاری نمی‌شود... من در این موقع گویم. خدایا هر که به او ستم نموده لعنت کن... و در آتش (عذاب) جاودن ساز، کسی را که چنان به جنین او زده (فاطمه) فرزند خویش را انداخت و ملائکه‌ی امین گویند. الامالی، صدوق ص ۹۹؛ بشاره‌المصطفی، صص ۱۹۷-۲۰۰؛ فضائل ابن شاذان، صص ۸-۱۱؛ اثبات الهداء، ج ۱، صص ۲۸۰-۲۸۱؛ بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۳۷ و ج ۴۳، ص ۱۷۲. ۳. کلینی بسنده عن ابی‌عبدالله علیه‌السلام عن ابائه (علیهم‌السلام) قال: قال امیرالمؤمنین علیه‌السلام ان اسقاطکم اذا لقوکمک يوم القيامة و لم تسموهم يقول السقط لایبه: الا سمیتنی و قد سمی رسول الله صلی الله علیه و آله محسنا قبل ان یولد، امام صادق علیه‌السلام از پدرانش علیهم‌السلام نقل فرمودند که امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمودند: روز قیامت، چون فرزندان سقط شده‌ی شما که نامی بر آنها ننهاده‌اید، شما را ببیند هر یک به پدر خود [صفحه ۵۹۸] می‌گویند: چرا بر من نگذارید با آن که پیامبر، پیش از آن که محسن به دنیا آید او را نام نهاد. بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۹۵. ۴. فی حدیث عن فاطمه علیها‌السلام قالت: «فجمعوا الحطب الجزل علی بابنا، و اتوا بالنار لیحرقوه و یحرقونا، فوقفت بعضاده الباب، و ناشدتهم بالله و بابی ان یکفوا عنا و ینصرونا، فاخذ عمر السوط من ید قنفذ- مولی ابی‌بکر- فضرب به عضدی، فالتوی السوط علی عضدی حتی صار کالدملج، و رکب الباب برجله، فرده علی و انا حامل فسقطت لوجهی، و النار تسعر و تسفع وجهی، فضر بنی بیده، حتی انشر قرطی من اذنی، و جائتی المخاض، فاسقطت محسنا قتیلا- بغیر جرم؛ فاطمه علیها‌السلام فرمود: هیزم‌های تنومندی کنار در خانه‌ی ما جمع کردند و آتش آوردند تا آن را روشن کنند تا ما را بسوزانند. کنار چوبه‌ی در ایستادم و آنان را به خدا و پدرم سوگند دادم که از ما دست بردارند و ما را یاری کنند. عمر تازیانه از دست قنفذ- غلام ابوبکر- گرفت و با آن به بازویم زد. تازیانه هم چون بازوبندی به دور بازویم حلقه زد و با آن که باردار بودم، با لگدی به در کوبید و آن را به من زد، به رو بر زمین افتادم. آتش زبانه می‌کشید و صورتم را می‌گداخت. (عمر) چنان سیلی به من زد که گوشواره از گوشم جدا شد و افتاد. درد زایمان پیش آمد و محسن بی جان و بی گناه سقط نمود. بحارالانوار، ج ۳۰، صص ۳۴۸-۳۴۹ (به نقل از ارشاد القلوب). ۵. قال الطبرسی فیما احتج به الحسن علیه‌السلام علی معاویة و اصحابه، و اصحابه، انه قال لمغیره ابن شعبه: انت ضربت فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه و آله حتی أدیمتها و ألفت ما فی بطنها...، طبرسی می‌گوید: امام حسن علیه‌السلام در احتجاجی که با معاویه و یارانش داشت، به مغیره ابن شعبه فرمود: تو فاطمه- دختر پیامبر صلی الله علیه و آله آن گونه زدی که خونریزی کرد و بچه‌اش را انداخت. بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۹۷؛ الاحتجاج، ج ۱، ص ۴۱۴. ۶. روی عبدالله بن سنان عن ابی‌عبدالله علیه‌السلام «ان ابابکر کان قد کتب لها کتابا برد فدک... فلقیها [صفحه ۵۹۹] عمر... فقال: هلمیه الی، فابت ان تدفعه الیه، فرفسها برجله و کانت (علیهم‌السلام) حامله باین اسمه المحسن فاسقطت المحسن من بطنها...؛ امام صادق علیه‌السلام فرمود: ابوبکر برای فاطمه نوشته‌ای داد که فدک (به او) برگردد... عمر او را دید گفت: نامه را به من بده فاطمه خودداری کرد و با آن کودکی به نام محسن باردار بود، عمر با لگدی به سینه‌ی او زد. در نتیجه (فاطمه) محسن را انداخت. الاختصاص، ص ۱۸۵؛ بحارالانوار، ج ۲۹، ص ۱۹۲. ۷. حدیثی ابوالحسن محمد بن هارون بن موسی الثلعکبری عن ابیه عن محمد بن همام و عن احمد البرقی احمد بن محمد بن عیسی و عن عبدالرحمن ابن ابی‌نجران عن ابن سنان و عن ابن مسکان عن ابی‌بصیر عن ابی‌عبدالله جعفر بن محمد علیه‌السلام قال:.... و کان سبب وفاتها ان قنفذا مولی عمر لکرها بنعل السیف [۱۲۵۸] بامر، فاسقطت محسنا و مرضت من ذلک شدیداً، و لم تدع احدا ممن اذاها یدخل علیها؛ امام علیه‌السلام فرمود: سبب وفاتش این بود که قنفذ غلام عمر به فرمان او با غلاف شمشیر چنان به فاطمه زد که حسین را انداخت و بدین سبب به بیماری شدید دچار گشت و به کسانی که او را آزرده بودند، اجازه نداد به حضورش آید. دلایل الامامة، ص ۴۵ (نسخه‌ی محقق، ص ۱۳۴). (سند صحیح است)؛

بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۷۰. ۸. روی مفضل بن عمر عن الصادق علیه السلام فی حدیث طویل: ... و ادخال قنفذ یده (لعنه الله) یروم فتح الباب و ضرب عمر لها بالسوط علی عضدها حتی صار کالدملج الاسود، و رکب الباب برجله، حتی اصب بطنها و هی حامله بالمحسن، لسته اشهر و اسقاطها ایاه و هجوم عمر و قنفذ و خالد بن الولید و صفقه خدها حی بدا قرطها تحت خمارها و هی تجهر بالبکاء و تقول: وا ابتاه، وا (رسول الله)، ابنتک فاطمه تکذب و تضرب و یقتل جنین فی بطنها... و صاح [صفحه ۶۰۰] امیرالمؤمنین بفضه) یا فضه مولاتک فاقبلی منها ما تقبله النساء فقد جاءها من الرفسه و رد الباب فاسقطت محسنا. فقال امیرالمؤمنین علیه السلام: فانه لا حق بجده رسول الله فیشکوا الیه... و باتی محسن تحمله خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت اسد ام المؤمنین علیه السلام و هن صارخات و امه فاطمه تقول: هذا یومکم الذی کنتم توعدون... ثم قال مفضل: یا مولای ما تقول فی قوله تعالی (و اذا المؤده سئلت بای ذنب قتلت) قال: والمؤده والله محسن، لانه من لا- غیر، فمن قال غیر فکذبوه؛ مفضل از امام صادق علیه السلام چنین روایت می کند: قنفذ- لعنت خدا بر او باد- دستش را داخل (در) کرد تا آن را بگشاید، عمر با تازیانه چنان بر بازوی (فاطمه) زد که چون بازوبندی سیاه رنگ شد، و به در لگدی زد، در به شکم فاطمه برخورد کرد. فاطمه محسن شش ماه اش را سقط کرد. عمر و قنفذ و خالد بن ولید هجوم آوردند و سیلی ای به صورتش خورد که گوشواره از زیر مقنعه اش هویدا شد. او بلند بلند می گریست و می فرمود: پدرم! رسول خدا!- دخترت فاطمه تکذیب شده، کتک می خورد و جنین در شکمش کشته می شود... امیرالمؤمنین فریاد زده و فضه را خواند فضه مولایت را دریاب و چون زنان قابله او را تیمار دار. چون از ضربی لگد و فشردن در، فاطمه را درد وضع حمل رسیده است. فاطمه محسن را سقط کرد. امیرالمؤمنین فرمود: محسن به جدش رسول خدا پیوست و به او شکوه می کند... (روز قیامت) محسن را خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر اسد مادر مومنان ناله کنان می آورند و مادرش فاطمه می گوید: امروز روزی است که شما وعده‌ی (عذاب) شده بودید. سپس مفضل گفت: مولای من درباره‌ی این سخن خدا: چون از «مؤده» (فرزند زنده به گور شده) پرسیدند که به کدامین گناه کشته شدی، چه می گوید؟ حضرت فرمود: به خدا قسم، «مؤده» محسن است چون او، فقط از ماست نه از دیگران، هر که جز این که بگوید، دروغگویی بخوانید. بحارالانوار، ج ۵۳، صص ۱۹ و ۲۳. ۹. فی خبر طویل عن الجزء الثانی من دلائل الامامة للطبری باسناده عن جابر الجعفی، عن سعید بن [صفحه ۶۰۱] المسیب، ان عمر کتب الی معاویه و فیه: «... فرکت الباب، و قد الصقت احشاءها بالباب تترسه و سمعتها و قد صرخت صرخه حسبتها قد جعلت اعلى المدینه اسفلها و قالت یا ابتاه یا رسول الله! هکذا کان یفعل بحبیبتک و ابنتک، آه یا فضه الیک فخذینی، فقد والله قتل ما فی احشائی من حمل...؛ عمر در نامه‌ای به معاویه نوشت: ... به در لگدی زدم در حالی که فاطمه خود را به آن چسبانده بود تا آن را نگه دارد، شنیدم فریاد زد- فریادی که گمان کردم مدینه را زیر و رو ساخت- گفت پدرم! ای رسول خدا! آیا چنین به محبوب و دخترت روا می دارند! آه، فضه! مرا دریاب، به خدا سوگند، کودکی که در درون داشتم، کشته شد... الهدایة الکبری الحضینی، ص ۴۱۷ (چاپ بیروت) و نسخه‌ی مخطوط، ص ۲۱۲ (شماره‌ی مسلسل کتابخانه آیه الله مرعشی ۲۹۷۳)؛ بحارالانوار، ج ۳۰، صص ۲۹۴. ۱۰. روی سلیم بن قیس عن سلمان انه قال فقال علی علیه السلام یا ابابکر ما اسرع ما توثبتم علی رسول الله صلی الله علیه و آله... و قد کان قنفذ (لعنه الله) ضرب فاطمه بالسوط... فاضربها قنفذ الی عضاده بیتها و دفعها فکسر ضلعا من جنبها فالقت جنینا من بطنها، فلم تزل صاحبه فراش حتی ماتت من ذلک شهیده؛ سلمان از علی علیه السلام چنین نقل می کند: ای ابوبکر، چه زود به مبارزه با رسول خدا صلی الله علیه و آله برخاستید و بر او شوریدید. قنفذ- لعنت خدا بر او باد فاطمه را با تازیانه زد... و او را به چهارچوب در کوفت و بر زمینش افکند، در نتیجه استخوان پهلویش را شکست و بدین سبب (فاطمه) جنینش را سقط کرد. در بستر بیماری بود تا به شهادت رسید. بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۲۷۰؛ الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۰۹. ۱۱. سید ابن طاووس باسناده الی سعد بن عبدالله، عن ابی جعفر، عن محمد بن اسماعیل بن بزیع و بکیر بن صالح عن سلیمان بن جعفر، عن الرضا علیه السلام انهما قالا: دخلنا علیه و هو ساجد فی سجده الشکر، فاطال فی سجوده ثم رفع راسه فقلنا: اطلت السجود! فقال: من دعا فی سجده الشکر بهذا الدعاء کان کالرامی مع رسول الله صلی الله

علیه و آله یوم بدر. قالوا قلنا: فنكتبه. قال: اکتبا؛ اذا اتما سجدمتا [صفحه ۶۰۲] سجدة الشکر فقولا: اللهم العن الذین بدلا دینک و غیر انعمتک، واتهما رسولک صلی الله علیه و آله... و قتلا- ابن نیک... اسماعیل ابن بزیر و بکیر بن صالح از سلیمان بن جعفر روایت می کند که نزد امام رضا علیه السلام رفتیم و او در حال سجده‌ی شکر یافتیم. سجده‌ای طولانی کرد، سپس سر از سجده برداشت. به او گفتیم: سجده‌ای طولانی کردید؟ فرمود: هر که در سجده‌ی شکر چنین دعایی کند مثل کسی است که روز بدر همراه رسول خدا تیر انداخته است. آن دو گفتند: بنویسیم. امام فرمود: بنویسید: چون سجده‌ی شکر می کنید، چنین بگویید: خدایا مشمول لعنت خود ساز آن دو فردی که دینت دگرگون کرده، نعمت را تغییر دادند و به پیامبرت تهمت زدند... و پسر پیامبرت را کشتند... مهج الدعوات، ص ۲۵۷؛ مصباح الزائد، کفعمی، ص ۵۵۴؛ بحار الانوار، ج ۳۰، ص ۳۹۳ و ج ۸۳، ص ۲۲۳ (به نقل از مهج الدعوات)؛ مسند الامام الرضا علیه السلام ج ۲، ص ۶۵. ۱۲. قال سید بن طاووس: و فی زیارة مولانا فاطمه (صلوات الله علیها) تقول: و صل علی البتول الطاهره... الممنوعه ارثها، المسکور ضلعها، المظلوم بعلمها، المقتول ولدها؛ سیر بن طاووس می گوید: در زیارت حضرت فاطمه می گویی: خدایا بر طاهره‌ی بتول درود فرست... او که از ارتش منع شده، پهلویش شکسته گشته، همسرش مظلوم و فرزندش کشته شد. اقبال الاعمال، ص ۶۲۵؛ بحار الانوار، ج ۹۷، ص ۲۰۰. ۱۳. قال الصدوق: قول رسول الله صلی الله علیه و آله لعلی علیه السلام: «یا علی ان لک کنزاً فی الجنه و انت ذو قرینها»، و قد سمعت بعض المشایخ یدکران هذا الكنز هو ولده المحسن علیه السلام و هو السقط الذی القته فاطمه علیها السلام لما ضغطت بیت البابین و احتج فی ذلک بما روی فی السقط من انه یکون محبظاً علی باب الجنه، فیقال له: ادخل الجنه، فیقول: لا، حتی یدخل ابوی قبلی؛ صدوق می گوید: درباره‌ی این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام: ای علی، تو در بهشت گنجی داری که همنشین آنی، شنیدم بعضی از بزرگان می گویند (منظور از) این گنج، فرزندش محسن است، همان که فاطمه علیها السلام چون میان در و دیوار فشرده شد، او را [صفحه ۶۰۳] سقط کرد به این دلیل استناد کرده‌اند که درباره‌ی سقط آمده است: ناراحت در کنار در بهشت می ایستد. به او می گویند: وارد بهشت شو. هرگز، تا پدر و مادرم پیش از من به بهشت درنیایند، وارد نمی شوم. معانی الاخبار، صص ۲۰۵ و ۲۰۶. ۱۴. قال الشیخ الطوسی: مما انکر علیه (القاضی عبدالجبار) ضربهم (ابوبکر و عمر و من کان معهم فی واقعه الدار) لفاطمه علیها السلام و قد روی انهم ضربوها بالسیاط والمشهور الذی لا خلاف فیهِ بین الشیعۀ: ان عمر ضرب علی بطنها حتی اسقطت فسمى السقط محسناً، والروایه بذلك مشهوره عندهم؛ شیخ طوسی می گوید: از چیزهای قاضی عبدالجبار انکار کرده، این است که ابوبکر و عمر و یارانش در قضیه‌ی خانه، فاطمه علیها السلام را زده باشند، با آن که روایت شده، آن‌ها او را با تازیانه زدند و بی هیچ اختلافی، در میان شیعه مشهور است که عمر چنان بر شکم فاطمه زد که بچه‌اش را سقط کرد آن که را محسن نام نهادند و روایت در این باره، نزد شیعه مشهور است. تلخیص الشافی، شیخ طوسی، ج ۳، ص ۱۵۶. ۱۵. قال علی بن محمد بن العمری النسابة (و هو من اعلام القرن الخامس): و لم یحتسبوا بمحسن لانه ولد میتا و قد روت الشیعۀ خبر المحسن والرفسه، و وجدت بعض کتب اهل النسب یحتوی علی ذکر المحسن و لم یدکر الرفسه من جهة اعول علیها؛ علی بن محمد بن عمری که از علمای نسب شناس و از بزرگان قرن پنجم است، می گوید: (برخی از اهل سنت) محسن را به حساب نیآورده‌اند. چون مرده بدنیا آمد، در حالی که شیعه ماجرای محسن و لگد به سینه را روایت کرده‌اند. بعضی از کتب علمای نسب شناس، محسن را ذکر می کنند، ولی به دلیلی، جریان لگد به سینه را ذکر نکرده‌اند. المجدی فی انساب الطالبین، ص ۱۲. ۱۶. قال ابن شهر آشوب: «و اولادها: الحسن والحسین والمحسن سقط»؛ ابن شهر آشوب می گوید: [صفحه ۶۰۴] فرزندان فاطمه علیها السلام: حسن و حسین و محسن است که سقط شد. مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۳۵۸؛ بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۳۳. ۱۷. قال المسعودی: وضغطوا سیده النساء بالبواب حتی اسقطت محسناً، مسعودی می گوید: سرور زنان را چنان به در فشرده که محسن را سقط کرد. اثبات الوصیة، ص ۲۳. ۱۸. قال المجلسی: و قد استفاض فی روایاتنا بل فی روایاتهم ایضاً انه (عمر) روع فاطمه علیها السلام حتی القت ما فی بطنها و قد سبق فی الروایات المتواتره و سیاتی ان ایذاءها

(صلوات‌الله‌علیها) ایذاء للرسول و آذیا (عمر و ابوبکر) علیا علیه‌السلام و قد تواتر فی روایات الفریقین قول النبی صلی الله علیه و آله من اذی علیا فقد آذانی و قد قال الله تعالی: (ان الذین یوذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا والاخره و اعد لهم عذابا مهینا) (احزاب، ۵۷)؛ مجلسی می‌گوید: ما روایات فراوانی داریم، بلکه آنها (عامه) نیز روایات فراوانی دارند که عمر فاطمه علیها‌السلام را به حدی ترساند که آن چه را در شکم داشت افکند، در حالی که در روایات متواتر گذشت و خواهد آمد که آزار فاطمه علیها‌السلام آزار رسول خداست. آن دو (عمر و ابوبکر) علی علیه‌السلام را آزرده‌اند، با آن که در روایات فریقین (شیعه و عامه) این سخن پیامبر آمده است. هر که علی را بیازارد، مرا آزرده است و خدا فرموده است آنان که خدا و رسولش را می‌آزارند، خدا در دنیا و آخرت لعنشان فرموده، برای آنان عذاب خوار کننده‌ای مهیا ساخته است. بحارالانوار، ج ۲۸، صص ۴۰۹ و ۴۱۰. ۱۹. قال العلامة محمد تقی المجلسی... و سقط بالضرب غلام کان اسمه محسن؛ مجلسی بزرگ می‌گوید: به ضربه‌ی آن غلام، کودکی به نام «محسن» سقط شد. روضه‌المتقین، ج ۵، ص ۳۴۲ (کامل آن در «مقتولیه شهیده» شماره‌ی ۱۵ از منابع شیعه خواهد آمد). ۲۰. عبدالجلیل قزوینی رازی می‌گوید: آنچه گفته است: «و گویند عمر بر شکم [صفحه ۶۰۵] فاطمه زد و کودکی را در شکم وی کشت که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را محسن نام نهاده بود، جواب آن است که این خبری است درست و بر این وجه نقل کرده‌اند و در کتاب‌های شیعی و سنی مذکور و مسطور است.» النقص [۱۲۵۹] (در بعضی مثالب النواصب فی نقض (بعض فضائح الروافض) [۱۲۶۰] ص ۳۱۷ (با حواشی مرحوم محدث ارموی) از تصانیف حدود ۵۶۰ هجری تالیف نصیرالدین عبدالجلیل قزوینی رازی. ۲۱. قال المفید والاربلی: و فی الشیعه من یدکران فاطمه علیها‌السلام اسقطت بعد النبی صلی الله علیه و آله و لذا ذکرنا کان سماه رسول الله صلی الله علیه و آله - و هو حمل - محسنا، مفید و اربلی می‌گویند: برخی از شیعه می‌گویند: فاطمه علیها‌السلام پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله پسری سقط کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را در شکم مادرش، محسن نام نهاده بود. الارشاد المفید، ج ۱، ص ۳۵۵ (در ذکر اولاد امیرالمؤمنین)؛ کشف الغمّه، ج ۲، ص ۶۷. ۲۲. قال العلامة الحلّی: و ضربت فاطمه علیها‌السلام فالقت جنینا اسمه محسن؛ علامه‌ی حلّی می‌گوید: فاطمه علیها‌السلام چنان کتک خورد که جنینی را که نامش محسن بود، افکند. کشف الغمّه فی شرح تجرید الاعتقاد، ص ۳۷۷. ۲۳. فضربها قنفذ بالسوط... و کان ذلك الضرب اقوی ضرر فی اسقاط جنینها و قد کان رسول الله قد سماه محسنا، قنفذ او را با تازیانه زد و این ضربه در سقط جنین او از همه چیز مؤثر بود، جنینی که رسول خدا او را محسن نام نهاده بود. علم الیقین، ج ۲، ص ۶۸۷. ۲۴. و فی روایه ثلثه: انها وقفت خلف الباب لئتمنعهم من دخوله فاندفعوا نحو الباب و دفعوه نحوها و کانت حاملا فاسقطت ولدا کان رسول الله قد سماه محسنا، در روایت سوم آمده است. او (فاطمه) پشت [صفحه ۶۰۶] در ایستاد تا مانع آنان شود. به سوی در حمله کردند و در را به طرف او فشار دادند و او فرزندی را که پیامبر، محسن نامیده بود، سقط کرد. سیره‌الائمة الاثنی عشر، ج ۱، ص ۱۳۳. ۲۵. قال امیرالمؤمنین علیه‌السلام: سمو اولادکم قبل ان یولدوا؛ فان لم تدرؤا اذکر ام انی فسموهم بالاسماء التي تکون للذکر والانثی. فان اسقاطکم اذا لقوکم یوم القیامه و لم سموهم، یقول السقط لایبه: الا سمیتنی و قد سمی رسول الله محسنا قبل ان یولد؛ امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: فرزندانان را پیش از آن که متولد شوند، نام گذاری کنید. پس اگر نمی‌دانید پسر است یا دختر، نام‌هایی بر آنها بگذارید که میان پسر و دختر مشترک است. چون فرزندهای سقط شده‌ی شما که نامی بر آنها نهاده‌اید، اگر شما را روز قیامت ببینند، هر یک به پدر خود می‌گویند: چرا بر من نامی نهادی با آن که پیامبر صلی الله علیه و آله محسن را پیش از آن که به دنیا آید، نام نهاد؟ الکافی، ج ۶، ص ۱۸. ۲۶. ولد لامیرالمؤمنین علیه‌السلام من فاطمه علیها‌السلام الحسن والحسین والمحسن سقطه، و ام کلثوم و زینب؛ برای امیرالمؤمنین علیه‌السلام از فاطمه علیها‌السلام، حسن و حسین متولد شدند. تاریخ اهل البیت (تحقیق سید محمدرضا حسینی)، ص ۹۳. ۲۷. سبب وفاتها هی من الضرب الذی اصلبها و اسقطت بعده بالجنین؛ سبب وفات فاطمه، ضربه‌ای بود که به او رسید و با آن ضربه، جنین (اش) سقط شد. التتمه فی تواریخ الائمة، سید تاج‌الدین علی بن احمد الحسینی العاملی (من اعلام القرن ۱۱ هـ) ص ۴۳. ۲۸. قال ابن ابی‌الثلج بغدادی: ولد لامیرالمؤمنین

علیه‌السلام من فاطمة علیها‌السلام الحسن والحسین و محسن سقط... ابن ابی‌الثلیج بغدادی می‌گوید: برای امیرالمؤمنین علیه‌السلام از فاطمه علیها‌السلام حسن و حسین و محسن [صفحه ۶۰۷] سقط شده... متولد شدند. تاریخ‌الائمة، ص ۱۶. ۲۹. قال الطبرسی: کان لامیرالمؤمنین علیه‌السلام ثمانیة و عشرون ولدا،... الحسن والحسین والمحسن الذی اسقط...؛ طبرسی می‌گوید: امیرالمؤمنین علیه‌السلام ۲۸ فرزند داشت،... حسن حسین و محسن که سقط شد. تاج‌الموالید، ص ۱۸. ۳۰. گویند که فاطمه علیها‌السلام محسن علیه‌السلام از شکم بینداخت به سبب آنکه عمر بر شکم او زده بود. کامل‌بهایبی، ج ۱، ص ۳۰۹. ۳۱. قال البیاضی: منها ما رواه البلاذری واشتهر فی الشیعة انه حصر فاطمة فی الباب حتی اسقطت محسنا، بیاضی می‌گوید: از این موارد روایتی است که بلاذری نقل کرده، در میان شیعه نیز مشهور شده است که او (عمر) فاطمه را چنان به در فشرده که محسن را سقط کرد. الصراط‌المستقیم، ج ۳، ص ۱۲؛ اثبات‌الهداة، ج ۲، ص ۳۷۰. [صفحه ۶۰۸]

منابع اهل سنت

۱. روی‌الجوینی بسنده عن‌النبی انه قال:... و اما ابنتی فاطمة... و انی لما رایتها ذکرته ما یصنع بها بعدی؛ کانی بها و قد دخل الذل بیتها... و کسر جنبها واسقطت جنینها... و خلد فی نارك من ضرب جنیها حتی القت ولدها، فتقول الملائكة عند ذلك آمین، جوینی با سند خویش از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌چنین روایت کرده است:... دخترم فاطمه... چون او را می‌بینم به یاد چیزهایی می‌افتم که پس از من بر او روا می‌دارند؛ گویا او را می‌بینم که ذلت به خانه‌اش وارد، پهلوی‌ش شکسته، جنین او ساقط شده است... (خدایا) جاودان آتش (عذابت) ساز، کسی را که به پهلوی او زد، به حدی که فرزند خویش افکند. در این موقع ملائکه، همه گویند: آمین. فرائد‌السمطین، ج ۲، صص ۳۴ و ۳۵ (تمامی روایت در قسمت پایانی «شهیده» خواهد آمد). ۲. قال الشهرستانی [۱۲۶۱] فی ترجمه النظام [۱۲۶۲] انه یقول: ان عمر ضرب بطن فاطمة یوم البیعة حتی ألت [صفحه ۶۰۹] الجنین من بطنها، و کان یصیح. احرقوا دارها بمن فیها و ما کان فی الدار غیر علی و فاطمة والحسن والحسین؛ شهرستانی در شرح حال نظام می‌گوید: روز بیعت، عمر به شکم فاطمه، چنان ضربه‌ای زد که جنین از شکم افکند و (عمر) فریاد می‌کشید. خانه، را با هر که در آن است، بسوزانید، با آن که در آن خانه، جز علی و فاطمه و حسن و حسین نبودند. الملل والنحل، ج ۱، ص ۵۷؛ الوافی بالوفیات، ج ۶، ص ۱۷ (فقط قسمت اول کلام او را نقل کرده است). ۳. و قالوا عن احمد بن محمد بن السری بن یحیی بن ابی‌دارم المحدث: کان مستقیم لا امر عامه دهره، ثم فی آخر ایامه کان اکثر ما یقرا علیه المثالب، حضرت‌ه و رجل یقرا علیه. ان عمر رفس فاطمة حتی اسقطت بمحسن، درباره‌ی احمد بن محمد بن السری بن یحیی بن ابی‌دارم محدث، چنین گفته‌اند: او در تمام زندگی، در راه راست قدم برمی‌داشت، اما در آخر عمر خود، اکثر آن چه بر او قرائت می‌شد، درباره‌ی مثالب (معایب خلفا) بود. نزد او بودم که مردی بر او چنین می‌خواند: عمر به سینه‌ی فاطمه چنان لگدی زد که محسن را سقط کرد. میزان‌الاعتدال، ج ۱، ص ۱۳۹؛ لسان‌المیزان، ج ۱، ص ۲۶۸؛ سیر‌اعلام‌النبلاء، ج ۱۵، ص ۵۷۸. [صفحه ۶۱۰] ۴. قال ابن ابی‌الحدید المعتزلی الشافعی: انه فیہ القرا علی شیخه ابی‌جعفر النقیب قصة زینب [۱۲۶۳] و هبار‌الاسود فقال (النقیب): اذا کان رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌اباح دم هبار بن‌الاسود لانه روع زینب فالقت ذابطنها، فظهر الحال انه لو کان حیا لاباح دم من روع فاطمة حتی القت ذابطنها؛ ابن ابی‌الحدید می‌گوید: چون بر استاد خویش، ابی‌جعفر نقیب، ماجرای زینب و هبار اسود را گفتم؛ نقیب گفت: اگر رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌اباح دم هبار بن‌اسود را به سبب این که زینب را ترساند و سبب سقط جنین او شد، مباح خواند، بسیار روشن است که اگر (پیامبر) زنده بود و خون آن را که فاطمه را چنان ترساند که فرزندش سقط گردید، نیز مباح اعلام می‌کرد. شرح‌نهج‌البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۱۴، ص ۱۹۳. ۵. روی ابن‌شهر آشوب عن کتاب (المعارف لابن قتیبه) انه قال: ان محسنا فسد من زخم قنفذ العدوی [۱۲۶۴]. ابن‌شهر آشوب از کتاب «معارف» ابن قتیبه نقل می‌کند. بی‌تردید محسن بر اثر ضربه‌ی قنفذ [صفحه ۶۱۱] سقط شده و به هلاکت رسید. مناقب آل‌ابی‌طالب، ج ۳، ص ۳۵۸؛ بحار‌الانوار،

ج ۴۳، ص ۲۳۳. ۶. عصر عمر فاطمه خلف الباب حتی اسقطت جنینها. عمر فاطمه را (به) پشت در چنان فشرد که جنینش سقط شد. الامامة والخلافة، مقاتل بن عطیه، ص ۱۶۰. ۷. قال الکنجی الشافعی، و هو يتحدث عن الشيخ المفید. «و زاد (المفید) علی الجمهور، و قال: ان فاطمة علیها السلام اسقطت بعد النبی ذکرا، کان سماه رسول الله صلی الله علیه و آله محسنا. هذا شیء لم یوجد عند احد من اهل النقل الا عند ابن قتیبہ [۱۲۶۵] گنجی شافعی، در نقل سخن از شیخ مفید، می گوید: مفید بر نظر جمهور چنین افزوده است: «فاطمه علیها السلام پس از پیامبر، پسری را انداخت که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را محسن نام نهاده بود؛ در حالی که احدی از اهل نقل جز ابن قتیبہ این سخن را نمی گوید! کفایة الطالب، ص ۴۱۳. ۸. منها رواه البلاذری، واشتھر فی الشیعة. انه حصر فاطمة علیها السلام فی الباب حتی اسقطت محسنا مع علم کل احد بقول ایها: فاطمة بضعة منی؛ من آذاها فقد آذانی [۱۲۶۶] مورد دیگر چیزی است که بلاذری روایت کرده و نزد شیعه مشهور شده است که عمر فاطمه علیها السلام را چنان به در فشرد که محسن را سقط کرد، با این که همه، سخن پدرش را می دانستند که «فاطمه پاره‌ی تن من است. هر که او را بیازارد، مرا [صفحه ۶۱۲] آزرده است». الصراط المستقیم، ج ۳، ص ۱۲؛ اثبات الهداء، ج ۲، ص ۳۷۰. ۹. قال ابن البطریق: و فی روایة: ان فاطمة (صلوات الله علیها) اسقطت بعد رسول الله صلی الله علیه و آله ذکرا کان سماه النبی و هو حمل، محسنا؛ ابن بطریق می گوید: در روایتی آمده است که فاطمه (صلوات الله علیها) پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله پسری سقط کرد که پیامبر او را در شکم مادر، محسن نام نهاده بود. العمدة، ص ۷۴. ۱۰. قال ابن صباغ المالکی: و ذکروا ان فیهم محسنا شقیقا للحسن والحسین (علیهما السلام) ذکرته الشیعة و انه کان سقطا، ابن صباغ مالکی می گوید: گفته‌اند از فرزندانش، محسن است، که برادر حسن و حسین است. شیعه نام او را برده و (گفته‌اند) که او سقط شده است. الفصول المهمة، ص ۱۳۵. ۱۱. قال الصفوری الشافعی: اولاد فاطمة خمسة، الحسن والحسین والمحسن کان سقطا... صفوری شافعی می گوید: فرزندان فاطمه پنج نفرند. حسن و حسین و محسن که سقط شد. نزهة المجالس، ۲، ص ۱۹۴. ۱۲. قال عباس محمود العقاد: و لم یکن بالزهراء من سقم کان یعرف من وصفه، فان العرب لوصافون و ان من کان حولها من آل بیتها لمن اقدر العرب علی وصف الصحة والسقم، فما وقفنا من کلامهم و هم یصفونها فی احوال شکواها علی شیء یشبه اعراض الامر انی التی تذهب بالناس فی مقتبل الشباب و کل ما یتبین من کلامهم انه الجهد والضعف والحزن، و ربما اجتمع الیها اعیاء الولاة فی غیر موعدها، ان صح انها اسقطت محسنا بعد وفاة النبی کما جاء فی بعض الاخبار؛ عباس محمود العقاد می گوید: زهرا دارای بیماری کهنه و مزمنی نبود تا توصیف گران حضرت بدانند (تا بگویم حضرت بر اثر بیماری کهنه و مزمنی که داشت از دنیا رفت) چون که عرب توصیف گر دقیقی است. مخصوصا خانواده و اطرافیان حضرت که از میان عرب بهتر از همه، توانایی توصیف بیماری و سلامت (حضرت) را داشتند. به هر حال ما، در میان سخنانشان به چیزی دست نیافتیم که نشان دهنده‌ی رنج حضرت از بیماری مهمی باشد [صفحه ۶۱۳] که در دوران جوانی برای او پیش آمده. تمام آن چه که از کلام آنها مشخص است، کوشش ضعف و حزن حضرت است، البته ایشان دچار ناراحتی‌ها و بیماری‌های زایمان بی هنگام شده‌اند، اگر ماجرای سقط محسن، پس از وفات پیامبر صحیح باشد، چنانکه در بعضی اخبار آمده است. فاطمة الزهراء والفاطمیون، ص ۵۰. ۱۳. قال المقدسی: و ولدت محسنا و هو الذی تزعم الشیعة انها اسقطته من ضربة عمر و کثیر من اهل الآثار لا یعرفون محسنا؛ مقدسی می گوید: فاطمه، محسن را به دنیا آورد، همان که شیعه گمان دارد فاطمه او را بر اثر ضربه‌ی عمر سقط کرد، با آن که اثر «وقایع نگاران» محسن را نمی شناسند. البدء والتاریخ، ج ۵، ص ۲۰. شایان ذکر است که خود او در جلد ۵، ص ۷۳ به «محسن» تصریح می کند، «کان له (علی «ع») ثمانیة و عشرون ولدا، احد عشر ذکرا و سبعة عشر انثی. منهم من فاطمة علیها السلام خمسة الحسن والحسین و محسن و ام کلثوم الکبری و زینب الکبری والباقیون من امهات شتی من الحرائر و الاماء؛ برای علی علیه السلام بیست و هشت فرزند بود، یازده پسر و هفده دختر؛ ۵ تن از فاطمه: به نام‌های حسن و حسین و ام کلثوم الکبری و زینب الکبری و باقی از مادران کنیز یا آزاد دیگر. همچنین در صفحه‌ی ۷۵ می نویسد: فاما محسن بن علی فانه هلک صغیرا، اما محسن بن علی در کودکی جان باخت». از «مقدسی» که بگذریم،

بسیاری دیگر نیز به «محسن» فرزند فاطمه علیها السلام تصریح کرده‌اند، گرچه به علت مرگ او اشاره‌ای نکرده‌اند (و نباید هم انتظار داشت!!) قال سبط بن الجوزی الحنفی: و ذکر الزبیر بن بکار ولدا آخر من فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه و آله اسمہ محسن مات طفلا؛ زبیر بن بکار، فرزند دیگری به اسم محسن از فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله نام برده، که در کودکی از دنیا رفت. [صفحه ۶۱۴] نیز «و قد زاد بن اسحاق فی اولاد فاطمة من علی علیه السلام محسنا مات صغیرا؛ ابن اسحاق به فرزندان فاطمه از علی علیه السلام، محسن را افزوده است که در کودکی از دنیا رفت. تذکره الخواص، صص ۵۴ و ۳۲۲؛ نیز ر. ک: حبیب السیر، ج ۱، ص ۴۳۶؛ صفوة الصفوة، ج ۲، ص ۵. قال البلاذری: فولدت فاطمة لعلی: الحسن و تکتی ابامحمد، والحسین و تکتی اباعبدالله، و محسنا مات صغیرا؛ بلاذری می‌گوید: فاطمه برای علی (چنین فرزندان) به دنیا آورد. حسن که کنیه‌اش ابامحمد است. حسین که کنیه‌اش اباعبدالله است و محسن که در کودکی جان باخت. انساب الاشراف، ج ۱، ص ۴۰۴. قال ابن بری: وجدت ابن خالویه قد ذکر شرح هذه الاسماء. فقال: شبر و شبیر و مشبر، هم اولاد هارون (علیه السلام) و معناها بالعربیة: حسن و حسین و محسن، قال: و بها سمی علی (رضی الله عنه) اولاد شبر و شبیرا و مشبرا، یعنی حسنا و حسینا و محسنا؛ ابن بری می‌گوید: دیدم که ابن خالویه، شرح این اسامی را آورده و گفته است: شبر و شبیر و مشبر فرزندان هارون علیه السلام بودند و معنایشان به زبان عربی چنین است: حسن و حسین و محسن. بدین جهت علی علیه السلام فرزندان را شبر و شبیر و مشبر یعنی حسن و حسین و محسن نام نهاد. تاج العروس، ج ۱۲، ص ۱۲۷ (شبر)؛ لسان العرب، ج ۴، ص ۳۹۳؛ قاموس اللغة، فیروزآبادی، ج ۲، ص ۷۹. نیز ر. ک: تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۳؛ جمهرة انساب العرب، ص ۱۶؛ الاثمة الاثنا عشر، ابن طولون الحنفی، ص ۵۸؛ الطبقات، ابن سعد (ترجمة الامام الحسن «ع» قسمت غیر مطبوع، چاپ شده در مجله‌ی تراثنا شماره‌ی ۱۱، صص ۱۲۷ و ۱۲۸) تهذیب و تحقیق سید عبدالعزیز طباطبایی؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۴۰۴؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۵۳؛ کامل ابن اثیر ج ۳، ص ۳۹۷؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۳؛ البدایة و النهایة، ج ۶، ص ۳۳۲؛ مقتل خوارزمی، ص ۸۳؛ [صفحه ۶۱۵] ینابیع المودة، ص ۲۰۱؛ الاصابة، ج ۳، ص ۴۷۱؛ سیره‌ی ابن اسحاق، ص ۲۴۷؛ ذخائرالعقبی، ص ۱۱۷؛ الذریة الطاهرة، صص ۹۲ و ۹۹؛ منتخب کنز العمال، ج ۵، ص ۱۰۸؛ جامع الاصول، ابن اثیر، ج ۹، صص ۹ و ۱۰؛ أدب المفرد، بخاری، ص ۱۲۰؛ مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۱۶۵؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۹۸، سنن بیهقی، ج ۶، ص ۱۶۶ و ج ۷، ص ۶۳؛ اسد الغابة، ج ۲، ص ۱۸ و ج ۴، ص ۳۰۸؛ الاستیعاب، ج ۱، ص ۱۳۹؛ تهذیب تاریخ دمشق، ج ۴، ص ۲۰۴؛ کنز العمال، ج ۱۳، صص ۶۵۹ و ۶۶۰ و ۶۶۴؛ نورالابصار، ص ۴۷؛ فاطمة الزهراء، العقاد، ص ۲۹، و بسیاری از مدارک دیگر.] صفحه ۶۱۶

مقتول‌های شهیده

منابع شیعه

۱. فی الکافی بسند صحیح عن الامام موسی الکاظم علیه السلام قال: ان فاطمة علیها السلام صدیقه شهیده؛ کافی به سند صحیح از امام موسی کاظم علیه السلام چنین آورده است. فاطمه صدیقه‌ی شهیده است. الکافی، ج ۱، ص ۴۵۸. ۲. عن محمد بن الحمیری عن ابیه، عن علی بن محمد بن سالم، عن محمد بن خالد، عن عبدالله بن حماد البصری، عن عبدالله بن عبدالرحمن الاصم، عن حماد بن عثمان عن ابی عبدالله علیه السلام، لما اسرى بالنبی صلی الله علیه و آله قیل له: ان الله یختبرک فی ثلاث... و اما ابتک فتظلم و تحرم و یوخذ حقها غصبا الذی تجعله لها و تضرب و هی حامل و یدخل علیها و علی حریمها و منزلها بغیر اذن ثم یمسها هو ان و ذل ثم لا تجد مانعا و تطرح ما فی بطنها من الضرب و تموت من ذلك الضرب، امام صادق علیه السلام فرمود: چون پیامبر صلی الله علیه و آله به معراج رفت، به او گفته شد خدا تو را در سه چیز می‌آزماید دخترت ستم می‌بیند و حقی که تو بر او نهاده‌ای، غاصبانه گرفته شده

از آن محروم می‌شود و با آن که باردار است کتک می‌خورد و به حرم و منزلش بدون اذن وارد می‌شوند... او را ذلت و خواری فرامی‌گیرد که از آن گریزی نیابد. آن چه را در شکم دارد، به سبب ضربه‌ها می‌افکند و بدینسان از دنیا می‌رود. کامل الزیارات، ص ۳۳۲؛ بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۶۲. ۳. الدقان عن الاسدی عن النخفی عن النوفلی عن ابن الباطنی عن ابیه عن ابن جبیر عن [صفحه ۶۱۷] ابن عباس، قال: ان رسول الله صلی الله علیه و آله کان جالسا ذات یوم... فتکون اول من یلحقنی من اهل بیتی فتقدم علی محزونۀ مکروبه مغموه مقتوله، ابن عباس می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله روزی نشسته بود... از اهل بیت، تو نخستین کسی هستی که به من می‌پیوندی، حزون، ناراحت، غمدیده و مقتول نزد من آیی. الامالی الصدوق، ص ۹۹؛ بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۳۷ و ج ۴۳، ص ۱۷۲. ۴. روی الطبری بسند صحیح عن ابی عبدالله علیه السلام: «... و کان سبب وفاتها ان قنفذ مولی الرجال لکرها بنعل السیف لامره، فاسقطت محسنا، و مرضت من ذلك مرضا شديدا و لم تدع احد ممن آذاها يدخل عليها، امام صادق علیه السلام فرمود: سبب وفات فاطمه این بود که قنفذ- غلام آن مرد (عمر)- به فرمان او با سر غلاف شمشیر چنان به فاطمه زد که محسن را افکند و بدین سبب دچار بیماری شدیدی شد. او به هیچ یک از کسانی که او را آزرده بودند، اجازه نداد نزدش آیند. دلائل الامامه، ص ۴۵ (نسخه‌ی محقق، ص ۱۳۴)؛ بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۷۰. ۵. و مما حدثنا به الشيخ الفقيه ابو الحسن ابن شاذان قال حدثني ابی (رضی الله عنه) قال حدثنا ابن الولید محمد بن الحسن قال حدثنا الصفار محمد بن الحسين قال حدثنا محمد بن زیاد عن مفضل بن عمر عن یونس بن یعقوب (رضی الله عنه) قال سمعت الصادق جعفر بن محمد (علیهما السلام) یقول:.... یا یونس، قال جدی رسول الله صلی الله علیه و آله ملعون ملعون! من یظلم بعدی فاطمه ابنتی و یعصبها حقها و یقتلها. ثم قال: یا فاطمه البشری فلک عند الله مقام محمود تشفعین فیہ لمحبیک و شیعتک تشفعین. یا فاطمه، لو ان کل نبی بعثه الله و کل ملک قربه شفعا فی کل مبغض لک غاصب لک، ما اجره الله من النار ابدًا، یونس بن یعقوب می‌گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام جعفر بن محمد علیه السلام فرمود: ای یونس، جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ملعون است ملعون است، آن که پس از من دخترم، فاطمه را بیازارد، حقش را غصب کند و او را بکشد. سپس فرمود: فاطمه بشارت باد تو را نزد خدا مقامی ستوده است. با این مقام دوستان و شیعیان خود را شفاعت می‌کنی و شفاعت (تو) پذیرفته می‌شود. ای فاطمه، اگر تمام پیامبران و فرشتگان مقرب، درباره‌ی دشمنان و [صفحه ۶۱۸] غاصبان حقت، شفاعت کنند، باز خدا آنان را از آتش نمی‌رهاند. کنز الفوائد، ج ۱، ص ۱۴۹. ۶. احمد بن محمد بن عیسی عن ابیه، والعباس بن معروف عن عبدالله بن المغیره قال: حدثنی عبدالله ابن عبدالرحمن الاصبم عن عبدالله بن بکر الارجایی قال صحبت اباعبدالله علیه السلام فی طریق مکه... فقال:.... و نحو نمرود الذی قال قهرت اهل الارض و قتلت من فی السماء و قاتل امیر المؤمنین علیه السلام و قاتل فاطمه علیها السلام و قاتل المحسن و قاتل الحسن والحسین علیهم السلام، عبدالله بن بکر ارجایی می‌گوید: در راه مکه، همراه امام صادق علیه السلام بودم... حضرت فرمود: و مانند نمرود که می‌گفت بر اهل زمین چیره شده، اهل آسمان را کشته‌ام و قاتل امیر المؤمنین علیه السلام و قاتل فاطمه علیها السلام و قاتل محسن و قاتل حسن و حسین علیهم السلام. الاختصاص، ص ۳۴۴؛ کامل الزیارات، ص ۳۲۷ (به سندی دیگر از عبدالله بن اصبم)؛ بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۳۷۳ (به نقل از کامل الزیارات). ۷. روی عبدالله بن سنان الصادق علیه السلام (فی حدیث فدک):.... و مکثت خمسۀ و سبعین یوما مریضۀ بما ضربها عمر ثم غضبت، عبدالله بن سنان (در روایت فدک) از امام صادق علیه السلام آورده است: به سبب ضربه‌ای که عمر بر او وارد ساخت هفتاد و پنج روز بیماری شد تا از دنیا رفت. الاختصاص، ص ۱۸۵؛ بحارالانوار، ج ۲۹، ص ۱۹۲. ۸. قال سلیم:.... فلم تزل صاحبه فراش، حتی ماتت من ذلك شهیده؛ سلیم می‌گوید:.... (فاطمه) پیوسته (بیماری) بستری بود تا این که بدین سبب شهید شد. کتاب سلیم بن قیس، ج ۲، ص ۵۸۸؛ الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۱۲؛ بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۲۷۱ و ج ۴۳، ص ۱۹۸. ۹. لما قتل الحسين بن علی بن ابی طالب بکی ابن عباس بکاء شديدا ثم قال:.... و لقد دخلت علی ابن عم رسول الله صلی الله علیه و آله بذی قار فاخرج لی صحیفه و قال لی: یا ابن عباس! هذه صحیفه املاها رسول الله و خطی [صفحه ۶۱۹] بیدی قال: فاخرج لی الصحیفه فقلت یا امیر المؤمنین! اقراها علی، فقرها و اذا فیها کل

شیء منذ قیض رسول الله... و كان فيما قراه كيف يصنع به و كيف تستشهد فاطمة، و... چون حسین بن علی بن ابی طالب شهید شد ابن عباس شدیداً گریست و گفت: در «ذی قار» (منطقه‌ای در نزدیکی شهر بصره) خدمت پسر عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدم، نوشته‌ای برایم آورد. و فرمود: ابن عباس، این نوشته را رسول خدا صلی الله علیه و آله کرد، من به خط خویش نوشته‌ام. (ابن عباس) می‌گوید نوشته‌ای برایم آورد. گفتم: یا امیرالمؤمنین برایم بخوانید. نامه را خواند و در آن تمام رویدادهای پس از رحلت رسول خدا بود... و در آن چگونگی برخورد با او و کیفیت شهادت فاطمه و... آمده بود. بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۷۳. ۱۰. روی سلیم عن ابن عباس:... فقلتم ابنته بالامس ثم تریدون اليوم ان تقتلوا اخاه و ابن عمه و وصیه و ابا ولده کذبتم و رب الکعبه؛ ابن عباس (گفت:): دیروز دخترش را کشدید و امروز می‌خواهید برادر و پسر عمو و وصی و پدر فرزندانش را بکشید؟ به خدای کعبه دروغ می‌گویید که مسلمان هستید. کتاب سلیم بن قیس، ج ۲، ص ۸۷۳؛ بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۳۰۶؛ کامل بهایی، ج ۱، ص ۳۱۴. ۱۱. ورد فی زیارتها (علیها السلام): «السلام علیک ایها الصدیقه الشهیده...؛ در زیارت او آمده است: سلام بر تو ای صدیقه‌ی شهیده. من لا یحضر الفقیه، ج ۲، ص ۳۴۲، تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۱۰؛ البلد الامین، کفعمی، ص ۲۷۸؛ اقبال الاعمال، سید بن طاووس ص ۶۲۴؛ بحارالانوار، ج ۹۷، ص ۱۹۵؛ ملاذ الأخیار، ج ۹، ص ۲۶-۲۷؛ روضه المتقین، ج ۵، ص ۳۴۵؛ جامع احادیث الشیعہ، ج ۱۲، ص ۲۶۴. ۱۲. السلام علیک ایها البتول الشهیده (علی البتول الشهیده) سلام بر تو ای بتول شهیده (سلام بر بتول شهیده). المقنعہ، ص ۴۵۹، المزار، شیخ مفید، ص ۱۷۹؛ بحارالانوار، ج ۹۷، ص ۱۹۸؛ البلد الامین، ص ۲۷۸. ۱۳. اللهم صل علی السیده المفقوده، الکریمه المحموده، الشهیده العالیه،...؛ خدایا بر سرور گمنام، [صفحه ۶۲۰] بزرگوار ستوده، شهید عالی مقام درود فرست. بحارالانوار، ج ۹۹، ص ۲۲۰. ۱۴. قال المجلسی: ان فاطمه علیها السلام کانت شهیده و هو من المتواترات و کان سبب ذلك...؛ مجلسی می‌گوید: فاطمه علیها السلام شهید است و این مساله متواتر است. سبب این امر... مرآة العقول، ج ۵، ص ۳۱۸. ۱۵. قال العلامة الشیخ محمد تقی المجلسی فی شرح علی (الفقیه): و شهادتها (صلوات الله علیها) کانت من ضربہ عمر... الباب علی بطنها عند ارادة امیرالمؤمنین لیبیعہ ابی بکر... و ضرب قنفذ غلام عمر السوط علیها باذنه والحکایه مشوره عند العامه و الخاصه و مفصله فی کتاب سلیم بن قیس الهلالی و سقط بالضرب غلام کان اسمه محسن مجلسی می‌گوید: شهادت فاطمه - درود خدا بر او باد - به سبب ضربه‌ی در به شکمش توسط عمر بود... هنگامی که می‌خواستند امیرالمؤمنین را به بیعت با ابوبکر وادارند. قنفذ غلام عمر تازیانه را به دستور او به فاطمه زد. این داستان نزد اهل سنت و شیعه مشهور است و مفصل آن در کتاب سلیم بن قیس هلالی آمده است. با این ضربه، کودکی که محسن نام داشت، سقط شد. روضه المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه، ج ۵، ص ۳۴۲. [صفحه ۶۲۱]

منابع اهل سنت

۱. انبانی ابوطالب علی بن انجب بن عبیدالله بن الخازن عن کتاب الامام برهان الدین ابی الفتح ناصر بن ابی المکارم المطرزی عن ابی المؤید ابن الموفق، انبانا علی بن احمد بن موسی الدقاق قال انبانا محمد بن ابی عبدالله الکوفی قال: انبانا موسی بن عمران عن عمه الحسین بن یزید النوفلی عن الحسن بن علی بن حمزه عن ابيه عن سعید بن جبیر عن ابن عباس قال: ان رسول الله صلی الله علیه و آله کان جالسا ذات یوم اذا اقبل الحسن فلما رآه بکی... ثم اقبلت فاطمه علیها السلام فلما راها بکی ثم قال: الی یا بنیه فاطمه. فاجلسها بین یدیه... فقال صلی الله علیه و آله والذی بعثنی بالنبوه واصطفانی علی جمیع البریه، انی و اياهم لاکرام الخلائق علی الله عزوجل و ما علی وجه الارض نسمة احب الی منهم... و اما ابنتی فاطمه فانها سیده نساء العالمین من الاولین والآخرین... و انی لما رایتها ذکرت ما یصنع بها بعدی؛ کانی بها و قد دخل الذل بیتها وانتهکت حرمتها و غصب حقها و منعت ارثها و کسر جنبها واسقطت جنینها و هی تنادی یا محمداه، فلا تجاب و تستغیث فلا تغاث... فتکون اول من یلحقنی من اهل بیتی و فتقدم علی محزونہ مکروبه مغموه مغصوبه مقتوله، یقول رسول الله صلی الله علیه و آله عند ذلك اللهم العن من ظلمها و عاقب من غصبها و ذل من أذلها و خلد فی نارک من

ضرب جنبها حتى القت ولدها فتقول الملائكة عند ذلك آمين، ابن عباس می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی نشسته بود که حسن علیه السلام وارد شد. هنگامی که پیامبر او را دید، گریست سپس فاطمه علیها السلام وارد شد. پیامبر صلی الله علیه و آله با دیدن او نیز گریست. آنگاه فرمود: دخترم، فاطمه، نزد من آی، نزد من آی. او را نزد خود نشانند... سپس فرمود: قسم به آن که مرا به پیامبری برگزید و مرا بر تمام بشر برتری داد، من و آنان گرامی ترین بندگان خدای بزرگ هستیم. کسی از اهل زمین، نزد من، محبوب تر از [صفحه ۶۲۲] ایشان نیست. ... اما دخترم فاطمه، سرور زنان جهان هستی است از آغاز تا فرجام... چون او را می بینم که ذلت و خواری به خانه اش ره یافته، حرمتش شکسته، حش غصب شده، از ارتش منع گشته، پهلویش شکسته، جنین او سقط می گردد و او ندا می دهد: وای پدرم! لیکن جوابی نمی شنود. دادرسی می طلبد، کسی به فریادش نمی رسد... از اهل بیتم او نخستین کسی است که به من پیوندد. نزد من می آید در حالی که محزون، ناراحت غمگیده و حش سلب شده و شهید است. در آن هنگام رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: هر که به او ظلم کرده، لعنت کن و هر که حق او غصب کرده، عذاب کن، آن که به او اهانت کرده، خوار ساز و آن که به پهلویش چنان زده که فرزند خویش افکنده، در آتش جاودان ساز. ملائکه هم می گویند: آمین. فرائد السمطين، ج ۲، صص ۳۴-۳۶. ۲. و لما جائت فاطمة خلف الباب لترد عمر و اصحابه عصر عمر فاطمة خلف الباب حتى اسقطت جنبها و نبت مسمار الباب فی صدرها و سقطت مریضة حتى ماتت؛ چون فاطمه پشت در آمد تا عمر و یارانش را بازگرداند، عمر، فاطمه را پشت در چنان فشرد که جنینش را سقط کرد و میخ در به سینه اش فرورفت و به بستر بیماری افتاد تا این که از دنیا رفت. الامامة و الخلافة، مقاتل بن عطية، صص ۱۶۰ و ۱۶۱. [صفحه ۶۲۳] گرچه بنا نداشتم از اشعار شعرای معاصر و حتی قرون اخیر به عنوان مؤید شعری بیاورم اما دریغ آمد که در انتهای این پیوست، قسمتی از شعر بلندی که مرحوم آیه الله علامه شیخ محمدحسین اصفهانی (کمپانی) در رثای فاطمه علیها السلام سروده بیاورم. [۱۲۶۷]. و ما اصبها من المصاب مفتاح باب حادیث الباب و آن چه از مصیبت ها بر وی (فاطمه علیها السلام) رسید، سرآغازش «ماجرای در» (هجوم و به آتش کشاندن درب خانه ی او) است. ان الحدیث الباب ذو شجون مما جنت به ید الخون همانا ماجرای (هجوم و به آتش کشاندن) در (خانه ی فاطمه علیها السلام) دارای غم و اندوه شدید است، از آن چه که دست های خیانت کار آن را مرتکب شدند. ایهجم العدی علی بیت الهدی و مهبط الوحی و منتدی الندی؟ آیا باید دشمنان بر خانه ی هدایت و محل نزول وحی و مرکز همه ی خوبی ها و خیرات هجوم آورند؟! ایضرم النار بیاب دارها و آیه النور علی منارها؟ آیا باید به در خانه ی وی آتش زنند، به در خانه ای که آیه ی نور بر فراز آن می درخشید؟! [صفحه ۶۲۴] و بابها باب نبی الرحمة و باب ابواب نجاه الامة و در خانه ی (فاطمه ی زهرا علیها السلام) که درب خانه ی پیامبر رحمت است و از برترین درهای نجات امت می باشد. بل بابها باب العلی الاعلی فثم وجه الله قد تجلی بلکه در خانه ی او در خانه ی پروردگار بزرگ بلند مرتبه است، همان جا که وجه خداوند تجلی کرده است. ما اکتسبوا بالنار غیر العار و من ورائه عذاب النار با آتش زدن در، جز ننگ چیزی بدست نیاوردند و پس از آن به آتش دوزخ گرفتار خواهند شد. ما اجهل القوم فان النار لا تطفیء نور الله جل و علا چه قدر نادان بودند آن جماعت، چرا که آتش، نور خدای بزرگ بلند مرتبه را خاموش نمی کند. لکن کسر الضلع لیس ینجبر الا-بصمصام عزیز مقتدر لیکن شکستن استخوان پهلوی جبران نخواهد شد مگر به شمشیر عزیز قدرتمند (امام عصر علیه السلام). [صفحه ۶۲۵] اذ رض تلك الاضلع الزکیة رزیة لا مثلها رزیة زیرا که خرد کردن آن پهلوی پاک، مصیبتی است که همتایش هیچ مصیبتی نیست. و من نبوع الدم من ثدیها یعرف عظم ما جرى علیها و از فوران خون از دو سینه اش، سختی آن چه بر وی گذشت، شناخته می شود. و جاوزوا الحد بلطم الخد شلت ید الطغیان والتعدی و با ضربه زدن به صورت وی از حد خود تجاوز کردند. شکسته باد دست طغیان و تجاوز. فاحمرت العین، و عین المعرفة تذرف بالدمع علی تلك الصفة پس چشم وی سرخ و خونین شد و چشم معرفت بر چنین کاری به شدت اشک خواهد ریخت. و لا تزیل حمرة العین سوی بیض السیوف یوم ینشر اللواء از بین نمی برد سرخی چشم را مگر سفیدی شمشیرها، در روز برافراشته شدن پرچم (امام عصر علیه السلام). و للسیاط رنة، صداها فی

مسمع الدهر فما اشجاها و برای تازیانه صدایی بود که آن صدا را در گوش زمانه طنین می‌افکند و چه تاثرانگیز است. [صفحه ۶۲۶]
والاثر الباقي كمثل الدمج في عضد الزهراء اقوى الحجج و نقشی که در بازوی (حضرت زهرا علیها السلام) مانند بازوبند و دستبند باقی ماند بهترین دلیل است. و من سواد منتها اسود الفضا یا ساعد الله الامام المرتضی و از سیاهی پشت او، آسمان تیره و تار شد. ای خدا! امام (علی) مرتضی علیه السلام را یاری کن. و و کز نعل السیف فی جنبها اتی بکل ما اتی علیها و ضربه‌ی (آهن یا نقره‌ی پایین) غلاف شمشیر بر دو پهلوی حضرتش به سر وی آورد آن چه را که آورد. ولست ادری خبر المسمار سل صدرها خزانه الاسرار و من نمی‌دانم خبر میخ در را، از سینه‌اش پیرس که مخزن اسرار و رازهاست. و فی جنین المجد ما یدمی الحشا و هل لهم اخفاء امر قد فشی و دربارهی جنین بلندمرتبه‌ی وی، دل خون می‌شود و آیا برای آنان امکان مخفی کردن چنین مطلب آشکاری هست؟ والباب والجدار والدماء شهود صدق ما به خفاء و در و دیوار و خون، شاهدان صادقی هستند بر آن چه مخفی و پوشیده می‌شد. [صفحه ۶۲۷] لقد جنی الجانی علی جنبها فاندکت الجبال من جنبها همانا جانی، جنایتی بر جنین وی انجام داد که از ناله‌ی او کوه‌ها از هم متلاشی شدند. اهكذا یصنع بآبنة النبی حرصا علی الملك فیا للعجب؟! آیا با دختر پیامبر به خاطر طمع و حرص در حکومت این گونه باید رفتار شود؟ چه امر شگفت و عجیبی! اتمنع المکروبة المقروحة عن البكاء خوفا من الفضيحة؟ آیا مصیبت زده‌ی مجروح را از ترس رسوایی، از گریه باز باید داشت؟ تالله ینبغی لها تبکی دما ما دامت الارض و دارت السما به خدا سوگند شایسته است مادامی که زمین و آسمان برقرار است بر وی خون گریه شود. لفقدها عزاها اییها السامی و لاهتضامها و ذل الحامی به خاطر از دست دادن مایه‌ی عزتش که پدر بزرگوارش باشد و (نیز) ظلم به وی و این که یاورش را خوار ساختند. اتستباح نحلة الصدیقة و ارثها من اشرف الخلیقة؟ آیا هبه و بخشش (پیامبر صلی الله علیه و آله به) حضرت صدیقه علیها السلام، وارث اشرف مخلوقات مباح می‌گردد؟ [صفحه ۶۲۸] کیف یرد قولها بالزور اذ هو رد آیه التظہیر چگونه سخن وی به بهانه‌ی این که سخن دروغ است، رد می‌شود؟ در حالی که این کار رد آیه‌ی تظہیر است. ایوخذ الدین من الاعرابی و ینبذ المنصوص فی الکتاب آیا دین باید از یک جاهل بدوی گرفته شود و نص کتاب خدا به کناری افکنده شود. فاستلبوا ما ملکتم یدها و ارتکبوا الخزیة منتهاها پس آن چه را در دست او بود از وی گرفتند و رسوایی را به نهایت خود رساندند. یا ویلهم قد سالوها البینه علی خلاف السنة المبینة وای بر آنان! که بر خلاف سنت روشن پیامبر صلی الله علیه و آله از وی بینه و دلیل خواستند. و ردهم شهادة الشهود اکبر شاهد علی المقصود و رد کردن آنان شهادت شهود را، بزرگ‌ترین شاهد را بر مقصود است. و لم یکن سد الثغور غرضا بل سد بابها و باب المرتضی آری مقصود (آنان از این کار) حفظ مرزها نبود بلکه مقصود، بستن در خانه‌ی او و (علی) مرتضی بود. [صفحه ۶۲۹] صدوا عن الحق و سدوا بابه کانهم قد آمنوا عذابه از حق روی گردان شدند و در خانه‌ی حق را بستند گویا که خود را از عذاب خدا در امان می‌دیدند. ابضعه الطهر العظیم قدرها تدفن لیلا و یعنی قبرها؟ آیا پاره‌ی تن پیامبر پاک که منزلتش عظیم است باید شبانه دفن شود و قبرش بی نشان باشد؟ ما دفنت لیلا بستر و خفا الا لوجدها علی اهل الجفا وی به شب و در پوشیدگی و خفا دفن نشد مگر به خاطر غضبش بر اهل جفا. ما سمع السامع فیما سمعا مجهولة بالقدر والقبر معا هیچ شنونده‌ای این را نشنیده است که کسی هم قدر و هم قبرش مخفی باشد. یا ویلهم من غضب الجبار بظلمهم ریحانة المختار وای بر آنان از غضب خدای جبار، به خاطر ظلمی که بر ریحانه‌ی پیامبر برگزیده (ی خدا) انجام دادند. [صفحه ۶۳۰]

پیوست ۲: دعا

اشاره

از حقیقت دعا و ضرورت، گونه‌ها، زمینه‌ها، آداب، موانع، آثار روش بهره بردن از آن که در روایات آمده، در جای دیگر گفتگو

شده و در این جا به اشاره می‌گذرم.

حقیقت

حقیقتش: عشق است و فقر، طلب است و نیاز. به قول اقبال: وادی عشق بسی دور و دراز است ولی طی شود جاده‌ی صد ساله به آهی گاهی

ضرورت

ضرورت: روح‌های پر کشیده از هستی، همان‌هایی که هستی و زندگی ایشان را در رفتن‌ها می‌دانند و ماندن را گنبدیدن و پوسیدن، اینها در این جریان مانع‌هایی روبرو می‌شوند. مانع‌هایی که روح‌هایی که سترگ حتی به عظمت کوه را هم به تزلزل و اضطراب می‌کشاند. سرچشمه‌ی امن و امان دو چیز است: یکی قرآن و دیگری پیوند و دعا.

گونه‌ها

گونه‌ها: ۱. وسیله‌ای در هنگام شکستن دیگر وسیله‌ها. ۲. وسیله‌ای در کنار دیگر وسیله‌ها. [صفحه ۶۳۱] ۳. وسیله نیست، هدف است، مقصد است. آنهایی که می‌خواهند در یک جمله از فقر و ضعف و عجز خویش و از توجه و لطف و قرب و بخشش او حرفی بزنند و با یک جمله این همه را نشان بدهند، اینها دعا می‌کنند تا نشان بدهند که فقیرند و نشان بدهند که غنی و سمیع و قریب و مجیبی هم هست، اینها با دعا فقط می‌خواهند از این ربط و پیوند نشانی بدهند و می‌خواهند که غنا و قرب و سمع و اجابت او را یک جا امضا نمایند. [۱۲۶۸].

زمینه‌ها

زمینه‌ها: معرفت است و شناخت، خلوت است و تمرکز. معرفتی به عظمت و جمال رب و به فقر و نیاز خود به بلندای راه و به عمق و وسعت گناه، تا آن حد که گناهان را نه تنها در غیبت و زنا و لواط و شراب و... که حتی در طاعات و خوبی‌های خود جستجو کنیم. «الهی من اکن محاسنه مساوی فکیف لا تکون مساویه مساوی» «الهی من کان حقایقه دعاوی فکیف لا تکون دعاویه دعاوی» باری درک این وسعت از گناه می‌توان از مقایسه‌ها کمک گرفت. مقایسه‌ی کارها و اعمال خودمان با امکانات و نعمت‌های خدا. و مقایسه‌ی خودمان با اهل دنیا که آنها در باطل خود استوارند و ما در حقمان سست و کوتاه. و مقایسه‌ی خودمان با خودمان که در راه هوس‌ها کوشا هستیم و در راه تکالیف عذرتراش تسویف‌گر و قانع و متوقع. انسان نیاز به خلوت و سکوت و اشک را در خود احساس می‌کند و اگر به این [صفحه ۶۳۲] نیاز اصیل پاسخ ندهد، در ابتدال زندگی روزمره رسوب می‌کند و فسیل می‌شود و آن گاه دلمردگی حداقل غرامتی است که باید پردازد. و این خلوت زمینه‌ی تمرکز و توجه را فراهم می‌کند تا خواست‌هایش از عمق جان باشند، و نه با دلی بازیگر و تنها لقلقه‌ی زبان.

آداب

آداب [۱۲۶۹]: از آداب باطنی گرفته. توبه و رد مظالم و با تمامی وجود دعا کردن و خواستن و... تا آداب ظاهری: بسم الله و حمد و صلوات و اختیار اوقات شریفه و رو به قبله با دست‌های بلند، صدای آهسته و تکلف به خرج ندادن در عبادت، تضرع و خشوع و در حال سجده و دو رکعت نماز خواندن، و امید به استجاب و حاجت خود را نام بردن، استفاده از دعا‌های وارده و عمومیت دعا و

دیگران را هم در نظر داشتن، دعا در اجتماع و به همراه دیگران، گریه و اشک، اعتراف به گناهان، همواره دعا کردن حتی قبل از نیاز و گرفتاری، واسطه قرار دادن ائمه و اولیا، حقیر نشمردن دعا، همت عالی در طلب و درخواست، اصرار در دعا و...

موانع

موانع: این موانع یا مانع از اصل دعاست، یا مانع از استجاب دعا. موانع اصل دعا: غضب، روزمرگی، اشتغال زیاد، احساس بی‌نیازی، نداشتن اهداف بلند، ترس از برچسب ایده‌آلیستی و عرفان منفی و... نداشتن مربی و همراه نبودن با کسانی که او را متذکر کنند و... موانع استجاب دعا: درخواست غیر جایز و حرام، درکی غیر صحیح از خدا، شتاب و عجله، به صلاح نبودن، سوء نیت، نفاق، تاخیر نماز، بد زبانی، حرام خواری، ترک [صفحه ۶۳۳] صدقه، بخل، ترک امر به معروف و نهی از منکر، ادا نکردن حق خداوند، مخالفت با سنت رسول، اطاعت نکردن، شکر نکردن نعمت‌های خدا، به عیوب دیگران توجه کردن و از عیوب خود غافل بودن، مخالفت نکردن با شیطان و تحت ولایت او بودن، ترس نداشتن عقاب اخروی، عمل نکردن و اقدام نداشتن، و گاهی هم برای علاقه خدا به عبدش تا باز هم صدای بنده‌اش را بشنود و...

آثار

آثار: شناخت بیشتر خدا، تحصیل صفات الهی، دمیدن روح امید در کالبد انسان و جامعه، اعتماد به نفس، آرامش روانی، ساختن و رشد شخصیت، پایداری در حوادث، شرح صدر، زدودن خوی کبر و نفاق، سعی در تحصیل شرایط استجاب دعا، تربیت و سازندگی ایجاد روح معنویت و اتحاد و تعاون در جامعه، جلب برکت و حضور ملائکه، فرار شیاطین، نجات از هلاکت و بلاها، برقراری رابطه عبودیت، به کارگیری تمامی توانایی‌ها و استعدادها، ایجاد همت عالی و خواسته‌های بالاتر و والاتر، حفظ جامعه از فساد و زوال تا آنجا که عده‌ای نبود دعا در میان یک ملت را مساوی با سقوط آن ملت می‌دانند، رسیدن به درجات بالاتر سلوک و قرب، و نهایتاً باید گفت: نیایش و پرستش نه تنها در طول تاریخ با رقه‌ی عشق را در فرهنگ انسان در عمق فطرت انسانی تجلی می‌داده و مشتعل و فروزان نگه می‌داشته، بلکه به عنوان یکی از بزرگ‌ترین عوامل و منابع تربیتی موجب تلطیف همیشگی روح انسان می‌شده چون در برابر عشق و دوست داشتن هر اندازه که انسان خاکسار است، خدایی است.

روش بهره بردن

تسلط

۱. تسلط: تسلط بر تمامی دعاها تا حدی که همچون سرودی جاری زمزمه شود تا در حوادث آن چه از آن مورد نیاز تو است بر تو بتابد و روح و قلب تو را سرشار کند و [صفحه ۶۳۴] تو را به رزقی و حیاتی برساند. با این دید دعا درسی است که می‌توان همراه با نیازها و در لحظه‌های بحرانی با جمله‌هایی از آن استفاده کرد. من خودم این را تجربه کرده‌ام و در حالاتی، فرازی از دعا آن چنان در من می‌درخشید و بزرگ می‌شد. به طوری که ساعت‌ها مرا در خودش نگه می‌داشت و چه بسا به فراز بعدی هم نمی‌رسیدم.

سؤال

۲. سؤال: مهم‌ترین مرحله برای آنهایی که دعاها و میراث عظیم نیایش‌ها را برای درس گرفتن می‌شناسد همین طرح سوال‌های اساسی در کنار دعاهاست که چرا این گونه و از اینجا شروع شد؟ چرا در یک مرحله طلب است و درخواست، و سپس استفهام،

حیرت، وحشت و دوباره استفهام و انس و نجوا و تصمیم و حمد و توبه و بازگشت و...؟ و چرا این همه با پشتوانه و همواره با معرفی بلند و عمیق از توحید و شناخت انسان و جهان و جمال رب و بلا- و توفیق و ریشه‌یابی غفلت‌ها و عصیان‌ها و عذرها و بهانه‌ها؟ چون هر جمله‌ی دعا، پیش از آن که یک جمله باشد یک احساس است و این احساس نیاز، همراه با شناخت‌هایی است و این شناخت‌ها هم نتیجه‌ی تفکرها و مطالعه‌هایی. نمی‌توان یک کلمه را به زبان آورد پیش از آن که احساسش در دل و شناختش در سر و توجه مطالعه و بررسی‌هایش در تمامی حواس ما رخنه نکرده باشد. این سوالات به همراه توجه به این نکته که دعاهای اسلامی از فصاحت و موسیقی کلام (کلمه، کلمات، حروف) و معرف فکری و اجتماعی بلندی برخوردار است به طوری که این موسیقی و آن معارف عمیق تمامی ابعاد وجود انسان، از تخیل و احساس و فکر و عقل و روح او را در بر می‌گیرد و تمامی عذرها [صفحه ۶۳۵] و بهانه‌ها و غفلت‌های او را درهم می‌پیچد. دعاهای اسلامی علاوه بر زیبایی و فصاحت، متن تدریس و تعلیم فکری و اعتقادی هم مست منتها در شکل خطاب به خدا و به صورت اعلام نیاز و از زبان خود انسان، و در قالب یک نوع جهان‌بینی و خداشناسی و انسان‌شناسی عمیق و لطف و زیبا و اثر بخش. با توجه به این سوالات و به همراه این نکته می‌بینی که دعا چگونه جریان می‌یابد و از پیچ و خم‌ها می‌گذرد و تمامی زوایای روح تو را می‌گیرد و با خود می‌برد و چگونه این همه با نوع آهنگ جمله و موسیقی کلمات، هماهنگ و متناسب است و این همه آن قدر حکیمانه و ظریف به کار گرفته شده که روح و فکر و عقل و احساس تو را سرشار کند و تو گویی که انسان زیر بارش بی‌امان فضل خدا، خود را شستشو می‌دهد و تطهیر می‌کند. روحی که در برخوردها و حرکت‌هایش رنج‌ها دیده و گره‌ها خورده، این گونه باز می‌شود و شکل می‌گیرد و حتی با اشک‌هایش خالی نمی‌شود که به میثاق‌ها و پیمان‌ها و عهدهایی روی می‌آورد. تو می‌توانی در دعاهای کمیل، ابوحمزه، ندبه، مناجات‌های خمسسه عشر، زیارت آل‌یاسین، زیارت عاشورا و... این گونه وارد شوی و به دستاوردها و برداشت‌های وسیع‌تری برسی که از این همه در جایی دیگر گفتگو شده است.

نیاز

۳. نیاز: دستاوردها و بهره‌های بیشتر از دعاها سهم کسانی است که خواسته‌هایشان با نیازشان هماهنگ باشد، خواسته‌ها باید برخاسته از دنیا باشد نه تقلیدی و لقلقه‌ای بی‌رمق بر زبان. اگر نیاز چیزی را درک نمی‌کنی به تقلید مخواه، که این جز بازیگری نیست و این بازیگری جز سیاهی قلب و خستگی و دلزدگی چیزی نمی‌آورد. آنان که [صفحه ۶۳۶] با دل بازیگری و تنها با زبان خویش دعا می‌کنند، مرحوم می‌شوند و رانده و دور آنان که وسعت راه و کمی آذوقه را دیده‌اند، نیازهایشان از سطح خانه و فرش و شغل و... و بالاتر رفته و همت‌هایی عالی‌تر می‌یابند و اضطرار انسان را نه در این سطوح که در حد خلیفه‌اللهمی می‌دانند.

عمل

۴. عمل: آنان که پای حرکت دارند و راه نمی‌روند، توان اقدام دارند و گاهی بر نمی‌دارند و از امکانات خود بهره نمی‌برند، هنوز نیاز خود را باور نکرده‌اند. اینان در واقع خواسته‌ای ندارند تا برآورده شوند. کسی که خواسته و نیازش را احساس و با تمام وجودش دعا می‌کند نمی‌تواند امکانات خود را را کد بگذارد. [۱۲۷۰]. [صفحه ۶۳۷]

پیوست ۳: توسل

اشاره

از مفهوم، ضرورت، زمینه‌ها، آثار و دلیل توسل می‌گذرم که مقصودم در این جا پرداختن به این‌ها نیست. اما اشاره‌اش خالی از لطف نیست چون همان طور که گفتم گاهی نم بهتر از خشکی است.

مفهوم

توسل همان تقرب است و نزدیکی جستن. همان وسیله جوینی برای کسب فیض از مبدا هستی.

ضرورت

ضرورتش برخاسته از بلندی راه و کمی توشه و از فقر ما و غنای آنهاست.

زمینه‌ها

زمینه‌اش معرفت است. معرفتی به وسعت و استمرار هستی و حق ولایت و محبت و رحمت آنها به ما و این محبت و رحمت نه غریزی که بر اساس سعه‌ی وجودی آنان است.

آثار

آثارش هم شکلی است و هم سویی، هدایت است و تربیت، وصول است و نجات، فوز است و فلاح و...

دلایل

اشاره

دلیلش (گرچه با وجود ضرورت چه بسا نیازی به بحث از دلیل نباشد، چون ضرورت فرع بر وجود است، اما به سبب پاسخ گویی به شبهاتی که در این زمینه هست آن را هم ذکر کردم و آن را در آخر آوردم تا کمی بیشتر توضیح دهم) آیات، احادیث، سیره‌ی مسلمین، ادعیه و وقوع (مشاهدات) است. [صفحه ۶۳۸]

آیات

– (یا ایها الذین امنوا اتقوا الله وابتغوا الیه الوسیله و شاهدوا فی سبیله لعلکم تفلحون) [۱۲۷۱]. (امام ثعلبی و دیگران در تفسیر این آیه از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند: ان المراد من الوسیله فی الایه الشریفه عتره الرسول صلی الله علیه و آله و اهل بینه علیهم السلام.) [۱۲۷۲]. – (واعتصموا بحبل الله جمیعا) [۱۲۷۳]. (عن جابر بن ابی عبدالله علیه السلام قال: و آل محمد صلی الله علیه و آله هم حبل الله الذی امر بالاعتصام به فقال: (واعتصموا بحبل الله جمیعا و لا تفرقوا) [۱۲۷۴]. – (و لو انهم اذ ظلموا انفسهم جاو ک فاستغفرو الله و استغفر لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحیما) [۱۲۷۵]. – (قالوا یا ابانا استغفر لنا ذنوبنا انا کنا خاطبین قال سوف استغفر لکم ربی) [۱۲۷۶]. – (ادع لنا ربک) [۱۲۷۷]. – (فتلقى آدم من ربه کلمات فتاب علیه). [۱۲۷۸]. (قال ابن عباس سئلت النبی علیه السلام عن الکلمات الی تلقاها آدم من ربه فتاب علیه؟ قال: ساله بحق محمد و علی و فاطمه و الحسن و الحسین الا تبت علی فتاب [صفحه ۶۳۹] الله علیه.) [۱۲۷۹]. – (و لما جائهم من عند الله مصدق لما معهم و كانوا من قبل یستفتحون علی الذین کفروا فلما جائهم ما عرفوا کفروا به فلعن الله علی الکافرین) [۱۲۸۰]. (یهود در جنگ با مشرکین قبل از بعثت رسول صلی الله علیه و آله

می گفتند: اللهم انا نستغفرک بحق النبی الامی الا نصرتنا علیهم. [۱۲۸۱]. - (قل ادعوا الذین زعمتم من دونه فلا یملکون کشف الضر عنکم و لا تحویلا اولئک الذین یدعون یتغون الی ربهم الوسیلة ایهم اقرب و یرجون رحمته و یخافون عذابه) [۱۲۸۲].

احادیث

اشاره

احادیث: از احادیث شیعه گرفته تا اهل سنت.

شیعه

- اذا نزلت بکم شدة فاستعینوا بنا علی الله و هو قول الله عزوجل: والله الاسماء الحسنی [۱۲۸۳]. - یا جابر اذا اردت ان تدعو الله فیستجیب لک فادعه باسمائهم فانها احب الاسماء الی الله عزوجل. [۱۲۸۴]. - ان رسول الله یوم القیامة اخذ بحجزه الله و نحن آخذون بحجزه نبینا و شیعتنا آخذون بحجزتنا. [۱۲۸۵]. - قال رسول الله صلی الله علیه و آله. الائمة من ولد الحسین من اطاعتهم فقد اطاع الله و من عصاهم فقد [صفحه ۶۴۰] عصی الله هم العروة الوثقی و هم الوسیلة الی الله تعالی. [۱۲۸۶]. - عن سلمان الفارسی: سمعت محمدا یقول ان الله عزوجل یقول یا عبادی او لیس من له الیکم حوائج کبار و لا تجودون بها الا ان یحتمل علیکم باحب الخلق الیکم تقضونها کرامة لیشفیهم الا فاعلموا ان اکرم الخلق علی و افضلهم لیدی محمد صلی الله علیه و آله و اخوه علی علیه السلام و من بعدهم الائمة علیهم السلام الذین هم الوسائل الی الالفید عنی من اهمته حاجة یرید نفعها او دهنه داهیة یرید کف ضررها بمحمد و آله الطیبین الطاهرین اقصیتها له احسن ما یقتضیها من تستشفعون الیه باعز الخلق علی [۱۲۸۷]؛ سلمان فارسی می گوید: از رسول خدا شنیدم که می فرمود: خداوند می فرماید ای بندگان من! آیا چنین نیست که کسی حاجات بزرگی از شما می خواهد و شما حوایج او را بر نمی آورید، مگر این که کسی را نزد شما شفیع قرار دهد که محبوب ترین مردم نزد شماست. آنگاه حاجت. او را به احترام آن شفیع برمی آورید، حال آگاه باشید و بدانید که گرامی ترین خلق و افضل آنان نزد من محمد صلی الله علیه و آله است و برادر وی علی علیه السلام و امامان پس از وی، همانانی که وسیله مردم به سوی من هستند. اینک بدانید که هر کس حاجتی دارد و نفعی را طالب است و یا آن که دچار حادثه ای بس صعب و زیانبار گشته و رفع آن را خواهان است، باید مرا به محمد صلی الله علیه و آله و آل طاهرینش بخواند تا به نیکوترین وجه حاجت او را بر آورم. - ان افضل ما توسل به المتوسلون الی الله سبحانه الایمان به و برسوله و الجهاد فی [صفحه ۶۴۱] سیله... [۱۲۸۸]؛ پس انجام فرایض وسیله قرب است و یکی از مهم ترین فرایض که همتای اجر رسالت قرار گرفته، مودت اهل بیت است: (قل لا اسئلكم علیه اجرا الا المودة فی القربی) [۱۲۸۹]. چه در حیات آنان و چه در شهادت آنان، قال رسول الله صلی الله علیه و آله: علمی بعد مماتی کعلمی فی حیاتی. [۱۲۹۰]. عن ابی عبدالله علیه السلام قال: عبدالله حبر من احبار بنی اسرائیل حتی صار مثل الخلال فاوحی الله عزوجل الی نبی زمانه قل له و عزتی و جلالی و جبروتی لو انک عبدتنی حتی تذوب الالیه فی القدر ما قبلت منک حتی تاتینی من الباب الذی امرتک [۱۲۹۱] خداوند به عزت و جلال و جبروت خود قسم خورده که اگر کسی او را آن قدر عبادت کند به طوری که هم چون چربی در دیگ آب شود از او نخواهد پذیرفت مگر از همان طریقی که خودش امر کرده او را بخواند. و توسل همان راه است، بل برای آنان که زندگی را حرکت می دانند و فقر خود و غنای آنان را یافته اند تنها راه است.

اهل سنت

- اللهم انى استلک و اتوجه اليک بنبيک محمد صلى الله عليه و آله نبى الرحمة. [۱۲۹۲]. - اللهم انى استلک بحق السائلين عليك... [۱۲۹۳]. - لما اذنب آدم الذى اذنبه رفع راسه الى السماء فقال استلک بحق محمد ان [صفحه ۶۴۲] لا غفرت لى. [۱۲۹۴]. - هو وسيلتك و وسیله آدم. [۱۲۹۵] (کلام امام مالک به منصور دوانیقی). آل النبى ذریعتى و هم اليه وسیلتى ارجو بهم اعطى غذا بیدى اليمين صحيفتى [۱۲۹۶]. «خاندان پیامبر وسیله من به سوى خدايند. به خاطر آنان امید دارم که نامه‌ی عمل مرا به دست راست بدهند». (امام مالک شافعی) - قوم (محمد و على و فاطمة و الحسن و الحسين) بهم غفرت خطیئة آدم و هم الوسيلة و النجوم الطلع؛ [۱۲۹۷] محمد صلى الله عليه و آله و اهل بیت اطهارش قومى هستند که به حرمت آنان لغزش آدم بخشیده شد و همانانند وسیله و ستارگان فروزان هدایت.

سیره‌ی مسلمین**از طریق شیعه**

از طریق شیعه: بسیار فراوان است. برای نمونه کلام حسین علیه السلام در کنار قبر رسول صلی الله علیه و آله هنگام وداع نقل می‌شود: اللهم ان هذا قبر نبيک محمد صلى الله عليه و آله و انا ابن بنت نبيک و قد حضرنى من الامر ما قد علمت اللهم انى احب المعروف و انكر المنكر و انا استلک يا ذا الجلال و الاکرام بحق القبر و من فيه الا- اخترت لى ما هو لك رضى و لرسولك رضى. [۱۲۹۸]. [صفحه ۶۴۳]

از طریق اهل سنت

و اما از طریق اهل سنت: - ان عمر بن الخطاب كان اذ قحطوا استسقى بالعباس بن عبدالمطلب قدس سره و قال اللهم كنا نتوسل اليک بنينا فتسقينا و انا نتوسل اليک بعم نبينا فاسقنا قال: فيسقون. - بيهقى و ابن ابى شيبه نقل می‌کنند که در زمان خلافت خليفه دوم سالی قحطی شد. بلال به همراهی عده‌ای از صحابه بر سر قبر پیامبر آمد و چنین گفت: يا رسول الله استسقى لامتك... فانهم قد هلكوا. [۱۲۹۹]. - ابوبکر در کنار قبر رسول صلی الله علیه و آله می‌گفت: يا محمد انى اتوسل اليک. [۱۳۰۰].

ادعیه

- شيخ صدوق به اسناد خود از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که در روز قیامت عده‌ای از گنه کاران در جهنم به خداوند عرضه می‌دارند. يا رب استلک بحق محمد و اهل بيته لما رحمتنى؟ و خداوند در جواب می‌فرماید: اما و عزتى و جلالى لولا من سالتنى بحقهم عندى لاطلت هو انك فى النار ولكنك حتم على نفسى ان لا يسألنى عبد بحق محمد و اهل بيته الا غفرته له ما كان بينى و بينه و قد غفرت لك اليوم؛ آگاه باش به عزت و جلال خودم سوگند اگر نبودند آن کسانی که مرا به حقشان قسم دادی هر آینه بر مدت ذلت و خواریت در آتش می‌افزودم ولیکن بر خودم حتم کرده‌ام که هر بنده‌ای مرا به حق محمد و اهل بیتش قسم داه و سعادت خویش را از من بخواهد او را بیامرزم و از گناهانی که بین من و اوست بگذرم و اینک تو را آمرزیدم و از گناهانت

در گذشتم (آن [صفحه ۶۴۴] - گاه او را به امر خدا به بهشت می‌برند). [۱۳۰۱]. - اللهم انی اسئلك و اتوجه الیک بنیک محمد نبی الرحمة صلی الله علیه و آله یا محمد انی اتوجه بک الی الله ربک و ربی فی قضاء حاجتی. [۱۳۰۲]. - اللهم انا نتوجه الیک فی هذه العشیة الی فرضتها و عظمتها بمحمد نبیک و رسولک و خیرتک من خلقک. [۱۳۰۳]. - رب صل علی اطائب اهل بیته الذین... جعلتهم الوسيلة الیک والمسلك الی جنتک؛ [۱۳۰۴]. پروردگارا رحمت فرست بر پاکیزه‌تران از اهل بیت او - رسول اکرم - که ایشان را... وسیله تقرب به خود و راه بهشت خود قرار دادی. - و جعلتهم الذریعة الیک والوسيلة الی رضوانک. [۱۳۰۵]. - فانکم (ای الائمه) و سیلتی الی الله. [۱۳۰۶]. - الهی و سیدی دللتنی علی سوال الجنة و عرفتنی فیها الوسيلة الیک و انا اتوسل الیک بتلک الوسيلة محمد صلی الله علیه و آله و آله علیهم السلام. [۱۳۰۷]. - اللهم بدمه الاسلام اتوسل الیک و بحرمة القرآن اعتمد الیک و بحبی النبی الامی القرشی الهاشمی العربی التهامی المکی المدنی، ارجو الزلفه لدیك. [۱۳۰۸]. - یا فاطمة الزهراء یا بنت محمد یا قره عین الرسول یا سیدتنا و مولاتنا انا توجهنا و [صفحه ۶۴۵] استشفعنا و توسلنا بک الی الله و قدمناک بین یدی حاجاتنا یا وجهه عندالله اشفعی لنا عندالله. [۱۳۰۹].

وقوع (مشاهدات)

بهترین دلیل بر امکان وجود یک چیزی وقوع آن است. چگونه می‌شود منکر اثر توسل شد و حال آن که هر روز شاهدیم بسیاری از مردم به برکت توسل به اهل بیت به مقصود خود می‌رسند. داستان توسل مرحوم آیه الله بروجردی و شفای درد چشم ایشان و یا هزاران هزار مورد دیگر شهره‌ی خاص و عام است. [۱۳۱۰] به هر حال آفتاب آمد دلیل آفتاب. از رهگذر خاک سر کوی شما بود هر نافه که در دست نسیم سحر افتاد [۱۳۱۱].

پاورقی

[۱] آنچه در (متن) شماره گذاری شده در (شرح) ذیل همان شماره توضیحش آمده است، به عبارتی روشن تر شماره‌های بالا صفحه در قسمت (شرح توضیح همین شماره‌هایی است که در (متن) آمده است. [۲] عن ابی عبدالله علیه السلام انه قال: «انا انزلناه فی ليله القدر - اللیله فاطمه و القدر الله - فمن عرف فاطمه حق معرفتها فقد ادرک ليله القدر» (بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۶۵) امام صادق علیه السلام می‌فرماید: تاویل ليله در (انا انزلناه فی ليله القدر) فاطمه است و تاویل قدر، الله تبارک و تعالی است. پس هر آنکه فاطمه را به حقیقت شناسایی و آن گونه که سزاوار است، بشناسد شب قدر را درک نموده است. [۳] «فقال عز و جل هم اهل بیت و النبوه و معدن الرساله و ابوها و بعلها و بنوها»؛ که پدر و شوهر و فرزندان در حول این محورند. (حدیث شریف کساء). [۴] عن مولانا المهدی علیه السلام: «و فی ابنه رسول الله صلی الله علیه و آله لی اسوه حسنه» (الغیبه، شیخ طوسی، ص ۲۸۶؛ الاحتجاج، ج ۲، ص ۵۳۷؛ بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۸۰)؛ امام زمان علیه السلام می‌فرماید دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله برای من الگویی نیکو است و رسول خدا صلی الله علیه و آله هم می‌فرماید: «فاقتدوا (فاهتدوا) بالزهره». (معانی الاخبار، ص ۱۱۴؛ فرائد السمطين، ج ۲، ص ۱۶). [۵] این دو حالت حقیقتی است که ما خود در هنگام رحلت امام راحل - قدس الله نفسه الزکیه - تجربه کردیم و شاهد بودیم که چگونه از شدت اندوه و مصیبت، حتی بزرگانی بر سر و روی خود می‌زدند و نگران و متحیر بودند؛ اما، به برکت خون شهیدان و دعای آن پیر راحل چیزی نگذشت که پس از روح الله روح الامین ساکنان دار شد و تمامی نقشه‌های دشمنان اسلام نقش بر آب گردید. [۶] تذکره الخواص، ص ۳۶ (به نقل از نهج الحق، ص ۲۷۴، پاورقی)؛ بحار الانوار، ج ۲۲، ۴۷۴ و ۴۹۸؛ الطبقات، ج ۲، ص ۲۴۲ و ۲۴۳، شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۵۵؛ صحیح بخاری، ج ۲، ص ۱۲۶ و ۲۲۰؛ صحیح مسلم، ج ۵، ص ۷۵؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۲۹۳ و ج ۳، ص ۳۶۴؛ المراجعات، ص ۲۶۶؛ النص و الاجتهاد، ص ۱۵۵؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۶، ص ۴۵۱؛

السبعه من السلف، ص ۱۴۹؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۶۳؛ تاریخ ابوالفداء، ج ۶، ص ۱۵۱؛ کنز العمال، ج ۳، ص ۴۱؛ نهج الحق، ص ۲۷۳؛ السیره الحلبیه ج ۳، ص ۳۸۱ و بسیار منابع دیگر. [۷] ان علی بن ابی طالب و... دخلوا علی رسول الله صلی الله علیه و آله فی مرضه الذی قبض فیہ فقالوا: یا رسول الله هذه الانصار فی المسجد تبکی رجالها و نساءها علیک. فقال ما ینبئکم؟ قالوا: یخافون ان تموت. فقال... (بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۴۷۴) -... ثم حمل فوضع علی منبره فلم یجلس بعد ذلك علی المنبر، واجتمع له جمیع اهل المدینه من المهاجرین و الانصار حتی برزت العواتق من خدورهن، فبین باک و صائح و صارخ و مسترجع و النبی یخطب ساعه و یسکت ساعه و... (بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۴۸۶) -... و صاح المسلمون یضعون التراب علی رؤسهم. (بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۵۲۹) -... و الناس علی الباب و فی المسجد ینتحبون و ینبکون. (بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۵۴۲) - لما قبض رسول الله صلی الله علیه و آله بات آل محمد باطول لیله حتی ظنوا ان لاسماء تظلمهم و لا ارض تقلهم لان رسول الله و تر الاقربین و الابعدين فی الله. (بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۵۳۷) - اجتمعت نسوه بنی هاشم و جعلن یدکرن النبی صلی الله علیه و آله فقالت فاطمه اترکن التعداد و علیکن بالدعا. (بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۵۲۲) - ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال لفاطمه اذا انامت فلا تخمشی علی وجهها و لا ترخی علی شعرا و لا تنادی بالویل و لا تقیمی علی نائحه. (بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۴۹۶) - فارتفعت الاصوات بالزجره والبكاء. (بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۵۱۱) - فرایت الناس من اهل بیتی بین جازع لا یملک جزعه و لا یضبط نفسه و لا یقوی علی حمل فادح ما نزل به، قد اذهب الجزع صبره و اذهل عقله و حال بینه و بین الفهم و الافهام و القول و الاستماع و سائر الناس من غیر بنی عبدالمطلب بین معزی یامر و بین مساعد باک لبکائهم لجزعهم. (بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۵۱۲) - لما قبض رسول الله صلی الله علیه و آله ارتجت مکه. (انساب الاشراف، ج ۱ ص ۵۸۹) - قال ابو ذئب الهذلی: «قدمت المدینه و لها ضجیح بالبكاء کضجیح الحاج اذا اهلوا بالاحرام فقلت به؟ فقالوا قبض رسول الله». (اسد الغابه، ج ۵، ص ۱۸۹؛ الاستیعاب، ج ۲، ص ۶۴۶) (هذلی می گوید: وارد مدینه شدم، صدای ضجه و گریه تمامی فضای مدینه را گرفته بود آن چنان که صدای حاجیان هنگام احرام بستن برای حج، فضا را پر می کند گفتم: چه خبر است؟ گفتند: رسول الله (صلی الله علیه و آله) در گذشته است). [۸] بحار الانوار، ج ۲۲، صص ۵۲۲ و ۵۲۳ و ۵۴۷ و ۵۴۸. [۹] الطبقات، ج ۲، صص ۳۱۹-۳۳۳. [۱۰] قال ابو عبد الله علیه السلام: «اول من سبق الرسل الی «بلی» رسول الله صلی الله علیه و آله و ذلك انه كان اقرب الخلق الی الله تبارک و تعالی». (بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۱۵). [۱۱] (ان الله و ملائکته یصلون علی النبی). (احزاب، ۵۶). [۱۲] ... فقال جبرئیل: یا احمد ان الله تبارک و تعالی قد اشتاق الی لقائک. (بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۵۰۵)؛ یا محمد ان ربک الیک مشتاق. (بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۵۳۲). [۱۳] اذا مات العالم اثلثم فی الاسلام ثلثمه لا تسد الی یوم القیامه. (خصال صدوق، ص ۵۰۴)؛ اذا مات المومن الفقیه ثلثم قی الاسلام ثلثمه لا یسدها شیء. (اصول کافی، ج ۱، ص ۳۸). [۱۴] فخطب جلیل، استوسع وهنه، واستنهر فقهه، وانفتق رتقه، و اظلمت الارض لغیبه و کسفت الشمس والقمر، وانتثر النجوم لمصیبه... فتلك والله النازله الکبری والمصیبه العظمی، لامثلها نازله و لا- بائنه عاجله. (فرازی از خطبه‌ی حضرت زهرا علیها السلام در مسجد مدینه در دفاع از امیرالمومنین علیه السلام و حق غصب شده‌اش. ر. ک: خطبه‌ی حضرت زهرا علیها السلام، در مسجد مدینه در همین کتاب فراز ۱۲). [۱۵] شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۳، ص ۴۳؛ بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۵۲۷. در روایتی دیگر آمده است: «ان الله لما قبض رسول الله صلی الله علیه و آله دخل علی فاطمه من وفاته من الحزن ما لا یعلمه الا الله عز و جل فارسل الیها ملکا یسلی غمها و یحدثها». (بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۵۴۵). [۱۶] نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه‌ی ۲۳۵ و فیض الاسلام، خطبه‌ی ۲۲۶: (و اگر مرا به شکیبایی امر و از ناله و فغان نهی نکرده بودی، هر آینه در فراغ تو چشمه‌های اشک چشم را با گریه‌های بسیار خشک می کردم و درد و غم پیوسته و حزن و اندوه و همیشه باقی بود و خشک شدن اشک چشم و همیشگی بودن حزن و اندوه در مصیبت تو کم است». و علی علیه السلام در کلامی دیگر می گوید. «فتزل بی من وفاه رسول الله مالم اکن اظن الجبال لو حملته عنوه کانت تنهض به... و حملت نفسی علی الصبر عند وفاته بلزوم الصمت و الاشتغال بما امرنی به من تجهیزه و...» (بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۵۱۲). [۱۷] بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۵۲۲؛

الطبقات، ابن سعد، ج ۲، ص ۲۷۵؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۷۸. «قال ابو عبدالله عليه السلام: اذا اصبت بمصبيه فاذكر مصابك برسول الله صلى الله عليه و آله فان الناس لم يصابوا بمثله و لن يصابوا بمثله ابدًا.» (بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۵۴۳؛ الطبقات، ج ۲، ص ۲۷۵. [۱۹] باید مردم خود قیام به قسط کنند و به پا بایستند نه این که به پا داشته شوند، تفاوت) [۲۰] «ليقوم» با «ليقام». سیره‌ی ابن هشام ج ۲، ص ۱۰۹؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۶؛ الطبقات، ج ۳، ص ۱۵۵؛ کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۱۵۸؛ السبعه من السف، ص ۳۹؛ و بسیاری منابع دیگر. [۲۱] الکافی، ج ۸ (روضه)، ص ۱۸۹. «کنا عند ابی جعفر علیه السلام فذكرنا ما احدث الناس بعد نبیهم صلى الله عليه و آله و استذلالهم اميرالمؤمنين عليه السلام... فقال ابو جعفر عليه السلام... اما والله لو ان حمزه و جعفرًا كانا بحضرتهما ما وصلا الى ما وصلا اليه و لو كانا شاهديهما لاتلغا نفسيهما». ابن ابی الحدید نیز نقل می‌کند. آن گاه که علی علیه السلام را برای بیعت به طرف مسجد می‌بردند ناله کنان می‌گفت. (واجعفر! و لا جعفر الى اليوم، واحمزتاه! و لا حمزه لي اليوم). شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۱۱۱. و نیز می‌گفت: «لو كان بعد رسول الله صلى الله عليه و آله عمي حمزه و اخي جعفر لم ابايع كرها و لكنني منيت برجلين حدیثی عهد بالاسلام (باسار) العباس و عقيل...» حق الیقین، ج ۲، ص ۷۱۷. [۲۲] بحار الانوار، ج ۲۸، صص ۳۱۳ و ۲۷۰ و ج ۳۳، ص ۱۵۱؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۲، صص ۲۲ و ۴۷. در کتاب الصراط المستقیم، ص ۱۲ این گونه آمده است: «لو وجدت اربعين يوم بويع لآخي تيم لجاهدتهم». *صفحه=۳۷ [۲۳] الکافی، ج ۸، (روضه)، ص ۳۲. [۲۴] تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۶۶-۶۸؛ الاختصاص، شیخ مفید، ص ۱۸۴-۱۸۷. «... فرقع راسه الى السماء ثم قال: اللهم انك تعلم ان النبي الامي صلى الله عليه و آله قال لي: ان تموا عشرين فجاهدهم و هو قولك في كتابك (ان يكن منكم عشرون صابرون يغلبوا ماتين) اللهم انهم لم يتموا عشرين - حتى قالها ثلاثا ثم انصرف». [۲۵] «فنظرت، فاذا ليس لي معين الا اهل بيتي فضننت بهم عن الموت و اغضيت على القذى و شربت على الشجى و صبرت...» نهج البلاغه، خطبه‌ی ۲۶. [۲۶] دلائل الامامه، ص ۳۹. [۲۷] کتاب سلیم بن قیس (چاپ سه جلدی تحقیق محمد باقر انصاری)، ج ۲ ص ۵۶۸؛ بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۵۱، (اوصانی رسول الله فقال: يا علي ان وجدت فئه تقاتل بهم فاطلب حقك و الا فالزم بيتك، فاني قد اخذت لك العهد يوم غدیر خم بانك خليفی و وصی و اولی الناس بالناس من بعدی. فمثلك كمثل بيت الله الحرام ياتونك الناس و لا تاتيهم)؛ علم الیقین، ج ۲ ص ۷۱۷ (و قد كان رسول الله عهد الى عهدا فقال: يابن ابی طالب ولاء امتی فان ولو ك في عافیه و اجمعوا عيلك بالرضا فقم بامرهم، و ان اختلفوا عليك فدعهم و ما هم فيه فان الله سيجعل لك مخرجا. فنظرت فاذا ليس لي وafd و لا معي مساعد الا اهل بيتي فضننت بهم عن الهلاك و لو كان لي بعد رسول الله...). [۲۸] الاختصاص، شیخ مفید، ص ۴؛ قرب الاسناد ص ۲۵؛ الکافی، ج ۸، ص ۲۹۶ و ج ۲، ص ۴۴۰؛ رجال کشی، ص ۵؛ بحار الانوار، ج ۲۸، صص ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۵۹ و ۲۸۲ و ج ۲۲، صص ۳۵۲ و ۴۴۰ و ج ۳۴، ص ۲۷۴ و ج ۶۷، ص ۱۵۶. [۲۹] العصر الجاهلی، ص ۵۹. [۳۰] بلوغ الارب في معرفه احوال العرب، ج ۱، ص ۳۲۵؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۳۵ (يكبار عباس برای خرید طعام از شعب خارج شد، ابوجهل قصد او را كرد اما خداوند او را نجات داد. - شایان ذکر است که عباس در آن زمان هنوز مسلمان نبود و تنها به دلیل حمایت خانوادگی از رسول صلی الله عليه و آله در شعب وارد شده بود)؛ نهج البلاغه، نامه‌ی ۹ (حضرت امیر در یکی از نامه‌های خود به معاویه می‌نویسد: پس مردم ما - قریش - خواستند پیامبران را بکشند و ریشه ما را برکنند... مومن ما از این کار خواهان مزد الهی بود و کافر ما از تبار خویش حمایت می‌نمود)؛ و نیز ر. ک: سبل الهدی و الرشاد، ج ۲، ص ۵۰۴ (درگیری ابوالبختری با ابوجهل. نکته مهم این که در شعب ابی طالب، تنها بنی هاشم و بنی عبدالمطلب بودند و نه همه مسلمانان. چنان که اسکافی معتزلی می‌گوید؛ آن حال که علی علیه السلام با دیگر بنی هاشم در شعب بودند، ابوبکر با خانواده‌اش در آرامش و امنیت بود. ر. ک: المعیار و الموازنه، ص ۸۸). [۳۱] عقد الفرید، ج ۱، ص ۵۸. [۳۲] آیات (الاعراب اشد كفرا و نفاقا) (توبه، ۹۷)، (من الاعراب من يتخذ ما ينفق مغرما و يتربص بكم الدوائر عليهم دائره السوء...) (توبه، ۹۸)، (و ممن حولكم من الاعراب منافقون و من اهل المدینه) (توبه، ۱۰۱) و بسیاری آیات دیگر، نشان‌گر روحیه‌ی قبایل است. و همان طور که می‌بینی انفاق‌های واجب مانند

زکات را ضرر و غرامت و یک نوع باج می‌دانند و مترصد حوادث سوء به زیان مسلمانان مدینه بودند. (باید توجه داشت که اعراب که همان بادیه‌نشینان و بدوی‌ها هستند، غیر عرب می‌باشند.) [۳۳] امالی مفید، ص ۳۳۹ (مجلس چهلیم)؛ الغارت، ج ۱، صص ۱۷-۲۲ (تحقیق محدث ارموی)؛ صفین، ص ۱۳۰. [۳۴] نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۹۳. [۳۵] شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱۳، ص ۳۰۱. [۳۶] تا آن جا که خداوند به ملائکه خود مباحثات نمود «بیاھی الله بک الملائکه» و آیه‌ی ۲۰۷ بقره: (و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله...) را در شأن او فرستاد (بحارالانوار، ج ۱۹، صص ۳۹ و ۸۵ و ۸۷ و تفاسیر ذیل آیه‌ی مذکور). [۳۷] بحارالانوار، ج ۱۹، ص ۷۸-۹۳؛ الصحیح من سیره النبی الاعظم صلی الله علیه و آله، ج ۲، ص ۲۳۸. [۳۸] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۵۹. [۳۹] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۵۶. [۴۰] نهج البلاغه، خطبه‌ی ۵۶. [۴۱] نهج البلاغه، خطبه‌ی ۵۶. [۴۲] شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۴، صص ۶۳ و ۷۳. [۴۳] شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱۱، صص ۴۴-۴۶. وی (در ج ۴، ص ۷۳) از قول استادش ابوجعفر اسکافی نقل می‌کند: «تحقیقا این مطلب است که بنی‌امیه از اظهار فضایل علی علیه‌السلام ممانعت می‌کردند و راوی آن را مجازات می‌نمودند. کار به جایی رسیده بود که اگر کسی از او حدیثی نقل می‌کردند که هیچ ربطی هم به فضایل وی نداشت، بلکه مربوط به احکام دین بود (با این حال) جرات نداشت نام او را ذکر کند پس (به کنایه) می‌گفت: عن ابی‌زینب». و نیز در (ج ۲، ص ۶) می‌نویسند: «معاویه هنگامی که بسر بن ارطاه را به سوی یمن می‌فرستاد (۳۹ هـ) به او نوشت: (واقئل شیعه علی حیث کانوا) هر کجا شیعه‌ی علی هستند آنان را بکش». و نیز ر. ک: تهذیب الکمال، ج ۷، ص ۱۲۴؛ تهذیب التهذیب (حاشیه) ج ۳، ص ۲۷۶. [۴۴] «کانت بنوامیه اذا سمعوا بموائد اسمه علی قتلوه فبلغ ذلک رباحا فقال هو علی». الوافی بالوفیات، ج ۲۱، ص ۱۰۴؛ تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۳۱۹. و نیز برای اطلاع بیشتر از کینه‌های بنی‌امیه نسبت به علی علیه‌السلام مراجعه شود به: شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۴، صص ۷۳ و ۶۳ و ج ۱۱ صص ۴۴-۴۶. [۴۵] ینابیع الموده، ص ۳۴۶؛ معالی السبطن، ج ۲، ص ۱۲؛ موتمر علماء بغداد، صص ۶۱ و ۶۲ و اضافه می‌کند: «و ما فعل باشیخنا یوم بدر و حنین». [۴۶] «ابکی لضغائن من صدر قوم لن تبدوا لک الا من بعدی» بحارالانوار، ج ۴۱، صص ۴ و ۵ ج ۲۸، ص ۶۶؛ کتاب سلیم بن قیس، ج ۲، ص ۵۶۹؛ تهذیب الکمال، ج ۲۳، ص ۲۴۰؛ الايضاح، ص ۱۳۴؛ المسترشد، در روایات زیادی وارد شده که پیامبر، علی علیه‌السلام را از ستم امت بر او پس از خودش باخبر کرده بود و او را آماده نموده بود. (لتغدرن بک الامه من بعدی) شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۶، ص ۴۵؛ ارشاد مفید، ص ۱۳۶؛ بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۶۵ و ۶۶ و ۶۹؛ اثبات الهداه، ج ۲، ص ۳۳۷ (به نقل از مناقب ابن مغزلی) و ص ۳۶۲. [۴۷] تاریخ العرب و الاسلام، ص ۸۹. [۴۸] الطبقات، ج ۲، ص ۱۶۹؛ کامل ابن اثیر، ج ۲ ص ۳۰۰؛ بحارالانوار، ج ۲۱، صص ۳۶۰-۳۶۳. [۴۹] صحیح بخاری (باب الجهاد، بعث علی بن ابیطالب و خالد الی الیمن)، ج ۵، ص ۱۶۳؛ السیره النبویه، ابن کثیر، ج ۴، ص ۳۰۲. [۵۰] مردم یمن به ویژه دو قبیله‌ی همدان و مذحج از همان زمان به آن حضرت علاقه‌مند شدند و بعدها در کوفه در شمار نزدیکترین یاران آن امام درآمدند. در راس آنان می‌توان از مالک اشتر (که از قبیله‌ی مذحج بود) نام برد. امام علی علیه‌السلام در مورد او می‌گفت: «کان لی کما کنت لرسول الله». «مالک برای من، هم چون من برای پیامبر بود.» (شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۵۱، ص ۹۸). و نیز ر. ک: نهج البلاغه‌ی، صبحی صالح، حکمت ۴۴۳ و نامه‌ی ۳۱ و ۳۸؛ شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۶، ص ۷۲. [۵۱] در مورد کینه‌های قریش از علی علیه‌السلام می‌توان به منابع زیر مراجعه کرد: از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله: حدیث حدیقه که گذشت و دیگر منابع این حدیث: (ابن ابی‌الحدید، ج ۴، ص ۱۰۷؛ کنز العمال، ج ۱۵، ص ۱۵۶ و ج ۲۸، صص ۵۴ و ۷۵ و ۷۸؛ سیرتنا و سنتنا، ص ۲۶؛ احقاق الحق، ج ۶، ص ۱۸۱؛ تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۳۹۸؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۸؛ میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۳۳۱؛ کفایه الطالب، ص ۷۲؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۳۲۳؛ مناقب خوارزمی، ص ۳۷؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۳۹؛ تهذیب الکمال، ج ۲۳، ص ۲۴۰؛ و... کنز العمال، ج ۱۳، صص ۸۸ و ۸۹ و ۸۳ و ج ۱۶، ص ۲۵۴؛ ابن ابی‌الحدید، ج ۴، ص ۱۰۸؛ تاریخ المدینه، ج ۲، ص ۶۴۰؛ صحیح بخاری، ج ۵، ص ۲۴۲؛ الصواعق المحرقة، ص ۲۲۸؛ بحارالانوار، ج ۸ (ط قدیم)، ص ۲۶ و ج ۲۸، ص ۷۱. از زبان علی علیه‌السلام: شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۲، ص ۱۱۹ و ج ۴، صص

۱۰۴ و ۱۰۸ و ۱۰۹ و ج ۶، ص ۹۶ و ج ۸، ص ۱۸ و ج ۹، صص ۲۸ و ۲۹ و ۵۲ و ۵۴ و ۵۷ و ۱۳۲ و ج ۱۲، صص ۷۹ و ۸۰ و ۸۴ و ۲۶۶ و ج ۱۴، ص ۲۹۹ و ج ۱۵، ص ۱۵۱ و ج ۲۰، صص ۲۹۸ و ۲۹۹؛ جمل، ص ۹۱؛ بحارالانوار؛ ج ۸ (ط قدیم)، صص ۱۵۲ و ۱۵۴ و ۱۵۵ و ۱۶۱ و ۶۲۱ و ۶۷۲ و ۶۸۳ و ۶۹۷ و ۷۳۰ و ج ۲۹، صص ۴۸۳ و ۴۸۵ و ۴۹۷ و ۵۰۹ و ۵۴۹ و ۵۵۷ و ۵۵۸ و ۵۷۸ و ۵۷۹ و ۵۸۲ و ۶۰۵ و ۶۰۷ و ۶۱۰ و ۶۱۲ و ۶۱۵ و ۶۲۱ و ۶۲۲ و ۶۲۹ و ۶۳۱ و ۶۳۲ و ۶۳۳ و ج ۳۰، ص ۸ و ج ۲۸، صص ۷۱ و ۲۱۰؛ نهج البلاغه (عبده)، خطبه‌ی ۳۳ و ۲۱۷ و ۱۶۰... از زبان زهرا علیهاالسلام خطبه‌های زهرا علیهاالسلام در مسجد مدینه و در جمع زنان مهاجر و انصار؛ سخن زهرا علیهاالسلام به ام سلمه، بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۵۶؛ العوالم، ص ۲۰۴... از زبان اهل بیت علیهم السلام بحارالانوار، ج ۸ (ط قدیم)، ص ۱۵۱ به نقل از عیون و علل الشرایع (عن ابی الحسن علیه السلام قال: سألته عن امیرالمؤمنین کیف مال الناس عنه الی غیره و قد عرفوا فضله و سابقته و مکانه من رسول الله صلی الله علیه و آله فقال: انما مالوا عنه الی غیره و قد عرفوا فضله لانه قد کان قتل من آبائهم و اجدادهم و اخوانهم و اعمامهم و اخوالهم و اقربائهم المحادین لله و لرسوله عددا کثیرا و کان حقدهم علیه لذلك فی قلوبهم الحدیث). برای بررسی بیشتر مراجعه شود به منابع ذیل: بحارالانوار، ج ۸ (ط قدیم)، صص ۲۳۸ و ۶۷۶ و ۷۰۳ و ج ۱۰، ص ۱۳۸ و ج ۲۸، ص ۸۵؛ ابن ابی الحدید، ج ۴ ص ۱۰۴؛ بحارالانوار، ج ۲۹، ص ۴۸۲ (به نقل از مناقب)؛ ینابیع الموده، ص ۴۷۹؛ کشف الغمه، ج ۲ ص ۱۰۷ (سئل زین العابدین علیه السلام و ابن عباس: لم ابغضت قریش علیا علیه السلام قال: لانه اورد اولهم و قد آخروهم العار). از زبان کینه‌توزان: قال عثمان لعلی علیه السلام «ما اصنع ان کانت قریش لا تحبکم قریش و قد قتلت منهم یوم بدر سبعین» ابن ابی الحدید، ج ۱۹، ص ۱۲۹. قال ابن عمر لعلی علیه السلام: «کیف یحبک قریش و قد قتلت فی بدر و احد من ساداتهم سبعین سیدا تشرب انوقهم الماء قبل شفاهم». بحارالانوار، ج ۸ (ط قدیم)، ص ۱۵۱ (به نقل از مناقب). - قال عبدالله بن زبیر: «انی لاکنتم بغضکم اهل هذا البیت منذ اربعین سنه». ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۶۲؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۸۰. - «کان معاویه علی اس الدهر مبغضا شدید الانحراف عنه»... ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۳۸. - قال ابوسفیان: «مثل محمد فی بنی هاشم مثل ریحانه فی وسط التین». دلائل النبوه، ج ۱، صص ۱۳۱ و ۱۳۳؛ بحارالانوار، ج ۳۶، صص ۲۷۸ و ۲۹۴ (و فیہ ان القائل هو عمر)؛ ذخائر العقبی، ص ۱۴. برای تحقیق بیشتر به منابع ذیل مراجعه شود: شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۸۹ و ج ۲، ص ۵۸ و ج ۳، ص ۱۹۰ و ج ۶، صص ۳۵ و ۳۲۶ و ج ۹، ص ۲۳ و ج ۱۲، ص ۹ و ۲۱ و ۲۲ و ۴۶ و ۵۱ و ۵۲ و ۸۰ و ۸۲ و ج ۲۰، ص ۱۵۵؛ بحارالانوار، ج ۴۰ ص ۱۲۵ و ج ۸ (ط قدیم)، صص ۲۰۹ و ۲۶۶ و ۳۶۶ و ۶۰۳؛ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۴۸؛ الغدیر، ج ۶، ص ۳۴۴؛ مروج الذهب، ج ۳، صص ۱۲ و ۱۳؛ دلائل النبوه، ج ۱ صص ۱۳۱ و ۱۳۳؛ النهایه، ماده (کبا) و نیز لسان العرب؛ صحیح بخاری، ج ۵، ص ۲۴۲؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۲۳۶. از زبان دیگران: عن ابی زید النحوی الانصاری قالت سالت الخلیل بن احمد العروسی فقلت له: لم هجر الناس علیا علیه السلام و قرباه من رسول الله صلی الله علیه و آله قرباه و موضعه من المسلمین موضعه و عناه فی الاسلام عناه فقال: بهر والله نوره انوارهم و غلبهم علی صفو کل منهل و الناس الی اشکالهم امیل اما سمعت قول الاول یقول: کل شکل لشکله الف - اما ترى الفیل یالف الفیلا بحارالانوار، ج ۸ (ط قدیم) ص ۱۵۱ (ج ۲۹، ص ۴۷۹) عن العلی و الامالی و المناقب و نیز به منابع مراجعه شود: شرح ابن ابی الحدید، ج ۲، صص ۸ و ۷۴ و ۱۰۳ و ۱۰۴ و ج ۷، صص ۳۹ و ۴۰ و ج ۹، صص ۵۲ و ۱۹۲ و ج ۱۲، صص ۷۹ و ۸۰؛ کنز العمال، ج ۱۳، صص ۸۸ و ۸۹؛ الطبرانی، ج ۱۶ ص ۲۵۴؛ بحارالانوار، ج ۸ (ط قدیم)، صص ۲۶ و ۶۷۶ و ۷۰۳ و ج ۲۸، صص ۷۱ و ۹۳ و ۹۴ و ۱۰۲ و ۱۴۹ و ۱۵۱؛ معالم المدرستین، ج ۳، صص ۲۳۱-۲۳۳؛ الغارت، ج ۲، صص ۵۱۳-۵۶۹؛ جمل، ص ۲۱۸؛ مسند احمد، ج ۶، ص ۱۱۳؛ طبری ج ۳، ص ۲۸۹... بغض عایشه نسبت به علی علیه السلام: بخاری، ج ۱، صص ۱۷۰ و ۱۷۶ و ج ۳، ص ۲۰۷؛ مسند احمد، ج ۶، ص ۱۱۳؛ السبعه من السلف، ص ۱۶۸؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۹، ص ۱۹۲؛ معالم المدرستین، ج ۳، صص ۲۳۱ و ۲۳۲ (به نقل از الطبقات، ج ۲، ص ۲۳۲)؛ بحارالانوار، ج ۲۸، صص ۱۴۹-۱۵۱؛ معالم المدرستین، ج ۳، ص ۲۳۳ (به نقل از مقاتل الطالبیین، ص ۴۳: (لما ان جاءت عائشه قتل الامام علی علیه السلام سجدت). به علت همین کینه‌ها بود که رسول خدا

صلی الله علیه و آله حب و بغض علی علیه السلام را معیار ایمان و نفاق قرار داده است: صحیح بخاری، ج ۵، ص ۲۲؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۸۶؛ (ح ۷۸ و ۱۳۱) و ج ۴، ص ۱۷۸ (ح ۲۴۰۴)؛ ترمذی، ج ۵، ص ۶۳۲ (ح ۳۷۱۲)، و ص ۶۳۵ (ح ۳۷۱۹) و ۶۴۳ (ح ۳۷۳۷) و ج ۱۳، ص ۱۶۸ و ج ۱۴ ص ۱۷۷؛ نسائی، ج ۸، صص ۱۱۵ و ۱۱۷؛ کتاب الایمان، (باب علامه المنافق)؛ ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۲؛ مستدرک حاکم؛ ج ۲ ص ۱۲۹؛ المصنف، ج ۱۲، صص ۵۶ و ۷۷؛ مسند احمد، ج ۱، صص ۸۴ و ۹۵ و ۱۲۸ و ج ۶، ص ۲۹۲؛ مجمع الزوائد، ج ۹، صص ۱۳۲ و ۱۳۳؛ کنز العمال، ج ۱۱، صص ۵۹۸ و ۵۹۹ و ۶۱۲ و ج ۱۲، صص ۲۰۰ و ۲۱۹ و ج ۱۳، صص ۸۹ و ۹۰ و ج ۱۵، صص ۹۶ و ۱۰۵ و ۱۵۷؛ حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۹۸ و ج ۴، ص ۹۵ و ج ۶ ص ۲۹۵ و ج ۷، ص ۱۹۵؛ الاستیعاب، ج ۳، ص ۳۷؛ الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۵۵۴؛ جامع الاصول، ج ۸، ص ۶۵۶ (ح ۶۴۹۹ و ۶۵۰۰)؛ مشکاه المصابیح، ج ۳، ص ۲۴۲ (ح ۶۰۷۹) و ص ۲۴۵ (ح ۶۰۹۱)؛ الفردوس، ج ۵، ص ۳۱۶ (ح ۸۳۰۴) و ج ۳، ص ۵۴۲ (ح ۵۶۸۹)؛ اسمی المناقب فی تہذیب اسنی المطالب، صص ۵۰-۶۱ (با حواشی شیخ محمودی)؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، صص ۱۰ و ۲۷۳ و ج ۴، صص ۸۳ و ۱۱۰؛ بحار الانوار، ج ۲۹، صص ۴۴۱-۴۴۵ و ج ۳۹، صص ۲۵۱ و ۲۵۶ و ۲۶۲ و ۲۶۵ و ۲۶۷ و ۲۹۴ و ۲۹۶ و ۳۰۱ و ۳۰۳؛ الغدیر، ج ۳، صص ۱۸۲-۱۸۶ و ج ۴، صص ۳۲۲ و ۳۲۳ و ج ۱۰، ص ۲۷۸ و ج ۱۳، ص ۱۸۳؛ مجله‌ی تراثنا، شماره‌ی ۱۲، صص ۹۲ و ۹۳ (پاورقی و تحقیق عبدالعزیز طباطبائی) و بسیاری منابع دیگر. ابن ابی الحدید می‌گوید: «فی الخبر الصحیح المتفق علیہ انه لا یحبہ الا مومن و لا یبغضہ الا منافق» و علامه امینی پس از اخراج این حدیث به الفاظ گوناگون و با اساتید متعدد می‌گوید: «لو کان هناك حدیث متواتر یقطع بصدوره عن صدر الرسالہ فهو هذا الحدیث او انه من اظهر مصادیقہ». [۵۲] شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۳۰۸: «... ان الله لما قبض نبيه صلى الله عليه و آله استأثرت علينا قریش بالامر و دفعتنا عن حق نحن احق به من الناس كافة فرایت ان الصبر علی ذلك افضل من تفریق كلمه المسلمین و سفك دمائهم و الناس حدیثو عهد بالاسلام و الدین یمخض مخض الوط، یفسده ادنی و هن و یعکسه اقل خلف فولی الامر قوم لم یالوا فی امرهم اجتهادا...». [۵۳] توبه، ۲۹. [۵۴] الطبقات، ج ۷، ص ۷۹ و ج ۱، ص ۳۶۶. [۵۵] الطبقات، ج ۱، ص ۳۳۸. [۵۶] سیره‌ی ابن هشام، ج ۴، ص ۲۰۵. [۵۷] الطبقات، ج ۱، ص ۳۴۳؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۳، ص ۳۰۰. [۵۸] اصول مالکیت در اسلام، احمدی میانجی، ج ۲، ص ۷. [۵۹] توبه، ۱۴. [۶۰] السیره النبویه، ابن هشام، ج ۴، ص ۳۱۶؛ کامل، ابن اثیر، ج ۲، ص ۳۲۴. [۶۱] نفاق به شهادت قرآن (سوره‌های ماعون، مدثر، هود (آیه‌ی ۵) و عنکبوت (آیه‌ی ۱۰ و ۱۱) که سوره‌های مکی هستند) و اخبار (بحار الانوار، ج ۳۰، ص ۱۴۵، باب ۲۰)، از همان دوران مکی شکل گرفته است. نیز ر. ک: الصحیح من سیره النبی الاعظم صلی الله علیه و آله، ج ۲، ص ۳۰۱؛ المیزان، ج ۱۹، ص ۲۸۷. [۶۲] و روی عن امامنا القائم علیه السلام فی حدیث سعد بن عبدالله فی عله اسلام بعض المغتصبین للخلافه: «بل اسلما طمعا، لانهما کان یجلسان الیهود و یتخبرانهم کانوا یجدون فی التوراه و سائر الکتب المتقدمه الناطقه بالملاحم... و بايعاه طمعا فی ان ینال کل منهما من جهته و لایه بلد». (الاحتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۵۳۲؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۸۶). [۶۳] عن زید بن علی بن الحسین علیه السلام: «والله لو تمكن القوم ان طلبوا الملك بغير التعلق باسم رسالته كانوا قد عدلوا عن نبوته». (بیت الاحزان، ص ۵۷). [۶۴] قال له - علی علیه السلام - قائل: یا امیرالمومنین ارایت لو کان رسول الله صلی الله علیه و آله ترک ولدا ذکرا قد بلغ الحلم و آنس منه الرشد، اكانت العرب تسلم الیه امرها؟ «لا، بل كانت تقتله ان لم یفعل ما فعلت... و لو لا ان قریشا جعلت اسمه ذریعه الی الرئاسه و سلما الی العز و الامر، لما عبدت الله بعد موته یوما واحدا». (شرح ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۲۹۸. [۶۵] کتاب سلیم بن قیس، ج ۲، صص ۵۸۹-۵۹۱ و ۷۳۰؛ بحار الانوار، ج ۲۸، (متن و پاورقی) صص ۸۵-۸۷، ۱۰۵، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۲۲ و ۳۱۹-۳۲۱، و ج ۱۰، صص ۲۹۶-۲۹۷ (احتجاج هشام بن حکم با اهل سنت در مورد صحیفه‌ی عمر و حقیقت آن)؛ کشف الیقین، ص ۱۳۷، ارشاد القلوب دیلمی؛ صص ۱۳۵-۱۱۲. و نیز مراجعه شود به: روایات از طریق امامیه در تفسیر آیه‌ی ۷۹ از سوره‌ی زخرف (ام ابرمو امرانا مبرمون). راجع به عنوان صحیفه در کتب اهل سنت (بدون ذکر محتوای آن) ر. ک: تاریخ اسلام ذهبی، ج ۳ (خلفاء الراشدین)، ص ۱۲۰؛ صفوه الصفوه، ج ۱، ص

۲۹۲؛ مسند احمد حنبل، ج ۱، ص ۱۰۹. [۶۶] بحارالانوار، ج ۸، (قدیم) ص ۲۸. [۶۷] اگر ترتیب نزول آیات قرآن را بررسی کنیم می‌بینیم که اکثر آیات مربوط به منافقان در واپسین سال‌های احزاب، محمد صلی الله علیه و آله فتح، مجادله، حدید، منافقین و حشر، بیان‌گر این حقیقت است. [۶۸] بیشتر منابع آن گذشت. [۶۹] شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۶، ص ۵۲. پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد تا همه مهاجر و انصار تحت فرماندهی «اسامه بن زید» که بیش از ۱۷ یا ۱۸ سال نداشت، عازم تبوک شوند. در این سپاه تمام مهاجر و انصار به ویژه کسانی که جزو پیروان قوم بودند باید شرکت می‌کردند. از جمله کسانی که پیامبر صلی الله علیه و آله وجودشان را در سپاه اسامه لازم شمرد و بسیار تاکید می‌کرد، ابوبکر و عمر بودند که پیامبر صلی الله علیه و آله آنان را با قید اسم معرفی کرد (الطبقات، ج ۲، ص ۱۹۰، و ج ۴، ص ۶۶؛ انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۸۴) اما آنان از رفتن عمداً سر باز می‌زدند تا آن جا که پیامبر صلی الله علیه و آله با تن بیمار به مسجد آمده و با پاسخ دادن به بهانه‌هایشان لعنت بر کسانی کرد که از رفتن تخلف کنند. (طبری، ج ۲، ص ۴۲۹؛ شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۶، ص ۵۲). اگر چه اینان با اصرار پیامبر صلی الله علیه و آله از شهر خارج شدند، اما مدام در بین شهر و لشکرگاه رفت و آمد می‌کردند تا پیامبر صلی الله علیه و آله رحلت کرد. از امام علی علیه‌السلام نقل شده که فرستادن آنان به خارج از مدینه برای تثبیت امامت او بوده (بحارالانوار، ج ۳۸، ص ۱۷۳)؛ زیرا علی علیه‌السلام و اهل بیت از دستور رسول صلی الله علیه و آله مستثنی بودند. [۷۰] بحارالانوار، ج ۲۸، صص ۹۷ و ۱۰۰ و ۳۲۰ (پاورقی). [۷۱] کتاب سلیم بن قیس، ج ۲، صص ۵۸۹ و ۷۳۰؛ بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۱۰۰؛ المسترشد، ص ۱۸۶ (به نقل از رواه اهل سنت)؛ تفسیر کشاف، ج ۲، ص ۳۹۰ (پاورقی به نقل از دلائل النبوة بیهقی و مغازی ابن اسحاق)؛ المحلی، ج ۱۱، صص ۲۲۰ و ۲۲۱ و نیز در صفحه ۲۲۴ می‌نویسد: «فانه قد روی اخبارا فیها ان ابابکر و عمر و عثمان و طلحة و سعد بن ابی‌وقاص ارادوا قتل النبی و القاءه من العقبه فی تبوک». [۷۲] خصال صدوق، ص ۴۹۹ (اصحاب العقبه اربعه عشر رجلا). [۷۳] کشاف، ج ۲، ص ۲۹۱، ذیل آیه ۷۴ سوره ی توبه (و هموا بما لم ینالوا). (و محشی در پاورقی روایت را از مسند احمد و طبرانی نقل می‌کند)؛ المحلی، ج ۱۱، ص ۲۲۱ (در ذیل روایت آمده که سه نفر از آنان عذر آوردند که سخن رسول خدا را در مورد این که کسی نباید به عقبه نزدیک شود، نشنیدند و جزو آن دوازده نفر نبودند و از تصمیمات آنان کاملاً بی‌اطلاع بودند). [۷۴] الطبقات، ج ۲، صص ۲۶۶ و ۲۶۷؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۴۲؛ شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۱۷۸ و ج ۲، ص ۴۰ و ج ۱۲، ص ۱۹۵؛ انساب الاشراف، ج ۱، صص ۵۶۵ و ۵۶۶؛ اثبات الهداء، ج ۲، ص ۳۸۴ (به نقل از ابونعیم در حلیه الاولیاء). [۷۵] با توجه به نقل‌های متفاوت و متعارضی که در این مورد هست، این ادعا که ابوبکر در آن هنگام، خارج از مدینه بوده، مورد تردید است. اگر چه ابن ابی‌الحدید می‌گوید که همه تواریخ و سیره‌نویسان این گونه نوشته‌اند (ج ۲، ص ۴۰) اما خود او نیز در همان کتابش نقل‌های متعارضی دارد. (ر. ک: ج ۶، ص ۵۲). من بر این اعتقادم که ابوبکر در مدینه بود و نه در سنج (نام محلی است خارج از مدینه) چون آنچه مسلم است این است که ابوبکر و عمر از بیرون رفتن با سپاه اسامه امتناع کردند؛ زیرا می‌خواستند خلافت پیامبر را تصاحب کنند. مگر این که بگوییم برای تماس قبیله بدوی بنی‌اسلم از شهر خارج شده بود؛ همان قبیله‌ای که کار خلافت او را محکم کردند. (توضیح بیشترش خواهد آمد). [۷۶] ر. ک: نهج الحق، علامه‌ی حلی، صص ۱۷۲-۲۲۰. و به یک قول ۳۰۰ آیه (تاریخ الخفاء، ص ۱۷۲، به نقل از ابن‌عساکر). [۷۷] پیامبر صلی الله علیه و آله به عاشیه می‌فرمود: ای عایشه! روزی بیاید که سگان حوآب- نام منطقه‌ای در مسیر بصره - ر. ک: معجم البلدان، ج ۲، ص ۳۱۴- بر تو پارس کنند و تو با علی می‌جنگی و در حق او ظلم می‌کنی. حدیث «کلاب حوآب» از احادیث متواتره است و در بسیاری از مصادر آمده است. ر. ک: الغدیر، ج ۳، صص ۱۸۸-۱۹۱ (بیش از سی مصدر از مصادر این حدیث از کتب اهل سنت آورده شده است). الجمل، شیخ مفید ص ۲۳۴ که محقق آن در پاورقی حدود ۳۰ مصدر از مصادر آن را برمی‌شمرد. [۷۸] مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۷۱؛ شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۲، ص ۱۶۷؛ اثبات الهداء، ج ۲، ص ۳۷۴ (حدیث ۲۶۱). [۷۹] ر. ک: «اقرار» و «آیه» از همین کتاب. [۸۰] بحارالانوار، ج ۳۱، ص ۲۷۱؛ الفتوح، ج ۲، ص ۱۵۷؛ الطبقات، ج ۴، ص ۲۲۸؛ شرح ابن ابی‌الحدید، ج

۳، ص ۵۶. [۸۱] شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۳ ص ۵۶ و بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۴۱۷ و ج ۳۱، صص ۱۷۴-۱۷۸ و صص ۲۷۰-۲۷۹.

[۸۲] سیوطی در خصایص بر تواتر این حدیث تصریح کرده و علامه‌ی امینی در الغدیر (ج ۹، صص ۲۱-۲۲) منابع آن را یادآور شده. نیز ر. ک: بحارالانوار، ج ۲۲، صص ۳۲۶ و ۳۳۴؛ تاریخ طبری، ج ۳ (جزء ۶) ص ۲۱؛ کامل ابن‌اثیر، ج ۳، ص ۳۱۰؛ صحیح بخاری، ج ۴، ص ۲۵؛ حلیه الاولیاء، ج ۴، صص ۲۰ و ۱۷۲؛ مصنف ابن ابی‌شیبه، ج ۱۵، ص ۳۰۲؛ الطبقات، ج ۳، ص ۲۵۲. [۸۳]

صفین، صص ۳۳۲-۳۳۶؛ شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۵، صص ۲۵۲ و ۲۵۳ و ۲۵۶ و ج ۸، صص ۱۶-۲۷؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۱؛ کامل ابن‌اثیر، ج ۳، ص ۳۰۸. [۸۴] ر. ک: منتخب الاثر فی امام‌الثانی عشر علیه‌السلام، صافی گلپایگانی، صص ۴۳-۱۸۷. [۸۵] ر. ک: «حدیث ثقلین» از همین کتاب. [۸۶] غدیر (با اندکی تغییر). [۸۷] انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۸۲؛ الامامه و السیاسة، ص ۷.

[۸۸] الامامه و السیاسة، ص ۷؛ قاموس الرجال، ج ۳، ص ۶۷؛ بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۳۵۴. [۸۹] شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۶، ص ۳۸.

[۹۰] ولقد كان سعد لما رأى الناس يبایعون ابابكر نادى: ايها الناس انى والله ما اردتها حتى رأيتكم تصرفونها عن على... (علم اليقين، ج ۲، ص ۷۱۳). [۹۱] الطبقات، ج ۲، ص ۲۵۳؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۵۳. (تحقیق شیخ محمودی) [۹۲] سیره‌ی ابن‌هشام، ج ۴، صص ۱۴۷-۱۴۸؛ المغازی، ج ۳، صص ۹۵۷-۹۵۸؛ الارشاد، ص ۶۷. [۹۳] الکافی، ج ۲، ص ۴۱۱؛ بحارالانوار، ج ۲۱، ص ۱۷۷ و ج ۹۳، ص ۵۷. [۹۴] نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۲۶. [۹۵] شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۶، ص ۴۴. [۹۶] شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۶، ص ۱۳. [۹۷] تاریخ‌الخمیس، ص ۱۶۷؛ شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۲، ص ۳۸ به نقل از طبری، ج ۳، ص ۲۱۸ (بر طبق این نقل، ابتدا عمر از جریان انصار با خبر شد و او بود که ابوبکر را آگاه کرد.)؛ انساب الاشراف، ج ۷۱ ص ۵۸۱ (بر طبق این نقل ابتدا ابوبکر با خبر شد). [۹۸] الطبقات، ج ۲، صص ۲۶۶-۲۶۷؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۲۲. [۹۹] الغدیر، ج ۷، ص ۱۸۴؛ به نقل از منابع اهل سنت. گویا عمر از یاد برده بود که در جنگ احد در هنگام فرار، فریاد زده بود: «ما اری رسول‌الله الا قد قتل» (بحارالانوار، ج ۲۸، صص ۳۸۹ و ۳۹۰- پاورقی- به نقل از الطبقات و منتخب کنز العمال و سیره ابن‌هشام و تاریخ طبری) البته بعدها در توجیه اینکه چرا در هنگام فوت رسول‌آنگونه گفته بود می‌گفت: من گمان می‌کردم که پیامبر پس از همه اصحابش خواهد مرد!! «و لا يموت حتى يكون آخرنا» (همان و نیز الجمع بین الصحیحین، به نقل از اثبات الهداء، ص ۳۳۸) غافل از این که اگر این‌گونه باشد پیامبر هرگز نخواهد مرد؛ زیرا همواره اصحابی جدید خواهد یافت. به راستی که دروغ‌گو رسوا است. [۱۰۰] البیان والتبیین، ج ۳، ص ۱۸۱ (ان هذا الامر ان تطاولت اليه الخزرج لم تقصر عنه الاوس و ان تطاولت اليه الاوس لم تقصر عنه الخزرج و قد كانت بين الحيين قتلى لا تنسى و جراح لا تداوى، فان نعت منكم ناعق فقد جلس بين لحي اسد يضغمه المهاجري و يجرحه الانصاري)؛ تاریخ اسلام، دکتر حسن ابراهیم حسن، ج ۱، ص ۲۰۴ «حذر (ابوبکر) الانصار ان وليته الاوس ان تنفس اليها الخزرج، و ان وليته الخزرج ان تنفس عليها الاوس». [۱۰۱] برای آگاهی بیشتر از جریان سقیفه و تحلیل خطبه ابوبکر به کتاب سقیفه از علامه‌ی مظفر مراجعه شود. [۱۰۲] شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۶، ص ۱۰. [۱۰۳] هم چنان که «حباب بن منذر» در همان سقیفه به «بشیر» گفت: تو از روی حسادتی که با «سعد» داشتی با ابوبکر بیعت کردی. (الامامه و السیاسة، ص ۸؛ شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۶، ص ۱۰). [۱۰۴] (بعد آن داسوا سعد بن عباده و طئوا بطنه) اثبات الوصیة، ص ۱۱۶؛ شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۶، ص ۴۰. [۱۰۵] الفائق فی غریب الحدیث، ج ۱، ص ۱۰۸. [۱۰۶] انساب الاشراف، ج ۱، صص ۵۹۰ و ۵۹۱؛ ابن ابی‌الحدید، ج ۲، ص ۵۰. [۱۰۷] مسند احمد، ج ۱، ص ۵۵؛ صحیح بخاری، ج ۱۰، ص ۴۴؛ کامل ابن‌اثیر، ج ۲، ص ۲۲۰؛ الطبقات، ج ۳، ص ۳۴۳؛ شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۲، ص ۴۰؛ ایضاح ابن‌شاذان، ص ۱۳۴؛ الصواعق المحرقة، ص ۲۱؛ تاریخ‌الخلفاء ص ۶۷؛ انساب الاشراف، ج ۱، صص ۵۸۳ و ۵۹۱. [۱۰۸] (ان ابابکر و عمر لم يشهدا دفن النبی). کنز‌العمال، ج ۳، ص ۴۱۰. ر. ک: عبدالله بن سبأ، ص ۱۰۱. [۱۰۹] سیره‌ی ابن‌هشام، ج ۴، ص ۳۱۳؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۶۸؛ المصنف ابن ابی‌شیبه، ج ۱۴، ص ۵۸۶، ح ۱۸۸۹۲؛ و نیز ر. ک: عبدالله بن سبأ، ص ۱۰۱. [۱۱۰] امالی مفید، ص ۵۰؛ بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۲۳۲؛ الامامه و السیاسة، ص ۱۹. (من هیچ اجتماعی را بدتر از این اجتماع را به یاد ندارم. جنازه رسول خدا

را نزد ما رها کردید و به جانب سقیفه شتافتید و بی مشورت ما بین خود هر چه خواستید، کردید و حق مسلم ما را به ما بازنگردانید). [۱۱۱] کتاب سلیم بن قیس، ج ۲، ص ۵۹۷؛ الکافی، ج ۸ (روضه)، ص ۳۴۳؛ الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۰۵؛ بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۲۶۳. [۱۱۲] الاحتجاج، طبرسی، ج ۱، ص ۱۹۲ (ط جدید)؛ بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۱۹۳؛ شافی ص ۴۰۱؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۹۱؛ ایضاح ابن شاذان، ص ۴۵۷. [۱۱۳] تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۵۹؛ نهاییه الارب، ج ۴، ص ۳۵ (ان اسلم قبلت بجماعتها حتی تضایق بهم السکک فباعوا ابابکر فکان عمر ما هو الا ان رایت اسلم فایقت بالنصر). [۱۱۴] کامل، ج ۲، ص ۳۳۱ (و جائب اسلم فبايعت فقوی ابوبکر بهم و بايع الناس بعد). [۱۱۵] جمل، شیخ مفید، ص ۱۱۹ (و روی ابو مخنف لوط بن یحیی الازدی عن محمد بن سائب الکلبی و ابی صالح، و رواه ایضا عن رجاله عن زائدة بن قدامة قال: کان جماعة من الاعراب قد دخلوا المدينة لیمتادوا منها، فشغل الناس عنهم به موت رسول الله صلی الله علیه و آله فشهدوا البيعة و حضروا الامر، فانفذ اليهم عمر و استدعاهم و قال لهم: خذوا بالحظ و المعونه على بيعة خليفه رسول الله صلی الله علیه و آله و اخرجوا الى الناس و احشروا هم لیباعوا، فمن امتنع فاضربوا رأسه و جبينه! قال: فوالله لقد رأيت الاعراب قد تحزموا و اتشحوا بالازر الصنعانية و اخذوا بايديهم الخشب و خرجوا حتى خبطوا الناس خبطا، و جاؤوا بهم مكرهين البيعة). ابن ابی الحديد نیز در ج ۱، ص ۲۱۹ نیز قسمتی از همین نقل را دارد: (... و هم محتجزون بالازر الصنعانية لا يمرون باحد الاخبطوه، و قدموه فمدوا يده فمسحوها على يد ابی بكر يبايعه، شاء ذلك او ابی). همچنین مسعودی در اثبات الوصیة، ص ۱۱۶ می گوید: (و بايع عمر بن الخطاب ابابکر و صفق على يديه، ثم بايعه فومه ممن المدينة ذلك الوقت من الاعراب و المؤلفه قلوبهم، و تابعهم على ذلك غيرهم). [۱۱۶] ر. ك: الطبقات، ج ۸، ص ۲۹۴، در شرح حال «ام سنبلة اسلمية». [۱۱۷] کتاب سلیم بن قیس، ج ۲، ص ۵۸۹؛ بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۴۷۴؛ الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۱۴. [۱۱۸] كشف الغمه، ج ۱، ص ۴۷۱. [۱۱۹] پاسخ ابوبکر در برابر خطبه‌ی غرای زهرا علیها السلام در مسجد مدینه. تمامی این خطبه به همراه اسناد آن در بخش خطبه‌های زهرا علیها السلام خواهد آمد. [۱۲۰] شرح ابن ابی الحديد، ج ۲، ص ۵۳، کنز العمال، ج ۵، ص ۶۰۶؛ منتخب الکنز (در حاشیه‌ی مسند احمد) ج ۲، ص ۱۶۸، انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۸۰؛ بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۳۲۶؛ الصواعق المحرقة، ص ۷؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۳، ص ۸۶. [۱۲۱] (و خشیت الفتنة) شرح ابن ابی الحديد، ج ۲، ص ۱۶۹ و ج ۶، ص ۴۷؛ تاریخ الخمیس؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۸۲؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۰۷، جمع الجوامع سیوطی، ج ۱، ص ۱۰۴۲ (مسند ابوبکر). [۱۲۲] کتاب سلیم بن قیس، ج ۲، ص ۵۷۴؛ بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۲۸۴؛ شرح ابن ابی الحديد، ج ۲، ص ۴۴ (ابن ابی الحديد تصریح می کند که علت این کار آرام کردن مخالفانی بود که محورشان علی علیه السلام بوده است). [۱۲۳] بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۳۲۷ (به نقل از سقیفه‌ی جوهری)، شرح ابن ابی الحديد، ج ۲، ص ۴۴، عقد الفرید، ج ۲، ص ۲۴۹. [۱۲۴] امالی مفید، صص ۴۹ و ۵۰، شرح ابن ابی الحديد، ج ۶، ص ۴۸. [۱۲۵] کتاب سلیم بن قیس، ج ۲، ص ۵۹۳. [۱۲۶] کتاب سلیم بن قیس، ج ۲، ص ۵۹۳. بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۳۰۰. [۱۲۷] بحارالانوار، ج ۳۰، ص ۴۸۸. [۱۲۸] بحارالانوار، ج ۳، ص ۴۸۸. [۱۲۹] بیت الاحزان، ص ۱۲۳. [۱۳۰] الغدير، ج ۷، صص ۷۷ و ۷۶، شرح ابن ابی الحديد، ج ۶، ص ۴۰، قاموس الرجال، ج ۳، ص ۶۷، انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۸۲. [۱۳۱] کتاب سلیم بن قیس، ج ۲، ص ۵۹۳. [۱۳۲] شرح ابن ابی الحديد، ج ۲، ص ۲۰؛ تاریخ بغداد، ج ۷، ص ۴۵۳؛ اضواء على السنة المحمدية، ص ۲۹؛ حياة الصحابه، ج ۳، صص ۲۷۳ و ۲۷۲؛ مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۱۴۹؛ تذكرة الحفاظ، ج ۱، ص ۷؛ الموضوعات، ج ۱، ص ۹۴. [۱۳۳] کتاب سلیم بن قیس، ج ۲، ص ۷۳۱؛ بحارالانوار، ج ۲۸، صص ۱۲۷، ۲۳۹ و ۲۵۹ و ج ۳۷، ص ۳۳۱؛ رجال کشی، ص ۱۱. [۱۳۴] انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۸۳. می گویند ابو حنیفه از مؤمن طاق پرسید: اگر خلافت حق علی علیه السلام بود، چرا با آن که قوی و شجاع بود آن را مطالبه نکرد؟ وی در جواب گفت: «خاف ان يقتله الجن؛ می ترسید، جن او را هم بکشد!» شرح ابن ابی الحديد، ج ۱۷، ص ۲۲۳. [۱۳۵] شرح ابن ابی الحديد، ج ۱، ص ۱۷۴؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۸۲، قاموس الرجال، ج ۴، ص ۳۲۸؛ الطبقات، ج ۳، ص ۶۱۳؛ بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۳۶۶. [۱۳۶] اگر چه مرحوم مقانی در رجال خود

سعی دارد او را طرفدار علی علیه‌السلام نشان دهد؛ الغدیر، ج ۷، ص ۱۵۸. [۱۳۷] (و قد لعن ابوبکر و عمر، سعد بن عبادۀ و هو حی و برثا منه، و اخرجاه من المدینة الی الشام). شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۲۰، ص ۱۷؛ فخر رازی در کتاب نهایی العقول می‌گوید که سعد به خاطر ترس از عمر از مدینه مهاجرت کرد. با این حال باز هم او را کشتند. ر. ک: اثبات الهداء، ج ۲، ص ۳۸۷؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۸۹. [۱۳۸] انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۸۹. [۱۳۹] کتاب سلیم بن قیس، ج ۲، ص ۵۸۷؛ بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۲۲۹. [۱۴۰] (یا خالد لا تفعل ما امرتک به - ثلاثا-) الاحتجاج، طبرسی، ج ۱، ص ۲۳۴؛ الايضاح، ص ۱۵۵؛ علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۸۲؛ رجال کشی، ج ۲، ص ۶۹۵ (شرح حال سفیان الثوری)؛ شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱۷، ص ۲۲ (اشاره به آن دارد)؛ المسترشد، ص ۴۵۱؛ اثبات الوصیة، ص ۱۱۸؛ بحار الانوار، ج ۲۹، صص ۱۲۶ و ۱۳۳... [۱۴۱] «ان وجدت علیهم اعوانا فجاهدهم و نابذهم، و ان لم تجد اعوانا فبايعهم و احقن دمک». بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۲۷۴؛ الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۱۵. [۱۴۲] الکافی، ج ۵، ص ۳۴۶ و ج ۶، ص ۱۱۵. در مورد حقیقت و چگونگی این مسئله و دیگر منابع آن نیز مراجعه شود به: (فاطمه الزهراء بهجة قلب المصطفی)، رحمانی همدانی، صص ۶۵۰-۶۵۶؛ «زندگانی حضرت زهرا و زینب کبری»، رسولی محلاتی، صص ۳۶۹-۳۷۲؛ مجله‌ی تراثنا، شماره‌ی (۳۰-۳۱)، ص ۳۷۸ با تحقیق: سید علی حسینی جلالی. [۱۴۳] «فصحبته مناصحا» با او مصاحبت می‌کردم در حالی که خیرخواه بودم. (الغارات، ج ۱، ص ۳۰۷). [۱۴۴] چه در هنگام هجوم به خانه‌اش و چه در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله و چه در هنگام به زمین زدن خالد که منابع این همه پیش‌تر گذشت. [۱۴۵] شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱۳، ص ۳۰۱. امی المؤمنین علیه‌السلام خود نیز می‌فرمود: «والله لقد بايع الناس ابابکر، و انا اولی الناس بهم منی بقمیصی هذا، فکظمت غیظی، و انتظرت امر ربی و الصقت کلکلی بالارض»؛ به خدا سوگند مردم با ابوبکر بیعت کردند در حالی که شایستگی من به این لباسم بیشتر بود. با این حال خشم خود را فروبرده و منتظر امر پروردگار ماندم و سینه‌ام را به زمین نهادم (کنایه از این که آرام گرفتم و اقدامی ننمودم). (امالی مفید، ص ۱۵۳، مجلس ۱۹). [۱۴۶] خوله‌ی حنفیه (مادر محمد حنفیه و همسر امیرالمؤمنین علیه‌السلام) که در ابتدا از همسران مالک بن نویره بود می‌گوید: هدف مالک این بود که زکات باید به خلیفه‌ی منصوب از جانب پیامبر داده شود نه کس دیگر. (بحار الانوار، ج ۲۹، ص ۴۵۷، به نقل از الروضة، ابی‌الفضل شاذان بن جبریل قمی، ص ۹۹). [۱۴۷] الايضاح، ص ۷۲؛ الاصابة، ج ۲، ص ۲۰۹؛ معالم المدرستین، ج ۲، ص ۸۱؛ الغدیر، ج ۷، ص ۱۵۸؛ کنز العمال، ج ۳، ص ۱۳۲؛ و فیات الاعیان، ج ۵، ص ۶۶؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۳۱؛ تاریخ طبری، ج ۱، ص ۱۹۲۷؛ نهایی‌الارب، ج ۴، ص ۷۲؛ تاریخ الردة، ص ۴۷؛ شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۱۷۹ و ج ۱۷، ص ۲۰۲؛ کامل، ج ۲، ص ۳۵۷؛ تاریخ ابی‌الفداء، ص ۱۶۶ (فقال مالک قد کان صاحبکم یقول ذلک قال خالد او ما تراه لک صاحبا والله لقد هممت ان اضرب عنقک ثم تجولا- فی الکلام فقال له خالد: انی قاتلک فقال له او بذلک امرک صاحبک). بحار الانوار، ج ۳۰، ص ۴۸۸ (و قد روی اصحابنا ان مالکا انما منع ابابکر الزکوة لان رسول الله صلی الله علیه و آله قال له لما سئل ان یعلمه الايمان هذا وصی من بعدی و اشار الی علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام فلما توفی رسول الله صلی الله علیه و آله رجع فی بنی تمیم الی المدینه فرأی ابابکر علی منبر رسول الله صلی الله علیه و آله فتقدم الیه و قال من ارقاک هذا المنبر و قد جعل رسول الله صلی الله علیه و آله علیا علیه‌السلام وصیه امرنی بموالاته فامر ابوبکر باخراجه قنفذ بن عمیر و خالد بن الولید ثم وجه ابوبکر خالد و قال له لقد علمت ما قال و لست امن ان یفتق علینا فتقا لا یلتثم فاقته فقتله خالد تزوج امرأته فی لیلته). [۱۴۸] در حالی که در مواردی نظیر این، افرادی را برای تعیین تکلیف نزد ابوبکر فرستاده بود. السیره النبویه، ج ۴، ص ۵۴). [۱۴۹] منابع آن در صفحه قبل گذشت. شایان ذکر است که ابن‌اعثم می‌گوید همه مورخین در این مطلب هم عقیده‌اند (ترجمه‌ی تاریخ اعثم کوفی، ج ۱، ص ۷). [۱۵۰] الاشتقاق، ص ۱۴۹. و یا به گفته‌ی ابن‌اعثم، خالد خود این لقب را بر خود گذاشت و ابوبکر نیز آن را تأیید کرد (الفتوح، ج ۱، ص ۱۴۹). [۱۵۱] کامل، ج ۳، ص ۴۹؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۴۱۰؛ شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۱۷۹؛ معالم المدرستین، ج ۲، ص ۸۴. [۱۵۲] الفتوح، ج ۱، ص ۲۳؛ شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۱۷۹. [۱۵۳] الامامة و السیاسة، ابن‌قتیبه، ص ۲۴. [۱۵۴] فتوح

البلدان، ص ۱۳۶، کامل، ج ۲، ص ۳۵۹؛ المسترشد، ص ۵۱۳؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۹، ص ۱۳۹؛ الاصابة ج ۲، ص ۲۱۵؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۳۴؛ جمهره الانساب ابن حزم، ص ۲۶۱؛ بحار الانوار، ج ۳۰، ص ۵۰۹ و ۵۱۰؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۷، ص ۲۲۲؛ الصواعق المحرقة، ص ۱۹. [۱۵۵] مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۰۸، الغدیر، ج ۷، ص ۱۵۶؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۱۹؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۹، ص ۳۱۹؛ معالم المدرستین، ج ۲، ص ۶۶ و ۷۸، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۳۷ و بسیاری منابع دیگر. ر. ک: پیوست شماره ۱ (حور در آتش). [۱۵۶] البدایة و النهایة، ج ۶، ص ۳۱۱ «و جعلت وفود العرب تقدم المدينة یقرون بالصلوة و یمنعون من اداء الزکات و منهم من امتنع من اداء الزکاة من الصدیق... و انشد بعضهم: اطعنا رسول الله...». [۱۵۷] البدایة و النهایة، ج ۶، ص ۳۱۳. [۱۵۸] تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۸، «تبا جماعة من العرب، و ارتد جماعة، و وضعوا التیجان علی رؤوسهم، و امتنع قوم من دفع الزکاة الی ابی بکر». [۱۵۹] المحلی، ج ۱۱، ص ۱۹۳: «قوم اسلموا و لم یکفروا بعد اسلامهم لکن منعوا الزکاة من ان یدفعوها الی ابی بکر فعلى هذا قوتلوا و لا یختلف الحنفیون و لا الشافعیون فی ان هؤلاء لیس لهم حکم المرتد اصلا و هم قد خالفوا فعل ابی بکر فیهم و لا یسمیهم اهل الردة، و دلیل ما قلنا شعر الحطیئة المشهور الذى یقول فیه. اطعنا رسول الله...» و نیز ر. ک: بدایة المجتهد، ج ۱، ص ۲۵۰ (احکام زکاة). [۱۶۰] فرق الشیعة، ص ۷، ترجمه و تعلیقات: دکتر محمد جواد مشکور؛ المقالات و الفرق، سعد بن عبدالله ابی خلف اشعری قمی، تصحیح و تعلیق: دکتر محمد جواد مشکور، ص ۴. «و قد کان فرقة اعتزلت ان ابی بکر فقالت لا تودی الزکاة الیه حتی یصح عندنا لمن الامر و من استخلفه رسول الله صلی الله علیه و آله بعد و نقسم الزکاة بین فقرائنا و اهل الحاجة منا». [۱۶۱] تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۵۵: «لا والله لا نبایع ابالفصیل ابداء» و مقصودشان از ابالفصیل (بچه شتر) ابوبکر بود که از روی تحقیر او را این گونه می خواندند. [۱۶۲] المجموعه الکامله، ج ۱، ص ۳۰۶ (عبریة الصدیق). [۱۶۳] الصدیق الاکبر، ص ۹۶. (به نقل از سیری در صحیحین، محمد صادق نجمی، ص ۳۵۳) و نیز ر. ک: البدء و التاریخ، ج ۵، ص ۱۲۳. [۱۶۴] تاریخ اسلام، ج ۱، ص ۲۱۶. [۱۶۵] تاریخ الاسلام و العرب، ص ۷۱. [۱۶۶] نصوص الردة فی تاریخ الطبری، ص ۹۱. [۱۶۷] نصوص الردة فی تاریخ الطبری، ص ۸۹. [۱۶۸] نصوص الردة فی تاریخ الطبری، صص ۱۰۱ و ۱۰۲. [۱۶۹] الاسلام و اصول الحکم، ص ۱۹۳-۱۹۷ به نقل از: «نصوص الردة فی تاریخ الطبری»، صص ۹۰ و ۹۴ و ۹۵. [۱۷۰] عبدالله بن سبأ، ص ۱۴۱. و نیز ر. ک: سیری در صحیحین، محمد صادق نجمی، صص ۳۵۱-۳۵۶؛ تاریخ سیاسی اسلام، رسول جعفریان، صص ۲۷۵-۲۸۵؛ الصوارم المهرقه فی نقد الصواعق المحرقة، قاضی نورالله تستری، ص ۸۲. [۱۷۱] تاریخ الردة، کلاعی بلنسی، ص ۱۰ (از علمای اندلس در قرن ۶ و ۷). «و کان الذین حبسوا صدقات قومهم و فرقوها بین قومهم مالک بن نویره و قیس بن عاصم و الاقرع بن حابس التیمی». [۱۷۲] مجمع الامثال، ج ۲، ص ۶۵. [۱۷۳] شایان ذکر است که او در ابتدای کتابش می گوید: «ان هی هنا اخبارا لم تذکرها لثلا یجعلها الشیعة متمسکا لهم». [۱۷۴] «قال حارثة بن سراقه: طاعه نحن انما اطعنا رسول الله اذا کان حیا و لو قام رجل من اهل بیته لا طعناه و اما ابن ابی قحافه فلا والله ماله فی رقابنا طاعة و لا بیعة ثم انشأ حارثة بن سراقه یقول ابیاتا من جملتها: اطعنا رسول الله اذ کان بیننا- فیا عجا ممن یطیع ابابکر الفتوح، ج ۱، ص ۵۸؛ کتاب الردة، واقدی، ص ۱۷۱-۱۷۲. [۱۷۵] «و قال اشعث بن قیس. فانی اعلم ان العرب لا تقر بطاعة بنی تمیم بن مره و تدع سارات البطحاء من بنی هاشم آل غیره». ج ۱، صص ۵۹-۶۰؛ کتاب الردة، واقدی، ص ۱۷۵ (لازم به تذکر است که «تمیم بن مره» تحریف «تیم» است که مقصود همان قوم ابوبکر است، زیرا ابوبکر از عامر بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم بن مره است. جمهره النسب، صص ۱۳۶-۱۳۷ به نقل از: کتاب الردة، واقدی، ص ۱۷۳، پاورقی). [۱۷۶] «فاقبل الیه (زیاد بن لبید) رجل من سادات بنی تمیم یقال له الحارث بن معاویه فقال لزیاد انک لتدعوا الی طاعة رجل لم یعهد الینا و لا الینا و لا الیکم فیه عهد» فقال له الحارث... لا والله ما ازلتموها عن اهلها الا حسدا منک لهم و ما یستقر فی قلبی ان رسول الله صلی الله علیه و آله خرج من الدنیا و لم ینصب للناس علما یتبعونه فارحل عنا ایها الرجل فانک تدعوا الی غیر رضا... فوثب عرفجة بن عبدالله الذهلی فقال: صدق والله الحارث بن معاویه اخرجوا هذا الرجل عنکم و فما صاحبه باهل للخلافه و لا یتحققها بوجه من الوجوه، و ما المهاجرون و الانصار

بانظر لهذه الامه من نبيها محمد ۹... ثم وثبوا الى زياد بن لبيد فاخرجوه، من ديارهم و هموا بقتله. قال فجعل زياد لا ياتي قبيلة من قبائل كنده فيدعوهم الى الطاعة الا ردوا عليه ما يكره فلما رأى ذلك سار الى المدينة الى ابي بكر فخبره بما كان من القوم واعلمه ان قبائل كنده قد ازمعت على الارتداد والعصيان (!) فاغتم ابوبكر غما شديدا» الفتوح، صص ۶۰-۶۲؛ كتاب الردة، واقدى، صص ۱۷۷-۱۷۹. [۱۷۷] الفتوح، ج ۱، صص ۶۵-۶۶، كتاب الردة، واقدى، صص ۱۸۶ و ۱۸۸ (واقدي به جای «بنو العاقل»، «بنو العاتك» نوشته است و به جای «بنو حمير»، «بنو جمر»). [۱۷۸] الفتوح، ج ۱، صص ۶۶-۸۷. [۱۷۹] تاريخ طبرى، ج ۳، ص ۲۴۶؛ الصواعق المحرقة، ص ۸۶؛ جمل، ص ۱۱۸؛ الايضاح، ص ۱۳۲. [۱۸۰] تاريخ طبرى، ج ۳، ص ۲۴۶؛ الصواعق المحرقة، ص ۸۶؛ جمل، ص ۱۱۸؛ الايضاح، ص ۱۳۲ به اضافه‌ی الشعر و الشعراء، ص ۶۵؛ الاغانى، ج ۲، ص ۱۵۷ (به نقل از جمل، شيخ مفيد، ص ۱۱۸)؛ معجم البلدان، ج ۲، ص ۲۷۱؛ تاريخ الردة، صص ۳ و ۱۶۲. [۱۸۱] الطبقات، ابن سعد، ج ۷، ص ۳۹۶ (در شرح حال خالد بن وليد)؛ الرياض النضرة، ج ۱، ص ۱۰۰؛ الغدير، ج ۷، ص ۱۵۵. [۱۸۲] الطبقات، ابن سعد، ج ۷، صص ۱۰۱-۱۰۲؛ الفتوح، ج ۱، صص ۷۳-۷۴. [۱۸۳] طبرى، ج ۳. [۱۸۴] برای اطلاع از شرح حال «سيف بن عمر». ر. ك: «خمسون و مائة صحابي مختلق» از علامه‌ی عسكرى و نيز «نصوص الرده فى تاريخ الطبرى» از شيخ محمد حسن آل ياسين، صص ۲۴-۲۹. [۱۸۵] ر. ك: نصوص الردة فى تاريخ الطبرى، ص ۲۱. آن چه طبرى از غير سيف (ابومخنف، هشام الكلبي، ابن اسحاق و مدائنى) نقل مى كند بسيار اندك است و با اين حال يا به لحاظ سند مخدوش است و يا در آن هيچ ذكرى از خروج از اسلام نشده است. نصوص الرده فى تاريخ الطبرى، صص ۳۴-۵۳. [۱۸۶] نصوص الرده فى تاريخ الطبرى، ص ۱۰۲. [۱۸۷] نصوص الرده فى تاريخ الطبرى، ص ۱۰۲. [۱۸۸] سنن ترمذى، ج ۵، ص ۶۶۲. توضيح بيشتى به همراه ديگر منابع اين حديث خواهد آمد. [۱۸۹] به شهادت آيه‌ى (اليوم اكملت لكم دينكم و اتممت عليكم نعمتى و رضيت لكم الاسلام دينا) (مائده، ۳) دين مرضى خداپسند دين همراه مقام ولايت است. [۱۹۰] چه ولايت معصوم و چه ولايت فقيه، كه ولايت فقيه شعبه‌اى از ولايت معصوم و در حقيقت زمينه‌ساز حكومت معصوم است. [۱۹۱] برای اطلاع از آيه‌ها و سوره‌هاى نازل شده در شأن زهرا عليها السلام. ر. ك: فاطمة الزهرا عليها السلام، علامه‌ى امينى و الكلمه الغراء فى تفضيل الزهرا عليها السلام، علامه‌ى شرف الدين. [۱۹۲] تمامى احاديث از جلد ۴۳ بحار الانوار نقل شده. نيز ر. ك: فاطمة الزهرا عليها السلام، علامه‌ى امينى. [۱۹۳] ر. ك: الغدير، ج ۷، صص ۲۳۲-۲۳۵ (در ۵۹ كتاب اهل سنت اين حديث نقل شده است). [۱۹۴] اخيرا برخى برای فضيلت زهرا عليها السلام به حديث غير معتبرى تمسك مى كنند كه مناسب است، اشاره‌اى به آن داشته باشيم. فى كشف اللثالى للعالم الجليل الشيخ صالح بن عبد الوهاب بن العرنس الحلى من اعلام القرن التاسع: انه روى عن الشيخ ابراهيم بن الحسن الذراق عن الشيخ على بن هلال عن الجزيرى عن الشيخ احمد بن فهد الحلى عن الشيخ زين الدين على بن الحسن الخازن الحائرى عن الشيخ ابي عبدالله محمد بن مكى الشهيد بطرقه المتصلة الى ابي جعفر محمد بن على بن موسى بن بابويه القمى بطريقه الى جابر بن يزيد الجعفى عن جابر بن عبدالله الانصارى عن رسول الله صلى الله عليه و آله عن الله تبارك و تعالى انه قال: «يا احمد لولاك لما خلقت الافلاك و لولا على لما خلقتك و لولا فاطمة لما خلقتكما» ثم قال: يا جابر هذا من الاسرار التى امرنا رسول الله صلى الله عليه و آله بكتمانه الا عن اهله. و رواه المرندى فى «ملتقى البحرين»، ص ۱۴ و السيد ميرجهانى فى «الجنة العاصمه»، ص ۱۴۸ و مستدرک سفينة البحار، ج ۳، ص ۳۳۵ (به نقل از «ضياء العالمين» از شيخ ابوالحسن جد امى شيخ محمد حسن صاحب جواهر). آن چه واضح است اين است كه مسلما مقصود، يك نحوه شرافت و افضليت على عليه السلام بر رسول خدا صلى الله عليه و آله و يا فاطمه عليها السلام بر آن دو بزرگوار نيست بلكه مى توان گفت: روايت بر فرض صدور (چون سند ندارد) در صدد بيان اين است كه اين سه تن عليهم السلام غرض غايى از خلقت عالم و همه موجودات مى باشند و بدون اين انوار مقدسه، مقصود از خلقت تأمين نمى شود و هستى به مقصود خود نمى رسد. (گرچه توجهات ديگرى هم دارد كه از ذكر آن مى گذرم. چون عمده اين است كه اين روايت به اعتراف اهل فن هيچ اصل و سندی ندارد از اين رو وقت گذاشتن برای توجیه آن بی‌اساس است. به خاطر دارم روزی از آیت الله

احمدی میانجی دربارهی صحت و سقم این روایت و معنای آن سؤال کردم و گفتم توجیهاتی هم برای آن نیز دارم. ایشان بدون آن که حاضر به شنیدن توجیهات باشند، بلافاصله فرمودند. ما هم توجیهاتی داریم اما از ابتدا می‌گویی سند ندارد و خودمان را معطل نمی‌کنیم و بدین وسیله بهانه به دست اخباری‌ها و خیلی‌های دیگر نمی‌دهیم. آن قدر روایات معتبر داریم که نوبت به این روایات غیر معتبر نمی‌رسد. [۱۹۵] بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۵۴ و بسیاری منابع دیگر. [۱۹۶] فاطمه الزهرا علیها السلام، علامه‌ی امینی، ص ۱۷؛ الاسلام الشیعۀ، محمود شهابی، ج ۱، ص ۲۲۳ (به نقل از مسند احمد حنبل)؛ المعجم الکبیر للطبرانی، ج ۲۲، ص ۴۰۳، ح ۱۰۰۲ (ان رسول الله صلی الله علیه و آله کان یمربیت فاطمة ستة اشهر اذا خرج الی صلاة الصبح و یقول. الصلوة انما یرید الله لیدهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا). [۱۹۷] معانی الاخبار، ص ۱۱۴. [۱۹۸] بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۱۴. [۱۹۹] بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۷۳. [۲۰۰] دیوان اقبال لاهوری. [۲۰۱] بقره، ۶۰. [۲۰۲] این گام‌ها بر غضب خلافت امیرالمؤمنین علیه‌السلام آن قدر آشکار است که «عالم معروف شیخ حسن بناء رهبر اخوان المسلمین در عذر شیعه بر رد خلافت ابوبکر گفته است که: «کانت هذه عقیده فاطمة» این عقیده، عقیده‌ی فاطمه است. و در برابر آن جز تسلیم و عدم اعتراض و تصویب، هیچ مسلمان معتقد به خدا و رسول چاره‌ای نخواهد داشت. مرحوم استاد آیت الله آقای سید محمد تقی خوانساری قدس سره که در قدس و تقوی غیرت اسلامی و فداکاری در راه دین و دفاع از حریم اسلام کم‌نظیر بود نقل می‌فرمود که: در سفر حج بیت الله الحرام با شیخ حسن بناء در مدینه‌ی طیبه یا مکه‌ی معظمه (تردید از این جانب است) مجالس متعددی دیدار و بحث داشتم بالاخره در مسجد مدینه یا مسجد الحرام (که باز هم تردید از حقیر است) شیخ حسن بناء سخنرانی کرد و در آن از شیعه دفاع نمود تا به عقیده‌ی آن‌ها در موضوع خلافت و ابوبکر رسید و گفت: «کانت هذه عقیده فاطمة» مقصودش این بوده است که این عقیده‌ی شیعه بر غضب خلافت، عقیده‌ای نیست که کسی بتواند آن‌ها را بر آن مؤاخذه کند. زیرا عقیده‌ی فاطمه‌ی زهرا علیها السلام است». (امامت و مهدویت، آیت الله صافی گلپایگانی، ج ۱، مقاله‌ی «پیرامون معرفت امام علیه‌السلام»، ص ۳۵). [۲۰۳] در برخی از نقل‌ها تنها «انصار» ذکر شده است مانند نقل جوهری از امام باقر علیه‌السلام که در پاورقی بعدی خواهد آمد؛ زیرا انصار مردمی صمیمی‌تر و بی‌طرف‌تر بودند و در حکومت جدید سهمی نداشتند و کاندیدای آنان سعد بن عباده پس از آن که به شدت مورد اهانت و ضرب و شتم قرار گرفت، در راه شام به وسیله جنیان ترور شد!! وانگهی آنان اکثریت داشتند و در واقع همه‌ی مردم مدینه بودند. اما مهاجرین بیشتر از قریش بودند و سخت هوای یکدیگر را داشتند و یک بافت سیاسی دیرینه، آنان را به هم پیوند می‌داد، اکنون نیز خلیفه از آنان بود و شیخ با نفوذ آنان، و همه در حکومت او سهم بودند. [۲۰۴] الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۱۲، اعلام النساء، ج ۴، ص ۱۱۴؛ صفین؛ نصر بن مزاحم، ص ۱۸۲؛ شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۶، ص ۱۳، از ابوبکر جوهری به سندش امام باقر علیه‌السلام: «ان علينا حمل فاطمة علی حمار، و سار بها لیلا الی بیوت الانصار یسألهم النصرة و تسألهم فاطمة الانتصار له...». و نیز ابن ابی‌الحدید در ج ۲، ص ۴۷ می‌نویسد: «و من کتاب معاویة المشهور الی علی علیه‌السلام و عهدک امس تحمل قصیده بیتک لیلا علی حمار و یداک فی یدی ابنیک الحسن و الحسین یوم بویع ابوبکر الصدیق فلم تدع احدا من اهل بدر و السوابق الا- دعوتهم الی نفسک و مشیت الیهم بامرأتک و ادلیت الیهم بانیک و استنصرتهم علی صاحب رسول الله. فلم یجیبک منهم الی اربعة او خمسة و لعمری لو کنت محقا لاجابوک و لکنک ادعیت باطلا و قلت ما لا یعرف و رمت ما لا یدرک و مهما نسیت فلا انسی قولک لابی سفیان، حرکک و هیجک: لو وجدت اربعین ذوی عزم منهم لناهضت القوم». در کتاب سلیم بن قیس این قسمت با تفصیل بیشتری نقل شده است (ج ۲، صص ۵۸۰-۵۸۱). و نیز زهرا علیها السلام خود در وصیتنامه‌اش می‌نویسد: «... و طنت علیهم فی بیوتهم و امیرالمؤمنین یحملنی و معی الحسن و الحسین لیلا و نهارا الی منازلهم و اذکرهم بالله و رسول الا- تظلمونا حقنا الذی جعله الله لنا، فیجیونا لیلا و یقعدون عن نصرتنا نهارا...» (ارشاد القلوب دیلمی به نقل از الکوکب الدرری، ص ۲۶۳)، آنان در روز یاری ما در خانه‌های خود خزیدند و دست از یاری کشیدند. امیرالمؤمنین مرا همراه با حسن و حسین شب و روز برای امت غفلت‌زده به خانه‌های مهاجر و انصار می‌برد و من آنان را به خدا و رسول صلی الله

علیه و آله و حقوق الهی هشدار می‌دادم و می‌گفتم به ما اهل بیت ستم روا مدارید و حق مسلمی را که خدا به ما ارزانی داشته، غضب نکنید. در تاریخ شب جواب مساعد می‌دادند، اما در روز روشن دست از یاری ما برمی‌داشتند. [۲۰۵] ر. ک: الحیاه السیاسیه للامام الحسن علیه السلام فی عهد الرسول صلی الله علیه و آله و الخلفاء الثلاثه، جعفر مرتضی. [۲۰۶] الصحيح من سیره النبی الاعظم صلی الله علیه و آله، جعفر مرتضی عاملی، ج ۲، ص ۲۰۴. [۲۰۷] الصحيح من سیره النبی الاعظم صلی الله علیه و آله علی السمع و الطاعه، فی العسر و اليسر، و المنشط و المکره و ان لا تنازع الامر اهله و ان نقول (نقوم)، بالحق حیثما کنا، لا نخاف فی الله لومه لائم» و قال السیوطی: «یرید الملک و الاماره». [۲۰۸] الاختصاص، شیخ مفید، صص ۱۸۳-۱۸۴. «... ثم خرجت (فاطمه) و حملها علی علی اتان علیه کساء له خمل، فدار بها اربعین صباحا فی بیوت المهاجرین و الانصار و الحسن و الحسين علیهم السلام معهما و هی تقول: یا معشر المهاجرین و الانصار، انصروا الله فانی ابنه نبیکم و قد بايعتم رسول الله صلی الله علیه و آله یوم بايعتموه ان تمنعوه و ذریته مما تمنعون منه انفسکم و ذراریکم ففوا لرسول الله صلی الله علیه و آله بیعتکم...». [۲۰۹] شرح ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۱۳. [۲۱۰] مائده، ۱۶۷ (ای پیامبر آنچه از خدا بر تو نازل شد به خلق برسان که اگر نرسانی تبلیغ رسالت و ادای وظیفه نکرده‌ای و خدا تو را از شر و آزار مردم محفوظ خواهد داشت و خداوند قوم کافران را هدایت نمی‌کند). به تأکید، تهدید، تضمین، قاطعیت و هشدار آیه خوب توجه شود. تأکید در ابلاغ (تفاوت بلغ با ابلاغ به نقل راغب در مفردات) آن هم با آوردن عنوان رسول به جای نبی و نیز ابلاغ آن را معادل با ابلاغ همه رسالت قرار دادن، تهدید رسول به این که اتمام رسالتش در گرو این ابلاغ است، تضمین و تأمین رسول از خطر منافقان و در انتها قاطعیت و هشدار (ان الله لا یهدی القوم الکافرین)، بسیار قابل توجه است. به راستی رسول از چه چیزی تا این حد در هراس و نگرانی بود؟ آن هم رسولی که در برابر تمامی جزیره العرب یک تنه هم چون کوه ایستاده بود. و مظهر (فاستقم کما امرت) بود. مگر این امر چه امری است که باعث ناامیدی کفار است و به شهادت آیه ۳ سوره مائده، اکمال و اتمام دین در گرو آن است؟ [۲۱۱] الغدیر، ج ۱ و ۲. [۲۱۲] در سرزمینی به نام «رابر» که در سه مایلی «جحفه» قرار داشت. جحفه محلی بود بین مکه و مدینه که راهیان مدینه و عراق و مصر و نجد پس از بازگشت از مکه در آن جا از یکدیگر جدا می‌شدند. ر. ک: لسان العرب و نهاییه ابن اثیر، ماده خم. شایان ذکر است که حتی عده‌ای حدود ۱۲/۰۰۰ (دوازده هزار) نفر از اهل یمن که مسیرشان به سمت شمال نبود همراه حضرت تا غدیر آمدند. [۲۱۳] جمعیت حاضر در غدیر را گوناگون نقل کرده‌اند. «۹۰/۰۰۰ نفر»، «۱۱۴/۰۰۰ نفر»، «۱۲۰/۰۰۰ نفر» و «۱۲۴/۰۰۰ نفر» نیز نقل کرده‌اند. ر. ک: تذکره الخواص، ص ۳۳؛ سیره‌ی حلبی، ج ۳، ص ۲۵۷؛ الغدیر، ج ۱، ص ۹. به نقل ابوالفداء در تاریخ خود (ج ۱، ص ۱۵۴) چهل هزار نفر و به نقل سبط ابن جوزی (تذکره الخواص، ص ۳۳) تمامی یکصد و بیست هزار نفر با علی بیعت کردند. [۲۱۴] و در ضمن خطبه به مردم فرمود: بر قرآن و عترت من پیشی نگیرید و در عمل به آن دو کوتاهی نکنید که هلاک خواهید شد. برای اطلاع از تمامی خطبه‌ی مفصل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ر. ک: الاحتجاج، ج ۱، ص ۶۶. [۲۱۵] هر کس را که من سرپرست او هستم، این علی نیز سرپرست او است. خداوند! دوست بدار هر کس او را دوست دارد و دشمن بدار هر کس او را دشمن می‌دارد. برخی از کم‌مایگان می‌گویند «مولا» در این جا به معنای دوست داشتن است نه به معنای سرپرستی. در حالی که قرائن و شواهد متعددی وجود دارد که نشان می‌دهد «مولا» در اینجا فقط به معنای «اولی» یعنی سرپرستی، تولیت امور، امامت و پیشوایی است. در این جا به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود: ۱. زمان: آخرین سال عمر پیامبر و چند ماه قبل از رحلت او (حجه الوداع)، در پایان سفر حج، بعد از نماز ظهر و در اوج گرمای روز. ۲. مکان: محل جدایی کاروان‌ها از یکدیگر. ۳. شکل اجتماع: جمعیتی عظیم و اجتماعی شکوهمند و بی‌نظیر با حضور پیامبر صلی الله علیه و آله که تاریخ رسول صلی الله علیه و آله همانندی برایش نمی‌شناسد. ۴. روش اعلام: اعلام خبر رحلت و خداحافظی با مردم (کانی دعیت فاجبت... الا و انی اوشک ان افارقکم. الغدیر، ج ۱، ص ۲۶ و ۲۷ و ۳۰ و...)، امر به این که کسانی که جلو رفته‌اند، برگردند و منتظر ماندن برای کسانی که هنوز نرسیده‌اند، اقرار به توحید و نبوت و معاد و... سخن گفتن از ثقلین، تکرار جمله‌ی

«فمن كنت مولاه فعلي مولاه» سه مرتبه، حاضر کردن علی علیه‌السلام در کنار خود و بالا بردن دست او، دستور به تبریک و بیعت مردم با علی علیه‌السلام پس از اتمام خطبه. ۵. اقرار گرفتن پیامبر صلی الله علیه و آله از مردم با این عبارت: الستم اولی بکم من انفسکم (که اشاره به آیه‌ی ۶ سوره‌ی احزاب (النبی اولی بالمومنین من انفسهم) است). علامه‌ی امینی این جملات صدر حدیث را از ۶۴ نفر از بزرگان اهل حدیث عامه از جمله: احمد بن حنبل، طبری، ذهبی، بیهقی، ابن ماجه، ترمذی، طبرانی، نسائی، حاکم نیشابوری، دارقطنی، و... نقل می‌کند. (الغدیر، ج ۱، ص ۳۷۱ و نیز ر. ک: عباة الانوار، ج ۱۰، ص ۲۸۸). ۶. دعای پیامبر صلی الله علیه و آله پس از اعلام جانشینی علی علیه‌السلام: «اللهم و آل من والاه و عاد من عاداه...». این دعا در روایات صحیح الاسناد غدیر نیز آمده است و برای آن توجیهی نمی‌توان یافت مگر این که بگوییم برای موقعیت‌های سیاسی بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله است و این که ولایت علی علیه‌السلام در معرض دشمنی‌ها و کارشکنی‌ها و هوس‌ها قرار می‌گیرد. ۷. بیعت از مردم. (در حالی که محبت به علی علیه‌السلام که بیعت نمی‌خواهد. بیعت به خاطر پذیرفتن او امر و اطاعت از رهبری است). در برخی از روایات آمده است که بیعت تا بعد از نماز عشاء و در برخی دیگر نقل شده که تا سه روز ادامه داشت. (الغدیر، ج ۱، ص ۲۷، روایات محمد بن جریر طبری در کتاب «الولایة» از زید بن ارقم). ۸. فهم تمامی حاضران در غدیر از شنیدن این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله همین امارت و سرپرستی بود: (سخن ابوبکر و عمر، شعر حسان، شعر قیس بن سعد بن عباده (الغدیر، ج ۲، ص ۶۷)، شعر عمرو عاص (الغدیر، ج ۲، ص ۱۱۴)، امام علی علیه‌السلام در نامه‌ی به معاویه (الغدیر، ج ۲، ص ۲۵)، حارث بن نعمان فهری که از خداوند خواست که اگر این مسئله حقیقت دارد عذابی بر وی نازل شود (سئل سائل بعذاب واقع) علامه‌ی امینی این ماجرا را از ۳۰ مصدر اهل سنت نقل کرده است (الغدیر، ج ۱، ص ۲۴۶). ۹. تهنیت مردم و خلفا: (بخ بخ لک یابن ابی طالب، هنیئا لک یابن ابی طالب... تبریک و تهنیت بر امری نو و حادث ابراز می‌گردد. ۱۰. نقل حدیث به صورت «من كنت اولی به من نفسه فعلی ولیه» (عبقات الانوار، ج ۸، ص ۲۲۶). و «من كنت اولی به من نفسه فعلی اولی به من نفسه. فانزل الله تعالی ذکرة: الیوم اکملت لکم دینکم» (فرائد السمطین، ج ۱، ص ۳۱۵). نقل حدیث به این گونه به خوبی نشانگر فهم راویان از کلام رسول صلی الله علیه و آله است و برای مخالفان چاره‌ای جز پذیرش معنای «اولی» باقی نمی‌گذارد. ۱۱. نزول آیه‌ی «یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک... والله یعصمک من الناس» (مائده ۶۷) پیش از این حادثه‌ی بزرگ: نگرانی پیامبر صلی الله علیه و آله از اعلام آن و آن را همتای رسالت رسول صلی الله علیه و آله دانستن. (این آیه به تصریح جمعی از محدثان و مفسران روز هجدهم ذوالحجه - روز غدیر - در خصوص اعلان ولایت امام علی علیه‌السلام نازل شده است. الدر المنثور، ج ۲، ص ۲۹۸، فتح الغدیر، ج ۳، ص ۵۷؛ تفسیر فخر رازی، ج ۳، ص ۶۳۶؛ روح المعانی، ج ۲، ص ۳۴۸؛ تفسیر المنار، ج ۶، ص ۴۶۳؛ اسباب النزول، ص ۱۵۰؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۸۷-۱۹۳ و نیز ر. ک: الغدیر، ج ۱، ص ۲۱۴. علامه‌ی امینی ۳۰ مصدر از اهل سنت را نام می‌برد). شایان ذکر است که این بیم موجب نقص و ایراد بر پیامبر صلی الله علیه و آله نیست، زیرا آن حضرت نه بر خویشتن که از اختلاف امت و ایجاد آشوب توسط منافقان می‌ترسید. خداوند درباره‌ی حضرت موسی علیه‌السلام نیز می‌گوید: فاوجس فی نفسه خيفة موسی (طه، ۶۷). ۱۲. نزول آیه‌ی (الیوم اکملت لکم دینکم و...) (مائده، ۴). بعد از حماسه‌ی شکوهمند غدیر و آن را عامل کمال دین، تمامیت نعمت و ناامیدی کفار دانستن. (الغدیر، ج ۱، ص ۲۳۰ از مصادر متعدد اهل سنت، الاتقان، ج ۱، ص ۷۵؛ الدر المنثور، ج ۱، ص ۲۵۹؛ الکافی ج ۱، ص ۱۹۸ و ۲۸۹). البته ناگفته نماند «مولا» به معنای «محبوب» چنان که ابن حجر و برخی دیگر مدعی شده‌اند و روایات غدیر را بر آن حمل کرده‌اند (الصواعق، ص ۶۵) در ادبیات عرب جایی ندارد و در برخی از کتاب‌های لغت یادی از آن نشده است. چنان که علامه میر حامد حسین می‌گوید: هیچ یک از منابع لغوی زیر «محبوب» را یکی از معانی «مولی» ندانسته است: صحاح اللغة، قاموس اللغة، فائق، النهاية مجمع البحار، تاج المصادر، مفردات القرآن، اساس البلاغة، مصباح المنیر. (عبقات الانوار، ج ۱۰، ص ۴۱۰). جدای از این که علامه‌ی امینی پس از بحث و بررسی در تمامی بیست و هفت معنایی که برای کلمه‌ی «مولی» ذکر شده است،

تمامی آن‌ها را به معنای «اولی» برمی‌گرداند و ادعا می‌کند که در تمام آن‌ها جهت اولویتی بوده است که کلمه‌ی مولا به آن‌ها اطلاق شده است و چون از کلمه‌ی مولی معنای «اولی» تبادر می‌کرده است، مسلم در «صحیح» خود از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده است که: عبد به سید و آقای خویش، مولی نگویید چرا که مولی خداوند است. (الغدیر، ج ۱، ص ۳۷۰) شیخ سلیم البشیری، شیخ جامع الازهر مصر نیز پس از بیان استدلالی سید شرف‌الدین درباره‌ی این که مولی در حدیث غدیر به معنای «اولی» هست می‌نویسد: من یقین دارم که حدیث بر همان معنا که شما می‌گویید (اولی) دلالت دارد. (المراجعات، ص ۱۴۱). برای اثبات این که «مولی» به معنای «اولی به تصرف» است کافی است به الغدیر (ج ۱، صص ۳۴۴-۳۴۸) مراجعه شود که از چهل منبع تفسیری ادبی و حدیثی نقل می‌کند که «مولی» در آیه‌ی ۱۵ سوره‌ی حدید (مأواکم النار هی مولا-کم) به معنای «اولی» است در ۲۷ منبع «مولی» منحصرأ به «اولی» تفسیر شده و در بقیه‌ی منابع «اولی» از جمله معانی «مولی» در این آیه یاد شده است. علامه میر حامد حسین یک جلد کامل و بخشی از جلد دیگر کتاب «عبقات» را به همین نکته اختصاص داده است و سخنان کسانی که «مولی» را به معنای «اولی» صحیح دانسته‌اند با شرح حال آنان و موضوع سخن آن‌ها بیان کرده است (عبقات الانوار، تمام جلد ۸ و هشتاد صفحه از جلد ۹ و برخی از موارد متفرقه‌ی دیگر). بزرگان ادب و لغت عرب نیز بر این معنا اذعان دارند از جمله. ابوالعباس (م ۳۸۶ ه ق) صاحب کتاب «الکامل»، ابواسحاق زجاج صاحب کتاب «معانی القرآن»، ابن انباری، ابوزکریا فراء، ثعلب (م ۲۹۱ ه ق)، ابن مبارک (م ۲۰۲ ه ق)، جوهری صاحب کتاب «صاح اللغه» و ابن منظور صاحب «لسان العرب». البته چنانچه گذشت با توجه به مقدمات حدیث غدیر و دیگر قرائن و شواهد، معنای کلمه‌ی «مولی» متعین در معنای «اولی به تصرف»، «ولی امر» و «حاکم» است. [۲۱۶] الدر المنثور، ج ۲، صص ۲۵۹ و ۲۹۸. (امروز دین شما را کامل و نعمتم را بر شما تمام کردم و از این که اسلام دین شما باشد، خشنود گردیدم). [۲۱۷] فرازهایی از خطبه‌ی بلند و بسیار ارزشمند امام علی علیه‌السلام معروف به خطبه‌ی «غدیریه». این خطبه را امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام در ایام خلافت بود در یک جمعه‌ای که مصادف با عید غدیر بود، بر مردم خواند. بحارالانوار، ج ۹۷، ص ۱۱۲؛ مصباح المتهجد، شیخ طوسی، ص ۶۹۴؛ اقبال الاعمال، سید بن طاووس، ص ۴۶۱. [۲۱۸] ر. ک: الغدیر، ج ۱، صص ۱۵۶-۲۱۳؛ المرجعات، صص ۲۶۵-۲۷۴؛ الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۷۳ و ج ۲، ص ۲۹۶. [۲۱۹] عن فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه و آله قالت: انسیتم قول رسول الله یوم غدیر خم، من کنت مولاه فعلی مولاه؟ الغدیر، ج ۱، ص ۱۹۷؛ بحارالانوار، ج ۳۶، ص ۳۵۳ (واعجبا انسیتم یوم غدیر خم). [۲۲۰] هل ترک ابی یوم غدیر خم لاحد عذرا. (خصال، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۱۷۳). [۲۲۱] از جمله در: سقیفه، شورا، دوره‌ی خلافت عثمان، روز ورود به جنگ جمل و صفین. ر. ک: الغدیر، ج ۱، صص ۱۵۹ و ۱۹۵. [۲۲۲] تاریخ دمشق، ج ۲، صص ۵۴۸ و ۵۵۰؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۲۸۱؛ الغدیر، ج ۱، ص ۲۷۲؛ عبقات الانوار، ج ۱، ص ۲۸۵؛ تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۲۹۰؛ احقاق الحق، ج ۶، ص ۲۵۶؛ فضایل الخمسة، ج ۱، ص ۲۵۰؛ کنز العمال، ج ۱۰، صص ۶۰۷ و ۶۰۸، البدایة و النهایة، ج ۵، صص ۲۱ و ۲۰۹؛ الصواعق المحرقة، ص ۲۶ و ده‌ها مصادر دیگر، ر. ک: الغدیر، ج ۱، صص ۲۷۲-۲۸۳. (علامه‌ی امینی تبریک شیخین را از شصت مصدر از اهل سنت نقل می‌کند). [۲۲۳] صاحب الاغانی می‌گوید: تمامی عرب اجماع و اتفاق کرده‌اند که شاعرترین مردمان، مردم مدینه‌اند و شاعرترین آنان حسان بن ثابت است. (الاغانی، ابوفرغ اصفهانی، ج ۴، ص ۱۴۳). [۲۲۴] به علی (علیه‌السلام) فرمود: برخیز که من دوست دارم تو پس از من امام و هادی انسان‌ها باشی. پس هر کس را که من مولا و سرپرست اویم همانا این علی (علیه‌السلام) ولی و سرپرست اوست. او را از صمیم دل دوست داشته و برای وی پیروانی راستین باشید. (علامه‌ی امینی این اشعار را از ۱۲ مصدر از عامه و ۲۶ مصدر از خاصه نقل کرده است. الغدیر، ج ۲، ص ۳۴). رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از سرودن این اشعار برای حسان دعا کرد و فرمود: «یا حسان لا ترال مؤیدا بروح القدس ما کافحت عنا بلسانک». [۲۲۵] الغدیر. [۲۲۶] فروغ ابدیت، ج ۲، ص ۲۷۷. [۲۲۷] سیره‌ی ابن هشام، ج ۲، ص ۵۲۰؛ بحارالانوار، ج ۱، ص ۲۰۷. [۲۲۸] «فی مسند احمد من عدة طرق و فی صحیح بخاری و مسلم من عدة طرق ان النبی لما خرج الی تبوک استخلف علیا فی المدینة و علی

اهله فقال علی: ما كنت اوثر ان تخرج فی وجه الا- انا معك، فقال أما ترضی ان تكون منی بمنزلۃ هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی». مسند احمد، ج ۱، صص ۱۷۰ و ۱۷۳ و ۱۷۵ و ۱۸۵، صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۰۸ بطریقین؛ صحیح بخاری، ج ۵، صص ۲ و ۲۴؛ کتاب الفضائل و مسند ابی داود، ج ۱، ص ۲۹؛ صحیح ترمذی، ج ۲، ص ۳۰؛ اسد الغابۃ، ج ۴، ص ۲۶ و ج ۵، ص ۸؛ خصائص النسائی، صص ۱۵ و ۱۶؛ کنز العمال، ج ۶، ص ۴۰۲؛ ذخایر العقبی، ص ۱۲۰؛ مجمع الزوائد، ج ۹، صص ۱۰۹-۱۱۱ (به نقل از نهج الحق و کشف الصدق، علامه‌ی حلی، ص ۲۱۶) و بسیاری از منابع دیگر. شایان ذکر است که یک جلد کتاب عبقات الانوار تنها به همین حدیث و اسنادش اختصاص یافته و از صاحب شواهد التنزیل نقل شده است که ابو حافظ عبدولی از ابناء ابن مسعود حدیث منزلت را با پنج هزار سند نقل کرده است. نکته آخر این که پیامبر نه تنها در جریان تبوک که در هنگام عقد اخوت خود با علی علیه السلام نیز همین کلام را فرمود. [۲۲۹] اسمی المناقب فی تهذیب اسنی المطالب، صص ۳۲-۳۳، تاریخ دمشق، ترجمه امیرالمؤمنین، ج ۱، ص ۳۹۵ (با تحقیق محمودی)؛ الغدیر ج ۱، ص ۱۹۷؛ احقاق الحق، ج ۶، ص ۲۸۲. خود علی علیه السلام نیز در روز سقیفه به همین دو احتجاج می کرد. «انشدکم الله اسمعتم رسول الله صلی الله علیه و آله یوم غدیر خم کذا و کذا و فی غزوة تبوک کذا و کذا فلم یدع علیه السلام شیئا قاله فیه رسول الله صلی الله علیه و آله علانیة للعامة الا ذکرهم ایاه. قالوا: اللهم نعم». کتاب سلیم بن قیس، ج ۲، ص ۵۸۹؛ بحار الانوار، ج ۲۸ ص ۲۷۳؛ الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۱۳. [۲۳۰] الاحتجاج، طبرسی، ج ۱، صص ۳۱۵-۳۰۴؛ بحار الانوار، ج ۲۹، صص ۳-۱۸. [۲۳۱] کتاب سلیم بن قیس، ج ۲، ص ۵۸۹؛ بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۲۷۳؛ الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۱۳. [۲۳۲] آل عمران، ۶۱. [۲۳۳] (احزاب، ۳۳) مسند احمد، ج ۱، ص ۳۳۱؛ مسند ابی داود، ج ۸، ص ۲۷۴؛ تفسیر طبری، ج ۲۲ ص ۵؛ تفسیر زمخشری، ج ۱، ص ۱۹۳؛ مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۴۱۶؛ سنن بیهقی، ج ۲، ص ۱۴۹؛ الاستیعاب، ج ۲، ص ۲۶۰؛ اسباب النزول نیشابوری، ص ۲۶۷. [۲۳۴] برای آگاهی از واقعه‌ی مباحله ر. ک: صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۰۸؛ صحیح ترمذی؛ ج ۲، صص ۲۶۶ و ۳۰۰؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۱۸۵؛ تفسیر طبری، ج ۳، صص ۲۱۲ و ۲۱۳؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۲۱؛ مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۱۵۰ الفضایل (در کتاب علوم حدیثش (ص ۶۴) می گوید: «اخبار این واقعه در حد تواتر است» (به نقل از نهج الحق، ص ۲۱۶)، تفسیر فخر رازی، ج ۸ ص ۸۵؛ مجمع البیان، ذیل آیه‌ی مباحله، سیره‌ی حلبی، ج ۳، ص ۲۳۹؛ اقبال، ص ۴۹۶، کامل ابن اثیر، ص ۱۱۲؛ بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۲۷۶ و ده‌ها ماخذ دیگر (ابومجتبی در پاورقی «النص والاجتهاد» شرف‌الدین، ص ۵۷؛ قریب به پنجاه و هفت منبع از منابع تفسیری و روایی را با ذکر آدرس و جزئیات آن، نام می برد که همگی تطبیق آیه‌ی مباحله را بر اهل بیت مورد اذعان قرار داده‌اند). [۲۳۵] در احتجاج علی علیه السلام با ابوبکر آمده است که علی علیه السلام فرمود: سوگند به خدا، ای ابوبکر! آیا پیامبر صلی الله علیه و آله من و اهل من و فرزندانم را برای مباحله همراه برد یا تو و اهل فرزندان تو را؟ گفت: تو و اهل فرزندان تو را. الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۱۸ (چاپ قدیم). [۲۳۶] الفصول المختارة، شیخ مفید، ص ۳۸؛ بحار الانوار، ج ۳۵، ص ۲۵۷. [۲۳۷] برای آگاهی از منابع اهل سنت در مورد این حدیث شریف ر. ک: نهج الحق، ص ۲۲۵؛ معالم المدرستین، ج ۱، ص ۴۵۳. [۲۳۸] عبقات الانوار، ج ۴-۳، صص ۱۰-۱۱ و نیز ج ۲-۱، صص ۵۷۵-۵۸۳. [۲۳۹] عبقات الانوار، ج ۲-۱، صص ۸۲۴-۱۵. [۲۴۰] عبقات الانوار، ج ۴-۳، ص ۱۱. [۲۴۱] مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۴۸. [۲۴۲] فی مسند احمد من عده طرق: ان النبى صلی الله علیه و آله امر بسد الابواب الا باب علی، فتکلم الناس، فخطب رسول الله صلی الله علیه و آله فحمد الله و اثنی علیه ثم قال. اما بعد، فانی امرت بسد هذه الابواب غیر باب علی، فقال فیه قائلکم، والله ما سددت شیئا و لا ففتحته، و انما امرت بشیء فاتبعته، (مسند احمد، ج ۱، ص ۱۷۵ و ج ۴، ص ۳۶۹) و نیز ر. ک: مستدرک الحاکم، ج ۳، صص ۴ و ۱۱۶ و ۱۲۵؛ خصائص النسائی، ص ۱۳؛ صحیح ترمذی؛ ج ۲، ص ۳۰۱؛ الدر المنثور، ج ۶، ص ۱۲۲؛ الصواعق المحرقة، ص ۷۶؛ کنز العمال، ج ۶، صص ۱۵۵ و ۱۵۶؛ اسد الغابۃ، ج ۲، ص ۳۱۴. (به نقل از نهج الحق و کشف الصدق، علامه‌ی حلی، ص ۲۱۷). و نیز احقاق الحق، ج ۴ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ که احادیث بسیاری از منابع اهل سنت نقل کرده است و هم چنین الغدیر، ج ۳، ص ۲۰۲. [۲۴۳] الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۹۶؛

بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۱۹۸. [۲۴۴] احقاق الحق، ج ۳، ص ۵۶۰ و ج ۴، صص ۶۰ و ۷۰ و ج ۱۴ و ۱۵، ص ۴۲۳ و ج ۲۰، ص ۱۴۴، با منابع بسیاری از اهل سنت و نیز ر. ک: کتب تفسیری ذیل آیهی انذار. [۲۴۵] کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۲۳؛ احقاق الحق، ج ۴، ص ۳۳۵. [۲۴۶] صحیح بخاری، ج ۵، ص ۱۷۱؛ انساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۰۶؛ الفصول المهمه، ص ۳۷. (آن هم پس از شکست و فرار ابوبکر و عمر). [۲۴۷] الدر المنثور، ج ۳، ص ۲۰۹؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۱۵۶؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۰۹. [۲۴۸] (مائده، ۵۵). احقاق الحق، ص ۳۹۹ از ۸۵ کتاب اهل سنت در تفسیر و حدیث، نزول این آیه را در شأن علی علیه السلام نقل می کند. [۲۴۹] (احزاب، ۳۳). مسند احمد، ج ۱، ص ۳۳۱؛ مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۴۱۶ و نیز ر. ک: کتب تفسیری ذیل آیه. [۲۵۰] الصواعق المحرقة، ص ۷۵؛ الدر المنثور، ج ۲، ص ۲۹۸. [۲۵۱] این حدیث از احادیث متواتر بین شیعه و سنی است. در کتاب عباقت الانوار آن را از زبان ۹۰ نفر از بزرگان اهل سنت نقل کرده و صاحب احقاق الحق موارد دیگری نیز بر آن افزوده است. [۲۵۲] ر. ک: کشف الحق، نهج الصدق، صص ۱۷۲، ۲۲۰. [۲۵۳] ابن عساکر از ابن عباس نقل می کند: «نزلت فی علی ثلثمائة آیه»، سیصد آیه درباره‌ی علی علیه السلام نازل شده است. (تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۱۷۲) [۲۵۴] مناقب خوارزمی، ص ۳؛ علم الیقین، ج ۲، ص ۵۹۲. «عن ابن عباس - وقد قال له رجل: سبحان الله ما اکثر مناقب علی و فضائله انی لاحسبها ثلاثه الاف منقبه - قال او لا یقول انها الی ثلاثین الف اقرب». [۲۵۵] مناقب خوارزمی، ص ۲۷۷؛ کنز العمال، ج ۵، ص ۴۵۷، ح ۱۳۵۹۸. نیز می گفت: «اقضانا علی». رسول خدا صلی الله علیه و آله هم فرموده بود: «اقضاکم علی» اخبار القضاة، محمد بن خلف بن حیان معروف به وکیع، ج ۱، ص ۸۸. [۲۵۶] ابوبکر درباره‌ی اعزام علی علیه السلام برای سرکوبی ارتداد قبایل حصرموت، می گوید: من در نظر دارم علی علیه السلام را بفرستم (فانه عدل رضا عند اکثر الناس لفضله و شجاعته و قرابته و علمه و فهمه...)، عمر در پاسخ او می گوید. ان علیا کما ذکررت و فوق ما و صفت. (الفتوح، ج ۱، ص ۲۷). [۲۵۷] برای آگاهی از توضیحات آیات و احادیث یا مستندات آن‌ها از کتب اهل سنت و دیگر توضیحات ر. ک: نهج الحق و کشف الصدق، علامه‌ی حلی، با تعلیقات: الحسنی الارموی، صص ۱۷۲ - ۲۲۰؛ الغدیر، علامه‌ی امینی؛ الالفین، علامه‌ی حلی و الاحتجاج، طبرسی، ج ۱، ص ۳۲۰ (حدیث مناشده) که در آن جا امیرالمؤمنین در بیانی گویا و زیبا در برابر اعضای شورای تحمیلی به بخشی از فضایل و نصوص خلافت خود اشاره می کند. [۲۵۸] ق، ۳۷. [۲۵۹] بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۳۱۳ و ج ۳۳، ص ۱۵۱؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۴۷. نیز ر. ک: شرح ۱، قسمت (کعبود یاران توانمند و مخلص). [۲۶۰] نهج البلاغه، خطبه‌ی ۳ (معروف به ششقیه). [۲۶۱] «و ان وجدت علیهم اعوانا فجاهدهم و نابذهم، و ان لم تجد اعوانا فبایعهم و احقن دمک» بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۲۷۴؛ کتاب سلیم بن قیس، ج ۲، ص ۵۸۱؛ الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۱۵. [۲۶۲] ر. ک: «تروور علی علیه السلام» از همین کتاب. [۲۶۳] «و ایم الله لولا - مخافه بین المسلمین، و ان یعود الکفر، و یور الدین، لکنا علی غیر ما کنا لهم». شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۳۰۷. ر. ک: جمل، شیخ مفید، ص ۴۳۷؛ امالی، شیخ مفید، ص ۱۵۵؛ الارشاد، ص ۱۳۱ که با کمی تفاوت این گونه آمده: «و ایم الله فلولاً مخافه الفرقة بین المسلمین ان یعود الی الکفر لکنا غیرنا ذلک ما استعظنا»؛ به خدا سوگند! اگر بیم آن نبود که مسلمانان پراکنده شوند، و به کفر باز گردند، و دین کژ ناهموار گردد همانا تا آن جا که توان داشتیم شرایط کنونی را دگرگون می ساختیم. [۲۶۴] «لقد علمتم انی احق الناس بها من غیری والله لا سلمن ما سلمت امور المسلمین و لم یکن فیها جور الا علی خاصه» نهج البلاغه‌ی صبحی صالح، خ ۷۴. [۲۶۵] «اما حقی فترکته مخافه ان یرتد الناس عن دینهم». بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۷۱ (به نقل از دلایل الامامه، طبری). [۲۶۶] «فصبرت و فی العین قذی و فی الحق شجا». نهج البلاغه، خطبه‌ی ششقیه؛ جمل، ص ۱۲۶. [۲۶۷] الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۱۲، تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۰۷؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۱۱ (به نقل از سقیفه‌ی جوهری، ص ۶۰)؛ کامل ابن اثیر، ج ۲، صص ۳۲۵ و ۳۳۱؛ الغدیر، ج ۷، ص ۸۰. نیز ر. ک: پیوست ۱ (هجوم). [۲۶۸] کتاب سلیم بن قیس، ج ۲، صص ۵۸۳ و ۸۶۳؛ بحار الانوار، ج ۲۸، صص ۲۲۷ و ۲۹۸؛ الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۰۸؛ المسترشد، صص ۳۷۷ و ۳۷۴؛ الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۱۴. [۲۶۹] الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۱۹؛ المسترشد، ص ۳۷۷؛ کتاب سلیم بن قیس، ج ۲، ص ۵۸۳؛

الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۰۸؛ بحار الانوار، ج ۲۸ ص ۲۲۶ و ۲۹۷؛ و در بعضی نقل‌ها هم ابوبکر خود مستقیماً این فرمان را صادر می‌کند. شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۶، ص ۴۸ (به نقل از سقیفه‌ی جوهری، ص ۷۱). [۲۷۰] «ان ایبا فقاتلهم». عقد الفرید، ج ۳، ص ۲۵۰؛ تاریخ ابی‌الفداء، ج ۱، ص ۱۵۶؛ اعلام النساء، ج ۳، ص ۱۲۰۷. نیز ر. ک: پیوست ۱ (تهدید). [۲۷۱] «و قال اتتني به باعنف العنف». انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۸۷. [۲۷۲] «فقال عمر: انه لا يستقيم لنا امر حتى نقتله، فخلني آتيك برأسه». بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۲۹۸؛ کتاب سلیم بن قیس، ج ۲، ص ۸۶۳. [۲۷۳] ر. ک: پیوست ۱ (تهدید). [۲۷۴] «ثم ان عمر جمع جماعة من الطلقاء والمنافقين». علم اليقين، ج ۲، ص ۶۸۶. ر. ک: پیوست ۱ (تهدید). [۲۷۵] ر. ک: پیوست ۱ (هجوم). [۲۷۶] ر. ک: پیوست ۱ (تهدید). [۲۷۷] «اغلقت الباب في وجوههم». تفسير عياشى، ج ۲، ص ۶۶. «فاجافت الباب و اغلقته». الاختصاص، مفید، ص ۱۸۴. [۲۷۸] «فخرجت فاطمه عليها السلام فوقفت من وراء الباب». بحار الانوار، ج ۳۰، ص ۲۹۳. «و خطابها لهم من وراء الباب». بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۸. [۲۷۹] «ايها الضالون المكذبون ماذا تقولون؟ و ای شیء تريدون؟». بحار الانوار، ج ۳۰، ص ۲۹۳. [۲۸۰] «فقلت: يا عمر اما تتقي الله؟ تدخل على بيتي؟» کتاب سلیم بن قیس، ج ۲، ص ۵۸۵؛ بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۲۶۹. [۲۸۱] «و خروج فاطمة اليهم، و خطابها لهم من وراء الباب، و قولها: و يحك يا عمر ما هذه الجرأة على الله و على رسوله؟ تريد ان تقطع نسله من الدنيا تفنيه و تطفىء نور الله؟ والله متم نوره». بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۸. [۲۸۲] «قالت: الى اين يابن الخطاب؟ اجئت لتحرق دارنا؟». تاريخ ابی‌الفداء، ج ۱، ص ۱۶۵. ر. ک: پیوست ۱ (تهدید). [۲۸۳] «فقلت فاطمة تحرق على ولدي؟» غرر ابن خيزرانه (به نقل از: نهج الحق، ص ۲۷۱. ر. ک: پیوست ۱ (تهدید). [۲۸۴] «فقلت الى اين يابن الخطاب؟ اجئت لتحرق دارنا؟ قال نعم او تدخلوا فيما دخل فيه الامة». تاريخ ابی‌الفداء، ج ۱، ص ۱۶۵. ر. ک: پیوست ۱ (تهدید). [۲۸۵] «فلما سمعت اصواتهم نادت باعلى صوتها: يا ابت، يا رسول الله، ماذا القينا بعدك من ابن الخطاب و ابن ابی‌قحافه». الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۱۹. [۲۸۶] «فوقفت بعضادة الباب و ناشدتهم بالله بابي ان يكفنا عنا و ينصرونا» بحار الانوار، ج ۳۰، ص ۳۴۸. [۲۸۷] پیوست ۱ (احراق). [۲۸۸] بحار الانوار، ج ۳۰، ص ۲۹۳. [۲۸۹] «والله ما بايع على حتى رأى الدخان قد دخل بيته». ر. ک: پیوست ۱ (احراق). [۲۹۰] «و ركل الباب برجله». بحار الانوار، ج ۳۰، ص ۳۴۹ و ج ۵۳، ص ۱۹. ر. ک: پیوست ۱ (احراق). [۲۹۱] «قلت لسلمان: ادخلوا على فاطمة بغير اذن؟! قال: اي والله و ما عليها من خمار» کتاب سلیم بن قیس، ج ۲، ص ۵۸۷؛ بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۲۷۰. ر. ک: پیوست ۱ (هجوم). [۲۹۲] ر. ک: پیوست ۱ (سقط محسن). [۲۹۳] ر. ک: پیوست ۱ (سقط محسن). [۲۹۴] «فما سمع القوم صوتها و بكاءها انصرفوا باكين، فكدت قلوبهم تنصدع و اكبادهم تنفطر». الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۱۴؛ بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۳۵۶ (به نقل از همان). به راستی مگر مهاجمان چه دیدند که گریه‌کنان بازگشتند و نزدیک بود قلوبشان پاره گردد و دل‌هاشان متلاشی شود؟ آیا به غیر از صحنه‌ی مولم سقط، هیچ صحنه‌ی دیگری می‌توانست آن جماعت سنگ‌دل و ظالم را این گونه متأثر کند؟ (شایان ذکر است که ابن‌قتیبه از اعظم علمای اهل سنت است). [۲۹۵] «و بقى عمر مع قوم، فاخرجوا عليا». الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۱۴. [۲۹۶] «نادت بأعلى صوتها: يا ابت، يا رسول الله ماذا لقينا بعدك من ابن الخطاب و ابن ابی‌قحافه» همان و المسترشد، ص ۳۷۸. [۲۹۷] ر. ک: پیوست ۱ (مضروبه). [۲۹۸] ر. ک: پیوست ۱ (مضروبه: صورت و سینه). [۲۹۹] «ان النبي كان لا ينام حتى يقبل عرض وجه فاطمة و يضع وجهه بين ثديي فاطمة و يدعولها» مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۳۴، كشف الغمة، ج ۲، ص ۳۶۷، بحار الانوار، ج ۴۳ ص ۷۸. ر. ک: پیوست ۱ (مضروبه: صورت و سینه) و نقل کامل بهایی در (پشت و شکم). [۳۰۰] «فوثب على بن ابی‌طالب عليه السلام فأخذ بثلاب عمير، ثم هزه فصرعه، و وجأ أنفه و رقبتة و هم بقتله، فذكر قول رسول الله صلى الله عليه و آله و ما اوصى به من الصبر و الطاعة، فقال: والذي كرم، محمد صلى الله عليه و آله بالنبوة يابن صهاك، لولا كتاب من سبق لعلمت انك لا تدخل بيتي». کتاب سلیم بن قیس، ج ۲، ص ۸۶۴؛ بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۲۹۹. [۳۰۱] «فارسل عمر يستغيث فاقبل الناس حتى دخلوا الدار». کتاب سلیم بن قیس، ج ۲، ص ۵۸۶، بحار الانوار، ص ۲۸، ص ۲۶۹. [۳۰۲] «ان عند امير المؤمنين عليه السلام اسم الله الاعظم، لو تكلم به لاخذتهم الارض». بحار الانوار، ج

۲۸، ص ۲۳۹ (به نقل از رجال کشی، ص ۱۱). [۳۰۳] «ثم اخرجهم بتلابيبهم يساقون سوقا عنيفا». شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۶، صص ۴۸ و ۴۹. معاویه نیز در نامه‌ای به علی علیه‌السلام می‌نویسد: «... حتی حملت الیه قهرا، تساق بخرائم الاقتسار کما یساق الفحل المخشوش...» و علی علیه‌السلام هم در جوابش نوشت: «... و مالی علی المسلم من غضاضة فی ان یکون مظلوما ما لم یکن شاکا فی دینه...» شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱۵، صص ۱۸۶ و ۱۸۳. [۳۰۴] «والقوا فی عنقه جبلا اسود و حالت فاطمة علیها السلام بین زوجها و بینهم عند باب البیت». الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۱۱. [۳۰۵] «فحالت فاطمة علیها السلام بینهم و بین بعلها و قالت: والله لا ادعکم تجرون ابن عمی ظلما، ویلکم ما اسرع ما ختم الله و رسوله فینا اهل البیت و قد اوصاکم رسول الله صلی الله علیه و آله باتباعنا و مودتنا و التمسک بنا! فقال الله تعالی: قل لا اسئلكم علیه اجرا الا المودة فی القربی». علم الیقین، ج ۲، ص ۶۸۷. [۳۰۶] «قالت: اما والله یابن الخطاب لولا انی اکره ان یصیب البلاء من لا ذنب له، لعلمت انی ساقسم علی الله ثم اجده سریع الاجابة». الکافی، ج ۱، ص ۴۶۰. [۳۰۷] ر. ک: پیوست ۱ (مضروبه). [۳۰۸] «قال (عدی بن حاتم). ما رحمت احدا رحمتی علیا حین اتی به ملیبا...». بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۳۹۳ (به نقل از: تخلص الشافی، ج ۳، ص ۷۹). نیز ر. ک: شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۶، ص ۴۵ (خبر لیث بن سعد). [۳۰۹] «واجتمع الناس ینظرون، و امتلات شوارع المدينة بارجل فصرخت و ولولت». شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۶، ص ۴۹. [۳۱۰] الامامة و السیاسة، ج ۱، ص ۱۹؛ الاختصاص، ص ۱۸۵؛ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۶۸؛ المسترشد، ص ۳۷۸؛ بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۲۲۰ و ۲۲۸؛ علم الیقین، ج ۲، ص ۶۸۸. [۳۱۱] «ثم انطلقوا بعلی علیه‌السلام ملیبا حتی انتهوا به الی ابی‌بکر، و عمر قائم بالسیف علی رأسه، و معه خالد بن الولید و المخزومی و ابو عبیده بن الجراح و سالم و المغیره بن شعبه و اسید بن حصین و بشیر بن سعد، و سائر الناس قعود حول ابی‌بکر و معهم السلاح». الاحتجاج، ج ۱، صص ۲۱۲-۲۱۳، کتاب سلیم بن قیس، ج ۲، ص ۵۸۷؛ بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۲۷۰. [۳۱۲] بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۲۷۰. [۳۱۳] «فقال علی علیه‌السلام: ما اسرع ماتوثبتم علی اهل بیت نبیکم! یا ابابکر، بای حق و بای میراث و بای سابقه تحت الناس الی بیعتک؟! الم تباعنی بالامس بامر رسول الله صلی الله علیه و آله». کتاب سلیم بن قیس، ج ۲، صص ۵۵۸ و ۸۶۵؛ بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۲۷۰. [۳۱۴] «و هو یقول: اما والله لو وقع سیفی یدی لعلمتم انکم لن تصلوا الی هذا منی و بالله لا الوم نفسی فی جهد و لو کنت فی اربعین رجلا لفرقت جماعتکم، فلعن الله قوما بایعونی ثم خذلونی». کتاب سلیم بن قیس، ج ۲، ص ۵۸۸؛ الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۱۳؛ بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۲۷۰. [۳۱۵] «دع انک هذه الاباطیل». بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۲۷۱؛ کتاب سلیم بن قیس، ج ۲، صص ۵۸۸ و ۸۶۶. [۳۱۶] الامامة و السیاسة، ج ۱، ص ۱۹ و منابع پاورقی بعدی. [۳۱۷] تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۶۸؛ المسترشد، ص ۳۷۸؛ کتاب سلیم بن قیس، ج ۲، صص ۵۸۸ و ۸۶۶. بحار الانوار، ج ۲۸، صص ۲۷۱ و ۳۰۱. [۳۱۸] «انک لست متروکا حتی تباع». شرح ابن ابی‌الحدید ج ۶، ص ۱۱ (به نقل از سقیفه‌ی جوهری، ص ۶۰) و در الاحتجاج اضافه می‌کند. «طوعا او کرها». ج ۱، ص ۱۸۳. [۳۱۹] «احلب یا عمر حلبا لک شطره! اشد له الیوم امره لیرد علیک غدا». شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۶، ص ۱۱، انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۸۷؛ الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۸۳. [۳۲۰] «والله لا اقبل قولک و لا اباعه» شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۶، ص ۱۱ (به نقل از سقیفه‌ی جوهری، ص ۶۱)؛ الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۸۳. [۳۲۱] «عن لیث بن سعد، قال: تخلف علی عن بیعه ابی‌بکر، فاخرج ملیبا، یمضی به رکضا، و هو یقول: معاشر المسلمین علام تضرب عنق رجل من المسلمین، لم یختلف لخلاف و انما تخلف لحاجة، فما مر بمجلس من المجالس الا یقال له. انطلق فباع». شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۶، ص ۴۵. [۳۲۲] «فما بقیت هاشمیة الا خرجت معها». بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۲۰۶؛ الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۲۲؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۶. [۳۲۳] الکافی، ج ۸ (روضه)، صص ۲۳۷ و ۲۳۸؛ بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۲۵۲. [۳۲۴] الکافی ج ۸ (روضه)، ص ۲۳۸؛ الاختصاص، شیخ مفید، ص ۱۸۵؛ الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۲۲؛ بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۴۷ و ج ۲۸، ص ۲۰۶ و ج ۲۷، ص ۲۲۷. [۳۲۵] الاختصاص، ص ۱۸۱؛ بحار الانوار، ج ۲۸، صص ۲۰۶ و ۲۲۷؛ الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۲۲. در روایت آمده که به خدا قسم اگر زهرا علیها‌السلام سر خود را برهنه کرده بود، همگی می‌مردند: «عن ابی‌جعفر علیه‌السلام قال: والله لو نشرت شعرها ماتوا طرا». الکافی، ج ۸ (روضه)، ص ۲۳۸.

نیز ر. ک: بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۲۳۸، رجال کشی، ص ۷. [۳۲۶] بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۲۲۸، تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۶۷. [۳۲۷] الکافی، ج ۸ (روضه)، ص ۲۳۸. [۳۲۸] الکوکب الدری، ص ۱۹۶. [۳۲۹] «ثم اخذت بیده فانطلقت به». الکافی، ج ۸ (روضه)، ص ۲۳۸؛ بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۲۵۲. [۳۳۰] فدک قریه‌ای بود که تا مدینه دو روز (حدود ۱۴۰ کیلومتر) فاصله داشت و دارای چشمه‌های جوشان و نخلستان فراوان بود. (معجم البلدان، ماده فدک). طبق نقل «حموی» در معجم البلدان و «ابن ابی‌الحدید» (از قول یکی از علمای امامیه) درختان خرماي آن با درختان خرماي شهر کوفه در قرن ششم برابری می‌کرد (شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱۶، ص ۲۳۶) و آن را حوائط (باغهای) هفتگانه می‌نامیدند. طبق نقل «ابن طاووس» در (کشف المحجّه، ص ۹۴) در سال در آمدی بین ۲۴ تا ۷۰ هزار دینار داشت. «قطب راوندی» نیز می‌نویسد: «پیامبر سرزمین فدک را به مبلغ بیست و چهار هزار دینار اجاره داد. در برخی از احادیث هفتاد هزار دینار نیز نقل شده است. و این اختلاف به حسب تفاوت در آمد سالانه‌ی آن بوده است.» ابن ابی‌الحدید (ج ۱۶، ص ۲۱۶) می‌نویسد: «هنگامی که معاویه به خلافت رسید فدک را میان سه نفر تقسیم کرد یک سوم آن به مروان بن حکم و یک سوم آن را به عمرو بن عثمان و ثلث آخر را به فرزند خود یزید داد و چون مروان به خلافت رسید همگی آن را جزو تیول خود قرار داد». این نحوه‌ی تقسیم نشان دهنده این است که فدک سرزمین قابل توجهی بوده است. و اما این که چرا فدک را غصب کردند و از تحلیل آن، در نوشته‌ی «تحلیلی از تاریخ اسلام» فصل اقدامات خلفا، بر علیه علی علیه‌السلام گفت و گو کرده‌ام. و نیز ر. ک: شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱۶، ص ۲۳۶؛ اعلام النساء، ج ۴، ص ۱۲۴؛ بحارالانوار، ج ۲۹، ص ۱۹۴؛ سیره‌ی حلبی، ج ۳، ص ۴۰۰. [۳۳۱] «مهدی» خلیفه عباسی از حضرت خواست که حدود «فدک» را بگوید تا آن را به آنها بازگرداند. حضرت فرمود: یک سمت آن «کوه احد»، سمت دیگرش «عریش مصر»، و مرز سوم آن «دریای احمر»، و مرز چهارمش «دومه الجندل» است. مهدی برآشفست که آیا همه آنها که گفتمی حدود فدک است؟ امام علیه‌السلام فرمود: آری! همه این سرزمین‌ها از مناطقی است که با لشگر کشی و جنگ بازستانده نشده است و همین بود که مهدی عباسی کینه‌ی حضرت را به دل گرفت و تا حضرت را نکشت آرام نگرفت. (الکافی، ج ۱، ص ۵۴۳). در مناقب ابن شهر آشوب به نقل از کتاب «اخبار الخلفاء» این گفت و گو را بین امام موسی بن جعفر علیه‌السلام و هارون الرشید با حدود و ثغور دیگری نقل می‌کند (ر. ک: بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۱۴۴ و ج ۲۹، ص ۲۰۰). [۳۳۲] هم چنان که زهرا علیها‌السلام خود نیز در کلامی که به او نسبت می‌دهند در گفت و گوهایش با علی علیه‌السلام به آنان اشاره دارد. (هذا ابن ابی‌قحافه... حتی حبستنی قیلۀ نصرها، والمهاجره و صلها، و غضت الجماعه دونی طرفها، فلا دافع و لا مانع). [۳۳۳] از مفهوم، ابعاد، قلمرو خصوصیات و آثار (حمد) باید در جای دیگر گفت و گو شود، اما با توجه به خطبه‌های نهج‌البلاغه و صحیفه‌ی سجادیه این نکته مشخص می‌شود که حمد، وسیله شکر است (خ ۱۸۲ و ۱۹۰ نهج‌البلاغه و دعای ۵۱ صحیفه)، وسیله‌ی رسیدن به رضای خدا و اراده او است (خ ۱۸۲ و ۱۵۹ و دعای ۱) و وسیله‌ی ادای حقوق او است (خ ۱۸۲ و دعای ۱). در یک کلمه، حمد، میزان انسانیت و مرز میان بهایم و آدمی است (دعای ۱). با این نمونه‌ها مشخص می‌شود که حمد کلمه نیست و فقط ستایش نیست که ستایش زمینه‌ی حمد است. آن جا که حمد وسیله‌ی شکر است دیگر نمی‌تواند فقط ستایش باشد. شکر بکار گرفتن نعمت در راه خدا است. پس حمد وسیله شکر و سپاس است، وسیله‌ی طاعت و عبودیت و ادای حقوق است. با این توضیح می‌یابیم حمد همان گامهای است که باید در این راه برداشته شود و همان حقوقی است که باید ادا شود و همان اطاعت و عبودیتی است که انسان را تا آن اوج‌ها می‌کشاند. [۳۳۴] مفهوم (انعام) با (تنعیم) تفاوت دارد. باب افعال تفعیل این واژه از نکته‌های متفاوتی برخوردارند. نعمت‌هایی که داریم تمامی تنعیم و بهره‌مند ساختن و زمینه را فراهم کردن هستند. هنگامی که نعمت‌ها در برابر صبر و شکر به انسان می‌رسند دیگر تنعیم نیستند که انعام می‌شوند. انعام پاداش به انبیا و شهدا و صدیقین تعلق دارد که از داده‌های حق درست و کامل کار کشیده‌اند و بازدهی سالم و زیاد داشته‌اند. (من یطع الرسول فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین والشهداء...) (نساء، ۶۹). [۳۳۵] زعمتم حقا لکم لله فیکم عهد، قدمه الیکم و نحن بقیه استخلفنا علیکم و

معنا کتاب الله. و در بعضی از نقل‌ها گونه‌ی دیگری آمده و تماماً از «کتاب خدا» سخن گفته شده که در این صورت ابتدا کتاب معرفی می‌شود و آن گاه عترت. [۳۳۶] و آی فینا منکشفه سرائره. «و از کتاب خدا آن چه درباره‌ی ما است پدیدار و آشکار است». ر. ک: «سخنرانی زهرا علیها السلام در مسجد مدینه» در همین کتاب. [۳۳۷] ر. ک: وسایل الشیعه، ج ۱، باب اول، روایات «بنی الاسلام علی خمس: علی الصلوة والزکاة والحج والصوم والولاية» و «بنی الاسلام علی خمس: شهادة ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده و رسوله و اقام الصلوة...». [۳۳۸] «و بايعوه علی ان یمنعوه و اهله مما یمنعون منه انفسهم و اهلیهم و اولادهم و ان یوؤهم و ینصروهم». الصحيح من سیره النبی الاعظم صلی الله علیه و آله، ج ۲، ص ۲۰۴، شرح ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۴۴-۴۵. [۳۳۹] الامامة و السياسة، بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۲۲۹. [۳۴۰] نهج البلاغه، خ ۶۴ (به اصل درخت استدلال نمودند ولی میوه‌ی آن را نابود کردند)؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۴؛ نیز می‌فرمود: انا احتج علیکم بمثل ما احتجتم به علی الانصار (شرح ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۱۱، المسترشد، ص ۳۷۴). و همواره می‌فرمود: «واعجباه! تكون الخلافة بالصحابة و لا تكون بالقرابة و الصحابة؟!». علم یقین، ج ۲، ص ۶۸۸. [۳۴۱] برای ما انتظار بلا داشتید، و منتظر رسیدن اخبار وحشت‌انگیز بودید و به هنگام نبرد کنار می‌کشیدید و از جنگ می‌گریختید. [۳۴۲] این شیوه‌ی همیشگی او بود، پیشتر هم در سقیفه به همین حیل در خواباندن رگ احساسات مردم متوسل شده بود و در برابر هجوم سخت و استدلال‌های قوی علی علیه السلام برای جلوگیری از احساسات و تحریک مردم به دل‌جویی از علی علیه السلام پرداخت. (الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۱۳) هم چنان که بعد از آن نیز وقتی حسن علیه السلام در حالی که طفلی بیش نبود، در مسجد به او اعتراض کرد و گفت: «انزل عن منبر ابی» باز هم به همین حیل روی آورد. (بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۲۳۲ به نقل از تاریخ بغداد؛ جوامع الجامع، سیوطی، صص ۱۰۵۱ و ۱۰۵۲). [۳۴۳] گاهی انصاف به خرج دادن و تظاهر به آن زمینه و مقدمه یک حیل است. هم چنانکه در قرآن آمده است یهودیان برای بازگرداندن مسلمانان به یکدیگر می‌گفتند. اول روز به رسول و کتابش ایمان بیاورید و آخر روز به آن کافر گردید. شاید آنها از این خود بازگردند. (آل عمران، ۷۲) اول روز ایمان بیاورید تا دلیل بر انصاف شما بدانند و آخر روز باز گردید تا دلیل تحقیق شما بگیرند! [۳۴۴] اشعار هند دختر ائانه یا دختر ابان بن عبدالمطلب. برای آگاهی از تمامی این اشعار رجوع کنید به «سخنرانی زهرا علیها السلام در مسجد مدینه» در همین کتاب. [۳۴۵] «و لم یر الناس اکثر باک و لا باکیه منهم یومئذ» (اعلام النساء، ج ۴، ص ۱۲۲، کشف الغم، ج ۲، ص ۱۱۵). [۳۴۶] ر. ک: الغدیر، ج ۷، ص ۲۲۶. [۳۴۷] شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۶، صص ۲۱۴ و ۲۱۵. در مورد «سباب» بودن ابوبکر مراجعه شود به الغدیر، ج ۷، ص ۲۲۴. در «شبهای پیشاور» است که از بعضی از تواریخ (انما هی ثعالبه شهیدها ذنبها) آمده است. شاید مراد از قذف فاطمه علیها السلام بر منابر، همین گفته‌های ابوبکر باشد (اخراج الشیخ فی تهذیب الاحکام، ج ۴، صص ۱۴۹ و ۱۵۰ عن ابی الصامت عن ابی عبدالله علیه السلام فی حدیث: «و اما قذف المحصنات فقد قذفوا فاطمة علی منابرهم»). [۳۴۸] شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۱۵. [۳۴۹] «لا یحبک الا مؤمن و لا یبغضک الا منافق». امالی مفید، ص ۳۰۸ (مجلس ۳۶)؛ صحیح مسلم (باب الایمان شماره ۷۸)، ترمذی (مناقب ۳۷۳۷)؛ نسایی، ج ۸، ص ۸۱۷؛ انساب الاشراف، ص ۹۷؛ مسند احمد، ج ۱، صص ۸۴ و ۹۵؛ فضایل الصحابة، احمد حنبل، ص ۶۸۵؛ ترجمه الامام علی علیه السلام (تاریخ دمشق)، تحقیق شیخ محمودی، ج ۲، ص ۲۰۸؛ حیل الاولیاء، ج ۴، ص ۱۸۵؛ تاریخ الاسلام، ذهبی، ج ۱، ص ۶۳۴. نیز ر. ک: آخرین پی نوشت از «کینه از علی علیه السلام» در همین کتاب. [۳۵۰] در «دلایل الامامة»، ص ۳۸ آمده است که ابوبکر پس از تهدید انصار گفت. با این همه فردا بیایید حقوقتان را از بیت‌المال دریافت کنید!! و سپس به انصار گفت: بدانید من راز کسی را آشکار نمی‌سازم و با دست و زبان، کسی را نمی‌آزارم مگر کسی که مستحق کیفر باشد. [۳۵۱] توبه، ۳۸. [۳۵۲] ابن‌شهر آشوب در مناقب (ج ۲، ص ۲۰۸) در ادامه‌ی خطبه بدون ذکر سند و به صورت مرصل، و شیخ طوسی در امالی (ص ۶۸۳، مجلس ۳۸) جدای از خطبه و به طور مسند، نقل می‌کنند: چون دختر رسول، آن گفتار را در پاسخ خود شنید دل آزرده و خشمناک به خانه رفت و به شوهر خود علی علیه السلام چنین گفت: ای پسر ابوطالب تا کی دست‌ها به زانو

بسته‌ای و چون تهمت زدگان به گوشه‌ی خانه خزیده‌ای؟ مگر تو... اما من نیاوردم، نه آن که از توجیحات آن بی‌خبرم، (ر. ک: بحارالانوار، ج ۲۹، صص ۳۲۵-۳۲۴؛ ریاحین الشریعه، ج ۱، ص ۳۴۱) بلکه گذشته از این که ربطی به سخنان آن حضرت در مسجد ندارد، چگونه می‌توان پذیرفت که زهرا علیهاالسلام شوهر خود را این چنین سرزنش کند؟ آن هم برای نان خورش بچگانش. و از اینها گذشته (به گفته‌ی استاد محقق آقای شهیدی) چه کسی دیده یا شنیده که زن و شوهری در خانه با یکدیگر این گونه به سجع سخنان گله‌آمیز بگویند، مگر زهرا علیهاالسلام می‌خواست قدرت خود را در سخنوری به علی علیه‌السلام نشان دهد؟ این گونه سخن گفتن که مملو از صنعت‌های معانی و بیان است و فراوان از استعاره و تشبیه، سجع و... استفاده شده برای خطبه خواندن و در حضور جمع سخن گفتن مناسب است، چون سخن باید در دل شنونده نفوذ کند. اما در محیط خانه و گفت و گوی صمیمی زن و شوهر چه نیازی به این گونه سخن گفتن است. مگر اینکه گفته شود زهرایی که همیشه درمان دردهای علی علیه‌السلام و تسلی بخش اوست می‌خواهد علی علیه‌السلام را تحریک کند و به کاری ناخواسته وادارد!!! و یا نمی‌دانم توجیحاتی دیگر. [۳۵۳] بی دلیل نبود که اهل بیت فرزندان خود را ملزم به حفظ این خطبه می‌کردند. هم چنان که ملزم به حفظ قرآن می‌کردند. (کان اهل البیت یلزمون اولادهم بحفظها کما یلزمونهم بحفظ القرآن المراجعات، ص ۴۱۰؛ و نیز ر. ک: بحارالانوار، ج ۲۹، ص ۲۳۵؛ بلاغات النساء، ص ۱۴. [۳۵۴] در مورد سن حضرت زهرا علیهاالسلام بین شیعه و اهل سنت اختلاف است (که انگیزه این اختلاف از جانب اهل سنت بر اهل تحقیق پوشیده نیست. فتدبر.) اهل سنت معتقدند که سال تولد حضرت زهرا علیهاالسلام پنج سال قبل از بعثت بوده (الطبقات، ج ۸، ص ۱۱؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۸۶۹ و ج ۱۳، ص ۲۴۳۴؛ انساب الاشراف، ص ۴۰۲، کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۳۴۱؛ مقاتل الطالبین، ص ۴۸؛ الاستیعاب، ص ۷۵۰ و...). اما شیعه به دلیل روایات متعدد قایل به این است که سال تولد حضرت زهرا علیهاالسلام پنج سال بعد از بعثت بوده است (الکافی، ج ۱، ص ۴۵۸؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۵۷؛ کشف الغمّه، ج ۱، ص ۴۴۹؛ بحارالانوار به نقل- از دلایل الامامه و دیگر کتاب‌ها- ج ۴۳، ص ۷ به بعد و...) و ما نیز به همین اعتقادیم به دلیل این که اهل البیت ادری بما فی البیت هستند. و به قرینه‌ی روایاتی که انعقاد نطفه‌ی زهرا علیهاالسلام را از میوه‌ای بهشتی می‌داند که در معراج به رسول صلی الله علیه و آله دادند (بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۳۵ به نقل از علل الشرایع) و یا روایاتی که اسم فاطمه را نازل شده از جانب خدا به وسیله‌ی جبرئیل می‌داند و نیز دلایلی دیگر. (ر. ک: مناقب ابن مغزلی، ص ۳۵۸-۳۶۰، پاورقی). ناگفته نماند که از اهل سنت نیز روایاتی که مؤید قول شیعه هست نقل شده است. ر. ک: الدر المنثور، ج ۴، ص ۱۵۳ ذیل آیه‌ی اول سوره‌ی اسراء، میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۵۱۸؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۰۲. حاکم نیز در مستدرک از سعد بن مالک روایت می‌کند که می‌گفت: «قال رسول الله صلی الله علیه و آله: اتانی جبرئیل بسفر جله من الجنة فاکلتها لیلۃ اسری بی فعلقت خدیجه بفاطمه، اذا اشدت الی رائه الجنة شممت رقبه فاطمه». (مستدرک، ج ۳، ص ۱۵۶). [۳۵۵] کشف الغمّه، ص ۱۰۳؛ شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۶، ص ۴۶؛ تاریخ مدینه، ج ۱، ص ۱۹۷. [۳۵۶] کشف الغمّه، ج ۲، ص ۳۷؛ شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱۶، ص ۲۱۴. [۳۵۷] شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۱۳۷ و ج ۲، ص ۱۹. [۳۵۸] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۰۳، شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱۶، ص ۲۱۸، الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۱۳. [۳۵۹] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۰۳. [۳۶۰] بحارالانوار، ج ۲، صص ۱۸۵، ۱۹۱، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷. [۳۶۱] انسان، ۱۰. [۳۶۲] انسان، ۷. [۳۶۳] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۵۹. [۳۶۴] قبل از آن هم در جایی دیگر در جواب آنان گفته بود. «علی در کنار جسد پیامبر مشغول مراسم تدفین بود. آیا می‌توانست پیامبر را ترک کند؟» (الامامه و السیاسه، ص ۱۲) خود علی علیه‌السلام هم می‌گفت. «افکنک ادع رسول الله صلی الله علیه و آله فی بینه؟ لم ادفنه واخرج انازع الناس سلطانه؟» آیا می‌توانستم جنازه‌ی رسول خدا را در خانه‌اش رها کنم و مراسم تدفین را نادیده گرفته، به میان مردم رفته و در حکومت و خلافت به منازعه پردازم؟ (همان). [۳۶۵] خصال، ج ۱، ص ۱۷۳. [۳۶۶] متن تصحیح و مقابله شده‌ی این خطبه با نسخ متعدد به همراه اسناد و ترجمه‌ی آن در قسمت خطبه‌ها خواهد آمد. [۳۶۷] اشاره به سوره‌ی دهر (هل اتی) که به اتفاق همه مفسران شیعه و سنی در شأن

اهل بیت نازل شده است. [۳۶۸] خوبی‌ها را کم دیدن و بدی‌ها را زیاد دیدن. «دعای مکارم الاخلاق». [۳۶۹] اگر شما دوستدار خدا هستید پس از من پیروی کنید. آیه نمی گوید «فاحبونی» که می گوید: (فاتبعونی). [۳۷۰] قال رسول الله صلی الله علیه و آله انی سمیت ابنتی فاطمة لان الله عزوجل فطمها و فطم من احبها من النار (بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۲) و نیز ر. ک: «ولاء زهرا علیها السلام» در همین کتاب. [۳۷۱] من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۱۸۴ و ۱۹۴؛ بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۱۴۲ (به نقل از من لا یحضره الفقیه). [۳۷۲] در سفینه البحار آمده است که بال زیر بار بیعت با ابوبکر نرفت از این رو عمر او را به شام تبعید کرد. «و روی ان بلالا ابی ان یبایع ابابکر و ان عمر اخذ بتلابیه و قال... فقال عمر لا ابا لک لا تقوم معنا فارتحل الی الشام...» [سفینه البحار، ج ۱، صص ۱۰۴-۱۰۵]. [۳۷۳] اسد الغابه، ج ۱، ص ۱۸۵. [۳۷۴] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۵۷؛ من لا یحضره الفقیه، صدوق، ج ۱، ص ۱۹۴؛ اسد الغابه، ج ۱، ص ۲۸۵ البته از نقل اسد الغابه حسنین علیهما السلام از بلال خواستند که اذان بگوید. و به نظر می‌رسد داستان اذان بلال دو مرتبه اتفاق افتاده است یکی در زمان صدیقه کبری علیها السلام و به وسیله آن حضرت و دیگری پس از شهادت آن حضرت و توسط حسنین علیهما السلام. ر. ک: الحیاء السیاسة للامام الحسن علیه السلام، جعفر مرتضی عاملی، ص ۱۰۰؛ قاموس الرجال، ج ۳، ص ۲۳۹. [۳۷۵] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۳۵. [۳۷۶] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۵۶. [۳۷۷] (تالله تفتوا تذرک یوسف حتی تکون حرزا او تکون من الهالکین. قال انما اشکوا بئی و حزنی الی الله و اعلم من الله ما لا تعلمون) یوسف، ۸۵-۸۶. [۳۷۸] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۵۶. «ای دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله شب را چگونه صبح کردی؟ فرمود: با غم و اندوه گذرانندیم، پدرم را از دست دادم و خلافت شوهرم غصب شده است و بر خلاف دستور خدا و رسول، امامت را از او گرفتم». [۳۷۹] بحارالانوار، ج ۴۳، صص ۱۷۷ و ۳۵. [۳۸۰] ریاحین الشریعة، ج ۱، ص ۲۵۰ به نقل از: کفایت الاثر. [۳۸۱] شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، صص ۲۰۷ و ۳۰۷ و ج ۱۳، ص ۳۰۱؛ عقد الفرید، ج ۳، ص ۱۷۵. [۳۸۲] «فلم ترد علیها و حولت وجهها عنهما». [۳۸۳] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۹۷ و ج ۲۸، ص ۳۵۷؛ علل الشرایع، باب ۱۴۸، ص ۱۸۷؛ اعلام النساء، ج ۴، ص ۱۲۳. [۳۸۴] الامامة و السیاسة، ص ۱۴، فاطمة الزهراء و الفاطمیون، عباس محمود العقاد، صص ۴۴-۴۵. [۳۸۵] بحارالانوار، ج ۴۳، صص ۱۵۹ و ۱۸۲ و ۱۸۳ و ج ۷۸، ص ۲۵۵، معانی الاخبار، ص ۳۵۶، کشف الغم، ج ۲، ص ۶۸، تاریخ مدینه، ج ۱، ص ۱۹۷. [۳۸۶] امالی صدوق، ص ۵۲۳. «عن ابن نباته قال. سئل امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام عن علة دفنه فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه و آله لیلا؟ فقال: انها کانت ساخطة علی قوم کرهت حضورهم جنازتها...» و در علل الشرایع، ص ۱۸۵ نیز آمده است. «سألت ابا عبد الله لای علة دفنت فاطمة علیها السلام باللیل و لم تدفن بالنهار؟ قال: لانها اوصت ان لا یصلی علیها الرجال الاعرابیان». [۳۸۷] سعدی. حافظ نیز می گوید: ما را چه غم که بارگه ما کجا کنند چون سینه‌های مردم عارف مزار ماست. [۳۸۸] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۹۲ و ج ۷۸، ص ۳۱۰؛ امالی مفید، ص ۲۸۱، دلائل الامامة، ص ۴۴، مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۶۳؛ السبعة من السلف، ص ۲۳؛ تاریخ مدینه، ج ۱، ص ۱۹۷. امام صادق علیه السلام در روایتی می‌فرماید: زهرا علیها السلام وصیت کرد که کسی از قبرش آگاهی نیابد. «و لا تعلم قبری احدا»؛ قبر مرا به هیچ کس اطلاع نده تا مخفی بماند. [۳۸۹] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۹۹. عمر می گفت: «والله لقد هممت ان انبشها فاصلی علیها». [۳۹۰] اعیان الشیعة، ج ۱، ص ۳۲۲ به نقل از دلائل الامامة (... فبلغ ذلك امیرالمؤمنین علیه السلام فخرج مغبضا قد احمرت عیناه و درت اوداجه و علیه قباؤه الاصفر الذی کان یلبسه فی کل کرهته و هو متکئی علی سفیه ذی الفقار حتی ورد البقیع...). [۳۹۱] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۹۹. [۳۹۲] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۰۶. «... و کادت ان تقع فتنه». [۳۹۳] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۷۱. «فضح الناس و لام بعضهم بعضا و قالوا لم یخلف نبیکم فیکم الابنتا واحدة تموت و تدفن و لم تحضروا وفاتها و الصلوة علیها و لا تعرفوا قبرها». [۳۹۴] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۹۹. (قال ابن عباس: فقبضت فاطمة علیها السلام من یومها فارتجبت المدینه بالبکاء و من الرجال و النساء و دهش الناس کیوم قبض فیہ رسول الله صلی الله علیه و آله). اعیان الشیعة، ج ۱، ص ۳۲۱. (و روی ابونعیم فی الحلیة... فلما توفیت صاح اهل المدینه صیحة واحدة واجتمعت نساء بنی هاشم فی دارها فصرخن صرخة واحدة کادت المدینه تترزع من صراخهن

و هن یقلن یا سیدتاه یا بنت رسول الله و اقبل الناس مثل عرف الفرس الی علی علیه السلام و هو جالس والحسن والحسین علیهم السلام بین یدیه بیکیان فبکی الناس لبکائهما). دلایل الامامة، ص ۳۸ (...ارتجت المدينة و هاج الناس و ارتفعت الاصوات). [۳۹۵] همین است که زهرا علیها السلام اولین کسی است که وارد بهشت می شود؛ «ان اول شخص یدخل الجنة فاطمة بنت محمد صلی الله علیه و آله». (فردوس الاخبار، ج ۱، ص ۶۹، ح ۸۳؛ کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۱۰، ح ۳۴۲۳۴؛ میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۶۱۸؛ لسان المیزان، ج ۴، ص ۱۶) و نیز ر. ک: فاطمة الزهراء علیها السلام، علامه‌ی امینی، ص ۱۰۳. [۳۹۶] بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۰۱. «فجاء علی علیه السلام فدخل فی حجرته فلم یر فاطمة علیها السلام فاشتد لذلك غمه و عظم علیه». [۳۹۷] بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۳۴. «قال علی علیه السلام فوالله ما اغضبتها و لا اكرهتها علی امر حتی قبضها الله عزوجل و لا اغضبتنی و لا عصمت لی امرا و لقد كنت انظر الیها فتتكشف عنی الهموم و الـاحزان». [۳۹۸] بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۱۴. «ثم اخبرنا علیا و هو فی المسجد فغشی علیه حتی رش علیه الماء ثم افاق». [۳۹۹] در جنگ صفین در شب لیلة الهزیر علی علیه السلام آن چنان شمشیر می زد و از سپاه معاویه می کشت که یاران علی علیه السلام در شگفت و دشمن در وحشت شد، و به التماس و زاری برآمد که بر باقی مردان رحم کنید و به زنان و فرزندان ببخشاید. یا معشر العرب الله الله فی الحرمات والنساء والبنات و از غرائب آن شب آن که امیرالمؤمنین هر نابکاری را که به ذوالفقار آتش بار می گذرانید، یک فریاد تکبیر به گوش اهل معرکه می رسانید. آن شب شمر دند پانصد و بیست و سه تکبیر از آن حضرت شنیدند. علامات کشته‌های آن حضرت در آن روز معلوم بود. چه ضربات همه بر یک و تیره بود. اگر بر طول زده بود قد راست کرده بود و اگر بر عرض زده بود دو نیم راست شده بود. (کشف الغممة، ج ۲، ص ۲۴۶. بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۶۰۰، الفتوح، ص ۶۶۷). دیگر راوی می گوید: به خدا قسم! در آن شب هرگز صولت شیری در دشمن ستیزی بیش از سطوت علی علیه السلام نبود. او چنان که شمارش کردند بیش از پانصد تن از بزرگان عرب را بکشت... (صفین، صص ۴۷۷-۴۷۸). [۴۰۰] بمن العزاء یا بنت محمد؟ کنت بک اعزى ففیم العزاء من بعدک» (بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۸۷). [۴۰۱] میان دو یار سرانجام روزی جدایی هست، اما هیچ چیز به قدر جدایی تحملش مشکل نیست. همه چیز جز فراغ مرگ تحملش آسان است. این که من بلافاصله بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله، فاطمه علیها السلام را از دست دادم خود دلیل بر این است که دوستی دوام ندارد. (به روایت مدائنی - که از کهن ترین سندها است - این دو بیت را امیرالمؤمنین انشاء کرد. «و انشاء یقول». الاخبار الموفقیات، زبیر بن بکار، ص ۱۹۴؛ ابن شهر آشوب، در مناقب (ج ۱، ص ۵۰۱) و به تبع او علامه‌ی مجلسی در بحار الانوار (ج ۴۳، ص ۱۸۴). البته در روایت مدائنی «واحد بعد واحد») ذکر شده اما در بحار الانوار «فاطما بعد احمد» آمده است). مجلسی می نویسد: روایت شده که هاتفی شعرا و را پاسخ داد و سپس چهار بیت نقل می کند (ج ۴۳، ص ۱۸۴). [۴۰۲] بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۷۳. (رجوع شود به شرح ۳۸). [۴۰۳] بحار الانوار، ج ۴۳، صص ۱۸۸ و ۱۸۷ و ۱۷۲. [۴۰۴] الطبقات ابن سعد، ج ۸، ص ۲۷. «فلا یکشفن احد لی کتفا». [۴۰۵] بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۱۴. «حنطنی و غسلنی و کفنی بالیل». [۴۰۶] بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۹۸: «... فحالت بینهم و بینه فاطمة عند باب البیت. فضربها قنغد الملعون بالسوط فماتت حین ماتت و ان فی عضدها الدمج من ضربته لعنه الله فالجاها الی عضادة بیتها و دفعها فکسر ضلعها من جنبها فالقت جنینا من بطنها فلم تزل صاحبة الفراش حتی ماتت من ذلك شهيدة» (دمج همان برآمدگی و ورم را گویند غده‌ای مثل دمل) و نیز ر. ک: بخش پیوست‌ها، پیوست ۱ «مضروبه». [۴۰۷] الکافی، ج ۱، ص ۴۷۹ (باب مولد ابی الحسن موسی بن جعفر علیه السلام). [۴۰۸] تفسیر لاهیجی، ج ۴، صص ۱۰۱-۱۰۲. [۴۰۹] جنات الخلود - جدول فاطمیه - ص ۱۸. [۴۱۰] برای اطلاع از حقیقت لیلة القدر و تاویل آن به فاطمه‌ی زهرا علیها السلام ر. ک: انسان و قرآن، آیه الله حسن زاده آملی. صص ۲۳۱-۲۵۵. [۴۱۱] امالی صدوق، ص ۱۱۶، معانی الاخبار، ص ۴۰۳، بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۷۳؛ تذکره الخواص، ص ۳۲۰؛ تاریخ دمشق، ترجمه الامام الحسین (تحقیق محمودی)، ص ۱۲۰؛ مناقب خوارزمی، ص ۵۸؛ مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۶۲؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۶۱ (و بسیاری منابع دیگر). ر. ک: فاطمة الزهراء علیها السلام، علامه‌ی امینی، ص ۵۸). «فلما قبض رسول الله صلی الله علیه و آله قال علی علیه السلام

هذا احد ركنى الذى قال لى رسول الله صلى الله عليه وآله فلما ماتت فاطمة عليها السلام قال على عليه السلام هذا الركن الثانى الذى قال رسول الله صلى الله عليه وآله». [۴۱۲] الكافى، ج ۱، ص ۴۶۱؛ بحار الانوار، ج ۴۳، صص ۱۰ و ۱۰۷. و بدون قسمت آخر - على ظهر الارض من آدم و من دونه - بحار الانوار، ج ۴۳، صص ۹۷ و ۱۴۱ و ۱۴۵، كنوز الحقايق، مناوى، ص ۱۲۴. [۴۱۳] مانند همتايى آنان با قرآن «حديث ثقلين» و همانندى آنان با سفينه نوح كه حرکت و سكون آن با نام خدا بود، نه با علل و عوامل طبيعى، «مثل اهل بيتى كمثل سفينه نوح...» و يا ملاك حق و باطل بودن و... به هر حال آنچه در آيات و روايات و زيارت جامعه در شأن اهل بيت آمده است، شامل زهرا عليها السلام نيز مى شود. [۴۱۴] بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۳. [۴۱۵] «نادت فاطمة ادن لاحدثك بما كان و بما هو كائن و بما لم يكن الى يوم القيامة حين تقوم الساعة» بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۸ ح ۱۱. [۴۱۶] «سميت فاطمة عليها السلام البتول لانقطاعها عن نساء زمانها فضلا و دينا و حسبا» بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۵، ح ۱۳. [۴۱۷] «ان الله اعطى عشرة اشياء لعشرة من النساء... والعلم لفاطمة زوجة المرتضى» بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۴. [۴۱۸] حلية الاولياء، ج ۲، ص ۴۰. [۴۱۹] بحار الانوار، ج ۲، ص ۳، و نيز ر. ك: «ادب زهرا عليها السلام» در همين نوشته. [۴۲۰] ر. ك: وحى و رهبرى، آية الله جوادى آملی، مقاله‌ی سوم، حضرت زهرا عليها السلام، ص ۲۲۵ «همتايى اميرالمؤمنين و صديقه كبرى در تبين معارف الهى»، [۴۲۱] ر. ك: وحى و رهبرى، آية الله جوادى آملی، مقاله‌ی سوم، حضرت زهرا عليها السلام، ص ۲۲۵ «همتايى اميرالمؤمنين و صديقه كبرى در تبين معارف الهى»، [۴۲۲] اين دو از كنيه‌هاى آن حضرت است (رياحين الشريعة، ص ۹). [۴۲۳] از ايمان و مراحل، آثار و حقوقى كه بر عهده مى آورد، بايد در جايى ديگر گفت و گو شود، اما اشاره اش خالى از لطف نيست. ايمان. همان عشق است و نفرت (توضيح بيشر آن در متن آمده است). مراحل. اين عشق به تدريج شكل مى گيرد و اين گياه آهسته سربلند مى كند تا از تمامى وجود آن سرازير مى شود و از دست و پا، چشم و گوش و فكر و خيال، جوانه مى زند و بار مى آورد. «ان الايمان مبثوث على الجوارح»؛ ايمان بر تمامى وجود آدمى پراكنده است. (وسايل، باب جهاد با نفس) ممكن است دست ايمان آورده باشد ولى هنوز چشم ايمان نياورده و خالى مانده باشد. هر يك از اعضاى و جوارح كه از اين عشق زنده شدند به ايمان مى رسند، تا آن جا كه «روح ايمان» در تمامى وجود آدمى سايه مى گستراند. (وسايل، جهاد با نفس) سرعت و شتاب يا كندى و حتى خشكيدن اين گياه عشق به تو بستگى دارد كه چگونه سيرابش كنى و بارورش سازى. هر چه بيشر شكر كنى و بيشر گام بردارى، زودتر مى رسى و بيشر بار مى گيرى؛ زيرا داستان آدمى، داستان شكر و كفر است. (لئن شكرتم لازيدنكم ولئن كفرتم ان عذابي لشديد). همين است كه ايمان عمل را مى زايد و عمل هم ايمان را بارور مى سازد. آثار و علامت‌ها: مؤمن به امر مى رسد. (اولئك لهم الامن) (انعام، ۸۲). همين است كه نه خوفى از آينده دارد و نه حزنى بر گذشته. (و لا خوف عليهم و لا هم يحزنون) (بقره، ۱۱۲) و نه حيرتى در حال. (من يؤمن بالله يهد قلبه) (تغابن، ۱۱). با همين امن به تسلط مى رسد. (انتم الاعلون ان كنتم مؤمنين) (آل عمران، ۱۳۹). او ذليل نخواهد شد. (ولله العزة و لرسوله و للمؤمنين) (منافقين، ۸) حتى ذليل قدرت و توانايى خود نمى شود، چون كسى كه به عزت رسيده و بر قدرت خود مسلط شده است، ذلت در او راهى ندارد. اين تسلط او را به شهادت مى رساند كه تمامى حادثه‌ها در وجود او پيش‌بينى شده است: (تلك الايام نداولها... و يتخذ منكم شهداء) (آل عمران، ۱۴۰) و با اين شهادت به انتظار مى رسد: (فمنهم من قضى نجبه و منهم من ينتظر) (احزاب، ۲۳). اين امن و تسلط و شهادت و انتظار، علامت‌هاى اين وجود راه يافته و اين مؤمن خود يافته است و همان گونه كه گذشت، در وسعت امن، خوف و حزن و ذلت راه ندارد. مؤمن را بايد با اين علامت‌ها شناخت نه با عمل‌ها، و اين علامت‌ها در حالت‌هاى او هستند نه در اعمال او. آدمى نه با حرف و نه با عمل كه با علامت‌ها شناسايى مى شود. آدم‌هاى را مى بينى كه كوچك‌ترين حادثه آن‌ها را درهم مى پيچد و زمين مى زند. اين وجود راه نيافته و خود نيافته است و گرنه كوچك‌ترها او را زير و رو نمى كردند. حقوقى كه بر دوش مى آورد. وجودى كه اين گونه راه افتاد و با آتش عشق پخته شد و سوخت، اين وجود سوخته، عاشق است بر همه عالم كه همه عالم از اوست. براى او حب محبوب خدا، حب خداست. از اين رو مسئوليتى عظيم بر دوش او مى نشيند، تا آن جا كه به گفته‌ى

امام علی علیه‌السلام حتی در برابر زمین‌ها و حیوانات نیز مسئولیت خواهد داشت: «انکم مسئولون حتی عن البقاع والبهائم» که باید از آن‌ها بهره بگیرد و آن‌ها را از رکود و بی حاصلی درآورد. (نهج‌البلاغه، صبحی صالح، ص ۲۴۲) این مسئولیت در برابر آدمیان هست. او در برابر ناس (مردم) مسؤول هدایت است و در برابر کسانی که این هدایت را پذیرفته و ایمان آوردند، مسؤول نصر و یاری است. و اگر هجرت کردند و راه افتادند، مسؤول ولایت آنان و عهده‌دار در برابر آنهاست. امام صادق علیه‌السلام در برابر سؤال معلی بن خنیس که از حقوق مسلمانان می‌پرسد، جواب نمی‌دهد، مبادا او آن را ضایع کند و نتواند به آن عمل کند. سرانجام در برابر اصرار معلی، حضرت این حقوق را می‌شمردند و این حقوق در هفت مرحله بیان می‌شود. انصاف، اطاعت، اعانت، حفاظت، رحمت، انفاق و بخشش، مواسات و برابری و عهده‌داری و ولایت که اگر احتیاج دارد پیش از ابراز برآورده‌اش کنی تا آنجا که به مرحله ایشار و فداکاری برسی. این‌ها حقوق و تکلیف‌هایی هستند که بر عهده‌ی تو می‌نشیند و هر قدر وجود تو گسترده شود و وسعت بگیرد، این عهده‌داری بیشتر خواهد شد. این همه حقوق برای کسی که ریشه دارد، یک حاصل طبیعی است که نه خسته می‌شود و نه به غرور می‌رسد. این وجود به وسعت رسیده دیگر نه با زور که با شوق گام برمی‌دارد و ابتکار و ذوق در او می‌شکفتد و لطافت و ظرافت در حرکاتش نقش می‌بندد. از خشونت‌ها و قدی‌ها بیرون می‌آید و این وجود لطیف به آگاهی‌ها و خبرگی‌ها می‌رسد که (ان الله لطیف خبیر)، لطافت خبرگی می‌آورد. (به نقل از صراط، ص ۸۲-۸۵) [۴۲۴] «هل الايمان الا الحب والبغض»، باب جهاد با نفس. [۴۲۵] هم چنان که اسلام حد ذهنی مذهب است و تقوا حد عملی آن. [۴۲۶] (الذین آمنوا اشد حبا لله) (بقره، ۱۶۵). در آیه‌ی دیگر هم آمده که اعراب گفتند ما ایمان آورده‌ایم. بگو شما ایمان نیاورید، بگوئید ایمان آورده‌ایم هنوز ایمان در دل شما راه نیافته است. هنوز عشق خدا در سینه‌ها تان خرگاه نزده است و هنوز دیگران پاسدار دل‌ها تان هستند. (قالت الاعراب آمنة قل لم تؤمنوا ولكن قولوا اسلمنا و لما يدخل الايمان في قلوبكم) (حجرات، ۱۴). [۴۲۷] «يا سلمان! ان ابنتي فاطمه ملاء الله قلبها و جوارحها ايماننا الى مشاشها تفرغت لطاعة الله» بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۴۶. [۴۲۸] «ان ابنتي فاطمه ملا- الله قلبها و جوارحها ايماننا و يقينا». بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۹. [۴۲۹] كشف الغمه، ج ۲، ص ۹۴؛ بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۸۲؛ دلائل الامامة، ص ۵۶؛ روضة الواعظين، ص ۲۷۷. [۴۳۰] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۵؛ مجمع البحرين، ماده بتل. [۴۳۱] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۳۵. [۴۳۲] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۳۵. [۴۳۳] قال الحسن: «ما كان في الدنيا اعيد من فاطمة عليها السلام كانت تقوم حتى تتورم قدمها» بحارالانوار، ج ۴۳، صص ۷۶ و ۸۴. [۴۳۴] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۷۲. [۴۳۵] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۴۵. [۴۳۶] احقاق الحق، ج ۴، ص ۴۸۱. «فانشدك ان الله ان قمت الى الصلوة فنعبد الله تعالى هذه الليلة». [۴۳۷] قالت «شغلني عن مسئلته لذه خدمته، لا حاجة لي غير النظر الى وجه الكريم في دارالسلام». رباحين الشريعة، ج ۱، ص ۱۰۵. [۴۳۸] برای آگاهی از دعاهای وارده از حضرت زهرا عليها السلام ر. ک: «دعاهای زهرا عليها السلام» در همین کتاب. [۴۳۹] بحارالانوار، ج ۹۲، ص ۴۰۴. [۴۴۰] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۴۶. «فسمعت فاطمة تقرأ القرآن من جوا». [۴۴۱] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۸۸. (و ما عند الله خير و أبقى) (قصص، ۶۰). [۴۴۲] بحارالانوار، ج ۹۷، ص ۲۷. «اذا أنامت... فاکثر في تلاوة القرآن والدعاء فانها ساعة يحتاج الميت الى انس الاحياء». [۴۴۳] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۸۷. [۴۴۴] بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۲۳. [۴۴۵] سفینه البحار، ج ۲، ص ۳۷۵. [۴۴۶] فرازی از خطبه‌ی زهرا عليها السلام در مسجد مدینه: «کتاب الله الناطق و القرآن الصادق و النور الساطع و الضياء الامع، بينه بصائر، منكشفه سرائره، منجلية ظواهره، مغتبطه به اشياعه، قائد الى الرضوان اتباعه، مود الى النجاه استماعه، به تنال حجج الله المنوره، و عزائم المفسره، و محارمه المخدره، و بيناته الجاليه و براهينه الكافيه و فضائله المندوبه، و رخصه الموهوبه و شرائعه المكتوبه». برای آگاهی از منابع این خطبه ر. ک: «خطبه‌های زهرا عليها السلام»؛ خطبه‌ی مسجد مدینه در همین کتاب. [۴۴۷] نقل: یعنی تصریح به اینکه این سخن را خداوند فرموده است. مثل ترکتم کتاب الله... اذ يقول: (و ورث سليمان داود)، (تعداد ۵ آیه). اقتباس: ذکر آیه‌ای در کلام بدون اینکه یادآوری شود این آیه‌ای از قرآن است. مثل: (اتقوا الله حق تقاته و لا تموتن الا و انتم مسلمون)، (حدود ۳۰ آیه). تلمیح: اشاره به

محتوای آیه بدون ذکر آیه. مثل: «لاستزادتها لشکر» که اشاره است به آیه‌ی (لئن شکرتم لازیدنکم)، (حدود ۳۰ آیه). (برای آگاهی بیشتر در مورد این اصطلاحات ر. ک: مختصر المعانی، چاپ جدید، صص ۲۳۴ و ۲۴۱؛ مطول، چاپ سنگی، صص ۳۷۷ و ۳۸۰)

البته چه بسا با دقت بیشتر و یا با توجه به نقل‌های مختلف تعداد آیه‌ها بیش از این‌ها باشد. [۴۴۸] همان که حافظ می‌گوید: غلام همت آنم که زیر چرخ کبود- ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است. [۴۴۹] علی علیه‌السلام می‌فرماید: «الزهد بین کلمتین من القرآن. قال الله تعالی: (لکیلا- تاسوا علی ما فاتکم و لا تفرحوا بما اتاکم) و من لم یبأس علی الماضي و لم یفرح بالآتی فقد اخذ الزهد بطرفیه؛ زهد در دو جمله قرآن خلاصه شده: «برای این که تأسف نخورید بر آن چه از شما فوت می‌شود، و شاد نگردید به آن چه به شما می‌دهند»، هر کس بر گذشته اندوه نخورد و برای آینده شادمان نشود، بر هر دو جانب زهد دست یافته است. [۴۵۰]

توبه، ۳۸. [۴۵۱] بحارالانوار، ج ۴۲، ص ۱۵۲. [۴۵۲] انا لله و انا الیه راجعون، الی ربک الرجعی، الیه المصیر،... [۴۵۳] «آه من قلة الزاد و طول الطريق» (نهج‌البلاغه، حکمت ۷۷)، آه از دوری راه و کمی توشه. [۴۵۴] (یا ایها الانسان انک کادح الی ربک کدحا فملاقیه) (انشقاق، ۶). [۴۵۵] آل عمران، ۹۲. [۴۵۶] در کتاب الکافی، ج ۵، ص ۳۷۷، به نقل از ائمه علیهم‌السلام مقدار آن را ۳۰ درهم ذکر می‌کند و در کشف الغمّه، ج ۱، ص ۳۴۹، به نقل از انس از مناقب خوارزمی، مبلغ آن را ۴۰۰ مثقال نقره، و در ص ۳۵۵، ۴۰۰ درهم نقره ذکر می‌کند. که البته با توجه به سند و هم اینکه نقل کافی اضبط و دقیق‌تر است، نقل کافی مورد پذیرش است. شایان ذکر است که هر درهم نقره، ۱۲/۶ نخود یعنی حدود نیم مثقال است. (نخود ۲۴: ۱ مثقال). [۴۵۷] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۹۴، مناقب ابن‌شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۵۲، احقاق الحق، ج ۱۰، ص ۳۶۹. علامه‌ی اربلی نقل می‌کند که وقتی رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم چشمش به جهیزه‌ی اندک فاطمه علیها‌السلام افتاد اشک از دیدگانش جاری شد. آنگاه سر به سوی آسمان بلند کرد و فرمود: «اللهم بارک لاهل بیت جل انیتهم الخزف»؛ خدایا این زندگی را برای خاندانی که بیشتر ظرف‌هاشان گلی است مبارک گردان. (کشف الغمّه، ج ۱، ص ۳۵۹). [۴۵۸] نزهة المجالس، ص ۲۸. [۴۵۹] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۷۲؛ اهل‌البیت، ص ۱۳۹. [۴۶۰] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۸۲ «... فاصابها من ذلک ضرر شدید». [۴۶۱] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۸۳؛ سنن ابی‌داود، ج ۲، ص ۳۳۴. [۴۶۲] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۸. [۴۶۳] بحارالانوار، ج ۳۵، ص ۲۴۰ و ج ۴۳، ص ۷۲. [۴۶۴] مناقب ابن‌شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۴۱، ربیع‌الابرار، ج ۲، ص ۱۰۴. [۴۶۵] مفاتیح‌الجنان، زیارتنامه‌ی فاطمه علیها‌السلام. [۴۶۶] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۵. [۴۶۷] «لیس لکم الدنیا انما لکم الاخرة و میعادکم الجنة. ما تصنعون بالدنیا فانها زائلة غرارة.» [۴۶۸] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۴۷. [۴۶۹] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۸۸. [۴۷۰] الغدیر، ج ۲، ص ۳۱۸. مقصود از دنیا در این کلام زهرا علیها‌السلام دنیای وصفی است نه اسمی. به عبارت دیگر مقصود تعلق‌های دنیاست و گرنه خود دنیای خاکی که محل نزول ملائکه و انبیا و متجر اولیاء الله و مسجد احباء الله است و به هر حال مشتی سنگ و خاک بیش نیست. به بیان ساده‌تر فرق است بین این که «دنیا» غایت انسان باشد یا ظرف عمل انسان. [۴۷۱] «قبضه الله الیه قبض رافه و اختیار و رغبه و ایثار فمحمد من تعب هذه الدار فی راحة قد حف بالملائكة الابرار و رضوان الرب الغفار و مجاورة الملك الجبار» (سخنرانی زهرا علیها‌السلام در مسجد مدینه). [۴۷۲] مناقب ابن‌شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۲۳، بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۳۷ و ج ۳۹، ص ۲۷۸ و ج ۳۷، ص ۶۸. [۴۷۳] «حالتنا کما تری فی کساء نصفه تحتنا و نصفه فوقنا.» [۴۷۴] بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۲۵۷ «ما عندنا شیء و اننی منذ یومین اعلل الحسن والحسین.» [۴۷۵] بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۲۵۲ «ما فی بیتی شیء الا بركة رسول‌الله.» [۴۷۶] «اصبحنا و لیس فی بیتنا شیء یدوقه ذائقتی و انا لنحمد الله تعالی.» [۴۷۷] «یا ابا ان لنا ثلاثا ما طعمنا طعاما و ان الحسن والحسین اضطربا علی من شدة الجوع ثم رقدا کانهما فرخان منتوفان» (بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۷۲). [۴۷۸] «والله ما اصبح یا نبی الله فی بیت علی طعام و لا دخل بین شفتی طعام منذ خمس ولاننا ثاغیة و لا داغیة و لا اصبح فی بیتی سفه» (احقاق الحق، ج ۱۷، ص ۲۳). [۴۷۹] «والذی عظم حقک ما کان عندنا منذ ثلاث الا شیء اثرتک به.» [۴۸۰] «کان رسول‌الله نهانی ان اسألک شیئا فقال لا تسألنی ابن عمک شیئا. ان جائک بشیء عفوا و الا فلا تسألنی» بحارالانوار، ج ۱۴، ص ۱۹۷. [۴۸۱] «یا

بنیه اصبری فان موسی بن عمران اقام مع امرائه عشر سنین مالهما فراش الابعاء قطوانیه» کشف الغمّه، ج ۲، ص ۷۸. (عبای قطوانیه: ای بیضاء کثیر الحمل، یعنی پارچه‌ی سفیدی که پرز آن زیاد است). [۴۸۲] مفاتیح الجنان، زیارت حضرت فاطمه‌ی زهرا علیها السلام. [۴۸۳] بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۱۹۶. قال الصادق علیه السلام «اعمل بفرائض الله تكن اتقى الناس». [۴۸۴] ر. ک: میزان الحکمه، ج ۱۰، تنها در روایت آخر، ر. ک: ج ۶۸، ص ۲۰۴. [۴۸۵] بحار الانوار، ج ۹۳، ص ۳۵۸. [۴۸۶] امالی شیخ مفید، مجلس ۲۳. [۴۸۷] ر. ک: میزان الحکمه، ج ۱۰؛ بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۱۹۴. [۴۸۸] زهرا علیها السلام در خطبه‌ی غرائش در مسجد مدینه، روزه را یکی از عوامل استحکام و استقرار اخلاص می‌داند. «والصیام تثبیتاً للاخلاص». [۴۸۹] اخلاص سه مرحله دارد: در عمل، که خوب و بد، حق و باطل مخلوط نشوند و آمیخته نباشند. در نیت، که از خوف جهنم و عشق به بهشت به مرحله بالاتر راه بیابد. در دعای مکارم آمده است: «وانته بنیتی الی احسن النیات»، نیت مرا به عالی‌ترین نیت‌ها برسان. در دین، آن هم با این تعبیر (مخلصاً له الدین). این نوع تعبیر هر نوع التقاطی‌گری و توّمن ببعض و نکفر ببعض را نفی می‌کند. [۴۹۰] ر. ک: میزان الحکمه، ج ۳، صص ۶۳ و ۶۴. [۴۹۱] ر. ک: میزان الحکمه، ج ۳، صص ۶۳ و ۶۴. [۴۹۲] ر. ک: میزان الحکمه، ج ۳، صص ۶۳ و ۶۴. [۴۹۳] «لا حاجة لی غیر النظر الی وجهه الکریم»، ریاحین الشریعه، ج ۱، ص ۱۰۵. [۴۹۴] «یا سلمان هذا شیء امضیناه لله عزوجل لسنا تأخذ منه شیئا»، بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۷۳. [۴۹۵] بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۷. [۴۹۶] بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۱۸۴ و ج ۷۰، ص ۲۴۹. (برای شرح این روایت ر. ک: مواضع زهرا علیها السلام، در همین کتاب). [۴۹۷] احزاب، ۶. [۴۹۸] «ان الله تبارک و تعالی و یغضب لغضب فاطمه و یرضی لرضاه» برای آگاهی از منابع این حدیث از کتاب‌های شیعه و سنی ر. ک: فاطمه زهرا علیها السلام، علامه‌ی امینی، ص ۹۴. [۴۹۹] «فاطمه بضعة منی من اغضبها اغضبنی» و یا «من آذاها فقد آذانی» و یا «یؤذینی ما آذاها» و... برای آگاهی از منابع این حدیث از طریق فریقین ر. ک: پیشین، ص ۹۲. [۵۰۰] ر. ک: وحی و رهبری (مقاله‌ی حضرت زهرا علیها السلام) آیه الله جوادی آملی، فاطمه الزهراء علیها السلام، علامه‌ی امینی؛ الکلمة الغراء فی تفضیل الزهراء علیها السلام، سیر عبدالحسین شرف‌الدین، فاطمه علیها السلام برترین بانوی اسلام، ابراهیم امینی. [۵۰۱] ریاحین الشریعه، ج ۱، ص ۱۵۲. [۵۰۲] مراجعه شود به تفاسیر مجمع البیان و نور الثقلین و دیگر تفاسیر، ذیل سوره‌های نام برده. [۵۰۳] تفسیر برهان، جلد آخر، ص ۵۱۲ (ذیل سوره‌ی کوثر). [۵۰۴] مؤمنون، ۵۵-۵۶. [۵۰۵] توبه. ۵۵. [۵۰۶] (یرید الله ان یعذبهم) یا (یرید الله لیعذبهم) این دو تعبیر در این دو آیه عذاب حاضر و عذاب آینده را در بر می‌گیرد. [۵۰۷] این درست است که در مواردی بر نعمت‌های دنیا و یا اسب سواری خیر اطلاق شده ولی این بدان معنا نیست که هر نعمتی، خیر باشد. خیر نعمت هست ولی هر نعمتی خیر نیست. [۵۰۸] در آنجا باید گفت و گو کرد از این که: تفاوت اعطاء یا ایتاء، و فصل لربک با اقم الصلوة لذکری در چیست؟ شروع سوره با فعل ماضی و همراه تحقق عطاء چه نکته‌ای دارد؟ صلوة ذکر و صلوة حضور چه تفاوتی دارند؟ چه ارتباطی بین اعطاء کوثر با صلوة لربک و نحر است؟ آیا می‌توان با توجه به این که هنوز آیات حج تشریح نشده‌اند، نحر را به معنای انتصاب و اعتدال و رفع الرأس حتی یتظهر النحر عند القیام، گرفت. و محکم و سرفراز و سربلند ایستادن معنا کرد. (ر. ک: تفسیر صافی، ذیل همین سوره). و سرانجام این که پس از بخشش کوثر و امر به صلوة و نحر، چه جای تأکید و توضیح این نکته است که سوره هم با آن تمام می‌شود: (ان شائکک هو الا بتر). آیا خبر از آینده است یا توضیح یک قانون و بیان یک اصل و این که دشمنی با کسی که به کوثر دست یافته، باعث شکست و ناتمامی است؟ در هر حال در این سوره خیلی بیش از آن که تاکنون گفته شده، باید تدبر کرد. (ر. ک: تطهیر با جاری قرآن، سوره‌ی کوثر). [۵۰۹] عن اسامة بن زید قال: «سألت رسول الله علیها السلام ای اهل بیتک احب الی فاطمه». المعجم الکبیر، ج ۲۲، ص ۴۰۳؛ ج ۱۰۰۷ و ۱۰۰۸. قال رسول الله صلی الله علیه و آله «فاطمه بضعة منی من سرها فقد سرنی و من ساءها قد ساءنی. فاطمة اعز الناس علی» (بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۳، حدیث ۱۷)؛ فاطمه پاره‌ی وجود من است، هر که او را خوشحال کند مرا خوشحال کرده و هر که او را بیازارد مرا آزار داده. فاطمه در نزد من عزیزترین مردم است. «... ما کان من الرجل احب الی رسول الله صلی الله علیه و آله من علی علیه السلام و لا من النساء

احب الیه من فاطمة علیها السلام» (بحار الانوار، حدیث ۱۸)، محبوبترین افراد در نزد رسول از مردان علی و از زنان فاطمه بود. عن عائشة، قالت: «ما رأیت من الناس احدا اشبه کلاما و حدیثا برسول الله صلی الله علیه و آله من فاطمة کانت اذا دخلت علیه رحب بها و قبل یدیهما و اجلسها فی مجلسه» (بحار الانوار، ص ۲۵)؛ هیچ کس شبیه‌تر از فاطمه به رسول خدا در سخن گفتن نبود. وقتی نزد رسول خدا می‌رفت رسول به استقبالش می‌شتافت و دست او را می‌بوسید و او را در جای خود می‌نشاند. در روایتی آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله زهرا علیها السلام را زیاد می‌بوسید: «یکثر تقبیل فاطمة» و نیز آمده: «کان النبی اذا رأى فاطمة فرح بها» (بحار الانوار، ص ۸۸) رسول هر گاه فاطمه را می‌دید مسرور می‌شد. در روایتی دیگر آمده است: رسول خدا نمی‌خواهد تا پیشانی زهرا را می‌بوسید و سرش را بر سینه‌ی او می‌گذارد و او را دعا می‌کرد (بحار الانوار، ص ۷۸، البته ناگفته نماند که این روایات از طریق اهل سنت نقل شده و نه از طریق شیعه). در این کلام رسول صلی الله علیه و آله خوب تأمل کن. «فاطمة حوراء انسیة فکلما اشتقت الی رائحة الجنة شممت رائحة ابنتی فاطمة»؛ (بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۴)؛ فاطمه فرشته‌ای در سیمای انسان است، هر گاه مشتاق بوی بهشت می‌شوم دخترم فاطمه را می‌بوسم. [۵۱۰] بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۹۳. [۵۱۱] بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۳. [۵۱۲] مرحوم مجلسی در علت این که چرا فاطمه را «صدیقه» می‌نامند، یکی از احتمالات را همین می‌داند (مرآة العقول، ج ۵، ص ۳۱۵). [۵۱۳] سفینة البحار، ج ۱، ص ۲۳۱، مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۸۱. و نیز ر. ک: «احادیث زهرا علیها السلام» در همین کتاب. [۵۱۴] «رضیت بما رضی الله لی و رسوله»؛ (مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۴۴). [۵۱۵] بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۸۶. [۵۱۶] شیخ صدوق به سندش از اسماء بنت عمیس روایت کرده که گوید: روزی در خدمت فاطمه علیها السلام نشسته بودم و در گردنش گردن‌بندی از طلا بود که علی علیه السلام آن را از سهم غنایم جنگی خود برای فاطمه علیها السلام خریده بود، در این هنگام رسول خدا صلی الله علیه و آله به خانه‌ی وی در آمد و همین که چشمش به آن گردن‌بند افتاد به او گفت: ای فاطمه مردم نمی‌گویند فاطمه دختر محمد زیور آلات جباران را به تن کرده؟ رسول صلی الله علیه و آله بیش از این چیزی نگفت، اما فاطمه علیها السلام با شنیدن همین تذکر بلافاصله گردن‌بند را بیرون آورد و آن را فروخته و با پول آن بنده‌ای خرید و آزاد نمود. (بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۸۱). اما در نقل ابن شهر آشوب (مناقب، ج ۳، ص ۳۴۳) این گونه آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «لا یغرنک الناس ان یقولوا بنت محمد و علیک لبس الجبابرة فقطعتها واشترت بها رقبة فاعتقها فسر رسول الله بذلک»، ای دخترم تو را فریب ندهند و مغرور نکنند همین که مردم تو را دختر محمد می‌نامند، در صورتی که جامه‌ی جباران را به تن داری. فاطمه علیها السلام آن را از گردن خود بیرون آورد و فروخت و با پول آن بنده‌ای را خرید و آزاد کرد و رسول خدا صلی الله علیه و آله از این کار فاطمه علیها السلام خوشحال شد. [۵۱۷] بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۷ «والله لاوثرن بها رسول الله علی نفسی و غیری» و نیز می‌فرمود: «انت اولی بما تری» بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۹۹. [۵۱۸] بحار الانوار، ج ۴۳، صص ۲۰ و ۴۰. [۵۱۹] افراد زیادی از زهرا علیها السلام خواستگاری می‌کردند، ولی همگی پاسخ رد می‌شنیدند. رسول صلی الله علیه و آله به بعضی از آنها می‌فرمود: «انتظر امر الله فیها»؛ (سیره‌ی حلبی، ج ۲، ص ۲۰۵)؛ منتظر فرمان خدایم. یا «امرها الی ربها» (بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۲۵) کار فاطمه به دست پروردگار است. یا می‌فرمود: «امرها الی القضاء» (مناقب، ج ۲، ص ۱۸۲)، تا تقدیر چه پیش آرد. برخی را هم به این عنوان که فاطمه هنوز کوچک است و وقت ازدواج او نیست رد می‌کرد (مناقب، ج ۳، ص ۳۴۵). اما از همه جالب‌تر حدیثی است که در کتاب «تذکره الخواص» از کتب اهل سنت آمده است. در آنجا نقل شده که عبدالرحمن بن عوف و عثمان بن عفان که هر دو از ثروتمندان بزرگ بودند به عزم خواستگاری به نزد رسول آمدند. عبدالرحمن عرض کرد ای رسول خدا اگر فاطمه را به همسری من درآوری حاضریم یکصد شتر سیاه و آبی چشم که همگی بارشان پارچه‌های کتان اعلای مصری باشد با ده هزار دینار پول مهریه‌اش کنم!! عثمان هم عرض کرد من نیز حاضریم همین مهریه را بدهم و امتیازی که بر عبدالرحمن دارم این است که زودتر از او مسلمان شده و سابقه‌ی بیشتری در اسلام دارم. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از سخنان آن دو بسیار عصبانی شد به طوری که مشت‌ی سنگریزه

برداشته و به طرف عبدالرحمن پاشید و فرمود. خیال می‌کنی من بنده پول و ثروتم که با آنها بر من فخر می‌فروشی؟ (تذکره الخواص، ص ۳۰۶) و در نقل ابن شهر آشوب (مناقب، ج ۳، ص ۳۴۵) در ادامه آن آمده است که آن سنگریزه‌ها به صورت مرجان و جواهرات قیمتی درآمد و پیامبر بدین وسیله به آنان فهماند که احتیاجی به این پول‌ها ندارد. به هر حال رسول صلی الله علیه و آله با این اقدام خود عملاً به همه دختران و پدران فهماند که ملاک در ازدواج تنها کفو ایمانی است و نباید هم چون بعضی از ثروتمندان از خدا بی‌خبر که با دختران خود معامله می‌کنند، آنها را به پول فروخت. رسول صلی الله علیه و آله فاطمه علیها السلام را در مقابل زره‌ای که سی درهم می‌ارزید (الکافی، ج ۵، ص ۳۷۷) و یا چهارصد درهم (کشف الغمّه، ج ۱، ص ۳۵۹) به عقد علی علیه السلام درآورد و بدین وسیله تمامی ملاک‌های جاهلی را درهم شکست و آموخت که باید دختر را به مرد داد نه به مهر. علی علیه السلام می‌گوید آن گاه که زره را فروختم، پولش را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بردم. نه او از من پرسید این پول‌ها چقدر است و نه من به او چیزی در این باره گفتم. (بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۹۴). و زهرا علیها السلام هم با حسن انتخاب خود نشان داد که ادامه دهنده‌ی راه رسول صلی الله علیه و آله است و او نیز هم چون پدرش ملاک را کفو ایمانی می‌داند. از احمد بن حنبل در کتاب مناقب نقل شده که گفت: هنگامی که فاطمه به خانه‌ی علی آمد جز مقداری ریگ که در اتاق پهن شده بود و یک سبو و یک کوزه چیز دیگری در آنجا نیافت. (احقاق الحق، ج ۱۰، ص ۳۵۹ و ۳۹۹). (برای آگاهی از تجهیزه‌ی ساده‌ی زهرا علیها السلام ر. ک: بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۹۴؛ احقاق الحق، ج ۸۰، ص ۳۶۹). [۵۲۰] مغازی، واقدی، ج ۱، ص ۲۴۹؛ بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۰۲. [۵۲۱] بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۸۹. [۵۲۲] بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۵. [۵۲۳] ر. ک: «بخش اشعار و شکوه‌های زهرا علیها السلام در فقدان نبی صلی الله علیه و آله»، در همین کتاب. [۵۲۴] بحار الانوار، ج ۴۳، صص ۱۷۷۳۵. [۵۲۵] بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۵۷. [۵۲۶] به طرق متعدد از شیعه و سنی روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله این کنیه را بر دختر خود زهرا علیها السلام نهاد. (مناقب ج ۳، ص ۳۵۷، کشف الغمّه، ج ۲، ص ۸۸؛ المعه البیضاء، ص ۵۰؛ الاصابه، ج ۴، ص ۳۵۶؛ بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۹؛ الاستیعاب، ج ۲، ص ۷۵۲؛ المعجم الکبیر، ج ۲۲، ص ۳۹۷؛ ح ۹۸۵) و با توجه به این که کنیه‌ها و القاب ائمه خالی از حکمت و دلیل نیست (مراجعه شود به کتاب معانی الاخبار در علت نامیده شدن پیامبر صلی الله علیه و آله به ابوالقاسم، که بسیار قابل تأمل است و همچنین القاب دیگر ائمه علیهم السلام) در معنای ام‌اینها و جوهری ذکر شده و بعضی تا شانزده وجه نام برده‌اند: اصل، ثمر و مقصود و هدف، شاغول و تراز، مرکز، راه مستقیم، مدبر، هیئت و مانند، بی نظیر، جامع تمامی خیرات، راهنمایی هدایت، نعمت، پناه و مأوی، کنایه از شدت محبت و یا کنایه از این که اگر زنان رسول صلی الله علیه و آله ام المؤمنین‌اند، زهرا علیها السلام مادر رسول صلی الله علیه و آله است (و تفاوت این دو از ثری تا به ثریاست) و... از همه‌ی این‌ها گذشته شاید مقصود این باشد که زهرا علیها السلام ادامه‌ی رسول صلی الله علیه و آله است و دین رسول با زهرا علیها السلام تولدی دوباره می‌یابد و حیات دین مدیون اوست. چنانکه ام‌القری یعنی مادر شهرها، یعنی شهری که دیگر شهرها از او متولد می‌شوند و حیات می‌یابند. به هر حال دین رسول صلی الله علیه و آله با زهرا علیها السلام تولدی دوباره یافت و اگر زهرا علیها السلام نبود می‌رفت که چشمه‌ی زلال غدیر در پس ابرهای پلشت و سیاهی‌های سرشار مدفون شود و علی علیه السلام؛ این چشمه‌ی نور بخشکد. اگر رسول به فرزند زهرا علیها السلام می‌گوید: «حسین منی و انا من حسین» به زهرا علیها السلام می‌گوید: «ام‌اینها». [۵۲۷] فاطمه پاره‌ی وجود و نور دو چشم و میوه‌ی قلب من است. او روح و جان من است که در میان دو پهلویم قرار گرفته. او حوریه‌ای است در سیمای انسان. (بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۷۲). [۵۲۸] بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲؛ نزهة المجالس، ج ۲، ص ۲۲۷؛ روض الفائق، ص ۲۱۴؛ احقاق الحق، ج ۱۰، ص ۱۲ (به نقل از اهل سنت). [۵۲۹] ریاحین الشریعة، ج ۲، ص ۲۰۳. [۵۳۰] «لا یشغله شأن عن شأن»، بحار الانوار، ج ۹۵، ص ۱۵۹. [۵۳۱] «یا ابا خیر زوج»؛ ای پدر علی بهترین همسر است. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۳۳. [۵۳۲] عوالم العلوم، ج ۱۱، صص ۶۲۸ و ۶۲۹. [۵۳۳] کشف الغمّه، ج ۲، ص ۶۲. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۹۱ و ۹۵ و ۱۱۴ و ۱۳۳؛ عوالم، ج ۱۱، ص ۵۸۵. [۵۳۴] بحار الانوار، ج ۴۳،

صص ۳۱ و ۷۶ و ۸۱ و ۸۴ و ۸۵ و ۱۳۴ و ۱۵۱. [۵۳۵] بحارالانوار، ج ۴۳، صص ۳۱ و ۷۶ و ۸۱ و ۸۴ و ۸۵ و ۱۳۴ و ۱۵۱. [۵۳۶] بحارالانوار، ج ۴۳، صص ۳۱ و ۷۶ و ۸۱ و ۸۴ و ۸۵ و ۱۳۴ و ۱۵۱. [۵۳۷] كشف الغمّة، ج ۲، ص ۷۸، بحارالانوار، ج ۴۳، صص ۱۴۳ و ۱۱۷. [۵۳۸] بحارالانوار، ج ۴۳، صص ۷۵ و ۴۵ و... [۵۳۹] بحارالانوار، ج ۱۴، ص ۱۹۷. [۵۴۰] «روحي لروحك الفداء و نفسی لنفسك الوفاء يا ابالحسن ان كنت في خير كنت معك و ان كنت في شر كنت معك»، علی جان روح و جانم فدای تو باد. همواره در خوبی‌ها و رنج‌ها شریک تو هستم. (الکوکب الدرّی، ج ۱، ص ۱۹۶). [۵۴۱] بحارالانوار، ج ۳۷، ص ۴۴ و ج ۳۸، ص ۱۹ و ج ۴۱، ص ۲۵۷ و ج ۳۷، ص ۲۵۲. [۵۴۲] روحی لروحك الفداء و نفسی... [۵۴۳] «لا اغضبتنی»، (بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۳۴). در مناقب خوازمی، ص ۲۵۶ آمده که علی علیه‌السلام می‌گفت: زهرا هرگز مرا عصبانی نکرده و به خدا قسم من هم او را عصبانی نکردم. (اگر در برخی نقل‌ها از اهل سنت برخلاف این آمده، بدون تردید جعلی و بی‌اساس است و ظاهراً انگیزه‌ی جاعلان آن، توجیه آزارهای برخی از زنان پیامبر نسبت به آن حضرت است). [۵۴۴] «لا عصت لی امرأ»، بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۳۴. [۵۴۵] «اسمع له و اطیع»، بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۴۷. [۵۴۶] «البيت بيتك و انا امتك»، علل الشرايع و بسیاری منابع دیگر. [۵۴۷] «و لقد كنت انظر اليها فتتكشف عنی الهموم والا-حزان»، بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۳۴. [۵۴۸] «فجاء علی فدخل فی حجرته فلم یر فاطمه عليها السلام فاشتد لذلك غمه و عظم عليه»، بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۳۴. [۵۴۹] «كنت بك اتعزی»، بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۸۷. [۵۵۰] «فغشی عليه حتی رش عليه الماء ثم افاق»، بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۱۴. [۵۵۱] «قالت: كان رسول الله نهانی ان اسألک شیئا فقال. لا تسألین ابن عمك شیئا ان جاءك بشيء والا فلا تسألین»، بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۳۱. [۵۵۲] «يا ابالحسن انی لاستحیی عن الهی ان اكلف نفسک ما لا تقدر»، بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۵۹. [۵۵۳] «ففضی رسول الله علی فاطمة بخدمة مادون الباب و قضی علی علی بما خلفه. قال: فقالت فاطمة: فلا يعلم ما داخلنی من السرور الا الله باکفائی رسول الله تحمل رقاب الرجال»، بحارالانوار، ج ۴۳، صص ۸۱ و ۳۱. [۵۵۴] «كان امیر المؤمنین یحطب و یستسقی و یکنس و كانت فاطمة تطحن و تعجن و تخبز»، بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۵. [۵۵۵] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۶. [۵۵۶] بحارالانوار، ج ۳۹، ص ۲۸۴؛ زهرا عليها السلام نقل می‌کند که پدرش فرمود: «ان السعيد كل السعيد حق السعيد من احب علیا فی حیاتی و بعد موتی»؛ سعادت هر سعادت‌مندی و حق هر سعادت‌ی از آن کسی است که علی را در حیات من و پس از وفاتم دوست بدارد. [۵۵۷] الغدیر، ج ۱، ص ۱۹۷. «قالت: أنسیتم قول رسول الله یوم غدیر خم. من كنت مولاة فعلی مولاة و قوله: انت منی بمنزلة هارون من موسی»؛ آیا فراموش کردید گفتار رسول خدا را در روز غدیر خم که می‌فرمود: هر که من مولای اویم علی مولای اوست. و نیز این گفتار حضرتش را که در جای دیگر فرمود: علی، نسبت تو به من چون نسبت هارون است به موسی. [۵۵۸] «قالت: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: یا علی انک قسیم الجنة والنار و انک تفرع باب الجنة و تدخلها بلا حساب»، فاطمه عليها السلام می‌گوید رسول خدا فرمود: ای علی تویی قسمت‌کننده‌ی بهشت و جهنم و تویی که بر کوبه درب بهشت می‌زنی و بدون حساب محبان خود را به بهشت داخل می‌کنی. (بحارالانوار، ج ۳۹، ص ۱۹۳) و بسیاری روایات دیگر. (ر. ک. عوالم العلوم، ج ۱۱، ص ۵۹۰؛ بحارالانوار، ج ۹۳، ص ۸۳ و ج ۴۳، ص ۱۱۸ و ج ۴۱، ص ۲۵۴ و...). [۵۵۹] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۱۸، «عن جعفر بن محمد عن آبائه قال: لما حضرت فاطمة الوفاة بکت فقال لها امیر المؤمنین یا سیدتی ما بیکیک؟ قالت: ابکی لما تلقی بعدی...». [۵۶۰] بحارالانوار، ج ۴۲، ص ۲۱۷. [۵۶۱] «الحانیة: المشفقة علی زوجها و اولادها»، بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۷. [۵۶۲] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۸۲ «و كانت من احب اهله الیه». [۵۶۳] علی خود می‌گوید: «ولی الفخر بفاطمة و ایها ثم فخری برسول الله اذ زوجنیها» و نیز در خطابه‌اش در مسجد مدینه در برابر کودکان گران می‌گوید: «انا وصیه و زوج ابنته سیده نساء العالمین فاطمة بنت محمد و ابو حسن و حسین سبطی رسول الله» (بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۲۴۸). و در نامه‌ای در جواب معاویه می‌نویسد: «منا خیر نساء العالمین و منکم حمالة الحطب» (نهج البلاغه، نامه‌ی ۳۸). و نیز به عنوان مفاخر خود در خطبه‌اش در کوفه پس از مراجعت از نهروان می‌گوید: «و انا زوج البتول سیده نساء العالمین فاطمة التقیة النقیة الزکیة المبرة المهدیة،

حبیبه حبيب الله و خير بناته و سلالته و ريحانه رسول الله» (معانی الاخبار، صص ۵۸ و ۵۹). نیز ر. ک: امالی صدوق، ص ۷۷ و بحارالانوار، ج ۳۹، ص ۳۴۱. [۵۶۴] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۷۳، «فلما ماتت فاطمة عليها السلام قال على هذا الركن الذي قال رسول الله صلى الله عليه و آله». [۵۶۵] صحيح ترمذی، ج ۱۳، ص ۲۴۹، الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۲۴۷ و...، «قالت يا اباالحسن ان رسول الله صلى الله عليه و آله عهد الى و حدثني اني اول اهله لحوقا به و لا بد منه فاصبر لامر الله تعالى و ارض بقضائه»؛ ای اباالحسن همانا رسول خدا با من پیمان بسته و خبر داده است که من اولین کسی خواهم بود که به آن حضرت می پیوندم و گریزی از آن نیست. علی جان در برابر فرمان و خواست خداوند بزرگ بردبار و به حکم او راضی باش. [۵۶۶] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۰۷. [۵۶۷] فرائد السمطين، ج ۲، ص ۸۸، الفصول المهمة، ابن صباغ مالکی، ص ۱۴۰. [۵۶۸] شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۰، ص ۲۶۹ «فاما الحزن فانه لم يزل حزينا اذا ذكرت فاطمة، هكذا وردت الرواية عنه». [۵۶۹] شرح ابن ابی الحدید، ج ۴۳، ص ۲۱۶. [۵۷۰] شرح ابن ابی الحدید، ج ۴۳، ص ۲۱۳. [۵۷۱] نهج البلاغه فیض، کلام ۱۹۳؛ امالی مفید، ص ۲۸۱؛ بحارالانوار، ج ۴۳، صص ۱۹۳ و ۲۱۰. «درود بر تو ای رسول خدا، از من و از دختری که در جوار تو فرود آمد و خیلی زود به تو پیوست. ای رسول خدا شکیبایی من از مفارقت و جدایی برگزیده‌ی تو کم گردیده و طاقت و توانایی من از رفتن او از دست رفت... همانا امانت - فاطمه علیها السلام - پس گرفته و گروگان دریافت شد ولی در این مصیبت همواره بعد از این در اندوه بوده، شبم به بیداری خواهد گذشت، تا اینکه خداوند برای من سرایی که تو در آن اقامت گزیده‌ای اختیار نماید و مرا به تو ملحق فرماید و به همین زودی دختری که تو خبرخواهد داد از اجتماع امت بر ستم به آن مظلومه - حقش را نشناخته پهلویش را شکسته و جینش را سقط و خانه‌اش را آتش و فدکش را غضب کردند... و بر هر دوی شما درود باد، درود و وداع کننده‌ی با محبت و دوستی نه درود خشمگین و رنجیده و دل‌تنگ. پس اگر بروم نه از بی‌علاقگی است و اگر بمانم نه از بدگمانی است و آن چه خداوند به شکیبایان وعده داده. من از نزد شما می‌روم در حالی که همواره و همه جا به یاد شما هستم». [۵۷۲] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۸۶. [۵۷۳] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۱۷. [۵۷۴] بحارالانوار، ج ۷۹، ص ۲۷، «اوصیک فی ولدی خیرا». [۵۷۵] شأن نزول سوره‌ی هل اتی (تفسیر نور الثقلین). [۵۷۶] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۴۹. [۵۷۷] بحارالانوار، ج ۵۹، ص ۱۰۴، «قالت يا رسول الله ادع الله لابنک ان یشفیة». [۵۷۸] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۷. [۵۷۹] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۸۶. [۵۸۰] رسول برای تشویق حسنین علیهما السلام به خطاطی و ایجاد رقابت بین آن دو فرمود: هر کس خط او زیباتر است قدرت او بیشتر است. حسنین علیهما السلام هر کدام خطی نوشتند اما رسول صلی الله علیه و آله قضاوت نکرد و آن دو را به مادرشان هدایت کرد. مادر در ابتدا گفت من چه می‌توانم بکنم و چگونه میان دو کودک کم‌دوری کنم؟ اما بعد از مدتی راهی به خاطرش آمد و گفت عزیزانم من دانه‌های این گردن بند را پاره کرده و بر سر شما می‌ریزم هر کدام از شما که دانه‌های بیشتری جمع کند خط او بهتر و قدرت او بیشتر است. (بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۳۰۹). [۵۸۱] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۸۱. [۵۸۲] دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۲۸۲. [۵۸۳] دعائم الاسلام، بحارالانوار، ج ۹۴، ص ۱۰ (به نقل از دعائم الاسلام)، مستدرک الوسائل ج ۷، ص ۴۷۰. [۵۸۴] مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۱۱۸، «این ابو کما الذی کان یکر مکما و یحملکما مره بعد مره؟ این ابو کما الذی کان اشد الناس شفقة علیکما...؟»، کجاست پدر مهربان شما دو فرزندم که شما را عزیز و گرامی می‌داشت و همواره شما را روی دوش خود می‌گرفت...؟» [۵۸۵] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۸۱، «قالت: قال رسول الله صلى الله عليه و آله: الولد ريحانه و ريحانتای الحسن و الحسين علیهما السلام»؛ زهرا علیها السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرزند دسته‌گلی است خوشبو و حسن و حسین دسته گل خوشبوی من هستند. [۵۸۶] مسند احمد حنبل، ج ۱، ص ۲۳۶ و ج ۵، ص ۲۳۰؛ الذریة الطاهرة، دولابی، ص ۱۴۹، «عن فاطمة الكبرى بنت محمد صلى الله عليه و آله ان رسول الله كان يعوذ الحسن والحسين و يعلمهما هؤلاء الكلمات كما يعلمهما السورة من القرآن. يقول اعوذ بكلمات الله التامة من شر كل شيطان و حامة و من كل عين لامة»؛ فاطمه علیها السلام فرمود پدرم برای حسن و حسین تعویذ می‌نوشت و به آنها این کلمات را تعلیم می‌داد آن چنان که آنان را سوره‌ای از

قرآن آموزش می‌داد. [۵۸۷] پیامبر صلی الله علیه و آله به فاطمه علیها السلام در جواب سرزنش و حسادت عایشه به خدیجه علیها السلام، اینگونه فرمود: «ان بطن امك كان للامامة وعاء»، مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۳۵. [۵۸۸] بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۳۱، به خدا قسم هیچ کس به مقامات و مواهب الهی دست نمی‌یابد مگر به اطاعت و عمل. [۵۸۹] «هیئات منا الذلّة یابی الله لنا ذلک و رسوله والمؤمنون و حجور طابت و طهرت...»، مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۷. [۵۹۰] آل عمران، ۹۲. [۵۹۱] اسراء، ۱۰۰. [۵۹۲] بیشتر در بحث از «زهد زهرا علیها السلام» به منابع این دو اشاره شد. [۵۹۳] پیشتر در بحث از «زهد زهرا علیها السلام» به منابع این دو اشاره شد. [۵۹۴] بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۰ و ۸۳. [۵۹۵] بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۱۸ و ج ۲۹، ص ۱۲۵. [۵۹۶] ر. ک: پاورقی بحث «فدک» از همین کتاب. [۵۹۷] بحار الانوار، ج ۲۹، ص ۱۱۸ «... و کان کل سنه کذلک، و یاخذ منه قوتها». [۵۹۸] بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۸۸. [۵۹۹] هر چند خود به چیزی نیازمند باشند، دیگران را بر خود مقدم می‌دارند. (حشر، ۹). [۶۰۰] برای رضای خدا- و یا علیرغم نیازی که خود دارند- خوراکشان را به نادار و بی‌سرپرست و دربند می‌دهند. (دهر، ۸). [۶۰۱] بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۵۹. [۶۰۲] «خذاها یا محمد هناك الله فی اهل بیتک»، تفسیر کشاف، ج ۴، ص ۶۷۰؛ بحار الانوار، ج ۳۵، ص ۲۴۷. [۶۰۳] این خوف دوم در ظرف روزی سخت جلوه می‌کند. این خوف حتی در فرض عصمت و تطابق عمل با توانایی شکل می‌گیرد که تمامی اعمال و افعال و طاعات تو به اندازه‌ی مطلوب تو نیست و قرب و لقا و رضا و رضوان با این پس اندازه‌ها دست یافتنی نیست. [۶۰۴] فضا اگر چه در اصل ایثار و عمل با اهل بیت (علیهم السلام) سهیم است، اما در این سوره داخل نیست؛ زیرا اعمال یکسان و برابر، ارزش‌ها و اجرهای یکسان و برابری ندارند. عمل هم چون اسکناس است که ارزشش به پشتوانه‌ی آن است. آن چه به عمل ارزش می‌دهد: جهت و هدف عمل، نیت‌ها و انگیزه‌ها، بینش و درکی نسبت به آثار و عمل و شکل و کیفیت عمل است. تفاوت جهت‌ها و انگیزه‌ها، و تفاوت درک‌ها از رابطه‌ها و آثار یک عمل، روی کیفیت و شکل عمل اثر می‌گذارند. بی‌جهت نیست که «ضربۀ علی یوم الخندق افضل من عبادۀ الثقلین» زیرا علی علیه السلام در این ضربه این همه را در نظر دارد و می‌بیند و این است که به همین اندازه بهره برمی‌دارد. سر این که افضل الاعمال در روایات گوناگون، متعدد آمده و کارهای زیادی به عنوان افضل الاعمال معرفی شده، شاید همین است که نسبت به افراد و زمان‌های مختلف نظر دارد. [۶۰۵] دهر (انسان)، ۲۱. [۶۰۶] بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۷۳. [۶۰۷] بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۵۶. [۶۰۸] ر. ک: پیوست ۱، «حصن» در همین کتاب. [۶۰۹] بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲، «... فلما حملت بفاطمه کانت فاطمه تحداثها من بطنها و تصبرها...». [۶۱۰] بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳؛ «... فلما سقطت الی الارض اشرف منها النور حتی دخل بروتات مکه و لم یبق فی شرق الارض و لا غربها موضع الا اشرف فی ذلک النور». [۶۱۱] بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳، امالی، صدوق، ص ۴۷۵، مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۴۳، ص ۳۴۰؛ الاختصاص، مفید، ص ۳۱. برخی از علمای اهل سنت نقل می‌کنند که زهرا علیها السلام پس از تولد سر به سجده گزارده و انگشتان خود را از زمین بلند کرد. (وسیلۀ المال، علامه‌ی حضرمی، ص ۷۷؛ نزهة المجالس، صفوری، ج ۲، ص ۲۲۷؛ ینایع المودة، قندوزی، ص ۱۹۸). [۶۱۲] تفسیر کشاف، ج ۱، ص ۳۵۸؛ تفسیر الدر المنثور، ج ۲، ص ۲۰؛ فرائد السمطین، ج ۲، ص ۵۱ و بسیاری از منابع دیگر. [۶۱۳] آل عمران، ۳۷. [۶۱۴] بحار الانوار، ج ۴۲، صص ۲۷ و ۶۸ و ۷۴ و ۷۷ و ج ۲۵، ص ۲۵۱ و ج ۲۱، ص ۲۰. [۶۱۵] بحار الانوار، ج ۴۳، صص ۲۸ و ۲۹، «... اما علمت ان الله ملائکة سیارة فی الارض یخدمون محمدا و آل محمد الی ان تقوم الساعة» و در روایتی دیگر می‌فرماید: «... اما علمت ان الله ملائکة موکلین بمعونة آل محمد صلی الله علیه و آله...». [۶۱۶] بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۳۰. [۶۱۷] بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۰. این داستان را آوردم تا نتیجه بگیرم بر فرض صحت (چون علاوه بر نداشتن سند، تاریخ از یهود معاند چنین تحولی را سراغ ندارد. البته اگر خیلی خوش‌بین باشیم می‌توان گفت. شاید خداوند شاید می‌خواست با آنها اتمام حجت نماید)، ملاک و میزان در رفتن به این گونه مجالس و هر مجلسی و بلکه تمامی رفت و آمدها، رشد و تعالی بخشیدن است یا تحول و رشدی را ایجاد کنیم و یا آن را بپذیریم و یا لااقل زمینه‌ی آن را ایجاد کنیم. زهرا علیها السلام آن گاه به آن مجلس می‌رود که می‌داند و یا احتمال قوی می‌دهد که بتواند

تحولی ایجاد کند و یا لاقط حجت را تمام نماید. گرچه اثبات این حقیقت احتیاجی به امثال این داستان ندارد. اما آن را آوردم تا اگر آن را شنیدیم برداشت غلط از آن نکنیم و آن را به محکمت ارجاع دهیم. [۶۱۸] بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۷۸. در همین روایت از قول امام صادق علیه السلام آمده که. به همین سبب زهرا علیها السلام را «محدثه» می‌نامند. [۶۱۹] العوالم، ج ۱۱، ص ۱۹۰؛ دلائل الامامة، ص ۲۸. [۶۲۰] بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۰۹. [۶۲۱] «قال رسول الله: سلمان منا اهل البيت؛ رسول خدا فرمود: سلمان از ما اهل بیت است. (بحار الانوار، ج ۲۲ صص ۳۲۶ و ۳۳۰ و ۳۳۱ و ۳۴۳ و ۳۴۸ و ۳۴۹...)». ابن عربی می‌گوید این حدیث مشهور و متواتر دلالت بر عصمت سلمان دارد. (الفتوحات المکیة، تحقیق عثمان یحیی و ابراهیم مدکور، ج ۲، صص ۲۲۹ و ۲۳۰). [۶۲۲] بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۶۶ و ج ۸۳ ص ۳۲۲ و ج ۹۱، ص ۲۲۶ و ج ۹۲، ص ۳۶ و ج ۲۲، ص ۳۵۲؛ الدعوات، سید بن طاوس، ص ۵؛ دلائل الامامة، ص ۲۸؛ عوالم العلوم، ج ۱۱، صص ۲۵۸ و ۱۶۱؛ الخرایج و الجرایح، ج ۲، ص ۵۳۲؛ معالم الزلفی، ص ۴۰۶؛ الثاقب فی المناقب، ص ۲۹۷؛ رجال کشی، ص ۶؛ ریاحین الشریعة، ج ۱، ص ۱۳۵ (با اختلاف در روایت و عبارات). [۶۲۳] الکافی، ج ۱، ص ۲۴۱، بحار الانوار، ج ۴۳، صص ۷۹ و ۱۹۴ و ۱۵۶. (این حدیث از احادیث صحیحه است). نیز ر. ک: «مصحف فاطمه علیها السلام»، در همین کتاب. [۶۲۴] فاطمة الزهراء والفاطمیون، عباس محمود العقاد، ص ۵۱. [۶۲۵] «قالت: اوصانی رسول الله ان تكون الخدمة لها یوما ولی یوما فکان امس یوم خدمتها والیوم یوم خدمتی» بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۸، دلائل الامامة، ص ۴۸، مسند احمد، ج ۳، ص ۱۵۰، مجمع الزوائد، ج ۱۰، ص ۳۱۶؛ ریاحین الشریعة، ج ۱، ص ۱۲۶؛ ذخائر العقبی، ص ۵۱. [۶۲۶] احقاق الحق، ج ۱۰، ص ۲۷۷. [۶۲۷] «فلا یعلم ما داخلنی من السرور الا الله بأکفائی رسول الله تحمل رقاب الرجال» بحار الانوار، ج ۴۳، صص ۸۱ و ۳۱؛ وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۱۲۳؛ قرب الاسناد، ج ۲۵؛ تفسیر البرهان، ج ۱، ص ۲۸۲، ریاحین الشریعة، ج ۱، ص ۱۹۲. [۶۲۸] «ان لم یکن یرانی فانی اراه و هو یشم الریح». [۶۲۹] بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۹۱ و ج ۱۰۱، ص ۳۸، مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۲۸۹، ریاحین الشریعة، ج ۱، ص ۲۱۶؛ احقاق الحق، ج ۱۰، ص ۲۵۸. [۶۳۰] «انا اوصیک... و اتخذلی نعشا فانی رأیت الملائکة یصفونه لی» بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۳۰۴. [۶۳۱] «عن ابی عبدالله علیه السلام قال: سألته عن اول من جعل له النعش، فقال: فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه و آله» بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۱۲. [۶۳۲] «انی قد استقبحت ما یصنع بالنساء، انه یطرح علی المرأة الثوب فیصفها لمن رأى. فلا تحملینی علی سریر ظاهر استرینی سترک الله من النار»؛ زهرا علیها السلام فرمود: من بسیار زشت می‌دانم که جنازه من پس از مرگ بر روی تابوت سر باز گذاشته و روی آن پارچه‌ای می‌اندازند، چرا که حجم اندامهای آنان معلوم می‌شود، مرا روی تابوتی آن چنانی نگذار و بدن مرا بپوشان که خدا تو را از آتش جهنم بازدارد. (بحار الانوار، ج ۴۳، صص ۱۸۹ و ۲۱۲ و ج ۲، ص ۶۷ و ج ۷۸، صص ۲۵۰ و ۲۵۵؛ وسائل الشیعة، ج ۲، ص ۸۷۶؛ الطبقات، ج ۸، ص ۲۸، کنز العمال، ج ۱۶، ص ۲۸۹؛ کشف الغم، ج ۲، ص ۶۷؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۹۴). [۶۳۳] بحار الانوار، ج ۴۳، صص ۱۸۹ و ۲۱۲ و...، وسائل الشیعة، ج ۲، ص ۸۷۶ و نیز مصادر پاورقی قبل. [۶۳۴] بحار الانوار، ج ۴۳، صص ۵۴ و ۸۴. [۶۳۵] بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۹۲ و ج ۱۰۰، ص ۲۵۰. [۶۳۶] بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۶۶. [۶۳۷] وسائل الشیعة، ج ۱۸، ص ۸۴. در حالی که «کلامنا» کافی بود، ولی حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: «معانی کلامنا» فقیه کسی است که مقصود شناس باشد. از آن جا که این نوع کج فهمی از روایات در میان برخی شایع است و کم نیستند کسانی که یک روایت را می‌خوانند و زود به نتیجه می‌رسند، لازم دیدم این قسمت را با آوردن نمونه‌هایی بیشتر توضیح دهم. نمونه‌هایی که گرچه در ظاهر مربوط به بحث نیست ولی بسیار روشنگر است. [۶۳۸] وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص ۴۸. [۶۳۹] قال النبی علیه السلام: «شاوروه و خالفوه»؛ بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۶۵ (به نقل از عوالی اللثالی)؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۸، ص ۱۹۹. شایان ذکر است که این حدیث سند ندارد. [۶۴۰] مشورت پیامبر صلی الله علیه و آله با ام سلمه همسر خود در غزوه‌ی حدیبیه و این که پیامبر رأی او را پذیرفت و در آن خیر و برکت بود. (تحریر المرأة فی عصر الرسالة، ج ۱، ص ۱۲). [۶۴۱] ر. ک: پیوست ۱ بخش (تهدید) حدیث ۲. [۶۴۲] نهج البلاغه، خطبه‌ی ۸۰ «ان النساء نواقص الایمان...». [۶۴۳] حشر، ۲. [۶۴۴] علامه‌ی حلی در

«رسائل السعدیه» از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمود: «ان الله تعالی لیستل العبد فی جاهه کما یستل فی ماله فیقول: یا عبدی رزقتک جاها فهل اعنک به مظلوما او اغثت به ملهوفاً؟» همانا خدای تعالی از آبروی بنده‌اش سؤال می‌کند، چنان که از مالش پرسش خواهد نمود. پس می‌فرماید: ای بنده‌ی من آبرو و اعتبارت را من به تو دادم، آیا با آن مظلومی را یاری و یا گرفتار و درمانده‌ای را فریادرسی نمودی؟ و در حدیث دیگری اضافه شده است «و قمعت به ظالماً» و آیا با آن به مبارزه و نابودی ظالمی شتافتی؟ (مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۴۱۱، ح ۹ و ۱۱). و در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود: «... ان لم یکن لکم مال فممن جاهلکم تبتذلونه لاختوانکم المؤمنین تجرون به الیهم المنافع و تدفعون به عنهم المضار...»، اگر شما را مالی نیست پس از آبرویتان برای برادران مؤمن خود بذل کنید تا به آنها منافع و خیر رساننده و مضرات و مشکلات را از آنان دفع نمایید. (بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۳۱۰). از امام صادق علیه‌السلام نیز نقل است که فرمود: «... و ان لم یکن عنده، تکلف حتی یقضیها له...» و هر گاه شخص خودش نتوانست نیاز برادر مسلمانش را بر طرف کند باید نزد دیگران به سعی و کوشش پردازد تا آن را روا سازد. (بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۱۷۷). و نیز آن حضرت به یکی از یارانش که گمان می‌کرد مؤمن باید به برادر مؤمنش تنها از زیادی مالش انفاق کند و به او بدهد، فرمود: «یعطیه من نفسه و روحه، فان بخل علیه بنفسه فلیس منه»؛ علاوه بر کمک مالی باید از نفس و جان خود برای او مایه بگذارد و اگر از اینها بخل بورزد در وادی ایمان نخواهد بود (بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۱۷۵). شیخ صدوق می‌گوید: مقصود از دادن نفس و جان همان مایه گذاشتن از اعتبار و وجهی خویش به هنگام احتیاج و همیاری اوست. در احوالات مرحوم آیه الله شیخ زین‌العابدین مازندرانی آورده‌اند که او پیوسته قرض می‌کرد و به مردم کمک می‌نمود. روزی که مرحوم میرزای شیرازی در هنگام عیادت، به او دلداری می‌داد، در پاسخ میرزا گفت: «من هیچ گونه نگرانی از مرگ ندارم ولیکن نگرانی من این است که بنا به عقیده‌ی ما امامیه وقتی می‌میریم، روح ما را به امام عصر علیه‌السلام عرضه می‌کنند. اگر امام سوال بفرمایند: زین‌العابدین ما به تو بیش از این اعتبار و آبرو داده بودیم، تا بتوانی قرض کنی و به فقرا بدهی، چرا نکردی؟ من به آن حضرت چه جوابی می‌توانم بدهم؟ (سیمای فرزانتگان، ص ۳۵۷). [۶۴۵] (فان مع العسر یسرا مع العسر یسرا) (انشراح، ۵ و ۶) در این آیه دو راحتی مطرح است، چون تکرار نکره (یسرا) افاده‌ی تعدد می‌کند و آن دیگری هم در آیه‌ای دیگر آمده. (سیجعل الله بعد عسر یسرا) (طلاق، ۷). پس با هر سختی سه راحتی است دو تا با خودش و همراهش و یکی هم بعدش از باب تقریب به ذهن و به توان نمونه می‌توان گفت: یک کارگر با کاری که انجام می‌دهد و رنج و مشقتی که تحمل می‌کند، هم توانش را به جریان انداخته و استعدادش را از رکود می‌رهاند و هم قوی‌تر و خبره‌تر می‌شود و در آخر روز هم به مزدی می‌رسد. [۶۴۶] «عن عائشه، قالت: لما مرض رسول الله صلی الله علیه و آله دعا ابنته فاطمه فسارها فبکت، ثم سارها فضحکت، فسألنها عن ذلك. فقالت: اما حیث بکیت اخبرنی انه میت ثم اخبرنی انی اول اهل بینه لحوقا به فضحکت». عایشه روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله در مرض فوت خود، فاطمه را طلبید و به وی سخنانی سری گفت: آن گاه فاطمه گریه کرد. بعد از آن سخنان پنهانی دیگری گفت: سپس زهرا زلبخند زد. من این حال را از او سؤال کردم. فرمود: در ابتدا که گریستم به خاطر این بود که پدرم فرمود: ای فاطمه غم مخور، اولین کسی که از اهل بیت به من ملحق شود تویی. این حدیث از احادیث متواتری است که به اسناد متعدد و مختلف بیان شده و در حدود یکصد کتاب نقل شده که ما تنها به بخشی از آنها اشاره می‌کنیم. (مسند احمد، ج ۶، ص ۷۷، و ۲۴ و ۲۸۲ و...؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۹۴ و ج ۷، ص ۱۴۳ و ج ۲ باب فضائل فاطمه علیها‌السلام، صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۷۱۰؛ صحیح بخاری، ج ۶، ص ۱۲ و ج ۴، ص ۲۴۸ و ج ۸، ص ۷۸ و ج ۵، ص ۲۶؛ الطبقات، ابن سعد، ج ۲، ص ۲۴۷؛ کشف الغم، ج ۱، ص ۴۵۳؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۶۷۷؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۵۶۱؛ الکشاف، ج ۴، ص ۶۴۹؛ شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱۰، ص ۲۶۶؛ بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۵۳۱ و ج ۳۶ و ج ۲۸، ص ۱۰ و ج ۵۱، ص ۹۱ و ج ۲۸، ص ۵۲ و ج ۳۷، ص ۶۷ و ج ۴۳، ص ۵۱ و ۱۸۲ و ۴۳ و ۲۵؛ فضائل الخمسه، ج ۱، ص ۱۷۳؛ اعلام النساء، ج ۲، ص ۱۲۰، کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۲۱۹ و... [۶۴۷] «عن

ابی‌عبدالله علیه‌السلام قال: لولا ان الله تبارک و تعالی خلق امیرالمؤمنین علیه السلام لفاطمه ما كان لها كفو علی ظهر الارض من آدم و من دونه. (کافی، ج ۱، ص ۴۶۱، بحارالانوار، ج ۴۲، صص ۹۲ و ۹۷ و ۱۰۷ و ۱۴۱ و ۱۴۷؛ کنوز الحقایق مناوی، ص ۱۲۴؛ احقاق الحق، ج ۱۰؛ ملحقات احقاق الحق، ج ۲۴؛ و بسیاری منابع دیگر. [۶۴۸] نهج البلاغه، خطبه‌ی ۵، به خدا سوگند من از کودک به سینه‌ی مادرش به مرگ مأنوس ترم. [۶۴۹] «یا رب انی قد سئمت الحیاء و تبرمت بأهل الدنیا فالحقنی بأبی الهی عجل وفاتی سریعاً؛ پروردگارا از زندگی خسته و روی گردان شده‌ام و از شیفتگان به دنیا بلاها و مصیبت‌های ناگوار دیدم، خدایا مرا به پدرم متصل گردان و مرگ مرا زود برسان. (العوالم، ج ۱۱، ص ۴۸۷؛ احقاق الحق، ج ۱۹، ص ۱۶۰). [۶۵۰] اشاره به خطبه‌ی حسین علیه‌السلام در غروب تاسوعا که اهل‌بیت و اصحاب خود را بهترین اهل‌بیت و اصحاب می‌خواند. «فانی لا- اعلم اصحابا اولی و لا- خیر من اصحابی و لا اهل بیت ابر و لا اوصل من اهل بیتی فجزاکم الله عنی جمیعا خیرا؛» من اصحاب و یارانی بهتر بهتراز یاران خود ندیده‌ام و اهل‌بیت و خاندانی باوفاتر و صدیق‌تر از اهل‌بیت خود سراغ ندارم، خداوند به همه شما جزای خیر دهد. (طبری، ج ۷، ص ۳۲۱، کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۸۵؛ ارشاد مفید، ص ۲۳۱؛ الملهوف، ص ۱۵۱). [۶۵۱] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۶۸؛ اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۲۷۶. [۶۵۲] «و رویا انه كان بینهما شیء فقالت عایشة: یا رسول الله سلها فانها لا تکذب» (بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۸۴). [۶۵۳] «و عن رسول الله صلی الله علیه و آله انه قال لعلی علیه السلام: اوتیت ثلاثا لم یؤتھن احد و لا انا. اوتیت صھرا مثلی و لم اوت انا مثلی، و اوتیت زوجة صدیقة مثل ابنتی و لم اوت مثلتها زوجة، و اوتیت الحسن والحسین من صلبک و لم اوت من صلبی مثلھما، ولکنکم منی و انا منکم.» (الریاض النضرة، ج ۲، ص ۲۰۲ به نقل از الغدیر، ج ۲، ص ۳۰۵). [۶۵۴] «... و هی (فاطمه) الصدیقة الكبرى و علی معرفتها دارت القرون الاولى» (بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۰۵). [۶۵۵] «عن مفضل بن عمر، قال قلت لابی‌عبدالله علیه‌السلام من غسل فاطمة؟ قال: ذاک امیرالمؤمنین... فقال لا تضیقن فانھا صدیقة لم یکن یغسلھا الا صدیق اما علمت ان مریم لم یغسلھا الا عیسی» (وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۷۱۴، بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۰۶)؛ مفضل بن عمر از امام صادق علیه‌السلام سؤال کرد. فاطمه را چه کسی غسل داد؟ فرمود: امیرالمؤمنین، گویا این مطلب بر من سنگین آمد... فرمود: بر تو سنگین نیاید، زیرا جدهام زهرا صدیقه بود و صدیقه را جز صدیق غسل نمی‌دهد، آیا نمی‌دانی که مریم را کسی جز عیسی غسل نداد. [۶۵۶] «عن علی بن جعفر عن اخیه عن ابی‌الحسن علیه‌السلام قال: ان فاطمة علیها السلام صدیقة الشهیدة» الکافی، ج ۱، ص ۴۵۸). [۶۵۷] «عن النبی صلی الله علیه و آله فی حدیث طویل: یا علی انی قد اوصیت فاطمة ابنتی باشیاء و امرتها ان تلقیھا الیک، فانفذھا فھی الصادقة الصدوقه، ثم ضمھا الیه و قبل رأسھا و قال: فداک ابوک یا فاطمة.» (بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۴۹۱). [۶۵۸] «ان الحسن والحسین کان علیھما ثیاب خلق. و قد قرب العید فقال لامھما فاطمة علیھا السلام ان بنی فلان خطیت لھما الثیاب الفاخرة افلا تخیطن لنا ثیابا للعید یا اماء؟ فقالت: «یخاط لکما ان شاء الله» فلما ان جاء العید جاء جبرئیل بقمیصین من حلل الجنة الی رسول الله صلی الله علیه و آله فقال له رسول الله صلی الله علیه و آله ما هذا یا اخی جبرئیل؛ فاخبره بقول الحسن والحسین لفاطمه و بقول فاطمة «یخاط لکما ان شاء الله» ثم قال جبرئیل: قال الله تعالی لما سمع قولھا: لا نستحس ان نکذب فاطمة بقولھا. «یخاط لکما ان شاء الله.» (بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۷۵). [۶۵۹] حجر، ج ۴۳ و ۴۴. [۶۶۰] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۸۷؛ و ج ۸، ص ۳۰۳؛ عوالم العلوم، ج ۱۱، ص ۱۳۰. [۶۶۱] کھف، ج ۴۷. «روی جماعه من اعلام العامة فی کتبھم فمنھم العلامة ابو عبد الله الحارث بن اسد المحاسبی البصری المتوفی فی بغداد سنه ۲۴۳: (دخل النبی صلی الله علیه و آله علی فاطمة الزھراء علیھا السلام فوجدها تبکی، فقال: یا قره عینی ما الذی ابکاک؟ قالت: ذکرت قول الله تعالی (حشرناھم فلم نغادر منھم احدا). (ملحقات احقاق الحق، ج ۲۵، ص ۵۲۷). [۶۶۲] «كانت فاطمه علیھا السلام تنھج فی الصلوه من خیفه الله تعالی» (عده الداعی، علامه‌ی حلّی، باب ۴، ص ۱۳۹) و نیز ر. ک: «عبادت‌های زهرا علیها السلام» در همین کتاب. [۶۶۳] دیوان آیہ الله محمد حسین غروی اصفهانی. (دیوان کمپانی). [۶۶۴] همو در دیوان الانوار القدسیه. من از داستان میخ در اطلاعی ندارم، از سینه‌ی زهرا علیها السلام که مخزن اسرار الهی است سوال کن. [۶۶۵] عن مولانا المهدی ارواح من سواه فداه. «... و فی ابنة رسول الله لی اسوة

حسنه...» (بحار الانوار، ج ۵۳، صص ۱۸۰ - ۱۷۹). و عن العسکری علیه السلام: (نحن حجج الله علی خلقه وجدتنا فاطمة حجة الله علینا) تفسیر اطیب البیان ج ۱۳، ص ۲۲۵ (متأسفانه مؤلف کتاب مأخذ و سند روایت را نقل کرده است و ما هم در جوامع روایی آن را نیافتیم). [۶۶۶] دعای کمیل. [۶۶۷] گرچه هر یک از اینها به نوبه‌ی خود مفید است، اما مشکل آنجاست که برخی کار تربیت و ساندگی را در همین‌ها خلاصه می‌کنند. و اعتراض من در حقیقت به محدودیت این دیده‌هاست نه محکومیت این شیوه‌ها. [۶۶۸] عن النبی صلی الله علیه و آله ان الله تعالی اذا بعث الخلائق من الاولین والآخرین نادى منادى ربنا من تحت عرشه. «یا معشر الخلائق غضوا ابصارکم لتجوز فاطمة بنت محمد سیده نساء العالمین علی الصراط فتغض الخلائق کلهم ابصارهم فتجوز فاطمة علی الصراط لا یبقی احد فی القيامة الاغض بصره عنها الا محمد و علی والحسن والحسین والطاهرین من اولادهم فانهم اولادها...» (بحار الانوار، ج ۸، ص ۶۸). [۶۶۹] زخرف، ۸۹. [۶۷۰] زمر، ۳۷. ظاهر اشتباهی در کتابت شده، آن چه در قرآن آمده این آیه است «و من یرید الله فما له من مصل». [۶۷۱] اعراف، ۳۱. [۶۷۲] فصلت، ۴۴. [۶۷۳] آل عمران، ۹۱. [۶۷۴] ق، ۳۸. البته در قرآن بعد از والارض «و ما بینهما» دارد. [۶۷۵] انبیاء، ۸. [۶۷۶] بقره، ۲۸۶. [۶۷۷] انبیاء، ۲۲. [۶۷۸] زخرف، ۱۳ «مستحب است برای رفع خطرات و بلاها هنگام سوار شدن بر وسیله این آیه خوانده شود». [۶۷۹] ص، ۲۶. [۶۸۰] آل عمران، ۱۳۸. [۶۸۱] مریم، ۱۳. [۶۸۲] طه، ۱۱ و ۱۳. [۶۸۳] کهف، ۴۶. [۶۸۴] قصص، ۲۶. [۶۸۵] بقره، ۲۶۳. [۶۸۶] بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۴۶؛ «... هذه امنة فضة جاریة الزهراء علیها السلام ما تکلمت منذ عشرين سنة الا بالقرآن». [۶۸۷] بی مناسب نیست که نامه‌ی عارف سالک، شیخ حسنعلی اصفهانی (نخودکی) قدس سره را در پاسخ کسی که علم کیمیا طلب نموده بود در این جا بیاورم. «ای طالب راه خدا و ای سالک طریق هدی! جستن کبریت احمر کردی - زر کن مس خویشتن اگر مردی ای برادر! یقین دار که قنطار طلای احمر برای کسی که از این عالم داخل آن عالم شد به قدر ذره‌ای نفع و اثر ندارد. چنان فرض کن که انسان عمری را صرف نمود و آن علم را پیدا کرد، بعد امر به انتقال به آن عالم شد. از این جا که رفته، در آنجا هم چنین علمی ذره‌ای نفع ندارد. پس اکسیری حاصل کن که برای آن عالم به درد خورد و آن اکسیر را حضرت حق توسط پیغمبر بر حق حضرت محمد بن عبدالله علیه الاف التحية والثناء برای شما آورده است و هو: (واستعینوا بالصبر والصلوة و انها لکبيرة الا علی الخاشعین) (سوره بقره، ۴۵)؛ (از صبر و نماز یاری بجوئید که آن، جز برای اهل خشوع در برابر حق، گران و دشوار است). انسان باید ابتدا مقدمه‌ی آن را که خشوع است پیدا کرده و سپس درصدد ساختن آن اکسیر برآید، که هر کس دارای آن مقام باشد یقیناً رستگار شده است. ولی همین قدر بدانید که هم چنان اگر کسی بخواهد خوشنویس شود به آسانی ممکن نیست و باید زحمت بکشد و مواظبت نماید تا درست شود و از همان اول مرتبه ممکن نیست، هم چنین حضور قلب برای انسان از ابتدا مشکل است باید مقید شد که نماز در اول وقت گزارده شود و برای انجام نماز در اول وقت باید از هر کاری دست کشید. سپس لازم است که معانی کلمات نماز را درک کرد، آن گاه نکات و مزایای دیگر. باری سعی کنید که معانی نماز را خوب بفهمید و در هنگام قرائت به معنای مزبور توجه نمایید و در طریقه‌ی حقیر اصل همه کارها توجه به معانی نماز است، بعد چیزهای دیگر». (نشان از بی نشان‌ها، ص ۱۱۶). [۶۸۸] جسد اصطلاحی است بین اهل کیمیا. [۶۸۹] این روایت در بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۲۷۲، باب معجزات علی علیه السلام این گونه آمده است. «بان فضة کانت بنت ملک الهند و کانت عندها ذخيرة من الاکسیر...» فضه دختر پادشاه هند بود ولی چگونه به مدینه راه یافته چندان روشن نیست، زیرا در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله لشکر اسلام به هندوستان نرفته بود و آنجا در دوره‌ی عبدالملک بن مروان فتح شد. در ریاحین الشریعة آمده است. ممکن است سلطان حبشه نجاشی که در تحت بیرق اسلام وارد شده بود، با ملک هند جنگی کرده و فضه را به غنیمت گرفته باشد و او را برای رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه فرستاده یا آن که قیصر روم مکرر برای رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه می‌فرستاد و از جمله آنها فضه بوده است، یا آن که آن مخدره نور اسلام در دلش تابیده و خودش را در معرض اسارت درآورده تا به خدمت

رسول خدا صلی الله علیه و آله مشرف شود، چنانچه علیا مخدره نرجس خاتون همین عمل را کرد که به خدمت امام حسن عسکری علیه السلام برسد و در آخر می نویسد: کیف کان مطلب روشن نیست. والله العالم بحقایق الامور. (ریاحین الشریعة، ج ۲، ص ۳۲۰).

[۶۹۰] اعلام النساء المؤمنات، ص ۳۷۶؛ ریاحین الشریعة، ج ۲، ص ۳۱۷. [۶۹۱] (و اذا قیل لهم انفقوا مما رزقکم الله قال الذی کفروا للذی آمنوا أنطعم من لو یشاء الله اطعمه) یس، ۴۷. [۶۹۲] (الذین آتیناهم الکتاب یعرفونه کما یعرفون ابناءهم) بقره، ۱۴۶. [۶۹۳] (و کانوا من قبل یستفتحون علی الذین کفروا فلما جاءهم ما عرفوا کفروا به) بقره، ۸۹. [۶۹۴] بحار الانوار، ج ۳۰، صص ۲۹۳ و ۲۹۰. [۶۹۵] آن گاه که زهرا علیها السلام زخمی به کناری افتاد، او مونس خود فضا را می خواند و صدا می زد. «آه یا فضا الیک فخذینی فقد والله قتل ما فی احشایی من حمل» بحار الانوار، و نیز مراجعه شود به بخش پیوستها (پیوست ۱) سقط محسن. [۶۹۶] ورقه بن عبدالله الازدی نقل می کند: من به زیارت بیت الله الحرام مشرف شدم، در حین طواف زنی را دیدم با چهره‌ی نورانی و بسیار نمکین که در نهایت فصاحت سخن می گفت و ندا می داد: «اللهم رب البیت الحرام والحفظة الکرام و زمزم والمشاعر العظام و رب محمد خیر الانام والبررة الکرام ان تحشرنی مع ساداتی الطاهرین و ابنائهم الغر المحجلین المیامین الا فابشروا یا جماعه الحجاج والمعتمرین ان موالی خیره الاخیار و صفوة الابرار الذی علا قدرهم علی الاقدار و ارتفع ذکرهم فی سائر الامصار المرتدین بالفخار». پیش رفتم و گفتم ای جاریه گمان می کنم که تو از موالیان اهل بیت باشی، گفت: آری، گفتم: خود را معرفی کن. گفت: «انا فضا امه فاطمه الزهراء بنت المصطفی». گفتم: مرحبا بک و اهلا و سهلا، من مشتاق کلام و منطق تو هستم و از تو خواهشی دارم که پس از طواف در بازار گندم فروشان توقف کنی تا من خدمت شما برسم و سؤالی دارم، خداوند بر اجر شما بیفزاید. ورقه گوید: چون از طواف فارغ شدم، به بازار گندم فروشان رفتم و فضا را دیدم در کناری نشسته و منتظر من است. او را به جای آرامی بردم و گفتم: ای فضا مرا خبر ده از احوال زهرا علیها السلام و آن چه در هنگام وفات پدرش و هنگام وفات خودش دیدی. چون فضا این کلام را شنید، سیلاب اشکش جاری شد و ناله بلند کرد و گفت ای ورقه! حزن مرا تازه کردی و مصیبت‌های مستور قلبم را آشکار نمودی. سپس فضا وفات فاطمه و گریه‌ها و ناله‌های او را بعد از پدرش نقل کرد که به تفصیل در بحار الانوار آمده است. (بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۷۴) و نیز مراجعه شود به «شکوه‌های زهرا علیها السلام» همان طور که آنجا آوردیم این روایت مفصل هم راوی آن ناشناخته است و هم از کتاب معتبری نقل نشده است. [۶۹۷] در کتاب الکافی، ج ۱، ص ۴۶۵، روایتی آمده است که نشان می دهد فضا در واقعه‌ی عاشورا نیز حضور داشته است اما از آنجا که این حدیث مرسله است و همی راویان آن سنی هستند نمی توان به آن اعتماد کرد. البته علاوه بر ضعف سند به لحاظ متن و محتوای آن نیز از نقطه ضعف‌های متعددی برخوردار است که بر اهل فن پوشیده نیست. البته این احتمال هم که این فضا غیر آن فضه‌ی کنیز زهرا علیها السلام باشد نیز چندان بعید نیست. [۶۹۸] قال علی علیه السلام: «اللهم بارک فی فضتنا»، خداوند! به فضه‌ی ما برکت عنایت فرما. (نزهة الابرار، سید هاشم بحرانی به نقل از ریاحین الشریعة، ج ۲، ص ۲۲۲). [۶۹۹] پس از آن که زهرا علیها السلام از دار دنیا رحلت کرد، علی علیه السلام می گوید. او را غسل دادم «فلما هممت ان اعقد الرداء نادیت یا ام کلثوم یا زینب یا سکینه یا فضا یا حسن و یا حسین هلموا تزودوا من امکم» (بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۷۹). این روایت ادامه‌ی همان روایتی است که در صفحه قبل از قول ورقه عبدالله الازدی آورده شد و مرحوم مجلسی آن را از منبع قابل اعتمادی نقل نمی کند. شایان ذکر است که در کتب رجالی هیچ نامی از عبدالله الازدی نیست. [۷۰۰] «قال امیر المؤمنین علیه السلام: اخذت علی فاطمه عهد الله و رسوله انها اذا توفت لا اعلم احدا الا ام سلمة زوج رسول الله و ام ایمن و فضا و من الرجال ابنیها و سلمان الفارسی و عمار بن یاسر و المقداد و ابوذر و حذیفه» (بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۳۱۰). [۷۰۱] «و فی الاصابة روی عن الصادق علیه السلام عن آبائه عن علی علیه السلام قال: ان رسول الله اخدم فاطمة ابنته جاریة اسمها فضا النوویه و کانت تشاظرها الخدمه فعلمها رسول الله صلی الله علیه و آله دعا تدعو به فقالت لها فاطمة أتعجین او تخبزین؟ فقالت بل اعجن یا سیدتی واحتطب فذهبت واحتطبت و بیدها حزمه فارادت حملها فعجزت فدعت بالدعاء الذی علمها صلی الله علیه و آله و هو: «یا واحد لیس کمثله احد،

تمیت کل احد و انت علی عرشک و احد لا تأخذہ سنہ و لا نوم». فجاء اعرابی کانه من ازد شنوءہ فحمل الحزمۃ الی باب فاطمہ علیہا السلام، (اعلام النساء المؤمنات، ص ۵۹۵). امام صادق علیه السلام روایت می کند که وقتی رسول خدا، فضه را به فاطمه (علیها السلام) داد. فاطمه کارها را با او تقسیم کرد رسول خدا دعائی به فضه آموخته بود که با آن دعا می کرد. روزی فاطمه علیها السلام به او گفت: آیا خمیر می کنی یا اینکه نان می پزی؟ فضه جواب داد: ای بانوی من خمیر می کنم و هیزم می آورم. آنگاه برای جمع کردن هیزم از خانه خارج شد، هیزم‌ها را جمع کرد و آنها را با ریسمان محکم به هم بست، وقتی خواست آنها را بر دوش بگیرد و بیاورد، نتوانست آنها را بلند کند. به یاد دعای رسول افتاد و دعا کرد. در دم مردی که گویا از قبیله‌ی ازد بود آمد و همه‌ی هیزم‌ها را تا در خانه برای او آورد. [۷۰۲] ابن شهر آشوب در مناقب از مالک بن دینار روایت می کند که گفت: در ایام حج زنی ضعیفه را دیدم که بر حیوانی نحیف سوار است، عده‌ای او را نصیحت می کردند که بازگردد. چون به وسط بادیه رسیدم، دیدم که حیوانی که بر آن سوار است از راه رفتن بازمانده و توان حرکت ندارد. او را ملامت کردم که چرا با این چنین مرکبی حرکت کرده است. او سر به آسمان بلند کرد و گفت: «لا فی یتتی ترکنتی و لا الی بیتک حملتتی فوعزتک و جلالک لو فعل بی هذا غیرک لما شکوتہ الا الیک»، نه مرا به خانه‌ام گذاردی و نه به خانه‌ات رساندی، به عزت و جلالت قسم اگر غیر تو این کار را با من می کرد شکایتش را به حضرت تو می آوردم. بلافاصله شخصی در بیابان پیدا شد که در دستش زمام ناچه‌ای بود. پرسیدم: تو کیستی؟ گفت: من شهره دختر مسکه دختر فضه کنیز فاطمه‌ی زهرایم. (بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۴۶). همان طور که می بینی فضه از زهرا علیها السلام آموخت که نباید تنها به فکر خود بود و در دوره‌ی غربت، مرثیه خوان ظلم بود بلکه باید به سازندگی پرداخت که بعد از تولد نوبت تولید است. (و والد و ما ولد). [۷۰۳] در طبقات ابن سعد آمده. «ام ایمن و اسمها برکة مولاة رسول الله صلی الله علیه و آله و حاضنته کان رسول الله ورثها من ابيه و خمسۃ اجمال اوراک و قطعۃ غنم فاعتق رسول الله ام ایمن حین تزوج خدیجۃ». ام ایمن اسمش برکة و آزاد شده‌ی رسول الله صلی الله علیه و آله است. او پرستار و عهده‌دار رسول صلی الله علیه و آله بود در کودکی و آن گاه که پدر رسول الله صلی الله علیه و آله از دنیا رفت به همراه پنج شتر قوزک پهن و قطعه‌ای از گوسفند به رسول خدا صلی الله علیه و آله به ارث رسید و آن حضرت در هنگام ازدواج با خدیجه علیها السلام او را آزاد کرد. (الطبقات، ج ۸، ص ۲۲۳). و ابن اثیر جزری در اسد الغابۃ گوید: «ام ایمن مولاة رسول الله صلی الله علیه و آله و حاضنته و هی حبشیه واسلمت قدیما اول الاسلام و هاجرت الی الحبشه ثم الی المدینه و بایعت النبی». ام ایمن آزاد شده رسول خدا صلی الله علیه و آله و پرستار و نگهدار او بود، او اهل حبشه و از اولین پشگامان و گروندگان به اسلام بود، او دو هجرت کرد یکی از مکه به حبشه و دیگری از مکه به مدینه، او با پیامبر خدا بیعت کرد. واقدی هم چون ابن سعد می گوید: ام ایمن کنیز عبدالله بن عبدالمطلب بود و به ارث به رسول صلی الله علیه و آله رسید و به قولی کنیز آمنه مادر رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و رسول صلی الله علیه و آله هم او را آزاد کرد. و آنگاه که آمنه به رحمت خدا رفت سرپرستی و پرستاری رسول صلی الله علیه و آله با ام ایمن بود، از این رو رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: «ام ایمن امی بعد امی». [۷۰۴] ابن سعد در طبقات می گوید: «کانت ام ایمن تطف النبی صلی الله علیه و آله و تقوم علیه» (ج ۸، ص ۲۲۴)، ام ایمن با رسول صلی الله علیه و آله بسیار با ملاحظت و مهربانی رفتار می کرد و همیشه به احترامش می ایستاد. [۷۰۵] «قال عبدالمطلب لام ایمن و کانت تحضن رسول الله صلی الله علیه و آله. بارکة لا- تغفلی عن ابنی فان اهل الکتاب یزعمون ان ابنی نبی هذه الامۃ» (سفینه البحار الانوار، ج ۲، ص ۷۳۶)، عبدالمطلب در ایامی که ام ایمن سرپرستی و حضانت رسول خدا را بر عهده داشت به او گفت ای ام ایمن مبادا از فرزند من غفلت کنی. چرا که اهل کتاب معتقدند که این همان پیامبر این امت است. از این رو ام ایمن بسیار مراقب و هشیار بود تا اهل کتاب و خصوصا یهود، به پیامبر صلی الله علیه و آله آسیبی نرسانند. [۷۰۶] ر. ک: پاورقی شماره ۱ (صفحه‌ی قبل). «فاعتق رسول الله ام ایمن حین تزوج خدیجۃ». [۷۰۷] ر. ک: پاورقی شماره ۱ (صفحه‌ی قبل): «...واسلمت قدیما اول الاسلام...». [۷۰۸] در استیعاب آمده: «... هاجرت الهجرتین الی ارض حبشه و الی المدینه...» و البته یک هجرت دیگر هم داشت که

آن از مدینه به مکه، پس از شهادت زهرا علیها السلام و اعتراض به خلفا بود که توضیح آن خواهد آمد. [۷۰۹] قطب راوندی می‌گوید: «و روی ان النبی صلی الله علیه و آله کانت عنده ودائع بمکه فلما اراد ان یهاجر اودعها ام ایمن و امر علیا علیه السلام بردها علی اصحابها» (فقه القرآن، ج ۲، ص ۶۱، مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۵۰۴). [۷۱۰] او هم مادر شهید است و هم همسر شهید. ابن سعد در ادامه همان روایتی که در پاورقی شماره ۱ در صفحه قبل آورده شده می‌گوید: «... فاعتق رسول الله ام ایمن حین تزوج خدیجه بنت خویلد فتزوج عبید بن زید من بنی الحارث بن خزرج، ام ایمن فولدت له ایمن صحب النبی و قتل حنین شهیدا؛ و وقتی ام ایمن به ارث رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید رسول او را در هنگام ازدواج با خدیجه علیها السلام آزاد کرد و به عقد عبد خزرجی درآورد و از او فرزندی به دنیا آمد به نام ایمن که از اصحاب رسول صلی الله علیه و آله بوده و در جنگ حنین به شهادت رسید. (الطبقات، ج ۸، ص ۲۲۳). و صاحب اعیان الشیعه می‌گوید: او عنان اسب رسول خدا صلی الله علیه و آله را در دست داشت و تا لحظه شهادت آن را رها نکرد (ج ۲، ص ۲۲۷). و نیز صاحب الطبقات نقل می‌کند: خدیجه علیها السلام عبدی داشت به نام زید بن حارثه که او را به رسول صلی الله علیه و آله بخشید و رسول هم او را آزاد کرد و پس از نبوتش ام ایمن را به عقد او درآورد و از او فرزندی به نام اسامه متولد شد. و البته سخن درباره‌ی اسامه زیاد است و مورخین در مورد او به اختلاف سخن گفته‌اند و اگر چه صاحب اعیان الشیعه از کارهای ناصواب او دفاع می‌کند و بالاخره او را در شمار اهل ولا به حساب می‌آورد، اما با همه‌ی اینها جای تأمل دارد. (ریاحین الشریعه، ج ۲، ص ۲۳۷) «و قال علی القاری فی شرح شفا للقاضی عیاض: ام ایمن الحبشیه مولاة رسول الله ۹ و حاضنته و مرضعته و رثها من ابیه ثم اعتقها لما تزوج خدیجه فتزوجها عبید بن زید من بنی الحارث فولدت له ایمن و به کنیت ثم تزوجها بعد النبوة زید بن حارثه فولدت اسامه بن زید». (به نقل از اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۵۵۵) «و عن ربیع الشیعه و اعلام الوری... اعتقاد رسول الله و زوجها عبید الخزرجی بمکه فولدت له ایمن فمات زوجها فزوجها النبی من زید فولدت له اسامه اسود یشبهها فاسامه و ایمن اخوان لام». [۷۱۱] از معدود زنانی که نامش زینت بخش تاریخ جنگ‌های اسلام شده ام ایمن است. او در جبهه‌ی جنگ به مداوای مجروحان و آب دادن به مجاهدان می‌پرداخت (الاصابه، ج ۴، ص ۴۳۳). صاحب الطبقات (ج ۸، ص ۲۲۵) از قول واقدی می‌نویسد: «و قد حضرت ام ایمن احدا و کانت تسقی الماء و تدایو الجرحی و شهدت خیبر مع رسول الله صلی الله علیه و آله»، ام ایمن در احد حاضر بود و به لشکریان آب می‌داد و مجروحان را مداوا می‌کرد و هم چنین در جنگ خیبر با رسول صلی الله علیه و آله بود. واقدی می‌نویسد: آن گاه که شایعه شهادت پیامبر صلی الله علیه و آله توسط مشرکین منتشر شد، مردم جبهه را رها کردند و برخی به مدینه بازگشتند. نخستین کسی که این خبر را به مدینه آورد، سعد بن عثمان و سپس مروان بود. آن دو وقتی به خانه‌ی خود رفتند همسران آنان پرسیدند: «آیا از رکاب رسول خدا صلی الله علیه و آله فرار کرده‌اید؟ اوس بن قیظی به همراه تنی چند از بنی حارثه نیز از جبهه احد فرار کرده، خود را به «شقره» رسانیدند. ام ایمن با دیدن آنان خاک به چهره‌شان پاشید و برای برخی از آنان دوک آورد و گفت: (شمشیرت را بده، نخ بریس!) آنگاه به همراه بعضی از آنان عازم جبهه‌ی احد شد. (المغازی، ج ۱، ص ۲۷۷). [۷۱۲] او خود از پیامبر صلی الله علیه و آله روایاتی را نقل می‌کند و تعدادی از صحابه نیز از قول او از پیامبر حدیث کرده‌اند، از جمله انس بن مالک و جیش بن عبدالله الضعافی و ابوزید المدنی (اعلام النساء، ص ۲۵۲) و در معجم رجال الحدیث (ج ۲۲، ص ۱۷۴) درباره‌ی ام ایمن می‌نویسد: «عدها البرقی ممن روی عن رسول الله من النساء»، برقی، او را از جمله کسانی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می‌کنند، شمرده است. از جمله روایت مفصلی است که ام ایمن برای زینب علیها السلام نقل می‌کند. (ر. ک: ریاحین الشریعه، ج ۳، ص ۶۴ و بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۸۰). [۷۱۳] در الطبقات (ج ۸، ص ۲۲۴) و نیز الاصابة (ج ۴، ص ۴۱۶) نقل شده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «من سره ان یتزوج امرأه من اهل الجنة فیتزوج ام ایمن فتزوجها زید بن حارثه فولدت له اسامه بن زید»، هر که می‌خواهد خوشحال شود به تزویج زنی از اهل بهشت با ام ایمن ازدواج کند. زید بن حارثه چون این سخن را شنید او را تزویج کرد و اسامه از او متولد شد. خود او هم در جریان فدک آن گاه که به عنوان شاهد صدیقه‌ی

کبری علیها السلام حاضر شد. قبل از شهادت از عمر و ابوبکر همین اهل بهشت بودن خود را اقرار گرفت و آن دو هم اقرار کردند که از رسول خدا صلی الله علیه و آله این کلام را شنیده‌اند. «روی الجوهری فی کتاب السقیفة بسنده ان فاطمة ات ابابکر فقالت ان رسول الله صلی الله علیه و آله اعطانی فدک فقال له اهل لک علی هذا بینة، فجاءت بعلی فشهد لها، ثم جاءت ام ایمن فقالت. الستما شهدان (ابوبکر و عمر) انی من اهل الجنة؟ قالوا- بلی: قالت فأنا اشهد ان رسول الله صلی الله علیه و آله اعطاها فدک. فقال ابوبکر: فرجل آخر و امرأه اخرى لتستحقی بها القضية. (شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۱۹؛ السقیفة و فدک، ابوبکر جوهری، تحقیق محمد هادی امینی، ص ۱۰۷). و در نقلی دیگر آمده که عمر گفت: شهادت ام ایمن ارزشی ندارد چرا که او زنی عجمیه است!! و نکته اینجاست که نگفت او دروغ می گوید، چون هیچ کس غیر از سخن راست از او شنیده بود. این بود که عمر مجبور شد بگوید که او عجمی است، پس شهادتش ارزشی ندارد!! و زهرا علیها السلام پس از رد شدن شهادت ام ایمن از جانب ابوبکر و عمر، خطاب به آن دو فرمود: «ألم تسمعا من ابی رسول الله صلی الله علیه و آله یقول: اسماء بنت عمیس و ام ایمن من اهل الجنة؟ قالوا: بلی»، مگر شما از پدرم رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌اید که فرمود اسماء و ام ایمن، از اهل بهشتند؟ و آن دو گفتند: آری شنیده‌ایم. (العوامل ج ۱۱، ص ۴۳۶؛ بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۲۹۷ و ۲۰۲؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۱۴) و در الکافی، ج ۳، ص ۲۹۸ از امام باقر علیه السلام روایت شده که حضرت فرمود: «فانی اشهد انها من اهل الجنة». [۷۱۴] ر. ک: پاورقی شماره ۶ (مجاهد) صفحه قبل. [۷۱۵] ام ایمن شبی تا صبح می گریست. همسایگان به رسول صلی الله علیه و آله خبر دادند و حضرت او را خواست و از او علت را جویا شد، گفت خواب بدی دیدم و از گفتن خواب عذر می آوردم، تا رسول صلی الله علیه و آله به او مژده داد که تعبیر خوابت نه آن گونه است که پنداشتی، پس آن گاه خواب خود را بازگو کرد و گفت: در خواب دیدم که پاره‌ای از اعضای شما در خانه من افتاده رسول صلی الله علیه و آله فرمود. چه خواب نیکویی! آسوده باش ای ام ایمن، همانا از فاطمه پسری به نام حسین متولد می شود که حضانت و پرستاری او با تو خواهد بود و این بود که تا حسین علیه السلام متولد شد. ام ایمن قنداقه او را نزد رسول صلی الله علیه و آله آورد، حضرت فرمود: مرحبا به حامل و محمول و آن گاه افزود. این تأویل همان خواب توست. (امالی صدوق، مجلس ۱۹ به نقل از امام صادق علیه السلام، اعیان الشیعة، ج ۳، ص ۵۰۰). و نیز آن گاه که رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت بسیار می گریست، وقتی علت را از او پرسیدند، گفت چرا نگریم با این که با رفتن رسول الله صلی الله علیه و آله، وحی از ما قطع شد، «و لما قبض النبی صلی الله علیه و آله بکت ام ایمن فقیل لها ما بیکیک؟ قالت: ابکی علی خبر السماء» (الطبقات ج ۸، ص ۲۲۶) و باز در همان جا آمده. «ان ام ایمن بکت حین مات النبی صلی الله علیه و آله فقیل لها اتبکین؟ فقالت: ای والله لقد علمت ان رسول الله صلی الله علیه و آله سیموت ولكنی انما ابکی علی الوحی اذ انقطع عنا من السماء». این جواب علاوه بر این که علاقه او به رسول صلی الله علیه و آله می رساند، نشان دهنده فضل و درک بالای او نیز هست. [۷۱۶] «کان رسول الله صلی الله علیه و آله یقول لام ایمن: یا امه و کان اذا نظر الیها قال: هذه بقیة اهل بیتی. (الطبقات، ج ۸، ص ۲۲۳)، رسول خدا صلی الله علیه و آله همیشه ام ایمن را به عنوان ما در صدا می کرد و هر گاه به او نظر می کرد و او را می دید، می فرمود. این باقی مانده‌ی اهل بیت من است. [۷۱۷] الطبقات، ج ۸، ص ۲۲۳. [۷۱۸] «لما توفیت امنة النبی صلی الله علیه و آله قال صلی الله علیه و آله ام ایمن امی بعد امی و کان یکرهما و یزورها»، (اعیان الشیعة، ج ۳، ص ۵۵۵)، آن گاه که آمنه وفات کرد رسول صلی الله علیه و آله ام ایمن را ما در خود می خواند و همیشه بزرگش می کرد و به دیدارش می رفت. [۷۱۹] اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۵۵۵، «... و کان یکرهما...» همیشه بزرگش می داشت. [۷۲۰] «جاءت ام ایمن الی النبی صلی الله علیه و آله فقالت: احملنی قال: احملک علی ولد الناقه. فقالت: یا رسول الله انه لا یطیقنی و لا اریده، فقال لا- احملک الا علی ولد الناقه، یعنی انه کان یمازحها و کان رسول الله یمزح و لا یقول الا حقا و الابل کلها ولد النوق. (الطبقات، ج ۸، ص ۲۲۴)، ام ایمن روزی به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد. یک شتر سواری به من مرحمت کن. حضرت فرمود: تو را سوار نمی کنم مگر بر بچه ناقه و غرض آن حضرت مزاح با ام ایمن بود و مزاح آن حضرت همه راست و

درست بود، زیرا تمام شترها بچه شتر بودند. [۷۲۱] مراد نزول آیه «اکمال دین» در روز غدیر خم است. (اليوم اكملت لكم دينكم واتممت عليكم نعمتي ورضيت لكم الاسلام دينا) (مائده، ۳). اکمال و اتمام دین در این روز می‌شود و دین خدایسند همان دینی است که همراه با ولی است. [۷۲۲] اشاره به حدیث ثقلین که در نزد شیعه و سنی متواتر است «... ما آن تمسکتکم بهما لن تضلوا ابدا و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض». [۷۲۳] اشاره به حدیث ثقلین که در نزد شیعه و سنی متواتر است «لن یفترقا حتی یردا علی الحوض». [۷۲۴] از جمله می‌توان به سه مورد زیر اشاره کرد: الف- شیخ طوسی در امالی روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله ۶۳ درهم صدق فاطمه را سه قسمت نمودند: قسمتی را به ام‌ایمن داد برای تهیه‌ی اثاث منزل و قسمتی را به اسماء بنت عمیس برای عطر و قسمتی را به ام‌سلمه برای طعام. (بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۳۱). ب- از عقد علی و زهرا علیهما السلام مدتی می‌گذشت. اما علی علیه‌السلام از شدت حیا نمی‌توانست از رسول صلی الله علیه و آله بخواهد که زهرا علیها السلام را به منزل خود ببرد، تا این که ام‌ایمن واسطه شد و این سکوت را شکست و با تلاش خود، هر چه زودتر زهرا علیها السلام را به خانه علی علیه‌السلام فرستاد. (بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۳۱). ام‌ایمن تا آنجا که می‌توانست از بچه‌های زهرا علیها السلام پرستاری می‌کرد. (ر، ک: پاورقی ۱، ص ۳۲۲). [۷۲۵] در الطبقات و الاصابه (ج ۴، ص ۴۵) و بحارالانوار (ج ۴۳، ص ۲۸) و دیگر کتب فریقین نقل شده که چون زهرا علیها السلام از دنیا رفت، ام‌ایمن نتوانست جای خالی او را تحمل کند، لذا از مدینه به جانب مکه بیرون آمد در حالی که (به روایت ابن سعد) روزه بود. در آن هوای گرم عطش به او فشار آورد. به حدی که بیم هلاکتش می‌رفت. به روایت ابن شهر آشوب آن گاه که بر جان خود بترسید چشم‌ها را به آسمان دوخت و عرضه داشت. ای خدا مرا تشنه می‌خواهی با این که خادمه‌ی فاطمه هستم؟ در این هنگام دلو آبی از آسمان نازل شد. ام‌ایمن آن را گرفت، و آشامید. و به روایت ابن سعد بعد از آن دیگر هرگز تشنه نشد، با این که در روزهای گرم روزه می‌گرفت، و این کرامت، علو مقام او در نزد خدای سبحان می‌رساند. حینا لها و رزقنا الله منها. و باز در فضیلت او بس که در «خصائص فاطمیه» نام سیزده زن آمده که در زمان ظهور امام زمان (عج) برمی‌گردند و در خدمت آن حضرت و مجروحان لشکرش خواهند بود و از جمله ایشان ام‌ایمن است. (به نقل از ریاحین الشریعه، ج ۲، ص ۳۳۱).

[۷۲۶] «لما ذهبوا بامیرالمؤمنین علیه‌السلام. الی ابی بکر للبیعة اقبلت ام‌ایمن حاضنة رسول الله صلی الله علیه و آله فقالت یا ابابکر ما اسرع ما ابدیتم حسدکم و نفاقکم فامر بها عمر فاخرجت من المسجد و قال ما لنا و للنساء» (سفینه البحار، ج ۲، ص ۷۳۶)، هنگامی که امیرالمؤمنین علیه‌السلام را برای بیعت با ابوبکر بردند. ام‌ایمن - پرستار رسول الله صلی الله علیه و آله - به مسجد رفت و به ابوبکر گفت: چه زود حسد و نفاق خود را آشکار کردید!! عمر رو به او کرد و گفت: ما را با زنان کاری نیست و دستور داد او را از مسجد بیرون کردند. [۷۲۷] «فلما مات رسول الله صلی الله علیه و آله ادعت فاطمة علیها السلام انه كان ينحلها فدكا، فقال ابوبکر: انت اعز الناس علی فقرا و احبهم الی غنا لکنی لا اعرف صحه قولک. فلا يجوز ان احکم لک، فشهدت لها ام‌ایمن و امیرالمؤمنین فطلب منها ابوبکر الشاهد يجوز قبول شهادته فی الشرع... (ابن حجر و بلاذری و ابن ابی‌الحدید و ابن تیمیه و فخر رازی و... همه همین گونه نقل کرده‌اند با این تفاوت که به جای جمله «امیرالمؤمنین» در کلام فخر رازی «مولی لرسول الله» ذکر شده)، هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت فاطمه علیها السلام ادعا کرد که پیغمبر فدک را به او بخشیده، ابوبکر به او گفت: ای فاطمه تو چه در فقر و چه در ثروت، در هر دو حال نزد من عزیز و محبوب هستی!! اما من به درستی گفتار تو تردید دارم و نمی‌توانم به نفع تو حکم کنم. و سپس ام‌ایمن و یکی از نزدیکان رسول خدا صلی الله علیه و آله به نفع فاطمه گواهی دادند، ولی ابوبکر شهادت آن دو را نپذیرفت و گفت باید شهودی بیاوری که شهادتشان پذیرفته باشد!! (الصواعق المحرقة، ص ۲۱، شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۱۶، ص ۲۱۴؛ فتوح البلدان، بلاذری، ص ۴۶؛ الشافی، ص ۴۰۸؛ الاحتجاج، طبرسی، ص ۵۸؛ بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۳۰۲؛ و بسیاری منابع دیگر). [۷۲۸] «لما نعی الی فاطمة علیها السلام نفسها ارسلت الی ام‌ایمن و کانت اوثق نسائها عندها و فی نفسها فقالت: یا ام‌ایمن ان نفسی نعی الی فادعی لی علیا فدعته لها» (بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۰۴)؛ آن گاه که فاطمه در واپسین لحظات عمر

خود بود، ام‌ایمن را که مورد وثوق بیشتر و نزدیک‌ترین زنان نزد او بود خواست و به او گفت: علی را نزد من بخوان و او هم اجابت کرد. و نیز در بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۸۱ نقل شده که زهرا علیهاالسلام در بستر بیماری ام‌ایمن و اسماء بنت عمیس و علی علیهاالسلام را خواست و در حضور آنها وصیت خود را به علی علیهاالسلام گفت: از این اخبار جلالت قدر ام‌ایمن دانسته می‌شود. رضی الله عنها. [۷۲۹] از امام صادق علیه‌السلام نقل شده که حضرت زهرا علیهاالسلام در لحظه‌ی آخر زندگی خود خطاب به علی علیهاالسلام چنین گفت: «اذا توفیت لا تعلم احدا الا ام سلمة و ام ایمن و فضة و من الرجال، ابني والعباس و سلمان و عمارا و المقداد و اباذر و حذيفة و لا تدفني الا ليلا و لا تعلم قبري احدا»؛ (علی جان) وقتی وفات کردم هیچ کس را خبر مکن، مگر ام سلمه و ام‌ایمن و فضه را و از مردان دو فرزندم حسن و حسین و عباس و سلمان و عمار و مقداد و اباذر و حذیفه را. مرا دفن مکن مگر در شب و قبر مرا به هیچ کس اطلاع مده تا مخفی بماند. (دلایل الامامة، طبری ص ۴۴ و چاپ محقق ص ۱۳۳؛ بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۲۱۰؛ و بیت الاحزان، ص ۱۷۶). [۷۳۰] «خرجت ام‌ایمن الی مکه لما توفیت فاطمة علیهاالسلام و قالت: لا اری المدینة بعدها». (بحارالانوار، ج ۴۲، ص ۴۶)، وقتی که زهرا علیهاالسلام از دنیا رفت، ام‌ایمن از مدینه به مکه هجرت کرد و گفت: نمی‌توانم مدینه را از زهرا علیهاالسلام خالی بینم. و چگونه در مدینه طاقت بیاورد، در حالی که آن گونه با زهرا علیهاالسلام رفتار کردند و علی علیهاالسلام وصی پیامبر صلی الله علیه و آله و همسر زهرا علیهاالسلام را خانه‌نشین کردند. از این‌ها گذشته با اختناقی که از جانب خلفا حاکم شده بود، امکان هیچ گونه تحرک سیاسی نبود. از این رو ام‌ایمن بهتر دید از مدینه خارج شود و در مکه پایگاه تبلیغاتی و ام‌القرای اسلام جا بگیرد و بدین وسیله پیام مظلومیت علی علیه‌السلام و زهرا علیهاالسلام را به گوش همگان برساند، شاید گوشی شنوا و همتی بیدار، یافت شود. [۷۳۱] در وفات ام‌ایمن اختلاف شده. واقدی و ابن حبان و حاکم و ابن حجر می‌گویند: او پس از مرگ عمر و در ابتدای خلافت عثمان در گذشت. اما بخاری می‌گوید: «توفیت ام‌ایمن بعد النبی صلی الله علیه و آله بخمسة اشهر»؛ ام‌ایمن پس از رسول خدا پنج ماه بیشتر زنده نبود. (اعلام النساء المؤمنات، ص ۲۵۲، اعیان الشیعة، ج ۳، ص ۵۵۵) [۷۳۲] شیخ طوسی در رجال خود می‌نویسد: اسماء بنت عمیس از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی مرتضی علیهاالسلام است. «و کانت من المهاجرات السابقات الی الاسلام»، اسماء از اولین مسلمانان و از جمله مهاجرین است و ابن سعد در طبقات می‌نویسد: او با همسرش جعفر به حبشه مهاجرت کرد و در فتح خیبر از حبشه آمد و به رسول خدا صلی الله علیه و آله ملحق شد. (به نقل از ریاحین الشریعة، ج ۲، ص ۳۰۷). [۷۳۳] عمر از او سؤال می‌کرد و تعبیر خواب می‌پرسید و شیخ طوسی در رجالش او را از صحابیات (زنان صحابی) می‌شمارد. (اعلام النساء المؤمنات، ص ۱۱۷) [۷۳۴] تعداد زیادی از صحابه و تابعین از او نقل روایت می‌کنند. از جمله عمر و ابوموسی و فرزند ارجمندش عبدالله بن جعفر و ابن عباس و قاسم بن محمد بن جعفر الطیار و عبدالله بن شداد و عروة بن زبیر بن العوام و ابن‌المسیب و... (ریاحین الشریعة، ج ۲، ص ۳۱۳)، صاحب اعلام النساء المؤمنات نقل می‌کند که اسماء شصت حدیث از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده. صدوق حدیث رد الشمس و مجلسی گردن‌بند طلای زهرا علیهاالسلام را از او نقل می‌کنند و چه مناسب است در همین جا روایت گردن‌بند را که بسیار با ارزش و درس آموز و سازنده است، گرچه پیشتر نیز در پاورقی «زهرا علیهاالسلام و رسول صلی الله علیه و آله» آوردم، باز هم بیاورم. حضرت سجاد علیه‌السلام می‌فرماید: از اسماء بنت عمیس شنیدم که گفت: من در نزد جدی تو فاطمه علیهاالسلام نشسته بودم که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شد، در حالی که گردن‌بندی از طلا که علی علیه‌السلام از سهم خود برای فاطمه علیهاالسلام خریده بود؛ به گردن او بود. پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: ای فاطمه این گفته‌ی مردم تو را مغرور نکند که بگویند این دختر پیامبر صلی الله علیه و آله است و در بر تو زینت جبابره و زورمندان باشد. پس فاطمه آن را از گردنش جدا کرد و فروخت و با آن بنده‌ای را خرید و آزاد کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله از این کار او بسیار مسرور و خوشحال شد. (... فقال النبی صلی الله علیه و آله یا فاطمة لا یغرنک الناس ان یقولوا بنت محمد و علیک لباس الجبابة فقطعتها و باعتها فاشترت بها رقبة فاعتقها فسر رسول الله علیهاالسلام بذلک) (بحارالانوار، ج ۴۳، ص

۸۱؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۴۳؛ ریاحین الشریعه، ج ۲، ص ۳۱۱. [۷۳۵] صدوق در خصال به سند خود از امام باقر علیه‌السلام روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «رحم الله الاخوات من اهل الجنة اسماء بنت عمیس و کانت تحت جعفر بن ابی طالب و...»، خدا رحمت کند خواهرهای اهل بهشت را اسماء همسر جعفر و... و به روایت استیعاب این چهار خواهر از یک پدر و مادر بودند و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «عمیس اکرم الناس اصهارا» (به نقل از ریاحین الشریعه، ج ۲، ص ۳۰۴) و نیز رسول صلی الله علیه و آله فرمود: اسماء و ام‌ایمن اهل بهشتند. (بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۲۹۷ و ۳۰۲). [۷۳۶] شوهرش، جعفر در جنگ موته شهید شد و دو فرزندش محمد و عون نیز به شهادت رسیدند، اولی در مصر به دست سپاه معاویه و دومی در کربلا به دست سپاه ابن‌زیاد. (ریاحین الشریعه، ج ۲، ص ۳۱۳). [۷۳۷] ریاحین الشریعه، ج ۲، ص ۳۱۳. [۷۳۸] در روایت است که رسول صلی الله علیه و آله پس از شهادت جعفر، نزد اسماء رفت و فرزندان او را صدا کرده و دست نوازش و محبت بر سر آنها می‌کشید. اسماء گفت: «شما آن چنان فرزندانم را نوازش می‌کنید که گویا یتیم شده‌اند». رسول از عقل و هوش او درشگفت شد: (فعجب رسول الله من عقلها و فراستها) و آن گاه رسول صلی الله علیه و آله خبر شهادت جعفر را به او داد و فرمود: «ای اسماء گریه نکن که خدایم به من خبر داد که به شوهرت دو بال عطا شد تا در بهشت پرواز کند. اسماء در جواب گفت: اگر این خبر را در حضور همه بگویند، هرگز فضیلت جعفر از یادها نمی‌رود. و رسول صلی الله علیه و آله باز هم از عقل او درشگفت شد. (فعجب النبی من عقلها) (به نقل از ریاحین الشریعه، ج ۲، ص ۳۰۷). [۷۳۹] ابن‌سعد در الطبقات به سند خود از اسماء حدیث کند که در بامدادان روز که جعفر شهید شد، بیست تخته پوست را دباغی کردم (و به نقل اعیان الشیعه: چهل تخته) و آردی برای نان خمیر کردم و صورت فرزندان خود را شستم و گیسوان را روغن زدم. صاحب اعیان الشیعه می‌گوید: این دلالت می‌کند بر حسن اداره و سخت کوشی و توجه او به امور اطفال. [۷۴۰] علی بن ابراهیم به سند خود از امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کند: در خانه‌ی ابوبکر پس از مشورت کردن درباره‌ی قتل علی علیه‌السلام قرار بر این شد که چون ابوبکر سلام نماز را بدهد، خالد بن ولید، علی را به قتل برساند. اسماء از این تصمیم مطلع شده و فوراً جاریه خود را به خانه حضرت فرستاد و گفت برو رو بروی آن حضرت این آیه را بخوان: (ان الملا- یا تمرون بک لیقتلوك فاخرج انی لک من الناصحین) چون جاریه به گفته اسماء عمل کرد، حضرت فرمود: به اسماء بگو: «فمن یقتل الناکثین والقاسطین والمارقین؟ و ان الله یحول بینی و بینهم و ان الله بالغ امره»، کنیز آن چه شنیده بود برای اسماء نقل کرد و اسماء یقین حاصل کرد که قادر بر قتل او نخواهد بود. (تفسیر قمی، ج ۲، ص ۵۵، الاحتجاج، طبرسی، ج ۱، ص ۲۴۱، ریاحین الشریعه، ج ۲، ص ۳۰۸، بحارالانوار، ج ۸، چاپ قدیم، ص ۹۲، اثبات الوصیة، ص ۱۱۸). [۷۴۱] اسماء آن گاه که فرزندش محمد در مصر شهید شد از شدت غضب خون در سینه‌اش آمد و امام صادق علیه‌السلام فرمود: محمد نجابت را از مادرش به ارث برد. (اعلام النساء المؤمنات، ص ۱۱۸). [۷۴۲] رسول صلی الله علیه و آله از قبل شهادت حسین علیه‌السلام را به او خیر داده بود. (اعلام النساء المؤمنات، ص ۱۱۹). [۷۴۳] ابن‌عبدالله در الاستیعات روایت کرده: «ان فاطمة علیهاالسلام قالت لاسماء بنت عمیس اذا انا مت فغسلینی انت و علی و لا تدخلی علی احد». و مانند این روایت را ابونعیم در حلیة الاولیاء نقل کرده: «ثم قال: فلما توفیت غسلها علی علیه‌السلام و اسماء». و در روضة الواعظین آمده است. «فغسلها علی علیه‌السلام فی قمیصها و اعانته علی غسلها اسماء بنت عمیس» (همان، ص ۱۱۶). [۷۴۴] اعلام النساء المؤمنات، ص ۱۱۶. [۷۴۵] اعلام النساء المؤمنات، ص ۱۱۵. [۷۴۶] اشاره به ساختن تابوت برای زهرا علیهاالسلام تا بدن او نمایان نباشد، و لبخند رضایت زهرا علیهاالسلام از دیدن آن. (اعلام النساء المؤمنات، ص ۱۱۶). [۷۴۷] ریاحین الشریعه، ج ۲، ص ۳۰۸. [۷۴۸] اعلام النساء المؤمنات، ص ۱۱۷. [۷۴۹] ر. ک: پاورقی شماره‌ی ۳، در صفحه ۳۲۸. [۷۵۰] اعلام النساء المؤمنات، ص ۱۱۸. [۷۵۱] اعلام النساء المؤمنات، ص ۱۱۲. [۷۵۲] ر. ک: پاورقی شماره‌ی ۶، ص ۳۲۷. [۷۵۳] ر. ک: پاورقی شماره‌ی ۶، ص ۳۲۷. [۷۵۴] اخبار الدول و آثار الاول، احمد بن یوسف دمشقی، ص ۸۸. «و قد ورد فی الخبر انها لما سمعت بان اباهما زوجها و جعل الدرهم مهرا لها. فقالت: یا رسول الله ان بنات الناس یتزوجن بالدرهم فما الفرق بینی

و بینهن؟ اسئلك نردھا و تدعوا الله ان يجعل مهرى الشفاعة فى امتك، فنزل جبرئيل عليه السلام و معه بطاقة من حرير مكتوب فيها. جعل الله مهر فاطمة الزهراء شفاعه المذنبين من امة ايها. فلما احتضرت اوست بان توضع تلك البطاقة على صدرها تحت الكفن فوضعت و قالت: اذا حشرت يوم القيامة رفعت تلك البطاقة بيدي و شفعت فى عصاة امة ابى». و نیز علامه‌ی صفوری در نزهه المجالس نقل می‌کند که نسفی گوید: فاطمه از پدرش درخواست کرد که مهریه‌اش را شفاعت گنهکاران امت او قرار دهد. این دو روایت از طریق اهل سنت وارد شده و اما روایات در این باب از طریق شیعه فراوان است. (ر. ک: احقاق الحق، ج ۱۰، ص ۳۶۹ و ج ۱۹، ص ۱۲۹). [۷۵۵] امام خمینی قدس سره در درس اخلاق می‌فرمود: مغرور به حدیث «ادخرت شفاعتی لاهل الکبائر من امتی» نباشید؛ زیرا ذخیره را انسان در آخر کار استفاده می‌کند و اگر شفاعتی در کار باشد مربوط به قیامت خواهد بود. اما در قبر و عالم برزخ چه باید کرد؟ و عالم برزخ با خود شماسست، در حالی که عالم برزخ معلوم نیست چه مدت طول خواهد کشید و همه‌ی انسان‌ها از اول خلقت تا حال در عالم برزخ گرفتارند. (روزنامه‌ی جمهوری اسلامی، دوشنبه ۲۰ فروردین ۷۵، شماره‌ی ۴۸۷۵، ص ۱۲، به نقل از آیه الله شیخ علی پناه اشتهاردی). [۷۵۶] الملهوف، ص ۱۲۶؛ شف الغم، ج ۲، ص ۲۹، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۶. این سخن را امام علیه السلام در مکه در ضمن خطبه‌ای به هنگام قصد غنیمت به عراق و شهادتگاه خود، بر مردم خواند. شگفت آن که با این که هنوز خبر شهادت مسلم به حضرت نرسیده است، حضرت خبر از مرگ و شهادت می‌دهد «خط الموت علی ولد آدم... و خیر لی مصرع انا لاقیه». کانی باوصالی یقطعها عسلان الفلوات بین النواویس و کربلا... من کان فینا باذلا مهجته موطننا علی لقاء الله نفسه فلیرحل معنا...». [۷۵۷] مفاتیح الجنان، زیارت جامعه‌ی ائمه المؤمنین. [۷۵۸] سوره‌ی فجر، که همان سوره‌ی الحسین علیه السلام است. [۷۵۹] بحار الانوار، ج ۴۲، صص ۱۴۹-۱۵۱. [۷۶۰] بحار الانوار، ج ۴۲، صص ۱۴۹-۱۵۱. [۷۶۱] ج ۴۴، صص ۲۶۴ و ۲۲۱. [۷۶۲] مفاتیح الجنان، زیارت جامعه‌ی ائمه المؤمنین. [۷۶۳] «انا صنایع ربنا و الناس بعد صنایع لنا». ما تربیت یافته‌ی پروردگاران هستیم و مردم پس از آن تربیت یافته‌ی ما هستند (نهج البلاغه، نامه‌ی ۲۸). [۷۶۴] «آیا تو یتیم بودی پس پناهت دادیم و گم بودی پس هدایت نمودیم؟» (ضحی، ۶ و ۷). «ضال» گمی و قدر خود را نشناختن است نه گمراهی که «ضل السبیل» به معنای گمراهی است. در روایات هم آمده. «ان الله عزوجل ادب نبیه فاحسن ادبه فلما اکمل له الادب قال: (انک لعلی خلق عظیم). ثم فوض الیه امر الدین و الامامة لیسوس عبادة فقال عزوجل. (ما اتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا). و ان رسول الله کان مسددا موفقا مؤیدا بروح القدس لا یزل و لا یخطی فی شیء مما یسوس به الخلق فتاب بأداب الله» (الکافی، ج ۱، ص ۲۶۶)؛ «ان الله ادب نبیه علی محبته فقال: (انک لعلی خلق عظیم). ثم فوض الیه الامر فقال: (ما اتاکم الرسول فخذوه...» (الکافی، ج ۱، ص ۲۶۵)، و امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه‌ی قاصعه در نهج البلاغه، در مورد رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «و لقد قرن الله به صلی الله علیه و آله من لدن ان کان فطیما اعظم ملک من ملائکته یسئلك به طریق المکارم و محاسن اخلاق العالم لیله و نهاره، همواره خداوند از دوران شیرخوارگی محمد صلی الله علیه و آله بزرگترین فرشته از فرشتگان خود را همراه وی قرار داده بود تا راه بزرگواری و اخلاق نیکوی جهانی را شب و روز به او بیاموزد». [۷۶۵] من تو را برای خود پرورش دادم. (طه، ۴۱) [۷۶۶] تا در برابر دیدگان من پرورش یابی. (طه، ۳۹). [۷۶۷] (ثم اجتباہ ربه فتاب علیه و هدی) (طه، ۱۲۲)، (کذلک یجتیبک ربک) (یوسف، ۶)؛ (و اجتبیناهم و هدیناهم الی صراط مستقیم) (انعام، ۸۷). [۷۶۸] فقالت ام سلمة «تزوجنی رسول الله صلی الله علیه و آله و فوض امر ابنته الی فکنت اؤدبها و کانت والله أدأب منی و اعرف بالاشیاء کلها» (بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۰). [۷۶۹] نور، ۶۳. [۷۷۰] مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۱۰۲، بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۳. [۷۷۱] «یا رسول الله انت اولی بما تری» (بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۹۹). [۷۷۲] قالت علیها السلام: «هاتی و سلی عما بدالك، رأیت من اکثری یوما یصعد الی السطح بحمل ثقیل و کراه ماء الف دینار یتقل علیه؟» قالت: لا قالت علیها السلام: «اکتریت انا بكل مسألة باکثر من ملء ما بین الثری الی العرش لؤلؤا فاحری ان لا یتقل علی» (بحار الانوار، ج ۲، ص ۳). [۷۷۳] بحار الانوار (ادامه حدیث): (سمعت ابی رسول الله صلی الله علیه و آله: یقول: علماء شیعتنا یحشرون فیخلع علیهم من

خلع الكرامات على قدر كثرة علومهم و جدهم في ارشاد عباد الله حتى يخلع على الواحد منهم الف الف خلعة من نور - الى ان قالت: يا امة الله ان سلكتك من تلك الخلع لافضل مما طلعت عليه الشمس الف الف مرة و ما فضل فانه منسوب بالتغيب والكدر؛ از پدرم شنیدم که می‌فرمود: دانشمندان شیعه در روز قیامت که محشور می‌شوند به اندازه کثرت علومشان وجدیت و تلاششان در ارشاد بندگان خدا خلعت‌های کرامت بر آنان می‌پوشانند. تا آن جا که بر بعضی از آنان میلیون‌ها خلعت نور پوشانده می‌شود - تا آنجا که فرمود: ای زنا! رشته‌ای از آن خلعت‌ها میلیون‌ها بار برتر است از آن چه خورشید بر آن تابیده است. [۷۷۴] الکافی، ج ۱، ص ۲۴۱؛ بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۷۹ و ۱۹۴ و ۱۵۶. [۷۷۵] صحیفه‌ی نور، ج ۱۹، صص ۲۷۸ و ۲۷۹. [۷۷۶] بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۱۹. [۷۷۷] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۵۷. [۷۷۸] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۷۴. برای اطلاع از بقیه‌ی اشعار و ترجمه‌ی آن مراجعه شود به قسمت اشعار زهرا علیهاالسلام. ناگفته نماند که مرحوم مجلسی در مورد این نقل مفصل که ما تنها قسمتی از آن را آوردیم می‌گوید: این خبر را از منبع قابل اعتمادی نگرفته‌ام (بحارالانوار، ص ۱۷۴). در حقیقت نه کتاب معتبر است و نه گوینده‌ی آن (ورقه‌ بن عبدالله الازدی) که در هیچ یک از کتاب‌های معتبر رجالی نامی از او نیست. در این نقل مفصل (که شش صفحه و نیم از بحارالانوار را به خود اختصاص داده) علاوه بر برخی فرازهای صحیح و قابل پذیرش که مطابق برخی نقل‌های معتبر است. موارد متعددی از ضعف وجود دارد که بر اهل فن پوشیده نیست و ما برای پرهیز از اطاله‌ی کلام از آوردن آن اجتناب می‌کنیم. [۷۷۹] مصادر خطبه: الاحتجاج، طبرسی، ج ۱، ص ۲۰۲-۲۰۳؛ امالی شیخ مفید، ص ۵۰؛ الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۳۰، بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۲۰۵ (به نقل از الاحتجاج، طبرسی). [۷۸۰] «الاحتجاج»، و خرجت فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه و آله الیهم فوقفت خلف الباب. در «الامامة و السياسة» و «امالی شیخ مفید» و در برخی از نسخ «الاحتجاج» این گونه آمده است. فوقفت فاطمة علی بابها، کنار درب منزل ایستاد. [۷۸۱] «الامامة و السياسة» و «امالی شیخ مفید». اسوء محضر. [۷۸۲] «الامامة و السياسة» حضروا اسوء محضرا منکم. [۷۸۳] «الامامة و السياسة» و «امالی شیخ مفید»: لم تستأمرونا. «امالی» در ادامه چنین دارد. وضعتم بنا ما وضعتم. [۷۸۴] «الامامة و السياسة»: لم تردوا لنا حقا. «امالی شیخ مفید»: و لم ترونها حقا. (امالی شیخ مفید و الامامة و السياسة خطبه‌ی حضرت زهرا علیهاالسلام را تا همین جا نقل کرده‌اند). [۷۸۵] برای نمونه ر. ک: مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۱۱ (تنها اشاره‌ای به این خطبه دارد و یک بیت از اشعار آن حضرت را در شکایت به پدرش از خلیفه‌ی وقت و همدستانش می‌آورد). علل الشرایع (که فقط قسمتی از آغاز خطبه را آورده است). [۷۸۶] علاوه بر چهار منبع نام برده شده در متن می‌توان از منابع زیر نام برد: الشافی، سید مرتضی، ج ۴، صص ۷۲-۸۵؛ الطرائف، ابن طاووس، صص ۲۶۴-۲۶۶ (بخشی از خطبه را که حضرت زهرا علیهاالسلام شکوه دارد و احتجاج می‌کند از کتاب الفائق، ابن سقروء به سندش از عایشه نقل می‌کند). شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید، ج ۱۶، صص ۲۱۱، ۲۱۵ (از سه طریق: ۱. حسین بن زید بن علی بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیه‌السلام؛ ۲. عایشه؛ ۳. از کتاب السقیفة و فدک نوشته ابوبکر احمد بن عبدالعزیز جوهری؛ که او خود به چهار طریق روایت می‌کند: زینب دختر علی علیه‌السلام، امام صادق علیه‌السلام، امام باقر علیه‌السلام عبدالله بن حسن بن حسن علیه‌السلام)، بحارالانوار، مجلسی، ج ۲۹، صص ۲۲۰-۲۳۳ (به نقل از الاحتجاج طبرسی)، مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۵۰. [۷۸۷] متن «الاحتجاج» در ایران رواج بیش‌تری دارد، و گرنه نسخه‌ی بلاغات النساء یا کشف الغمة که از روی نسخه‌ی جوهری نوشته شده است، از استحکام و اعتبار بیشتری برخوردار است. [۷۸۸] بلاغات النساء، الامام ابی الفضل احمد بن ابی طاهر طیفور، قم، انتشارات الشریف الرضی. [۷۸۹] محقق شوشتری می‌نویسد: مسلما نویسندگان حدیث را در ضبط سند حدیث سهوی دست داده است. زیرا زید بن علی بن الحسن به سال ۱۱۲ هـ شهید شده است و ابن طیفور به سال ۲۰۴ هـ به دنیا آمده است، نمی‌توان ادعا کرد که او چنین پرسشی را از زید بن علی بن الحسن کرده باشد و احتمالا این گفت و گو میان احمد بن ابی طاهر و زید بن علی بن الحسن بن زید بن علی بن طیفور بوده است. مؤید این نظر سخن ابن طیفور است که در جای دیگری از کتاب خود، حدیثی از زید بن علی بن حسن بن زید العلوی آورده است و جای بسی شگفتی است که این اشتباه را ابن ابی الحدید

هم مرتکب شده است. قاموس الرجال، شیخ محمد تقی شوشتری، ج ۴، ص ۲۵۹. [۷۹۰] معروف به عبدالله محض، فرزند حسن مثنی و او نیز فرزند امام حسن علیه السلام است و مادرش، فاطمه دختر امام حسین علیه السلام است و به لحاظ انتسابش به این دو امام همام علیهما السلام و خلوص در سیادت، وی را عبدالله محض نامیده‌اند. وی شبیه رسول خدا صلی الله علیه و آله و بزرگ بنی هاشم در زمان خود و نیز بسیار شجاع بود. معجم رجال الحدیث، ج ۱۰، ص ۱۵۹. [۷۹۱] در بلاغات النساء آمده است زینب بنت الحسین که ظاهراً اشتباه است و صحیح زینب اخت الحسین (علیهما السلام) یا زینب بنت علی (علیهما السلام). [۷۹۲] کشف الغمّه فی معرفه الائمه، ابوالحسن علی بن عیسی بن ابی الفتح الاربلی، تعلیق سیدهاشم الرسولی، بیروت، دارالکتاب الاسلامی، ۱۴۰۱ هـ، ق. [۷۹۳] در مورد شخصیت جوهری ر. ک: شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۱۰ «و ابوبکر الجوهری هذا عالم محدث کثیر الادب، ثقه ورع، اثنی علیه المحدثون و رووا عنه مصنفاته»، و ص ۲۳۴ «و هو من الثقات الامناء عند اصحاب الحدیث». و نیز السقیفه و فدک، تحقیق دکتر محمد هادی امینی، ص ۷-۳۴. [۷۹۴] ر. ک: شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۱۱. [۷۹۵] دلایل الامامه، ابوجعفر محمد بن جریر بن رستم طبری، قم، مؤسسه البعثه، ۱۴۱۳ هـ، ق. [۷۹۶] برای شرح حال این دو رجوع کنید به دلایل الامامه، ص ۱۱۱، پاورقی. [۷۹۷] برای شرح حال این دو رجوع کنید به دلایل الامامه، ص ۱۱۱، پاورقی. [۷۹۸] الاحتجاج، ابومنصور احمد بن علی بن ابی طالب الطبرسی، تحقیق: الشیخ ابراهیم البهادری و الشیخ محمد هادی به، باشراف العلامة الشیخ جعفر السبحانی، قم، انتشارات اسوه، ۱۴۱۳ هـ، ق. [۷۹۹] علامه‌ی مجلسی در بحار الانوار، ج ۲۹، صص ۲۱۵-۲۲۰ اسناد این خطبه را آورده است. [۸۰۰] این کلمه فقط در «الاحتجاج» آمده است. [۸۰۱] در «دلایل الامامه» عبارت از آغاز تا این جا بدین گونه است: لما بلغ فاطمه علیها السلام اجماع ابی بکر علی منعها فدک و انصرف عاملها منها... [۸۰۲] در «دلایل الامامه» و «کشف الغمّه» عبارت «علی راسها» نیست. [۸۰۳] این عبارت فقط در «الاحتجاج» آمده است. [۸۰۴] «کشف الغمّه»: و نساء قومها، تجراً دراعها و... (ادراع: جمع درع به معنی الثوب). [۸۰۵] «بلاغات النساء»: ما تخرم من مشیة رسول الله صلی الله علیه و آله شیئا. [۸۰۶] «دلایل الامامه»: و قد حفل حوله المهاجرین...، کشف الغمّه: قد حشد المهاجرین. [۸۰۷] عبارت «و غیر هم» فقط در «الاحتجاج» آمده است. [۸۰۸] در «کشف الغمّه» از عبارت «فیطت» تا اینجا این گونه آمده است. فضررب بینهم بریطه بیضاء و قیل قبیطه. (الریطه: الازار؛ القبیطه: ثیاب بیض رقاق من کتان سوبه الی القبط) [۸۰۹] این کلمه در «دلایل الامامه» و «بلاغات النساء» نیامده است. در «کشف الغمّه» آمده است: طویلا. [۸۱۰] در «دلایل الامامه» از عبارت «حتی اذا سکن» اینگونه آمده است. حتی هدأت فورتهم و سکنت روعتهم و افتتحت الکلام فقالت... (الروعة: الفزعة). در «بلاغات النساء» آمده است. حتی سکن نشیج القوم و هدأت فورتهم فافتتحت...، در «کشف الغمّه» آمده است. حتی سکنوا من فورتهم ثم قالت.... [۸۱۱] «دلایل الامامه»: ابتداء بالحمد لمن هو أولى بالحمد و المجد و الطول، ثم قالت: الحمد لله.... [۸۱۲] «دلایل الامامه»: و احسان من و الاها. [۸۱۳] «کشف الغمّه»: مزیدها، «دلایل الامامه»: عن المجازاة امدها. [۸۱۴] «بلاغات النساء». آمالها. [۸۱۵] در «دلایل الامامه» از عبارت «و ندبهم» تا اینجا بدین گونه آمده است. استدعی الشکور بافضالها...، در «بلاغات النساء»: و استثن الشکر بفضائلها، در «کشف الغمّه»: و استتب الشکر بفضائلها. [۸۱۶] «کشف الغمّه»: و استخذی الخلق بانزالها، و استحمد... (استخذی: انقاد). [۸۱۷] «دلایل الامامه»: و امر. [۸۱۸] که افزایش نعمت در گرو آن است، لئن شکرتم لازیدنکم (سوره ابراهیم، آیه ۷). [۸۱۹] «دلایل الامامه» بدون «و حده لا شریک له». [۸۲۰] «بلاغات النساء». و أنى فی الفکره. «دلایل الامامه» و «کشف الغمّه». و ابان فی الفکر. [۸۲۱] «دلایل الامامه». و من الاوهام الاحاطه به. [۸۲۲] در «بلاغات النساء» از عبارت «کان قبلها» تا این جا این گونه آمده است. قبله و احتذاها بلا مثال لغير فائده زادته الا اظهارا...، و در «کشف الغمّه»: کان قبله و أنشأها بلا احتذاء مثله و سماها بغير فائده زادته الا اظهارا...، و در «دلایل الامامه». کان قبلها و أنشأها بلا احتذاء امثله وضعها لغير فائده زادته الا اظهارا... [۸۲۳] «دلایل الامامه» و «کشف الغمّه». لاهل دعوته. [۸۲۴] در «کشف الغمّه» از عبارت «علی طاعته» تا این جا این گونه آمده است. لاهل طاعته و وضع العذاب علی اهل معصيته...، و در «بلاغات النساء». علی طاعته و العقاب... [۸۲۵] در «دلایل الامامه»

و بعضی نسخ «الاحتجاج» اینگونه آمده، ولی در سایر نسخه‌ها «زیاده» با «ز» آمده است، که به نظر می‌رسد در این جا مناسب نباشد.

[۸۲۶] «بلاغات النساء»: جیاشا. [۸۲۷] مقصود رهایی از شرک‌ها و ذات اقدس الهی را خالص و منزّه از همه‌ی نقایص دانستن؛ چنان که امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید: «و کمال توحیده الاخلاص له و کمال الاخلاص له نفی الصفات عنه». [۸۲۸] در «دلایل الامامه» از عبارت «اختاره» تا اینجا این گونه آمده است. اختاره قبل ان یجتبله، واصطفاه قبل ان یبعثه، و سماه قبل ان یتنجه. (الجبل: آفریدن). [۸۲۹] «دلایل الامامه». فی الغیب. «بلاغات النساء». بالیوب. [۸۳۰] «دلایل الامامه»: بسد الاوهام مصونۀ، در «کشف الغمۀ». بستر الاهاویل مضمونۀ. [۸۳۱] «دلایل الامامه»: علما من الله فی غامض الامور...، «الاحتجاج»: بمایلی الامور. [۸۳۲] در «کشف الغمۀ»: عبارت این گونه آمده است. و معرفۀ منه بمواقع المقذور وابتعته اتماما لعلمه...، و در «بلاغات النساء»: و معرفۀ بمواقع...، در «دلایل الامامه»: اتماما لعلمه. [۸۳۳] «کشف الغمۀ»: حقه. «دلایل الامامه» بدون «انفاذا لمقادیر حتمه». [۸۳۴] «دلایل الامامه». و فرج. [۸۳۵] «دلایل الامامه»: عمهها و عن الانفس غممهها. [۸۳۶] در «دلایل الامامه» و «کشف الغمۀ» و «بلاغات النساء» از «وقام فی الناس» تا اینجا نیست. [۸۳۷] «دلایل الامامه»: رحمۀ و اختیار. [۸۳۸] «بلاغات النساء». بابی. [۸۳۹] «دلایل الامامه»: و رغبۀ لمحمد صلی الله علیه و آله عن تعب هذه الدار. [۸۴۰] «بلاغات النساء»: موضوع عنه العب، والأوزار. «دلایل الامامه»: موضوعا عنه اعباء الاوزار، محفوفًا بالملائکة الابرار. و در «بلاغات النساء» به جای محفوفًا، «محتف» آمده است، (اعباء: جمع عب، ثقل و سنگینی، بار) [۸۴۱] «کشف الغمۀ»: جوار. [۸۴۲] «بلاغات النساء». علی محمد نبی الرحمة. [۸۴۳] «دلایل الامامه». و صفیه و رضیه و خیرته من خلقه و نجیه فعلیه الصلاة والسلام. [۸۴۴] «دلایل الامامه»: لجميع المهاجرین و الانصار: و. [۸۴۵] «کشف الغمۀ»: حملة کتاب الله. [۸۴۶] «کشف الغمۀ» الی الامم حولکم. [۸۴۷] «بلاغات النساء»: زعمتم حقا لکم؟ الله فیکم عهد قدمه الیکم. «دلایل الامامه»: زعیم الله فیکم. «کشف الغمۀ»: الله فیکم عهد قدمه الیکم، و بقیه استخلفها علیکم، کتاب الله بینة بصائرہ. در بعضی از نسخه‌های احتجاج اینگونه آمده: اضعتم حقا له فیکم و عهدا. و در برخی دیگر اینگونه: و زعمتم حق لکم، الله فیکم عهد، قدمه الیکم (ر. ک: الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۵۸). [۸۴۸] «بلاغات النساء»: و نحن بقیة استخلفا علیکم. [۸۴۹] «بلاغات النساء»: و معنا کتاب الله. [۸۵۰] در «دلایل الامامه» و «کشف الغمۀ» و «بلاغات النساء» از «الناطق» تا اینجا نیست. [۸۵۱] «بلاغات النساء»: و آی فینا. «دلایل الامامه»: و آی منکشفة سرائره. [۸۵۲] «دلایل الامامه»: و برهان فینا متجلیه. «بلاغات النساء»: و برهان منجلیه ظواهره. [۸۵۳] بعد از این کلمه در «بلاغات النساء» اینگونه آمده است: مدم البریه اسماعه. و در «دلایل الامامه» آمده است: مدم البریه للبریه استماعه. [۸۵۴] «دلایل الامامه» و «کشف الغمۀ»: اشیاعه. [۸۵۵] «بلاغات النساء»: فیہ بیان. «دلایل الامامه»: فیہ تبیان. (تبیان: روشنگر). [۸۵۶] «کشف الغمۀ»: المنیره. [۸۵۷] در «دلایل الامامه» قبل از عبارت آمده است. و مواظه المکررة. و در «کشف الغمۀ» به جای المکررة، المکرورة آمده است. [۸۵۸] این عبارت در «کشف الغمۀ» نیست. [۸۵۹] در «دلایل الامامه» و «کشف الغمۀ». قبل از این عبارت آمده است. و احکامه الکافیة. [۸۶۰] در «دلایل الامامه» این جمله نیست. [۸۶۱] در «دلایل الامامه» قبل از این عبارت آمده است. و رحمته المرجوة. [۸۶۲] «کشف الغمۀ»: المکنونة. [۸۶۳] به واقعه‌ی غدیر هم می‌تواند اشاره باشد. آنجا که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هل بلغت؟ قالوا: بلی. قال: اللهم فاشهد. آنگاه فرمود: فلیبلغ الشاهد منکم الغائب؛ پس امر ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام را حاضران به غائبان برسانند. [۸۶۴] در معنای عبارت (زعیم حق) و نیز دو عبارت بعدی، احتمالات متعددی است. الف. مقصود همان قرآن (کتاب الله ناطق) است که در ابتدا اجمال و بعد به طور تفصیل آمده است و ما همین وجه را انتخاب کردیم. این انتخاب افزون بر هماهنگی با نسخه‌ی الاحتجاج، با ادامه‌ی خطبه (کتاب الله...) و مقصود حضرت (که استشهاد به قرآن است برای اثبات ارث) و با نسخه‌ی کشف الغمۀ که به نظر می‌رسد از نسخه‌های دیگر معتبرتر باشد، نیز هماهنگ است. ب. مقصود از «زعیم حق» و «بقیة» امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام است و مقصود از «عهد همان پیمان بر ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام باشد که در غدیر از همگان گرفته شده بود. این احتمال با سیاق و ادامه‌ی خطبه مطابق نسخه‌ی الاحتجاج هماهنگ به نظر می‌رسد. مگر این که در قسمت آخر مطابق با نسخه‌ی بلاغات النساء «و معنا

کتاب الله» ترجمه کنیم. یا مقصود از «حق» حق ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام باشد و «عهد» هم همان عهد ولایت است و در فقره‌ی سوم نسخه‌ی بلاغات النساء (نحن بقیة استخلفها علیکم و معنا کتاب الله) آورده شود که اشاره به همان متواتر ثقلین است. ج. مقصود از «زعیم حق» و «عهد» و «بقیة» مطابق حدیث ثقلین، کتاب و عترت است. از این رو در ادامه‌ی خطبه حضرت فرمود: «کتاب الله الناطق» که مراد اهل بیت است. چنانکه امام علی علیه‌السلام فرمود: «أنا کتاب الله الناطق»، و «القرآن الصادق» که مقصود قرآن است. آنگاه از قرآن توضیح می‌دهد و از شأن و منزلت قرآن می‌گوید. این احتمال تنها با نسخه‌ی الاحتجاج می‌تواند هماهنگ باشد. از این احتمالات که بگذریم نسخه‌ی بلاغات النساء که از همه‌ی نسخه‌ها کهن تر است (۲۰۴ تا ۲۸۰ ه. ق) از استحکام بیشتری برخوردار است مطابق این نسخه، متن و ترجمه چنین است. «زعمتم حقا لکم؟ الله فیکم عهد قدمه الیکم نحن بقیة استخلفنا علیکم و معنا کتاب الله بینة بصائر و ای فینا منکشفة سرائره و...»، (آیا گمان کردید حقی در خلافت برای شماست؟ آیا خدا را با شما پیمانی است که به سویتان فرستاده است؟ در حالی که ما یمیم یادگار و خاندانی که بر شما به خلافت گماشت، و کتاب خدا با ماست، صحبت‌های آن آشکار و آنچه درباره‌ی ماست هویدا است و...) [۸۶۵] «دلائل الامامة»: ففرض الله علیکم. [۸۶۶] «دلائل الامامة»: والزکاة تزیدنا فی الرزق. [۸۶۷] (بلاغات النساء): اثباتا. «کشف الغمة»: والصیام تبیینا امامتنا. (که ظاهرا اشتباه است چون معنای روشنی ندارد). [۸۶۸] «بلاغات النساء»: تسلیة، «کشف الغمة»: تسنیة. [۸۶۹] «بلاغات النساء»: والحق تسکینا للقلوب. «بلاغات النساء» و «کشف الغمة»: والعدل تنسکا للقلوب. «دلائل الامامة»: والعدل تنسیقا للقلوب و تمکینا للددین. [۸۷۰] «دلائل الامامة» و «کشف الغمة»: و امامتنا لما للفرقة. «بلاغات النساء»: و امامتنا امنا من الفرقة. [۸۷۱] «بلاغات النساء»: وحبنا. [۸۷۲] «کشف الغمة»: والصبر مؤنة للاستیجاب، «بلاغات النساء»: والصبر منجاة والقصاص.... [۸۷۳] «دلائل الامامة» در ادامه این گونه دارد: والنهی عن المنکر تنزیها للددین. [۸۷۴] «دلائل الامامة» و «کشف الغمة»: والبر بالوالددین. [۸۷۵] «کشف الغمة»: السخطة. [۸۷۶] «کشف الغمة»: منسأة للعمر و...، «دلائل الامامة»: و صلة الارحام منماء للعدد و زیادة فی العمر. [۸۷۷] «الاحتجاج»: خ ل: حصنا. [۸۷۸] «دلائل الامامة»: والوفاء بالنذور (بالعهد خ ل) تعرضا للمغفرة. [۸۷۹] «دلائل الامامة»: و وفاء المکیال والمیزان تغییر اللبخس والتطیف. «کشف الغمة» تغییرا للبخسة. «بلاغات النساء»: تعبیرا للبخسة (در پاورقی کتاب این عبارت این گونه توضیح داده شده است. تعبیرا من عبر الدرهم او المتاع نظر ما وزنها والنخسة مبلغ اصل الشی). [۸۸۰] «دلائل الامامة»: والتناهی عن شرب الخمر... «کشف الغمة»: والاجتناب عن شرب الخمر تنزیها من الرجس. [۸۸۱] «دلائل الامامة»: و اجتناب القذف والمحصنة حجابا عن اللعنة «بلاغات النساء»: اجتنابا للعة «کشف الغمة»: حجابا من اللعنة. [۸۸۲] «دلائل الامامة»: و مجانبة السرقة. «کشف الغمة»: و ترك السرقة. [۸۸۳] «دلائل الامامة»: والتنزہ عن اكل مال الیتیم والاستیثار به اجارة من الظلم، والنهی عن الزنا تحصنا من المقت، والعدل فی الاحکام ایناسا للرعیة، و ترك الجور فی الحکم اثباتا للوعید (و دوری جستن از خوردن مال یتیمان و اختصاص غنایم به خود آنان را برای حفظ از ظلم به آنان، و نهی از زنا را برای حفظ از غضب الاهی، و عدالت در احکام را مایه دل گرمی مردم. و ظلم نکردن در حکم را برای ترس از حق قرار داد) (استیثار: برگزیدن؛ مقت: غضب، دشمن گرفتن؛ ایناس: دل گرم شدن انس گرفتن). «کشف الغمة»: والتنزہ عن اكل اموال الایتام والاستیثار بفیئهم اجارة من الظلم، والعدل فی الاحکام ایناسا للرعیة. [۸۸۴] «دلائل الامامة»: والنهی عن الشرك. «کشف الغمة»: والتبری من الشرك اخلاصا للربوبیة. [۸۸۵] سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۰۲. در «دلائل الامامة» اینگونه آمده: و لا تتولوا مدبرین. [۸۸۶] «دلائل الامامة»: اطیعوه. [۸۸۷] سوره‌ی فاطر، آیه‌ی ۲۸. در «دلائل الامامة» در ادامه اینگونه آمده است: فاحمدوا الله الذی بعظمته و نوره ابتغی من فی السماوات و من فی الارض الیه الوسیلة، فنحن وسیلته فی خلقه و نحن آل رسوله و نحن خاصته و محل قدسه و نحن حجة غیبه و ورثة انبیائه؛ (پس خدایی را ستایش کنید که به عظمت و نورش تمامی اهل آسمان و زمین در جستجوی وسیله‌ای به سوی اویند و مائیم آل رسول خدا و مائیم مقربان و جایگاه قدس او و مائیم حجت غیبی و وارثان انبیای او). عبارت «و نحن خاصته و محل قدسه» از شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید (ج ۱۶، ص ۲۱۱) است. [۸۸۸] یا غضب پدر و مادر. (مرحوم مجلسی این وجه را

اظهر می‌داند. ر. ک: بحار الانوار، ج ص ۲۶۰). [۸۸۹] با پر دادن پیمانها و وزن‌ها را برای دگرگونی و تبدیل نقص و کمی (به افزونی و برکت) در مال کم فروش قرار داد. زیرا پر دادن پیمانها و وزن سبب برکت و زیادی مال است. [۸۹۰] زنا، لواط و مساحقه. [۸۹۱] یا لعنت قاذف یا مقذوف، اما لعنت و دوری از رحمت الهی اظهر است. (بحار الانوار، ج ۲۹، ص ۲۶۱). این بخش از آیه می‌تواند اشاره به این آیه باشد: (ان الذین یرمون المحصنات الغافلات المؤمنات لعنوا فی الدنیا والاخره و لهم عذاب عظیم) (نور، ۲۳). بی شک افرادی که زن‌های عقیف و بی خبر و با ایمان را به زنا تهمت می‌زنند، در دنیا و آخرت مورد لعن و دوری رحمت خداوند قرار می‌گیرند. و بر آنان عذاب دردناکی است. [۸۹۲] «خشیت» با «خوف» تفاوت دارد. خشیت ترس از عظمت را گویند، مثل حالتی که از دیدن یک کوه بزرگ در دل انسان پدید می‌آید، اما خوف، ترس از عقاب و مجازات و یا فراق و جدایی است. در این جا با توجه به سیاق کلام می‌توان «فاتقوا الله» و «یخشی الله» را به «بترسید خدایی را» و «تنها دانایان از خدا می‌ترسند» ترجمه کرد. [۸۹۳] «دلایل الامامه» و «بلاغات النساء» عبارت را این گونه آورده‌اند: «یها الناس انا فاطمه». [۸۹۴] «الاحتجاج». عودا و بدءا، «کشف الغمه». «أقول عودا علی بدء». [۸۹۵] «دلایل الامامه»: و ما أقول اذ أقول سرفا و لا شططا، «کشف الغمه»: و ما أقول ذلك سرفا و لا شططا. فاسمعوا الی بأسماع واعیه و قلوب راعیه ثم قالت. [۸۹۶] معرفی حضرت خودش را بدین سبب است که از سویی پشتوانه‌ای باشد بر سخنانش و از سوی دیگر فاصله‌ای را که در این چند روز پدید آمده و سبب شده تا قدر او مجهول شود، نشان دهد. [۸۹۷] این عبارت حضرت نشان می‌دهد که در این چند روز فراموشی، و انکار شکل گرفته است. از این رو در بیانات بعدی حضرت در کنار اقدامات رسول نسبت خودش و علی علیه‌السلام را با پیامبر صلی الله علیه و آله مطرح می‌کند. [۸۹۸] سوره‌ی توبه آیه‌ی ۱۲۸. [۸۹۹] «دلایل الامامه»: فان تعزوه تجدوه. [۹۰۰] «بلاغات النساء»: آباء کم. [۹۰۱] در «دلایل الامامه» و «کشف الغمه» و «بلاغات النساء» عبارت «و لنعم المعزی الیه» نیست. [۹۰۲] «کشف الغمه» و «بلاغات النساء» و «دلایل الامامه»: بلغ النذاره صادعا بالرساله. [۹۰۳] «دلایل الامامه»: ناکبا عن سنن المشرکین، (ناکبا ای مائلا) «بلاغات النساء»: مائلا علی مدرجه المشرکین. «کشف الغمه» ناکبا (مائلا خ ل) عن سنن المشرکین. [۹۰۴] «بلاغات النساء» و «کشف الغمه»: لثبجهم، «دلایل الامامه»: لثباجهم. [۹۰۵] «بلاغات النساء»: بکظمهم. [۹۰۶] «بلاغات النساء»: یهشم، «الاحتجاج»: یجف. (خ ل) (نابود کردن)، «دلایل الامامه»: یجد (جذذت الشیء: کسرتنه و قطعتنه). [۹۰۷] «دلایل الامامه»: ینکت. (به رو انداختن، به سر درافکندن) [۹۰۸] «بلاغات النساء»: هزم. [۹۰۹] «بلاغات النساء»: و تغری اللیل. [۹۱۰] در «دلایل الامامه» در ادامه این گونه آمده است: و هدأت فورۃ الکفر (و آتش کفر خاموش گردید). [۹۱۱] در «دلایل الامامه» از «وطاح...» تا اینجا نیست. [۹۱۲] «کشف الغمه»: مع النفر البیض الخماص الذین أذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا. [۹۱۳] آل عمران، آیه‌ی ۱۰۳. در «دلایل الامامه» بعد از این آیه این گونه آمده است. فأنقذکم منها نبیه، تعبدون الاصلنام و تستقسمون بالازلنام (پیامبر شما را نجات داد، بت می‌پرستید و قمار می‌کردید). و در «کشف الغمه». اینگونه آمده است: فانقذکم منها مذقه الشارب. [۹۱۴] «دلایل الامامه»: الرنق. (آب کدر) [۹۱۵] «دلایل الامامه»: القده. «الاحتجاج»: القد و الورق (خ ل) (الورق: برگ درخت). [۹۱۶] «دلایل الامامه» و «کشف الغمه»: خاشعین. [۹۱۷] برگرفته از آیه‌ی ۲۶ سوره‌ی انفال. (واذکروا اذ انتم قلیل مستضعفون فی الارض تخافون أن یتخطفکم الناس فاویکم و أیدکم بنصره و رزقکم من الطیبات لعلکم تشکرون). [۹۱۸] توجه شود که حضرت چگونه برای امامت امیرالمؤمنین علیه‌السلام زمینه سازی می‌کند. [۹۱۹] اشاره به آیه (یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته...) (مائده، ۶۷). آن ابلاغی که تمامی رسات در گروه آن است و باعث اكمال دین (الیوم اکملت لکم دینکم) (مائده، ۳) و ناامیدی تمامی کفار است (الیوم یئس لذی کفروا من دینکم فلا تخشوه و اخشون) (مائده، ۳) همان نصب امیرالمؤمنین علیه‌السلام به فرمان خدا در غدیر به عنوان خلیفه و جانشین پیامبر است. [۹۲۰] اشاره به آیه‌ی (وانذر عشیرتک الاقربین) و یوم الانذار، که پیامبر صلی الله علیه و آله در آن روز علی علیه‌السلام را به عنوان برادر، خلیفه و وصی معرفی کرد. (ر. ک: به بحث غدیر از همین کتاب) پس می‌توان این عبارت را اینگونه ترجمه کرد. در حالی که رسالت خود را با انذار در

یوم الانذار آغاز کرد. پس از «دارالانذار» گرفته تا امروز رسالت خود را در نصب امیرالمؤمنین علیه‌السلام به انجام رسانده است.

[۹۲۱] اشاره به آیهی (ادع الی سبیل ربک بالحکمۃ و الموعظۃ الحسنۃ و جادلهم بالتی هی احسن) (نحل، ۱۳۵) این روش دعوت به حکمت و وعظ حسن، باعث فروریختن بت‌ها و فروریختن سرکش‌ها و گردنکشان می‌شود. [۹۲۲] به جای «حتی» کلمه «واو» در اینجا مناسب‌تر است همچنان که در نقل «بلاغات النساء» آمده است. (بحارالانوار، ج ۲۹، ص ۲۴۶) [۹۲۳] تفوه و به زبان آوردن کلمه‌ی اخلاص که با تحقیق و تثبیت آن در قلب فاصله دارد، مثلی برای آنان که از مجاهدان راستین هنوز فاصله دارند. [۹۲۴] برای توضیح بیشتر این عبارت رجوع کنید به معنای لغوی آن. [۹۲۵] در نهج‌البلاغه آمده است که «ان الخطاب فی تلک الایه لقریش خاصه، والمراد بالناس سائر العرب او الاعم» برای اطلاع بیشتر از وضعیت عرب‌ها قبل از بعثت پیامبر بنگرید به خطبه‌ی قاصعه (خ ۲۳۴، فیض الاسلام). [۹۲۶] «بلاغات النساء»: فانقذکم الله برسوله و «الاحتجاج»: بنیبه (خ ل). «دلایل الامامه»: فانقذکم بنیبه محمد صلی الله علیه و آله. [۹۲۷] «دلایل الامامه» و «بلاغات النساء»: مامنی. [۹۲۸] «دلایل الامامه»: بدون «و مردة اهل الکتاب». [۹۲۹] «بلاغات النساء» و «کشف الغمه». حشوا. [۹۳۰] سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۶۴. [۹۳۱] «بلاغات النساء» و «کشف الغمه»: و. [۹۳۲] «بلاغات النساء»: للضلال. «دلایل الامامه»: الضلاله. «الاحتجاج»: قرن شیطان (خ ل). [۹۳۳] «بلاغات النساء» و «کشف الغمه». و. در «کشف الغمه» اینگونه آمده است: و فغر فاغر. [۹۳۴] «دلایل الامامه»: فاغرة المشرکین. [۹۳۵] «بلاغات النساء»: باخیه. [۹۳۶] «دلایل الامامه» و «بلاغات النساء»: صماخها (صماخ: سوراخ گوش، گوش). یطأ صماخها: کنایه از سرکوب کردن و از بین بردن. [۹۳۷] «دلایل الامامه» و «بلاغات النساء»: بحده. [۹۳۸] «کشف الغمه»: مکدودا دؤویا. (داب فی العمل: اذا جد و تعب). [۹۳۹] این عبارت در «دلایل الامامه» و «کشف الغمه» و «بلاغات النساء» نیست. [۹۴۰] «الاحتجاج»: سید اولیاء الله. (خ ل) [۹۴۱] این عبارت فقط در «الاحتجاج» است. [۹۴۲] «بلاغات النساء»: و انتم فی بلهنیة آمنون وادعون فرحون تتوکفون... «کشف الغمه»: و انتم فی رفهنیة و رفعینة وادعون آمنون تتوکفون... «بلاغات النساء»: و انتم فی بلهنیة وادعون آمنون حتی اذا اختار الله... (بلهنیة: رفاه، آسایش). [۹۴۳] «کشف الغمه»: عن. [۹۴۴] این عبارت فقط در «الاحتجاج» است. «بلاغات النساء»: تنکصون عند النزال علی الاعقاب حتی أقام الله بمحمد صلی الله علیه و آله عمود الدین فلما اختار... [۹۴۵] مقصود این است که آنان از ابتدا منافق بودند و هرگز ایمان نیاورده بودند (بحارالانوار، ج ۲۹، ص ۲۷۱). [۹۴۶] این عبارت در «بلاغات النساء» و «کشف الغمه» نیست. در «کشف الغمه» پس از «دار انبیائه» این گونه آمده است: و اتم علیه ما وعده. [۹۴۷] «بلاغات النساء»: خلۃ النفاق: «دلایل الامامه»: ظهرت حسیکه النفاق. [۹۴۸] «دلایل الامامه»: انسمل. [۹۴۹] «دلایل الامامه»: و سمل جلباب الدین و أخلق ثوبه و نحل عظمه و اودت رتمه. [۹۵۰] «دلایل الامامه»: و ظهر نابغ و نبع خامل و نطق کاظم و هدر... «کشف الغمه»: و سمل جلباب الاسلام فنطق کاظم و نبع خامل و هدر... «بلاغات النساء»: خامل الافلین و هدر... [۹۵۱] «دلایل الامامه»: الباطل. «کشف الغمه»: الکفر. [۹۵۲] «دلایل الامامه» و «کشف الغمه»: یخطر. [۹۵۳] «دلایل الامامه»: معرسه صارخا بکم فألفاکم غضابا... (معرس: محل استراحت). [۹۵۴] «بلاغات النساء» و «کشف الغمه»: فوجدکم لدعائه. [۹۵۵] «الاحتجاج»: للغرة (خ ل) (ای وجدتم طالیین للغرة، بحارالانوار، ج ۲۹، ص ۲۷۳): یا در او نظر به عزت می‌کنید. [۹۵۶] «بلاغات النساء»: اجمشکم. [۹۵۷] «کشف الغمه»: فوجدکم. [۹۵۸] «دلایل الامامه»: فخطمتم. [۹۵۹] «دلایل الامامه»: و اوردموها. [۹۶۰] «کشف الغمه»: شربا لیس لکم. «دلایل الامامه»: غیر مشربکم بدارا، زعمتم... (شرب: سهمیه آب). [۹۶۱] این عبارت در «دلایل الامامه» و «بلاغات النساء» نیست. [۹۶۲] «دلایل الامامه»: بدارا. و ابتدارا مفعول له برای افعال گذشته و یا مفعول مطلق برای فعل محذوف است. [۹۶۳] سوره‌ی توبه آیه‌ی ۴۹. التفات از خطاب به غیبت در «سقطوا» برای موافقت با قرآن است. [۹۶۴] عبارت از «فهیها منک» تا اینجا در «الاحتجاج» اینگونه آمده است ولی در بلاغات النساء آمده است. فهیها منکم و انی بکم و انی توفکون و هذا کتاب الله بین اظهرکم و زواجره بینة و شواهده لائحۃ و اوامره واضحة و در «کشف الغمه» اینگونه آمده است. فهیها منکم و کیف بکم و انی توفکون و کتاب الله جل و عز بین اظهرکم قائمه فرائضه واضحة دلایله نیره شرائعه، زواجره

واضح و اوامر لائحه. و در «دلائل الامامة» اینگونه آمده است: فیهات منکم و این بکم و انی توفکون و کتاب الله بین اظهر کم؟ زواج لائحه و اوامر لامحه و دلائله واضح و اعلامه بین و قد خلفتموه رغبة عنه فبئس للظالمین بدلا ثم لم تلبثوا... و بعد سورهی آل عمران «و من یتبع» آمده است. در «دلائل الامامة» آیهی شریفه بعد از عبارت «لقوم یوقنون» آمده است. [۹۶۵] «بلاغات النساء»: تدبرون. [۹۶۶] سورهی کهف، آیهی ۵۰. [۹۶۷] سورهی آل عمران، آیهی ۸۵. [۹۶۸] «کشف الغمه»: هذا ثم لم تبرحوا ریثا. دو جملهی «ثم لم تلبثوا الا- ریث». «ثم اخذتم تورون و قدتها» عطف به جملهی «و ستمت غیر ابلکم» می باشد و علت عطف به «ثم» فاصلهی زمانی میان غصب خلافت و توطئهی براندازی اهل بیت علیهم السلام است. [۹۶۹] از «ثم اخذتم» تا اینجا در «دلائل الامامة» و «بلاغات النساء» نیست. [۹۷۰] «دلائل الامامة»: تسرون حسوا بارتغاء. «بلاغات النساء»: ثم لم تریثوا الاریث ان تسکن نغرتها تشریون حسوا و تسرون فی ارتغاء. [۹۷۱] «کشف الغمه»: الخمر. [۹۷۲] این عبارت در «دلائل الامامة» و «بلاغات النساء» نیست. [۹۷۳] «الاحتجاج»: و یصیر (خ. ل). [۹۷۴] این عبارت در «دلائل الامامة» و «بلاغات النساء» نیست. [۹۷۵] این نکته که با رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و روی کار آمدن یک باند قوی و منافق، و کنار زدن امیرالمؤمنین از خلافت، ردا و پوشش دین کهنه و فرسوده می شود، بسیار در خور تامل است. به راستی چگونه است که علیرغم فتوحات و کشورگشاییها در دوران خلفا و بنی امیه و بنی عباس در دورههای بعد و باز هم زهرا چنین دینی را پوسیده می داند؟ او می دانست که کنار زدن علی علیه السلام و تصدی نااهلان و نادانان، در حقیقت آغاز غروب و فرسودگی دین است؛ خشت اول گر نهد معمار کج... در نگاه حضرت زهرا علیها السلام که بحق هم هست، طراوت و شادابی و زنده بودن دین در گرو ولایت و امامت است. [۹۷۶] کنایه از غصب خلافتی است که در آن حقی نداشتند. [۹۷۷] یا از عهد پیامبر با شما در بیعت با امیرالمؤمنین علیه السلام در غدیر چیزی نگذشته بود، این احتمال با سیاق هماهنگ نیست، گرچه بعید هم نیست. [۹۷۸] یعنی غصب ولایت. [۹۷۹] قرآن مجید می فرماید: (اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم) (نساء، ۵۹)؛ (الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و...) (مائده، ۳)؛ (کونوا مع الصادقین) (توبه، ۱۹)؛ و... [۹۸۰] در این بخش خلافت به چارپایی که رمنده و گریزان است، و استقرار خلافت به آرام گرفتن آن چارپا. [۹۸۱] «دلائل الامامة»: و زعمتم ان لا- ارث... «کشف الغمه»: ثم انتم اولاء تزعمون... [۹۸۲] سورهی مائده، آیهی ۵۰، و در قرآن «بیغون» است. [۹۸۳] از «افلا تعقلون» تا اینجا در «دلائل الامامة» و «بلاغات النساء» نیست. [۹۸۴] «دلائل الامامة»: ایها معشر المسلمین، أبتز ارث ابی؟. «بلاغات النساء»: ویها معشر المهاجرین أبتز... «کشف الغمه»: ایها معشر المسلمة أر أبتز ارثیه أالله أن ترث... «الاحتجاج»: ارثیه (خ ل) (ارثیه بمعنی المیراث و الهاء للسکت، بحار الانوار، ج ۲۹، ص ۲۷۹). [۹۸۵] «دلائل الامامة»: یابن ابن ابی قحافة ابی الله ان ترث اباک و لا ارث ابی؟! لقد جئت شیئا فریا. جراه منکم علی قطیعة الرحم ونکت العهد. [۹۸۶] سورهی مریم، آیهی ۲۷. [۹۸۷] «دلائل الامامة»: فعلی عمد ما ترکتم کتاب الله بین اظهر کم و نبذتموه اذ یقول و ورث... [۹۸۸] سورهی نمل، آیهی ۱۶. [۹۸۹] «کشف الغمه»: مع ما اقتص «بلاغات النساء»: و قال الله عزوجل فیما قص. «الاحتجاج»: فیما اقتص. [۹۹۰] «کشف الغمه»: و «دلائل الامامة»: و زکریا. [۹۹۱] سورهی مریم آیات ۵ و ۶. در «دلائل الامامة»: افزوده است: واجعله رب رضیا. [۹۹۲] سورهی انفال، آیهی ۷۵. زیادی در «دلائل الامامة» و «کشف الغمه» نیست. [۹۹۳] سورهی نساء، آیهی ۱۱. [۹۹۴] سورهی بقره آیهی ۱۸۰. [۹۹۵] «بلاغات النساء»: حق. «دلائل الامامة»: حظ. [۹۹۶] این عبارت در «دلائل الامامة» و «کشف الغمه» نیست. [۹۹۷] «کشف الغمه»: ام تقولون اهل ملتین لا یتوارثان؟ «دلائل الامامة»: ملتین لا یتوارثون؟ [۹۹۸] این عبارت در «کشف الغمه» نیست. [۹۹۹] «دلائل الامامة» و «بلاغات النساء»: من النبى. [۱۰۰۰] عبارت «و ابن عمی» تنها در «الاحتجاج» آمده است. [۱۰۰۱] «دلائل الامامة»: مرحولة مزوممة (من الزمام و هو الخیط الذی یشد فی البرة او فی الخشاش ثم یشد فی طرفی المقود. «لسان العرب»). [۱۰۰۲] «دلائل الامامة»: والموعود القيامة، و عما قلیل توفکون. [۱۰۰۳] «دلائل الامامة»: و عند الساعة ما تحرسون. [۱۰۰۴] این عبارت فقط در «الاحتجاج» است. [۱۰۰۵] سورهی انعام، آیهی ۶۷. [۱۰۰۶] سورهی هود، آیهی ۳۹ و سورهی زمر، آیهی ۳۹ و ۴۰. [۱۰۰۷] که دختران را از ارث محروم می ساختند. [۱۰۰۸]

مثلا پدر و مادر و فرزند هر میت به میراث او از عمو و دایی و خاله و... سزاوارترند و تا فرزند و پدر و مادر هستند، به اقوام دورتر ارث نمی‌رسد. [۱۰۰۹] ضمیر «دونکها» با توجه به این که هیچ سخنی در رابطه با فدک نبوده، نیز به قرینه‌ی «محظومه مرحوله» به خلافت برمی‌گردد. [۱۰۱۰] «بلاغات النساء»: ثم انحرفت الی قبر النبی صلی الله علیه و آله... «دلائل الامامة»: ثم التفتت الی قبر اییها متمثلة بایات صفیه بنت عبدالمطلب. «کشف الغمه»: ثم التفت الی قبر اییها متمثلة بقول هند ابنة اناثة. [۱۰۱۱] «دلائل الامامة»: واجتث اهلك مدعیت واغتصبوا. «کشف الغمه»: واختل قومک لما غبت وانقلبوا. [۱۰۱۲] «دلائل الامامة» و «کشف الغمه»: فحوی. [۱۰۱۳] «دلائل الامامة»: نایت، «کشف الغمه»: قضیت. [۱۰۱۴] «دلائل الامامة»: الکثب. [۱۰۱۵] «دلائل الامامة»: تهضمتنا (به معنای ظلم و غضب) [۱۰۱۶] «دلائل الامامة»: دهر فقد ادرکوا فینا الذی طلبوا، در شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید (ج ۱۶، ص ۲۱۲) آمده است اذا غبت عنا فحن الیوم نغصب و در (ص ۲۵۳) اینگونه آمده است: مدغبت عنا و کل الارث قد غضبوا. «کشف الغمه»: وارغبت عنا فحن الیوم نغضب. [۱۰۱۷] «دلائل الامامة»: قد کنت للخلق نورا... [۱۰۱۸] «دلائل الامامة»: تنزل. [۱۰۱۹] «دلائل الامامة»: فغاب عنا فکل... [۱۰۲۰] «در کشف الغمه»: به جای مصرع دوم چنین آمده است. قوم تمنوا فاعطوا کلما طلبوا. [۱۰۲۱] «در کشف الغمه»: تنها ایات ۱، ۲، ۴، ۸ و ۵ به ترتیب آمده است. بیت چهارم در «کشف الغمه» اینگونه است: ضاقت علی بلادی بعد ما رحبت و سیم سبطاک خسفا فیہ لی نصب «شهر من با آن وسعتش بر من تنگ شده و دو سبط تو خوار گشتند که در این برای من بلایی است.» در «دلائل الامامة» فقط ایات ۱، ۲، ۴، ۵، ۶، ۷، به ترتیب آمده است و در «بلاغات النساء» تنها دو بیت نخست آمده است. در امالی مفید افزون بر ایات فوق دو بیت آمده است که در هیچ یک از این چهار نسخه‌ای که ما منابع اصلی خطبه قرار داده‌ایم، یافت نمی‌شود (ر. ک: امالی مفید). [۱۰۲۲] «بلاغات النساء»: لما فرقت من کلام ابی بکر و المهاجرین عدلت الی مجلس الانصار فقلت... «کشف الغمه»: قال فما رایت اکثر باکیه و باک منه یومئذ ثم عدلت الی مسجد الانصار فقلت... «دلائل الامامة» کلام حضرت زهرا علیها السلام را بعد از گفت و گوی ایشان با ابوبکر آورده است. ابوبکر نامه‌ای نوشت و فدک را به حضرت بازگرداند. و آنگاه عمر نامه را گرفت و پاره کرد و فاطمه علیها السلام عمر را نفرین کرد و آنگاه به مجلس انصار بازگشت، از این جهت عبارت را این گونه آورده است. و ات من فورها ذلک الانصار فقلت... [۱۰۲۳] «الاحتجاج»: الفتیة (خ ل) (جمع فتی: جوانمردان، بخشندگان و بزرگان). «دلائل الامامة»: معشر البقیة. [۱۰۲۴] «کشف الغمه» یا عماد الملة. [۱۰۲۵] «بلاغات النساء»: حصون. «کشف الغمه»: حصنة. [۱۰۲۶] در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید (ج ۱۶، ص ۲۱۲) این گونه آمده است. ما هذه الفترة عن نصرتی والونیة عن معونتی و... (الونیة: سستی و ضعف). [۱۰۲۷] «کشف الغمه»: الفترة. در «شرح النهج» الغمزة. [۱۰۲۸] «دلائل الامامة»: اما کان رسول الله امر بحفظ المرء فی ولده؟. «کشف الغمه»: اما کان لرسول الله أن یحفظ فی ولده؟ [۱۰۲۹] «بلاغات النساء»: سرعان ما أجد بتم فأکدیتم. [۱۰۳۰] در «شرح النهج» عجلان ما اتیم. در «بلاغات النساء»: و عجلان ذا اهانة (ای ما اعجلکم فی اهانتکم ایای بما فعلتم معی). [۱۰۳۱] از «و لکم طاقه» تا اینجا فقط در «الاحتجاج» آمده است. [۱۰۳۲] «کشف الغمه»: اترعمون. [۱۰۳۳] «کشف الغمه» و «بلاغات النساء»: رسول الله صلی الله علیه و آله. «شرح النهج»: الثن مات رسول الله صلی الله علیه و آله اتم دینه؟ ها ان موته لعمری خطب جلیل. [۱۰۳۴] «بلاغات النساء» و «دلائل الامامة»: وهیه (الوهی: شکاف و پارگی وسیع در چیزی) [۱۰۳۵] «کشف الغمه»: استهتر. «شرح النهج» استبهم. [۱۰۳۶] «بلاغات النساء»: و بعد وقته. «دلائل الامامة» و فقد راتقه. [۱۰۳۷] «کشف الغمه»:... لغیته و کتابت لخیره الله و خشعت الجبال و اکدت الامال واضیع الحریم... «دلائل الامامة»:... لغیته، و اکتبت و خیره الله لمصیبتیه. [۱۰۳۸] از «و کسفت» تا اینجا فقط در «الاحتجاج» است. [۱۰۳۹] «دلائل الامامة»: و اذیلت الحرقه بموت محمد. در «شرح النهج» از عبارت «واضیع» تا اول آیه (و ما محمد...) این گونه آمده است: و اضیع بعد الحریم و هتکت الحرمة و اذیلت المصونة و تلک نازلہ اعلن بها کتاب الله قبل موته و انباکم بها قبل وفاته فقال: «و ما محمد...» [۱۰۴۰] از «والله النازل» تا اینجا در «الاحتجاج» آمده است. در «دلائل الامامة» و «کشف الغمه» اینگونه آمده است. فتلک نازلہ اعلن... «بلاغات النساء»: و تلک نازل علینا بها کتاب... [۱۰۴۱] کلمه «فی» فقط در

«الاحتجاج» آمده است. [۱۰۴۲] «بلاغات النساء»: یهتف بها فی اسماعکم هتافا. [۱۰۴۳] «صراخا و تلاوتا و الحانا» فقط در «الاحتجاج» آمده است. [۱۰۴۴] «دلائل الامامة»: و لقبل ما خلت به انبياء... [۱۰۴۵] «حکم فصل و قضاء حتم» فقط در «الاحتجاج» آمده است. [۱۰۴۶] سورهی آل عمران، آیهی ۱۴۴. [۱۰۴۷] مقصود از بین رفتن حریم و حرمت خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله است. [۱۰۴۸] «دلائل الامامة»: ابني قبيلة اهتضم. [۱۰۴۹] «بلاغات النساء» و «کشف الغمة»: ابیه. [۱۰۵۰] «بلاغات النساء»: منه. و در دیگر نسخه‌ها بدون «منی». [۱۰۵۱] «و متدی و مجمع» فقط در «الاحتجاج» آمده است. [۱۰۵۲] «دلائل الامامة»: الجین. «بلاغات النساء»: و تملکم الحیره. «شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید»: تبلغکم الدعوة و یشملکم الصوت. [۱۰۵۳] «دلائل الامامة»:... و العدد لکم الدار و الجین. (الجین هنا الدار ایضا، و یقال لكل ما ستر: جن و اجن). [۱۰۵۴] از «والادة و القوة» تا این جا فقط در «الاحتجاج» آمده است. [۱۰۵۵] «دلائل الامامة»: و انتم نخبه الله التي امتحن و نحلته التي انتحل و خیرته التي انتخب لنا اهل البيت فنابذتم فینا العرب و ناهضتم... «بلاغات النساء»:... نخبه الله التي انتخب لدينه و انصار رسوله و اهل الاسلام و الخیره... «کشف الغمة» و انتم الاولی، نخبه الله التي انتخب خیرته التي اختار لنا اهل البيت، فبادیتم العرب و بادهتم الامور و کافحتم البهم. [۱۰۵۶] این عبارت فقط در «الاحتجاج» آمده است. [۱۰۵۷] «دلائل الامامة»: ناهضتم. [۱۰۵۸] «بلاغات النساء»: لا نبرح نامرکم و تامرون. [۱۰۵۹] «بلاغات النساء» و «کشف الغمة»: دارت لکم. «دلائل الامامة»: دارت بنا و بکم. [۱۰۶۰] «بلاغات النساء»: الانام. «دلائل الامامة» البلاد. [۱۰۶۱] «دلائل الامامة». بغوة. [۱۰۶۲] «کشف الغمة»: الشرك. [۱۰۶۳] «دلائل الامامة»: خبت نار الحرب. «بلاغات النساء»: باخت نیران الحرب. [۱۰۶۴] «دلائل الامامة»: و هدات روعة الهرج. «کشف الغمة» و هدت دعوة الهرج. [۱۰۶۵] «دلائل الامامة» جرتم. «شرح النهج»: افتأخرتم بعد الاقدام. [۱۰۶۶] «دلائل الامامة» بعد الاقدام عن قوم نکثوا ایمانهم... [۱۰۶۷] «شرح النهج»: و جبنتم بعد الشجاعة. [۱۰۶۸] سورهی توبه آیات ۱۲ و ۱۳. در «کشف الغمة» و «دلائل الامامة» قبل از این آیه چنین آمده است. (وطعنوا فی دینکم فقاتلوا ائمة الکفر انهم لا ایمان لهم لعلمهم ینتهون. الا- تقاتلون قوما نکثوا ایمانهم). در «دلائل الامامة» قسمت آخر آیه (الاتقاتلون) نیامده است. [۱۰۶۹] «کشف الغمة» اری والله. [۱۰۷۰] از «و ابعدم» تا این جا فقط در «الاحتجاج» آمده است. [۱۰۷۱] «دلائل الامامة»: و رکتتم الی الدعیة. [۱۰۷۲] این عبارت فقط در «الاحتجاج» آمده است. و در «بحار الانوار» این گونه آمده است: نجوتم من الضیق بالسعة. [۱۰۷۳] در «دلائل الامامة» و «بلاغات النساء». قبل از این عبارت این گونه آمده است: فجعتم عن الدین. [۱۰۷۴] «دلائل الامامة»: فمحجتم الذی استوعیتم. «بلاغات النساء»: بججتم. «کشف الغمة»: فمججتم الذی اوعیتم. «شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید»: و سغتم. [۱۰۷۵] «دلائل الامامة»: دسعتم ما استرعیتم. الا و ان تکفروا... «کشف الغمة»: و لفظتم الذی سوغتم. «شرح نهج البلاغه»، «ابن ابی الحدید»: و سغتم. [۱۰۷۶] سورهی ابراهیم، آیهی ۹. «دلائل الامامة» در ادامه، آیهی دیگر سورهی ابراهیم (آیهی ۹) را نیز آورده است: (الم یاتکم نباء الذین من قبلکم قوم نوح و عاد و ثمود و الذین من بعدهم لا یعلمهم الا الله جاءتهم رسلهم بالبینات فردوا ایدیهم فی افواههم و قالوا انا کفرنا بما ارسلتم به و انا لفی شک مما تدعوننا الیه مریب). [۱۰۷۷] «بلاغات النساء»: الا و قد قلت الذی قلته. «دلائل الامامة»: الا و قد قلت الذی قلت. «شرح نهج البلاغه»، «ابن ابی الحدید»: و قد قلت لکم ما قلت. [۱۰۷۸] این عبارت فقط در «الاحتجاج» آمده است. و در «بلاغات النساء» آمده است:... علی معرفه منی بالخذلان الذی خامر صدورکم و استشعر قلوبکم. «کشف الغمة»: بالخذلة التي خامرتکم و خور القنائة و ضعف الیقین و لکنه فیضه النفس. [۱۰۷۹] «بلاغات النساء»: و لکن قلته. [۱۰۸۰] در «دلائل الامامة» این عبارت نیامده است. [۱۰۸۱] «دلائل الامامة» معذرة. [۱۰۸۲] «بلاغات النساء» و «کشف الغمة»: مدبرة. «شرح النهج»: فاحتوها مدبرة. [۱۰۸۳] «دلائل الامامة»: نافیة الخف. [۱۰۸۴] این عبارت فقط در «الاحتجاج» آمده است. «شرح النهج»: موسومة الشعار. [۱۰۸۵] سورهی همزه، در «دلائل الامامة» و «کشف الغمة». ادامه سوره همزه نیز آمده است. (انها علیهم موصدة فی عمد ممددة). [۱۰۸۶] سورهی شعراء، آیهی ۲۲۷. [۱۰۸۷] «کشف الغمة»: بنت. [۱۰۸۸] سورهی سبأ، آیهی ۴۶. [۱۰۸۹] سورهی هود، آیات ۱۲۱-۱۲۲. در «دلائل الامامة» در ادامهی این آیات، آیاتی دیگر نیز آمده است. (و سيعلم الکفار لمن عقبی الدار) (رعد، ۴۲)، (و قل اعلموا فیسری

الله عملکم و رسوله و المؤمنون) (توبه، ۱۰۵)، (و کل انسان الزمناه طائره فی عنقه) (اسراء، ۱۳)، (فمن يعمل مثقال ذره خیرا یره و من يعمل مثقال ذره شرا یره) (زلزال، ۸ و ۷)، «و کان الامر قد قصر». [۱۰۹۰] نه به شما سواری می‌دهد و نه برایتان راه می‌رود. [۱۰۹۱] از اینجا تا عبارت «و ناطقا فصلا یقول» در «دلائل الامامه» این گونه آمده است: فقالت فاطمه: یا سبحان الله! ما کان رسول الله لکتاب الله مخالفا و لا عن حکمه صادقا لقد کان یلتقط أثره و یقتفی سیره أفتجمعون الی الظلامه الشنعاء والغلبه الدهیاء اعتلالا بالکذب علی رسول الله و اصابه الحیف الیه؟ و لا عجب ان کان ذلک منکم و فی حیاتہ ما بغیتم له الغوائل و ترقبتم به الدوائر، هذا کتاب الله حکم عدل و قائل فصل عن بعض انبیائه اذ قال یرثنی... [۱۰۹۲] «بلاغات النساء»: یقول عن نبی من انبیائه. [۱۰۹۳] سوره‌ی مریم، آیه‌ی ۶. [۱۰۹۴] سوره‌ی نمل آیه‌ی ۱۶. [۱۰۹۵] سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۱۸. در «بلاغات النساء» بعد از «ما تصفون» می‌افزاید. و هذان نبیان؛ و در «دلائل الامامه» بعد از «ما تصفون» این عبارت آمده است: قد زعمت ان النبوه لا تورث و انما یورث ما دونها. فمالی امنع ارث ابی؟ أنزل الله فی کتابه: الا فاطمه بنت محمد؟! فدلنی علیه اقنع به! «بلاغات النساء» فتدلنی علیه فأقنع به. [۱۰۹۶] اشاره به داستان عقبه است که جماعتی از اصحاب پیامبر با رم دادن شتر آن حضرت، هنگام بازگشت از تبوک، تصمیم به ترور آن حضرت داشتند که به مدد الهی موفق نشدند. برای توضیح بیشتر بحث «ترور ناکام» در همین کتاب را بخوانید. [۱۰۹۷] در «دلائل الامامه» از این جا تا عبارت «و خسر هنا لک المبطون» این گونه آمده است: قال: فقالت فاطمه علیها السلام لمن بحضرته. ایها الناس ألتجمعون الی المقبل بالباطل و الفعل الخاسر؟ لبس ما اعتاض المبطون ر ما یسمع الصم الدعاء اذا ولوا مدبرین. اما والله لتجدن محملا ثقیلا، و عباها و بیلا، اذا کشف لکم الغطاء، فحینئذ لات حین مناص و بدالکم من الله ما کنتم تحذرون. در دیگر نسخه‌ها این بخش از خطبه نیامده است. [۱۰۹۸] سوره‌ی محمد صلی الله علیه و آله، آیه‌ی ۲۴. در آیه چنین است: یتدبرون. [۱۰۹۹] سوره‌ی غافر، آیه‌ی ۷۸. [۱۱۰۰] «کشف الغمه»: دنیاکم، در «بلاغات النساء» و «دلائل الامامه» این گونه آمده است: اصیبت و الله عائفه لدنیاکم قالیه لرجالکم. [۱۱۰۱] «کشف الغمه»: اذ عجمتهم... [۱۱۰۲] در «دلائل الامامه» از عبارت «لفظتهم» تا اینجا چنین آمده است. شناتهم بعد از عرفتهم و لفظتهم بعد از سبرتهم و رمیتهم بعد از عجمتهم. [۱۱۰۳] در «بلاغات النساء»: از عبارت «واللعب بعد الجد» تا اینجا این گونه آمده است و خور القناه و خطل الراي، در «کشف الغمه» آمده است: و خور القناه و خطل الراي، در «دلائل الامامه» آمده است: و خطل الراي و عثور الجد و خوف الفتن. [۱۱۰۴] «دلائل الامامه»: لبس ما... [۱۱۰۵] سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۸۰. (در آیه لبس آمده است). [۱۱۰۶] زیادی از «الاحتجاج». [۱۱۰۷] «بلاغات النساء»: و شنت علیهم عارها، «کشف الغمه»: و سنتت علیهم عارتها، «دلائل الامامه» و سنتت علیهم عارها. [۱۱۰۸] «کشف الغمه»: و عقرا و سحقا للقوم الظالمین (سحقا: دور باد). [۱۱۰۹] سوره‌ی هود، آیه‌ی ۴۴. [۱۱۱۰] ضمیر در «ربقتها» به خلافت بازمی‌گردد. [۱۱۱۱] ترجمه سه جمله اخیر بر این اساس است که «الربق» و «الواق» و «العار» مفعول واقع شوند. ولی چنانچه فاعل باشند که چندان هم بعید نیست ترجمه سه جمله اخیر چنین می‌شود: «ناچار ریسمان این مسئولیت (یا قلابه‌ی این وزر و وبال) بر گردن ایشان قرار گرفت، و سنگینی آن بر ایشان حمل گردید، و ننگ و عار از هر سو برایشان فرود آمد.» [۱۱۱۲] «کشف الغمه»، این. [۱۱۱۳] «بلاغات النساء» و «دلائل الامامه» و «کشف الغمه»: زحزحوها. (زحزحوها: آن را از جایش حرکت دادند). [۱۱۱۴] زیادی از «الاحتجاج». [۱۱۱۵] «دلائل الامامه»: و مهبط الروح الامین بالوحی المبین. [۱۱۱۶] «بلاغات النساء»: الطین، «کشف الغمه»: الضنین. [۱۱۱۷] «دلائل الامامه» و «کشف الغمه»: بامر الدنیا والدین. [۱۱۱۸] سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۱۵. [۱۱۱۹] «دلائل الامامه»: بدون واو. [۱۱۲۰] در «بلاغات النساء» از عبارت «والله منه» این گونه آمده است: والله منه نکیر سیفه و شده و طائنه و نکال وقعته و نمره فی ذات الله، و در «دلائل الامامه» این گونه آمده است: والله منه شده و طائنه و نکال وقعته و نکیره سیفه و تبحره فی کتاب الله و نمره فی ذات الله، در «کشف الغمه» آمده است: والله نکیر سیفه و شده و طائنه و نکال وقعته و نمره فی ذات الله عزوجل. [۱۱۲۱] در «کشف الغمه» از عبارت «تالله» تا اینجا این گونه آمده است، و تالله لو تکافوا عن زمام نبذه الیه رسول الله صلی الله علیه و آله لاعتلقه، در «دلائل الامامه» این گونه آمده است: و أیم الله لو تکافوا عن زمام نبذه الیه رسول الله لاعتلقه

ثم، در «بلاغات النساء» این گونه آمده است: و یا الله لو تکافئوا علی زمام نبذه رسول الله صلی الله علیه و آله. (تکافوا: دست کشیدند، پس زدند، زمام، افسار، لگام؛ نبذ: انداخت، داد، اعتلق: دوست داشت، پیوند خورد.) [۱۱۲۲] سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۹۶. در «بلاغات النساء» از عبارت «و لا- یکل سائره» تا اینجا این گونه آمده است: و لا یتتع راکبه و لا و ردهم منهلا رویا فضفاضا تطفح صفتاه و لاصدرهم بطانا قد تحری بهم الری غیر متجل منهم بطائل بعلمه الباهر وردعه سورۃ الساعب و لفتحت علیهم برکات من السماء و سیاخذهم الله بما کانوا یکسبون. در «کشف الغمۃ» این گونه آمده است: و لا- یتتع راکبه، و لا و ردهم منهلا رویا صافیا فضفاضا تطفح صفتاه ثم لاصدرهم بطانا قد تخیر لهم الری غیر متحل منه بطائل الا بغمر الماء وردعه سورۃ الساعب و لا نفتحت علیهم برکات من السماء و الارض، و لکنهم بغوا فسیاخذهم الله بما کانوا یکسبون. در «کشف الغمۃ» این گونه آمده است. و لا یتتع راکبه و لا- و ردهم منهلا- نمیرا فضفاضا تطفح صفتاه و لاصدرهم بطانا قد تختر بهم الری غیر متحل منه بطائل الا بغمر الماء وردعه سورۃ الساعب و لفتحت علیهم برکات السماء و الارض و سیاخذهم الله بما کانوا یکسبون. [۱۱۲۳] سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۵۱. [۱۱۲۴] سوره‌ی رعد، آیه‌ی ۵. [۱۱۲۵] از عبارت «الاهلم» تا اینجا در «بلاغات النساء» این گونه آمده است: ألا هل من فاسمعن و ما عشتن اراکن الدهر عجبا الی لجا لجاوا و اسندوا و بای عروۃ تمسکوا؛ در «دلائل الامامۃ» این گونه آمده است: الا فاسمعن و من عاش اراه الدهر العجب و ان تعجن فانظرن الی ای نحو اتجهوا و علی ای سند استندوا و بای عروۃ تمسکوا و لمن اختاروا و لمن ترکوا؟. در «کشف الغمۃ» این گونه آمده است: الا هلم فاسمع ما عشت اراک الدهر العجب، و ان تعجب، فقد اعجبک الحادث، الی ای لجا اسندوا و بای عروۃ تمسکوا. [۱۱۲۶] سوره‌ی حج، آیه‌ی ۱۳. [۱۱۲۷] سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۵۰. این آیه در «دلائل الامامۃ» و «بلاغات النساء» نیامده است. [۱۱۲۸] سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۱۰۴. [۱۱۲۹] سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۲. [۱۱۳۰] این کلمه در «دلائل الامامۃ» نیست. [۱۱۳۱] سوره‌ی یونس، آیه‌ی ۳۵. [۱۱۳۲] «بلاغات النساء»: لعمر الهکن، «دلائل الامامۃ»: لعمر الله، «کشف الغمۃ»: لعمر الهک. [۱۱۳۳] «دلائل الامامۃ»: فانظروها. [۱۱۳۴] «بلاغات النساء» و «کشف الغمۃ» و «دلائل الامامۃ»: طلاع القعب. [۱۱۳۵] «بلاغات النساء» و «کشف الغمۃ» و «دلائل الامامۃ»: ذعافا مقمرا. (مقمر: تلخ). [۱۱۳۶] تضمینی از آیه‌ی ۷۸ سوره‌ی غافر، اصل آیه چنین است: و خسر هنا لک المبتلون. و در سوره‌ی جاثیه، آیه‌ی ۲۷ این گونه آمده است: یخسر المبتلون. [۱۱۳۷] «دلائل الامامۃ»: خسر المبتلون و عرف التالون... [۱۱۳۸] «بلاغات النساء»: ثم اطيوا عن انفسکم نفسا، «دلائل الامامۃ»: ثم طیبوا عن انفسکم نفسا، «کشف الغمۃ»: ثم طیبوا عن انفسکم نفسا، «بلاغات النساء»: فطامنوا. [۱۱۴۰] این جمله تنها در «الاحتجاج» آمده است. [۱۱۴۱] «بلاغات النساء»: بقرح، «کشف الغمۃ» و «دلائل الامامۃ»: و هرج. [۱۱۴۲] «بلاغات النساء»: فیکم. [۱۱۴۳] «دلائل الامامۃ»: فیا خسری لکم. [۱۱۴۴] «کشف الغمۃ»: لکم. [۱۱۴۵] سوره‌ی هود، آیه‌ی ۲۸ «دلائل الامامۃ»: و الحمد لله رب العالمین و الصلاة علی ابی سید المرسلین، «کشف الغمۃ»: و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد خاتم النبیین و سید المرسلین. [۱۱۴۶] (و رفعنا لک ذکرک) (انشرح، ۴) بسیاری این آیه را به بالا رفتن نام رسول صلی الله علیه و آله و بلند آوازه شدن او معنا کرده‌اند، در حالی که آیه نمی گوید «رفعنا لک اسمک» که می گوید (رفعنا لک ذکرک) ذکر تو را رفعت دادیم نه اسم تو را. [۱۱۴۷] گفتنی است چند تا از مواظ آن حضرت را با شرح و توضیح بیشتری همراه کردیم تا از عمق کلام حضرت بیشتر بهره مند شویم. چون توضیح همه‌ی آن‌ها از عهده‌ی این کتاب خارج است و فرصت دیگری می‌طلبید. علاقه‌مندان برای آگاهی بیشتر می‌توانند به برخی از کتاب‌هایی که در این زمینه نوشته شده، مراجعه نمایند. [۱۱۴۸] بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۲۴۹. [۱۱۴۹] وارثان عاشورا، ص ۱۴۹. [۱۱۵۰] الامالی، صدوق، ص ۴۰۲. [۱۱۵۱] وارثان عاشورا، ص ۲۰۵. [۱۱۵۲] تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام، ص ۳۵۴، المستدرک علی الصحیحین، ج ۲ ص ۳۷۵. [۱۱۵۳] وارثان عاشورا، ص ۱۶۸. [۱۱۵۴] بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۷۸. [۱۱۵۵] مسند فاطمه، سیوطی، ص ۱۱۶. [۱۱۵۶] الذریۃ الطاهره، ص ۱۴۷. [۱۱۵۷] حلیۃ الاولیاء ج ۲، ص ۴۰. [۱۱۵۸] بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۳۵۱؛ الامالی، طوسی، ج ۲، ص ۸۹. [۱۱۵۹] عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۲. [۱۱۶۰] مسند فاطمه علیها السلام، سیوطی، ص

۷۰. [۱۱۶۱] کشف الغمّه، ج ۱، ص ۵۵۳. [۱۱۶۲] مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۵۶۵؛ بحارالانوار، ج ۹۶، ص ۲۹۵. [۱۱۶۳] بحارالانوار، ج ۲، ص ۳. [۱۱۶۴] الامامة و السياسة، ص ۱۴؛ بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۹۲ و ج ۱۰۰، ص ۲۵۰. [۱۱۶۵] عوالم العلوم، ج ۲۱، ص ۳۵۴؛ مأه منقبه، فضل بن شاذان، ص ۶۴. [۱۱۶۶] بحارالانوار، ج ۶۵، ص ۱۵۵. [۱۱۶۷] بحارالانوار، ج ۲۳، ص ۲۶۱ (به نقل از تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام ص ۳۳۴). [۱۱۶۸] عوالم، ج ۱۱، ص ۵۹۵، ص ۵۸. [۱۱۶۹] دلایل الامامة، ص ۱؛ مستدرک الوسائل، ج ۸۲، ص ۸۱؛ سفینه البحار، ج ۱، ص ۲۳۱. [۱۱۷۰] برای سرگذشت حدیث و حدیث سوزی خلفا مراجعه شود به «سرگذشت حدیث» از علامه‌ی عسکری و «مقدمه‌ای بر تاریخ تدوین حدیث»، رسول جعفریان. [۱۱۷۱] برای اطلاع از تمامی احادیثی که از زهرا علیها السلام رسیده، ر، ک: «مسند فاطمة الزهرا علیها السلام» از حسین شیخ الاسلامی. و «مسند فاطمة الزهرا علیها السلام» عزیزالله عطاردی. [۱۱۷۲] ینابیع المودة، ص ۴۰. [۱۱۷۳] بحارالانوار، ج ۲۳، ص ۲۵۹ (به نقل از تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام ص ۳۳۰). [۱۱۷۴] بحارالانوار، ج ۳۶، ص ۳۵۳. [۱۱۷۵] شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱۶، ص ۲۱۱. [۱۱۷۶] المناقب، ص ۳۶۳. [۱۱۷۷] دلایل الامامة، ص ۱ (نسخه‌ی محقق، ص ۶۵)؛ سفینه البحار، ج ۱، ص ۲۲۹؛ المعجم الکبیر، طبرانی، ج ۲۲، ص ۴۱۳. [۱۱۷۸] دلایل الامامة، صص ۴-۵ (نسخه‌ی محقق، ص ۷۱)، معانی الاخبار، ص ۳۹۹. [۱۱۷۹] بحارالانوار، ج ۸۰، ص ۲۱. [۱۱۸۰] عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۰، بحارالانوار، ج ۸، ص ۳۰۹، و ج ۱۰۰، ص ۲۴۵. [۱۱۸۱] الغدیر، ج ۲، ص ۲. [۱۱۸۲] نظام وفا (به نقل از هنر در قلمرو مکتب، جواد محدثی). [۱۱۸۳] نزار قبانی. (همان). [۱۱۸۴] از سخنان درباره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله. «به راستی برخی از سخنان و گفتارها همانند سحر، دارای جاذبه هستند و روح و جان آدمی را تسخیر و جذب می‌کنند. و به راستی برخی از شعرها از تفکری محکم و استوار برخوردار است». سفینه البحار، ج ۱، ص ۷۰۳، المحجّة البيضاء، ج ۵، ص ۲۲۷. [۱۱۸۵] بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۵۲۳. [۱۱۸۶] مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۲۴۲؛ نزهة المجالس، ج ۲، ص ۱۶۶؛ العوالم، ج ۱۱، ص ۲۵۴، اهل البيت، ص ۱۶۲. [۱۱۸۷] اهل البيت، توفیق ابوعلم، ص ۱۶۴-۱۶۵؛ السیرة النبویة، زینی دحلان، ج ۳، ص ۳۶۴. [۱۱۸۸] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۷۷، اهل البيت، ص ۱۶۲ (به غیر از بیت آخر). [۱۱۸۹] به جهت اختصار از آوردن بقیه دعاها صرفنظر شد. می‌توان به کتاب‌هایی که در این زمینه نوشته شده است، مراجعه کرد. [۱۱۹۰] «کان امیرالمؤمنین رجلاً دعاء» علی مردی بسیار دعا کننده بود. (امام صادق علیه السلام). [۱۱۹۱] و نکته این که آخرین وصیت حسین علیه السلام به سجاد علیه السلام دعایی بود که از مادرش زهرا علیها السلام آموخته بود. [۱۱۹۲] فرازهایی از دعاهای صدیقه‌ی کبری علیها السلام پس از تعقیب نماز عصر، به نقل از مسند فاطمة الزهرا علیها السلام، شیخ الاسلامی، ص ۴۰۱. [۱۱۹۳] قسمت‌هایی از دعای صدیقه‌ی طاهره علیها السلام در تعقیب نماز مغرب، به نقل از صحیفه الزهرا علیها السلام، جواد القیومی الاصفهانی. [۱۱۹۴] فقراتی از دعای حضرت در روزهای جمعه، به نقل از صحیفه الزهرا علیها السلام، جواد القیومی الاصفهانی. [۱۱۹۵] نفس المهموم، ص ۳۷۴، به نقل از دعوات راوندی. [۱۱۹۶] مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۴۱. [۱۱۹۷] بحارالانوار، ج ۹۱، ص ۲۲۵. برای آگاهی از دیگر دعاهای حضرت بویژه دعاهای عمیق و مبسوط آن حضرت در تعقیبات نمازهای یومیه مراجعه شود به مسند فاطمة الزهرا علیها السلام، سید حسین شیخ الاسلامی، و صحیفه الزهرا علیها السلام، جواد القیومی الاصفهانی. [۱۱۹۸] مناقب، ج ۱، ص ۷۱، بحارالانوار، ج ۱۸، ص ۶۰. [۱۱۹۹] سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۴۱۶. [۱۲۰۰] صحیح بخاری، کتاب الصلوة، ج ۲، ص ۱۴۱، صحیح مسلم، کتاب الجهاد والسیر، ج ۵، ص ۱۷۹. [۱۲۰۱] سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۱۰۶، بحارالانوار، ج ۳۸، ص ۲۰۲؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۳۲۴؛ صحیح بخاری، کتاب الجهاد، ج ۶، ص ۴۳۷؛ صحیح مسلم، ج ۵، ص ۱۷۸. [۱۲۰۲] الطبقات، ابن سعد، ج ۱، ص ۴۰۰. [۱۲۰۳] الطبقات، ابن سعد، ج ۱، ص ۴۰۰. [۱۲۰۴] عن ابی‌عبدالله علیه السلام «... تاتی قبور الشهداء فی کل جمعة مرتین. الاثنین والخمیس» بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۹۵، ح ۲۴. [۱۲۰۵] عن ابی‌عبدالله علیه السلام قال: «ان فاطمة علیها السلام کانت تاتی قبور الشهداء فی کل غداة سبت فتاتی قبر حمزة و تترحم علیه و تستغفر له» بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۹۰، در سنن بیهقی، ج ۴، ص ۷۸، هر جمعه آمده است.

[۱۲۰۶] «اوصیک یا ابالحسن ان لا تنسانی و تزورونی بعد مماتی» (الکوکب الدری، ج ۱، ص ۲۵۳). [۱۲۰۷] فرائد السمطین، ج ۲، ص ۸۸، الفصول المهمه، ص ۱۴۰. [۱۲۰۸] قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «انی سمیت ابنتی فاطمه لان الله عزوجل فطمها و فطم من احبها من النار» (بحار الانوار، ج ۴۳، صص ۱۲-۱۶ و ۱۸ و ۱۷۲) این حدیث در بسیاری از کتابهای اهل سنت نیز آمده، از جمله «تاریخ بغداد» و «صواعق المحرقة» و «کنز العمال» و... و عن سلمان قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «... یا سلمان من احب فاطمه ابنتی فهو فی الجنة معی و من ابغضها فهو فی النار. یا سلمان! حب فاطمه ینفع فی ماء من المواطن، ایسر ذلک المواطن الموت و القبر و المیزان و المحشر و الصرأة و المحاسبه...» (مقتل الحسین علیه السلام خوارزمی، ص ۵۹؛ ینابیع الموده، ص ۲۶۳). [۱۲۰۹] قرآن می فرماید: (ان کنتم تحبون الله فاتبعونی) نمی گوید «فاجبونی». از همین رو در روایتی «حی علی خیر العمل» به ولایت اهل بیت تفسیر شده است. (بحار الانوار، ج ۴۳ ص ۴۴) پس ولایت اهل بیت عمل است و آن هم بهترین عمل. از همین رو زهرا علیها السلام در فرازی از کلامش می فرماید: شیعه کسی است که اوامر ما را اطاعت و نواهی ما را ترک کند. (بحار الانوار، ج ۶۸ ص ۱۵۵). برای درک این حقیقت مرور کردن بعضی از روایاتی که صفات شیعه را توضیح می دهد مفید است: رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «ان شیعتنا من شیعتنا و تبعنا فی اعمالنا» (بحار الانوار ج ۶۵، ص ۱۵۵)؛ شیعه ما کسی است که در اعمال خود از ما تبعیت و پیروی نماید. امام صادق علیه السلام می فرماید: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله مکه را فتح نمود، بر کوه صفا ایستاد و فرمود: «یا بنی هاشم و یا بنی عبدالمطلب، انی رسول الله الیکم و انی شفیق علیکم. لا تقولوا: ان محمدا منا فوالله ما اولیائی منکم و لا من غیرکم الا-المتقون. الا-فلا-اعرفکم تاتونی یوم القیامة تحملون الدنیا علی رقابکم و یاتی الناس یحملون الآخرة. الا و انی قد اعذرت فیما بینی و بینکم و فیما بین الله عزوجل و بینکم. و ان لی عملی و لکم عملکم» (بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۱۸۸)؛ ای بنی هاشم! و ای پسران عبدالمطلب! من فرستاده‌ی خدا به سوی شما هستم و نسبت به شما خیر خواه و مهربانم. مبادا بگوئید محمد از ما است و به خود مغرور شوید، به خدا قسم، دوستان من چه از شما و یا غیر شما، تنها پرهیزگارانند. آگاه باشید، مبادا روز قیامت شما را ببینم در حالی که دنیا را بر گرده‌ی خود حمل می کنید و سایر مردم آخرت را حمل می کنند. آگاه باشید که من حجت را بر شما تمام کردم و عذری میان خود و شما و میان خداوند بزرگ و شما باقی نگذاشتم. عمل من بر خودم و عمل شما برای خودتان خواهد بود. امام باقر علیه السلام به جابر می فرماید: «یا جابر، بلغ شیعتی السلام و اعلمهم انه لا قرابه بیننا و بین الله عزوجل و لا یتقرب الیه الا-بالطاعة له. یا جابر من اطاع الله و احبنا فهو ولینا و من عصی الله لم ینفعه حینا» (بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۱۷۹)، ای جابر از جانب من به شیعیانم سلام برسان و آنها را آگاه ساز که میان ما و خداوند بزرگ قرابت و نسبتی وجود ندارد، و تقرب به او جز به عبادت و بندگی ممکن نیست. ای جابر! کسی که خدا را اطاعت کند و ما را دوست بدارد، او از شیعیان و محبان ما خواهد بود. و آن کس که خدا را نافرمانی کند، محبت ما او را فایده نمی بخشد. امام باقر علیه السلام به جابر می فرماید: محبت ما اهل بیت به تنهایی کافی نیست. آنگاه می افزاید: «فوالله ما شیعتنا الا من اتقی الله و اطاعه»، به خدا قسم شیعه‌ی ما کسی است که تقوا و اطاعت را دارد. تا آنجا که می فرماید: «والله لا تنال و لا یتنا و لا یتنا الا بعمل» (الامالی، شیخ طوسی، ص ۹۷). به خدا قسم تنها با عمل است که می توان به ولایت ما رسید. امام باقر علیه السلام می فرماید: «لا تذهب بکم المذاهب، فوالله ما شیعتنا الا من اطاع الله عزوجل» (الکافی، ج ۲، ص ۷۳)، مبادا شیطان شما را بفریبد و گرفتار آراء باطله کند. به خدا سوگند شیعه ما نیست مگر آن کسی که در عمل، خدای بزرگ را اطاعت کند. امام صادق علیه السلام می فرماید: «لیس من شیعتنا من یکون فی مصر یکون فیہ آلاف و یکون فی المصر اورع منه» (بحار الانوار، ج ۶۵، ص ۱۶۴)؛ شیعه ما نیست کسی که در شهری چندین هزار نفری زندگی کند و از همه با تقواتر نباشد. امام صادق علیه السلام می فرماید: «قوم یزعمون انی امامهم والله ما انا لهم بامام لعنهم الله کلما سترت ستره تکوه. اقول: کذا و کذا فیقولون: انما یعنی کذا و کذا انما انا امام من اطاعنی» (بحار الانوار، ج ۲، ص ۸۰)؛ جماعتی گمان می کنند که من امام و پیشوای آنانم، در حالی که به خدا سوگند من هرگز امام آنان نیستم. درست نقطه مخالف اعمال مرا انجام می دهند و گفته‌های مرا

بر طبق میل و هوای نفس خود تفسیر می‌کنند. من فقط امام و رهبران کسی هستم که در همه‌ی اعمالش از من اطاعت و تبعیت نماید. امام رضا علیه‌السلام به یکی از اصحاب خود می‌فرماید: «... لقد كان ابنه ولكن لما عصى الله عزوجل، نفاه الله عن ابیه، کذا من كان ما لم يطع الله فليس منا و انت اذا اطعت الله فانت منا اهل البيت.» (بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۳۰)، ... پسر نوح گرچه از نوح و پس او بود، ولی چون نافرمانی خدای بزرگ را کرد، خدا او را از پدرش نفی کرد. همین طور آنان که منسوب به ما هستند و اطاعت خدا را نمی‌کنند از ما نیستند و تو هم (ای حسن و شاء) هر گاه طاعت خدا را بکنی، از ما اهل بیت هستی. برای اطاعت بیشتر، ر: ک. بحار الانوار، ج ۶۵، باب صفات الشیعۀ، میزان الحکمۀ، ذیل کلمه‌ی شیعه، چهل حدیث، امام خمینی (قدس الله نفسه الزکیه).

[۱۲۱۰] «عارفا بحقکم موالیا لاولیائکم و معادیا لاعدائکم» (مفاتیح الجنان، زیارت امام رضا علیه‌السلام). عرفان به حق ولایت ائمه است - و نه به حسب و نسب و تاریخ... آنها - که در ما تولی و تبری را ایجاد می‌کنند. [۱۲۱۱] نفس: (افرایت من اتخذ الهه هواه) (جاثیه، ۲۳). دنیا: «الناس عبید الدنیا» (کلام امام حسین علیه‌السلام)؛ (زین للناس حب الشهوات...) (آل عمران، ۱۴)، شیطان: (الم اعهد الیکم یا بنی آدم الا تعبدوا الشیطان) (یس، ۶۰)، خلق: (ان کان ابائکم و ابنائکم و... احب الیکم من الله و رسوله...) (توبه، ۲۴).

[۱۲۱۲] اشاره به سیر اعمال حج از آن هنگام که چیزهایی را بر خود حرام می‌کنی (احرام)، تا به معرفت و بینشی برسی (عرفات)، و به تدریج شعور به حدود و حرمت الهی در تو شکل بگیرد (مشعر الحرام)، و در این مرحله تویی که از عرفات و مشعر گذشته‌ای، باید بر حذر باشی که شیطان‌ها در تو طمع دارند و تو را به آرزوها و وسوسه‌ها می‌بندند و اگر تا حال با تو کاری نداشتند به این علت بود که مطاعی نداشتی تا در تو سرمایه گذاری کنند. پس باید مسلح بود و توانمند تا بتوان در سرزمین (منی) در مصافی همیشگی با شیطان وسوسه‌ها را (رمی) و آرزوها را (ذبح) کرد و تا چهار رگ دنیا، شیطان، خلق و نفس را به یکباره با تیزی وحدت، در راستای هدف - رو به قبله - ذبح نکنی (قربانی) و از زیبایی‌ها و آن چه داری برای خدا نگذاری و سر تسلیم فرود نیاری و سر به عبودیت حق نسپری (حلق)، از احرام بیرون نمی‌آیی و به حرم راه نداری. [۱۲۱۳] «البلاء للولاء» هر که بامش بیش برفش بیش تر. ر: ک: میزان الحکمۀ، ج ۲، ص ۲۴۰. [۱۲۱۴] در برابر بلاها چند گونه می‌توان موضع گرفت: ۱- جزع ۲- صبر ۳- شکر و طلب و در آخر زیارت عاشورا همین آخری خواسته شده و مطلوب است «اللهم لك الحمد حمد الشاکرین لك علی مصابهم». تو مقام آنانی را می‌خواهی که در برابر مصیبت‌ها نه تنها جرع ندارد و صابرند که بالاتر شاکرند و طالب. [۱۲۱۵] عن مولانا المهدی (ارواحنا له الفداء): «و فی ابنته رسول الله لی اسوه حسنۀ» (بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۸۰)، امام زمان علیه‌السلام می‌فرماید: دختر رسول خدا برای من الگوی خوبی است. (بحث از الگو و ضرورت آن و نیز الگوی خوب، فرصت دیگری را می‌طلبد، اما همین قدر گفتنی است که اسوه خوب (حسن) کسی است که ملاک‌ها و معیارها را به تو بیاموزد، نه امر و نهی‌ها و بکن و نکن‌ها را.) و در روایت معانی الاخبار که بیشتر آوردم نیز چنین آمده بود. فاقتدوا (فاهتدوا) بالزهره. (معانی الاخبار، ص ۴۴) و در روایت دیگری هم آمده که زنی خدمت امام صادق علیه‌السلام رسید و عرضه داشت: تصمیم دارم هرگز ازدواج نکنم تا بدین وسیله به فضیلت و کمال بیشتری برسم. حضرت فرمود: اگر این فضل و کمال بود، فاطمه علیها‌السلام از تو سزاوارتر بود، زیرا هیچ کس در تحصیل فضل و کمال از فاطمه علیها‌السلام پیشی نگرفته است. (به عبارت دیگر حضرت می‌خواهد بفرماید که تو اگر طالب فضیلت هستی راه او را پیش گیر.) و سایل الشیعۀ، ج ۱۴، ص ۱۱۷؛ الامالی، شیخ طوسی، ص ۳۷۰، مجلس ۱۳، ح ۷۹۵. (در آن جا این روایت از امام باقر علیه‌السلام نقل شده است). [۱۲۱۶] تو سل الی ربه بوسیله: تقرب الیه بعمل (مصباح المنیر). الوسیلة: التوصل الی الشیء برغبه... (مفردات راغب)، وسیله: رسیدن به هدف با میل و اشتیاق است و حقیقت وسیله جویی به سوی خدا این است که راه خدا با دانش و پرستش بیماییم و در جستجوی مکارم اخلاق باشیم. این لفظ بسان قرب است. (که در معنی «ما یتقرب به» بکار می‌رود). تو سل الیه بوسیله اذ اتقرب الیه بعمل... (لسان العرب)، اگر کسی به عملی تقرب جوید می‌گویند: تو سل الیه و در حقیقت به هر وسیله‌ای که نسبت به هدفی اتخاذ شود وسیله می‌گویند، هر عمل خالصی که برای خدا بیاورند وسیله به سوی خداست (مانند انجام فرائض و

مستحبات). الوسيلة... والجمع: الوسائل، قال الجوهری الوسيلة ما يتقرب به الى الغير (تاج العروس)، وسایل جمع وسیله است. جوهری می‌گوید: هر چیزی که مایه‌ی نزدیکی به دیگری بشود به آن وسیله می‌گویند. [۱۲۱۷] علی علیه‌السلام در مورد آیه‌ی (وابتغوا الیه الوسيلة) می‌فرمود: «انا وسیلته» (تفسیر برهان، ج ۱، ص ۴۶۹؛ المیزان، ج ۵، ص ۳۳۳) و زهرا علیها‌السلام هم در خطبه‌اش فرمود: «نحن وسیله فی خلقه» (شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱۶، ص ۲۱۱). و امام صادق علیه‌السلام فرمود: «نحن السبب بینکم و بین الله عزوجل» (الامالی، شیخ مفید) و رسول هم از قبل خبر داده بود. «هم- الائمه من ولد الحسین- العروة الوثقی و هم الوسيلة الی الله تعالی» (نورالثقلین، ج ۱، ص ۶۲۶). [۱۲۱۸] بحارالانوار، ج ۹۱، و ۲۷؛ ریاحین الشریعه، ج ۱، ص ۵۲. [۱۲۱۹] سفینه البحار، ج ۲، ص ۳۷۴، ریاحین الشریعه، ج ۲، ص ۱۱۹ (به نقل از دلائل الامامة طبری). [۱۲۲۰] سفینه البحار، ج ۲، ص ۳۷۴، ریاحین الشریعه، ج ۲، ص ۱۱۹ (به نقل از دلائل الامامة طبری). [۱۲۲۱] حلیة الابرار فی فضائل محمد صلی الله علیه و آله و آله الاطهار علیهم‌السلام، سید هاشم بحرانی، ج ۲، ص ۵۹۸؛ بیت الاحزان، ص ۱۰۰. [۱۲۲۲] ریاحین الشریعه، ج ۱، ص ۵۸. [۱۲۲۳] یکی از بزرگان عرفا و اهل سیر و سلوک که شاگردان بسیاری را تربیت کرده است. مرحوم شیخ حسنعلی اصفهانی- معروف به نخودکی- در خاطرات خود می‌گوید: پس از تحصیل علوم دینی در ایران تکمیل معارف به نجف اشرف و به کنار مرقد مطهر حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام مشرف شدم نخستین روزی که برای زیارت و درک حضور مرحوم سید مرتضی کشمیری، به محل سکونت ایشان در یک مدرسه رفتم، اتفاقاً روز جمعه بود و کسی را در صحن و سرای مدرسه نیافتم که جویای اتاق آن مرد بزرگ شوم، ناگهان از داخل یکی از حجرات در بسته صدایی شنیدم که مرا با نام نزد خود می‌خواند. به سوی اتاق رفتم، مردی در را به سوی من گشود و فرمود: بیا کشمیری منم. [۱۲۲۴] به نقل از نشان از بی نشان‌ها، ص ۱۷ و داستان‌های شگفت، شهید دستغیب، ص ۱۷۲. [۱۲۲۵] به نقل از «صدیقه‌ی طاهره علیها‌السلام»، عقیقی بخشایشی، ص ۲۴۴ (با کمی تصرف). [۱۲۲۶] محدث قومی می‌گوید: زمانی که حاجتی به درگاه رب العالمین داشتی که سینه‌ات از آن به تنگ آمده بود، پس دو رکعت نماز گزار، چون سلام نماز را دادی سه بار تکبیر گفته تسبیح حضرت فاطمه علیها‌السلام را به جا آور. پس از آن به مسجد رفته یکصد بار ذکر «یا مولاتی یا فاطمه اغیثینی» بازگو، سپس جانب راست و بعد جانب چپ را بر خاک نه و این ذکر را صد مرتبه تکرار کن و در آخر به سجده رفته یکصد و ده مرتبه ذکر یاد شده را تکرار کن که اگر خدا بخواهد حاجت برآورده به خیر خواهد شد. (مفاتیح الجنان، در حاشیه‌ی موسم به الباقیات الصالحات). [۱۲۲۷] به نقل از توسلات، تاج لنگرودی، ص ۱۱۲ (با کمی تصرف). [۱۲۲۸] اخراج ابن مردویه عن انس بن مالک و بریده قال: «قرا رسول الله صلی الله علیه و آله هذه الآية (فی بیوت اذن الله ان ترفع) فقام الیه رجل فقال: ای بیوت هذه یا رسول الله؟ قال: بیوت الانبیاء. فقام الیه ابوبکر فقال: یا رسول الله هذه البیت منها؟- لیت علی و فاطمه- قال: نعم من افاضلها؛ پیامبر این آیه را تلاوت کرد: در خانه‌هایی که خدا رخصت داده است که (قدر و منزلت) آنها رفعت یابد. مردی درخواست و پرسید: یا رسول الله! کدام خانه‌ها؟ حضرت فرمود: خانه‌های پیامبران. با شنیدن این سخن، ابوبکر برخاست و گفت: ای رسول خدا!- آیا خانه‌ی علی و فاطمه هم از آنها است؟ پیامبر در پاسخ وی فرمود: آری از برترین آنها است. الدر المنثور ج ۶، ص ۲۰۳؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۴۱۰؛ روح المعانی، ج ۱۸، ص ۱۷۴. [۱۲۲۹] مناسب بود پیش از این، در فصلی با عنوان «اخبار النبی» اخباری را نقل کنیم که رسول خدا از حوادث ناگواری سخن گفته است که پس از او بر اهل بیتش رخ می‌دهد، (چه به صراحت و چه به اشاره) و آنها را پیشاپیش آماده کرده است؛ ولی از آنجا که این اخبار فراوان است، از نقل آنها صرف نظر شد و تنها به برخی از آنها در ضمن منابع «هجوم» اشاره خواهد شد. برای بررسی بیش تر ر. ک: بحارالانوار، ج ۲۸، صص ۳۷-۸۴. [۱۲۳۰] چند نمونه‌ی اخیر از همان مواردی است که پیامبر صلی الله علیه و آله اهل بیت خود را از حوادث ناگوار پس از رحلتش، آگاه و بدین وسیله آنان را آماده می‌سازد گفتنی است: آوردن این اخبار در قسمت «هجوم» به این معنا نیست که تنها همین هجوم را در برمی‌گیرد. بلکه پرواضح است که عموم این اخبار حوادث دردناک دیگر را هم شامل می‌شود. سبب ذکر اینها در قسمت هجوم، سخن آیت الله شیخ محمد حسین اصفهانی

(کمپانی) قدس سره در کتاب «الانوار القدسیه» است که کلید آغازین مصیبت‌ها ماجرای در است. و ما اصابها من المصاب - مفتاح باب‌ه حدیث الباب. [۱۲۳۱] برای اطلاع از تمامی اشعار و ترجمه‌ی آنها ر. ک: بخش اشعار زهرا علیها السلام، در همین کتاب. همان گونه که اشاره شد، وسعت این اشعار بیش از هجوم را در بر می‌گیرد. [۱۲۳۲] علامه‌ی امینی قدس سره در مورد این خبر می‌گوید: «والاسناد صحیح رجاله، کلهم ثقات، اربعه منهم من رجال الصحاح الست؛ همه‌ی رجال این سند صحیح و ثقه هستند. چهار تن از آنها از راویان صحاح شش گانه‌اند». (الغدیر، ج ۷، ص ۱۷۱) مؤلف تشیید المطاعن می‌گوید: «به گفته‌ی بزرگان اهل سنت: انه حدیث حسن الا انه لیس فیہ شیء عن النبی صلی الله علیه و آله این حدیث حسن است جز آن که چیزی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است». (تشیید المطاعن، ج ۱، ص ۳۴۱). با این همه فاضل قوشچی در شرح تجرید الاعتقاد (ص ۴۰۷) برای فرار از این عمل توجیه ناپذیر خلیفه، می‌گوید: «اجیب عنه بانه لم یثبت الکشف عن الثقات، جواب این است که قضیه‌ی کشف (هتک حرمت خانهدی فاطمه علیها السلام) از افراد ثقه نقل نشده است! [۱۲۳۳] ابن قتیبه از اعظام و اعیان علمای اهل سنت است. چنانچه از مطالعه‌ی «وفیات الاعیان» ابن خلکان و «مرات الجنان» یافعی و «جامع الاصول» ابن اثیر الجزری و «تهذیب الاسماء» علامه‌ی نووی و «انساب» سمعانی و «میزان الاعتدال» ذهبی و «بغیة الوعاء» سیوطی و غیر آن ظاهر است. و نسبت کتاب «الامامه و السیاسة» به ابن قتیبه نیز مسلم و محقق است. چنان چه عمر بن فحد ملک مکی شافعی در کتاب «اتحاف الوری باخبار ام القری» در وقایع سال ۹۰۳ و همچنین تفسیر شاهی که از معتبرترین تفاسیر اهل سنت است در سوره‌ی نور در ذیل آیه‌ی (اذاعوا الله و رسوله لیحکم بینهم) به آن تصریح کرده است. (نقل از ریاحین الشریعه، ج ۱، ص ۲۸۲ پانوش) [۱۲۳۴] ابوالولید محب‌الدین محمد بن شحنه‌ی حنفی از قضات عامه در حلب، متوفای ۸۱۵ یا ۸۱۷ هجری و نام کتابش «روضه المناظر فی اخبار الاوائل والواخر» است که در حاشیه‌ی کامل ابن اثیر چاپ شده است. [۱۲۳۵] هند، دختر اثاثه بن عبدالمطلب، یکی از شعرای عرب است که اسلام آورد و با پیامبر بیعت کرد. ر: ک. اعلام النساء، ج ۵، ص ۲۱۶؛ الطبقات، ج ۲، ص ۳۳۱؛ سیره‌ی ابن هشام، ج ۳، ص ۴۳. [۱۲۳۶] الکتاب، جمع کثیب: رمل، شن. [۱۲۳۷] خطبا جزلا: ای غلیظا قویا (النهاییه، ج ۱، ص ۲۷۰). [۱۲۳۸] سید مرتضی قدس سره پس از نقل این خبر می‌گوید: و هذا الخبر قد روته الشیعه من طرق کثیره و انما الطریف ان یرویه بروایه شیوخ محدثی العامه و لکنهم کانوا یروون ما سمعوا بالسلامه. و ربما تنبهوا علی ما فی بعض ما یروونه علیهم، فکفوا منه؛ این روایت را شیعه از طرق زیادی نقل کرده لیکن در این جا از بزرگان محدثان اهل سنت نقل شده. امثال این گونه روایات و اخبار نخست بدون حذف و تحریف نقل می‌شد، ولی به آن چه در این روایات علیه آنها بود، متوجه شدند و از نقل آنها خودداری کردند. [۱۲۳۹] برای اطلاع بیشتر از این سنت نسخه!! که اخیرا شیوع بیش تری یافته است! و برخی دیگر از کتاب‌های تحریف شده است ر. ک: دراسات و بحوث فی التاریخ والاسلام از علامه جعفر مرتضی، مقاله یکم (اعراف الکتب المحرفه). [۱۲۴۰] شهرستانی در ملل و نحل از «نظام» یکی از دانشمندان اهل سنت (متوفای ۵۴۸ ه) نقل می‌کند که او می‌گفت: عمر در هنگام بیعت آن قدر به پهلوی فاطمه زد تا محسنش را سقط کرد و مدام فریاد می‌زد. خانه را با هر که در خانه است، آتش بزیند و در خانه جز علی و فاطمه و حسن و حسین کسی نبود. [۱۲۴۱] به نقل از ترجمه‌ی فارسی، ج ۱، ص ۳۲۶ تا ۳۲۸. [۱۲۴۲] به نقل از ترجمه‌ی فارسی، ج ۴، صص ۲۷۳-۲۷۸. [۱۲۴۳] متوفای سال ۶۷۲ ه. ق. [۱۲۴۴] عبدالله بن عمار ابو محمد برقی یکی از شعرای اهل بیت است که به جرم اشعارش در دفاع از مظلومیت آنان، به دستور متوکل زبانش را بریدند و دیوانش را سوزاندند. چند روز از این واقعه‌ی دردناک از دنیا رفت. (سال ۲۴۵ از هجرت) اشعار بالا قسمتی از قصیده‌ی نونیه اوست. ر. ک: معالم العلماء، ابن شهر آشوب، ص ۱۴۸؛ الغدیر، ج ۴، ص ۱۴۰. [۱۲۴۵] ابوالحسن علاء‌الدین، علی بن حسین حلّی، از علما و شاعران قرن هشتم هجری، معاصر شهید اول است که قصیده‌های هفتگانه‌ی او معروف است و شهید اول یکی از آن قصیده‌ها را شرح کرده است. [۱۲۴۶] محتمل است این خبر شاهی برای پس گرفتن فدک باشد؛ و گرنه، بدون شک باید در فصل بعدی (دفاع از علی) آورده شود. [۱۲۴۷] متوفای سال ۴۲۸ هجری، برای شرح حال و آشنایی با اشعار او ر. ک: الغدیر، ج ۴، صص ۲۳۲-۲۶۲.

[۱۲۴۸] صهاک مادر بزرگ عمر است که از زنان بد نام و آلوده‌ی زمان خود بود. [۱۲۴۹] پر واضح است که این نقل تمامی مصائب وارده بر زهرا علیها السلام را در بر می‌گیرد، و در حقیقت شاهده‌ی است برای همه‌ی آنها. [۱۲۵۰] متوفای ۳۵۷ ه. ق. [۱۲۵۱] گفتنی است که «ید» به تمامی دست هم اطلاق می‌شود و «کتف» را هم در بر می‌گیرد. [۱۲۵۲] شایان ذکر است که صاحب احتجاج در بیان سبب حذف اسانید احادیث کتابش چنین می‌گوید: «لکونها متواتره او محفوظا بالقرائن العقلیه او النقلیه القطعیه». چون روایت متواتر یا توأم با قرائن عقلی و نقلی بود.». [۱۲۵۳] خواجه نصیرالدین طوسی (م ۶۷۲ ه) در «تجرید الاعتقاد» می‌گوید: و منها انه بعث الی بیت امیر المؤمنین لما امتنع من البیعه، فاضرم فیہ النار و فیہ فاطمه و جماعه من بنی هاشم و اخرجوا علیا و ضربوا فاطمه (علیها السلام) فالقت جنینا... مورد دیگر، چون امیر المؤمنین از بیعت سر باز زد، (ابوبکر) افرادی را به منزل حضرت فرستاد تا خانه را با افرادی که فاطمه و جماعتی از بنی هاشم بودند، آتش زدند، علی را بیرون کشیده، فاطمه را چنین زدند که جنین افکند. قوشچی (متوفای ۷۹ ه) در جواب می‌نویسد: اجیب عنه. بان تاخر علی عن بیعه ابی بکر لم یکن عن شقایق و مخالفه و انما کان لعذر و طرو امر و لهذا اقتدی به و اخذ من عطائه...؛ پاسخ این است. درنگ علی در بیعت با ابوبکر، به سبب مخالفت و جبهه‌گیری نبود، بلکه به واسطه‌ی عذر و صرفا پیشامدی بوده است، بدین جهت (علی علیه السلام) به او اقتدا کرد، و عطایای او را پذیرفت. شرح تجرید الکلام، ص ۴۰۷ (و در نسخه‌های محشی، ص ۴۸۲). شایان ذکر است پیش از قوشچی نیز شمس‌الدین اسفرائینی (متوفای ۸۴۶ ه) عین همین جواب را در شرح خود «تسدید العقائد فی شرح تجرید القواعد» که به «شرح قدیم» معروف است، به خواجه می‌دهد. (نسخه‌ی خطی نوشته شده در سال ۸۹۰ ه) تنها بعد از آن می‌افزاید و لم ینقل شیء من ذلك علی السنه الثقات و ارباب العداة من الرواء! (هیچ یک از این موارد بر زبان افراد ثقه و عادل در (نقل) روایات، جاری نشده است!) (به راستی خدا انصافشان دهد). [۱۲۵۴] کتاب (مؤتمر علماء بغداد)، بنا به گفته مرحوم آیت الله مرعشی نجفی تالیف مورخ جلیل القدر ثقه، ابی الهیجاء شبل الدوله مقاتل بن عطیه بن مقاتل البکری، از بزرگان علمای حنفی مذهب قرن پنجم هجری است. ایشان در معرفی این کتاب می‌نویسد: فانه مع صغر حجمه و خفه جرثومته، و قله وزنه، حاو لامور هامه مهمه من مناظره جرت بین عالم شریف علوی شیعی، و عالم قرشی عباسی سنی فی بغداد بمحضر «السلطان ملک‌شاه السلجوقی» مع نظاره وزیره الفاضل المورخ المتتبع المضطلع «الخواجه نظام الملک ابی علی الحسن الخراسانی المتوفی ۴۸۵» مؤسس المدرسه النظامیه تلک البلده و فی اخر الامر کانت الغلبه للعلوی؛ این کتاب با همه‌ی کم حجمی و کوچکی، حاوی مناظرات مهمی است میان عالمی شریف که علویه شیعی است و عالمی قریشی و عباسی سنی در بغداد، در محضر سلطان ملک‌شاه سلجوقی و با نظارت وزیر دانشمند، مورخ و محقق و دانشمندش خواجه نظام الملک ابی علی الحسن خراسانی، متوفای ۴۸۵، مؤسس مدرسه‌ی نظامیه‌ی آن شهر، روی داده که سرانجام پیروزی با فرد علوی بوده است. اخیرا نسخه‌ای دیگر از این کتاب تحقیق و مقدمه‌ای محققانه، با نام (الامامه و الخلفه) در بیروت به چاپ رسیده که با نسخه‌ی چاپ شده در قم، اندک تفاوتی دارد که چندان مهم نیست. (برای توضیح بیشتر در مورد این نسخه مراجعه شود به فهرست ماخذ).

[۱۲۵۵] «کان شافعی المذهب و هو مع ذلك شیخ الاعتزال و له المصنفات الكثيره فی طریقههم و فی اصول الفقه... توفی سنه ۴۱۵ ه)؛ شذرات الذهب، ج ۳، ص ۲۰۳. و نیز ر. ک: میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۵۳۳؛ تاریخ بغداد، ج ۱۱، صص ۱۱۳-۱۱۵ از مشهورترین کتاب‌هایش «المغنی فی التوحید والعدل» است که در آخر آن، پیرامون امامت بحث می‌کند. [۱۲۵۶] متوفای سال (۱۷۳ ه) برای شرح حال و بعضی از اشعار او ر. ک: الغدیر ج ۲، صص ۲۱۳-۲۹۰؛ الاغانی ج ۷، صص ۲۲۹-۲۷۸؛ اعیان الشیعه، ج ۳، صص ۴۰۵-۴۳۰؛ الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج ۹ صص ۲۶۷-۲۶۸. [۱۲۵۷] در سند روایت، عبدالله بن عبدالرحمن الاصم قرار دارد و توثیق و تضعیف او اختلافی است. بنا بر قول اول، سند روایت صحیح است. (ر. ک: معجم الرجال الحدیث، ج ۱۰ ص ۲۴۲) [۱۲۵۸] نعل السیف: ما یكون فی اسفل غمد السیف من حديد او فضة و نحوهما. (الصحاح، ج ۵، ص ۱۸۳۲). [۱۲۵۹] ر. ک: الذریعه، ج ۳، ص ۱۳۰. [۱۲۶۰] کتاب فضائح از شهاب‌الدین رازی شافعی است (پیشین) [۱۲۶۱] محمد بن عبدالکریم بن احمد

الشافعی از متکلمان قرن ششم، (۴۷۹-۵۴۸ هـ) [۱۲۶۲] ابراهیم بن سیار بن هانی بصری، النظام المعتزلی متوفای سال ۲۳۱ هـ. خطیب بغدادی در تاریخ بغداد، ج ۶، ص ۹۷ می‌گوید: «ابواسحاق النظام ورد بغداد، کان احد فرسان اهل النظر والکلام علی مذهب المعتزله و به فی ذلک تصانیف عدیده و کان ایضاء متادبا و له شعر دقیق المعانی علی طریقه المتکلمین»، ابواسحاق نظام وارد بغداد شد. از یک تازان اندیشه و کلام معتزله بود. در این باره کتاب‌های متعددی دارد. همچنین اهل ادب بود و دارای شعری با معانی بالا به روش متکلمان است. و زرکلی در اعلام ج ۱، ص ۴۳ می‌گوید: «من ائمه المعتزله قال الجاحظ: الاوائل یقولون فی کل الف سنه رجل لا- نظیر له فان صح ذلک فابوا اسحاق من اولئک تبحر فی علوم الفلسفه، واطلع علی اکثر ما کتب رجالها من طبعین والیهین...»؛ او از ائمه معتزله است. جاحظ می‌گوید: «پیشینیان می‌گویند که در هر هزار سال، مردی است که هیچ نظری ندارد؛ اگر چنین مطلبی درست باشد، ابواسحاق از چنین افرادی است. متبحر در علوم فلسفه بود و از بیشتر از آن چه، طبعیون و الهیون نوشته‌اند مطلع بود. ابن خلکان در وفیات الاعیان، ج ۴، ص ۲۷۳ می‌گوید: «ابوالفتح محمد بن ابی‌القاسم عبدالکریم بن ابی‌بکر الشهرستانی المتکلم علی مذهب الاشعری کان اماما مبرزا فقیها، متکلم و برع فی الفقه و قرا الکلام علی ابی‌القاسم الانصاری تفرد فیه و صنف کتابا منها کتاب «الملل و النحل»؛ ابوالفتح محمد بن ابی‌القاسم عبدالکریم بن ابی‌بکر شهرستانی متکلم مذهب اشعری بود. پیشوای برجسته و فقیه بود. توانمند و چیره‌دست در فقه بود. علم کلام را در محضر علی ابن القاسم انصاری آموخت و در آن منحصر به فرد شد و کتاب‌هایی نگاشت، مانند نه‌ایه الاقدام و ملل و نحل. و نیز ر. ک: لسان المیزان، ج ۱، ص ۵۹؛ النجوم الزاهره، ج ۲، ص ۲۳۴. [۱۲۶۳] زینب دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و همسر پسر خاله‌اش ابوالعاص بن ربیع بن عبدالعزی بود. در جنگ بدر ابوالعاص به همراه دیگر اسرای کفار، به اسارت مسلمین درآمد و بنا شد که هر یک از اسرا برای رهایی خود فدیة بدهند. ابوالعاص به همسر خود زینب پیغام فرستاد که برای او فدیة بفرستد، و او هم مالی تهیه کرده، همراه گردنبندی که از مادرش خدیجه علیهاالسلام به او رسیده بود، خدمت پیامبر فرستاد حضرت از یاد خدیجه بسیار محزون شد و بدون فدیة ابوالعاص را رها کرد. اما به او فرمود: چون زینب به تو حرام است، او را روانه مدینه نما. او هم قبول کرد. حضرت زید بن حارثه را که از انصار بود، با او روانه کرد تا زینب را بیاورد. هنگامی که مشرکان از حرکت زینب آگاه شدند، جمعی راه افتادند. و در «ذی طوی» به آنها رسیدند. هبار بن اسود با نیزه به هودج زینب زد و او بر اثر وحشت از این ضربه، بچه‌ای را که در رحم داشت، سقط کرد و رسول خدا در جریان فتح مکه خون «هبار» را به جرم همین جنایت هدر کرد و فرمود: او را هر جا یافتید؛ بکشید (شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۱۴، صص ۱۹۱-۱۹۲ به نقل از سیره ابن هشام، ج ۲، صص ۲۹۸ و ۲۹۹). نیز ر. ک: مختصر تاریخ دمشق...، ج ۱، ص ۲۶۷ [۱۲۶۴] شایان ذکر است که متأسفانه در چاپ‌های اخیر «المعارف» ابن‌قتیبه، این عبارت تحریف شده و به جای آن این گونه آمده است: «ولد علی بن ابی‌طالب؛ فولد علی، الحسن والحسین و محسنا... و اما محسن بن علی فهلک و هو صغیر، فرزندان علی بن ابی‌طالب. فرزندان علی، حسن و حسین و محسن و... بودند، اما محسن بن علی در کودکی از دنیا رفت». (المعارف، ص ۲۱۰). گذشته از نقل ابن‌شهر آشوب، نقل گنجی شافعی (که در مدرک بعدی ذکر شده) در کفایة الطالب نیز بهترین گواه بر این تحریف است. [۱۲۶۵] گنجی شافعی از علمای بزرگ اهل سنت (المقتول ۶۵۸ هـ) است. از گنجی جای تعجب است که می‌گوید غیر ابن‌قتیبه کسی این خبر را نقل نکرده است! [۱۲۶۶] بیاضی (متوفای ۸۷۷ هـ) این سخن را در کتاب «الصرط المستقیم» از قول بلاذری در «انساب الاشراف» نقل می‌کند. [۱۲۶۷] ر. ک: دیوان «الانوار القدسیه»، صص ۴۲-۴۴. [۱۲۶۸] بشنو از نی، ص ۲۰. [۱۲۶۹] آن چه در اینجا و نیز در قسمت موانع و آثار دعا، نام برده می‌شود تماما مستند به روایاتی است که برای پرهیز از تفصیل، از آوردن آنها صرف نظر می‌شود. ر. ک: میزان الحکمه و بحار الانوار، ج ۹۰. [۱۲۷۰] بشنو از نی، صص ۲۲-۲۸. [۱۲۷۱] مائده، ص ۲۵. (امید فلاح و رویش برای کسانی است که پس از عشق و ایمان به اطاعت و توسل و جهاد روی آورده‌اند). [۱۲۷۲] الانتصار، مناظرات الشیعۀ فی شبکات الانترنت، ج ۵، ص ۱۹۰. [۱۲۷۳] آل‌عمران، ۱۰۳. [۱۲۷۴] بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۸۵ (به نقل از تفسیر

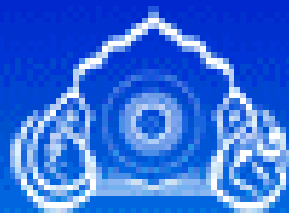
عیاشی). [۱۲۷۵] نساء، ۶۴. [۱۲۷۶] یوسف، ۹۷. [۱۲۷۷] زحرف، ۴۹. [۱۲۷۸] بقره، ۳۷. [۱۲۷۹] گفتنی است که در قرآن «کلمات» بر ذوات و اشیاء نیز به کار رفته است. آل عمران، ۳۹؛ نساء، ۱۷۱؛ اعراف، ۱۳۷. [۱۲۸۰] بقره، ۸۹. [۱۲۸۱] الدلائل، ابونعیم اصفهانی، ج ۱، ص ۸۲. [۱۲۸۲] اسراء، ۵۶ و ۵۷. [۱۲۸۳] بحار الانوار، ج ۹۱، ص ۵ و ۲۲. [۱۲۸۴] بحار الانوار، ص ۲۱. [۱۲۸۵] المیزان، ج ۵، ص ۳۳۴. [۱۲۸۶] عیون الاخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۵۸، ح ۲۱۷، تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۶۲۱، ح ۱۷۶. [۱۲۸۷] بحار الانوار، ج ۹۱، ص ۲۲؛ مجموعه ورام، ج ۲، ص ۱۰۰. [۱۲۸۸] نهج البلاغه، عبده، خ ۱۰۶. [۱۲۸۹] شوری، ۲۳. [۱۲۹۰] البراهین الجلیه فی رفع تشکیکات الوهابیه، ص ۲۷، (به نقل از نسایی). [۱۲۹۱] بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۱۷۶. [۱۲۹۲] صحیح ترمذی، کتاب الدعوات، ح ۳۵۷۸؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۴۱، ح ۱۳۸۵؛ مسند احمد حنبل، ج ۴، ص ۱۳۸؛ المعجم الکبیر، طبرانی، ج ۹، ص ۱۷؛ دلائل النبوه، ج ۶، ص ۱۶۸. [۱۲۹۳] سنن ابن ماجه، ج ۱، باب مساجد، ص ۲۶۱؛ مسند، احمد حنبل، ج ۳، حدیث ۲۱. [۱۲۹۴] دلائل النبوه، بیهقی، ج ۵، ص ۴۸۹؛ مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۶۱۵؛ الدر المنثور، ج ۱، ص ۵۹ (به نقل از طبرانی و ابونعیم اصفهانی و بیهقی)؛ روح المعانی، ج ۱، ص ۲۱۷ و بسیاری از تفاسیر اهل سنت ذیل آیهی ۳۷، سورهی بقره. [۱۲۹۵] وفاء الوفاء، ج ۲، ص ۱۳۷۶؛ البراهین الجلیه (به نقل از اهل سنت) ص ۳۷. [۱۲۹۶] الصواعق المحرقة، ص ۱۷۸. [۱۲۹۷] کشف الارتیاب، سید محسن امین، ص ۳۰۷. [۱۲۹۸] بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۸؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۶. [۱۲۹۹] التوصل الی حقیقه التوصل، رفاعی، ص ۲۵۳. [۱۳۰۰] الدعوه الاسلامیه، ج ۲، ص ۲۰۷. و نیز برای بررسی بیشتر در مورد توسل مراجعه شود به تفاسیر المیزان و نمونه ذیل آیهی ۳۴ سورهی مائده، و کتاب‌های: توسل، آیه الله جعفر سبحانی؛ «البراهین الجلیه فی رفع تشکیکات الوهابیه»، سید محمد حسن قزوینی حائری؛ کشف الارتیاب، سید محسن امین. [۱۳۰۱] بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۳۱۲. [۱۳۰۲] الصحیفه العلویه، عبدالله بن صالح سماهیجی، دعای روز ۲۴ از هر ماه، ص ۵۳۳. [۱۳۰۳] دعای عرفه. [۱۳۰۴] صحیفه سجادیه، دعای ۴۷. [۱۳۰۵] دعای ندبه. [۱۳۰۶] دعای توسل. [۱۳۰۷] الصحیفه العلویه الجامعه، دعای امان، ص ۱۲۷. [۱۳۰۸] دعای ابوحمزه. [۱۳۰۹] دعای توسل. [۱۳۱۰] ر. ک: داستان شگفت، توسلات، کرامات صالحین، کریمه‌ی اهل بیت، کرامات رضویه، کرامات المهدی علیه السلام. [۱۳۱۱] دیوان حافظ، غزل ۱۸۰.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱) با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹ بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند. مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است. اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البيت عليهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد

بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزارهای علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید. از جمله فعالیت‌های گسترده مرکز: الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و... د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای و راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴) ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خود کار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و... ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ... ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶ وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۲۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱) نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله. شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: ۵۳-۶۰۹-۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۱۸۰-۰۱۹۰ IR به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید ارزش کار فکری و عقیدتی الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام :- هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید». التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رهایی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجّت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟». [سپس] فرمود: «حتماً رها کردن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد». مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری

مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

